فتح المجید

شرح کتاب توحید

تأليف:

عبدالرحمن بن حسن آل شيخ

تحقیق و تخریج:

اشرف بن عبدالمقصود

فهرست محتویات

[شرح حال مؤلف کتاب «فتح المجید» با قلم نوه‎اش جناب استاد شیخ ابراهیم بن محمد بن ابراهیم آل شیخ. 1](#_Toc239319765)

[تولد و علم آموزی 1](#_Toc239319766)

[شاگردان شیخ عبدالرحمن بن حسن 6](#_Toc239319767)

[ستایش علما از او 7](#_Toc239319768)

[تالیفات شیخ عبدالرحمن بن حسن 9](#_Toc239319769)

[مقدمه 11](#_Toc239319770)

[کتاب التوحید 24](#_Toc239319771)

[فضل یکتا پرستی (توحید) وگناهانی که بوسیله آن پوشیده می‌شوند 61](#_Toc239319772)

[سخن علماء در بیان معنای «لا اله لا الله» 69](#_Toc239319773)

[باب خوف از شرک 115](#_Toc239319774)

[باب: فرا خواندن به شهادت لا اله الا الله یعنی هیچ معبود برحقی جز الله وجودندارد. 127](#_Toc239319775)

[باب: تفسیر توحید (یکتا پرستی) و شهادت لا اله الا الله 148](#_Toc239319776)

[باب: از جمله موارد شرک؛ پوشیدن حلقه؛ بند و مواردی از این دست، به منظور از بین بردن و یا دفع بلا است. 180](#_Toc239319777)

[باب: آنچه در خصوص تعویذ (دعانویسی) و تمائم (چیزهایی که برای دفع چشم می‏آویزند) آمده است. 192](#_Toc239319778)

[باب: کسی که به درخت یا سنگ یا چیزهایی نظیر آنها تبرک جوید. 209](#_Toc239319779)

[باب آنچه پیرامون قربانی کردن برای غیر خداآمده است. 224](#_Toc239319780)

[*باب: در مکانی که برای غیر خدا قربانی شود، برای خداوند قربانی نمی‎شود.* 238](#_Toc239319781)

[باب: نذر برای غیر خداوند بلند مرتبه شرک است. 249](#_Toc239319782)

[باب: پناه بردن به غیر خداوند متعال شرک است. 258](#_Toc239319783)

[باب: استغاثه یا دعا کردن از غیرخدا شرک است. 265](#_Toc239319784)

[باب: آنچه در خصوص سبب کفر بنی آدم و ترک دینشان آمده است که سبب آن همان، غلو و افراط پیرامون افراد صالح خودشان است. 361](#_Toc239319785)

[باب: سخت گیری در خصوص کسی که خداوند را در نزد قبر شخص صالحی می‏پرستد، و چگونگی پرستش آن شخص. 378](#_Toc239319786)

[باب: اینکه غلو در خصوص قبر صالحان آنها را تبدیل به بتی می‏کند که به غیر خدا پرستیده می شوند. 399](#_Toc239319787)

[باب: حمایت مصطفی صاز حریم توحید و بستن راهی که منجر به شرک می‏شود. 416](#_Toc239319788)

[باب: این که برخی از افراد این امت بتها را می پرستند. 430](#_Toc239319789)

[باب: آنچه (در شریعت) پیرامون جادوگری آمده است 461](#_Toc239319790)

[باب: بیان مواردی از جادوگری 479](#_Toc239319791)

[باب: آنچه پیرامون کاهنان و امثال آنها در شریعت آمده است 492](#_Toc239319792)

[باب: آنچه در خصوص نُشره: (در شریعت) آمده است. 506](#_Toc239319793)

[باب: آنچه پیرامون فالگیری (تطیر)-در شریعت – آمده است 512](#_Toc239319794)

[باب: آنچه در خصوص پیشگویی از طریق ستارگان آمده است 540](#_Toc239319795)

[باب: آنچه در خصوص نسبت دادن باران به منزلگاههای ماه، آمده است 550](#_Toc239319796)

[باب 572](#_Toc239319797)

[باب 591](#_Toc239319798)

[باب 609](#_Toc239319799)

[باب 622](#_Toc239319800)

[باب: از شرایط ایمان صبر داشتن به خداوند بر مقدرات او است. 632](#_Toc239319801)

[باب: از جمله شرک این است که انسان با عملش طالب دنیا باشد نه رضای خداوند. 655](#_Toc239319802)

[باب 674](#_Toc239319803)

[باب: انکار چیزی از اسماء و صفات خداوند 711](#_Toc239319804)

[یاد اوری آنچه که از علمای سلف در خصوص متشابه وارد شده است. 720](#_Toc239319805)

[باب 731](#_Toc239319806)

[باب: آنچه پیرامون شخصی که با سوگند به خداوند قانع نمی‏شود، آمده است 745](#_Toc239319807)

[باب: پیرامون چنین سخنی که فرد بگوید: «آنچه خدا و تو بخواهی» 749](#_Toc239319808)

[باب: هرکس روزگار را دشمنام دهد در واقع خداوند را آزرده است 756](#_Toc239319809)

[باب (درستی یا نادرستی عبارتی مثل) قاضی القضاه و امثال آن 764](#_Toc239319810)

[باب: احترام گذاشتن به اسمهای خداوند و تغییر نام افراد به سبب اسماء خداوند 769](#_Toc239319811)

[باب: تمسخر و شوخی کردن با چیزی که در آن یاد خدا یا قرآن یا رسول خداست 775](#_Toc239319812)

[باب 783](#_Toc239319813)

[باب 793](#_Toc239319814)

[باب 802](#_Toc239319815)

[باب: درمورد منع از سلام گفتن بر خدا 811](#_Toc239319816)

[بابی پیرامون این سخن که فرد بگوید: پروردگارا اگر خواستی مرا ببخش 818](#_Toc239319817)

[باب: اینکه شخص به کسی نگوید بنده و کنیز من 823](#_Toc239319818)

[باب: اگر کسی بخاطر خداوند چیزی را در خواست کرد، رد نمی‏شود. 826](#_Toc239319819)

[باب: از وجه خدا تنها برای بهشت درخواست می‏شود 833](#_Toc239319820)

[باب: آنچه (در شریعت) پیرامون «لَو » (اگر) آمده است 838](#_Toc239319821)

[بابی پیرامون نهی از نکوهش و بدگویی کردن باد. 852](#_Toc239319822)

[باب 855](#_Toc239319823)

[بابی پیرامون آنچه در شریعت در خصوص منکران قدر آمده است 871](#_Toc239319824)

[باب آنچه در خصوص تصویر گران (مجسمه سازان) آمده است 881](#_Toc239319825)

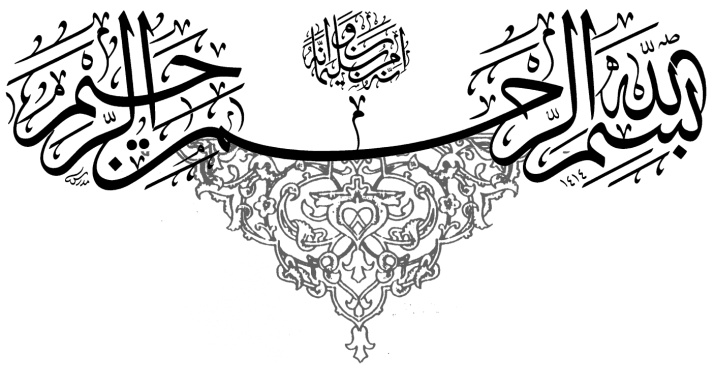
[باب: آنچه پیرامون زیادی سوگند خوردن آمده است. 896](#_Toc239319826)

[باب آنچه در خصوص عهد خدا و عهد رسول خدا (ص) آمده است. 908](#_Toc239319827)

[باب: آنچه پیرامون سوگند یاد کردن به خداوند وارد شده است. 918](#_Toc239319828)

[باب: به واسطه خداوند از مخلوق او طلب شفاعت نمی‏شود. 923](#_Toc239319829)

[باب: 938](#_Toc239319830)



**بنام خداوند بخشنده مهربان**

شرح حال مؤلف کتاب «فتح المجید» با قلم نوه‎اش جناب استاد شیخ ابراهیم بن محمد بن ابراهیم آل شیخ.

وی علامه شیخ ابراهیم بن حسن بن شیخ الاسلام روشنگر دینی قرن دوازدهم، محمد بن عبدالوهاب بن سلیمان بن علی بن محمد بن احمد بن راشد بن برید بن محمد بن برید بن مشرف تمیمی منسوب به (قبیله) تمیم. همان قبیله‎ای که صحابی گرانقدر ابوهریره رضی الله عنه، بنابر روایتی که بخاری در صحیح خود آورده است، در خصوص نسل آن قبیله می‎گوید: از زمانی که سه چیز در مورد بنی تمیم از پیامبرص شنیدم، آنان را دوست دارم؛ پیامبرص در مورد آنان فرمود: 1- آنان سختگیرترین افراد امت من بر دجال خواهند بود. 2- دختر اسیر شده‎ای از آنها نزد عایشه بود پیامبرص فرمود: آزادش کن چرا که آن از فرزندان اسماعیل است. 3- هنگامی که صدقات آنان به نزد پیامبرص رسید، فرمود این صدقه‎های قوم من است.

تولد و علم آموزی

شیخ عبدالرحمن بن حسن در سال 1196 در درعیة متولد شد. در خانواده‎اي ریشه‎دار از حیث ارجمندی و علم، رشد ونمو کرد. جدّش، روشنگر دعوت محمدی، شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب و عموهایش که پیشوایان سرشناسی بودند وعلمای برگزیده شهر نجد توجهی ویژه به او داشتند، سپس کتاب التوحید را نزد جدّش شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب از ابتدا تا ابواب سحر قرائت کرد و (همچنین) تمام کتاب (آداب المشی الی الصلاة) را نزد وی قرائت نمود.

در مجالس بسیاری از جمله در درس صحیح بخاری، تفسیر و کتابهای احکام به قرائت عمو و استادش، شیخ عبدالله بن محمد بن عبدالوهاب، حضور داشت. صحیح بخاری را به قرائت عمو و استادش شیخ علی بن محمد بن عبدالوهاب و تفسیر سوره بقره را از ابن کثیر به قرائت عمویش شیخ عبدالعزیز بن محمد بن عبدالوهاب فرا گرفت. در جلسه قرائت عمو و استادش شیخ حسن بر پدرش شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب حضور یافت در حالی که در سن تمییز بود. در جلسه قرائت کتاب منقی الاخبار توسط شیخ عبدالله بن ناصر بر شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب حضور داشت. همچنین شیخ عبدالرحمن در مجالس دیگری از مجالس جدش با قرائت اساتید دیگر حضور بهم رسانیده است.[[1]](#footnote-1)

شیخ عبدالرحمن بن حسن بر تمامی عمومها و اساتید سه‎گانه‎اش؛ عبدالله، علی و حسین فرزندان شیخ محمد بن عبدالوهاب فقه و حدیث فراوانی قرائت کرده و در بسیاری از مجالس آنان در درس فقه و حدیث حضور داشته است. کتابهایی مثل مختصر الشرح، المقنع و غیره را بر شیخ حمد بن ناصر، السیرة النبویة را بر شیخ عبدالله بن فاضل، کتاب شرح الشنثوری در فرائض را بر شیخ عبدالرحمن بن خمیس، کتاب شرح الجزریه قاضی زکریا انصاری را بر شیخ احمد بن حسن بن رشید حنبلی و کتاب (شرح الفاکهی علی متممة النحو) ر را بر شیخ ابوبکر حسین بن غنام قرائت کرده است.

این برخی از اساتید عبدالرحمن بن حسن در نجد بود، اساتیدی نیز در مصر داشت که از جمله برجسته‎ترین آنان می‎توان از افراد زیر نام برد: 1- شیخ حسن قویسینی مصری، شرح جمع الجوامع محلّی در علم اصول و مختصر السعد در علم معانی و بیان را در مجلس این استاد فرا گرفت و جز اندک از مجلس درس این دو کتاب را از دست نداد. شیخ قویسینی در تمامی مرویات خود به وی اجازه داد و نسخه‎ای که تمامی بحثهای نخستین کتابهایی که با سند خود از شیخ محدث عبدالله بن سالم مصری، شارح بخاری روایت کرده است را در بر می‎گیرد، به وی سپرد.

و نسخه‎ای را که در برگیرنده تمام بخشهای روایتهای خود از شیخ محدث عبدالله بن سالم مصری، شارح بخاری است به وی سپرد، و تمام آنچه در آن به روایت او از شیخ عبدالله شرقاوی از شیخ محمد بن سالم حنفی از شیخ عید بن علی النمرسی از شیخ عبدالله بن سالم بصری مطرح شده را نیز به وی اجازه داد. قویسینی اجازه صحیح بخاری به روایت خود از شیخ داود القلعی از شیخ احمد بن جمعه بجیرمی از شیخ مصطفی اسکندرانی معروف به ابن صباغ از شیخ عبدالله بن سالم بصری با سند آتی خود در اجازه بجیرمی به شیخ عبدالرحمن بن حسن داده است. همچنین قویسینی به وی اجازه روایت صحیح بخاری از او (قویسینی) از استادش سلیمان بجیرمی از شیخ محمد عشماوی از شیخ ابوالغرعجمی از شیخ محمد شوبری از شیخ محمد رملی از شیخ الاسلام زکریا ا نصاری از حافظ ابن حجر عسقلانی از شیخ تنوخی از شیخ سلیمان بن حمزه از شیخ علی بن حسین بن منیر از ابوالفضل بن ناصر از شیخ عبدالرحمن بن منده از محمد بن عبدالله بن ابی بکر جوزقی از مکی به عبدان نیشابوری از امام مسلم از امام بخاری، داده است. گفت (گفتم با این مسند صحیح مسلم را روایت کرده است) شیخ عبدالرحمن بن حسن این استاد خود- قویسینی- را به این شیوه ستوده است که وی از برترین چهره‎های علمی در مصر بود.

2- شیخ عبدالرحمن جبرتی، شیخ عبدالرحمن بن حسن می‎گوید: جبرتی برای من حدیثی را به شیوه مسلسل بالأولیه- با شرط خود- (اصطلاح خاص حدیثی است) یعنی گفته تمامی روایان آن حدیث را نقل کردن، روایت کرد. (و آن نخستین حدیثی بود که از وی شنیدم).

سند آن حدیث را برای وی قرائت کردم تا اینکه به امام سفیان بن عُیینه رحمه الله تعالی از ابوقاموس برده عبدالله بن عمرو بن عاص از عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنها رسانیدم. که رسول خداص فرمود: (خداوند رحمن – تبارک و تعالی- بخشایندگان را می‎بخشد. بر کسانی که در زمین هستید ببخشید (مهر بورزید) تا آنکس که در آسمان است به شما رحم کند (شما را ببخشد).

- تمامی مرویات خود را از استادش شیخ مرتضی حسینی – یعنی مولف تاج العروس و سایر مصنفات برگزید و ارزشمند دیگر- از شیخ عمر بن احمد بن عقیل و شیخ احمد جوهری و روایت هر دوی آنها از عبدالله بن سالم بصری که او نیز از ابوعبدالله محمد بن علاءالدین بابلی از شیخ سالم منهوري از نجم غيطی از شیخ الاسلام زکریا انصاری از حافظ شیخ الاسلام احمد بن علی بن حجر عسقلانی صاحب کتاب فتح الباری، به من اجازه داد.

اکثر روایاتی که از اساتیدمان در کتابها مطرح کردیم به او ختم می‎شوند. ولی سند روایتشان از بخاری به این نحو است که حافظ ابن حجر عسقلانی رحمه الله از ابراهیم بن احمد تنوخی از احمد بن ابی طالب حجار از حسین بن مبارک زبیدی حنبلی از ابوالوقت عبدالاول بن عیسی بن شعیب سنجری هروی از ابوالحسن عبدالرحمن بن محمد بن مظفر بن داود داودی از ابومحمد بن عبدالله بن احمد سرخسی از ابوعبدالله محمد بن یوسف بن مطر فربری از امام بخاری رحمه الله، روایت کرده‎اند.

شیخ عبدالرحمن بن حسن می‎گوید: بر او – جبرتی- اسانیدش را از استاد مذکورش- یعنی مرتضی حسینی- به طور متصل به مولفین کتابهای حدیثی مثل امام احمد، مسلم، ابوداود، نسائی، ترمذی و ابن ماجه رحمهم الله، قرائت کردم، پس به آن و به سند مذهبمان با روایت او از استاد مذکورش یعنی مرتضی حسینی- از سفارینی نابلسی حنبلی از ابوالمواهب به طور متصل به پیشوایمان یعنی احمد بن حنبل رحمه الله تعالی، به من اجازه روایت داد.

3- شیخ عبدالله باسودان، وی از بزرگترین چهره‎های علمی در مصر بود که شیخ عبدالرحمن بن حسن با آن برخورد کرد. به عبدالرحمن در تمامی مرویات خود اجازه داد و نسخه خود را که متضمن اوائل کتابهایی بود که با سند خود از استاد محدث عبدالله بن سالم بصری روایت کرد، به عبدالرحمن سپرد، علامه عبدالرحمن بن حسن در خصوص آن می‎گوید: (تمامی آنچه در نسخه معروف شیخ عبدالله بن سالم در مصر است را به من اجازه داد- یعنی شیخ عبدالله باسودان- و آن را از اصلش که اینک نزد ماست و به روایت او از محمد بن جوهری از پدرش از استادش عبدالله بن سالم است، نقل کرده است.

شیخ عبدالرحمن می‎گوید: به من با مذهب پیشوایان – یعنی امام احمد بن حنبل: به روایت خود از شیخ احمد الدمنهوری از استادش احمد بن عوض از استادش محمد خلوتی از استادش منصور بهوتی از شیخ عبدالرحمن بهوتی از شیخ یحیی بن موسی الحجاوی از پدرش که سند پدر به امام احمد رحمه الله مشهور است، اجازه روایت داد.

4- مفتی الجزائر محمد بن محمود الجزائری حنفی اثری، شیخ عبدالرحمن بن حسن می‎گوید: او را خوش عقیده و بسیار سخاوتمند در علوم شرعی یافتم و نخستین حدیثی که به صورت مسلسل اولیه- اصطلاح خاص روایت حدیث - که عین گفته روایان را به صورت موردی نقل کند- برای ما روایت کرد. شیخ عبدالرحمن می‎گوید: به مرویات خود از استاد مذکورش- یعنی حمودة و استادش علی بن امین به من اجازه روایت داد.

قسمتی از صحیح مسلم و اول بخاری روایت ابن سعادة[[2]](#footnote-2) با سند متصل به مؤلف رحمه الله تعالی و قسمتی از (الاحکام الکبری) حافظ عبدالحق أشبیلی را نزد وی قرائت کردم. او در دفتر یادداشت بجا ماند از درس او اسانید (نام راویان) وی را در آن نوشته‎ام.

5- شیخ ابراهیم عبیدی استاد قرائات در مصر به ده روش قرائت می‎کرد. شیخ عبدالرحمن بن حسن اول قرآن را در نزد وی قرائت کرد و یادآور شده که سندهای متصلی به قاریان هفتگانه و قراء دیگر در دست داشت (نزد وی موجود بود).

6- شیخ احمد بن مسلمونه، شیخ عبدالرحمن بن حسن یادآور می‎شود که با وی ملازمتهای ویژه‎ای داست. بسیای از قرآن، شاطبیه و شرح الجزریه شیخ زکریا انصاری را نزد وی قرائت کرده است، شیخ عبدالرحمن در تمجید استادش- شیخ احمد بن مسلمونه- می‎گوید: خوش اخلاق و فروتن بود، در قرائتها بسیار توانا و چیره‎دست بود. روایات و سندهای متصلی به قرائت کنندگان هفتگانه و دیگران داشت.

7- شیخ یوسف صاوی شیخ عبدالرحمن بیشتر شرح الخلاصه ابن عقیل رحمه الله را نزد وی قرائت کرد.

8- شیخ ابراهیم بیجوری، شرح الخلاصه اشموتی را تا باب الإضافه نزد وی قرائت کرد و در تدریس کتاب فی السلم در وی حاضر شد.

9- شیخ محمد الدمنهوری، شیخ عبدالرحمن در تدریس کتابهای فی الاستعادات و الکافی فی علم العروض و القوافی وی حضور داشته و می‎گوید: آن دو کتاب را با حاشیه‎اش در دانشگاه الأزهر برای ما قرائت کرد.

شاگردان شیخ عبدالرحمن بن حسن

شیخ عبدالرحمن بن حسن: دائماً مشغول تدریس، تشویق و پشتیبان علم بود. در حق دانشجویانش بسیار نیکوکار، نرمخو، بخشنده، سخاوتمند، آرام و باوقار بود. بسیار عبادت می‎کرد. برای دانشجویان خود چهر‎ه‎ای مبارک بود، چرا که با اندکی شاگردی در محضر او با بهره‎گیری از فهم و درکش چیره‎دست و زبده می‎شد. بسیاری از چهره‎های برجسته علمی از وی کسب علم کرده‎اند. از جمله کسانی که از او علم آموخته‎اند فرزندش شیخ عبداللطیف است. ابتدا در مصر و پس از بازگشت از مصر، در ریاض نزد وی قرائت کرده است، شیخ حسن بن حسین بن شیخ محمد بن عبدالوهاب، شیخ عبدالله بن حسن بن حسین بن شیخ محمد بن عبدالوهاب، شیخ حسین بن محمد بن حسین بن شیخ محمد بن عبدالوهاب، شیخ عبدالعزیز بن محمد بن علی بن شیخ محمد بن عبدالوهاب، شیخ عبدالعزیز بن عثمان بن عبدالجبار بن شبانه، شیخ عبدالرحمن بن حمد نمیری، شیخ عبدالله بن جبر، شیخ حمد بن عتیق، شیخ محمد بن سلطان، شیخ عبدالعزیز بن حسن بن یحیی، شیخ محمد بن ابراهیم بن عجلان، شیخ محمد بن عبدالعزیز، شیخ عبدالرحمن بن عدوان، شیخ محمد بن ابراهیم بن سیف، شیخ عبدالله بن علی بن مرخان، شیخ علی بن عبدالله بن عیسی، شیخ احمد بن ابراهیم بن عیسی، شیخ عبدالرحمن بن محمد بن مانع، شیخ محمد بن عبدالله بن مسلیم، شیخ محمد بن عمر بن مسلیم و دیگرانی که سخن با برشمردن یک یک آنان به درازا می‎کشد.

ستایش علما از او

شیخ عبدالرحمن بن حسن بسیار مورد ستایش اهل علم قرار گرفته است. در خلال ستایش و تمجیدی که از علما در خصوص وی آمده است می‎توان توصیف ابن بشر در کتاب (عنوان المجد فی تاریخ نجد) و شیخ ابراهیم بن صالح بن عیسی نجدی در کتاب الدرر، یاد کرد. فرد نخست پیرامون حوادث سال هزار و دویست و چهل و یک گفته است: (در آن سال استاد دانشمند مجرب، سودمند دانشجویان، فقیر به عنایت پروردگار جهانیان، جامع انواع علوم شرعی، پژوهشگر علوم دینی، احادیث نبوی و آثار سلف، وارث علم از پدران و نیاکان خود (نسل اندر نسل او اهل علم بودند)، همان کسی که ناتوانان با بهر‎ه‎گیری از علم او کارکشته و توانا شدند، یکی از بزرگترین قاضیان اسلام و مسلمانان، مفتی تاج سر تمام موحدان، یاریگر سنت سرور فرستادگان و در پاسخگویی درست به مردم موفق، شیخ عبدالرحمن بن حسن بن شیخ محمد بن عبدالوهاب. نزد امام ترکی بن عبدالله- خداوند روحش را شاد کناد- رفت، (امام) از دیدار او خرسند گشت و بسیار او را گرامی داشت و با درخشش او بر عام و خاص مسلمانان خرسند و شاد گشت) در ادامه ابن بشر در شرح حال ارزشمند این امام می‎گوید: (از دسیسه‎های اهل بدعت بسیار آگاه و هوشیار بود، نامه‎ای برای وی نگاشتم و در پایان آن برایش دعا کردم در پایان دعا گفتم) (أنه علی ما یشاء قدیر) یعنی او بر هر آنچه بخواهد قادر است. در پاسخ به نامه من در اثناء ان نوشت (این سخن، سخن بسیاری از مردم است هنگامی که از خدا چیزی می‎خواهند که بدون قصد و نیت بر سر زبانها جاری و مشهور شده است، حال آنکه خداوند بر هر چیزی که بخواهند قادر است. اهل بدعت با این سخن قصد و نیت شری دارند. در حالی که هر آنچه در قرآن آمده این است که خداوند بر هر چیزی قادر است و در قرآن و سنت اساساً چیزی که مخالف این باشد وجود ندارد، چرا که قدرت خداوند همه چیز را در بر گرفته و کامل است. قدرت و علم دو صفت فراگیر (شامل) خداوند است که به تمام موجودات و معدومات تعلق پیدا کرده است. ولی قصد اهل بدعت از این سخن که خداوند بر آنچه بخواهد قادر است، تنها این است که قدرت خداوند به یک چیز تعلق نمی‎گیرد مگر انکه مشیت او بر آن تعلق گیرد).

ابن بشر می‎گوید: باری نامه تهنیت‎آمیزی به قصد بازگشت فرزندش شیخ عبداللطیف از مصر به وی نوشتم، در دعایم به خداوند با صفات کاملش که تنها خود آنها را می‎داند، متوسل شدم. در پاسخ به من نوشت (خداوند ترا در وسیله خواسته‎هایت از او که مطرح کرده‎ای موفق کند و خداوند به سبب آن دعاها نیکوترین پاداشها را بهره تو گرداند، گفتی (خداوندا به تو با صفات کاملت که کسی جز تو آنها را نمی‎داند، متوسل می‎شوم)، بدان ای مرد هوشمند ادیب آنچه که کسی جز او نمی‎داند تنها کیفیت صفت است پس کسانی که اهل علم به صفات خدا هستند آنها را می‎دانند (یعنی علما صفات را می‎دانند ولی کیفیت آنها را نمی‎دانند)، همان طوری که امام مالک گفته است (استواء خداوند معلوم و کیفیت (چگونگی) مجهول است)، این امام بین آنچه از معنای صفت دانسته می‎شود آنگونه که شایسته خداوند است و بین کیفیت آن تفاوت قائل می‎شود (ایندو را از هم جدا می‎کند) از این رو گفته می‎شود استواء خداوند به استواءِ مخلوق تشبیه نمی‎شود معنای آن‎ همانطوری که خداوند خود را بدان توصیف کرده ثابت است ولی چگونگی آن صفت را تنها خداوند می‎داند، از این رو به چنین چیزی تذکر داد و امام مالک نیز با زبان سلف (صالح) سخن گفت. ابن بشر پس از مطرح کردن این (داستان) از شیخ عبدالرحمن بن حسن رحمه الله می‏گوید: (به وسعت علوم، آگاهی، درک، پژوهش و دقتی که او داشت بنگرید).

شیخ ابراهیم بن صالح بن عیسی در خصوص حوادث سال هشتاد و پنجم بعد از هزار و دویست در کتاب خود بنام (عقد الدرر فیما وقع نجد من الحوادث فی آخر القرن الثالث عشر و اول الرابع عشر) می‏گوید: در غروب روز شنبه یازدهم ذی القعده الحرام استادِ دانشمند فاضل الگو، سردسته یکتا پرستان و درهم شکننده کافران عبدالرحمن بن حسن بن شیخ الإسلام و پیشوای عالمان سرشناس محمد بن عبدالوهاب رحمه الله، وفات یافت. وی پیشوای برجسته، محدث، فقیه، پرهیزکار و متقی بود و در تمامی علوم دینی دستی توانا داشت. او به طور مداوم استقامتی نیکو، احترامی کامل و سخنی نافذنزد کاربدستان (امیران) وکسانی که پایین دست بودند داشت تا اینکه خداوند بلند مرتبه در تاریخ مذکور جانش راگرفت.

تالیفات شیخ عبدالرحمن بن حسن

شیخ عبدالرحمن بن حسن تصنیفات سود مند بسیاری را تالیف کرده است از جمله آنها؛ کتاب فتح المجید در شرح کتاب التوحید، قرة عیون الموحدین، کتابی در رد داود بن سلیمان بن جرجیس، کتابی در رد عثمان بن منصور و کتابی و کتاب های دیگری غیر از این موارد وبه سؤالات متعددی پاسخ گفته که اگر جمع شوند جلد قطوری می شد.

پیش از این در سخن ابراهیم بن صالح گذشت که شیخ عبدالرحمن بن حسن در غروب روز شنبه یازدهم ذی القعده در هزار و دویست و هشتاد و پنجمین سال پس از هجرت وفات یافت. خداوند متعال شیخ عبدالرحمن بن حسن را در بالاترین درجه فردوس جای دهد و بابت خدمات وی به اسلام و مسلمانان نیکو ترین پاداش را بهره او گرداند.[[3]](#footnote-3)

**ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن عبد الطیف ابن عبد الرحمن بن حسن آل شیخ.**

به نام خداوند بخشاینده مهربان

مقدمه

تمام ستایشها بر وجه تعظیم خداوندی را سزاست که پروردگار جهانیان است فرجام نیکو از آن پرهیزگاران وبد فرجامی و نگونساری شایسته ظالمانی همچون اهل بدعت و مشرکان است.

گواهی می‏دهم که هیچ معبود بر حقی جز خداوندی که یکتا و بی شریک است، وجود ندارد. تنها معبود اولین و آخرین و نگهدارنده آسمانها و زمینهاست.

پروردگارا بر محمد و آل و اصحاب او، و بر کسانی که از آنان پیروی می‏کنند، تا روز جزا درود و سلام فراوان بفرست.

کتاب توحیدی که امام شیخ الاسلام محمد بن عبدالوهاب – خداوند او را اجر و پاداش فراوان دهد و بر او و کسانی که تا روز حساب دعوتش را اجابت کردند ببخشاید – تالیف کرد، درنوع خود کتابی بی نظیر و بدیع در بیان توحید و براهین آن بود. دراین کتاب تمام دلایل را به منظور توضیح و روشن نمودن توحید، جمع کرده است. از این رو پرچمی برای یکتا پرستان و علیه ملحدان و کافران است. و بسیاری از آن بهره مند گشتند.

این امام: در سرآغاز رشد و بالندگی خود، خداوند سینه اش را برای حق آشکاری که فرستادگانش را برای آن فرستاده است مثل خالص کردن عبادت با تمام انواع آن برای خداوندی که پروردگار جهانیان است و انکارشرکی که بسیاری دچار آن شده اند، گشایش داد. خداوند همتش را بالا برد، عزمش را نیرو بخشید تا به منظور دعوت اهل نجدبه توحیدی که اساس و پایه اسلام و ایمان است بپاخیزد و آنان را از بندگی درختان، سنگها، طاغوتها و بتها، وایمان به ساحران و منجمان و جادوگران باز دارد. پس خداوند به وسیله دعوت او تمام بدعتها و گمراهی هایی را که شیطان بدان فرا می خواند باطل ساخت. خداوند به واسطه او پرچم جهاد را برافراشت و شبهات مخالفین ازجمله اهل شرک و ستیز را نابود کرد و بیشتر مردمان آن دیار اعم از مردمان شهر و روستا برای اسلام گردن نهاد و آن را پذیرفتند. دعوت و تالیف وی در سرزمینهای دور دست پخش شد تا جایی که حتی دشمنان وی نیز به فضلش اقرارکردند مگر کسی که شیطان براو چیره گشته ایمان را نزد او ناپسند داشته و بر ستیز و طغیان خود اصرار ورزیده باشد.

اهل جزیره با دعوت او صبحی دوباره آغاز کردند. همانگونه که قتاده: در خصوص وضعیت ابتدای این امت می‏گوید: هنگامی که مسلمان سخن لااله الله سردادند، بر مشرکان گران آمد و آنرا انکار کردند. ابلیس و لشکریانش عرصه پذیرش را بر آنان تنگ کردند ولی خداوند آنرا پیش برد و غالب گردانید. و آنرا بردشمنش یاری نمود و چیره ساخت. زیرا سخنی است که هر کس بوسیله آن مبارزه کند پیروز می‏شود و هرکس بوسیله آن بجنگد یاری داده می‏شود. تنها مردم این جزیره ای که سوارکار باشبهایی اندک و مدتی کوتا از زمان آنرا می پیماید، درمیان انبوهی از مردم که بدان شناخت ندارند و به آن اقرار نمی‏کنند، آنرا می شناسد.(یعنی در میان این همه انسان تنها مردم جزیره بدان شناخت دارند. خداوند سینه بسیاری از علما را برای دعوت او گشود، با درخشش او شاد و خرسند گشتند و با شعر و نثر وی را ستودند. از جمله آنها شعری است که دانشمند صنعا، محمد بن اسمائیل امیر در خصوص این شیخ رحمه الله تعالی سروده است:

خبرهایی از او به مارسیده که وی شریعت شریف را دگربار برایمان به (پاکی و شفافیت) نخستین خود بر گرداند. تا آشکار سازد آنچه را که هر جاهل و بدعت گزاری از دین پوشانده است و آنرا موافق شریعت واقعی که نزد ماست از قرآن و سنت بر گرداند. تا ستونهای شریعت را که در همه جا ویران شده بود و مردم از رشد و بالندگی در آنجا باز مانده و گمراه شده بودند (بار دیگر) آباد کند و بازسازی نماید.

(همان مکانهای که) در آنها معنای شراع و نظیر آن یغوث و وٍَِِدّ – (بتهای زمان حضرت نوح که نماد انسانهای صالح پیشین بودند) را باز گردانده. و دوستدار آنها شده بودند – چه دوست داشتن بدی و چه دوستی بد فرجامی-!

در هنگام سختی ها آنها را به فریاد می خواندند همانگونه که فرد ناچار خداوند یکتا وبی نیاز را فریاد می خواند. چه بسیار قربانی هایی که در میدانگاه ها و فضاهای اطراف آنها به نام غیر خدا آشکار و علنی قربانی شدند. و چه بسیار طواف کنندگانی که بوسه زنان بر آن قبرها طواف می‏کردند و رکنهای آن ها را با دستشان لمس می نمودند.

شیخ ما، دانشمند إحساء ابوبکر حسین بن غنام: در خصوص وی در غالب شعر می‏گوید:

(خداوند در زمانی (هنگامی) مقام هدایتگری او را بالا برد که گمراهی در آن زمان اوج میگرفت و بالا می رفت. پروردگارش آب گوارای فهم را به او نوشاند. پس سیراب گشت و سوار بر موج معارف از جهل و نادانی گریخت (به سوی دانستنی بیشتر رهسپار گردید)

یکتا پرستی (توحید) پس از محو شدن به وسیله او حیاتی دوباره پیدا کردو راه آشکار شرک توسط او سست و واهی گردید.

بر قله بزرگواریی بالا رفت که کسی جز او بدان دست نیافته و هیچ مرد شجاعی توان از بین بردن آنرا نداشت. و در راه آشکار سنت احمد ص به جدیت و چالاکی تلاش کرد تا آنچه از آن زدوده و نابود شده بود دگربار زنده و بلند سازد.

با آیات و سنتی که دستور داده شدیم تا در اختلاف و تنازع به آن مراجعه کنیم، مناظره می کرد. سماء توسط او آشکار شد و مرز آسیب پذیر آن، لبخند شادی سرمی‏دهد و شبانگاه نابودی اش روشن می‏شود و می درخشد.

راه آشکار گمراهی به وسیله او به نابودی برگشت. و مردم به وسیله اورهیافته و خوش‎اند.

نجد دامن افتخارش را به وسیله او گسترانید (کشید)، رواشد که او با تیز بینی و فراست نام آنرا بلند و ارجمند کند.

آثارش در آنجا (نجد) در معرض دید مسافران است، پرتو انوار (معرفت) او در آنجا می درخشد و نور افشانی می‏کند.

موضوع کتاب مذکور وی (فتح المجید) بیان آنچیزی است که خداوند پیامبرانش را برای آن فرستاده است از جمله یگانه پرستی در عبادت خداوند و بیان آن با دلایلی از کتاب و سنت و مطرح کردن آنچه از شرک که با توحید و یگانه پرستی منافات دارد و یا شرک اصغری که با کمال واجب آن منافات دارد و مسائلی از این دست و بیان آنچه فرد را به توحید نزدیک و بدان متصل و متصف می‏کند.

شرح این کتاب را نوه مصنف، شیخ سلیمان بن عبدالله رحمه الله تعالی بر عهده گرفت و شرحی نیکو و سودمند بر آن نگاشت. هر آنچه لازم و مورد انتظار بود در آن بیان کرده و آشکار نموده است و آنرا (تیسیر العزیزالمجید، فی شرح کتاب التوحید) نامیده است.)

هر جا «شیخ الاسلام » را بکار گرفته مقصود وی ابوالعباس احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام بن تیمیه است و هر جا که « الحافظ» بکار گرفته مقصود وی از احمد بن حجر عسقلانی است.

هنگامی که شرحش را مطالعه کردم در یافتم که در برخی جاها سخن را به درازا کشیده و در پاره ای موارد نیز تکرارهایی مشاهده می‏شود که در مجموع نیازی به طرح آنها نبود و کتابش را کامل نمی کرد. از این رو به تهذیب و تنقیح و تکمیل آن پرداختم و چه بسا برخی از روایتهای نیکو را به منظور فائده مندی بیشتر در آن وارد ساخته و آنرا « فتح المجید بشرح کتاب التوحید » نام نهاده ام.

از خداوند خواستارم که این کتاب را برای هر جوینده علم و هر خواهنده معرفتی سودمند گرداند و آنراخالصانه برای خود قرار دهد و هر آنکس را که در بهره گیری از آن تلاش کند باغات پر نعمت بهشتی را به او ارزانی نمایید. هیچ نیرو و توانی جز به نیرو و توان خداوندی که بلند مرتبه و عظیم است، وجود ندارد.

**سخن مصنف رحمه الله تعالی**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

(مصنف) کتابش را با تأسی به کتاب خدا و عمل به این حدیث «کل امر ذی بال لایبداء فیه ببسم الله الرحمن الرحیم فهو أقطع» یعنی هر کار قابل توجهی (ارزشمندی) که با بسم الله الرحمن الرحیم آغاز نشود بی فرجام است، آغاز کرده است. حدیث مذکور را ابن حبان با روش آورده است.**[[4]](#footnote-4)** ابن صلاح می‏گوید: این حدیث حسن است و ابو داود و ابن ماجه**[[5]](#footnote-5)** آن را با این لفظ آورده اند که «کل امر ذی بال لایبدأ فیه بالحمد لله أو بالحمد فهوأ قطعُ» یعنی هر کار قابل توجهی که با حمد خدا و یا حمد آغاز نشود بی فرجام است.

و احمد نیز با این لفظ آورده است که « کل امر ذی بال لا یفتتح بذکر الله فهو ابتدأ و اقطعُ» یعنی هر کار قابل توجهی که با یاد خدا آغاز و افتتاح نشود بی فایده و بی فرجام است.

دار قطنی از ابو هریرۀ به طور مرفوع با این لفظ آورده است که « کل امر ذی بال لایبدأ فیه بذکرالله فهو اقطعُ »[[6]](#footnote-6)

مصنف در برخی نسخه ها در آغاز فقط به بسم الله الرحمن الرحیم اکتفا کرده است. زیرا آنگونه که گذشت رساترین ثناء و یاد خداوند است. و پیامبر ص در نامه نگاری های خود به آن بسنده می کرد همانطوری که در نامه های خویش به پادشاه روم هرقل این گونه عمل کرده است.[[7]](#footnote-7) اتقاقاً با نسخه ای بر خوردم که به دست مصنف: نگاشته شده و درآن با بسم الله الرحمن الرحیم و حمد و ثنای خداوند و درود بر پیامبرصآغاز کرده است.

بنابر این آغاز کردن با بسم الله الرحمن الرحیم حقیقی و با حمد و ثنا نسبی اضافی است؛ یعنی به نسبت آنچه بعد از حمد و ثنا می‏آید، حمد و ثنا پیش درآمد وآغازگر است.

« با » در بسم الله به یک محذوفی تعلق دارد که بسیاری از متأخران آن را فعل خاصی که متأخراست قلمداد کرده‏اند.

فصل: قلمداد کردن متعلق « باء» در بسم الله بدانسبب است که اصل آن است که فعل عمل می‏کند.

خاص بودن فعل مذکور به سبب آن است هر کس که کاری را با بسم الله آغاز میکند آنچیزی را که با بسم الله آغاز کرده پنهان می دارد.

متأخربودن فعل محذوف بدان خاطر است که بر اختصاص دلالت می‏کند این عمل برای تعظیم خداوند شایسته تر با هستی سازگار تر است. زیرا مهمترین چیزی که باید با آن آغاز کرد یاد خداوند بلند مرتبه است.

علامه ابن قیم: برای حذف عامل فوایدی را بر شمرده است که از جمله:

- در سرآغاز هر چیز جایگاهی است که شایسته نیست یاد غیر خداوند بلند مرتبه برآن پیشی گیرد.

- هرگاه فعل حذف شود آغاز کردن هر عمل، قول و حرکتی با بسم الله الرحمن الرحیم درست است، پس حذف فعل در ابتدا عامتر و رایجتر است. خلاصه سخن ابن قیم در اینجا به پایان می رسد.

باء « بسم الله » برای همراهی و مصاحبت است وبنابر قولی برای استعانت است. از این رو می توان این عبارت را تقدیر کرد که به نام خداوند تألیف میکنم درحالیکه با تمام هستی و وجودم، به یاد و نام او استعانت و تبرک می جویم. که این فعل در آیه ﭿ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ العلق: ١ «بخوان به نام پروردگارت» و در آیه ﭽ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ (هود: ٤١ (« حرکت آن به نام خداست » ظهور یافته و از حالت تقدیر خارج شده است زیرا همانطوری که آشکار است مقام سخن می طلبد که فعل در آنجا آشکار شود.

و اسم از سُمُو مشتق شده که معنای بلند مرتبگی است. و بنابر قولی از وَسم به معنای علامت و نشانه مشتق شده است. چراکه نامگذاری یک چیز به معنای تعریف و علامت گذاری آن است. ریشه لفظ «الله» به گفته کسائی و فرّاء از الإله است که همزه آن حذف و دولام در هم ادغام شده اند. که در پی ادغام، دو لام تبدیل به یک لام مشدد مفخم گردیده است.

علامه ابن قیم می‏گوید: نظر صحیح که دیدگاه سیبویه و جمهور پیروان اوست و جز اندک افراد، کسی با آن مخالفت نکرده این است که لفظ الله از « الإله » مشتق شده و جامع معانی تمامی اسمای نیکو و صفات بلند مرتبه خداوند است. مقصود کسانی که قائل به اشتقاق لفظ الله هستند این است که آن بر صفتی از صفات خداوند متعال دلالت دارد و آن هم صفت الهیت است که همانند سایر اسمهای نیکوی خداوند مثل علیم، قدیر، بصیر، سمیع و از این قبیل صفات است. و این اسماء بدون شک از مصادرشان مشتق یافته اند و همگی قدیم اند. مقصودمان از اشتقاق این است که اسماء در لفظ و معنی از مصادر خود سرچشمه میگیرند و با آن ها مرتبط اند، نه اینکه از مصادر خود به عنوان اصل متولد شده باشند و فرع آن ها تلقی شوند.

و این که نحوی ها مصدر را اصل و آنچه از آن مشتق می‏شود را فرع نامیده اند بدان معنا نیست که یکی از دیگری متولد شده است. بلکه بدان معناست که یکی از آنها در برگیرنده دیگری و افزون بر آن است. (دایره شمول یکی بیشتر از دیگری است)

ابو جعفر بن جریر می‏گوید: کلمه ی « الله» اصل است که همزه به عنوان فاء الاسم ساقط شده و در دو لام که یکی عین الاسم و دیگر زائد است التقاء ساکنین پیش آمد سپس در هم ادغام شده اند و در لفظ به یک لام مشدد تبدیل گردیده‏اند.

در تأویل معنای کلمه ی « الله» از ابن عباس برای ما روایت شده است که فرمودند: « یعنی او کسی است که هرچیزی به سوی او بر می گردد و تمامی مخلوقات اورا می پرستند و بندگی می‏کنند » در ادامه ابن جریربا سند خود ازضحاک از عبدالله بن عباس آورده است که گفت: الله صاحب الوهیت و عبودیت بر تمامی مخلوقات خود است. اگر پرسشگری بپرسد که چه چیزی دلالت دارد بر این که الوهیت همان عبادت است؟ و إله همان معبود است و اصل و ریشه إله از وزن فعل و یفعل است؟ این بیت روبة بن عجاج را میتوان یاد آورد شد که: لله در الغانیات المُدهِ - سبحنَ و استرجعن من تالهی

که تألُّهی به معنای تعبدی است یعنی با عمل خودم خداوند را می طلبم. بی تردید تاله بر وزن تفعل از ریشه ألِهَ یالَهُُ است و ألِهَ هر گاه به نطق در آید به معنای بندگی کردن برای خداست. مصدری از آن آمده است که دلالت دارد بر این که عرب به وسیله آن به عملی اطلاق می کرد که به اندازه انجام شود نه به زیاده از حد.

و این همان چیزی است که سفیان بن وکیع با سند خود از ابن عباس آورده است که وی این آیه را اینگونه قرائت کرده ﭽ ﮜ ﮝﮞ ﭼ الأعراف: ١٢٧ که ﭽﮝ ﭼ را به معنای عبادتک: یعنی تو و عبادت ترا ترک گویند. و ابن عباس می‏گوید: فرعون پرستیده می شد نه این که خودش چیزی را بپرستد.

و با سند دیگری نیز از ابن عباس آورده است که گفت: ﭽ ﮜ ﮝﮞ ﭼ فرعون پرستیده می شد نه این که خودش چیزی را بپرستد. که نظیر این گفته را از مجاهد نیز آورده است.سپس می‏گوید: گفته ابن عباس و مجاهد بیانگر آن است که «ألهَ»به معنای عبد یعنی پرستید است و مصدر آن إلاله میباشد. وحدیثی را به صورت مرفوع از ابو سعید آورده است که گفت: مادر عیسی وی را به نویسندگانی سپرد تا وی را آموزش دهند پس معلم به وی گفت: بسم الله را بنویس. سپس عیسی گفت: آیا می دانی الله چیست؟

الله معبود تمامی معبودان است.(5) (معبود حقیقی الله است. دیگر معبودان پنداری و واهی اند).

علامه ابن قیم: می‏گوید برای این اسم شریف ده ویژگی لفظی وجود دارد.که همه آنها را برمی شمارد.سپس می‏گوید: ولی پیرامون ویژگیهای معنوی آن دانا ترین انسانها پیامبر ص می‏گوید: (خداوندا)آن گونه که تو خود را ستوده‏ای قادر به ستایش تو نیستیم.[[8]](#footnote-8) ونمی توانیم آنگونه که باید ترا بستاییم و تمجید گوییم).

پس چگونه می توانیم ویژگیهای اسمی را که مسمای آن به طور مطلق تمام کمالات را در خود دارد و مسمای آن شایسته هر مدح و ستایش، هر مجد و ثنا و تمام و جلال و کمال از آن اوست و هر عزت و جمالی، هر خیر و احسان، هر نوع بخشش و فضل و نیکی از آن او و از سوی اوست. چون بر هر اندکی این اسم برده شود فراوان می گردد و هر ترسی را می زداید، هر گرفتاری با آن به گشایش منجر می‏شود، رهگشای هر هم و غمی است و هر تنگنایی به وسیله آن فراخ می یابد. هر ضعفی که خود را بدان در آویخت قوت گرفت و هر خواری به وسیله آن عزت یافت. هر نیاز مندی را بی نیاز ساخت و هر سرگشته ای را پناه داد. هر شکست خورده ای را تأیید کرد و نصرت نمود و ضرر هر مضطری را کشف کرد.

هیچ آواره‏ای نبود مگر آن پناهش داد. پس آن اسمی است که گرفتاری ها به وسیله آن از بین می روند و برکات به وسیله آن نازل می شوند و فراخوان ها اجابت می یابند و لغزشها راستی می یابند. گناهان کوچک دفع می شوند و نیکیها به وسیله آن جلب می گردند.

آن اسمی است که زمین و آسمان ها به وسیله آن پا برجا هستند، کتابها به وسیله آن نازل گشته و انبیاء ارسال شده اند. بدان وسیله قوانین الهی تشریع شده و حدود بر پا گشته اند. به وسیله آن جهاد تشریع شده و انسانها به دو دسته سعادتمند و شقاوتمند تقسیم گردیده اند. روز حقیقی بزرگ و روز واقعه (روز قیامت) به وسیله آن تحقق می یابد. ترازو های عدالت به وسیله آن وضع می شوند ؛ پل صراط نصب می گردد و بازار بهشت و جهنم برپا می‏شود.

به وسیله آن پروردگار عالمیان، پرستش و ستایش می‏شود و به حقانیت آن فرستادگان مبعوث شده اند، سؤال در قبر و روز رستاخیز پیرامون آن است، دشمنی به خاطر آن است و محاکمه نیز به سوی آن است.دوستی و دشمنی به سبب آن است و به وسیله آن هر کسی که حقش را شناخت و آن را بر پاداشت سعادتمندی یافت. و هرکس جهل ورزید و حق آن را ترک گفت شقاوتمند گردید. رمز خلق و امر خداوندی است خلق و امر به وسیله آن بر پاشدند و ثبت گردیدند و نهایت بدان ختم می شوند.خلقت به وسیله آن و به سوی آن و به خاطر آن است. خلق و امر، ثواب و عقابی نیست مگر این که با آن آغاز شده و به آن منتهی می گردد. موجب و مقتضای خلق و امر است. ﭽ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﭼ (آل عمران: ١٩١) « یعنی خداوندا این هستی را به باطل خلق نکرده ای. تو پاک و منزهی ما را عذاب آتش محفوظ دار »

تا پایان سخن وی:

در خصوص ﭽ ﭛ ﭜ ﭝ ﭼ ابن جریر می‏گوید: سرِّی بن یحیی از عثمان بن زفر برای من روایت کرد که از عزر می شنیدم می گفت: « الرحمن یعنی رحمت خداوند بر تمامی مخلوقات و الرحیم نیز رحمت بر مومنان است. و با سند خود از ابو سعید خُدری آورده است که گفت: رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند: عیسی بن مریم گفت: الرحمن: یعنی رحمن آخرت و دنیا والرحیم یعنی رحیم در آخرت.

ستایش سزاوار خداوند است و درود و سلام بر محمد و آل محمد.

ابن قیم: می‏گوید: اسم «الله» دلالت دارد بر اینکه خداوند مألوه و مبعود است و تمامی مخلوقات با محبت، تعظیم و خضوع به او پناه می برند و در نیاز ها و بلاها به به او پناهنده می شوند. و این همه مستلزم کمال ربوبیت و رحمتی است که کمال ملک، ستایش، الوهیت، ربوبیت و رحمانیت است.

ملک و پادشاهی او مستلزم جمیع صفات کمال است. بنابراین ثبوت آن برای کسی که زنده، شنوا، بینا، قادر، متکلم، انجام دهنده هر آنچه که اراده کند و حکیم در افعال نباشد، محال و غیر ممکن است. صفات جلال و جمال به نسبت اسم « الله» اخص است و صفاتی از قبیل فضل، قدرت، یگانگی در ضرر و نفع، بخشش و منع، نفوذ مشیت، کمال قوت و تدبیر امور مخلوقات به نسبت اسم «رب» اخص است. و صفاتی مانند احسان، بخشش، نیکی، مهربانی، منت، رأفت و لطف به نسبت اسم « رحمن» اخص است.

همچنین ابن قیم: می‏گوید: « الرحمن » صفت قائم به خداوند سبحان، رحیم دلالت بر تعلق آن صفت به مرحوم دارد. برای فهم این مطلب در فرموده خداوند تأمل کن که می‏فرماید:

ﭽ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﭼ (الأحزاب: ٤٣ (یعنی بر مؤمنان رحیم است »

ﭽ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﭼ (التوبه: ١١٧ (یعنی خداوند نسبت به آنان رئوف و مهربان است. هرگز در قرآن نیامده است که خداوند به مؤمنان رحمن است.

وی می‏گوید: اسماء پروردگار، اسما و صفاتی است که دلالت بر صفات کمال او دارند و هیچگونه منافاتی در بین عَِِلَم بودن و وصف بودن وجود ندارد. بنابراین رحمن اسم و وصف خداوند متعال است. و از حیث صفت تابع اسم الله است و از حیث اسم بودن نیز بی آنکه تابع باشد در قرآن وارد شده است. حتی به صورت اسم عَِِلَم نیز واردشده است ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (طه: ٥) یعنی رحمانی که بر تخت سلطنت قرار گرقته است. خلاصه سخن ابن قیم.

«الحمد لله» در کلام مصنف به معنای ستودن خداوند بر فعل جمیل اختیاری بروجه تعظیم است. که محل صدور آن زبان و قلب است. بطوری که شکر با زبان، و قلب و اعضاست، و از حیث چیزهایی که به شکر تعلق دارد نسبت به حمد عامتر است ولی از حیث سبب خاصتر از حمد است، چرا که شکر در برابر نعمت است ولی سبب حمد عام تر متعلقش خاص تر است.

زیرا حمد هم در برابر نعمت و هم غیر آن است و در بین آن دو عموم و خصوص وجود دارد، در یک چیز با هم جمع و در عین حال هر کدام به طور جداگانه ماده خاص خودشان را دارا هستند.

این گفته مصنف: « و صلی الله علی محمد و علی آله و سلم » درست‏ترین گفته در معانی درود خداوند بر بنده‏اش است. چنانکه بخاری: از ابو العالیه روایت کرده است که گفت: «درود خداوند بر بنده‏اش همان ستودن بنده در نزد ملائک است. که ابن قیم: این گفته را تایید و در کتاب خود «جلاء الأفهام» و «بدائع الفوائد» از آن پشتیبانی کرده است.

از نظر من (شارح) گاه در آن دعا مد نظر می‏باشد همانطوری که در مسند به طور مرفوع از علی روایت شده است که فرمود: فرشتگان مادامی که یکی از شماها بر نماز ایستاده است بر وی درود می فرستند و می گویند: خداوندا بر آنان ببخشاو به آنان رحم آور. این گفته مصنف « و علی آله » یعنی بر پیروان دینش. که امام احمد برای صحت آن نص آورده و بیشتر یاران وی نیز بر همین نظرند. با این وصف صحابه و دیگر مومنان را در بر می‏گیرد.[[9]](#footnote-9)

کتاب التوحید

مصدر کتاب: کتب، یکتب، کتاباً، کتابهً وکتاباً که مدار این ماده برای جمع است. از جمله تکتَّب بنو فلان: هنگامی گفته می‏شود که جمع شوند. کتیبه: جماعتی از کلمه. کتابت با قلم بدان سبب است که حروف و کلمات با هم جمع می شوند. کتاب بدان سبب کتاب نامیده شده است که برای بیان مقصودی جمع گردیده است.

**توحید دو گونه است:**

توحید در معرفت و اثبات که همان توحید ربوبیت، اسما و صفات است.

توحید در طلب و قصد که همان توحید عبادی و الوهیت است.

علامه ابن قیم: میگوید: توحیدی که فرستادگان خداوند به آن دعوت می‏دادند وکتاب های آسمانی به سبب آن نازل شده اند همین دو گونه توحید است: توحید در معرفت و اثبات، توحید در طلب و قصد. که نوع اول همان اثبات حقیقت ذات پروردگار متعال، صفات، افعال، اسماء او، سخن گفتن با انسانها به وسیله کتاب هایش، سخن گفتن با هرکدام از بندگان خود که بخواهد، اثبات عموم قضاء و قدر او و حکمتش، که قرآن به شیوا ترین وجه پیرامون این نوع توحید سخن گفته است. مثلاً در ابتدای سوره حدید، سوره طه، آخر سوره حشر، ابتدای سوره سجده، ابتدای سورآل عمران، سوره اخلاص و غیره به کاملترین وجه پیرامون این مقوله سخن گفته است.

نوع دوم توحید: همان چیزی است که سوره کافرون ﭽ ﭑ ﭒ ﭓﭼ (الكافرون:1) وآل عمران آمده: ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ (: ٦٤ (یعنی بگو: ای اهل کتاب بیایید به سوی سخن دادگرانه ای که میان ما و شما مشترک است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرد. پس هر گاه سر برتابند بگویید گواه باشید که ما منقاد (فرمان خداوند) هستیم.

و پایان سوره سجده، ابتدا، وسط و پایان سوره مؤمن، ابتدا و پایان سوره اعراف: تمام سوره انعام و بیشتر سوره های قران در برگیرنده این نوع توحید بوده و شاهد چنین توحیدی است و به سوی آن فرا می خواند.

چرا که قرآن یا از خداوند، اسماء، صفات، افعال و اقوال او خبر می‏دهد که همان توحید علمی خبری است و یا به بندگی یکتاپرستانه خداوند فرا می خواند و از غیر خداوند باز می دارد که همان توحید ارادی طلبی است. یا امر و نهی و الزام به فرمانبرداری از امر و نهی خداوند است که این مقوله واجبات و مکملات توحید است. یا گزارشی است از اهل توحید و یکتا پرستان و آنچه در دنیا بر آن‏ها روا داشته اند و گرامیداشتنی که در آخرت به عنوان پاداش توحید نصیب آنان می گردد. و یا گزارشی است از مشرکان و آنچه به سبب عملکرد آنان بر سرشان آمد و بد فرجامی که در آخرت به عنوان پاداش و جزا به سبب خروج از حکم توحید بهره آنان می گردد. بنابراین تمامی قرآن پیرامون توحید، تکالیف و جزای آن، شرک و اهل آن و سزایی که به آنها می‎رسد، است. (با ختصار)

سپس شیخ الاسلام (ابن تیمیه): می‏گوید: توحیدی که رسولان برای آن فرستاده شده اند در برگیرنده اثبات بندگی موحدانه برای خدا و گواهی دادن بر این که معبود برحقی جز خداوند وجود ندارد. فقط باید اورا پرستید و به او توکل کرد، برای او دوست داشت و به خاطر او دشمنی ورزید و فقط بر اساس رضای او وبه قصد تقرب جستن به او عمل کرد. و پیام انبیاء در برگیرنده اثبات اسما و صفاتی است که خداوند برای خود اثبات کرده است. خداوند می‏فرماید ﭽ ﯽ ﯾﯿﰀ ﰁﰂ ﰃ ﰄﰅ ﰆﰇ ﭼ البقرة: ١٦٣ یعنی معبود شما. معبود یکتای است که مبعود بر حقی جز او وجود ندارد و او بخشاینده مهربان است. خداوند متعال می‏فرماید ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ (النحل: ٥١) یعنی خدا گفته است دو معبود. دوگانه برای خود بر نگزینید بلکه خداوند معبود یگانه ای است و تنها و تنهااز من بترسید و بس. و در جای دیگر می‏فرماید ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ (المؤمنون: ١١٧ (یعنی هر کس که با خدا معبود دیگر ی را به فریاد خواند – و مسلماً هیچ دلیلی بر حقانیت آن نخواهد داشت حساب او با خداست قطعاً کافران رستگار نمی گردند.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ (الزخرف: ٤٥)« یعنی از انبیا پیشین ما بپرس آیا، معبودهایی بجز خدا را برای پرستش شدن قرار دادیم» خداونداز تمامی انبیا گزارش می‏دهد که آنان مردم را به بندگی خدای واحد فرا می خواندند.

خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭼ

(الممتحنة: ٤(

«یعنی ابراهیم و کسانی که به او گرویده بودند الگوی خوبی برای شماست. بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شماو چیزهای که بغیر از خدا می پرستید.بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتناییم و دشمنانگی همیشگی و کینه توزی میان ما و شماپدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید. »

خداوند در خصوص مشرکان می‏فرماید: ﭽ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ (الصافات: ٣٥ - ٣٦) « چرا که آنان بودند که وقتی به ایشان گفته می‏شد خدایی جز خدای یگانه نیست تکبر می‏ورزیدند: و می‏گفتند آیا ما برای شاعری دیوانه دست از خدایانمان برداریم ؟!.»

از این دست آیات در قرآن فراونند.

مقصود از توحید آن گونه که برخی از متصوفه و اهل کلام گمان می‏کنند، تنها توحید ربوبیت نیست. یعنی اعتقاد به این که خداوند به تنهایی جهان را آفرید. آنان بر این باوراند که اگر چنین چیزی را با دلیل ثابت کردند گویا هدف نهایی توحید را به اثبات رسانیده‎اند. هرگاه به این امر گواهی دادند و در آن فنا شدند گویی در نهایت توحید فنا شده‏اند.

بنابر این اگر فردی به آن صفاتی که مستحق پروردگار متعال است اقرار نمود و او را از هر صفت ناپسندی منزه داشت، و اقرار کرد که او به تنهایی خالق تمام هستی است موحد تلقی نمی‏شود مگر اینکه شهادت و گواهی دهد که معبود به حقی جز خداوند یگانه وجود ندارد و اقرار کند که تنها خداوند شایسته پرستش است و خود را به بندگی او ملترم نمایید. چرا که إله همان مألوه و معبود به حق و تنها او شایان پرستیدن است. نه این که اله به معنای کسی باشد که قادر به خلقت و اختراع است.

اگر مفسری اله را به معنای قادر بر خلق تفسیرکرد و بر این باور بود که خاصترین و صف (اله) همین معناست و اثبات این معنا را نهایت توحید دانست – همانطوری که متکلمان صفاتی بر این نظرند چنین چیزی را از ابوالحسن اشعری و پیروان او نقل می‏کنند – حقیقت توحید؛ یعنی همان چیزی که خداوند فرستاداش ص را برای آن برانگیخت را، نشناخته‏اند. چرا که مشرکان عرب اقرار داشتند که خداوند به تنهایی خالق همه هستی است با این وصف آنان مشرک بودند. خداوند می‏فرماید ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (يوسف: ١٠٦) یعنی اکثر آنانی که مدعی ایمان به خداوندند مشرک هستند.

گروهی از گذشتگان گفته اند: از عرب می پرسیدند چه کسی آسمان ها و زمین را خلق کرده است. می گفتند: خداوند با این وصف غیر خداوند را پرسش می‏کردند.خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭼ (المؤمنون: ٨٤ – ٨٩)

یعنی بگو: زمین و کسانی که در آن هستند از آن کیستند. اگر دانا و فرزانه ایید. خواهند گفت از آن خدایند بگو پس چرا نمی اندیشید و یاد آور نمی گردید. بگو: چه کسی صاحب آسمانهای هفتگانه و صاحب عرش عظیم است. خواهند گفت از آن خداست. بگو پس چرا پرهیزگاری پیش نمی گیرید. بگو: چه کسی فرماندهی همه چیز را در دست دارد. و او کسی است که پناه می‏دهد و کسی در برابر او پناه داده نمی‏شود. اگر فهمیده و آگاهید؟ خواهند گفت از آن خداوند است. بگو: پس چگونه دستخوش افسون شده‏اید ؟

چنین نیست که‌ هرکس اقرار نماید که‌ خداوند پروردگار و آفریننده‌ی تمامی آفریده‌ها است، پس او بنده‌ی خدا است و تنها او را عبادت می‌کند، خواسته‌هایش را از او طلب می‌نماید و به‌ او امیدوار می‌شود و تنها از او بیم دارد و دوستی و عداوت را بر اساس ارتباط با خدا بنیان‌گذاری می‌کند و از پیامبرشص فرمان‌برداری می‌کند و فرامین و منهیات او را پیروی کرده‌ و طبق آن عمل می‌نماید؛ زیرا توده‌ی مشرکین نیز اقرار می‌نمودند که‌ خداوند خالق و آفریننده‌ی هر چیزی است، اما شفیعانی را به‌ عنوان شریک خداوند، در نظر گرفتند و همانندهائي را براي خدا به وجود آوردند، خداوند می‌فرماید:

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﭼ (الزمر: ٤٣ - ٤٤)

یعنی؛ بلکه آنان بدون رضایت و اجازه خداوند میانجی‎هایی را برگزیده‎اند بگو آیا هر چند که کاری اصلاً از دست ایشان ساخته نبوده و فهم و شعوری نداشته باشند؟ بگو هر گونه میانجیگری از آن خداست، مالکیت آسمانها و زمین از آن اوست.

خدا می‎فرماید:

ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ (يونس: ١٨) یعنی ایشان بغیر از خدا چیزهایی را میپرستند که نه بدیشان زیان می رسانند و نه سودی عایدشان می سازند و می گویند اینان میانجی های ما نزد خداوند هستند. بگو آیا خدا را از وجود چیزهایی با خبر می سازند که خداوند در آسمانها و زمین خبری از آنها ندارد؟ او پاک و برتر است از آنچه [با وی] شریک می‏سازند.

خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﭼ (الأنعام: ٩٤) یعنی؛ شما تک و تنها به سوی ما برگشته‎ایید همانگونه که روز نخست شما را آفریدیم. و هر چه به شما داده بودیم از خود بجای گذاشته ایید. و میانجیگرانی را با شما نمی بینیم که گمان می بردید که در امورات شما با خدا شریک هستند. دیگر پیوند شما گسیخته است و چیز هایی که گمان می بردید از شما گم و ناپدید گشته است.

در جای دیگر خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇﮈ ﭼ (البقرة: ١٦٥) یعنی برخی از مردم هستند که غیر از خداوند، خدا گونه هایی بر می گزینند و آنان را همچون خدا دوست می دارند.

به همین سبب پیروان این افراد برخی برای خورشید سجده می‏کردند و برخی نیز برای ماه و ستارگان و آنان را به فریاد می خواندند و برایشان روزه و مناسک عبادی انجام می‏دادند و به آنان تقرب می جستند، به این ادعا که این عمل شرک نیست بلکه شرک آن است که باور کنم آنان تدبیر امور مرا انجام دهند. پس هرگاه آنان را سبب و واسطه قرار دادم مشرک نیستم. در حالی که واضح و روشن است که در اسلام این امور شرک محسوب می شوند. سخن شیخ الاسلام در این جا به پایان رسید.

فرموده خداوند متعال: ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ (الذاريات: ٥٦) و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند

این گفته مصنف که وقول الله تعالی: ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ (الذاريات: ٥٦) مجرور و عطف به توحید (که قبلاً مطرح شد) است. جایز است كه آنرا بعنوان مبتدا مرفوع در نظر بگیریم.

شیخ الاسلام می‏گوید: عبادت یعنی از آنچه خداوند بر زبان فرستادگان خود امر کرده اطاعت و فرمانبرداری شود.

همچنین (شیخ الاسلام) گفته است. عبادت اسم جامعی است که تمامی گفتار ها و اعمال ظاهری و باطنی انسان را که خداوند بدان راضی و آنرا دوست دارد، در بر می گیرد. ابن قیم می‏گوید: مدار عبادت پانزده قاعده است که هر کس آنها را کامل کند مراتب بندگی را به جا آورده و کامل کرده است. به این توضیح که اعمال عبادی به سه قسمت تقسیم می شوند: عبادت قلب، زبان، و اعضاء (جوارح).احکام عبودیت و بندگی نیز پنج قسم اند: واجب، مستحب، حرام، مکروه و مباح. که هر کدام این احکام می توانند بر یکی از موارد سه گانه قلب، زبان و جوارح مترتب شود.

قرطبی می‏گوید: اساس عبادت تذلل و فروتنی است. وظایف شرعی بر کسانی که مکلفند عبادات نامیده شده اند. چرا که آنان با خضوع و فروتنی برای خدا بدانها ملتزم اند و آنها را انجام مي‏دهند.

معنای آیه (مذکور در متن اصلی) این است که خداوند خبر داده است خلقت جن هاو انسانها برای عبادت کردن خداست و حکمت خلقت آنان همین است و بس، که از نظر من همان حکمت شرعی دینی است.

عماد بن کثیر گفته است: عبادت خداوند در واقع همان اطاعت او در فعلی است که بنده بدان امر شده و ترک چیزی است که از آن باز داشته شده است که حقیقت دین اسلام همین است. چرا که معنای اسلام تسلیم بی چون و چرا برای خداوند بلند مرتبه است تسلیمی که نهایت ذلت، خضوع و فرمانبرداری از خداوند را متضمن باشد.

همچنین در تفسیر آیه مذکور می‏گوید: معنای آیه این است که مخلوقات فقط او را عبادت کنند بی آنکه شریکی برای او قائل شوند پس هر کس از او اطاعت کرد بی کم و کاست او را پاداش خواهد داد. و هر کس عصیان و نافرمانی پیشه کند به سخت ترین شیوه مجازاتش می‏کند. و بیان داشته که خداوند هیچگونه نیازی به آنان ندارد بلکه آنها در تمامی حالت نیازمند او هستند و او خالق و رزق دهنده آنان است. علی بن ابی طالب س پیرامون آیه مذکور می‏گوید: خداوند فقط بخاطر این آنان را خلق کرد تا به آنها دستور بدهد که او را پرستش کنند و آنان را به پرستش و عبادت خود فرا خواند. مجاهد نیز می‏گوید: آنان را خلق کرد تا آنها را به انجام اموری دستور دهد و از اموری آنان را باز دارد. که زجاج و شیخ الاسلام همین نظر را برگزیده اند. دلیل این ادعا نیز این است که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ (القيامة: ٣٦) یعنی آیا انسان می پندارد که او بیهوده به حال خود رها شود. امام شافعی: در توضیح سُدًی می‏گوید: یعنی شخصی که نه امری به او تعلق گیرد و نه از چیزی نهی شود.

خداوند در جاهای مختلف قرآن می‏فرماید: ﭽاعبدوا ربکمﭼ ﭽاتقوا ربکمﭼ یعنی پروردگارتان را بندگی کنید و از پروردگارتان بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید. پس آنان را به چیزی دستور می‏دهد که بخاطر آن خلقشان کرده و فرستادگانی را بدان منظور فرستاده است، بی تردید مراد آیه همین است و جمهور مسلمانان همین مفهوم را می فهمند و به همین مضمون بدان استناد می جویند و آن را حجت می آورند.

ابن کثیر می‏گوید: آیه مذکور با این فرموده خداوند شباهت دارد که می‏فرماید: ﭽﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩﮪ ﭼ (النساء: ٦٤ (یعنی هیچ پیامبری نفرستادیم مگر اینکه به فرمان خدا از او اطاعت شود، پس هر پیامبری گاه اطاعت می‏شود و گاه از او سرپیچی می‏کنند. خلقت انسانها نیز به همین شیوه برای بندگی و عبادت کردن خداست که در پی آن گاهی عبادت می‏کنند و گاه عبادت نمی‏کنند. و خداوند سبحان نگفته است که آنها را خلق کرده تا همگان به طور اجباری برای خداوند عبادت کنند بلکه فرموده است آنان را خلق کرده تا خودشان عبادت کنند و خودشان انجام دهنده عبادت باشند تا بدین وسیله با خلقت آنان و انجام عبادت توسط آنان سعادت برایشان حاصل شود و آنچه خداوند بدان راضی است و آنرا دوست دارد بدست آورند، پایان احادیث متواتری نیز بر این معانی گواهی مي‏دهند. از جمله آنها حدیثی است که مسلم در صحیح خود آورده است.[[10]](#footnote-10)

مسلم از انس بن مالک رضی عنه از پیامبر ص آورده است که فرمودند: خداوند بلند مرتبه به پست ترین درجه اهل جهنم از لحاظ عذاب (کم عذابترین فرد) می‏گوید: اگر تمام دنیا و آنچه در آن است و نظیر آن نیز همراه آن از آن تو بود آیا حاضر بودی برای رهایی از آتش فدیه دهی؟ در پاسخ می‏گوید: بلی. خداوند میگوید: از تو ساده تر و کمتر از آن را خواستم در حالی که تو در پشت آدم بودی (پیمان فطری) که برای خداوند شریک قائل نشوی اما تو سر باز زدی و شرک پیشه کردی.

پس این مشرک با آنچه خداوند بلند مرتبه از وی خواسته بود مخالفت ورزید. و خواسته خداوند بنابر بر یکتا پرستی و شریک قرار ندادن هیچ چیزی را با او رعایت نکرده. و با آنچه خداوند خواسته بود مخالفت کرده و غیر خداوند را شریک او ساخته. و این همان اراده شرعی دینی است که قبلاً گذشت. بنابر این بین اراده شرعی دینی و اراده تکوینی قدری رابطه عموم و خصوص مطلق وجود دارد. هر دو اراده در حق فرد مخلص و فرمانبردار با هم جمع می شوند و در واقع با هم مشترکند ولی اراده تکوینی قدری در حق کسی که عصیان و سرپیچی کند، از اراده تشریعی جدا می‏شود. با فهم این مضمون می توان از نادانی های متکلمان و پیروان آنان رهایی یافت.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﭼ (النحل: ٣٦) یعنی ما به میان هر ملتی پیامبری را فرستاده ایم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.

در استناد مصنف به آیه: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﭼ (النحل: ٣٦)طاغوت از طغیان به معنای از حد گذشتن مشتق شده است. عمربن خطاب س گفته است: طاغوت یعنی شیطان. جابر س گفته است. طاغوت ها کاهنانی بودند که شیاطین بر آنان نازل می شدند. که این دو روایت را ابن ابی حاتم نقل کرده است. مالک نیز گفته است هر آنچه غیر از خداوند پرستیده شود طاغوت است.

از نظر من (شارح) آنچه گفته شد برخی از مصادیق و افراد طاغوت اند. علامه ابن قیم تعریف جامعی ازطاغوت به این نحو ارئه نموده است: هر آنچیزی که بنده از حد آن تجاوز کند و از اندازه آن در گذرد طاغوت است خواه آنچیز معبود باشد، خواه متبوع و فرمانروا. بنابراین طاغوت هر ملتی، همان کسی است که به غیر از خدا و رسول حاکمیت امور خود را به نزد آن می برند، یا اینکه به غیر از خدا آنرا می پرستند، یا بی آنکه بصیرتی از جانب خداوند داشته باشند از آن تبعیت می‏کنند و یا در چیزی که نمی‏دانند که اطاعت از خداست یا غیر از خداست از او اطاعت می‏کنند. (جاهلانه از او اطاعت می‏کنند.) پس اینان طاغوت های عالم هستند که هر گاه درآنها و به همراه آنها در احوال مردم تأمل کنی در خواهی یافت که بیشتر آنان از عبادت خداوندو رویگردان و مشغول عبادت طاغوتیان هستند. از اطاعت فرستاده خدا صروبرتافته و به اطاعت طاغوت و تبعیت از آن در آمده اند.

اینک معنای آیه مذکور: خداوند بیان داشته است که در میان هر گروهی از مردم فرستاده ای را با این سخن بر انگیخت که ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﭼ یعنی خدای یگانه را بپرستید و عبادت غیر خدا را رها کنید. همانطوری که می‏فرماید: ﭽ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈﰉ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕﰖ ﭼ (البقرة: ٢٥٦) یعنی کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد، به دست آویز محکم ناگسستنی در آویخته است. مفهوم لااله الا الله، همان دست آویز محکم و ناگسستنی است.

عماد بن کثیر پیرامون ابن آیه میگوید: تمامی انبیا به عبادت خدا فرا می خواندند و از عبادت غیر خدا باز می داشتند خداوند سبحان به طورمداوم به همین منظور فرستادگان خودش را به سوی مردم می فرستاد و این امر (فرستادن پیامبران) از زمانی که در میان فرزندان آدم شرک رخ داد یعنی در زمان قوم نوح، نوحی که نخستین فرستاده خداوند برای اهل زمین بود تا خاتم پیامبران محمد- درود و سلام خداوند بر او باد – ادامه پیدا کرده است. دعوت خاتم پیامبران ص تمامی انس و جن از خاور تا باختر، را همگان را در بر می گیرد. همانگونه که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (الأنبياء: ٢٥) یعنی هیچ پیامبری را قبل از تو نفرستادیم مگر اینکه به آنان وحی کردیم که بگویند هیچ معبودی برحقی جز من نیست پس مرا پرستش کنید. خداوند در این آیه کریمه می‏فرماید:

ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﭼ (النحل: ٣٦) یعنی در میان هر ملتی پیابری برانگیختیم که خدا را بپرستید و از طاغوت دوری کنید.پس برای احدی از مشرکان چگونه رواست که بگوید ﭽ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ النحل: ٣٥ یعنی اگر خدا می خواست هیچ چیزی به غیراز او را پرستش نمی کردیم. مشیت و خواست شرعی خداوند متعال از آنها منتفی می‏شود چرا که خداوند به زبان فرستادگان خود با این سخن آنها را از مشیت شرعی خود باز داشته است. ولی مشیت تکوینی خداوند – که همان توانایی تقدیری آنان است – برای آنان در اینگونه مشیت حجتی نیست. چرا که خداوند متعال جهنم و اهل آن از شیاطین و کافران را خلق کرد. حال آنکه برای بندگان خود به کفر راضی نیست (راضی نیست که آنان کافر شوند) و برای این عدم رضایت خود برکفر بندگان حجت بالغه و حکمت قاطع دارد. سپس عقوبت آنان را پس از انذار پیامبران در دنیا برایشان ناپسند داشته است. از این رو می‏فرماید: ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ (النحل: ٣٦) یعنی برخی از آنان را خداوند هدایت کرد و برخی دیگر مستحق گمراهی بودند.

از نظر من (شارح) این آیه تفسیر آیه قبل است؛ یعنی آیه: ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﭼ که جای تأمل است و این آیه دلالت می‏کند که حکمت ارسال پیامبران دعوت کردن امتشان به یکتا پرستی و بازداشتن آنان از عبادت غیر خدا بود. و دین تمامی انبیاء و فرستادگان خدا همین است گرچه در شریعت با همدیگر متفاوت باشند. همانطوری که خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﭼ (مائدة: ٤٨) یعنی برای هر ملتی از شما ها راهی و برنامه ای قرار داده ایم. بر این اساس عمل قلب و جوارح از لوازم ضروری ایمان است.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﭼ **(الإسراء: ٢٣ – ٢٤)** یعنی پروردگارت فرمان داده است که جز او را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید هرگاه یکی از آن دو یا هر دو در کنار تو به سالخوردگی رسیدند به آنها [حتی] اوف مگو و به آنان پرخاش مکن و با آنها سخنی شایسته بگوی و بال تواضع و مهربانی را برایشان فرود آور و بگو پروردگارا بدیشان مرحمت فرما همانگونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نمودند.

در این گفته پروردگار که: ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ يعني پروردگارت فرمان داده است كه جز او را نپرستيد و به پدر و مادر نیکی کنید. مجاهد می‏گوید:

ﭽ ﮗ ﭼ یعنی وصیت کرده است. که ابی بن کعب، ابن مسعود و دیگران نیز به همین شیوه قرائت کرده‏اند.

ابن جریر از ابن عباس روایت کرده است که ﭽ ﮗ ﭼ یعنی «امر» به معنای دستور داد در نظر گرفته است.

ومعنای این گفته خداوند: ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ این است که تنها خداوند را بپرستید نه غیر از او را. و این همان مفهوم لا اله الاالله است.

علامه ابن قیم **:** می‏گوید: نفی محض و اثبات بدون نفی، هیچکدام توحید نیستند بلکه توحید متضمن نفی و اثبات است که حقیقت توحید همین است و بس. (یعنی اثبات خدا و نفی ماسوا)

و معنای این فرموده خداوند: ﭽ ﮝ ﮞﭼ این است همانگونه که خداوند به یگانه پرستی خود فرمان داده به احسان والدین نیز امر کرده است مثلاً درآیه دیگری می‏فرماید: ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ (لقمان: ١٤) يعني سپاسگزار من و پدر و مادرت باش و بازگشت به سوی من است.

این فرموده خداوند که ﭽ ﮠﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ الإسراء: ٢٣ یعنی از سوی تو به نسبت آندو فعل ناپسندی صادر نشود حتی «اف» گفتن که پایین‏ترین درجه سخن و فعل ناپسند است نسبت به آنان رو مدار. همانطوری که عطابن ابی رباح می‏گوید: یعنی دست به سوی آندو دراز نکن.

در این آیه هنگامی که خداوند انسان را از فعل و سخن ناپسند باز داشت در برابر به فعل و سخن نیکو فرمان داده است. از این رو می‏فرماید: ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱﭼ الإسراء: ٢٣ یعنی با نیکویی و با متانت و وقار با آنان سخن بگو.

این فرموده خداوند که: ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ الإسراء: ٢٤ به معنای متواضع بودن با آنهاست. ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﭼ الإسراء: ٢٤ یعنی در پیری و هنگام وفاتشان به آنان رحم داشته باش. همانگونه که در کودکی بر من مهربانی کردند و تربیتم نمودند.

روایتهایی فراوانی پیرامون نیکی به پدر و مادر آمده است که از جمله آنها حدیثی است که از طریق انس و دیگران روایت شده[[11]](#footnote-11) که پیامبرص بر منبر بالا رفت و فرمود: آمین، آمین، آمین. پرسیدند ای رسول برای چه آمین گفتی؟ فرمودند: جبرئیل به نزد من آمد و گفت: ای محمد. چشم کسی که نام تو نزد وی برده شود ولی بر تو درود نفرستد کور باد، بگو: آمین پس گفتم: آمین! سپس گفت: کور شود چشم کسی که ماه رمضان بر او بگذرد و تمام شود ولی در آن ماه بخشیده نشود، بگو: آمین! پس گفتم آمین! سپس گفت: کور شود چشم کسی که پدر ومادر وی و یا یکی از آندو به پیری برسند ولی او را داخل بهشت نکنند. بگو: آمین! پس گفتم آمین! (مقصود اینکه نیکی به پدر مادر موجب دخول بهشت می‏شود)

امام احمد از حدیث ابوهریرة س از پیامبر ص روایت کرده است که فرمودند: پیامبرص سه‌ مرتبه‌ پشت سر هم فرمود: «خسارتمند است آن مردی که‌ پدر و مادرش یا یکی از آنان را دریافته‌، اما وارد بهشت نمی‌شود». عماد بن کثیر گفت: از این طریق روایتی صحیح می‌باشد.

ابی‌بکره‌ گوید: پیامبرص فرمود: «توجه‌ کنید، تا شما را از بزرگ‌ترین گناه کبیره‌ با خبر کنم. مردم گفتند: بله‌، متوجه‌ هستیم ای رسول خدا! فرمود: بزرگ‌ترین گناه کبیره‌ قرار دادن شریک و انباز برای خدا و اذیت پدر و مادر است. در حالی که‌ پیامبرص بر چیزی تکیه‌ کرده‌ بود، بلند شد و نشست و فرمود: متوجه‌ باشید، سخن و شهادت دروغ هم از بزرگ‌ترین گناهان کبیره‌ است. پیامبرص به‌ اندازه‌ای این جمله‌ را تکرار فرمود: که‌ آرزو داشتیم سکوت کند». بخاری و مسلم روایت کرده‌اند.[[12]](#footnote-12)

از عبدالله بن عمر رضی الله عنها روایت شده است که پیامبر **ص** فرمودند: رضایت و خشنودی پروردگار در رضایت و خشنودی پدر و مادر است وخشم اونیز در خشم آندوست. که ترمذی آنرا روایت کرده و ابن حبان و حاکم آنرا صحیح قلمداد کرده‏اند.[[13]](#footnote-13)

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﭼ (النساء: ٣٦) یعنی خداوند را بپرستید و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهید.

(در جای دیگر) می‏فرماید:

**ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ** **ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ** **(الأنعام: ١٥١ – ١٥٣)**

یعنی بگو: بیایید چیزهایی را برای شما بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است. این که چیزی را شریک خدا نکنید و به پدر و مادر خود نیکی کنید و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما به شما وایشان روزی می دهیم، و به گناهان کبیره نزدیک نشوید، خواه آشکار باشد و خواه پنهان و کسی را به ناحق نکشید که خداوند آنرا حرام کرده است این ها اموری هستند که خداوند به گونه مؤکد شمارا بدانها توصیه می‏کند تا آنها را بفهمید و خردمندانه عمل کنید. به مال یتیم جز به نحواحسن نزدیک نشوید تا آنگاه که یتیم به رشد کامل خود برسد. و پیمانه و ترازو به تمام و کمال و دادگرانه مراعات دارید و ما هیچ کسی را به انجام چیزی جز به اندازه تاب و توانش موظف نمی سازیم و هنگامی که سخنی گفتید دادگرای کنید هرچند از خویشاوندان شما باشد. و به عهد و پیمان خداوفا کنید. اینها چیزهایی هستند که خداوند شما را به رعایت آنها توصیه می‏کند تا اینکه متذکر شوید و پند گیرید. این راه، راه مستقسم من است ازآن پیروی کنید و از راههایی پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‏کند تا پرهیزگار شوید.

از ابو سعید ساعدی س روایت شده است که گفت: ما نزد پیامبر ص نشسته بودیم که ناگهان مردی از بنی سلمة وارد شد و گفت: ای رسول خدا! آیا بعد از فوت پدر و مادرم راهی برای نیکی با آنان باقی مانده‌ است؟ فرمود: «آری، نماز بر جنازه‌ی آنان، طلب استغفار برای گناهانشان، اجرای توصیه‌های آنان، ایجاد صله‌ی رحم با کسانی که‌ از طریق آنان به‌ شما می‌پیوندند و احترام از دوستانشان». ابوداود و ابن ماجه‌ روایت کرده‌اند. احادیث ذکر شده‌ در این راستا فراوان می‌باشند. [[14]](#footnote-14)

عماد ابن کثیر در خصوص این آیه ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﭼ (النساء: ٣٦) می‏گوید: در این آیه خداوند بندگانش را به بندگی خود دستور می دهد، اینکه فقط خدای یگانه را عبادت کنند زیرا که او خالق و رازق و منعم بندگان است و در تمامی حالت به آنان لطف می‏کند و تنها او مستحق پرستیدن است و باید او را به یگانگی بپرستند و هیچکدام از مخلوقاتش را شریک او نگردانند، پایان.

و این آیه همان آیه ی حقوق دهگانه نامیده می‏شود و در برخی از نسخه های قابل اعتماد از این کتاب آیه مذکور پیش تراز آیه سورۀ انعام آمده است. از این رو برای مناسبت با گفته ابن مسعود که بعد از آیه سوره انعام خواهد آمد این آیه را پیشاپیش مطرح کرده ام چراکه قول ابن مسعود بعد از آیه سورۀ انعام مناسب تر است.

در تفسیر این آیه که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﭼ (الأنعام: ١٥١)

عماد بن کثیر : می‏گوید: خداوند متعال به پیامبر و فرستاده خود ص می‏فرماید: ﭽ ﮱ ﭼ یعنی برای این مشرکان که غیر خداوند را پرستش می‏کنند بگو، آنچه را که از رزق، خداوند بر آنان حرام کرده است. ﭽ ﯓﭼ یعنی بیاید و رو به من کنید. ﭽﯔﭼیعنی برایتان برشمارم و بگویم ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﭼﯙ یعنی آنچه پروردگارتان بر شما حرام کرده و این گمان و وهم نیست که از خیال نشأت گرفته باشد بلکه امر خدا و وحی قاطع وحقیقی اوست. (ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ) یعنی هیچ چیزی را شریک او مسازید. گویا که در این کلام چیزی حذف شده است که سیاق بدان دلالت دارد. و تقدیر این است که خداوند شما را سفارش می‏کند. پس وصاکم درتقدیر است ازاین رو در آیه دیگری می‏فرماید: (ﯾ ﯿ ﰀ) یعنی این چیزی است که شما را بدان سفارش می‏کند.

از نظر من (شارح) : معنای آیه این است که خداوند شرک به خود را که به ترک آن شما را سفارش کرده بر شما حرام گردانیده است.

در مغنی ابن هشام در خصوص این فرموده خداوند که (ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ) هفت قول مطرح شده که بهترین آنها همین است که ابن کثیر آن را آورده است. که به دنبال آن خداوند بیان می دارد که برای او شریک قائل نشوید. که وصاکم در یکی از آنها حذف شده است و حرف جر و قبل از آن به آن توصیه ای که وصاکم درآن حذف شده نیز بر می گردد. از این رو هرگاه از آنان پرسیده شد که رسول خدا ص به آنان چه گفت: در جواب گفتند: می‏گوید: خداوند را پرستش کنید و هیچ چیزی را شریک او نگردانید. و آنچه پدرانتان می گویند ترک گویید. همانطوری که ابوسفیان و دیگران آنگونه که خود از گفته پیامبرص فهمیده بودند از زبان پیامبرص به هرقل گفت: میگوید: بگوید: لا اله الاالله تا رستگار شوید.[[15]](#footnote-15)

قرطبی در خصوص این فرموده خداوند که: ﭽ ﮞ ﮟﭼ النساء: ٣٦ می‏گوید: احسان به والدین یعنی نیکی و حفظ و نگهداری از آنان و فرنبرداری از دستورات (مشروع) آنان. از بین بردن سختی و مشقت آنان و ترک سلطه و چیرگی بر آنان. « ﮟ» بنابر مصدریت نصب شده است و ناصب آن فعلی است از لفظ خودش. که تقدیر آن اینگونه است: و أحسنوا بالوالدین إحساناً.

در این فرموده خداوند: ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪﯫﭼ الأنعام: ١٥١ املاق یعنی فقر. معنای آیه این است که دخترانتان را از ترس ناداری و فقر نکشید و و زنده بگور نکنید چرا که من رازق آنها و شما هستم. قرطبی آورده است که برخی از اعراب جاهلی از ترس فقر پسرانشان را نیز می کشتند.

در صحیح مسلم و بخاری[[16]](#footnote-16) از عبدالله بن مسعود روایت شده است که گفتیم ای رسول خدا. کدام گناه نزد خدا بزرگترین گناه است. فرمودند: اینکه برای خداوندی که ترا خلق کرده همتایی قرار دهی. گفتیم: سپس کدام؟ فرمود: فرزندت را از ترس اینکه با تو طعامی بخورد به قتل برسانی. گفتیم سپس کدام؟ فرمود: با زن همسایه ات زنا کنی. سپس رسول خداص این آیات را تلاوت کردند: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (الفرقان: ٦٨ - ٧٠ (یعنی و کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و پرستش نمی‏کنند. و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نمی رسانند مگر به حق، و زنا نمی‏کنند، چرا که هرکس این را انجام دهد کیفر آن را می بیند.عذاب او در قیامت دو برابر می گردد و خوار وذلیل و همیشه در عذاب می ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‏کند. و خداوند آمرزنده و مهربان است.

ابن عطیه در خصوص این فرموده خداوند که: ﭽ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﭼ الأنعام: ١٥١ می‏گوید: این نهی عمومی از تمامی انواع فواحش یا گناهان است. چرا که ظهر و بطن تمامی چیزهای آشکار و پنهان را در بر می‏گیرد. پایان.

پیرامون این فرموده خداوند که: ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻﯼﯽ ﭼ الأنعام: ١٥١ در صحیح مسلم و بخاری[[17]](#footnote-17) از عبدالله بن مسعود به صورت مرفوع روایت شده است (خون فرد مسلمانی که به رسالت محمد و یگانگی خداوند در پرستش گواهی می‏دهد حلال نیست مگر در یکی از حالات سه گانه زیر: زن و مردی که همسر دارد ولی دچار زنا شده است، شخصی که فرد دیگری را کشته باشد و شخصی که مرتد شده و جماعت مسلمان را ترک کرده باشد.

ابن عطیه در خصوص این آیه: ﭽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﭼ الأنعام: ١٥١ می‏گوید: (ذلکم) اشاره به این محرمات است. وصیت نیز امر مؤکدی است که خداوند مقرر نمود است.

در (ﰁ ﰂ ) « لعل » برای تعلیل است: یعنی خداوند متعال ما را به این سفارشها توصیه کرده تا آنها را بفهمیم و بدان عمل کنیم.

در تفسیر طبری آمده است که در آیات مذکور نخست « تعقلون » سپس « تذکرون » و بعد از آن نیز « تتقون» مطرح شده چرا که اگر تعقل کنند و بفهمند به یاد می آورند ومتذکر می شوند و هرگاه به یاد آوردند می ترسند و پرهیزگاری می‏کند.

ابن عطیه در خصوص این فرموده خداوند: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ الأنعام: ١٥٢ می‏گوید: این نهی عامی است که نزدیکی به تمامی وجوه تصرف از مال یتیم را در بر می گیرد. و در واقع سد ذریعه است سپس نزدیکی و تصرفی که نیکوست را استثنا کرده و آنهم تصرفی است که سعی دررشد ونمو مال یتیم دارد. که مجاهد در خصوص « ﭖ ﭗ ﭘ » می‏گوید یعنی تجارت در آن جایز است (و نزدیکی به مال یتیم به نحو احسن همان تجارت با آن است).

مالک و دیگران پیرامون (ﭙ ﭚ ﭛ) می گویند: یعنی رشد و زوال سفاهت همراه با بلوغ جسمی. که چنین تعبیری از زید ین اسلم، شعبی، ربیعه و غیره نیز روایت شده است.

ابن کثیر در مورد ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭼ الأنعام: ١٥٢ می‏گوید: خداوند متعال برای داد و ستد به رعایت عدالت امر می‏کند. ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧﭼ الأنعام: ١٥٢ یعنی خداوند کسی را که در داد و ستد برای حق تلاش می‏کند بیش از اندازه مکلف نمی‏سازد. پس اگر تمام توان و نیروی خود را به کار بست ولی دچار خطاء شد حرج و سختی براو نسیت. (بلکه به اندازه توان خود مسئول است).

و این فرموده خداوند که: ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭼ الأنعام: ١٥٢ بیانگر رعایت عدل در گفتار و کردار برای دور و نزدیک (خویشاوند و غیر خویشاوند) است.

حنفی می‏گوید: عدل در رفتار برای دوست و دشمن چه در خشم و چه در رضا و خشنود نباید تغییر کند. بلکه گفتار شخص باید حق باشد گرچه فرد متقابل خویشاوند نزدیک او باشد. یعنی به سبب دوستی و نزدیکی از آنها جانبداری کند چرا که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﭼ (المائدة: ٨ (دشمنی قومی شما را برآن ندارد که دادگری نکنید.دادگری کنید که دادگری به پرهیزگاری نزدیکتر است.

ابن جریر پیرامون این فرموده خداوند که: ﭽ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭼ الأنعام: ١٥٢ می‏گوید: یعنی به وصیتی که خداوند به شما توصیه کرده وفا دار باشید. و ایفای عهد خداوند آن است که از امر و نهی وی اطاعت کنید و به کتاب و سنت رسول وی عمل کنید. و این وفای به عهد خداست. دیگران نیز چنین نظری دارند.

این فرموده خداوند که: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ الأنعام: ١٥٢ یعنی اینها چیزهایی هستند که خداوند شما را به آن سفارش می‏کند تا پند گیرید و جانبداری را رها کنید.

و این‌که‌ خداوند می‌فرماید: ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﭼ الأنعام: ١٥٣ قرطبی در خصوص آن بیان داشته‌: این آیه‌ به‌ ما قبل خودش عطف می‌شود؛ این آیه‌ حاوی نهی، امر و هشدار از پیروی کردن غیر راه خدا طبق تبیینات احادیث صحیح و نظریات سلف صالح، می‌باشد. از فراء و کسائی روایت شده‌ که‌ گفته‌اند: کلمه‌ی (ان) در محل نصبه‌ است و به‌ معنی " اتلو ان هذا صراطی" است. و جایز است که‌ در محل جره‌ باشد و به‌ معنی " وصاکم به‌ و بأن هذا صراطی" است. قرطبی گفته‌: مراد از کلمه‌ی صراط، دین اسلام می‌باشد. و کلمه‌ی (مستقیما) در مقام حال و منصوب است و به‌ معنی: هموار و یکنواخت آمده‌ که‌ هیچ‌گونه‌ کژی‌ای در آن نباشد، خداوند به‌ دنبال کردن راهی فرمان داده‌ که‌ آن‌را از طریق پیامبرش، محمدص تشریع نموده‌ و سرانجام آن بهشت است، و راه‌هایی فرعی از آن راه مستقیم منشعب شده‌ و هر کس راه مستقیم را دنبال نماید، نجات می‌یابد و هر کس راه‌های فرعی را پیگیری کند، سرانجام او آتش دوزخ می‌باشد، خداوند می‌فرماید: ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﭼ یعنی با تبعیت از کژراهه ها از راه اصلی خداوند باز می مانید و منحرف می شوید. امام احمد، نسائی، دارمی و ابن حاتم اینگونه از ابن مسعود روایت کرده‏اند و حاکم نیز آنرا صحیح دانسته است.[[18]](#footnote-18) که ابن مسعود گفت: رسول خدا ص خطی را با دست خود ترسیم کرد. سپس فرمود: این راه مستقیم خداوند است پس از آن خطوط فرعی را در دو سمت راست و چپ آن ترسیم نمود و فرمود: اینها راههای دیگرند (فرعی اند) هیچکدام آنها نیست مگر اینکه شیطانی در آن به سوی خود فرا می خواند. سپس این آیه را ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ الأنعام: ١٥٣قرائت فرمودند.

مجاهد نیز در تفسیر ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ الأنعام: ١٥٣ گفته است مقصود از سبل بدعت ها و شهوتهاست.

ابن قیم : می‏فرماید: لازم است که سخنی مختصر و کوتاه پیرامون صراط مستقیم بگوییم. مردم با توجه به صفات و متعلقات آن عبارات مختلف وگوناگونی گفته‏اند در حالی که حقیقت آن یک چیز است و راهی است که خداوند برای رسیدن به خود به زبان فرستاده گانش برای بندگان خود تعیین کرده است. نه راهی دیگر. و آن راه این است که خداوند را به یگانگی بپرستند و تنها از فرستادگان او اطاعت کنند در عبادت کسی راشریک او پیشه کنند و تنها از فرستاده او اطاعت نمایند. و تمام مضمون شهادتین **« اشهدان لا اله الاالله و اشهد أن محمداً رسول الله** » همین است و بس. صراط مستقیم به هر چیزی که تفسیر شده در ضمن این دو اصل می گنجد.

نکته (قابل توجه) این که با دل و جان خداوند را دوست بداری و در جهت جلب رضای او تلاشت را بکار گیری، و در قلبت جایی نماند که با حب خدا آباد نشده باشد، و اینکه اراده خود را متعلق به رضای او گردانی، و آبادی قلب را با تحقق بخشیدن به کلمه ی **لااله الاالله** حاصل می‏شود و بکار گرفتن تمام اراده در جهت جلب رضای خداوند نیز با تحقیق شهادت محمدٌ رسول الله حاصل می گردد. این همان؛ دین حق است، همان شناختی که خداوند پیامبرشص را برای بپا داشتن آن برانگیخت.

کمتر عبادتی است که این مضمون مدار و محور چرخش آن نباشد

سهل بن عبدالله می‏گوید: بر شماست که از اثر و سنت تبعیت کنید. چرا که من می ترسم با گذشت اندک زمانی دورانی خواهد آمد که هرگاه فردی از پیامبرص و اقتداء به او در تمام احوالش سخن بگوید او را مورد نکوهش قرار دهند،و از او برمند و تبری جویند، او را خوار دارند و به وی اهانت کنند

ابن مسعود می‏گوید: هر کس بخواهد به وصیت محمد ص که پیام بی کم و کاست و تمام و کمال اوست بنگرد. پس این فرموده خداوند را بخواند که ﭽ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝﯞ ﭼ الأنعام: ١٥١ تا این فرموده خداوند ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ الأنعام: ١٥٣ یعنی بگو: بیایید چیزهایی را برای شما بیان کنم که پروردگارتان بر شما حرام نموده است، تا آخر.

در گفته مصنف ابن مسعود همان عبدالله بن مسعود بن غافل – با فای معجم – بن حبیب هذلی، ابو عبدالرحمن صحابی بزرگواری که از زمره پیشگامان نخستین، اهل بدر، احد، خندق، بیعت رضوان و از دانشمندان بزرگ صحابه بود. عمر بن خطابس وی را به امارت کوفه برگزید. در سال سی و دو هجری وفات یافت، خداوند از وی راضی و خشنود باد!

این اثر ابن مسعود را ترمذی روایت کرده و آن راحسن دانسته است. ابن منذر، ابن ابی حاتم، و طبرانی نیز آن را حسن دانسته اند.[[19]](#footnote-19) برخی از آنان گفته‏اند اثر مذکور بدین معناست: هر کس بخواهد به وصیتی بنگرد که گویا نوشته شده و بی تغییر و تبدیل و مهر خاتمه بر آن خورده باشد، بنگرد، به این فرموده خداوند (ﮱﯓ) و تا پایان آیات را بخواند. این وصیت را به کتابی مهر خورد و مکتوب تشبیه کرده است که کم و زیاد نمی‏شود. بنابراین پیامبرص جز به کتاب خدا سفارش و وصیت نکرد. همانطوری که مسلم روایت کرده است، پیامبرص فرمودند: « من در میانتان چیزی را بجا می گذارم اگر بدان متمسک شوید گمراه نخواهید شد و آن کتاب خداست.[[20]](#footnote-20)

از عبادة بن صامت روایت شده است که گفت: پیامبر**ص** فرمودند کدامیک ازشما با این آیات سه گانه با من معامله می کند؟ سپس فرموده خداوند را تلاوت نمود (**ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ**) تا این که از سه آیه فارغ شد، سپس فرمود هر کس به آنها وفا کند پاداشش با خداست و هر کس چیزی از آنها را ناقص انجام دهد اگر خداوند دردنیا او را گرفتار کرد همان عقوبت اوست ولی اگر او را برای آخرت به تأخیر انداخت. عاقبت آن دست خداست او را عقوبت و عذاب می‏دهد و اگر خواست از او در می گذرد و مشمول عفو خود می گرداند. این حدیث را ابن ابی حاتم روایت کرد و حاکم آن را صحیح دانسته است. محمد بن نصر نیز در کتاب « الإعتصام» همانند حاکم آنرا صحیح قلمداد کرده است.[[21]](#footnote-21)

از معاذ بن جبل س روایت شده است که گفت: من پشت سر نبی ص سوار مرکبی بودم پس به من فرمود: ای معاذ! آیا می دانی حق خداوند بر بندگان وحق بندگان بر خداوند چیست؟ گفتم خدا و رسولش داناترند. فرمود: حق خداوند بر بندگان این است که تنها او را پرستش کنند و چیزی را شریک وی نسازند، و حق بندگان بر خداوند این است کسی را که هیچ چیز را شریک خدا قرار نداده باشد، عذاب ندهد. گفتم: ای رسول خدا آیا مردم را بشارت ندهم. فرمود به آنان بشارت نده که خود را پشتگرم بدانند (در نتیجه جسارت به گناه پیدا کنند) مسلم و بخاری در صحیح خود آورده اند.

این حدیث به روشهایی در صحیح مسلم و بخاری آمده است**[[22]](#footnote-22)** که در برخی از روایات آنچه مصنف بدان استناد کرده، آمده است.

معاذ بن جبل س همان ابن عمرو بن اوس انصاری خزرجی، ابو عبدالرحمن، صحابی مشهور و از بزرگان صحابه است در جنگ بدر و جنگ های بعد از آن شرکت داشت. در علم، احکام و قرآن عالمترین صحابه بود – خداوند از او راضی و خشنود باد – پیامبرص فرموده است: معاذ در روز قیامت یک گام پیش‏تر از علما حشر می‏شود.[[23]](#footnote-23) «برَتوةٍ» یعنی یک گام. در قاموس آمده است « رَتوَة » گام یا بلندی و پله ای از زمین و ساعتی از زمان و دعوت و سرشت، پرتاب یک تیر به اندازه ی یک میل یا طول زمانی است که چشم می بیند. راتی یعنی عالم ربانی.

در «النهایة»آمده است مقصود از این که وی یک «رتوة» از علما پیشگام تر است این است که به اندازه تیری که پرتاب می‏شود جلوتر از دیگران است. بنابر قولی رتوة اندازه یک میل یا برد دید انسان است. معاذ در سال هجدهم هجری شمسی در شام بر اثر طاعون عمواس در گذشت. پیامبر ص در روز فتح مکه وی را در آن جا جانشین خود ساخت تا به مردم دین بیاموزد.

این سخن معاذ که من پشت سر نبی ص سوار الاغی بودم بیانگر جواز سوار شدن دو نفر با هم بر یک وسیله ای است. همچنین نشان دهنده ی فضیلت معاذ رضی الله عنه که همراه پیامبر ص بر یک مرکب سوار شده بود.

الاغ مذکور در روایت بنابر بر روایتی اسمش عفیر بود. از نظر من (شارح) همان مرکبی بود که مقوقس پادشاه مصر به پیامبرص اهداء کرده بود.

این حدیث نشان دهنده فروتنی پیامبرص نیز است از این که در کنار فرد دیگری سوار برالاغ شده و این عمل بر خلاف چیزی است که انسانهای متکبر دارند (یعنی انسانهای متکبر هرگز چنین کاری را در شأن خود نمی بینند) این عبارت که آیا می دانی حق خداوند بر بندگان چیست؟ سوالی است که به صورت استفهام مطرح شده چرا که استفهام در درون پایدارتر و برای فهم تعلیم گیرنده رساتر و بهتر است. حق خداوند بر بندگان یعنی هر آنچیزی که در حق خداوند بر عهده ی بندگان است. حق بندگان بر خداوند یعنی آنچه که تحقق آن حتمی و شدنی است چرا که خداوند به سبب موحد بودن و یکتا پرستی به بندگان خو پاداش نیکو وعده داده است. ﭽ ﭑ ﭒﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭝ ﭼ (روم: 6) یعنی وعده‏ی خدا است. خداوند خلف نمی‏کند.

شیخ الاسلام می‏گوید: اینکه انسان مطیع و فرمانبردار خداوند مستحق پاداش است بدان سبب است که خداوند استحقاق فضل و انعام دارد نه اینکه این استحقاق یک نوع مقابله باشد همانطوری در بین دو مخلوق وجود دارد. برخی از مردم می گویند: استحقاق (پاداش نیکو به انسان مطیع) معنایی ندارد جز اینکه خداوند به چنین چیزی خبر داده و وعده ی او نیز حق و صدق است. حال آنکه بیشتر مردم استحقاقی زائد بر این استحقاق را ثابت می‏کنند. همانطوری که کتاب و سنت نیز بدان دلالت دارند، خداوند می‏فرماید: ﭽﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ (روم 47) يعني همواره یاری مؤمنان بر ما واجب بوده است. ولی اهل سنت می‏گوید: خداوند رحمت خود را واجب کرده است خودش این حق را برای خویش خواسته است و هیچ مخلوقی نمی‏تواند چنین حقی را بر او واجب کند، ولی معتزله ادعا می‏کنند قیاس مخلوق به این حق (پاداش مؤمنان و فرمانپذیران) بر خدا واجب است و بندگان خودشان از خداوند اطاعت می‏کنند بی آنکه خداوند آنان را مطیع خود کند. از این رو بندگان خود مستحق پاداش اند بی آنکه موجب پاداش باشد ولی در این امر دچار اشتباه شده اند. جبریه، قدریه تابع جهم و قدریه نافیه نیز در این امر دچار خطا و اشتباه شده اند.

این گفته معاذ که خدا و رسولشص داناترند، بیانگر حسن ادب یادگیرنده (خود معاذ) است و شایسته است هر کسی که موردی را نمی داند از این گفتار سرمشق گیرد بخلاف بیشتر تکلف کنندگان که اینگونه نیستند. این گفته که « خداوند را بپرستند و هیچ چیزی را شریک وی قرار ندهند» بدان معنا ست که فقط خداوند یگانه را پرستش کنند.

علامه ابن قیم: به نیکوترین شیوه از عبادت تعریف جامعی را در قالب شعر ارائه داده کهمی‏گوید: عبادت خداوند رحمن یعنی نهایت دوست داشتن او همراه با نهایت فروتنی و خاکساری که این دو (نهایت دوست داشتن و نهایت فروتنی) دو قطب عبادت‌اند.

با این دو چرخ عبادت می چرخد و مادامی که این دو قطب در میان نباشند چرخ عبادت نیزدائر نخواهد بود. مدار اصلی این چرخ فرمان فرستاده ی اوست نه هوا، نفس اماره و شیطان.

این عبارت که « **و لا یشرکوا به شیئا** » یعنی تنها او را پرستش کنند و از هر کونه شریکی او را مبرا و منزه دارند و هرکس خداوند را از هرگونه شریک مبرا نسازد، عبادت او را به آنچنانکه شایسته یگانگی اوست انجام بجا نیاورده است (تنها او را نپرستیده است) بلکه وی مشرک بوده و برای خداوند همتا قرار داده است، که معنای گفته مصنف همین است.

در شرح عبارت «و فیه: أن العبادة هی التوحید؛ لأن الخصومة فیه» آمده‌: عبادت همان توحید است، زیرا اختلاف در مورد آن است». و در برخی منقولات الهی چنین آمده‌ « من و جنیان و انسانها در وضعیت بسیار عظیمی بسر می‌بریم؛ من آفریننده‌ هستم، اما دیگری عبادت می‌شود، روزی دهنده‌ من هستم، اما از دیگری تشکر به‌ عمل می‌آید، برکت خود را بر بندگان می‌فرستم، اما از جانب آنان شر و بدی صعود می‌کند، با نزول نعمتهایم خود را محبوب آنان قرار می‌دهم، اما با انجام گناهانشان نفرت و کینه‌ را با من اظهار می‌دارند.

حافظ (ابن حجر) در خصوص این عبارت « و حق العباد علی الله: أن لا یعذب من لا یشرک به شیئا » می‏گوید: در این عبارت به نفی شرک از سوی بندگان برای رهایی از عذاب خداوند بسنده کرده است چرا که آن به طور اقتضاء مستلزم توحید ولزوماً مستدعی اثبات رسالت پیامبرص نیز است (یعنی نفی شرک هم مقتضی توحید و هم مستلزم اثبات رسالت است و هرگاه فردی برای خدا شریک قائل نشود در واقع هم توحید را پذیرفته و هم رسالت انبیاء را) بنابراین هر کس رسول خدا ص را تکذیب کند پس خدا را نیز تکذیب کرده است و هرکس خدا را تکذیب کند مشرک است و این عبارت همانند سخن کسی است که می‏گوید هرکس وضو یگیرد نمازش صحیح است ؛ یعنی همرا با سایر شروط نمازش صحیح است.

این عبارت « أفلا ابشر الناس؟» یعنی به مردم بشارت ندهم؟ بیانگر آن است که بشارت دادن به دیگران در چیزی که بشارت دهنده را خوشنود کند مستحب است. واینکه صحابه در چنین حالتی به همدیگر بشارت می‏دادند از این رو مصنف : نیز آن را آورده است.

عبارت « لا تبشر هم فیتکلوا » یعنی به آنان بشارت نده که آنان به آن اعتماد کنند و در اعمال نیک از یکدیگر سبقت نمی گیرند و اعمال را ترک می‏کنند.

در روایتی آمده است: معاذ در هنگام وفات خود از ترس گناه آنرا بیان کرد. وزیر ابو مظفر می‏گوید: آنرا فقط از جاهلی که غرق در جهل خود شده بود، پوشیده می داشت به جهت اینکه مبادا با بی ادبی خدمت در اطاعت و فرمانبرداری از خداوند را ترک کند، ولی کتمان آن از انسانهای زیرکی که هرگاه چنین چیزی را بشنوند فرمانپذیریشان را افزایش مي‏دهند و می‏دانند که افزونی نعمت ها، طاعت بیشتر می طلبد، دلیلی ندارد.

در این باب علاوه بر آنچه گذشت فوائد دیگری نیز وجود دارد از جمله آنها: ترغیب و تشویق فرد در جهت اخلاص عبادت برای خدا، عبادت با شرک نه تنها سودی نمی بخشد بلکه اساساً نمی توان آنرا عبات نامیده، هشدار به عظمت حق پدر و مادر و تحریم نافرمانی آنها، یادآوری عظمت آیات محکمی که در سوره انعام وجود دارند و جواز پوشیده نگهداشتن علم برای تحقق یک مصلحت.

در عبارت مصنف « أخرجاه » یعنی بخاری و مسلم آن را آورده اند.

بخاری : همان امام محمد بن اسماعیل بن ابراهیم بن بردزبه جعفی، حافظ بزرگ حدیث، صاحب کتابهای «الصحیح»، «التأریخ»، «الأدب المفرد» و کتاب های دیگری که از تصنیفات اوست، وی از احمد بن جنبل، حمیدی، ابن مدینی و همردیفان آنها روایت کرده است. مسلم، ترمذی، فربری از او روایت کرده‏اند. در سال 194 هجری قمری متولد شد و در سال 256 هجری قمری وفات یافت.

مسلم : : همان مسلم بن حجاج بن مسلم ابوالحسین قشیری نیشابوری صاحب کتاب های « الصحیح »، « العلل»، «الوحدان» و چند کتاب دیگر است. از احمد بن حنبل، یحیی بن معین، ابو خیثمه، ابن ابی شبیه، بخاری و همردیفان آنان روایت کرده است.

ترمذی، ابراهیم بن محمد بن سفیان راوی «الصحیح» و دیگران از او روایت کرده‏اند. در سال 204 ﻫ. ق متولد شد و در سال 261 ﻫ. ق در نیشابور وفات یافت – رحمة الله علیهم.

از جمله مسائل این باب عبارت اند از: نخست: حکمت خلقت جن ها وانسان ها.

دوم: عبادت همان توحید است. چرا که دشمنی بشر با یکدیگر در خصوص آن است.

سوم: هرکس موحد نباشد خداوند را پرستش نکرده است و معنای این فرموده ی خداوند از زبان پیامبر ص ﭽ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭼ الكافرون: ٣ یعنی شما نمی پرستید آنچه را که من می پرستم، در همین معناست.

چهارم: حکمت فرستادن انبیاء.

پنجم: رسالت پیامبر ص تمامی امت ها را در بر گرفته است.

ششم: دین تمام انبیاء یکی است.

هفتم: بزرگترین مسأله این است که عبادت خداوند جز با کفر ورزیدن به طاغوت حاصل نمی‏شود.

هشتم: طاغوت اسم عامی است که هر آنچه غیر خدا پرستیده شود را در بر می گیرد.

نهم: بزرگی منزلت آیات محکم سه گانه ای که در سوره انعام آمده است در نزد سلف (صالح) در این آیات ده مسأله مطرح شده که نخستین آنها نهی از شرک است.

دهم: آیات محکمات در سوره اسراء که در آن هیجده مسأله وجود دارد. خداوند آنها را با این فرموده آغاز کرده است که ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﭼ الإسراء: ٢٢ یعنی با خداوند معبود دیگری قرار مده که نکوهیده و زبون می شوی. با این آیه به اتمام می رساند که: ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭼ (اسراء 39) یعنی با خداوند معبود دیگری قرار مده که نکوهیده و مطرود در دوزخ افکنده می شوی. و خداوند برای اینکه ما را به عظمت شأن این آیاته آگاه سازد می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭼ الإسراء: ٣٩ یعنی این ها از امور حکمت آمیز است که پروردگارت به تو وحی کرده است.

یازدهم: آیه سوره نساء که آیه حقوق نامیده شده است. خداوند آنرا با این فرموده آغاز کرده است که: ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﭼ النساء: ٣٦ یعنی خداوند را بپرستید و چیزی را شریک او نسازید.

دوازدهم: تذکر به وصیتی که پیامبرص در هنگام وفاتش بدان سفارش کرد.

سیزدهم: شناخت حق خداوند بر ما.

چهاردهم: شناخت حق بندگان بر خدا، هر گاه حقش را اداء کنند.

پانزدهم: بیشتر صحابه این مسأله را نمی شناختند.

شانزدهم: جواز پوشیده نگهداشتن علم برای یک مصلحت.

هفدهم: استحباب بشارت مسلمان به سبب چیزی که او را خرسند کرده است، یا دیگران را خرسند می‏سازد.

هیجدهم: ترس از اینکه فقط به وسعت رحمت خدا اتکا شود (خشم و غضب او را در نظر نگرفتن در نتیجه به اعمال زشت تن دادن)، ناپسند و نکوهیده است.

نوزدهم: کسی که سوالی از وی مطرح می‏شود ولی آن را نمي‏داند باید بگوید: خدا و رسولش داناترند.

بیستم: جایز است که برخی از مردم در علمی متخصص باشند و علم به آنان اختصاص یابد ولی برخی از این فضل برخوردار نباشد.

بیست و یکم: فروتنی پیامبرص در سوار شدن بر الاغ در ردیف فرد دیگری که پشت سرش نشسته بود.

بیست و دوم: جواز درکنار هم نشستن دو نفر بر یک مرکب یا وسیله سواری.

بیست و سوم: فضیلت و ارجمندی معاذ بن جبل.

بیست و چهارم: عظمت شأن این مسأله (توحید)

فضل یکتا پرستی (توحید) وگناهانی که بوسیله آن پوشیده می‌شوند

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ (انعام: 82) یعنی کسانی که ایمان آورده و ایمان خود را با شرک نیامیخته باشند. امن و امان تنها از آن آنهاست؛ و آنها هدایت‌یافتگانند.

در این عبارت مصنف که «باب فضل التوحید وما یکفر الذنوب» «باب» خبر مبتدای محذوف است. که تقدیرش «هذا قلت» یعنی این که می گوییم (قصد گفتن آنرا دارم) است.

و جایز است که آن را مبتدای خبر محذوف در نظر بگیریم، به این نحو که «هذا» خبر آن باشد – در عبارت مذکور «ما» جایز است که مای موصولی باشد که عائد آن محذوف است. به این تقدیر که عائد آن بیان باشد یعنی بیان آنچه از توحید که گناهان را می پوشاند. و جایز است «ما» مصدری باشد. یعنی تکفیره الذنوب که «ما» ما و «یکفر» جانشین مصدر تکفیر شده لذا «ما» مصدری است که این نظر راجح و بهتر است.

ابن جریر پیرامون آیه ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ (انعام: 82) می‏گوید: از مثنی با ذکر سندی که از وی می‏آورد – از ربیع بن انس روایت شده که گفت: «ایمان یعنی خود را تنهابرای خداوند خالص کردن»

ابن کثیر در خصوص این آیه می‏گوید: بدین معناست کسانی که عبادتشان را فقط برای خدا خالص کرده‏اند و چیزی را با او شریک نساخته اند، در روز قیام در امن و امان اند، در دنیا و آخرت هدایت یافته اند.

زید بن اسلم و ابن اسحاق می گویند؛ این آیه حکم نهایی میان ابراهیم و قوم اوست.

از ابن مسعود روایت شده هنگامی که این آیه نازل گشت مردم گفتند: (ای رسول خدا!) کدامیک از ما بر نفس خود ظلم نکرده است؟

رسول خدا ص فرمودند: نه شما اینطور نیستید. آیا گفته لقمان را نشنیدید ﭽ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭼ لقمان: ١٣ یعنی: شرک ظلم بسیار بزرگی است.[[24]](#footnote-24)

بخاری نیز با سند خود آورده است، عمر بن حفص بن غیاث از پدرش وی نیز از اعمش از ابراهیم از علقمۀ از عبدالله س روایت کرده است که گفت: هنگامی که آیه ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭼ نازل شد. گفتیم ای رسول خدا (با این وصف) کدامیک از ما برخود ظلم نکرده است؟ فرمود آنگونه نیست که شما می گویید، ایمانشان را با ظلم نیامیخته اند، یعنی با شرک نیامیخته اند. آیا سخن لقمان را نشنیده اید که به فرزندش گفت: ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭼ لقمان: ١٣ یعنی: ای فرزندم برای خداوند شریک قرار مده که شرک ستمی بس بزرگ است.[[25]](#footnote-25)

احمد نیز به همین شیوه از عبدالله آورده است که گفت: هنگامی که این آیه: **ﭽ**ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ**ﭼ** نازل شد. بر اصحاب پیامبر**ص** این امر سخت آمد. پس گفتند: ای رسول خدا! کدامیک از ما بر خود ظلم نکرده است؟ فرمود: آنگونه نیست که شما در نظر دارید، آیا نشنیده اید آنچه را که بنده صالح خدا گفته است: ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭼ ظلم همان شرک است. از عمر روایت شده که ظلم را به گناه تفسیر کرده است. بنابراین شرک نورزیدن موجب امنیت از هر نوع عذاب است. حسن و کرخی می‏گویند: (کسانی که شرک نمی‏ورزند) در آخرت امنیت دارند و در دنیا نیز رهیافته‏اند.

شیخ الاسلام می‏گوید: آنچه بر اصحاب سخت آمد این بود که آنان گمان کردند عدم ظلمی که در آیه مذکور شرط امنیت گرفته شده همان ظلم بنده بر خود است (هر نوع ظلمی که باشد). لذا تنها کسی امنیت و هدایت دارد که به خود ظلم نکرده باشد. پس پیامبرص برای آنان روشن کرد که ظلم مذکور در کتاب خدا همان شرک است و هر کس ایمانش را با این ظلم در نیامیزد اهل هدایت و امنیت است. همانگونه که خداوند در خصوص برخی ازبندگان برگزیده خود می‏فرماید: ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ (فاطر: ٣٢) یعنی سپس کتاب را به بندگان برگزیده خود عطا کردیم، برخی از ایشان به خود ستم می‏کنند، گروهی از ایشان میانه رووند و دسته ای از ایشان در پرتو توفیقات الهی در انجام نیکی ها پیشتازند، این واقعاً فضیلت بزرگی است.

این به معنای نفی بازخواست از کسانی که با ارتکاب گناه بر خود ظلم کرده وتوبه نکرده‏اند، نیست. چرا که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (الزلزله: ٦ - ٧ (یعنی هرکس به اندازه ذره غباری کار نیک و بد انجام داده باشد سزا و پاداشش را خواهد دید

ابوبکر صدیق س از رسول خدا ص پرسید ؛ای رسول خدا کدامیک از ما کار بد نکرده است؟رسول خداص فرمود: ای ابابکر! آیابیمار نگشته‏ای؟ آیا دچار حزن نمی گردی؟ آیا دچار شکم درد نشده‏ای؟ این همه سزای عمل بدتان است که در دنیا می بینید. بنابراین پیامبرص بیان می کند، مومنی که پس ازمرگ داخل بهشت می‏شود همان کسی است که با مصیبت های دنیایی جزای کارهای بد خود را می بیند.

از این رو برای رسیدن به‌ امنیت و هدایت کامل باید خود را از ستم و ظلم‌های سه‌گانه‌ زیر دور نگه‌ داشت: شرک ورزیدن، ستم روا داشتن به‌ بندگان، و ستم در حق خود غیر از ارتکاب شرک، و اگر کسی در حق خود ستم روا دارد، تنها به‌ امنیت و هدایتی مطلق دست می‌یابد، به‌ این معنی که‌ او طبق وعده‌ی الهی در آیه‌ای دیگر، وارد بهشت می‌شود، زیرا خداوند او را به‌ راه‌ مستقیمی هدایت فرموده‌ که‌ سرانجام آن بهشت است، اما بر حسب نقص و کاهش ایمانشان از امنیت و هدایت آنان نیز کاسته‌ می‌شود.

منظور پیامبرص از عبارت **«انما هو الشرک»** (آن یک شرک است) این نیست که‌ هر کس مرتکب شرک اکبر نشده‌ باشد به‌ امنیت و هدایت کامل دست می‌یابد؛ زیرا احادیث فراوانی همراه با نصوصی از قرآن بیان داشته‌اند که‌ مرتکبین گناهان کبیره‌ در معرض ترس و خوف می‌باشند و به‌‌ امنیت و هدایت کاملی دست نیافته‌اند که‌ به‌ وسیله‌ی آن به‌ راه مستقیم هدایت ‌یابند، راه کسانی که‌ بدانان نعمت داده‌ است و هرگز با عذابی روبرو نمی‌شوند، زیرا اصل و پایه‌ی هدایت به‌ راه مستقیم و نعمت خداوند را به‌ دست آورده‌اند و باید وارد بهشت شوند

در عبارت «**انما هو الشرک»** اگر مراد شرک اکبر باشد،پس مقصود آن است هرکس دچار آن نشده باشد (اهل آن نباشد) از هر عذاب دنیا و آخرت که به مشرکان وعده داده شده در امنیت است. ولی اگر مراد جنس شرک باشد (اعم از اکبر واصغر) در آن صورت باید گفت: مواردی مثل بخل شخص بر دوست داشتن مال به برخی واجبات، دوست داشتن چیزی که خداوند را به خشم می‏آورد مثلاً ترجیح دادن هوای نفس را بر محبت خدا و مسائلی از این دست که از مصادیق شرک اصغرند، ظلم بر نفس محسوب شده و همه اینها به نسبت اهمیت خود، امنیت و هدایت فرد را از بین می برند از این رو سلف (صالح) با این اعتبار اینگونه گناهان را داخل شرک قلمداد کرده‏اند.

ابن قیم رحمه الله پیرامون این آیه: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ می‏گوید: صحابه پرسیدند: ای رسول خدا کدامیک از ما ایمانش را با ظلم در نیامیخته است؟ پیامبرص فرمود: آن (ظلم) شرک است. آیا سخن بنده صالح (لقمان) را نشنیده اید که فرمود: ﭽ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭼ هنگامی که اصحاب در مقصود از ظلم در آیه مذکور دچار اشکال شدند و گمان کردند که ظلم نفس نیز داخل ان است و هر کس بر نفس خود ظلم کرد- هر نوع ظلمی که باشد – امنیت و هدایت ندارد پیامبرص درود و سلام خداوند بر او- به آنان پاسخ داد، ظلمی که هدایت و امنیت را از انسان سلب کند همان شرک است به خدا سوگند چنین پاسخی است که هر بیماری را شفا می بخشد و هر تشنه ای را سیراب می گرداند،و ستم مطلق و کلی عبارت از شرکی است که‌ عبادت را در غیر جای خود قرار می‌دهد. و امنیت و هدایت مطلق نیز آن است که‌ در دنیا و آخرت به‌ امنیت انجامد و به‌ راه راست هدایت یافته‌ باشد. ستم مطلق و کلی نیز این است که‌ امنیت و هدایت مطلق و کلی را برکند. گفتنی است که‌ ستم به‌ طور کلی باعث جلوگیری از امنیت و هدایت کلی می‌باشد، به‌ این معنی که‌ مطلق در برابر مطلق و جزئی در برابر جزئی قرار می‌گیرد.

از عباده بن صامت روایت شده است که پیامبر ص فرمودند: هرکس گواهی دهد که هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد؛ (خداوندی که یکتا وبی شریک است)، و گواهی دهد که محمدص بنده و فرستاده خداست و عیسی نیز بنده و فرستاده اوست و کلمه ای است که به مریم القا کرد، و روحی از جانب خداست، وگواهی دهد بهشت و جهنم حق اند با هر عملی که داشته باشد خداوند او را داخل بهشت می‏کند. مسلم و بخاری این روایت را درآورده اند.

مصنف میگوید از «عبادۀ بن صامت روایت شده است که پیامبرص فرمودند: هرکس گواهی بدهد که هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد، خداوندی که یکتا وبی شریک است، گواهی بدهد که محمد بنده و فرستاده خداست و عیسی نیز بنده و فرستاده اوست و کلمه ای است که به مریم القا کرد و روحی از جانب خداست.

و گواهی بدهد بهشت و جهنم حق اند. هر عملی که داشته باشد خداوند او را داخل بهشت می‏کند. که مسلم وبخاری این روایت را آورده اند.[[26]](#footnote-26)

عبادۀ بن صامت بن قیس انصاری خزرجی، ابو ولید، یکی از برگزیدگان صحابه و بدری مشهور. سال 34 هجری قمری در سن 72 سالگی وفات یافت. بنابر قولی تا زمان معاویه س به حیات خودادامه داد.

این عبارت «هرکس گواهی دهد که هیچ معبود برحقی جز خداوند وجود ندارد» یعنی کسی که با شناخت معنای آن، آن را به زبان بیاورد و به طور ظاهری وباطنی به مقتضای آن عمل کند، چرا که شهادت متضمن علم و یقین و عمل به مدلول آن است.

همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﭼ (محمد: ١٩) یعنی بدان و علم پیدا کن که هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد. یا اینکه در جای دیگر می‏فرماید: ﭽ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ (الزخرف: ٨٦) یعنی جز کسانی که به حق گواهی می‏دهند آنرا می‏دانند (بدان علم دارند).

ولی به اجماع علما،صرف به زبان آوردن «لا اله الا الله» بدون شناخت معنای آن و بدون یقین داشتن و عمل به مقتضای آن، از جمله تبری جستن از شرک، اخلاص در گفتار و عمل ؛چه گفتار قلبی و زبانی و چه عمل قلب و جوارح، هیچگونه نفعی ندارد.

قرطبی در کتاب «**الفهم علی صحیح مسلم**» در بابی تحت عنوان«باب لایکفی مجرد التلفظ بالشهادتین، بل لابد من استیقان القلب» یعنی بابی پیرامون این مساله که صرف تلفظ و به زبان آوردن شهادیتن کفایت نمی‏کند بلکه لزوماً شخص باید یقین قلبی داشته باشد، می‏گوید: این تفسیر (شرح و تفسیری که خود پیرامون این باب مطرح کرده است) تذکر و هشداری است بر فساد مذهب غلاۀ مرجئه همانهایی که تلفظ شهادتین را برای ایمان کافی می دانند، نه تنها احادیث این باب بر فساد دیدگاه آنان دلالت دارد، بلکه هرکس در مذهب آنان کمی دقت کند فساد آن در می یابد، چرا که لازمه چنین عقیده‏ای آن است که نفاق را تجویز می‏کند و بر این اساس منافق مومن تلقی می شود و این نظر بطور قطعی دیدگاه باطلی است. در این حدیث عبارت«من شهد» براین مضمون دلالت دارد، زیرا فقط در صورتی صحیح است که با علم، یقین، اخلاص و راستی همراه باشد.

امام نووی می‏گوید: این حدیث، حدیث بسیار بزرگ و دارای منزلت والایی است. واز جمله جامعترین احادیثی است که در برگیرنده عقاید است، زیرا پیامبرص تمامی آن چیزهایی را که از ملل کفر صادر می‏شود با وجود اختلاف و فاصله ای که با یکدیگر دارند در این حدیث جمع کرده است.

در این چند حرف چیزهایی را که مباین تمام آنهاست اقتصاراً بیان کرده است

ومعنای «لا اله الا الله» نیز این است که هیچ معبود به حقی جز خداوند وجود ندارد.و این که در جاهای مختلف قرآن آمده است. که در سخن بقاعی بطور صریح خواهد آمد

از نظر حافظ در حدیث مذکور«وحدَه» تاکیدی برای اثبات، «و لا شریک له» تاکید برای نفی است. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯽ ﯾﯿﰀ ﰁ ﰂﰃﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭼ (بقره: 163) یعنی معبود شما معبود یگانه‏ای است که هیچ معبود به حقی جز او وجود ندارد و رحمن و رحیم است. و می‏فرمایدﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (الأنبياء: ٢٥) یعنی هیچ فرستاده ای را پیش از تو نفرستادیم مگر اینکه به او وحی کردیم (بگوید): هیچ معبود به حقی جز من وجود ندارد پس مرا بندگی کنید.

و در جای دیگر می‏فرماید: ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﭼ (الأعراف: ٦٥) یعنی هود را به سوی قوم عاد که نیز از آنان بود روانه کردیم گفت: ای قوم من خداوند را بپرستید و جز او هیچ معبود به حقی ندارید. در پاسخ به او گفتند: ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀﭼ (الأعراف: ٧٠)

یعنی نزد ما آمده‏ای تا (به ما بگویی) خداوند را به یگانگی بپرستیم و آنچه پدرانمان می‏پرستیدند رها سازیم؟!

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ (الحج: ٦٢) یعنی به همین منوال است.. خداوند حق است و آنچه را که به جز او فریاد می خوانند و پرستش می نمایند باطل است و خداوند والا مقام و بزرگوار است.

بنابراین عبارت مذکور الوهیت را که همان عبادت است، از هر چیزی غیر از خداوند نفی می‏کند وآنرا فقط برای خدای یگانه به اثبات می رساند. قرآن نیز از ابتدا تا انتهای این مساله را بیان کرده و آن را تأیید وبه سوی آن ارشاد وراهنمایی می‏کند.

پس عبادت با تمام انواع خود از میل همراه با حب، فروتنی وخاکساری قلب صادر شده که صدور آن با رهبت ورغبت (ترس وامید) همراه است.

و تمامی این حالات مستحق خداوند (فقط باید برای او چنین حالاتی رادر درون پرورش داد) همانطوری که دلایل این باب و قبل از آن نیز به این امر دلالت دارند. بنابراین هر کس چیزی از آن حالات را برای غیر خدا صرف کند، در واقع برای خدا همتایی قرار داده است. که با این وصف سخن و عمل و نفعی به او نمی رساند.

سخن علماء در بیان معنای «لا اله لا الله»

سخن ابن عباس را قبلا بیان داشتیم. وزیر ابومظفر در «الافصاح» گفته‌: سخن ایشان که‌ گفت: «گواهی دادن به‌ این‌که‌ جز الله‌ معبود دیگری وجود ندارد». مقتضی آن است مقتضی آن است که‌ گواهی دهنده‌ به‌ عدم وجود معبودی جز الله‌ آگاهی نیز داشته‌ باشد، چنان‌که‌ خداوند فرموده‌ است: (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ).

و از این‌رو که‌ الوهیت برای خداوند واجب می‌باشد و شایسته‌ی کسی دیگر نیست، لفظ «الله‌» بعد از کلمه‌ی «الا» به‌ صورت مرفوع آمده‌. گفت: فایده‌ی کلی آن این است که‌ بدانید این کلمه‌ شامل کفر به‌ طاغوت و ایمان به‌ خداوند می‌باشد، زیرا بعد از نفی الوهیت برای غیر از خدا و اثبات آن برای خداوند متعال، ناخودآگاه به‌ طاغوت کفر ورزیده‌ می‌شود و به‌ خداوند ایمان آورده‌ می‌شود.

ابن قیم در کتاب«البدائع» در رد سخن کسانی که مستثنی را خارج از مستثنی منه قلمداد کرده‏اند، می‏گوید نه تنها از مستثنی بلکه از مستثنی منه و حکم آن خارج شده بنابراین مستثنی منه نمی‏تواند در داخل مستثنی قرار گیرد. اگر چنین باشد، شخص با گفتن «لا اله الا الله» در اسلام داخل نمی‏شود. چرا که آن الوهیت خداوند را ثابت نمی کند،در حالیکه این عبارت (لا اله الا الله) بزرگترین سخنی است که برای نفی الوهیت از غیر خداوند، وبرای اثبات آن به طور اختصاص برای خداوند وضع شده است. دلالت آن بر اثبات الوهیت خداوند بسیار بهتر است از دلالت این عبارت که«الله اله» یعنی خداوند معبود است. و هیچکس تردیدی در این ندارد. ابوعبدالله قرطبی در تفسیر خود در مفهوم «لا اله الا الله» می‏گوید یعنی هیچ معبودی جز او نیست.

زمخشری می‏گوید: «اله» از اسمهای جنس مثل الرجل(مرد) و الفرس (اسب) است، که بر هر معبود حق یا باطلی واقع می‏شود، سپس معنای آن بر معبود به حق غلبه یافته است. (یعنی معنای غالب آن همان معبود به حق است) شیخ الاسلام می‏گوید: «اله» همان معبود فرمانروا ست. پس «اله» همان مألوه است و مألوه نیز یعنی کسی که مستحق پرستیدن است و این استحقاق به سبب صفاتی است که اتصاف به این صفات مستلزم آن است که در نهایی ترین حد دوست داشته شود، و مستحق نهایت خضوع و فروتنی گردد.

بنابراین «اله» همان معبود محبوبی است که دلها به دوست داشتن او گرایش پیدا می‏کنند، خاکسار و فروتن می شوند؛ از او می ترسند و به او امید دارند در سختی ها به او روی می آورند، در کارهای مهم خود او را به فریاد می خوانند، در مصالح به او توکل می‏کنند، به او پناه می برند و با یاد او آرامش می‏یابند و با دوست داشتن او آرام می گردند. و او کسی نیست مگر خداوند یگانه.

از این رو «لا اله الا الله» راست ترین سخنهاست، اهل آن اهل خدا و حزب او هستند. انکار کنندگان آن، دشمنان خداواهل خشم و عذاب اویند. هرگاه بنده‏ای آنرا به درستی ادا کرد تمام مسائل، حالات و ذائقه های او نیز صحت می یابد. و اگر بنده‏ای آن را صحیح انجام نداد، از علوم و اعمال او فساد لازم می‏آید. (علم و عملش فسادگر و ویرانگرند). ابن قیم می‏گوید: «اله» همان کسی است که دلها با محبت، بزرگداشت،انابت، اکرام، تعظیم،خاکساری و فروتنی،ترس و امید وتوکل به سوی آن می گروند و گرایش پیدا می‏کنند.

ابن رجب می‏گوید: اله کسی است که اطاعت می‏شود نه اینکه در برابر او عصیان و نافرمانی صورت گیرد، این فرمانپذیری نیز به سبب هیبت اوست که از روی تکریم،محبت،ترس، امید،توکل، خواستن و به فریاد خواندن او انجام می‏شود. تمامی این حالات و اعمال شایسته کسی جز خداوند صاحب عزت و جلال، نیست. هرکس مخلوقی را در چیزی از این امور که خصائص ویژگیهای الوهیت است، شریک خداوند قرار دهد به همان میزان به اخلاص او در مورد «لا اله الا الله» که به زبان آورده است، خدشه وارد می‏شود و در آن چیز به همان اندازه از عبودیت خداوند به عبودیت مخلوق تن داده است و در آن چیز عبودیت مخلوق را پذیرفته است.

بقاعی می‏گوید: «لا اله الاا لله» نفی بسیار بزرگی است نفی این که معبود بر حقی غیر از بزرگترین پادشاه عالم(خداوند متعال) باشد، و علم داشتن به این مساله بزرگترین نجات دهنده از ترسهای قیامت است، در صورتی که آن علم نافع، و مقرون به اذعان، و عمل به مقتضای آن باشد، و در غیر این حالت جهل محض است.

طیبی می‏گوید: «إله» فِعال به معنای مفعول است، مثل کتاب به معنای مکتوب: أَلِۀ آلِهَۀً: یعنی: عَبِد عِبادَۀً یعنی عبادت کرد.

شارح می‏گوید: از این دست سخنان در کلام علما فراوانند و علما بر آن اجماع دارند.

بنابراین «لا اله الاالله» بر نفی الوهیت از هر چیزی غیر از خداوند، و اثبات آن فقط برای خداوند دلالت ميكند. و این همان توحیدی (یکتا پرستی) است که انبیاء به سوی آن دعوت کرده اند و قرآن از ابتدا تا انتهاء بدان دلالت دارد. همانطوری که خداوند از زبان جنیان می‏فرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ (الجن: ١ - ٢) بگو: به من وحی شده است که جمعی از جن به سخنانم گوش فراداده‌اند، سپس گفته‌اند: «ما قرآن عجیبی شنیده‌ایم که به راه راست هدایت می‌کند، پس ما به آن ایمان آورده‌ایم و هرگز کسی را شریک پروردگارمان قرارنمی‌دهیم.

پس«لا اله الا الله» جز برای کسی که مدلولش را نفیاً و اثباتاً شناخته و بدان اعتقاد پیدا کرده و پذیرفته است و بدان عمل کرده، نفعی نمی رساند. ولی اگر کسی بی علم، اعتقاد و عمل آنرا به زبان آورد. چنانچه پیش از این در کلام علماء ذکر نمودیم، چنین حالتی جهل محض بوده و بی تردید علیه او حجت خواهد بود.

و عبارت «وحده لا شریک له» در حدیث مذکور جهت تاکید و برای بیان مضمون معنای عبارت «لا اله الا الله» است، که خداوند آن را در داستانهای انبیاء و فرستادگان خود در کتاب آشکارش بیان کرده است. چقدر قبرپرستان به احوال صاحبان آن قبرها ناآگاهند! و چه بسیار شرکی که در آن افتاده‏اند با کلمه اخلاص«لا اله الا الله» منافات دارد.

مشرکان عرب و دیگران «لا اله الا الله» را لفظاً و معناً انکار کردند. ولی مشرکان امروز لفظاً به آن اقرار دارند و معنای آن را انکار می‏کنند، یکی از آنان را می بینی که کلمه «لا اله الا الله» را به زبان می‏آورد، ولی با انواع عبادتها بسوی معبود دیگری روی می آورد به غیر خداوند پناه می‏برد و می‏گرود. عباداتی مثل حب، بزرگداشت (تعظیم) ترس و امید، توکل و دعا و غیر آن انواع دیگر. حتی شرک آنان به مراتب از شرک عرب فراتر رفته، هرگاه یکی ازآنان دچار سختی شود مخلصانه غیر خداوند را به فریاد می‏خواند، و بر این باور است که نزد او کشایشی زودتر بدست می آورد، بخلاف مشرکین نخست که فقط هنگام سر خوشی و توانگری شرک می ورزیدند اما در سختیها مخلصانه بسوی خداوند روی می آوردند. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭼ

العنكبوت: ٦٥

یعنی هرگاه برکشتی سوار شوند خداوند را خالصانه به فریاد می‏خوانند سپس هنگامی که خدا آنان را نجات داد و سالم به خشکی رساند باز ایشان شرک می‏ورزند.

با این حال روشن می‏شود که مشرکان این دوران، نسبت به توحید از مشرکان عرب و مشرکان پیش از آنها جاهلترند.

و عبارت«و أن محمداً عبده و رسوله» یعنی به آن گواهی دهد.

که به نیت تکرار عامل به قبل از خود معطوف شده است. معنای «عبد» در اینجا یعنی به ملکیت درآمده و بنده. یعنی آن کس که به ملکیت خدا درآمده و عبودیت خاصِّ وصف اوست.همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ الزمر: ٣٦ یعنی: آیا خداوند برای بنده خود کافی نیست. بالاترین مرتبه بنده، عبودیت خاص و رسالت است، که پیامبرص در این دو وصف شریف کاملترین انسانهاست، ولی ربوبیت و الوهیت هر دو حق خداوند متعال است. در ذره‏ای از آن نه فرشته و نه پیامبری مشارکت ندارد.

و عبارت «عبده و رسوله » این دو صفت را با یکدیگر به صورت جمع آورده است تا هرگونه افراط و تفریط را در خصوص شأن پیامبرص دفع کند، زیرا بسیاری از کسانی که مدعی‏اند از زمره امت او هستند در سخن و عمل (نسبت به او) دچار زیاده روی و غلو شده‏اند و در پیروی از وی کوتاهی کرده‏اند و به دیدگاهایی که مخالف نظر اوست اعتماد نموده‏اند، در تاویل اخبار و احکام او، رویگردانی از مدلول آنها و سرپیچی از فرمانبرداری از آنها با طرح تاویلات (نا سالم) ظلم و ستم روا داشته‏اند.

زیرا گواهی بر اینکه محمدص رسول خداست مقتضی است که به وی ایمان آورده شود، آنچه خبر داده تصدیق گردد، در آنچه دستور داده اطاعت شود و از آنچه که نهی کرده و ناپسند می‏داشت دوری گزیده شود. امر و نهی او بزرگ داشته شود. سخن هیچ کس، هرچه که باشد بر سخن او مقدم داشته نشود در حالیکه آنچه امروز پیش از این منتسبین علم از جمله قاضیان و مفتیان دچار آن شده‏اند، خلاف مقتضای گواهی مذکور است. خداوند یاریگر است.

دارمی در مسند[[27]](#footnote-27) خود از عبدالله بن سلام روایت کرده که می‏گفت: صفت رسول خداصرا اینگونه می یابیم (گویا این حدیث قدسی است) (خداوند می‏فرماید): ما ترا گواه، بشارت دهنده، ترساننده و سپر امی ها فرستادیم، تو بنده و فرستاده من هستی که او را متوکل نامیده‏ام. تند وخشن نیست و در بازارها (خیابانها) داد و نعره نمی‏زند، بدی را با بدی پاسخ نمی‏دهد بلکه می‏بخشد و در می‏گذرد. تا زمانی که ملت کژ و منحرف را راست نکرده او را از دنیا نمی‏بریم و راستی ملت منحرف نیز آن است گواهی بدهد معبود بر حق جز خداوند وجود ندارد به وسیله ‏این گواهی است که چشمهای نابینا، گوشهای ناشنوا و دلهای قفل شده گشوده می گردد. عطا بن یسار می‏گوید: ابو واقد لیثی به من خبر داد از کعب نیز، همانند این سخن عبدالله بن سلام را، شنیده است

عبارت «و أن عیسی عبدالله و رسولله» برخلاف دیدگاه مسیحیان که عیسی را پسر خدا سومین از سه تا (پدر،پسر، روح القدس) می دانند. خداوند بسیار متعالی‏تر از آن است که آنان می‏گویند، خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭼ )المؤمنون: ٩١ (یعنی «خداوند هیچ فرزندی نگرفته و معبود دیگری همراه او نیست.» پس لزوماً با علم و یقین باید گواهی داد که عیسی بنده، فرستاده و مملوک خداست که او را از زنی بی‏همسر (شوهر) خلق کرد. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ (آل عمران: ٥٩) یعنی مثل خلقت عیسی همانند خلقت آدم است که چون او را از خاک و سپس به او گفت پدیدآ پس پدید آمد.

بنابراین عیسی رب و معبود نیست، خداوند پاک منزه است از آنچه آنان شریک او قرار می دهند. خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ (مريم: ٢٩ – ٣٦ (

یعنی (مریم) اشاره بدو (عیسی) کرد و گفتند: ما چگونه با کودکی که در گهواره است سخن بگوییم. (عیسی) گفت: من بنده خدا هستم برای من کتاب را خواهد فرستاد و مرا پیامبر خواهد کرد و مرا در هر کجا که باشم شخص پربرکت و سودمندی قرار می‏دهد. و مرا به نماز خواندن و زکات دادن –تا وقتی که زنده باشم سفارش می‏فرماید. مرا به نیکی و نیک رفتاری در حق مادرم سفارش می‏کند وزورگو و بدرفتار نمی‏سازد. و سلام خدا برمن است آن روز که متولد شده‏ام و آن روز که می‏میرم و آن روز که زنده و برانگیخته می‏شوم، این است عیسی پسر مریم، این سخنی راستین در حق اوست. سخن راستینی که (مسیحیت) در آن تردید می‏کنند سزاوار خداوند نیست که فرزندی داشته باشد و منزه است. هرگاه اراده پدیدآوردن چیزی و انجام کاری کند تنها کافی است که به آن بگوید: بشو، بی‏درنگ می‏شود و تنها خداوند پروردگار من و شماست پس او را پرستش کنید، این است راه راست. خداوند در آیه دیگری می‏فرماید:

ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ (النساء: ١٧٢) یعنی هرگز مسیح ابایی از این ندارد که بنده‏ای برای خدا باشد و فرشتگان مقرب نیز. هرکس که از عبادت خدا سرباز زند و خویشتن را بزرگتر ازآن شمرده همگی آنان را در پیشگاه خود جمع خواهد آورد.

همچنین مومن با عبارت مذکور بر بطلان سخن دشمنان عیسی گواهی می‏دهد. سخنی که عیسی را فرزند نامشروع قلمداد کردند، خداوند همه آنان را از رحمت خود به دور می‏دارد. اسلامِ هیچ فردی هنگامی که به سخن این دو گروه (مسیحیت و یهود) در خصوص عیسی، آگاهی بیابد ولی از آن تبری نجوید، مقبول و صحیح نیست. بلکه مومن باید به آن چیزی که خداوند فرموده است اعتقاد داشته باشد و سخن خدا این است که عیسی بنده و فرستاده خدا است.

وعبارت **«**وکلمۀ**»** بدان جهت است که عیسی علیه السلام **«**کلمۀ**»**  نامیده می‏شود زیرا با قول **«کُن»** از سوی خداوند به وجود آمده همانطوری که مفسران گذشته چنین دیدگاهی دارند.

امام احمد در کتاب **«الرد علی الجهمية**» می‏گوید: خداوند عیسی را با کلمه ای که به مریم القا کرد،بوجود آورد. هنگامی که به او گفت: **«کُن»** پس عیسی به وسیله گفتن **«کُن»** (باش) بوجود آمد و عیسی خود آن **«کُن»** نیست بلکه با گفتن کن بوجود آمد. و**«کُن»** قولی است از سوی خداوند متعال و**«کُن»** مخلوق نیست، و مسیحیت و جهمیۀ در خصوص عیسی به خدا دروغ می‏بندند.

عبارت **«القاها الی مریم»** ابن کثیر می‏گوید: خداوند عیسی را با کلمه ای که جبرئیل آنرا نزد مریم آورد، خلق کرد. پس از روح خود به دستور پروردگار در مریم دمید و عیسی به اذن خداوند به وجود آمد که وی ناشی از کلمه ای بود که خداوند به عیسی گفت: **«کُن»** بشو!پس او نیزشد

و روحی که خداوند نزد مریم فرستاد همان جبرئیل علیه السلام بود.

عبارت**«و روح منه»** ابی بن کعب می‏گوید: عیسی روحی از ارواحی است که خداوند خلق کرده و با این عبارت که: ﭽ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶﭼ (الأعراف: ١٧٢) یعنی آیا من پروردگارتان نیستم؟ گفتند: آری (چرا) آنان را به سخن آورده است (برانگیخته خداوند به سوی مریم که بر او وارد شد).

این روایت را عبد بن حمید، عبدالله بن احمد در زوائد مسند، ابن جریر، ابن ابی حاتم و دیگران آورده‏اند. حافظ می‏گوید: خداوند عیسی را با «منه» یعنی از جانب او توصیف کرده است بدان معناست که موجودتیش از جانب خداوند است. همانطوری که می‏فرماید ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭼ (الجاثية: ١٣) آورده است. یعنی آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه را از جانب وی برای شما مسخر گردیده است، (ﰌ ﰍ) معنی آن این است که‌ موجودات از خداوند به‌ وجود آمده‌اند، چنان‌که‌ معنی آیه‌ی دیگری نیز همین‌گونه‌ است که‌ خداوند این اشیا را مسخر نموده‌ است و با قدرت و حکمت خود آن‌ها را به‌ وجود آورده‌ است

شیخ الاسلام می‏گوید: هرگاه چیزی به اسم خداوند متعال اضافه شود اگر معنایی باشد که نه می‏تواند به خود قائم بشود نه به مخلوقی از مخلوقات. لزوماً باید صفتی از صفات خداوند و قائم به او باشد. اضافه شدن آن به مخلوق و چیزی که دست پرورده است، ممتنع است. ولی اگر مضاف قائم به ذات خود باشد مثل، عیسی و جبرئیل علیهما السلام و ارواح بنی آدم صفت خدا بودن آن ممتنع است. چرا که آنچه قائم به ذات خود است نمی‏تواند صفت غیر از خود باشد. عین هایی که به اسم خداوند متعال اضافه می شونددو حالت دارند:

نخست: اضافه شدن آن به سبب اینکه خداوند آنرا خلق و ابداع کرده است. که این قسم شامل تمامی مخلوقات می‏شود. مثل ؛ سماء الله (آسمان خدا) و ارض الله (زمین خدا). تمامی مخلوقات بندگان خداوند و تمام اموال ازآن خداست.

دوم: اضافه شدن آن عین به اسم خداوند به سبب معنایی است که خداوند آنرا دوست دارد و بدان فرمان داده از این رو آن عین را به دلیل حامل بودن آن معنا به خود اختصاص داده است. مثلاً خداوند کعبه را به عبادتی در آن اختصاص داده که آن عبادت خاص(حج) است، و در غیر آن صورت نمی پذیرد یا مثلاً به مال خمس و یا فیء مال خدا و رسول خدا گفته می‏شود. عباد الله (بندگان خدا) نیز از این جهت است که چون خداوند را عبادت و امر او را اطاعت می‏کنند به اسم جلاله الله اضافه می شوند. واین نوع اضافه متضمن الوهیت، شریعت و دین اوست ولی اضافه بر وجه نخست متضمن ربوبیت و خالقیت اوست.

و این عبارت که «**والجنة حق و النار حق**» (بهشت و جهنم حقند) یعنی گواهی می‏دهد بهشتی که خداوند در کتاب خود بدان خبر داده و آنرا برای پرهیزگاران آماده کرده است حق و ثابت است و تردیدی در آن نیست، همچنین گواهی می دهد، آتش جهنمی که خداوند در کتاب خود بدان خبر داده و آنرا برای کافران مهیا نموده حق و ثابت است. همانطوری که خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﭼ (الحديد: ٢١) یعنی بر یکدیگر پیشی بگیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنای آن همسان پهنای آسمان و زمین است.برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیامبرانش ایمان داشته باشند، این عطا خداست و خدا دارای عطای بزرگ و فراوان است.

همچنین خداوند می فرماید:ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁﰂ ﰃ ﰄﭼ (البقرة: ٢٤) یعنی از آتشی خود را به دور دارید که افروزینه آن مردم و سنگ است وبرای کافران آماده شده است. این دو آیه و آیاتی نظیر آنها برخلاف دیدگاه بدعت گزاران دلیل اند بر اینکه بهشت و جهنم در حال حاضر خلق شده اند و این دو آیه دال بر ایمان به معاد هستند.

و عبادت«**أدخله الله الجنة علی ما کان من العمل**» یعنی خداوند او را با هر عملی که داشته باشد وارد بهشت می کند، جواب شرط است. در روایت دیگری آمده است که خداوند او را از هر دری از درهای هشتگانه بهشت که بخواهد وارد می‏کند.

حافظ (ابن حجر) در توضیح این عبارت «علی ما کان من العمل» یعنی با هر عملی که‏ داشته باشد، می‏گوید: یعنی هر عمل صالح یا فاسدی که داشته باشد، زیرا اهل توحید حتماً وارد بهشت می شوند. و یا ممکن است معنایش این باشد که خداوند آنان را با توجه به اعمالشان در درجات مختلف بهشت وارد می‏کند.

قاضی عیاض می گویند: آنچه در حدیث عبادۀ آمده ویژه کسانی است که همراه با به زبان آوردن آنچه پیامبرص فرموده است، حقیقت ایمان و توحیدی که در حدیث وارد شده را نیز با شهادتین مقرون سازد. و این امر چنان پاداشی دارد که بر گناهان وی برتری می یابد و موجب بخشش، رحمت و در نخستین وهله موجب دخول در بهشت می گردد.

مسلم و بخاری در حدیث عتبان آورده اند «فأن الله حرم علی النار من قال: لا اله الا الله یبتغی بذلک وجه الله» یعنی خداوند آتش جهنم را بر کسی که بگوید هیچ معبودی بر حقی جز خدا و جود ندارد و با گفتن این عبارت خواهان(روی) رضای خدا باشد، حرام کرده است. (یعنی تنها رضای خداوند را در نظر بگیرد و مشتاق روی او باشد).

و عبارت «لهما» که مصنف در اصل متن عربی آورده است مقصود این است که بخاری و مسلم در صحیح آورده اند. این حدیث قسمتی از یک حدیث طولانی است که مسلم و بخاری آنرا روایت کرده‏اند.[[28]](#footnote-28)

عِتبان با کسر عین همان ابن مالک عمروبن عجلان انصاری از قبیله بنی عوف، صحابی مشهور است که در زمان خلافت معاویه وفات یافت

بخاری[[29]](#footnote-29) در صحیح خود با سندش از قتاده آورده است که گفت: انس بن مالک برای من روایت کردند که پیامبرص در حالی که معاذ در کنار وی بر پشت پالان شتر نشسته بود، فرمودند: ای معاذ: گفت: لبیک ای رسول خدا و تا سه مرتبه این خطاب رسول خداص و اجابت معاذ تکرار شد

پیامبرص فرمود: هیچ فردی نیست که با صدق قلب گواهی بدهد، معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد و محمد فرستاده اوست. مگر اینکه خداوند متعال او را بر آتش جهنم حرام کرده باشد. معاذ گفت: ای رسول خدا. این امر را به مردم گزارش دهم تا بوسیله شنیدن آن شاد و خرسند شوند؟ پیامبرص فرمودند: در آن صورت به این گفته اعتماد و تکیه خواهندکرد (یعنی از عمل باز می مانند)، پس معاذ به منظور پرهیز از گناه در هنگام وفاتش آنرا روایت کرد. بخاری با سند دیگری آورده است[[30]](#footnote-30)معتمر با سند دیگری برای ما روایت کرده و گفت: از پدرم شنیدم می گفت: پیامبرص به معاذ بن جبل فرمودند: هرکس خداوند را در حالیکه برای او شریکی قائل نشده ملاقات کند، وارد بهشت می‏شود. معاذ گفت: آیا به مردم بشارت ندهم؟ فرمود: خیر، من می ترسم از اینکه به همین اعتماد او بسنده کنند (از عمل باز مانند).

به نظر من (شارح) با این سیاق معنای شهادت لا اله الا الله را تبین کرده است چرا که متضمن ترک شرک از سوی کسی است که با صدق و یقین و اخلاص کلمه شهادت را به زبان می‏آورد.شیخ الاسلام و دیگران در خصوص این حدیث و احادیثی نظیر آن گفته اند: این امر در خصوص کسی صدق می‏کند که آنرا به زبان بیاورد وبا آن بمیرد. همانطوری که با این گفته مقید شده است که «در دل خود نسبت به آن مخلص باشد» و هیچ گونه تردیدی در آن نداشته باشد و با صدق یقین آنرا بپذیرد.

بنابراین حقیقت توحید جذب و کشش همه جانبه روح به سوی خداوند متعال است که هر کس خالصانه در دل خود گواهی بدهد که هیچ معبود به حقی جز خداوند وجود ندارد وارد بهشت می‏شود. چرا که اخلاص همان کشش قلب به سوی خداوند متعال است و اینکه خالصانه از گناهان توبه کند و به سوی خداوند باز گردد. پس هرگاه با این حالت بمیرد بدان دست یافته است. در احادیث به تواتر رسیده است که: «کسی که لا اله الاالله رابه زبان بیاورد و در قلبش به اندازه یک جو، خردل و یا ذره‏ای خیر باشد از آتش جهنم خارج می‏شود» به تواتر روایت شده است.

بسیاری از کسانی که لا اله الا الله را به زبان می آورند ابتدا وارد جهنم شده سپس از آن خارج می گردند. همچنین به تواتر رسیده است خداوند بر آتش حرام کرده از این که اثر سجده فرزند آدم را بسوزاند. این افراد برای خداوند نماز می خواندند و سجده می‏کردند. به تواتر رسیده است که هر کس بگوید: لا اله الا الله و گواهی بدهد معبود بر حقی جز خداوند نیست و محمد فرستاده اوست آتش بر وی حرام می‏شود ولی این گواهی با قیدهای سنگینی همراه شده است و بسیاری از کسانی که آنرا به زبان می‏آوردند اخلاص را نمی شناسند و بسیاری نیز از روی تقلید و عادت آنرا می گویند و شیرینی ایمان را با درخشندگی قلب در هم نیامیخته اند. و افرادی از این دست که در هنگام مرگ و یا قبر دچار سختی می شوند بسیارند. همانطوری که در حدیث آمده است: (این افراد می گویند) از مردم چیزی را شنیدم من هم همان را به زبان آوردم[[31]](#footnote-31) (تقلید از مردم) و غالب اعمال این افراد بر اساس تقلید و اقتدار و پیروی از امثال خود است. و نزدیکترین افراد به مصداق این فرموده خداوندﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ (الزخرف: ٢٣) یعنی: ما پدران و نیاکانمان را بر آیینی یافته‏ایم و ما نیز قطعاً به دنبال آنان می رویم »

در آنصورت هیچگونه منافاتی بین احادیث وجود ندارد پس هرگاه فردی با اخلاص و یقین کامل لا اله الا الله را بر زبان آورد و در این حال به هیچ وجه بر گناهی مصر نباشد. کمال و یقین موجب می‏شود که خداوند از همه چیز برای او محبوب تر باشد، بنابراین در دل او هیچگونه اراده ای برای انجام آنچه خداوند حرام کرده است باقی نمی ماند و هیچگونه کراهتی نسبت به آنچه خداوند بدان فرمان داده، ندارد. چنین کسی است که بر آتش بر وی حرام شده است، اگر چه قبل از آن گناهانی داشته باشد، ولی بعد از چنین ایمان و اخلاص، و توبه، ومحبت و یقین کامل گناهان او محو و نابود میگردد همانگونه که شب توسط روز محو می‏گردد.

پس هرگاه «لا اله الاا الله » را با کاملترین وجه که مانع شرک اکبر و اصغر باشد، بگوید و بر هیچ نوع گناهی مصر نباشد بر او بخشیده خواهد شد و بر آتش حرام می‏گردد. اگر به گونه‏ای آنرا به زبان آورد که از شرک اکبر رهایی یابد نه شرک اصغر، و پس از آن چیزی که مناقص آن باشد از وی صادر نشود با چنین حالت و فعل نیکوی پابرجا نخواهد ماند، پس حسنات و نیکی های فرد ترجیح داده می‏شود و همانطوری که در حدیث بطاقۀ آمده، چنین فردی برآتش حرام می گردد، ولی در درجه وی به میزان گناهانی که مرتکب شده است در بهشت پایین می‏آید و ناقص می‏شود، و این برخلاف آن فردی است که بدیهایش بر نیکی هایش برتری یافته و با حالتی که مصر برگناهان است از دنیا می رود. چنین فردی مستحق آتش است.

اگر شخص لا اله الا الله را به زبان آورد و به طوری که از شرک اکبر در امان ماند ولی با این حالت از دنیا نرود بلکه بعد از آن گناهانی را مرتکب شود که بر که نیکی و توحید او را خدشه دار کند، چنین فردی در حالت نخست با اخلاص محسوب می شد ولی گناهانی را انجام داد که توحید و اخلاصش را سست وضعیف گردانیده است و آتش گناهان وی قوت گرفته تا جایی که نیکی توحیدش را سوزاند.این برخلاف فردی است که مخلص و اهل یقین است ونیکی هایش بر گناهان ترجیح دارد و و برتری دارد. و بر گناهان اصرار نمی ورزد پس اگر با این حال بمیرد وارد بهشت می‏شود.

تنها ترسی که متوجه فرد مخلص است این است که گناهانی را انجام دهد که در پی آن ایمانش ضعیف شود و لا اله الا الله را با اخلاص و یقینی که مانع تمام گناهان وی می‏شود به زبان نیاورد وخوف اینکه دچار شرک اکبر و اصغر شود. اگر هم از شرک اکبر سالم بماند اندکی شرک اصغر با او باقی است که گناهانی به آن اضافه می شوند در نتیجه جانب گناهان وی بر جانب حسنات می برتری می یابد و گناهان، ایمان و یقین را ضعیف می‏کنند، در نتیجه کلمه ی«لااله الا الله» نزد او ضعیف شده و مانع اخلاص در قلب میگردد. و چنین شخصی همانند کسی است که هذیان می‏گوید و یا در خواب سخن می‏گوید. یا همانند کسی است که صدایش را با آیه ای از قرآن بی آنکه طعم و شیرینی معنایش را بچشد، نیکو می گرداند. چنین افرادی این عبارات را با کمال صدق و یقین نگفته اند، چرا که پس از گفتن آن دچار گناهانی شده اند که ناقض گفته آنان است، بلکه بدون صدق و یقین گفته‏اند و بدون صدق و یقین می‏میرند. زیرا گناهان فراوانی دارند که مانع ورود آنان به بهشت می‏شود.

پس هرگاه گناهان فزونی یافتند گفتن لا اله الا الله بر زبان سنگینی می‏کند و قلب از گفتن آن دچار قساوت می گردد. از عمل صالح کراهت پیدا می‏کند – گوش فرا دادن به قرآن برای شخص سنگین می‏شود و با یاد غیر خدا خرسند می گردد و به باطل اطمینان حاصل می کند، سخن زشت و همنشینی با اهل غفلت و بی خبر را برای خود شیرین می‏پندارد و از همنشینی با اهل حق کراهت دارد.

پس چنین فردی اگر «لا اله الا الله» را به زبان آورد چیزی را به زبان آورده است که در قلبش نیست و عمل او گفته اش را تصدیق نمی‏کند. حسن بصری می‏گوید: ایمان به ادعا و آرزو نیست بلکه چیزی است که در دلها می نشیند و ادعای آنرا تصدیق می‏کند.پس هرکس خیری بگوید و عمل کند از او پذیرفته می‏شود و هرکس خیر بگوید و عملش شر باشد گفته اش پذیرفته نمی‏شود. بکر بن عبدالله مزنی می‏گوید: ابوبکر با فزونی روزه و نماز از آنان پیشی نگرفت بلکه با آن چیزی پیشی گرفت که در قلبش جای گرفته بود.

پس هرکس«لا اله الا الله» بگوید ولی به موجب آن عمل نکند بلکه با وجود آن گناهانی را مرتکب شود در حالیکه در گفته خود صادق و بدان یقین داشته باشد با این وصف، گناهان صدق و یقینش را ضعیف می‏کنند و در نتیجه شرک اصغر عملی به گفته او می‏پیوندد (یعنی: گفته شخص در عمل با شرک اصغر مقرون می گردد) این گناهان بر نیکی گفته شخص برتری می یابد و با اصرار بر گناهان از دنیا می رود. بر خلاف کسی که کلمه توحید را با یقین و صدق به زبان می‏آورد که چنین شخصی یا اصلاً اصراری بر گناهان نمی ورزد و توحید وی متضمن صدق و یقین اوست و نیکی های وی نیز برتری دارند. یا اینکه کلمه توحید را با صدق و یقین کاملی که منافی گناهان و یا منافی ترجیح گناهان باشد به زبان نمی‏آورد. ویا با صدق و یقین کلمه توحید را به زبان می‏آورد ولی پس از آن گناهانی مرتکب می‏شود که بر نیکی های او برتری دارد و به سبب کسب این بدیها یقین در دل وی ضعیف ‏ می‏شود، در نتیجه چنین قولی برای از بین بردن گناهان قوی نمی گردد، بدیها و گناهان او بر نیکی ها برتری می یابند و این دودسته از زمره کسانی هستند که کلمه توحید را به زبان آورده ولی داخل آتش جهنم می شوند. بسیاری از علما از جمله ابن قیم، ابن رجب ودیگران چنین چیزی را مطرح کرده‏اند.

از نظر من (شارح)آنچه شیخ الاسلام تقریر کرده است. مجموع احادیثی را در خود جمع می‏کند. می‏گوید: در حدیث دلیلی دال بر اینکه در ایمان نطق بدون اعتقاد و اعتقاد بدون نطق کفایت نمی‏کند. و در روایت مذکور تحریم آتش بر کسی که اهل توحید کامل است، وجود دارد.

و در آن (حدیث)آمده است که عمل نفعی نمی رساند مگر اینکه خالصانه برای خداوند متعال و بر وجهی باشد که به زبان فرستاده اش ص آنرا تشریع کرده است.

قرطبی در یادآوری خود بر عبارت«من ایمان» در حدیث مذکور می‏گوید: یعنی از اعمال ایمانی که همان اعمال جوارح است. در آن دلالت به این مطلب است که اعمال صالح از ایمان است. دلیل انیکه مقصود او ایمان است چیزی بود که گفتیم. ولی مقصود وی مجرد ایمانی که همان توحید و نفی شریک برای خدا و اخلاص به قول «لا اله الا الله» باشد، نیست. آنچه در آن حدیث آمده مبنی بر اینکه خارج شوید سپس خداوند پاک و منزه همگی را دریک آن بر می گیرد و گروهی را که هیچگونه خیری انجام نداده اند خارج می‏سازد » مقصود از آن توحید مجرد از اعمال است. خلاصه ای از شرح متن ابن ماجه.

از ابوسعید خدری از رسول خداصروایت شده است که فرمودند: «موسی گفت: ای پروردگار من چیزی به من بیاموز که ترا به وسیله آن یاد کنم و ترا بدان وسیله بخوانم. خداوند فرمود: ای موسی بگو لا اله الا الله «یعنی هیچ معبود بر حقی جز الله نیست موسی گفت: ای پروردگار من: همه بندگان تو این عبارت را می گویند گفت: ای موسی اگر آسمانهای هفتگانه و ساکنان آن، غیر از من و زمینهای هفتگانه بر یک کفه ترازو قرار گیرند و لااله الا الله در کفه دیگر، کفه ای که لا اله الا الله در آن است بر کفه دیگر سنگینی خواهد کرد. ابن حبان و حاکم آنرا روایت کرده‏اند و حاکم آنرا صحیح قلمداد کرده است.

مصنف می‏گوید: از ابوسعید خدری از رسول خداص روایت شده است که فرمودند: «موسی گفت: ای پروردگار من چیزی به من بیاموز که ترا به وسیله آن یاد کنم و ترا بدان وسیله بخوانم. خداوند فرمود: ای موسی بگو «لا اله الا الله» «یعنی هیچ معبود بر حقی جز الله نیست موسی گفت: ای پروردگار من: همه بندگان تو این عبارت را می گویند گفت: ای موسی اگر آسمانها هفتگانه و ساکنان آن غیر از من و زمینهای هفتگانه بر یک کفه تراز قرار گیرند و «لا اله الا الله» در کفه دیگر، کفه ای که «لا اله الا الله» در آن است بر کفه دیگر سنگینی خواهد کرد. ابن حبان و حاکم آنرا روایت کرده‏اند و حاکم آنرا صحیح قلمداد کرده است.[[32]](#footnote-32)

اسم «ابو سعید» سعد بن مالک بن سنان بن عبید انصاری خزرجی، صحابی بزرگوار است پدرش نیز یکی از یاران بزرگوار پیامبرص است. ابو سعید به دلیل کم سن وسالی در جنگ احد شرکت داده نشد ولی شاهد پیکارهای بعد از اُحد بود. در سال شصت وسه یا شصت و چهار و شصت پنج در مدینه و بنابر قولی در سال هفتاد و چهار هجری وفات یافت.

عبارت «أذکُرکَ» یعنی ترا به وسیله آن بستایم و به یادآورم، عبارت «أدعوک» یعنی ترا بدان وسیله بخوانم واز تو به وسیله آن بخواهم.

عبارت «قل یا موسی: «لاااله الا الله» یعنی یادآور کننده باید تمام آنرا به زبان بیاورد فقط به لفظ جلالۀ «الله» ویا «هَوَ» که برخی از جاهلان غلو کننده متصوفه بکار می‏گیرند، بسنده نکند، چرا که آن بدعت و گمراهی است.

عبارت«کل عبادک یقولون هذا» فعل یقولون با خط مصنف به صورت جمع استعمال شده ولی در اصل برای رعایت لفظ «کل» که مفرد است باید به صورت مفرد استعمال شود و در مسند از حدیث عبدالله بن عمرو با لفظ جمع آمده است همانطوری که مصنف آنرا بر معنای کل بکار برده است.

عبارت« کل عبادک یقولون هذا» یعنی چیزی را می خواهم که در میان بندگانت ویژه من باشد. در روایتی پس از عبارت « کل عبادک یقولون هذا» عبارت قل: لا اله الا الله. قال لا اله الا الله انت یا رب انما ارید شیئاً تخصنی به» آمده است: یعنی بگو هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد. موسی نیزگفت: هیچ معبود بر حقی جز تو نیست چیزی را از تو می خواهم که ویژه من باشد.

نه تنها برای مردم بلکه عالم «لااله الا الله» یک ضرورتی است که نهایت ندارد از همه اذکار وجودش بیشتر، دسترسی به آن آسانتر و معنایش عظیم تر است، در حالیکه مردم جاهل و بیسواد از آن رویگردان شده به دعاهای اهل بدعت که نه در کتاب است و نه در سنت روی می آورند.

و در عبارت «عامرهنَّ غیری» عامر بر سماوات عطف شده و منصوب است. یعنی آسمانهای هفتگانه و ساکنانی که در آنهاست به غیر از خداوند متعال، زمینهای هفتگانه و آنچه در میان آنهاست در یک کفه ترازو قرارداده شوند «لااله الا الله» سنگینی خواهد کرد.

امام احمد[[33]](#footnote-33) از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما از پیامبر ص روایت کرده است که فرمودند: نوح علیه السلام در هنگام وفات به پسرش گفت: ترا به «لا اله الا الله» سفارش می کنم. زیرا اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه را بر یک کفه ترازو بگذارند و لا اله الا الله را در کفه دیگر، «لا اله الا الله» بر آنها سنگین تر خواهد بود. (کفه «لا اله الا الله» بر آنها برتری میابد) و اگر آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه حلقه پیچیده‏ای باشند «لا اله الا الله» آنها را از هم جدا خواهد کرد و بر آنها چیره خواهدشد.

عبارت«فی کِفّۀٍ» با کسره کاف و تشدید فاء یعنی کفه ترازو.

عبارت «مالت بهنَّ» یعنی بر آنان برتری میابد و سنگینی می‏کند و آن بدان سبب است که در برگیرنده نفی شرک و اثبات توحیدی است که برترین اعمال و اساس دین و مذهب است پس هر کس با اخلاص و یقین آنرا به زبان بیاورد و به مقتضا، لوازم و حقوق آن عمل کند و برآن پایداری ورزد با چنین نیکی واحسانی هیچ چیزی برابری نمی‏کند. همانطوری که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﭼ (الأحقاف: ١٣) یعنی کسانی که می گویند: پروردگار ما تنها خداوند است سپس مقاومت می ورزند (پایداری می‏کنند) نه ترسی بر آنان است و نه غمگین می شوند.

این حدیث دلالت می‏کند بر اینکه، «لا اله الا الله» برترین ذکر است. مثل حدیث مرفوعی که عبدالله بن عمرو روایت کرده است: بهترین دعا، دعای روز عرفه است و بهترین چیزی که من و انبیاء پیش از من گفته ایم: لا اله الا الله وحده لا شریک له، له الملک وله الحمد و هو علی کل شیءً قدیر» است احمد و ترمذی آنرا روایت کرد ه اند[[34]](#footnote-34) یعنی هیچ معبود برحقی جز خداوند یگانه بی شریک نیست، پاشاهی و ستایش از آن اوست بر هر چیزی تواناست.

همچنین عبدالله بن عمرو به صورت مرفوع روایت کرده است «مردی از امت من را در روز قیامت از میان مردمان فریاد زده می‏شود، و نود ونه یادداشت برای او پخش می‏شود هر کدام از یادداشتها به اندازه فاصله دید یک چشم است سپس به او گفته می‏شود آیا چیزی از اینها را انکار می کنی؟ آیا نویسندگان مراقب و محافظ من ظلمی بر تو کرده‏اند، می‏گوید: خیر پروردگار من. به او گفته می‏شود آیا عذر یا کار نیکی داری؟ آن مرد با حالت ترس می‏گوید خیر.

به او گفته می‏شود چرا تو نزد ما کار نیکی داری وامروز بر تو ظلمی روا نباشد. پس شناسنامه‏ای همراه با یادداشتهای مذکور برای وی در آورده می‏شود. سپس به او می‏گویند: بر تو ظلمی نخواهد شد. یادداشتها را دریک کفه و شناسنامه را در کفه دیگر قرار مي‏دهند. پس یادداشتها سبک شدند و کفه شناسنامه (کارت هویت) سنگینی کرد. ترمذی این حدیث را روایت کرده و نسائی، ابن حبان و حاکم آن را حسن دانسته‏اند. حاکم به شرط مسلم آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز در تلخیص خود می‏گوید صحیح است.[[35]](#footnote-35)

ابن قیم : می‏گوید: برتری اعمال بر صورت ها و تعدد آنها نیست بلکه برتری آنها به برتریشان در قلوب است. (دلهاست) پس صورت (شکل) دو عمل می‏تواند یکی باشد ولی در بین آن دو به فاصله آسمانها تا زمین برتری و تفاضل می باشد. می‏گوید: در حدیث بطاقه(حدیثی که گذشت) تأمل کن! همان حدیثی که یک نوشته (شناسنامه) در برابر نود و نه یادداشت قرار می گیرد که هر کدام از یادداشتها به اندازه دید یک چشم طول دارد با این وصف یک نوشته (شناسنامه) بر تمامی آنها سنگینی می‏کند و نودونه یادداشت در برابرش سبک می شوند. در نتیجه فرد دچار عذاب نمی‏شود. معلوم است که هر یکتا پرستی یکی از این نوشته ها (شناسنامه) را داراست. ولی بسیاری از آنها به سبب گناهانشان وارد آتش جهنم می شوند.

مصنف می‏گوید: ابن حبان و حاکم آنرا روایت کرده‏اند: ابن حبان همان محمد بن حبان بن احمد بن حبان بن معاذ، ابو حاتم تمیمی بستی، حافظ تصانیفی مثل الصحیح،التاریخ،الضعفا،الثقات و غیره است.

حاکم می‏گوید که وی می‏گوید پیمانه هایی از علومی همانند فقه اللغۀ، حدیث و وعظ و از مردان خردمند است در سال 354 در شهر ُبست وفات یافت.

حاکم نیز اسمش محمد بن عبدالله بن محمد نیشابوری،ابو عبدالله الحافظ معروف به ابن البَیَّع. در سال 321 متولد شد، از جمله تصانیف وی عبارتند از: تاریخ نیشابورو غیره در سال 405 هجری وفات یافت.

ترمذی با حدیثی که آنرا حسن مي‏داند از انس رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: از پیامبر ص شنیدم که می فرمود: خداوند فرموده است، ای فرزند آدم اگر به اندازه زمین دچار خطا و لغزش شوی سپس در حالتی مرا ملاقات کنی که برایم شرک قائل نشدی به اندازه زمین مغفرت و بخشش شامل حالت می کنم.

مصنف : می‏گوید: ترمذی با حدیثی که آنرا حسن مي‏داند[[36]](#footnote-36) از انس س روایت کرده است که گفت: پیامبر ص شنیدم که وی فرمود: خداوند فرموده است، ای فرزند آدم اگر به اندازه زمین دچار خطا و لغزش شوی سپس در حالتی مرا ملاقات کنی که برایم شرک قائل نشدی به اندازه زمین مغفرت و بخشش شامل حالت می کنم. مصنف : جمله آخر حدیث را مطرح کرده است. در حالی که ترمذی تمام آن حدیث را بدین نحو آورده است: از انس روایت شده است که گفت: از پیامبرص شنیدم می فرمود: خداوند تبارک و تعالی فرموده است. ای فرزند آدم چون مرا فراخواندی و امید به من بستی. بی توجه به آنچه انجام داده بودی ترا بخشیدم و ابایی نداشتم. ای فرزند آدم اگر گناهت به کرانه های آسمان رسید چون از من طلب مغفرت کردی ترا بخشیدم و هیچگونه ابایی نداشتم، ای فرزند آدم! اگر به اندازه زمین زمین دچار خطا و لغزش شوی سپس در حالتی مرا ملاقات کنی که برایم شریک قائل نشدی به اندازه زمین مغفرت و بخشش شامل حالت می کنم.

ترمذی: اسمش محمد بن عیسی بن سورۀ بن موسی بن ضحاک السلمی، ابوعیسی، صاحب «الجامع» و یکی از حفاظ حدیث و نابینا بود. از قتیبه، هناد،بخاری و دیگران روایت کرده است. در سال 279 هجری قمری وفات یافت.

انس: ابن مالک بن نضر انصاری خزرجی، خادم رسول خداص که ده سال به خدمتگذاری وی پرداخت. پیامبرص در حق وی دعا کردند: خداوندا مال و فرزندانش را فزونی بخش و او را داخل بهشت گردان. در سال نود و نه بنا به گفته ای نود و سه هجری با سنی متجاوز از صد سال وفات یافت.

امام احمد نیز به معنای حدیث مذکور از ابوذر بالفظ زیر روایت کرده است که**«من عمل قراب الارض خطیئَةَ ثُّمَّ لقینی لا یشرک بی شیئاً جعلت له مثلها مغفرة**» یعنی هر کس به اندازه زمین دچار لغزش شده باشد، سپس در حالتی با من ملاقات کند که برایم شریک قائل شده است همانند آن برایش بخشش و مغفرت قرار می دهم. مسلم آنرا روایت کرده[[37]](#footnote-37)و طبرانی[[38]](#footnote-38) نیز از حدیث ابن عباس از پیامبرص آورده است.

قُراب با ضم قاف و بنا بر گفته ای با کسر آن که ضم مشهورتر است، به معنای پُری یا نزدیک به پُر شدن، به اندازه زمین است.

وعبارت **«ثم لقینی لا تشرک بی شیئاً»** یعنی مرا ملاقات کنی در حالی که چیزی را شریک من قرار نداده ای به شرط (دوری از شرک) که شرط سنگینی برای دسترسی به مغفرت خداوند است. خواه این سالم ماندن از شرک اندک باشد، یا زیاد بزرگ باشد یا کوچک.

هیچکس از آن در امان نمی ماند مگر اینکه خداوند متعال او را سلامت دارد و آن هم سلامتی قلب است. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵﭶ ﭷ ﭼ (الشعراء: ٨٨ - ٨٩) یعنی روزی که نه مال سود می بخشد نه فرزندان بلکه کسی سودمند است که با دلی (قلبی) سالم نزد پروردگارش آمده باشد.

ابن رجب می‏گوید: هرکس همراه (یگانه پرستی) به اندازه تمام زمین خطا همراه داشته باشد و خداوند را ملاقات کند خداوند به همان میزان مغفرت شامل حال او خواهد کرد. اگر توحید فرد و اخلاصش برای خداوند متعال کامل شود و شروط توحید را با قلب، زبان وجوارح خود ویا قلب وزبانش درهنگام مرگ به پا دارد این امر موجب مغفرت و بخشش تمامی گناهانی که قبل از آن مرتکب شده است می‏شود، به طور کلی مانع دخول وی در آتش جهنم می گردد.

هرکس کلمه توحید در قلبش تحقق پیدا کند، محبت، تعظیم، اجلال، ترس، خشیت و توکل هر چیزی غیر از خداوند درد او خارج می‏شود در آن هنگام تمامی گناهان و خطاهای فرد می سوزند اگر چه همانند کف روی دریا باشد.

علامه ابن قیم : در معنای حدیث مذکور می‏گوید: برای کسانی که اهل توحید محض هستند، توحیدی که با هیچگونه شرکی در نیامیخته است، چیزهایی بخشیده می‏شود که بر غیر آنها بخشیده نمی‏شود. بی تردید موحدی که هیچ چیزی را با خداوند شریک نکرده است اگر به میزان کل زمین خطا با پروردگارش ملاقات کند به همان میزان خداوند مغفرت شامل حال او می گرداند.

و این امر برای کسی که در توحید خود نقصی ایجاد کرده باشد حاصل نمی‏شود. زیرا با توحید خالصی که با شرک در نیامیخته است. هیچگونه گناهی باقی نمی ماند. چراکه متضمن محبت، اجلال، تعظیم، ترس و امید به خداوند یگانه است و موجب شستن گناهان می‏شود، اگر چه این گناهان به اندازه تمام زمین باشند بنابراین آلودگی گناه عارضه ای است دافع آن (توحید) بسیار قوی است.

این حدیث متضمن مفاهیمی است که از جمله آنها عبارتند از: کثرت ثواب (پاداش) توحید، گستردگی کرم، بخشش و رحمت خداوند، رد بر خوارج که گناهکاران را کافر قلمداد می‏کنند، رد بر معتزله که قائل به منزلت بین منزلتین- همان فسق- هستند و می‏گویند: نه مؤمن است و نه کافر و همیشه در آتش باقی می‏ماند.

در حالی که درسترین نظر، نظر اهل سنت است که می گویند: اسم ایمان از فرد گناهکار سلب نمی‏شود و نه می توان به طور مطلق وی را مومن نامید، بلکه گفته می‏شود وی مومن معصیت کار است یا با ایمان خود مومن و با گناهی کبیره ای که مرتکب شده فاسق است، که کتاب سنت و اجماع سلف امت سلامی بر این معنا دلالت می‏کند. از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا: به إسراء برده شد،چون به سدرۀ المنتهی رسید. سه چیز به وی عطا شد؛ نمازهای پنجگانه، آیات پایانی سوره بقره به وی بخشیده شد و از میان امت او بر کسی که چیزی را شریک خداوند قرار نداده باشد گناهان بزرگ او مورد مغفرت قرار گرفت. مسلم[[39]](#footnote-39) این حدیث را روایت کرده است

ابن کثیر در تفسیر خود می‏گوید: امام احمد، ترمذی، ابن ماجه و نسائی[[40]](#footnote-40) از انس بن مالک روایت کرده اند که گفت: رسول خدا: این آیه را قراءت کردندﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ (المدثر: ٥٦) یعنی او سزاوار این است که از او بترسند، (آنچه موجب خشم او شود از آن اجتناب کنند) و سزاوار بخشش است.

پروردگارتان می‏گوید: من اهلیت آنرا دارم از من بترسند و کسی را همتای من نگیرند و هرکس از اینکه همراه من معبودی برگزیند، پرهیز می کند، شایستگی آنرا دارد که بر او ببخشم.

مصنف رحمه الله می‏گوید: در پنج مفهوم (پیامی) که در حدیث عباده مطرح شده است تآمل کن و چون بین آن و حدیث عتبان جمع کنی معنای لااله الا الله و خطای فریب خوردگان برایت روشن و آشکار خواهد شد.

انبیاء نیازمندند به اینکه فضل «لا اله الا الله» به آنان گوشزد شود و تذکر به اینکه لا اله الا الله بر تمامی مخلوقات برتری دارد، با این وصف بسیاری از کسانی که آنرا به زبان می آورند کفه ترازی وی (اعمال) آنان سبک می‏شود. در این حدیث اثبات صفات خداوند وجود دارد واین برخلاف دیدگاه معطله است.

با شناخت حدیث انس و فرموده پیامبر ص در حدیث عتبان مبنی بر اینکه خداوند هر کس را که بگوید لا اله الا الله و جویای روی خدا باشد بر آتش حرام می‏کند. روشن شد که ترک شرک تنها به زبان نیست.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح شد عبارتند از:

نخست: وسعت فضل خداوند.

دوم: فراوانی پاداش توحید نزد خداوند.

سوم: توحید علاوه بر اینکه ثواب فراوانی دارد گناهان را نیز می پوشاند.

چهارم: تفشیر آیه 82 سوره ی انعام.

پنجم: تأمل در پنج پیام (مفهومی) که در حدیث عبادۀ مطرح شده است.

ششم: از جمع کردن حدیث عباده، عتبان و احادیث بعد از آنها مفهوم گفته «لا اله الاالله» روشن میگردد وخطای کسانی که فریب خورده‏اند نیز آشکار می‏شود.

هفتم: توجه به شرطی که در حدیث عتبان آمده است

هشتم: انبیاء نیازمند ند به اینکه فضل لا اله الا الله به آنان گوشزد شود.

نهم: توجه به اینکه«لا اله الا الله » بر تمامی مخلوقات برتری دارد، با این وصف بسیاری از کسانی که آنرا به زبان می آورند کفه ترازوی (اعمال صالح) آنان سبک می‏شود.

دهم: نص بر اینکه زمین نیز همانند آسمان هفتگانه است.

یازدهم: در زمین و آسمانهای هفتگانه ساکنانی وجود دارند.

دوازدهم: اثبات صفات برای خدا بر خلاف دیدگاه معطله

سیزدهم: با شناخت حدیث انس می توان دریافت فرموده پیامبرص در حدیث عتبان «که خداوند بر اتش حرام کرده است کسی را که بگوید لااله الا الله و با این گفته جویای روی خدا باشد» مقصود ترک شرک است نه اینکه فقط با زبان نفی کردن.

چهاردهم: تامل در جمع بین این دو، که عیسی و محمد دو نفر از بندگان و فرستادگان خدایند.

پانزدهم: شناخت اینکه اسم کلمه خدا به عیسی اختصاص دارد.

شانزدهم: شناخت اینکه عیسی روحی است از جانب خداوند.

هفدهم: شناخت اینکه فضل ایمان به بهشت و جهنم است.

هیجدهم: شناخت عبارت«علی ماکان من العمل» یعنی هر عملی که داشته باشد.

نوزدهم: شناخت اینکه ترازوی اعمال در قیامت دو کفه دارد.

بیستم: شناخت مطرح شدن وجه (روی) خدا.

هر کس توحید را محقق سازد بی حساب وارد بهشت می‏شود

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (النحل: ١٢٠) یعنی ابراهیم پیشوایی مطیع و حقگرا بود و از زمره مشرکان نبوده است در جایی دیگر می‏فرماید: ﭽ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭼ (المؤمنون: ٥٩) یعنی کسانی که برای پروردگارشان شریک قرار نمي‏دهند.

این عبارت مصنف که هر کس توحید را محقق سازد بی حساب وارد بهشت می‏شود یعنی عذابی نمی‏‏بیند. از نظر من (شارح) تحقق توحید یعنی خالص و تصفیه کردن آن از هرگونه شائبه های شرک، بدعت و نافرمانی. خداوند در این فرموده خود که ﭽ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (النحل: ١٢٠**)** ابراهیم علیه السلام را با این صفاتی که بیانگر نهایت تحقق توحید است توصیف می کند:

نخست اینکه وی امتی بود یعنی پیشوا، امام و معلم نیکی و خیر بود. واین پیشوا و امام بودن تحقق نمی یابد مگر با کامل شدن صبر و یقینی که بدان وسیله می توان به امامت در دین دست یافت صفت دوم ابراهیم «قانت» بودن است، شیخ الاسلام می‏گوید. «قنوت» یعنی دوام فرمانبرداری (اطاعت)، پس هرگاه نمازگذار قیام، رکوع و سجده هایش را طولانی کرد قانت محسوب می‏شود. خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ(الزمر: ٩) کسی که در اوقات شب سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‏شود و خود را از آخرت بدور می دارد و خواستار رحمت پروردگار خود است (برابر است با کسی که اینگونه نیست)؟!

سومین صفت ابراهیم «حنیف» یعنی حقگرا بودن است. علامه ابن قیم : می‏گوید حنیف یعنی کسی که روبه خدا می‏کند و از هر آنچه غیر اوست رو می گرداند.

صفت چهارم ابراهیم این است که وی از زمره مشرکان نبود، یعنی به دلیلِ درستیِ اخلاص، کمال صدق و دوری گزیدن از شرک، مشرک تلقی نمی‏شود.

به نظر می رسد (شارح) مطلب فوق را این فرموده خداوند روشنتر می‏سازد که ﭽﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﭼ (الممتحنة: ٤) یعنی برای شما در ابراهیم و کسانی که هم کیش اویند از برادران پیامبرش، الگویی نیکوست.

ابن جریر: در خصوص این آیات که:

ﭽ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰﭼ (الممتحنة: ٤) یعنی بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و چیزهایی که به غیر از خدا می پرستید بیزار و گریزانیم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتناییم. دشمنانگی و کینه توزی همیشگی بین ما و شما پدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می‏پرستید. مگر سخنی که ابراهیم به پدر خود گفت: من قطعاً برای تو طلب آمرزش می کنم و در عین حال برای تو در پیشگاه خدا هیچ کار دیگری نمی‏توانم بکنم.

خداوند (در آیه دیگری) از زبان خلیل خود علیه السلام به پدرش آزر می‏گوید:

ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﭼ (مريم: ٤٨ -٤٩) یعنی: از شما و آنچه به غیر از خدا می‏پرستید کناره‏گیری و دوری می کنم و تنها پروردگارم را می پرستم، امید است در پرستش پروردگار، بدبخت و نومید نگردم. هنگامی که از آنان و چیزهایی که به جز خدا می‏پرستیدند کناره گیری کرد، بدو اسحاق و یعقوب بخشیدم و هر یک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم.

این تحقق توحید است وآن هم تبری از شرک و اهل آن و کناره گیری از آنان و کفر و دشمنی و بغض نسبت به آنهاست. پس خداوند نیز یاریگر است.

مصنف : در خصوص این آیه ﭽ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭼ النحل: ١٢٠ میگوید: صفت أمۀً بدان خاطر بیان شده‏ است تا سالک طریق حق به سبب کمی وقلت سالکان این طریق دچار ترس و وحشت نشود ﭽ ﭩ ﭪ ﭼ مطیع پادشاهان و تجارت پیشگان سرکش نباشدﭽ ﭫﭼ همانند دانشمندان گمراه به چپ و راست نگراید. ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭼ بر خلاف کسانی که چون طرفدارانشان زیاد شد خودشان را از زمره مسلمانان می پندارند (یعنی کثرت را ملاک حقانیت قرار مي‏دهند نه صفت و اوصاف را).

ابن ابی حاتم از ابن عباس پیرامون این فرموده خداوند ﭽ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭼ روایت کرده است که ابراهیم خود تنها برآیین اسلام بود و کسی در زمان وی بر آیین اسلام نبود.

از نظر من (شارح) منافاتی بین این مطلب و آنچه قبلاً گذشت مبنی بر اینکه ابراهیم در خیر پیشوایی بود که به وی اقتدا می شد، وجود ندارد.

خداوند می‏فرماید ﭽ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭼ (المؤمنون: ٥٧ - ٥٩) یعنی کسانی که از خوف خدا در هراسند آنانی که به آیات پروردگارشان ایمان دارند، افرادی که برای پروردگار خود انباز قرار نمی‏دهند.

این آیات مومنانی را که برای بهشت از هم پیشی می گیرند توصیف می‏کند آنان را با صفاتی می ستاید یکی از بزرگترین این صفات آن است که برای پروردگار خود شریک قرار نمي‏دهند. از آنجایی که شخص گاهاً در معرض چیزهایی از قبیل شرک آشکار و پنهان قرار می گیرد که موجب مخدوش شدن اسلام وی می‏شود، از این رو این عوارض را از مومنان پیشگام نفی می‏کند واین همان تحقق پیدا کردن توحیدی است که به وسیله آن اعمالشان نیکو، کامل و سودمند می‏شود.

از نظر من (شارح) عبارت «**حسنت وکملت**» یعنی نیکو و کامل شدن به اعتبار سلامت آنها از شرک اصغر است. ولی در ترک شرک اصغر نمی توان چنین تعابیری را بکار برد. واین جای تدبر دارد. ابن کثیر در خصوص این آیه ﭽ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌﭼ می‏گوید: یعنی غیر خدا را به همراه خدا نمی‏پرستند بلکه اورا به یگانگی می پرستند و می‏دانند هیچ معبود برحقی جز خداوند و جود ندارد، خداوندی که یگانه وبی نیاز است، همسر و فرزندی برنگزیده و هیچگونه نظیری ندارد.

مصنف می‌گوید: از حصین بن عبدالرحمن روایت شده‌ که‌ گفت: در خدمت سعید بن جبیر بودم که‌ فرمود: امشب کدام یک از شما آن ستاره‌ را دید که‌ سقوط کرد؟ گفتم: من آن‌را دیدم، سپس گفتم: اما من در حالت نماز نبودم، بلکه‌ (ماری) مرا نیش زده‌ بود. گفت: پس چکار کردی؟ گفتم: از رقیه‌ استفاده‌ کردم. گفت: چه‌ چیزی شما را بر آن داشت؟ گفتم: از حدیثی پیروی کردم که‌ شعبی برای ما نقل کرده‌ بود. گفت: چه‌ چیزی را برای شما نقل کرده‌ است؟ گفتم: ایشان از بریده‌ بن حصیب نقل کرد که‌ گفته‌: «رقیه‌ تنها برای چشم زخم و تب استفاده‌ می‌شود». گفت: هر کس به‌ احادیث شنیده‌ شده‌ توجه‌ نماید کار نیکی را انجام داده‌ است

ابن عباس از پبامبرص برای ما روایت کرده است که فرمودند: امتهایی بر من عرضه شدند. پیامبری را دیدم که با یک گروه بود، پیامبری دیدم با یک یا دو مرد و بعضی از پیامبران تنها یک نفر را به‌ همراه داشتند، در آن لحظه‌ جمعیت زیادی را مشاهده‌ نمودم که‌ گمان بردم امت من هستند، اما به‌ من گفتند: آن جمعیت موسی و قومش می‌باشند، پس نگاهی افکندم و ناگهان جمعیت بسیار بزرگی را مشاهده‌ نمودم، به‌ من گفتند:

امت توست در میان آنها هفتاد هزار نفر بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند. سپس پیامبرص بپا خواست و وارد منزل خود شد مردم پیرامون این فرموده وی سرگرم سخن شدند.برخی گفتند: شاید آن جمع هفتاد هزار نفری کسانی باشند که پیامبرص مصاحبت کرده‏اند. برخی گفتند: شاید کسانی باشند که در دوران اسلام متولد شده و برای خدا چیزی را شریک قرارنداده اند. و مسائل زیادی را مطرح کردند، پس پیامبرص برآنان وارد شد و گفتگوی خود را به او خبر دادند.. فرمود: آنان کسانی هستند که از کسی طلب تعویذ نویسی نمی‏کنند، خود را داغ نمی‏کنند و فال نمی گیرند و به خداوند توکل می‏کنند.

عکاشه بن محصن بپا خواست وگفت: از خداوند می خواهم مرا از زمره آنان قرار دهد. پیامبرص فرمود: تو از آنانی. مرد دیگری بپا خواست و گفت: از خداوند می خواهم مرا نیز از زمره آنان قرار دهد پیامبرص فرمود: عکاشه در آن از تو پیشی گرفت.

مصنف می‏گوید: از حصین بن عبدالرحمنس روایت شده است که گفت: نزد سعید بن جبیر بودم که گفت: کدامیک از شما ستاره ای را که دیشب به سرعت پایین آمد دیدید؟ گفتم: من سپس گفتم: ولی من در نمازی نبودم و گزیده شده بودم. گفت: چه کاری انجام دادی؟ گفتم: رقیه نمودم. گفت: چه چیزی ترا به این کار واداشت. گفتم حدیثی که شعبی برایم روایت کرد، گفت. شعبی چه حدیثی را برایت گفت. گفتم: از بریدة بن حصیب برایم روایت کرد که گفت: رقیه نیست مگر برای زخم چشم و گزیدن، گفت: به نیکویی شنید آن کسی که شنید (یعنی درست شنیده ای وبه نیکویی به خاطر سپرده ای).

مصنف بی آنکه روایت مذکور را به کسی نسبت بدهد آورده است. بخاری به طور مختصر و طولانی آنرا روایت کرده است در این کتاب با لفظی که مسلم روایت کرده، آمده است. ترمذی و نسائی نیز آن را روایت کرده‏اند. حصین بن عبدالرحمن سلمی، ابو هذیل کوفی، فردی موثق که در سال 136 هجری در سن 93 سالگی وفات یافت. سعید بن جبیر همان امام فقیه که از بزرگترین یاران ابن عباس بود. روایت وی از عایشه و ابوموسی مرسل است در اصل کوفی و برده بنی اسد بود، هنوز به پنجاه سالگی نرسیده بود که در سال 95 هجری در برابر حجاج به قتل رسید.

عبارت« انقض» یعنی سقوط کرد، نزول کرد«البارحة» یعنی نزدیکترین شبی که گذشت، دیشب، شب گذشته. ابوالعباس ثعلب می‏گوید: قبل از زوال خورشید می گویند: رایت اللیل ولی بعد از زوال می گویند، رأیت البارحۀ دیگران نیز چنین نظری دارند. که در واقع از برح مشتق شده، به معنای زال: یعنی زایل شده است.

عبارت«**أما أنی لم اکن فی الصلاۀ** » یعنی من در نماز نبودم. صاحب مغنی اللبیب می‏گوید: أما با فتحه و تخفیف دو درجه دارد. نخست اینکه حرف استفتاح وبه منزله الا تلقی شود، که هرگاه إنَّ پس از آن واقع شود همزه إنَّ کسره می گیرد. دوم به معنای حقاً یا احق یعنی مستحق تر،شایسته تر باشد. برخی نیز می گویند: «**أما**»دو کلمه است همزه برای استفهام و «ما» اسم است به معنای شیء یا چیز، که مجموع آن دو به معنای این است که آیا آن چیز حق است. که همین نظر اخیر درست تر و ما بنابر ظرف بودن نصب است. و بعد از یا با «أنّ» آغاز می‏شود. ولی در این جا وجه نخست مناسب تر است گویند، همان حصین، ترسید از اینکه حاضران گمان کنند که وی ستاره را در حالتی که نماز می خواند، دید. از این رو از خود این گمان را نفی کرد. که این دال بر بزرگواری و حرص سلف بر اخلاص و دوری از ریا و تظاهر بر خلاف واقع است.

عبارت«ولکنی لدغت» یعنی گزیده شدم. «لُدِغت» با ضمه لام و کسره غین: لغویان آن را به معنای گزیدن درنظر گرفته‏اند مثلاً می گویند «لدغته العقرب السموم» یعنی عقرب و موجوداتی سمی او را گزیدند. این هنگامی است که موجود سمی، سمش را به کسی بزند یا با نیش خود به کسی سمی بزند (کسی را نیش سمی بزند).

وعبارت**« قلت: ارتقیت»** که با لفظ مسلم**«استرقیت»** است یعنی درخواست تعویذ کردم.

در عبارت«**فما حملک علی ذالک**» یعنی چه چیزی ترا به این امر وا داشت. درخواست حجت است از فردجهت صحت نظر یا دیدگاهش. عبارت**«حدیث حدثناه الشعبی»** یعنی حدثی که شعبی برایم روایت کرده است. اسم شعبی، عامر بن شراحیل همدانی است در زمان خلافت عمرس متولد شد. از افراد مورد اعتماد و فقهای تابعین است. در سال 103 هجری قمری وفات یافت.

عبارت**«عن بُرَیدهّ»** بریدة با ضمه حرف اول و فتحه حرف دوم اسم تصغیر بَردة است. ابن حصیب بن حارث اسلمی، صحابی مشهور که بنابر گفته ابن سعد در سال 63 وفات یافت.

عبارت**«لارقية إلا من عین أو حَمةٍ »** یعنی رقیة (جایز) نیست مگر برای چشم (بد) وگزیده شدن. احمد و ابن ماجه به صورت مرفوع از بریده نقل کرده‏اند. احمد، ابوداوود و ترمذی از عمران بن حصین هم به صورت مرفوع روایت کرده‏اند. هیثمی می‏گوید: رجال احمد موثق اند.[[41]](#footnote-41) « العین »چشم یعنی فردی با چشم خود دیگری را میزند و بدچشمی می‏کند. (چشم زد)«الحمۀ» سم عقرب و نظیر آن. خطابی گفت: معنی حدیث این است که‌ رقیه‌ (دعای نوشته‌) چشم زخم و تب از هر چیز دیگری بهتر و شفا دهنده‌تر می‌باشد. و پیامبرص نیز برای خود و برای دیگران از رقیه‌ استفاده‌ نموده‌ است.

عبارت «قد أحسن من انتهی الی ما سمع» به‌ معنی این است که‌ هرکس از علم و دانشی بهره‌ جوید که‌ به‌ او رسیده‌ و بدان عمل نماید، کار نیکی را انجام داده‌، بر خلاف کسی که‌ از روی نادانی عمل می‌نماید و یا این‌که‌ به‌ علم و دانش موجود عمل ننماید، او مجرم و گناه‌کار محسوب می‌گردد. و این داستان بیانگر آگاهی سلف و اخلاق زیبای آنان می‌باشد

عبارت«ولکن حدثنا ابن عباس» ابن عباس همان عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبرص است. پیامبرص درحق وی دعا کرد. پروردگارا او را در دین فقیه کردان و تاویل به او بیاموز.[[42]](#footnote-42) او نیز مصداق این دعا بود. در سال 68 در طائف وفات یافت. مصنف می‏گوید عبارت«**قد احسن من انتهی إلی ما سمع»** در روایت مذکور بیانگر عمق علم سلف است.پس حدیث نخست مخالفتی با حدیث دوم ندارد.

عبارت**«عَرضت علیَّ الامم»** تمام امتها بر من عرضه شدند. در ترمذی و نسائی[[43]](#footnote-43) از روایت عبثر بن قاسم از حصین بن عبدالرحمن آمده است. که آن عرضه شدن، در شب اسراء بود. حافظ میگوید: اگر این گفته محفوظ باشد قوتی است برای کسانی که قائل به تعدد اسراء هستند. چرا که در مورد اخیرا اسراء در مدینه نیز اتفاق افتاده است.

از نظر من (شارح)این دیدگاه جای تأمل و بررسی دارد.

عبارت« **و رایت النبی و معه الرهط**» یعنی پیامبرص را به همراه گروهی دیدم. در صحیح مسلم، رهط به صورت تصغیر یعنی الرُهیط آمده است. که بنابر گفته نووی به جماعتی گفته می‏شود که کمتر از 10 نفر است.

عبارت«**والنبی و مع الرجل والرجلان، والنبی و لیس معه احدٌ »** یعنی پیامبری با یک یا دو مرد همراه بود، پیامبری نیز هیچ همراه و یاری نداشت. این سخن ردی است بر کسانی که به فراوانی و کثرت نفرات برای حقانیت یک نبی استناد و احتجاج می‏کنند.

عبارت**«أذا رفع لی سواد عظیم»** در اینجا مقصود شخصی است که از دور دیده می‏شود.

عبارت**«فظننت انهم امتی»** یعنی گمان کردم که آن امت من است. زیرا اشخاصی که از دور دست دیده می شد فقط شکلی از آنها به نظر می رسید. در صحیح مسلم آمده است**«ولکن انظر إلی الأفق »** یعنی ولی من به افق نگاه می کردم. مصنف این عبارت را نیاورده است. شاید از منبع اصلی که حدیث را از آن نقل کرده ساقط شده باشد، خداوند داناتر است.

عبارت**«وقیل لی هذا موسی و قومه»** به من گفته شد این موسی و قومش است. یعنی موسی پسر عمران، کلیم خداوند رحمن، قوم او نیز همان پیروان وی از بنی اسرائیل اند.

عبارت «**پس دیدم ناگهان جمعیت زیادی را مشاهده‌ نمودم**» به من گفته شد این امت تست در میان آنها هفتاد هزار نفر بدون حساب و عذاب وارد بهشت می شوند» یعنی به سبب اینکه توحید را محقق کرده‏اند. در روایت ابن فضیل آمده است که از میان این افراد امت تو هفتاد هزار نفر وارد بهشت می شوند. در حدیث ابوهریره، در صحیح و مسلم بخاری[[44]](#footnote-44) آمده است «چهره آنان همانند ماه شب چهاردهم می درخشد» امام احمد و بیهقی[[45]](#footnote-45) در حدیثی از ابوهریرۀ آورده اند پیامبرص فرمودند: از خداوند طلب کردم (که بر تعداد اهل بهشت از امت من) بیفزاید تا اینکه بر هر هزارل هفتاد هزار نفر افزود).

حافظ می‏گوید سند آن روایت جید است.

عبارت «ثم نهض» یعنی سپس بپا خواست. عبارت، «مخاض الناس فی اولئک» یعنی مردم پیرامون آنها (هفتاد هزار نفر اهل بهشت) به سخن پرداختند. این عبارت بیانگر مباح بودن گفتگو و مباحثه پیرامون نصوص شرعی به منظور بهره‏مندی از آنها و بیان حق است و همچنین بیانگر عمق علم سلف و شناخت آنها به مسائل شرعی است که جزء عمل کردن به آن به چیزی که بدان شناخت حاصل می‏کردند هم و قصدی نداشتند. بر خیر و صلاح حریص بودند. که مصنف نیز این مطلب را مطرح کرده است.

عبارت«فقال هم الذین لا یسترقون» یعنی آنان کسانی هستند که از کسی طلب رقیه نمی‏کنند و در صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) و مسند احمد نیز از حدیث ابن مسعود چنین عبارتی وارد شده است.

و در روایتی از مسلم با لفظ «ولا یرقون» یعنی تعویذ نمی‏کنند آمده است. شیخ الاسلام ابن تیمۀ می‏گوید: این قسمت اضافی که در حدیث آمده وهم و خیال راوی است، چرا که ولایرقون سخن پیامبرص نیست. پیامبرص هنگامیکه در مورد رقیه مورد سوال واقع شد، فرمود: هرکس از شما که می‏تواند به برادرش سودی برساند پس به او سود برساند[[46]](#footnote-46) و (در جایی دیگر) می فرمایند: تعویذ مادامی که شرک نباشد اشکالی ندارد.[[47]](#footnote-47)

همچنین جبرئیل برای پیامبرص و پیامبر نیز برای اصحابش رقیه خواندند.[[48]](#footnote-48)

فرق است بین کسی که رقیه انجام می‏دهد با کسی که از دیگران طلب رقیه می کند، چرا که فرد طلب کننده تعوذ از غیر خدا با دل وجان طلب میکند و توجه دارد، در حالی که رقیه خوان ‏کار نیکویی انجام می دهد، مقصود از توکل که در هفتاد هزار آمده است توکل به تمام معناست. از دیگران طلب رقیه و داغ نمی‏کنند. ابن قیم: نیز چنین سخنی را گفته است.

عبارت «ولا یکتون» یعنی از غیر خود نمی خواهند که برایشان داغ کنند، همانطوری که از دیگران طلب تعویذ نمی‏کنند، تسلیم قضا هستند از بلا لذت می برند.

از نظر من (شارح) عبارت «لا یکتون) اعم است از اینکه آنرا از کسی طلب کنند یا اینکه با اختیار خودشان آنرا انجام دهند. ولی داغ کردن ذاتاً جایز است. همانطوری که در صحیح مسلم[[49]](#footnote-49) از جابربن عبدالله روایت شده است که پیامبرص پزشکی را نزد أُبی بن کعب فرستاد یکی از رگهایش را قطع کرده داغ نمود.

در صحیح بخاری[[50]](#footnote-50) از انس روایت شده است که وی پهلویش را داغ کرده در حالی که پیامبر ص در قید حیات بود. ترمذی و دیگران[[51]](#footnote-51) از انس روایت کرده‏اند که پیامبرص(اسعد بن زراره را به سبب خاری داغ کرد)

در صحیح بخاری[[52]](#footnote-52) به صورت مرفوع از ابن عباس روایت شده است «شِفا در سه چیز است: نوشیدن عسل، پیمانه حجاعت و داغ کردن با آتش و من از داغ کردن باز می دارم». و در لفظی نیز آمده است داغ کردن را دوست ندارم. ابن قیم : می‏گوید: احادیثی که پیرامون داغ کردن هستند چهار نوعند: نخست: انجام دادن آن

دوم: عدم دوست داشتن آن.

سوم: تمجید کسی که آنرا ترک کند.

چهارم: نهی از آن. به شکرانه خداوند تعارضی در میان این احادیث نیست. چرا که انجام دادن آن دال بر جوازش نیست و عدم دوست داشتن آن نیز بر منع آن دلالت ندارد. تمجید از کسی که آنرا ترک کند، دلیل بر آن است که ترک آن بهتر و والاتر است نهی ازآن بروجه کراهت و اختیار است

عبارت«ولا یتطرون» یعنی تشاووم به پرنده و امثال از این دست نمي‏کنند (فالگیری و شوم یا بی نمی‏کنند). إن شاءَ الله پیرامون فالگیری و آنچه بدان مرتبط است در آینده سخن خواهیم گفت، (بعداً خواهم آمد).

و عبارت «وعلی ربهم یتوکلون» یعنی بر پروردگارشان توکل می کنند. این عبارت در واقع طرح اصلی جامعی است که سایر افعال و خصال از آنان متفرع شده اند؛ یعنی توکل بر خداوند و با صدق پناه بردن به او و با دل و جان به او اعتماد کردن و این نهایت تحقق توحیدی است که بهره‏اش تمامی مقامات ارجمندی از قبیل محبت،امید، ترس، رضایت به پروردگاری معبود بودن خداوند و رضایت به قضای الهی است.

دانستن این نکته لازم است که حدیث مذکور به هیچ وجه براین مفهوم دلالت ندارد که آنها (اهل بهشت) نباید مستقیماً به اسباب موجود دراین عالم دست بزنند. (یعنی بدون اسباب توکل کنند). چرا که در حالت کلی و عمومی اخذ اسباب و ارتباط آنها یک امر فطری و ضرورری است که جدایی از آنها ممکن نیست، بلکه اخذ اسباب و ارتباط مستقیم برقرار کردن به بزرگترین سبب عین توکل است. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﭼ (الطلاق: ٣) یعنی هر کس به خدا توکل کند خداوند او را بس است. بلکه مراد این است که آنان امور مکروه (ناپسند) را با وجود اینکه به آنها نیازمندند، مثل داغ کردن و رقیه کردن را با توکل به خداوند ترک می‏کنند. این ترک کردن به سبب ناپسند بودن آن سبب است. به ویژه مریض گمان ببرد که در چیزی شفای اوست به تار عنکبوت نیز تشبث می جوید و بدان متمسک می‏شود.

اخذ اسباب به طور مستقیم و مداوا کردن به گونه‏ای که کراهتی در آن نیست. توکل را مخدوش نمی‏سازد.

و ترک آن نیز مشروع نیست. همانطوری که در صحیحین (مسلم و بخاری) به صورت مرفوع از ابوهریرۀ روایت شده است که«خداوند هیچ دردی را نازل نکرده مگر اینکه دوایی(شفایی) نیز برای آن نازل کرده است هرکس آنرا شناخت به مطلوب خود رسید و هرکس بدان جاهل بود، از مطلوب باز مانده و از شفای خود محروم گشت.

از اسامۀ بن شریک روایت شده است که گفت« من نزد پیامبرص بودم که گروهی نزد وی آمدند. سپس گفتند: ای رسول خدا می توانیم مداوا ودرمان کنیم؟ پیامبرص فرمود: ای بندگان خدا آری مداوا کنید چراکه خداوند عزوجل هیچ دردی را قرار نداده است مگر اینکه شفایی نیز برای آن قرار داده است، فقط یک درد درمان ندارد. گفتند: آن درد کدام است؟ فرمود آن هم پیری است. احمد آنرا روایت کرده است.

ابن قیم : تعالی می‏گوید: این احادیث در برگیرنده اثبات اسباب و مسباب و ابطال گفته منکرین آنهاست. به مداوا کردن دستور مي‏دهند چرا که منافاتی با توکل ندارد همانطوری که نه تنها دفع درد گرسنگی، تشنگی و سرما با اضدادشان منافاتی با توکل ندارد،بلکه حقیقت توحید تنها با اخذ مستقیم اسبابی که خداوند شرعاً و تقدیرا به مقتضای مسببات آنها نصب کرده، تحقق و تمام و کمال می یابد. تعطیل کردن این اسباب همانطوری که بر امر وحکمت خدشه وارد می‏کند ذات توکل را نیزمخدوش می‏سازد. توکل فرد را تضعیف می‏کند چرا که تعطیل کننده اسباب گمان می‏کند که ترک آنها نشان دهنده قوت توکل وی است. ترک این اسباب نشانه عجز وناتوانی است و با توکل، که حقیقت اعتماد قلب بر خداوند متعال دردستیابی به چیزی است که در دنیا به فرد نفع می رساند و ضرر دین و دنیا را از وی دفع می کند، منافات دارد. پس ناگزیر فرد باید مستقیماً به این اسباب اعتماد کند در غیر این صورت حکمت و شرع را تعطیل کرده است، فرد نباید عجز خود را توکل و توکل خود را عجز قلمداد کند.

علما در خصوص مداوا (درمان کردن) اختلاف نظر دارند. اینکه آیا مداوا کردن مباح و ترک آن افضل است یا اینکه مستحب یا واجب است؟ قول مشهور امام احمد مباح بودن مداوا ست به دلیل حدیثی که گذشت واحادیثی که هم مضمون آن هستند. از نظر شافعیه مستحب است تاجایی که نووی در شرح مسلم مدعی است که این دیدگاه، دیدگاه جمهور سلف و عموم خلف است. وزیر ابومظفر نیز همین نظر را برگزیده ومی‏گوید: در مذهب ابوحنیفه به مستحب بودن آن تا حدی که به واجب نزدیک می‏شود، تاکید شده است و ازنظر مالک فصل و ترک آن مساوی است ومالک گفته است، اشکالی در مداوا کردن و یا ترک آن نیست.

شیخ الاسلام می‏گوید: در نزد جمهور علما واجب نیست و فقط گروه اندکی از پیروان شافعی و احمد آنرا واجب دانسته اند.

عبارت«فقام عُکّاشة بن محصن» یعنی عکاشه بن محصن بپا خواست. عکاشه با ضمه عین و تشدید کاف «مِحصَن» با کسر میم و سکون حاء و فتحه صاد – ابن حرثان اسدی از قبیله بنی اسد بن خزیمۀ از پیشگامان نخستین به اسلام واز زیباترین مردان (عرب) بود. هجرت کرده، و شاهد جنگ بدر بود و در آن شرکت داشت. در دوازده هجری در جنگ رده به همراهی خالد بن ولید به دست طلیحه اسدی به شهادت رسید. طلیحه اسدی پس از آن اسلام آورد و با سعد ابی و قاص در جنگ قادسیه علیه سپاه فارس جنگید ودر نبرد مشهور جسر به شهادت رسید.

و عبارت: «ای رسول خدا از خداوند بخواه تا مرا از زمره آنان قرار دهد فرمود: تو از زمره آنانی» بخاری در روایتی با این تعبیر آورده ست که پیامبرص فرمود: «خداوندا او را از زمره آنان قرار بده » که در این عبارت طلب دعا از کسی است که بهتر از فرد طالب است.

عبارت« ثم قام رجل آخر» یعنی مرد دیگری برخواست. به صورت مبهم مطرح کرده است، نیازی نیست که از اسم آن فرد جستجو کنیم.

عبارت«عکاشه درآن بر تو پیشی گرفت» قرطبی می‏گوید: مرد دوم از احوالی که عکاشه داشت برخوردار نبود.از این رو پیامبرص خواسته اش را اجابت نکرد. چرا که اگر اجابت می کرد در آن صورت جایزبود که تمامی حاضران چنین خواسته ای را مطرح کنند و مساله تسلسل پیدا می کرد، که پیامبرص با این گفته ادامه آنرا سد باب کرد. مصنف : می‏گوید: در این عبارت توریه استعمال شده و نشان دهنده اخلاق نیکوی اوست.

مسائلی که در این باب مطرح شد عبارتند از:

نخست: شناخت مراتب (درجات) مردم در توحید.

دوم: معنای تحقق توحید در فرد.

سوم تمجید خداوندسبحان از ابراهیم مبنی بر اینکه وی از زمره مشرکان نبود.

چهارم: تمجید خداوند از اولیاء بزرگ به دلیل سلامت آنان از شرک.

پنجم: ترک تعویذ وداغ کردن نشانگر تحقق توحید در فرد است.

ششم: مانع تمام آن خصلتها (ترک تعویذ و داغ کردن) توکل است.

هفتم: عمق علم صحابه به دلیل شناخت و آگاهی آنان و به این عمق علم خود تنها از طریق عمل دست یافتند.

هشتم: حرص صحابه بر کارهای خیر.

نهم: فضیلت و برتری امت محمدی نسبت به سایر امتها از حیث کیفیت و کمیت.

دهم: فضیلت اصحاب موسی.

یازدهم: عرضه شدن امتها به محمدص .

دوازدهم: هر امتی تنها با پیامبر خود حشر می‏شود.

سیزدهم: کم تعداد بودن کسانی که به دعوت انبیاء پاسخ مثبت دادند.

چهاردهم: اگر دعوت پیامبری در زمان وی اجابت نشده باشد آن پیامبرتنها حشر می‏شود (به درگاه خدا حاضر می‏شود).

پانزدهم: بهره (نتیجه) این علم آن است. که فرد به کثرت (فراوانی) اشخاص مغرور نمی‏شود وبه کمی آنان نفرات هم ناامید و گوشه گیر نمی گردد.

شانزدهم: رخصت تعویذ و رقیه در چشم زدن (بدچشمی) و گزیدگی.

هفدهم: عمق (ژرفای)علم سلف به سبب عبارت «قد احسن من انتهی الی ماسمع » یعنی به نیکویی شنید و عمل کرد، کسی که چنین و چنان شنید.

هیجدهم: دوری سلف از اینکه فردی را به چیز نداشته بستایند (تملق گویی کنند).

نوزدهم: عبارت «انت منهم » یعنی تو از زمره آنانی، نشانه ای از نشانه های نبوت است.

بیستم: فضیلت عکاشه.

بیست ویکم: بکار گرفتن توریه (کلماتی که مضمون آن پنهان است).

بیست ودوم: اخلاق نیکوی پیامبر ص

باب خوف از شرک

خداوند می‏فرماید: ﭽ **ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ**ﭼ **(النساء: ٤٨)** یعنی: بی‏گمان خداوند شرک به خود را نمی بخشد ولی گناهان غیر از شرک را برای هر کس که خود بخواهد می بخشد.

مصنف این باب را باب خوف از شرک نامیده است.

مصنف می‏گوید »: خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﭼ (النساء: ٤٨) یعنی بی‏گمان خداوند شرک به خود را نمی بخشد ولی گناهان غیر از شرک را برای هر کس که خود بخواهد می بخشد.

ابن کثیر: می‏گوید: خداوند خبر داده است که (ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ) یعنی برای بنده‏ای که او را ملاقات کند و بر او شرک ورزیده است نمی بخشد (ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ) یعنی دیگر گناهان بندگانش را برای هر کسی که بخواهد می بخشد.

از این آیه روشن می‏شود که شرک بزرگترین گناه است. چرا که خداوند خبر داده است کسی که از آن توبه نکرده باشد نمی بخشد، ولی گناهان دیگر غیر از شرک وابسته به خواست و مشیت خداوند است، اگر خواست آن گناهان را برای او می بخشد، و می بخشد واگر هم خواست به وسیله آنها او را جزا می دهد. و این امر موجب می‏شود که بنده از شرکی که چنین شأنی نزد پروردگار دارد بیشتر بترسد.چرا که آن زشت ترین زشتی ها و ظالمانه ترین ظلمهاست. پروردگار جهانیان را کم پنداشته و حق خالص وی را صرف غیر او کرده است. غیر خدا را معادل خداوند در نظر گرفته است، همانطوری که خداوند می‏فرماید:ﭽ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭼ (الأنعام: ١) یعنی سپس کسانی که به پروردگارشان کفر می ورزند برای او انباز (شریک) بر می گرینند.چرا که این کار نقص کننده مقصود خلق و امر (خلقت وشریعت) واز هر جهت منافی آن است. این نهایت دشمنی با پروردگار جهانیان و رویگردانی متکبرانه از طاعت و خاکساری در برابر اوست. سرپیچی از فرمانپذیری او امر او است همان اوامری که تنها صلاح عالم بوسیله آن و چون زمین ازاین اوامر خالی شد وکسی از آنها تبعیت نکرد قیامت برپا خواهد شد. همانطوری که پیامبرص می فرمایند: قیامت برپا نمی‏شود مگر زمانی که در زمین الله الله گفته نشود.

این حدیث را مسلم[[53]](#footnote-53) روایت کرده است زیرا شرک شباهت دادن مخلوق در خصوصیات الهی مثل صاحب نفع و ضرر، عطا ومنع بودن، به خالق متعال و مقدس است. هر کسی این خصوصیات و خصوصیات دیگری مانند ترس، امید، توکل و متعلق دعا قرار دادن را که تنها برای خدا هستند به مخلوق نسبت دهد در واقع آن مخلوق را به خالق شبیه کرده است. کسی را که برای او مالک ضرر نفع و مرگ و زندگی و حیات دوباره نیست، به خداوندی شبیه کرده است که تمامی ستایشها از آن اوست و تمام هستی را او خلق کرده، صاحب اختیار (مالک) همه چیز است و تمامی کارها به سوی او بر می گردد و هر آنچه خیر ونیکی است در دست اوست. هر آنچه بخواهد می‏شود وهر آنچه نخواهد نمی‏شود. برآنچه می بخشد مانعی وجود ندارد. وآنچه را منع می‏کند کسی قادر به بخشش آن نیست، هرگاه رحمتی را به روی مردم بگشاید هیچ کس نمی‏تواند آنرا ببندد و هر آنچه او ببندد هیچکس قادر به رها کردن آن نیست، خداوند شکست ناپذیر با حکمت است. ناپسندترین تشبیه، تشبیه چیزی که ذاتاً عاجز و فقیر است به چیزی است که در ذات خود قادر و غنی است.

از جمله ویژگیهای الوهیت این است که از هر جهت کمال مطلق است و ازهیچ جهتی نقص ندارد واین موجب می‏شود که تمامی عبادتها مخصوص او باشد. تعظیم و بزرگداشت، خشیت و دعا، امید وانابت، توکل، توبه و استعانت، نهایت حب به همراه ذلت و خاکساری، عقلاً وشرعاً و براساس سرشت واجب است که فقط برای خداوند یگانه باشد. عقلاً و فطرتاً ممتنع است که این امور برای غیر خدا باشد.

هرکس چیزی از این اعمال را برای غیرخدا انجام دهد، آن غیر را به چیزی مانند کرده است که شبیه، مانند و همتایی ندارد. و این زشت‏ترین و باطل‏ترین تشبیه است.

به سبب همین امور و اموری دیگر است که خداوند سبحان با وجود اینکه رحمت را بر خود واجب کرده است شرک را نمی بخشد، معنای سخن ابن قیم : علیه همین است.

این آیه دیدگاه خوارج را مبنی بر تکفیر گناهکاران و دیدگاه معتزله را مبنی بر اینکه مرتکبین کبایر برای همیشه در آتش می مانند، نه مومن اند و نه کافر، رد می‏کند. جایز نیست که این فرموده خداوند(ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ) بر توبه کنندگان حمل شود. چرا که توبه کننده از شرک بخشیده می‏شود همانطوری که خداوند می فرماید: ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮﮯ ﭼ الزمر: ٥٣ یعنی ای بندگان من که در معاصی زیاده روی کرده‏اید از لطف و رحمت خداوند مأیوس و ناامید نشوید، قطعاً خداوند همه گناهان را می آمرزد.

در اینجا خداوند به طور مطلق و عمومی تمام گناهان را مد نظر داشته است و مرا از آن توبه کنندگانند، در حالیکه در آیه مذکور در این باب مقید و خاص است و مراد کسی است که توبه نکرده است. خلاصه گفتار شیخ الاسلام :

ابراهيم خليل عليه السلام گفته است: ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (إبراهيم: ٣٥) یعنی: من و فرزندانم را از پرستش بتها دور نگاه دار.

صنم: یعنی آنچه به شکلی تراشیده باشد و دارای شکل و قیافه‌ باشد. وثن: برای خلاف آن استعمال می‌شود. چنین معنایی را طبرانی از مجاهد نقل کرده است.

از نظر من (شارح) گاهی صنم، وَثَن هم نامیده می‏شود، همانطوری که ابراهیم خلیل علیه السلام می‏گویدﭽ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭼ (العنكبوت: ١٧) یعنی شما غیر ازخدا بتهایی را می‏ پرستید و دروغ می بافید. بنابر نظری، که قوی نیز است وثن عامتر است. پس همانطوری که قبرها وثن تلقی شده‏اند بتها (اصنام) هم وثن نامیده شده‏اند.

فرموده ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭼ یعنی من و فرزندانم را از پرستش بتها دور دار، بین ما و آنها فاصله بیافکن. خداوند نیز دعای وی را اجابت کرده و فرزندانش را انبیا قرار داده است و آنان را از عبادت بتها به دور داشته است. در ادامه ابراهیم آنچه را که موجب ترس وی از شرک بود بیان کرده است: ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭵ ﭶﭼ (إبراهيم: ٣٦) یعنی پروردگار من آنان بسیاری از مردم را گمراه کردند.

این یک واقعیت در تمامی دورانهاست. پس هرگاه انسان پی برد که بسیاری از مردم دچار شرک اکبر شده وبا عبادت بتها گمراه گشته اند، این امر موجب ترس وی از این امر می‏شود که خود نیز دچار آن شرکی شود که خداوند آنرا نمی بخشد. ابراهیم تیمی می‏گوید: چه کسی بعد از ابراهیم از بلای شرک در امان می ماند؟ این اثر را ابن جریر و ابن ابی حاتم روایت کرده‏اند.

تنها کسی از وقوع در شرک خود را در امان مي‏داند، که به شرک و آنچه وی را از آن نجات می‏دهد مثل علم به خدا و توحیدی که پیامبران را به سبب آن فرستاده است و نهی از شرک به خدا، جاهل و نادان باشد.

در حدیث آمده است (که پیامبرص فرمودند: ترسناک ترین چیزی که بر شما می‎ترسم شرک اصغر است. در خصوص آن پرسیده شد فرمود: آن ریا است.

مصنف می‏گوید: در حدیث آمده است که پیامبرص فرمودند: ترسناک ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم شرک اصغر است. در خصوص آن پرسیده شد فرمود: آن ریا است مصنف در اینجا بطور مختصر و بی آنکه به کسی نسبت دهد، حدیث مذکور را آورده است. این حدیث را امام احمد،طبرانی و بیهقی[[54]](#footnote-54) روایت کرده‏اند که لفظ احمد بدین شرح است: یونس از لیث از یزید – یعنی ابن الهاد – برای ما روایت کرد که از عمرو وی نیز از محمود بن لبید شنید که می گفت: رسول خدا ص فرمودند: ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم شرک اصغر است، گفتند: شرک اصغر چیست ای رسول خدا؟ پیامبرص فرمودند: ریا،خداوند خطاب به آنان (ریاکاران) می‏گوید: به نزد کسانی که در دنیا برایشان ریا می‏کردید بروید. پس بنگرید آیا پاداشی نزدشان وجود دارد؟

المنذری می‏گوید: محمود بن لبید پیامبرص را دیده است ولی تا آنجایی که من می دانم شنیدن وی از پیامبرص صحیح نیست. ابن ابی حاتم گفته است که از نظر بخاری وی صحابی پیامبرص بوده است، که ابن عبدالبرو حافظ این دیدگاه را ترجیح داده اند. طبرانی با سندهای بهتری از محمود بن لبید از رافع بن خدیج روایت کرده است. محمود بن لبید در سال 96 هجری قمری در حالیکه 96 ساله بود درگذشت.

این عبارت «ترسناک ترین چیزی که بر شما می ترسم شرک اصغر است» بیانگر شفقت، مهربانی ورأفت وی بر امت خود است، هیچ شری نیست مگر اینکه پیامبرص آنان را بدان راهنمایی کرده وبدان فرمان داده است. و هیچ شری نیست مگر اینکه برای آنان تبیین نموده و آنان را از آن با خبر ساخته و از آن بازداشته است. همانطوری که در روایت صحیحی می‏فرماید: خداوند پیامبری را برنیانگیخت مگر اینکه بر آن نبی واجب بوده است تاامتش را بدانچه که خیر مي‏داند راهنمایی کند.[[55]](#footnote-55)

هنگامی که شرک اصغر به نسبت اصحاب پیامبرص، با کمال علم و قوت ایمانشان مورد ترس پیامبرص واقع شده است. پس چگونه کسی که از لحاظ علم وایمان به مراتب پایین تر از آنهاست از آن (شرک اصغر) و بالاتر از آن خوف و ترس نداشته باشد. بویژه هنگامی که شناخته شده است، بیشتر علمای امروز در مناطق مختلف از توحید جز همان مقداری که مشرکان نیز بدان اقرار داشتند، نمی دانند. معنای الوهیت را که کلمه اخلاص آنرا از هر آنچه غیر خداست دور می‏سازد و نفی می کند، نمی شناسند.

ابوایعلی وابن المنذر[[56]](#footnote-56) از حذیقه بن یمان از ابوبکرس از پیامبرص روایت کرده‏اند که فرمود: شرک پنهانتر از راه رفتن مورچه است. ابوبکر گفت: ای رسول خدا شرک جز این است که غیر خدا پرستیده شود یا آنچه به همراه خدا به فریاد خوانده شود. پیامبر ص فرمودند: مادرت به عزایت بنشیند، شرک در میان شما از راه رفتن مورچه نیز پنهانتر است. از جمله مصادیق شرک این است که بگویی خداوند و فلانی به من بخشیدند.

«نِد» آن است که انسان بگوید: اگر فلانی نبود فلانی مرا کشته بود.

از عبدالله بن مسعود س روایت شده است که پیامبرص فرمودند: هرکس در حالی بمیرد که همتایی برای خدا به فریاد می خوانده است وارد جهنم می‏شود. این حدیث را بخاری روایت کرده است.

مصنف می‏گوید: از عبدالله بن مسعود س روایت شده است که پیامبرص فرمودند: هرکس در حالی بمیرد که همتایی برای خدا به فریاد می خوانده است وارد جهنم می‏شود. این حدیث را بخاری روایت کرده است.[[57]](#footnote-57)

ابن قیم رحمه الله می‏گوید: نِد یعنی شبیه، گفته می‏شود فلانی نِد فلانی، یا ندید اوست، یعنی مثل و شبیه اوست. خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ (البقرة: ٢٢) یعنی برای خداوند شبیه و مانندی قرار ندهید در حالیکه مي‏دانید.

عبارت «هرکس در حالی بمیرد که همتایی برای خدا می خوانده است» یعنی شبیه و همتایی رادر عبارت برای خداوند قرار دهد که او را به فریاد بخواند، از او بطلبد و درخواست یاری و کمک کند، وارد جهنم می‏شود. ابن قیم: می‏گوید: از شرک بپرهیز. شرک ظاهراً آن قسمتی از شرک است که قابل بخشش نیست. وآن هم برگرفتن همتا برای خداست از هر چیزی که باشد از قبیل سنگ یا انسان. بدین نحو که آنرا به فریاد بخواند یا بدو امید ببندد یا از او بترسد یا او را همانند خداوند دیان دوست بدارد.

بدان که برگرفتن «نِد» (همتا) برای خداوند دو نوع است:

نخست: این که برای خداوند در اقسام عبادات یا برخی از آنها شریکی قرار دهد و این نوع، شرک اکبر است.

دوم: همتا قرار دادن از نوع شرک اصغر است مثلاً مردی بگوید: آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی یا بگوید: اگر خدا وتو نبودی. یا اندکی ریا به کار بردن. در خبری آمده است که چون مردی به پیامبرص گفت: اگر خدا و تو بخواهید. پیامبرص فرمودند: آیا مرا همتای خدا قرار دادی؟ بلکه باید بگویی آنچه خداوند یگانه بخواهد. احمد، ابن ابی شبیه، نسائی، ابن ماجه و بخاری نیز در «ادب المفرد»[[58]](#footnote-58) روایت کرده‏اند. حکم آن در باب فضل توحید آمده‏ است.

در این حدیث بیان شده است که فرا خواندن غیر خدا در آنچیزی که جز خدا کسی بدان قدرت ندارد شرک آشکار است. مثل درخواست شفاعت از مردگان، این کار در اختیار و دست خداست و چیزی از آن در دست غیر خدا نیست. واوست که به شفاعت کننده ای اجازه می‏دهد تا برای کسی که با اخلاص و توحید به خدا پیوسته ولی گناهان کبیره ای هم مرتکب شده، شفاعت کند. که تقریر این مقوله در بحث شفاعت خواهد آمد. ان شاء الله تعالی.

مسلم از جابر س روایت کرده است که رسول خداص فرمودند: «هرکس خداوند را ملاقات کند در حالیکه چیزی را شریک او قرار نداده است داخل بهشت می‏شود و هرکس او را ملاقات کند در حالیکه چیزی را شریک او قرار داده است داخل جهنم می‏شود».

مصنف : می‏گوید: مسلم[[59]](#footnote-59) از جابر از جابر س روایت کرده است که رسول خداص فرمودند: «هرکس خداوند را ملاقات کند در حالیکه چیزی را شریک او قرار نداده است داخل بهشت می‏شود و هرکس او را ملاقات کند در حالیکه چیزی را شریک او قرار داده است داخل جهنم می‏شود».

«جابر» همان جابر بن عبدالله بن عمرو بن حرام انصاری سلمی است که وی و پدرش از یاران ارجمند پیامبرص بودند. پدرش دارای مناقت مشهوری است، رضی الله عنهما.

جابر در سال 70 هجری قمری در سن 94 سالگی در حالیکه چشمانش را از دست داده بود در مدینه درگذشت.

در خصوص عبارت «هر کس خداوند را ملاقات کند در حالی که چیزی را شریک او قرار نداده است» قرطبی می‏گوید: یعنی در الوهیت، خلق و عبادت چیزی را شریک خداوند قرارندهد. در شریعت معلوم و مورد اتفاق اهل سنت است که هرکس بااین حالت بمیرد حتماً وارد بهشت می‏شود. و هرکس با شرک بمیرد هرگز وارد بهشت نمی‏شود. و هیچ رحمتی از سوی خداوند به وی نمی رسد و برای همیشه در آتش می سوزد بی آنکه عذاب او قطع شود و نهایت آن به سرآید.

امام نووی می‏گوید: مشرکینی که داخل جهنم می شوند به طور عموم تمامی آنان مدنظر است. در آتش وارد می شوند برای همیشه در آن به سر می برند وهیچگونه تفاوتی بین مشرکین اهل کتاب یهودی و نصرانی و مشرکان بت پرست وسایر کفار نیست. برای اهل حق فرقی میان کافر عنادی و غیر آنها وجود ندارد همچنین کسانی که مخالف دین اسلام و کسانی که به اسلام منتسب بودند ولی سپس حکم به کفر و انکار از آنان صادر شده با دیگران تفاوتی ندارند. ولی این یک امر قطعی است که اگر فردی برای خداوند شریک قائل نشده باشد حتماً وارد بهشت می‏شود، ولی اگر گناه کبیره ای که مُصِر بر آن باشد، نداشته باشد نخست او وارد بهشت می‏شود. ولی اگر مصر بر یک کبیره ای باشد و با آن حالت بمیرد تحت مشیت خداوند است اگر خداوند از او بگذرد در همان ابتدا وارد بهشت می‏شود، سپس از آتش خارج شده وارد بهشت می‏گردد.

دیگران گفته اند: پیامبرص در حدیث مذکور به نفی شرک بسنده کرده است چرا که نفی شرک در ضمن خود توحید را نیز می طلبد (در واقع با نفی شرک توحید اثبات می‏شود). و با فراخواندن به توحید لزوماً رسالت پیامبران نیز اثبات می‏شود زیرا هرکس فرستاده خدا را تکذیب کند در واقع خداوند را تکذیب کرده است و هرکس خدا را تکذیب کند او مشرک است. همانند آن است که بگویی: هرکس وضو بگیرد نمازش صحیح است یعنی با سایر شروط نمازش صحیح است بنابراین مراد آن است که هرکس در حالتی بمیرد که به تمامی چیزهایی که برای ایمان واجب است ایمان داشته باشد چه آنهایی که ایمان اجمالی آنها لازم است و چه ایمان تفصیلی آنها وارد بهشت می‏شوند.

مسائل مطرح شده درا ین باب عبارتند از:

اول: ترس از شرک.

دوم: ریا از زمره شرک است.

سوم: ریا از زمره شرک اصغر است.

چهارم: ترسناک ترین چیزی که باید از آن بر صالحان ترسید ریا است.

پنجم: نزدیکی بهشت و جهنم.

ششم: جمع بین نزدیک بهشت وجهنم در یک حدیث.

هفتم: هرکس خداوند را با حالتی که چیزی راشریک او قرار نداده است دیدار کند وارد بهشت می‏شود.

هشتم: مساله بزرگ خواستن حضرت ابراهیم خلیل از خداوند برای خود و فرزندانش مبنی بر حفظ آنان از بندگی بتها.

نهم: اعتبار اینکه حالت اکثر مردم پرستش بتها بوده است.

**ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ** **ﭼ** إبراهيم: ٣٦ پروردگار من! آنها بسیاری از مردم را گمراه کردند.

دهم: تفسیر کلمه«لا اله الا الله» همانطوری که بخاری مطرح کرده است

یازدهم: فضیلت کسی که از شرک سالم مانده است.

باب: فرا خواندن به شهادت لا اله الا الله یعنی هیچ معبود برحقی جز الله وجودندارد.

خداوند می‏فرمایدﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ **(يوسف: ١٠٨)** یعنی بگو این راه من است که با آگاهی و بینش به سوی خدا فرا می خوانم و پیروان من هم (چنین می‏باشند) وخدا را منزه می‏دانم واز زمره مشرکان نمی باشم.

مصنف می‏گوید: باب فرا خواندن به شهادت لا اله الا الله.

مصنف رحمه الله توحید وبرتری آن و آنچه موجب ترس از ضد آن می‏شود را مطرح کرده است در اینجا به این امر تذکر می‏دهد که برای موحد وفردی که توحید را شناخته است شایسته نیست فقط به خود اکتفا کند بلکه بر او واجب است با حکمت و پند نیکو دیگران را نیز به سوی آن فرا خواند.

واین روش فرستادگان خدا و پیروان آنان است. حسن بصری هنگامی که این آیات را تلاوت می کرد:

ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ (فصلت: ٣٣) ترجمه: « گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردمان را به سوی خدا فرا می خواند وکارهای شایسته انجام می‏دهد واعلام می دارد که من از زمره مسلمانان هستم » گفت: چنین شخصی ولی برگزیده و انتخاب شده خداست. این فرد دوست داشتنی ترین فرد برروی زمین در نزد خداست.دعوت خداوند را اجابت نموده به سوی آن فرا می‏خواند. و در اجابت خود اعمال خوب انجام می‏دهد و در نهایت نیز می‏گوید: من از زمره مسلمانانم واین جانشین و خلیفه خداوند است.

مصنف رحمه الله به این فرموده خداوند استناد کرده است کهﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ (يوسف: ١٠٨).

ابوجعفر ابن جریر در تفسیر این آیه چنین می‏گوید خداوند بلند مرتبه به پیامبرش ص می‏فرماید: « ﮀ » یعنی بگو ای محمد « ﮁ » یعنی این دعوتی که به سوی آن فرا می خوانم و راهی که بر آن هستم ؛فرا خواندن به توحید خدا و اخلاص عبادت برای معبودان و بتهای ساختگی، که نهایت آن اطاعت خدا وترک گناه است. « ﮂ» یعنی راه و دعوت من است« ﮃ ﮄ ﮅﮆ »یعنی به سوی خداوند یگانه‏ای که بی شریک است فرا می خوانم « ﮇ ﮈ» یعنی با بصیرت بدان و یقین و علم از جانب من به آن « ﮉ » یعنی نه تنها من بلکه « ﮊ ﮋﮌ » هرکس که مرا تصدیق کرده و به من ایمان آورده است نیز با بصیرت دعوت می‏دهد (ﮍ ﮎ) خداوند به او می‏گوید: خداوند را منزه بدان و تعظیم بدار، از اینکه در پادشاهی خود شریکی داشته باشد و یا معبودی غیر از وی سلطنت و حاکمیت مطلق داشته باشد.(ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ) یعنی من از اینکه اهل شرک به او باشم بری هستم، نه من از آنانم و نه آنان از من هستند.

در شرح المنازل می‏گوید: خداوند می خواهد با استدلال به بالاترین درجات علم برسی وآن هم همان بصیرتی است که نسبت معلوم در آن به قلب همانند نسبت یک چیز دیدنی به چشم است. واین ویژگی است که صحابه نسبت به سایر امت بدان ممتاز و مختص بودند و آن بالاترین درجات علماست.

خداوند می‏فرماید(ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ) یعنی من و پیروانم با بصیرت هستیم. بنابرقولی «ﮊ ﮋ» عطف بر مرفوع در « ﮃ» است یعنی من با بصیرت به سوی خدا فرا می خوانم و کسانی که از من تبعیت می‏کنند نیز با بصیرت به سوی خداوند فرا می خوانند. بر اساس هردو نظر آیه بر این امر دلالت می‏کند که پیروان وی اهل بصیرتند وبه سوی خداوند متعال فرا می خوانند و هرکس این ویژگی ها (اهل بصیرت ودعوت) را نداشته باشد در حقیقت و موافقت از پیروان او محسوب نمی‏شود گرچه در ادعا و انتساب خود را به پیروی از او نسبت دهد.

مصنف رحمه الله می‏گوید: مسائل این باب عبارتند از: توجه داشتن به اخلاص چون بسیاری بنام حق مرردم را بسوی خود فرا می خوانند،

دوم : بصیرت و آگاهی از فرائض است،

سوم: به اخلاص چون بسیاری اگر به حق فراخوانند فرد بدون اخلاص به سوی خود فرا می خواند. بصیرت (آگاهی) از فرائص است.

چهارم: یکی از دلایل حسن و نیکویی توحید این است که‌ خدا را ازشبیه‌ پاک و منزه‌ می‌دارد.

پنجم: زشتی شرک در این است که شبیه‌ را برای خداوند جلوه میدهد.

علامه ابن قیم : در معنای این گفته خداوند: ﭽ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﭼ النحل: ١٢٥ یعنی «به سوی راه پروردگارت باحکمت وپند نیکو (دیگران) فرابخوان» می‏گوید خداوند پاک و منزه مراتب دعوت را مطرح کرده است وآنها را بر حسب وضعیت و حال فردی که فرا خوانده می‏شود به سه قسم تقسیم کرده است. فرد دعوت شونده یا طالب حق ودوست دار آن است، وحق را در صورت شناخت پیدا کردن بدان، بر غیر حق ترجیح می دهد. چنین فردی با حکمت دعوت می‏شود. ونیازی به پند وجدال ندارد. یا اینکه خود درگیر ضد حق است واگر حق را بشناسد آنرا ترجیح می‏دهد و از آن تبعیت می‏کند. جنین فردی باید با موعظه ترغیب و ترهیب شود (ترس و اشتیاق) در وی ایجاد گردد.

قسم سوم نیز این است که فرد معاند معارض حق است چنین فردی باید با بهترین شیوه به گفتگو و جدال به سوی حق فرا خوانده شود این در صورتی است که امید بازگشت وی باشد در غیر این صورت باید جدال کرد.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است گفت: هنگامی که رسول خداص معاذ را به سوی یمن فرستاد به او فرمود: نزد گروهی از اهل کتاب می روی، پس نخستین چیزی که آنان رابدان فرا می خوانی شهات بر «لااله الا الله» است ودر روایت دیگری آمده است. آنها را فرا می خوانی که خداوند را به یگانگی بپرستند، اگر از تو در این امر اطاعت کردند به آنها بیاموز که خداوند در شبانه روز پنج وعده نماز بر آنان فرض کرده است. اگر دراین امر نیز از تو اطاعت کردند به آنان بیاموز که خداوند صدقه ای را بر آنان واجب کرده تا از ثروتمندان آنان گرفته وبه فقرا بدهند. اگر در این امرهم از تو اطاعت کردند پس برتوست که از اموال ارزشمند آنان دوری جویی، و از دعای مظلوم بترس چرا که بین دعای او و خداوند حجابی نیست. مسلم و بخاری این حدیث را آورده اند.

مصنف می‏گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است گفت: هنگامی که رسول خداص معاذ را به سوی یمن فرستاد به او فرمود: نزد گروهی از اهل کتاب می روی پس نخستین چیزی که آنان را بدان فرا می خوانی شهادت بر لااله الا الله است ودر روایت دیگری آمده است. آنها را فرا می خوانی که خداوند را به یگانگی بپرستند اگر از تو دراین این امر اطاعت کردند به آنها بیاموز که خداوند در شبانه روز پنج وعده نماز بر آنان فرض کرده است. اگر دراین امر نیز از تو اطاعت کردند به آنان بیاموز که خداوند صدقه ای را برآنان واجب کرده تا از ثروتمندان آنان گرفته و به فقرا بدهند. اگر درا ین امر هم از تو اطاعت کردند پس برتوست که از اموال ارزشمند آنان بپرهیزی، و از دعای مظلوم بترس چرا که بین دعای او وخداوند حجابی نیست. مسلم و بخاری[[60]](#footnote-60) این حدیث را آورده اند.

حافظ می‏گوید: فرستادن معاذ به یمن در سال دهم هجری قبل از حج پیامبرص بوده است. همانطوری که بخاری در اواخر مغازی بدان اشاره کرده است. بنابر قول ضعیفی در پایان سال نهم، هنگام بازگشت پیامبرص از جنگ تبوک اتفاق افتاده است. واقدی با سند خود از کعب بن مالک وابن سعد نیز در الطبقات این حدیث را روایت کرده‏اند و همگان اتفاق نظر دارند که وی تازمان خلافت ابوبکر س در یمن بود. سپس به سوی شام رهسپار گشت و در همانجا درگذشت.

شیخ الاسلام می‏گوید: از فضائل معاذ رضی الله عنه این است که پیامبر ص او رابه عنوان مبلغ، آموزگار دین، معلم و حاکم به یمن فرستاد.

در خصوص عبارت«نزد گروهی از اهل کتاب می‏روی» قرطبی می‏گوید: مقصود یهود و نصاری است چرا که آنان در یمن از مشرکان عرب بیشتر و غالبتر بودند و این امر را بدان خاطر به وی گوشزد می‏کند تاخود را برای گفتگو با آنان آماده سازد.

حافظ می‏گوید: این «فرموده پیامبرص به معاذ» گویی بستر سازی و زمینه چینی برای وصیت است تامعاذ همت خود را به منظور آنان جمع کند وبه کار بندد.

درعبارت عربی «فلیکن اول ما تدعوهم الیه شهادۀ أن لا اله الا الله» «شهادة» اسم یکن و مرفوع که مؤخر واقع شده است و«أول» خبر مقدم است و جایز است که برعکس نیز باشد.

عبارت «در روایت دیگری آمده است آنان را فرا می خوانی که خداوند را به یگانگی بپرستند »این روایت در کتاب التوحیدِ صحیح بخاری ثابت شده است. مصنف با طرح این روایت به معنای شهادت«لا اله الا الله» اشاره کرده است. معنایش توحید عبادی خداوند و نفی عبادت غیراوست. در روایت دیگری آمده است: « فلیکن اول ما تدعوهم الیه عبادة الله» یعنی نخستین چیزی که آنان را بدان فرا می خوانی بندگی (عبادت) خداست. که معنای آن کفر به طاغوت و ایمان به خداست. همانطوری که خدوند فرموده است ﭽ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﭼ (البقرة: ٢٥٦).

یعنی هر کسی به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد به محکم ترین دستاویزی در آویخته است که اصلاً گسستن ندارد. عروۀ الوثقی «محکم ترین دستاویز» همان لا اله الا الله است و در روایتی از بخاری[[61]](#footnote-61) آمده است که پیامبر ص فرمودند آنها را به شهادت لا اله الا الله و أنی رسول الله فرا بخوان» یعنی گواهی بدهند که معبود برحقی جز خداوند وجود ندارد و من پیامبرص فرستاده خداوندم.

از نظر من (شارح) گواهی بر لا اله الا الله هفت شرط لازم دارد تنها با اجتماع این شروط برای گوینده خود سودمند است.

نخست: علمی که منافی جهل باشد.

دوم: یقینی که منافی شک باشد.

سوم: قبولی که منافی رد باشد.

چهارم: فرمانبرداری که منافی ترک فرمان باشد.

پنجم: اخلاصی که منافی شرک باشد.

ششم: صدقی که منافی دروغ باشد.

هفتم: محبتی که منافی ضد خود باشد.

این روایت دلیل است بر اینکه توحید – همان اخلاص در عبارت برای خداوندی که یگانه و بی شریک است وترک عبادت غیر خدا – نخستین واجب است. از این رو نخستین چیز بود که انبیاء علیهم السلام بدان دعوت داده اند ﭽ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁﮂﮃ ﮄﮅ ﭼ المؤمنون: ٣٢ یعنی برای خداوند بندگی کنید و معبود بر حقی غیر از او ندارید. خداوند از زبان نوح می‏فرماید ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﭼ هود: ٢٦ یعنی جز خداوند چیز دیگری را نپرستید که معنای لا اله الا الله مطابق همین است.

شیخ الاسلام می‏گوید: آنچه که ضرورت دین پیامبرص دانسته وتمام امت اتفاق نظر دارند که اصل اسلام و اصل نخستین اسلام و اول چیزی است که انسانها بدان فرمان داده شده اند، شهادت لا اله الا الله و محمداً رسول الله است با آن کافر مسلمان، دشمن دوست وکسی که خون و مالش مباح است، خون و مال وی محفوظ و معصوم می‏شود. اگر این گفته در قلب گوینده باشد وارد ایمان شده است.

واگر تنها به زبان جاری کند به قلبش وارد نشود وی در ظاهر اسلام است نه باطن ایمان. ولی اگربا وجود توان آنرا به زبان نیاورد به اتفاق تمام مسلمانان، نزد سلف این امت، پیشوایان امت و جمهور علما، چنین فردی در ظاهر و باطن کافر است.

مصنف رحمه تعالی می‏گوید: انسان گاهی ممکن است عالم باشد ولی معنای لا اله الا الله را نداند ویا معنای آنرا میداند ولی به آن عمل نمی‏کند.

از نظر من (شارح) چه بسیاراند از این دست انسانها – خداوند بر تعدادشان نیفزاید!

عبارت «فإِن اطاعوک لذلک» یعنی اگر در آن از تو اطاعت کردند؛گواهی دادند وفرمان بردند.

عبارت«**فأعلِمهم أن الله افترض علیهم خمس صلوات**» یعنی به آنها بیاموز که خداوند در شبانه روز پنج وعده نماز بر آنان فرض کرده است، بیانگر آن است که نماز بزرگترین واجب پس از شهادتین است

امام نووی در شرح معنای آن می‏گوید: این حدیث دلالت می‏کند بر اینکه خواستن انجام فرائض در دنیا تنها پس از پذیرفتن اسلام جایز است. این بدان معنا نیست که آنان مخاطب انجام فرائض نیستند. بلکه به سبب عدم انجام آن در آخرت بر عذابشان افزوده می‏شود و دیدگاه صحیح این است که کفار مخاطب فروع شریعت، فروعاتی که بدان امرو نهی شده، هستند واین دیدگاه بیشتر علماست.

عبارت «به آنان بیاموز که خداوند صدقه ای را بر آنان واجب کرده تا از ثروتمندان آنها گرفته و به فقرا بدهند»دلیل است بر اینکه زکات واجب ترین رکن پس از نمازهای پنجگانه است که از ثروتمندان گرفته و به فقرا داده می‏شود. پیامبرصدر این فرموده به طور ویژه فقرا را آروده است چرا که بر حق آنان به نسبت حقوق اصناف دیگری که مشمول زکاتند، تاکید بیشتری شده است.

علاوه بر این حدیث مذکور بیانگر آن است که امام (حاکم) متولی گرفتن و صرف کردن زکات است و هرگاه شخصی از پرداخت آن امتناع ورزد به زور باید از او بگیرد.

از حدیث مذکور این برداشت نیز می‏شود که زکات را می توان برای یک صنف هم مصرف کرد که دیدگاه امام مالک و احمد نیز همین است. جایز نیست که به فرد ثروتمند و کافر غیر مؤلف زکات بدهند و زکات رد مال طفل و مجنون به دلیل عمومیت حدیث واجب است همانطوری که این دیدگاه جمهور علماست.

از نظر من (شارح) فقیر هرگاه به صورت لفظ مفرد آورده شود مسکین را نیز دربر می گیرد و مسکین نیز اگر مفرد آورده شود فقیر رادر بر می گیرد، شیخ الا سلام نیز این مقوله را تایید کرده است.

عبارت«وایاک و کرائم الاموال» یعنی بر توست که از اموال ارزشمند شان حفاظت کنی.

«کرائم» از باب تحذیر نصب و جمع کریمۀ است. صاحب کتاب «المطالع» می‏گوید: (کریمة) جامع کمال ممکن در حق آن چیزی است که با آن توصیف می‏شود مثل فراوانی شیر،جمال صورت و فراوانی گوشت و پشم، که نووی نیز آنرا مطرح کرده است.

از نظر من (شارح) کرائم اموال همان مال، گرانبها و نفیس است. حدیث همچنین بیانگر آن است که بر عامل زکات حرام است که کرائم مال فرد را بگیرد و بر صاحب مال نیز حرام است که از بدترین اموال خود زکات بدهد. بلکه باید از مال متوسط زکات را خارج کرد ولی اگر زکات دهنده رضایت خاطر داشت جایز نیست که از اموال نفیس او زکات گرفته شود.

عبارت «از دعای مظلوم بترس» یعنی بین خود و بین او عدل ترک و ظلم حاکم باشد. این دو امر یعنی حفظ اموال نفیس مردم و ترس از نفرین مظلوم، فرد را از تمامی شرور دنیا واخرت محفوظ نگه می دارند.

عبارت فوق فرد را از جمیع اقسام ظلم بر حذر می دارد.

«فانَّه» برای منزلت است «لیس بینها و بین الله حجاب» این عبارت در واقع تفسیر ضمیر شان است؛ یعنی نفرین (دعای) مظلوم از خداوند پوشیده نیست و آنرا پذیرفته وقبول می‏کند. از جمله مضامین دیگری که از حدیث مذکور برداشت می شوندعبارتند از: پذیرفتن خبر واحدی که شخص عادل روایت کرده است و وجوب عمل به آن فرستادن افرادی برای جمع آوری زکات از سوی امام (حاکم) وپند و نصیحت عمال زکات والیان امور مبنی بر ترس از خدا و تعلیم آنان، نهی والیان وعمّال زکات از ظلم و معرفی عاقبت بد ظلم وستم، تذکر این نکته که تعلیم باید تدریجی باشد. پیامبرص مسائل مطرح شده در حدیث مذکور را با رعایت مهم ومهمتر بیان می‏کند.

از آنجایی که در حدیث مذکور روزه و حج مطرح نشده است، این قضیه‌ برای بسیاری از فقهای اسلام مشکل ایجاد کرده‌ است.

شیخ الاسلام می‏گوید: برخی از علمای موافق این حدیث به مخالفان جواب داده اند که بعضی از راویان حدیث را مختصر ذکر کرده‏اند. در حالیکه اینگونه نیست، زیرا این طعن بر راویان است، چرا که اختصار فقط در حدیث واحد، مثل حدیث وفد عبدالقیس اتفاق می افتد، بطوری که برخی روزه را آورده و برخی دیگر نیاورده اند.

حال آنکه در حدیث جداگانه این مساله صدق نمی‏کند. ولی میتوان به معترضان دو پاسخ داد: نخست اینکه حدیث مذکور بر حسب نزول فرائض مطرح شده است: نخستین فرض خداوند (بر بندگان) شهادتین و سپس نماز است. زیرا خداوند در ابتدای نزول وحی به نماز فرمان داد. از این رو همانند عموم احادیث در این حدیث حج مطرح نشده است بلکه در احادیث متأخر آمده است

دوم: پیامبرص هرچیزی را متناسب با جایگاه خاص آن چیز مطرح می کرد، گاهی فرائضی مثل نماز و زکات را که برای اندو می جنگیدند مطرح می کرد، وگاه نماز و روزه را برای کسی که زکات بر او واجب نبود مطرح می نمود، گاهی نیز نماز وروزه وزکات را مطرح می کرد که این یا در صورتی بود که حج فرض نگشته بود یا اینکه شخصی که مخاطب آن روایت بود حج بر وی واجب نبوده است. ولی نماز و زکات منزلتی دارند که سایر فرائض از آن برخوردار نیستند از این رو خداوند متعال در کتاب خود برای برپاداشتن آندو جنگ را تجویز کرده است، چرا که آندو برخلاف روزه که امر باطنی و از جنس وضو و غسل جنابت و مسائلی از این دست که به بندگان سپرده و امری باطنی اند،عبادت ظاهری هستند. زیرا ممکن است که انسانها برای روزه نیت نکند و در پنهانی بخورد همانطوری که می‏تواند حدث و جنابت خود را کتمان کند. پیامبرص در خصوص اعمال ظاهری که با مردم به سبب ترک آنها نبرد می‏شود مذاکره می‏کرد. همان اعمالی که مردم با انجام آنان مسلمان می شدند از این رو در حدیث مذکور نماز و روزه را مطرح کرده بی آنکه سخنی از روزه به میان آورد اگر چه فرض باشد، همانطوری که در دو آیه برائت که به اتفاق علما بعد از فرض روزه نازل شده است.

بنابراین هنگامی که معاذ را به یمن فرستاد در سخن خود روزه را بیان نکرده است، زیرا روزه تبعی و باطنی است حج را نیز مطرح نکرده است چرا که حج وجوبش عمومی نیست بلکه خاص بوده ودر تمام عمر یکبار واجب می‏شود.

عبارت«اخرجاه» یعنی مسلم و بخاری آورده‏اند احمد، ابوداود، ترمذی، نسائی وابن ماجه نیز رویات مذکور را آورده‏اند.

بخاری و مسلم در روایتی از سهل بن سعد س آورده اند: رسول خدا ص در روز قبل از جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا ورسولش را دوست دارد، خدا ورسولش نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او (در خیبر) را فتح می‏کند مردم همان شب را با فکر اینکه پرچم را به دست چه کسی خواهد سپرد، سپری کردند چون صبح فرارسید همگان به امید اینکه رسول خداصپرچم را به آنها خواهد سپرد صبح زود به نزد وی رفتند. گفت: علی بن ابی‌طالب کجا است؟ عرض کردند: ایشان چشم درد گرفته‌ است، پس یکی را دنبال وی فرستادند و خدمت پیامبرص آوردند،. پیامبرص چشم وی را با آب دهان خویش فوت نمود، و برای وی دعا کرد، او نیز به گونه ای شفا یافت که گویی هیچگونه دردی نداشته است. سپس پرچم را به دست او سپرد و فرمود: کارت را با نرمی وآرامش انجام بده در میان آنان فرود آی، سپس آنان را به اسلام فرا بخوان و آنان را از واجباتی که حقوق خداوند متعال برآنهاست باخبرساز. سوگند به خدا اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند از (شتران سرخ موی (چیز گرانبها در میان عربها)برای تو بهتر است

در حدیث فوق در لفظ عربی«یدکون» یعنی «یخضون» فرورفتن در چیزی – جستجو کردن، بگو مگو کردن.

در عبارت مصنف «لهما»[[62]](#footnote-62) یعنی مسلم وبخاری که از سهل بن سعد س حدیث روایت کرده‏اند: رسول خدا ص در روز قبل از جنگ خیبر فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد که خدا ورسولش را دوست دارد، خدا ورسولش نیز او را دوست دارند و خداوند به دست او در خیبر را فتح می‏کند مردم همان شب را با فکر اینکه پرچم را به دست چه کسی خواهد سپرد، سپری کردند. چون صبح فرارسید همگان به امید اینکه رسول خداص پرچم را به آنها خواهد سپرد صبح زود به نزد وی رفتند. پیامبرص فرمود: علی بن ابی‌طالب کجا است؟ عرض کردند: ایشآن چشم درد گرفته‌ است، پس یکی را دنبال وی فرستادند و خدمت پیامبرص آوردند،. پیامبرص چشم وی را با آب دهان خویش فوت نمود، و برای وی دعا کرد، او نیز به گونه ای شفا یافت که گویی هیچگونه دردی نداشته است. سپس پرچم را به دست او سپرد و فرمود: کارت را با نرمی وآرامش انجام بده در میان آنان فرود آی، سپس آنان را به اسلام فرا بخوان و آنان را از واجباتی که حقوق خداوند متعال برآنهاست باخبرساز. سوگند به خدا اگر خداوند یک نفر را به دست تو هدایت کند از (شتران سرخ موی (چیز گرانبها در میان عربها) برای تو بهتر است

سهل بن سعد همان مالک بن خالد انصاری خزرجی ساعدی،ابواالعباس، صحابی مشهور، که پدرش نیز صحابی بود. در سال 88 در حالیکه متجاوز از صد سال داشت وفات یافت

در صحیحین[[63]](#footnote-63) از سلمۀ بن اکوع نیز آمده است که گفت: علیس هنگام جنگ خیبر از پیامبر ص جاماند، به دلیل اینکه دچار چشم درد شده بود. سپس گفت: آیا من از پیامبرص عقب بمانم؟! در پی این پرسش خارج شده و به پیامبرص پیوست. پیامبرص در عصر همان شبی که صبح آن خداوند عزوجل خیبر را فتح کرد، فرمود: فردا پرچم را به دست کسی خواهم سپرد - یا پرچم را کسی خواهد گرفت - که خدا و رسولش او را دوست دارند یا فرمود: خدا ورسولش را دوست دارد. خداوند با دستان او فتح خواهد کرد. سرانجام با علی وآن چه بدان امیدوار بودیم برخوردیم. مردم گفتند این علی است. سپس رسول خداص پرچم را به وی سپرد و خداوند خیبر را به روی آنها گشود.

عبارت «لأعطین الرأية» پرچم را خواهم داد. حافظ می‏گوید: در روایت بریده آمده است«إنی دافع اللواء الی رجلٍ یحبه الله ورسوله» یعنی پرچم را به کسی خواهم سپرد که خداوند و رسولش اورا دوست دارند.

جماعتی از لغت شناسان این لغت«اللواء» رابا لغت «راية» مترادف می دانند. ولی احمد و ترمذی از حدیث ابن عباس روایت کرده‏اند که رایۀ رسول خداصسیاه و لوائش سفید بود. نظیراين روایت را طبرانی از بریده و ابن عدی از ابوهریرۀ آورده اند، ضمن اینکه این عبارت را نیز برآن افزوده اند که در آن لواء یا رایۀ «لا اله الا الله محمدٌ رسول الله» مکتوب بود.[[64]](#footnote-64)

عبارت« خداو رسولش را دوست دارد، خدا ورسولش نیز اورا دوست دارند» نشان دهنده فضیلت بسیار بزرگ علی س است.

شیخ الاسلام می‏گوید: این وصف تنها به علی و ائمه اختصاص ندارد، زیرا خدا ورسولش هر مومن پرهیزکاری که آندو را نیز دوست بدارند، دوست دارند، بلکه این حدیث بهترین دلیل علیه نواصبی مثل خوارج است که علی وسایر ائمه را دوست ندارند و آنها را تکفیر و تفسیق می‏کنند.. احتجاج به این حدیث ادعای روافض را مبنی براینکه تمامی احادیثی که در فضائل صحابه است به قبل از مرتد شدن آنها بر می گردد، محکم نمی‏سازد. چرا که خوارج نیز در مورد احادیثی که در فضل علی س آمده است چنین دیدگاهی دارند در حالیکه این دیدگاه باطل است، زیرا خداوند متعال و رسول او چنین مدحی را برکسی که می‏دانند با حالت کفر می میرد اطلاق نمی‏کند. همچنین در این عبارت اثبات صفت برای خداوند مطرح شده است و این برخلاف نظر جهمیه وتابعین آنهاست. عبارت «خداوند با دستان او فتح خواهد کرد » بطور صریح بشارت به دست یابی فتح است که این پیش بینی یکی از نشانه های نبوت است.

و عبارت«مردم همان شب را با فکر خیال اینکه پرچم را به دست چه کسی خواهد سپرد، سپری کردند » یعنی جویای این بودند که پرچم را به دست چه کسی خواهد داد. همچنین این عبارت بیانگر حرص صحابه و اهتمام آنها به خیر و نیکی و بلند مرتبگی آنان در علم وایمان است. عبارت « چون فردا صبح رسید، همگان به امید اینکه رسول خدا ص پرچم را به آنها خواهد سپرد، صبح زود به نزد وی رفتند. در روایت مسلم از ابوهریره آمده است که عمر گفت: امارت (فرماندهی) راتنها درهمان روز دوست داشتم.[[65]](#footnote-65)

شیخ الاسلام می‏گوید: این عبارت بیانگر گواهی پیامبرص بر ایمان ظاهری وباطنی علی، اثبات دوستی او با خدا و رسولش و وجوب دوست داشتن وی بر مومنان است. هرگاه پیامبرص برای شخص معینی به یک چیزی گواهی داد یا در حق وی دعا کرد بسیاری ازمردم دوست دارند که چنین گواهی یا ادعایی در حق آنان نیز باشد، اگر چه پیامبرص چنین گواهی یا ادعایی رادر حق بسیاری ازمردم گفته باشد. اینجا نیز مانند گواهی بهشت برای ثابت بن قیس و عبدالله بن سلام است، اگر چه پیامبرص برای دیگران نیز به این امر گواهی داده است. یا گواهی پیامبرص در حق کسی که شرب خمر کرده بود، مبنی بر اینکه خدا ورسولش را دوست دارد.

عبارت «علی بن ابی طالب کجاست؟» سوال امام از پیرامون و زیردستان خود و جستجوی احوال آنهاست، عبارت«وی دچار چشم دردی شده است» یعنی از چشم درد می نالد، همانطوری که در صحیح مسلم[[66]](#footnote-66) از سعدبن ابی وقاص آمده است که پیامبرص فرمودند: علی رابرایم فرا بخوانید، علی را درحالیکه دچار درد چشم بود نزد وی بردند» در نسخه صحیحی که با خط مصنف است، آمده است «گفته شد که(علی) از درد چشم می نالد سپس پیامبرص فردی را نزد او فرستاد » ضمیر مستتر در فعل «أرسَل» به نبیص بر می گردد.

مسلم[[67]](#footnote-67) از طریق ایاس بن سلمة بن اکوع از پدرش روایت کرده است که گفت: (پیامبرص مرا نزد علی فرستاد او را درحالتی که چشم درد داشت با راهنمایی نزد پیامبرص بردم).

بَصَقَ با فتحه صاد چشم وی را با آب دهان خویش فوت نمود.

و عبارت«برای وی دعا کرد و شفا یافت » یعنی در همان لحظه به طور کامل عافیت پیدا کرد، به گونه‎ای که گویا چشم درد و ضعف چشم نداشته است.

طبرانی[[68]](#footnote-68) از علی روایت کرده است «از هنگامی که پیامبرص پرچم را به دست من سپرد چشم درد و سر درد نگرفته‏ام. روایت مذکور دلیلی بر شهادتین است.

و مصنف می‏گوید: در عبارت « پرچم را به او سپرد» مفهوم ایمان به قدر برای کسی که تلاش نکرده است، وجود دارد و اینکه اگر برای کسی مقدر نشده باشد اگر چه تلاش هم بکند با زهم نمی‏تواند بدان دست یابد.

و حدیث بیانگر آن است که اخذ اسباب مباح، واجب و مستحب، هیچگونه منافاتی با توکل ندارد. عبارت «کارت را با نرمی و آرامش انجام بده» یعنی با مدارا بدون هر گونه عجله مأموریت را انجام بده. « سَاحَت » یعنی میان سرزمین و اطراف آن.

این عبارت که بیانگر رعایت ادب در هنگام جنگ، عجله نکردن و ترک خارج شدن از اعتدال و صداهایی که نیازی به آن نیست، می‏باشد. همچنین بیانگر آن است که امام باید به عمال (کارگزاران) خود فرمان بدهد که با رفقی که مقرون به ضعف نباشد و قصد و اراده ای که به منظور آشوبگری و تخریب نباشد، برخورد کنند. همانطوری که عبارت «سپس آنان را به اسلام فرابخوان » به این مضمون اشاره دارد. یعنی به معنای شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله آنان را دعوت کن. اگر خواستی برای آنان بگو که اسلام یعنی شهادت لا اله الا الله و محمد رسول الله و آنچه مقتضای شهادتین از جمله اخلاص عبادت برای خداوند یکتا و اخلاص در فرمانپذیری از پیامبر صاست. اینجاست که حدیث مذکور با معنا و شرحش مطابقت دارد همانطوری که خداوند متعال به پیامبر و فرستاده اش می‏گوید:

ﭽ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﭼ (آل عمران: ٦٤) یعنی: بگو ای اهل کتاب بیایید به سوی سخن دادگرانه ای که میان ما و شما مشترک است (و آن اینکه) جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را شریک او نکنیم و برخی از ما برخی دیگر را به جای خداوند یگانه به خدایی نپذیرند پس هر گاه سر برتابند، بگویید گواه باشید که ما فرمانبردار هستیم.

شیخ الاسلام : می‏گوید: اسلام یعنی تسلیم شدن برای خداوند و آنهم فروتنی و بندگی برای اوست اهل لغت نیز چنین گفته اند. وی : می‏گوید: دین اسلامی که خداوند بدان راضی است و انبیاء را برای آن فرستاده، همان تسلیم شدن تنها برای اوست که اصل آن در قلب است. و فروتنی جهت عبادت خدای یگانه و تنها برای او فروتن بودن نه برای غیر او بنابراین هر کس خداوند را بپرستد و به همراه او کس دیگری را پرستش کند، مسلمان نیست. و اصل آن از باب عمل، عمل قلب و جوارح است. ولی اصل ایمان تصدیق قلب، اقرار و شناخت آن است که آن نیز از باب قول قلبی که متضمن عمل قلب است. پایان.

از این رو روشن شد که اصل اسلام همان توحید (یکتا پرستی) و نفی شرک در عبادت است که دعوت تمامی فرستادگان برای آن بوده و آنهم تسلیم یکتا پرستانه برای خدا و فرمانبرداری از او با اطاعت از آنچه که بر زبان فرستادگان خود به آنها فرمان داده است. همانطوری که خداوند از زبان نوح به عنوان نخستین فرستاده ای که برای انسانها فرستاده می‏فرماید: ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﭼ(نوح: ٣) يعني: خداوند را بپرستیداز او بترسید و از من اطاعت کنید. همچنین روایت مذکور بیانگر مشروعیت دعوت قبل از جنگ است ولی اگر دعوت به آنان رسیده باشد، جایز است که با آنان جنگ آغاز شود، چرا که پیامبرص قبیله بنی مصطلق را غافلگیر کرد، در حالیکه دعوت به آنان رسیده بود و جنگ با آنان واجب است.

و عبارت « و آنان را از واجباتی که حقوق خداوند متعال بر آنهاست با خبر ساز » یعنی واجباتی که در اسلام مطرح شده است. اگر دعوت ترا پذیرفتند از حقوقی که باید آنها را انجام بدهند آنان رامطلع ساز، مثل نماز، روزه، همانطوری که در حدیث ابو هریره[[69]](#footnote-69) آمده است: «اگر چنان کاری (شهادتین و متعلقات آن) را انجام دهند از خون و اموالشان بازداشته شده ام مگر به حق » هنگامی که عمرس به ابوبکرس در خصوص جنگ وی با مانعین زکات گفت: چگونه با مردم جنگ می‏کند در حالیکه رسول خداص فرموده است: « فرمان داده شده ام با مردم تا زمانی که بگویند: لا اله الا الله بجنگم هر گاه چنین گفتند: خون و اموالشان از من در امان است مگر به حق؟» ابوبکر گفت: زکات حق مال است. سوگند به خداوند اگر از پرداخت بزغاله ای (بره ای) که به رسول خدا می‏دادند سرپیچی کنند به سبب منع آن از من با آنها جنگ خواهم کرد.[[70]](#footnote-70)

حدیث مورد بحث این باب بیانگر این مضمون نیز است که امام موظف است افرادی را به منظور دعوت به سوی خدا برگزیند. همانطوری که پیامبرصو خلفای راشدین چنین کاری انجام می‏دادند. در مسند احمد[[71]](#footnote-71) از عمر بن خطاب س روایت شده است که در خطبه اش گفت: آگاه باشید، به خدا سوگند کارگزارانم را نفرستاده‏ام تا شما را بزنند و اموالتان را بگیرند، بلکه بدان خاطر فرستادم تا دین و سنتهایشان را به شما بیاموزند.

عبارت «سوگند به خدا اگر خداوند یکنفر را به دست تو هدایت کند از شتران سرخ موی (چیز گرانبها در میان عربها) برای تو بهتر است ».

إن در عبارت عربی «لإن یهدی» مصدریه و لام قبل از آن مفتوح است چون لام قسم است. أن و فعل بعد از آن در تأویل مصدر و بنابر مبتدا بودن مرفوعند. و خیرٌ خبر آن است «حُمرُ» جمع احمر است. «النِعَم» یعنی برای تو از شتر سرخ موی بهتر است، که شتر سرخ موی از اموال گرانقیمت عرب محسوب می شد. نووی می‏گوید: تشبیه امور آخرت به امور دنیا صرفاً جهت تقرب به فهم هاست، در غیر اینصورت ذره ای از آخرت از تمام آنچه در زمین است و چندین برابر نیز بیشتر و بهتر است.

در روایت مذکور فضیلت شخصی که به وسیله او یکنفر هدایت شود و جواز سوگند برای خبر یا فتوا، گرچه کسی هم تقاضا ی سوگند نکند، مطرح شده است.

مسائل مطرح شده در این باب (به طور خلاصه) عبارتند از:

نخست: روش کسی که از رسول خدا ص تبعیت کند، دعوت به سوی خداست.

دوم: متوجه ساختن فرد داعی بر اخلاص. چرا که بسیاری از مردم اگر به سوی خدا فرا بخوانند، او شخص (بدون اخلاص) به سوی خود دعوت می دهد.

سوم: بصیرت از فرائض (واجبات) است.

چهارم: ازنشانه های نیکو بودن توحید فرد، منزه داشتن خداوند را از عیب و نقص است.

پنجم: از جمله قباحت و زشتی شرک این است که خداوند را ناقص و معیوب جلوه می دهد.

ششم: از مهمترین مسائل اینکه دوری مکانی مسلمان از مشرک، به معنای آن نیست که آن مسلمان اعمال مشرکانه انجام نمی دهد.

هفتم: توحید نخستین واجب است

هشتم: قبل از هر چیز، حتی نماز هم، باید به توحید پرداخت.

نهم: معنای اینکه خداوند را به یگانگی بپرستید، در واقع همان مفهوم شهادت لا اله الله است.

دهم: انسان گاه از اهل کتاب است و شهادتین را نمي‏داند و یا اینکه مي‏داند ولی بدان عمل نمی‏کند.

یازدهم: توجه دادن به اینکه تعلیم باید به تدریج و گام به گام باشد.

دوازدهم: همیشه باید از مهمترین آغاز کرد و به مهم در درجه دوم پرداخت.

سیزدهم: مصرف زکات.

چهاردم: عالم باید از کسی که متعلم است کشف شبه کند.(شبه اش را دفع کند.)

پانزدهم: نهی از اینکه اموال نفیس مردم مورد تعدی کارگزاران قرار گیرد.

شانزدهم: پرهیز از دعای بد (نفرین) مظلوم.

هفدهم: گزارش بر اینکه دعای مظلوم در پرده باقی نمی ماند (بین خداوند و دعای مظلوم حجابی نیست.)

هیجدهم: از جمله دلایل توحید اتفاقاتی است که برای سرور فرستادگان و اولیاء بزرگوار اتفاق افتاده است. اتفاقاتی مثل سختی، گرسنگی و وبا.

نوزدهم: وعده سپردن پرچم، به دست علی، یکی از نشانه های پیامبری بوده است.

بیستم: چشم وی را با آب دهان خویش فوت نمود، یکی از نشانه های پیامبری است.

بیست و یکم: فضیلت علی س.

بیست و دوم: فضل صحابه به سبب فکر و اندیشه آنها در آن شبی که قبل از آن وعده سپردن پرچم داده شد و دل مشغولی آنها در خصوص بشارت به فتح.

بیست و سوم: ایمان به تقدیر الهی به سبب به دست آمدن آن برای کسی که برای آن تلاش نکرد و منع آن (قدر) از کسی که برای آن تلاش کرد.

بیست و چهارم: رعایت ادب در عبارت «علی رسلک » یعنی به نرمی و آرامش.

بیست و پنجم: فراخواندن به اسلام پیش از جنگ.

بیست و ششم: اگر کسی قبل از جنگ دعوت شود و پس از دعوت با اوجنگ شود و کشته شود مشروع است.

بیست و هفتم: دعوت باید با حکمت باشد، چرا که در حدیث آمده است. «آنان را بدآنچه بر آنها واجب است مطلع کن ».

بیست و هشتم: شناخت حقِ خداوند در اسلام.

بیست و نهم: ثواب کسی که یکنفر با دستان او هدایت شود.

سی ام: سوگند خوردن برای فتوا.

باب: تفسیر توحید (یکتا پرستی) و شهادت لا اله الا الله

عبارت « تفسیر توحید (یکتا پرستی) و شهادت لا اله الا الله »

از نظر من شارح در عبارت اخیر عطف دال بر مدول صورت گرفته است. اگر گفته شود: با توجه به اینکه در ابتدای کتاب آیاتی که بیانگر معنای لا اله الا الله و متضمن توحید اند مثل این فرموده خداوند ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﭼ (إسراء: ٢٣) و آیات پیش و پس آن مطرح شد و همچنین آیاتی که در ابواب بعد از آن گذشت. پس چه نیازی به شرح و توضیح این باب است؟

در پاسخ می توان گفت: آیات مطرح شده در این باب در جهت بیان بیشتر به ویژه در خصوص کلمه اخلاص و آنچه بدان دلالت می‏کند مثل توحید عبادی است. همچنین این آیات برهانی هستند علیه کسانی که خود را به انبیاء و صالحین در آویخته، آنان را به فریاد می خوانند و از آنان می خواهند.

چرا که این مقوله سبب نزول برخی از این آیات هستند، مثل این آیه ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ (الإسراء: ٥٦ (یعنی بگو: کسانی را که بجز خدا (شایسته پرستش) می پندارید، بخوانید. (در واقع امری است که بیانگر تهدید و تحکیم است).

بیشتر مفسران معتقدند که این آیه در خصوص کسانی نازل شده است که عیسی، مادر عیسی، عزیز و ملائکه را می پرستیدند، خداوند به شدیدترین وجه از این عمل آنان را بازداشته است، همانطوری که در این آیه تهدید و وعده مجازات برای آنان در نظر گرفته شده است.

این دلالت می‏کند که به فریاد خواندن غیر خدا توسط مشرکان، شریک قرار دادن برای خدا و منافی، یگانه پرستی و شهادت لا اله الا الله است، چرا که توحید یعنی فقط خدای یگانه را به فریاد خواندن. وکلمه اخلاص این شرک را نفی می کند، زیرا خواندن غیر خدا همان پناه بردن و بندگی کردن برای غیر خداست و دعا (به فریاد خواندن) مغز و جوهره عبادت است.[[72]](#footnote-72)

در این آیه کسی به فریاد خوانده می‏شود که قادر نیست ضرری را از دعاکننده خود دفع کند و یا از جایی به جای دیگر و یا از حالتی به حالت دیگر تغییر دهد اگر چه فرد خوانده شده پیامبرص یا فرشته باشد و این مؤید بطلان به فریاد خواندن هر مدعوی غیر از خدا است، حال هر کسی که می خواهد باشد.

چرا که به فریاد خواندن هر فریاد رسی غیر از خدا فرد داعی را نیازمندتر از آنچه که هست می‏کند زیرا او با خداوند کسی را شریک قرارداده است که هیچگونه نفع و ضرری به او نمی رساند و این ایه توحید و معنای لا اله الاالله را تایید می‏کند.

خداوند می‏فرماید: **ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﯷ ﯸ ﭼ** (الإسراء: ٥٧)

یعنی: آن کسانی را که به فریاد می خوانند، آنان که از همه مقربترند برای تقرب به پروردگارشان وسیله می جویند و به رحمت خداوند امیدوار و از عذاب او هراسناکند، چرا که عذاب پروردگارت (چنان شدید است که) باید خود را از آن دور و برحذر داشت.

این فرموده خداوند ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ بیان می دارد که این روش انبیاء، فرستادگان خدا و آن مومنانی است که از آنان تبعیت می‏کنند.

قتاده گفته است « به خداوند با اطاعت از او و عمل بدآنچه وی راضی است تقرب (نزدیکی) بجویید»

ابن زید « یدعونَ » مذکور در آیه را به صورت «تدعونَ» قرائت کرده است. عمادبن کثیر نیز می‏گوید: در این خصوص مفسران اختلاف نظر دارند و از اقوال برخی از بزرگان تفسیر را نیز به عنوان شاهد مثال آورده است.

علامه ابن قیم : می‏گوید: در این آیه مقامات سه گانه مطرح شده است ؛ حب؛ همان نزدیکی جستن به خدا و متوسل شدن به او با اعمال نیکو. امیدو ترس، که این حقیقت یکتا پرستی (توحید) و حقیقت دین اسلام است. همانطوری که در مسند[[73]](#footnote-73) از بهز بن حکیم از پدرش از جدش روایت شده است که وی به پیامبرص گفت: ای رسول خدا ص سوگند به خدا پس از آنکه به تعداد انگشتانم سوگند خوردم که به نزد تو نیایم، اینک به نزد تو آمده ام. ترا به کسی سوگند می‏دهم که ترا به حق برانگیخت، چیست آن چیزی که خداوند ترا بدان مبعوث کرده است؟ پیامبرص فرمود: آن اسلام است. گفت: اسلام چیست؟ فرمود: اسلام آن است که قلبت را تسلیم خداوند و رویت را به بسوی او کنی، نمازهای واجبت را به جای آوری و زکات اموالت را بپردازی.

محمد بن نصر مروزی از حدیث خالد بن معدان از ابوهریرة روایت کرده است که گفت: پیامبری ص فرمود «اسلام علامت و نشانه ای دارد همانند علامت راه از جمله علامتهای آن این است که خداوند را بپرستی و هیچ چیزی را شریک او قرار ندهی، نماز را بر پای داری، زکات بپردازی، روزه بگیری و امر به معروف و نهی از منکر کنی و این معنای سخن خداوند است که می‏فرماید: ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ (لقمان: ٢٢)

یعنی: کسی که مطیعانه رو به خدا کند، در حالیکه نیکو کار باشد، به دستاویز بسیار محکمی چنگ زده است سرانجام همه کارها به خدا بازگشت داده می‏شود.

خداوند می‏فرماید ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ (الزخرف: ٢٦ – ٢٨) یعنی: وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. چرا که او مرا رهنمود خواهد کرد. ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتا پرستی در میان قوم خود باقی گذاشت تا اینکه ایشان (به سوی یکتاپرستی) برگردند.

خداوند می‏فرماید ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ(الزخرف: ٢٦ – ٢٨)یعنی: وقتی ابراهیم به پدر و قوم خود گفت: من از معبودهایی که می پرستید بیزارم. بجز آن معبودی که مرا آفریده است. چرا که او مرا رهنمود خواهد کرد. ابراهیم توحید را به عنوان شعار یکتا پرستی در میان قوم خود باقی گذاشت تا اینکه ایشان (به سوی یکتاپرستی) برگردند.

« کلمه باقیه » یعنی همان « لا اله الا الله ».

پس بیاندیش چگونه ابراهیم خلیل علیه السلام از این کلمه عظیم برای آن معنایی که به سبب آن وضع شده و بدان دلالت دارد، تعبیر می‏کند به این توضیح که از هر آنچه به غیر از خدا از موجودات خارج که پرستیده می شد، تبری می جوید. معبودانی مثل ستارگان، تندیس ها و بتهایی که قوم نوح آنها را به شکل انسانهای صالحی با عناوینی مثل وَدّ، سُواع، یغوث، یعوق، نسر و غیره درست کرده بودند و آنها را به عنوان بت و همتای خداوند می پرستیدند. هیچکدام این موارد را برای پرستش استثنا نمی‏کند و تنها کسی را برای پرستش بر می گزیند که او را آفریده است و آنهم خداوند یکتا و بی شریک است. و این همان چیزی است که کلمه اخلاص کاملاً بدان دلالت دارد. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ (الحج: ٦٢).

یعنی: به همین منوال است.... خداوند حق است و آنچه را که بجز او به فریاد می خوانند و پرستش می‏کنند باطل است و خداوند والا مقام و بزرگوار است. بنابراین هر عبادتی از قبیل دعا و غیره که در آن غیر از خدا مقصود باشد باطل و همان شرکی است که خداوند نمی بخشد.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﭼ (غافر: ٧٣ – ٧٤)

یعنی: آنگاه بدیشان می گویند: آن چیزهایی را که شریک خدا می کردید کجایند (همان انبازهای) غیر خدا. می گویند از ما نهان شده اند و هدر رفته اند. بلکه اصلاً، قبلاً چیزی را نپرستیده ایم. خداوند اینچنین کافران را سرگشته می‏سازد. در جای دیگر می‏فرماید: ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯱ ﭼ (التوبة: ٣١)

یعنی: (یهودیان و مسیحیان) علمای دین و پارسایان خود را علاوه بر خدا به خدایی گرفته اند. مسیح پسر مریم را نیز معبود می شمارند.

در حدیث صحیح[[74]](#footnote-74) آمده است پیامبر ص آیه مذکور را برای عدی بن حاتم طائی تلاوت کردند. وی گفت: ای رسول خدا، ما آنان را پرستش نمی کردیم. پیامبر ص فرمود: آیا حرام خدا را بر شما حلال نمی‏کردند و شما نیز تبعیت می کردید؟ و حلال خدا را بر شما حرام نمی‏کردند و شما نیز (به تبعیت از آنان) حلال را حرام نمی کردید؟ گفت: چرا (آری)! پیامبرص فرمود: این (تبعیت بی چون و چرای شما) همان عبادت کردن آنهاست.

از این رو اطاعت از علمای دین و پارسایان درمعصیت خدا، همان عبادت کردن برای غیر خداست. و با اطاعت در معصیت آنها را می پرستیدند، همانطوری که در میان این امت (اسلام) نیز چنین اتفاقی افتاده است و این همان شرک اکبری است که با توحیدی که مدلول شهادت لا اله الا الله است منافات دارد.

به وسیله این آیه روشن شد که کلمه اخلاص تمام پرستشهای غیر خدا را نفی می‏کند به دلیل اینکه با مدلول آنها منافات دارد، این پرستشها پرستش مشرکان تمام چیزهایی را که شرکند ثابت و آنچه به عنوان توحید ثابت شده را نفی می‏کند.

خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇﮈ ﮞ ﭼ (البقرة: ١٦٥) یعنی: برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هایی بر می گزینند و آنان را همچون خدا دوست می دارند.

بنابراین هر فردی که همتایی برای خدا بر گزیند تا علاوه بر خدا آنرا به فریاد بخواند، به آن بگراید و به او امید ببندد تا نیازهایش را رفع و سختی هایش را بگشاید – همان کاری که قبر پرستان، قدرت پرستان و بت پرستان – به ناچار باید – این معبودهای دروغین را – تعظیم کنند و دوستشان دارند. پس آنها را به همراه خدا دوست می دارند. اگر چه خداوند را نیز دوست دارند و لا اله الا الله را به زبان می آورند، نماز می خوانند و روزه می گیرند ولی در واقع در دوست داشتن و پرستش خدا با دوست داشتن و پرستش غیر خدا دچار شرک شده اند. بر گرفتن همتایانی برای خداوند و دوست داشتن آنها همانند خدا تمامی اموال و اعمال آنان را باطل می‏کند چرا که عمل مشرک از وی پذیرفته نمی‏شود و صحیح نیست. اینان گرچه می گویند: لا اله الاالله ولی تمامی قیدهایی که این سخن عظیم بدان مقید شده است را رها می‏کنند از جمله این قیدها علم به مدلول آن است، زیرا مشرک نسبت به مدلول آن جاهل است، قراردادن شریک برای خدا از طریق محبت و غیر آن خود نمایانگر جهل آنان است و این جهل منافی علم است، علمی که اخلاص بدان دلالت دارد و چنین فردی در سخن خود راستگو نیست، زیرا آنچه را که شرک است نفی نمی‏کند و اخلاص لازم را اثبات نمی نماید. و همچنین آنچه را که مقتضای یقین است ترک کرده است.

زیرا اگر معنای آن سخن عظیم و مدلول آن را می فهمید، عمل خود را که خلاف مدلول آن است، ناپسند می‏داشت. و یا در آن تردید می نمود ولی آن عمل را از جهت آنکه حق است قبول نکرده است و با پرستش غیر خدا کفر پیشه نمی کرد.

همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﭼ البقرة: ١٦٥ يعني: اما آنها که ایمان دارند دوستی شان نسبت به خدا (از مشرکان نسبت به معبودهاشان،) شدیدتر است.

چرا که این عده دوستی را برای خداوند خالص کرده و تنها او را دوست دارند و کسی را دوست می دارند که دوست داشتنی ترین است و تمامی اعمالشان را برای خدا خالص می‏کنند. و به هر آنچه غیر خداست کفر می ورزند.بنابراین برای کسی که خداوند متعال وی را به شناخت حق و قبول آن توفیق داده است ودلالت این آیات عظیم بر معنای شهادت لا اله الا الله و بر توحیدی که معنای این آیات است و تمامی فرستادگان خدا بدان فرا خوانده اند، روشن می گردد، که این جای فکر و تأمل دارد.

مصنف به این فرموده خداوند استناد کرده است که: ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯸ ﭼ الإسراء: ٥٧، معنای این آیه با آیه قبل از آن روشن می‏شودکه خداوند فرموده است: ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ (الإسراء: ٥٦). یعنی: بگو کسانی را که بجز خدا(شایسته پرستش) می پندارید بخوانید اما نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می توانند آنرا دگرگون سازند.

ابن کثیر : می‏گوید: خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯗ ﭼ يعني بگو به مشرکانی که، غیر خدا را می پرستند. ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ یعنی: بتنها و همتایانی را می پرستید و بدانها رغبت پیدا می‏کنند ﭽ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﭼ یعنی: به طور کلی نمی توانند از آنها ضرری را دفع کنند. ﭽ ﯢ ﯣ ﭼ یعنی: نمی توانند آنرا از شما به کس دیگر منتقل کنند.

معنای آیه این است که تنها خداوند یکتا و بی شریک قادر به دفع ضرر، است همان خدایی که خلقت و امر(چگونه استفاده کردن) در دست اوست و از جانب اوست.

عوفی در خصوص این آیه از ابن عباس آورده است که گفتند: اهل شرک می گفتند: ملائکه، مسیح و عزیر را می پرستیم که آنها ملائکه، مسیح و عزیر را به فریادی می‏خواندند.

بخاری[[75]](#footnote-75) در خصوص آیه مذکور از عبدالله بن مسعود س روایت کرده است که گفت: «مردمانی ا ز را جن می پرستیدند سپس اسلام آوردند » و در روایتی آمده است « مردمانی از انسانها مردمانی از جن را می پرستیدند سپس جنیان مسلمان شدند و مردمان انس نیز به دین آنان (اسلام) متمسک شدند.

سخن ابن مسعود س بر این دلالت می‏کند وسیله مذکور در آیه همان اسلام است و هر دو قول بر این امر دلالت دارند. سدی از ابو صالح از ابن عباس آورده است که گفت: عیسی، مادرش و عزیر (به فریاد خوانده می شدند).

مغيرة از ابراهیم روایت کرده است: ابن عباس در خصوص این آیه می گفت: (مقصود از) آنها عیسی، عزیز، خورشید و ماه است. مجاهد نیز گفته است: عیسی، عزیر و ملائکه بودند. خداوند فرموده است ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﭼ الإسراء: ٥٧ يعني: امید به رحمت خداوند دارند و از عذاب او می ترسند. عبادت تنها با ترس و امید کامل می‏شود و هر کسی که به منظور عبادت و طلب یاری کردن فریاد می زند و فرا می خواند یا می ترسد یا امیدوار به فریاد رس است یا اینکه ترس و امید هر دو او را در بر گرفته اند و متصف به هردو حالت و صفت است، در واقع عبادت کرده است و این اعمال را باید مختص خداوند قرار دهد.

شیخ الاسلام : پس از مطرح کردن سخنان مفسرین در خصوص این آیه می‏گوید: تمامی این سخنان حق اند، چرا که این آیه تمامی افرادی را در بر می گیرد که معبود آنها بنده خداست؛ خواه آن معبود فرشتگان باشند، خواه از جن ها و انسانها.

گذشتگان در تفسیر خود، جنسی را که مقصود آیه است به صورت تمثیل مطرح می‏کردند. همانطوری که ترجمان قرآن (ابن عباس) در پاسخ به فردی که معنای خُبز (نان) را از وی پرسید، ضمن نشان دادن چانه خمیر به فرد پرسشگر گفت: این است. بنابراین اشاره به نوع نان کرد نه عین آن. در تخصیص شمول آیه مذکور طبق روایتهای مطرح شده یکنوع مراد نیست بلکه دایره شمول آن عام است و همه انواع معبود و پرستش را در بر می گیرد.

آیه خطابی است بر هر فردی که به غیر از خدا را به فریاد می خواند چرا که آن مدعو (فردی که به فریادخوانده می‏شود) خود به سوی خدا وسیله ای می جوید، به رحمت خداوند امیدوار و از عذاب او می هراسد. و هر کس مرده یا غائبی از پیامبران و صالحین را به فریاد بخواند، خواه با لفظ استغاثه (طلب کمک) باشد خواه غیر آن، مشمول این آیه می‏شود، همانطوری که فریاد خواندن فرشتگان و پریان را نیز در بر می گیرد.

خداوند متعال از فریادرس خواندن آنها نهی کرده و بیان داشته است که آنها نمی توانند ضرری را دفع و یا آنرا تغییر دهند. نه قادر به رفع کلی ضرر هستند و نه می توانند از جایی به جای دیگر آنرا منتقل کنند مثلاً صفت یا میزان آن ضرر را تغییر دهند. از این رو فرموده است ﭽ ﯢ ﯣ ﭼ که تحویل (تغییر) را به صورت نکره آورده و انواع تحویل را در بر می گیرد.

پس هر کس مرده یا غائبی از پیامبران ؛ افراد صالح یافرشتگان را که نمی توانند کمک کنند و ضرری را دفع یا آنرا تغییر دهند، به فریاد بخواند، مشمول این آیه می‏شود.

این آیه پاسخ ورد بر کسی است که فرد صالحی را به فریاد می خواند و می‏گوید: من برای خداوند چیزی را شریک قرارنمی‏دهم و شرک عبادت کردن برای بتها است.

مصنف به این فرموده خداوند نیز استناد کرده است ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﭼ (الزخرف: ٢٦ –٢٧).

ابن کثیر می‏گوید: خداوند متعال از بنده، فرستاده و دوست نزدیکش، پیشوای حقگرایان و پدر پیامبران بعد از خود و همان کسی که قریش در نسب و دین به او منتسب گشته (ابراهیم) خبر می‏دهد که وی از پدر و قومش به سبب پرستش بتها بیزاری می جوید. خداوند از زبان او می‏گوید: ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ (الزخرف: ٢٦ - ٢٨) یعنی « و به خاطر بیاور هنگامی را که ابراهیم به پدرش و قومش گفت: «من از آنچه شما می‌پرستید بیزارم مگر آن کسی که مرا آفریده، که او هدایتم خواهد کرد و کلمه توحید را کلمه پاینده‌ای در نسلهای بعد از خود قرار داد، شاید به سوی خدا باز گردند »

و مراد از کلمه باقیه همان عبادت خداوند یگانه و دست کشیدن از عبادت هر آنچه غیر اوست از بتها و در واقع همان لا اله الا الله است که حامل آن از سلاله ابراهیم و از فرزندان اوست کسی که خداوند او را هدایت کرده است.

ﭽ ﮖ ﮗ ﭼ یعنی به سوی آن کلمه بر گردند (که سخن حق و بهترین قول و هدف آفرینش هستی است).

عکرمة، ضحاک، قتاده، سدی و دیگران در خصوص این فرموده خداوند که ﭽﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﭼ می گویند: یعنی لااله الا الله از میان فرزندان و سلاله ابراهیم، هر کس که آنرا بگوید زایل نمی گردد. ابن جریر از قتاده در خصوص این آیه ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ روایت کرده است که گفت: آنان می گفتند پروردگار ما الله است. همانطوری که خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭼ (الزخرف: ٨٧).

یعنی: اگر از مشرکان بپرسی، چه کسی آنان را آفریده است. مؤکدَّانه می گویند خدا، پس چگونه منحرف می شوند. پس او از پروردگار خود بیزاری نجست. عبد بن حمید این روایت را گزارش کرده است.

ابن جریر و ابن منذر از قتاده در خصوص ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﭼ می گویند: اخلاص و توحید در میان فرزندان ابراهیم، آنانی که خدا را می پرستند و او را یگانه می‏دارند، زایل نمی‏شود. (یعنی همیشه کسانی خواهند بود).

از نظر من (شارح) روشن شد که معنای لا اله الا الله یعنی خداوند را به یگانگی پرستیدن و اخلاص کردن بندگی برای او و بیزاری جستن از غیر اوست.

مصنف : می‏گوید: خداوند پاک و منزه مطرح کرده است که این برائت (بیزاری) و این دوست داشتن همان شهادت بر لا اله الا الله است.

علامه حافظ ابن قیم : در قصیده الکافیه الشافیه در خصوص این معنا می‏گوید:

هرگاه چیز پست و ناچیزی از موجودات شوق و عشق او را داشته باشد از شأن و منزلت بسیار بزرگی برخوردار گشته است.

مصنف به این فرموده خداوند نیز اسناد می‏کند.

ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯱ ﭼ (التوبة: ٣١).

احبار، همان علما و رهبان، همان بندگان (صالح) هستند.

پیامبر صاین آیه را برای عدی بن حاتم تفسیر کرده است. هنگامی که یکی از مسلمانان بر پیامبر ص وارد شد و آیه مذکور را قرائت کرد، عدی گفت (به رسول خدا) گفتم: آنها (احبار و راهبان را) پرستش نمی‏کردند. پیامبر ص فرمود: چرا! آنان (احبار و راهبان) حلال را برای آنها (یهود و نصاری) حرام و حرام را حلال می‏کردند و آنها (پیروان احبار و راهبان) نیز تبعیت می نمودند. و این همان عبادت (بندگی کردن) برای آنهاست.

احمد این حدیث را روایت کرده و ترمذی آنرا حسن دانسته است. عبد بن حمید، ابن ابی حاتم و طبرانی از طرقی آنرا آورده اند.[[76]](#footnote-76)

سدی می‏گوید: مردان (خدا و صالح) را دلسوز یافتند، در حالی که کتاب خدا را پشت سر انداختند (بدان توجه نکردند و راه خودشان را از آن نطلبیدند). از این رو خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ (التوبة: ٣١).

یعنی: بدیشان جز این دستور داده نشده است که تنها خدای یگانه را بپرستید و بس.. جز خدا معبودی نیست و او پاک و منزه از شرک ورزی و چیزهایی است که ایشان آنها را انباز خدا قرار مي‏دهند.

حلال همان است که خداوند حلال کرده، حرام نیز همان است که خداوند حرام کرده است و دین خدا همان چیزی است که خداوند آنرا تشریع نموده است.

با این توضیح آشکار شد آیه مذکور دلالت می‏کند بر اینکه هر کس از غیر خدا و فرستاده اش اطاعت کند، از کتاب و سنت و آنچه خداوند حلال و حرام کرده است رو بگرداند و در معصیت از آن شخص یا چیز اطاعت کند و در چیزی که خداوند بدان اجازه نداده است از آن فردپیروی کند، در واقع، آن شخص یا چیز را معبود پروردگار خود برگزیده و شریک خداوند قرار داده است. و این عمل وی با توحیدی که دین خداست و کلمه اخلاص لا اله الا الله بدان دلالت دارد منافات دارد: زیرا اله همان معبود است خداوند اطاعت از آنها (احبار و راهبان) را عبادت نامیده و آنها را ارباب نامگذاری کرده است. همانطوری که می‏فرماید(ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ) یعنی: به شما فرمان نمی‏دهد که فرشتگان و پیامبران را به پروردگاری خود گیرید. ارباب در اینجا یعنی شریکان خداوند برای عبادت کردن.

ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ (آل‏عمران: ٨٠) یعنی: مگر (معقول است که) شما را به کفر فرمان دهد بعد از آنکه مسلمان شده ایید!

این همان شرک است و هر معبودی رب است و هر فرد فرمانده و تبعیت شده ای در غیر آنچه خدا و پیامبرش بدان دستور داده است، اطاعت و تبعیت شود در واقع شخص تابع و فرمانبردار او را رب و معبود خود قرار داده است. همانطوری که خداوند در سوره انعام می‏فرماید: ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ (الأنعام: ١٢١). یعنی: اگر از آنان اطاعت کنید حتماً مشرک می شوید.

این همان مطابقت آیه با شرحش است ؛ این آیه در معنا همانند این آیه قرآن است که می‏فرماید: ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯦ ﭼ (الشورى: ٢١) یعنی: آیا معبودانی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده اند که خدا بدان اجازه نداده است.

شیخ الاسلام در خصوص معنای این فرموده خداوند که: ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯱ ﭼ (التوبة: ٣١) می‏گوید: این افرادی که عالمان دین و راهبان را در حرام کردن حلال و حلال کردن حرام به اربابی گرفته بودند، عملکرد آنان به دور نحو بوده است: نخست: می دانستند که علما و راهبان دین خدا را تبدیل کرده‏اند (یعنی دیدگاه خودشان را دین خدا معرفی می‏کردند و گفته خدا چیز دیگری بود) و با آگاهی از این تبدیل و تغییر از آنان تبعیت می‏کردند. در حلال کردن حرام و حرام کردن حلال به تبعیت از رؤسای خود باور داشتند با علم بر اینکه آنان (علمای دین و راهبان) با این فرستادگان خدا مخالفت کرده‏اند، -چنین باوری کفراست چرا که خداو فرستاده اش آنرا شرک معرفی کرده‏اند. اگر چه آن افراد برای آنان نماز و سجده بجای نیاوردند. بنابراین کسی که از دیگری در آنچه خلاف دین است و بداند که آن خلاف دین است، تبعیت کند و معتقد باشد که گفته وی غیر از آنچیزی است که خدا و رسولش فرموده اند، مشرک شده است. همانطوری که این افراد متبوع مشرکند.

دوم: اعتقاد و ایمانشان به تحریم حلال و حلال کردن ثابت باشد ولی در نافرمانی از خداوند از آنان (علمای دین) اطاعت کنند. همانطوری که یک فرد مسلمان گناهی را که معتقد به گناه بودن آن است، انجام می دهد. حکم اینگونه افراد همانند حکم افرادی است که اهل گناهند. همانطوری که از پیامبرصثابت شده که فرمودند: اطاعت تنها در چیزهای معروف است.(نه منکر).[[77]](#footnote-77)

آن شخص که حرام را حلال و حلال را حرام می کند، اگر فرد مجتهدی باشد که نیت او نیز تبعیت از پیامبرص است ولی درآنچه فتوا می‏دهد حق برای وی پوشیده شود در حالیکه از خداوند نیز در حد توان می ترسد، خداوند به سبب خطایی که مرتکب شده وی را مؤاخذه نمی کند، بلکه در همان اجتهادی که به وسیله آن از پروردگارش اطاعت کرده پاداش می گیرد. ولی اگر فردی می دانست که این فتوا با آنچه پیامبرص آورده است مخالف و اشتباه است و با وجود خطا بودن از آن تبعیت کرد و از گفته پیامبرص رویگرداند چنین فردی از آن شرکی که خداوند آنرا ناپسند داشته برخوردار گشته است. به ویژه اگر در آن از هوای خود تبعیت کند و با دست و زبان چنین حکمی را یاری کند با علم براینکه آن مخالف فرموده پیامبرص است، چنین امری شرک و مرتکب آن مستحق مجازات است. از این رو علما گفته‏اند هرگاه حق شناخته شد، جایز نیست که فرد بر خلاف آن از کسی تقلید کند و فقط در اینکه آیا اگر شخصی قادر به استدلال بود جایز است که تقلید کند یا خیر؟ با یکدیگر منازعه کرده‏اند اگر شخص از اظهار کردن حقی که آنرا شناخته است ناتوان باشد، همانند کسی است که مي‏داند دین اسلام حق است در حالیکه او میان مسیحیان زندگی می‏کند، چنین فردی هرگاه آنچه را از حق که قادر به عمل کردن آن است انجام دهد بدانچه نمی‏تواند انجام دهد مؤاخذه نمی‏شود، چنین فردی مثل نجاشی و دیگران است. خداوند در کتاب خود پیرامون چنین افرادی می‏فرماید: ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ (آل عمران: ١٩٩) یعنی: برخی از اهل کتاب هستند که به خدا و بدانچه بر شما نازل شده ایمان دارند.

خداوند در سوره مائده می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ (المائده: ٨٣) يعني: وآنان هر زمان بشنوند چیزهای را که بر پیامبر نازل شده است بر اثر شناخت حق و دریافت حقیقت چشمانشان را می بینی که پر از اشک می گردد. در جای دیگر می فرماید: ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ (الأعراف: ١٥٩)

یعنی: در میان قوم موسی گروه زیادی بودند که به سوی حق رهنمود می‏کردند و به حق دادگری می نمودند.

ولی کسی که از مجتهد تبعیت می کند، اگر از شناخت حق به صورت جزئی (تفصیلی) ناتوان باشد، آنچه بدان قادر است همان را انجام دهد، اگر فرد مجتهد خطا کرده باشد فرد مقلد مجازات نمی‏شود. همانطوری که مثلاً در تعیین جهت قبله اینگونه است. ولی اگر کسی به مجرد هوای نفس خود از دیگری تقلید کند و بی آنکه بداند حق با اوست یا خیر، با دست و زبان خود او را یاری کند، چنین فردی از زمره اهل جاهلیت است، اگر فرد متبوع او خطا کند او نیز گناهکار است: مثل شخصی که بنابر رأی خود قرآن را تفسیر می‏کند، اگر نظر وی درست باشد بازهم خطا کرده و اگر هم خطا کند او را در آتش می سوزانند. این دسته افراد همانند کسانی هستند که همانطوری که قبلاً گذشت زکات پرداخت نمی‏کنند و عذاب مجازات در پی دارند و یا از زمره بندگان درهم، دینار، لباس فاخر و زن هستند. چرا که دوست داشتن مال آنان را از بندگی اطاعت خداوند باز داشته و بنده مال شده اند. اینگونه افراد نیز همانند آنها هستند، ضمن اینکه دچار شرک اصغر هم شده اند و به حسب آن مجازات خواهندشد. در حدیث آمده است که « اندکی ریا شرک است »[[78]](#footnote-78)

این مقوله در نصوصی که در آنها به بسیاری از گناهان اسم شرک و کفر اطلاق شده، به طور گسترده مورد بحث واقع شده است پایان.

ابو جعفر بن جریر در معنای این فرموده خداوند که: ﭽو تجعلون له انداداً ﭼ یعنی: برای او همتایانی قرار مي‏دهید، می‏گوید: یعنی برای کسی که زمین را خلق کرده است همتایانی قرار مي‏دهید، همانندانی از مردان برای خدا که از آنها در نافرمانی و معصیت از خدا، اطاعت می کنید.

از نظر من (شارح) مثل همان چیزی است که بسیاری از بندگان قبرها انجام مي‏دهند.

خداوند می‏فرماید: **ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ** (البقره: ١٦٥).

يعني: برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هایی بر می گزینند وآنان را همچون خداوند دوست می دارند، و کسانی که ایمان آورده اند خداوند را سخت دوست می‎دارند.

مصنف می‏گوید: خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ (البقره: ١٦٥).

يعني: برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گونه هایی بر می گزینند وآنان را همچون خداوند دوست می دارند، و کسانی که ایمان آورده اند خداوند را سخت دوست می‎دارند.

عماد بن کثیر : می‏گوید: خداوند حالت مشرکان را در دنیا و سرنوشت و عاقبتشان را در آخرت مطرح کرده است. از آنجایی که برای خداوند همتایانی قرار داده اند یعنی شبیه و مانند هایی که همراه خدا آنها را می پرستند و همانند خدا دوستشان می دارند. هیچ معبود بر حقی جز خدا نیست، ضد و همتا و شریکی برای او وجود ندارد.

در صحیحین (صحیح مسلم و بخاری)[[79]](#footnote-79) از عبدالله بن مسعود روایت شده است که گفت: به رسول خدا گفتم: ای رسول خدا کدام گناه بزرگترین است؟ فرمود: اینکه برای خدواند همتایی قرار دهی در حالیکه او ترا خلق کرده است.

عبارت قرآنی ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﭼ یعنی: کسانی که ایمان آورده اند خداوند را سخت دوست می دارند.به سبب دوست داشتن خداوند، کمال شناخت آنها نسبت به خداوند و تعظیم و توحیدشان به او، چیزی را شریک خداوند قرار نمي‏دهند، بلکه خداوند را به یگانگی می پرستند، به او توکل می‏کنند و درتمامی کارهایشان به او پناه می برند. سپس خداوند متعال به مشرکین به سبب اینکه عمل با شرک برخود ظلم می‏کنند وعده مجازات داده است.

خداوند متعال می‏فرماید: **ﭽ** **ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ** يعني: آنان که ستم می‏کنند اگر می شد عذابی را مشاهده نمایند که هنگام (رستاخیز) می‏بینند. (می فهمند که) قدرت و عظمت، همه از آن خداست. برخی گفته اند: دراین کلام آنچه مقدر است این است که اگر آنان (ستم پیشگان) عذاب را ببینند آن وقت خواهند دانست که تمام قدرت از آن خداست، یعنی: حکم تنها برای اوست، که یگانه و بی شریک است. پس تمامی چیزها همانطوری که خداوند در جای دیگر می‏فرماید: **ﭽﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ** یعنی: خداوند دارای عذاب سختی است.

همانطوری که خداوند در جای دیگر می‏فرماید: ﭽ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭼ (الفجر: ٢٥ - ٢٦)

یعنی در آن روز هیچکس عذابی همسان عذاب او (خداوند) را بدو نمی رساند و هیچکس همچون خداوند او را به بند نمی کشد (بنابراین آیات) خداوند می‏فرماید: اگر آنچه راکه در روز قیامت می بینند،همان امر وحشتناک و ناپسندی که به سبب شرک و کفر شان آنان را فراگرفته است، (در اینجا) نیز ببینند در آنصورت آن گمراهی را که در آن فرو رفته اند پایان خواهند داد. سپس خداوند از کفر مشرکان و کافران به کمک کاران و یاوران خود و بیزاری جستن متبوعین از تابعین (در روز قیامت) خبر داده است. خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮫ ﭼ (البقرة: ١٦٦)

يعني: هنگامی که متبوعین (کسانی که تبعیت می شدند) از تابعین پیروان خود بیزاری جویند.

فرشتگان از کسانی که گمان می‏کردند در دنیا آنها را می پرستیدند تبری و بیزاری می‏جویند، پس فرشتگان می گویند ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﭼ (القصص: ٦٣)

یعنی: ما در پیشگاه تو از اینان بی زاری می جوییم و اینان ما را عبادت نکرده‏اند. همچنین می گویند ﭽ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ (سبأ: ٤١) يعني: (می گویند)، تو منزهی و تنها تو یار یاورمان بوده ای نه آنان، بلکه ایشان جنیان را می پرستیده اند و اکثر آنان بدیشان ایمان داشته اند.

جنیان نیز از آنان بیزاری می جویند و خود را از عبادت آنان مبرا می دارند. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭼ (الأحقاف: ٥ – ٦)

چه کسی گمراه تر ازآن کسی است که افرادی را به فریاد می‏خواند و پرستش می‏کند که تا روز قیامت پاسخش نمي‏دهند و اصلاً آنان از پرستشگران و به فریاد خواهندگان غافل و بی خبرند. و زمانی که مردمان گردآورده شوند، چنین پرستش شدگان و به فریاد خواسته شدگانی، دشمنان پرستشگران و بفریاد خواهندگان می گردند و عبادت ایشان را نفی می‏کنند و نمی پذیرند. در اینجا سخن ابن کثیر به پایان می رسد.

ابن جریر از مجاهد در خصوص عبارت قرآنی **ﭽ** ﮅ ﮆﮇﮈ **ﭼ** می‏گوید: یعنی در دوست داشتن به چیزهای دیگر همانند خداوند مباهات مي‏کنند و نظیر و شبیه او- که منزه است - قرار مي‏دهند. **ﭽ** ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ **ﭼ** یعنی: برخلاف کفاری که بتها را دوست دارند (و خداوندرا هم در کنار آن بتها به همان اندازه دوست دارند، اهل ایمان بیشتر خداوند پاک و منزه را دوست می دارند).

مصنف رحمه الله می‏گوید: از جمله اموری که از تفسیر توحید و شهادت لااله الا الله روشنگر است، آیه ای از سوره بقره است که در خصوص کفاری است که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ البقرة: ١٦٧ یعنی: از آتش جهنم خارج نمی شوند.

خداوند مطرح کرده است که آنان (مشرکان) همتایان را همانند خدا دوست می دارند و این دلالت می‏کند که آنان خداوند را بسیار دوست داشتند و با وجود این دوستی داخل اسلام نمی شوند. پس حالت کسی که همتایی را بیشتر از خداوند دوست دارد؟ و همچنین حالت آن کسی که تنها آن همتای مدنظر خود را دوست دارد، چه خواهد بود؟

بنابراین آیه مذکور بیانگر آن است که هر کس همراه خداوند فرد دیگری را در محبت شریک او قرار دهد، در واقع آنچیز را همتای خداوند و شریک در عبادت برای او قرارداده است، چنین شرکی است که خداوند آنرا نمی بخشد. همانطوریکه خداوند در خصوص آنان می‏فرماید: ﭽ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ البقرة: ١٦٧ و مراد از ظلم در فرموده خداوند ﭽ ﭓ ﭔ ﭕﭖ ﭼ الأنعام: ٨٢ که قبلا گذشت همان شرک است. هرکس تنها خداوند را دوست بدارد، این دوستی وی در راستای رضای خدا و به خاطر او باشد، چنین فردی مخلص است. ولی هر کس خدا را دوست بدارد و همراه او کس دیگری را نیز دوست بدارد پس او مشرک است.

همانگونه که خداوند متعال می‏فرماید:

ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ (البقرة: ٢١ - ٢٢)

یعنی: ای مردم خدای خود را بپرستید، آنکه شما و کسانی را آفریده است که پیش از شما بوده اند تا پرهیزکار شوید...خدای شما کسی است که زمین را برای شما بگسترد و آسمان را کاخی بیافرید و از آسمان آب فرو فرساد و با آن انواع ثمرات را بوجود آورد تا روزی شما گرداند. پس شرکاء و همانندهایی برای خداوند نیاورید در حالی که می‌دانید (هیچ یک از آنها، نه شما را آفریده‌اند، و نه شما را روزی می‌دهند).

شیخ الاسلام ابن تیمیه: در مضمون این مطالب می‏گوید: هر کس برای برآورده شدن نیاز یا گشایش سختی به غیر خدا میل پیدا کند، لازمه اش آن است که دوست دار آن غیر است و اصل این رغبت و گرایش و میل، همان محبت و دوست داشتن است. پایان

پس کلمه لا اله الا الله، هر نوع شرکی در عبارت را نفی می‏کند و تمامی جوانب عبادت را برای خداوند متعال ثابت می نماید. پیش تر بیان این مطلب گذشت که اله همان مألوهی است که دلها با محبت و غیر آن از انواع عبادت به سوی او می گردانید، پس کلمه لا اله الا الله تمامی انواع عبادات را از غیر خدا نفی کرده و تنها برای خداوند اثبات می‏کند و این همان چیزی است که کلمه اخلاص تطبیقاً به آن دلالت دارد، بنابراین به ناچار باید به معنای آن شناخت پیدا کرد، آنرا باور نمود و قبول کرد و در ظاهر و باطل بدان عمل نمود. خداوند داناتر است.

علامه ابن قیم : می‏گوید: توحید محبوب یعنی اینکه محبوب فرد متعدد نباشد، یعنی – در عبادت برای خداوند نباید کسی را همراه کرد، یگانه داشتن خداوند در دوستی یعنی دوستی چیزی در دل او باقی نماند، همه دوستی ها را به دوستی خداوند ببخشد. اینچنین دوستی – اگر چه عشق نامیده شده است – نهایت صلاح بنده، نعمت فراوان و مایه روشنی چشم است. برای دل او (بنده) صلاح و نعمتی نیست مگر اینکه خداوند و رسولش از هر چه غیر آندو محبوبتر (دوست داشتنی تر) باشد. محبت وی به غیرخدا باید تابع محبت خداوند باشد. جز خدا را دوست نداشته باشد و جز برای خدا دوستدار کسی یا چیزی نباشد. همانطوری که در حدیث صحیح[[80]](#footnote-80) آمده است « سه خصلت اگر در شخص باشد شیرینی ایمان را چشیده است.» محبت رسول خدا ص (نشأت گرفته) از محبت خداست. دوست داشتن فردی اگر برای خدا باشد در واقع نشانگر محبت خداست و اگر برای غیر خدا باشد نقض کننده محبت خدا و زیادی در محبت آن غیر است. آنچه تصدیق کننده محبت خداست این است که در نزد شخص مُحب (دوستدار) بدترین و مبغوض ترین اشیاء نزد محبوب – که همان کفر است – به اندازه ای ناپسند باشد، که این ناپسندی وی از شی ء مبغوض محبوب به منزله افتادن در آتش و حتی شدید تر از آن باشد. بی تردید این بزرگترین نوع محبت است، زیرا انسان محبت هیچ چیزی را بر محبت خود و حیات خود ترجیح نمی‏دهد مخیر شود. پس هرگاه فردی محبت ایمان به خداوند را بر نفس خود مقدم داشت به طوری که اگر بین کفر و و افتادن در آتش مخیر شود، آتش را ترجیح دهد. ایمان چنین فردی از جانش محبوبتر است و چنین محبتی بالاتر از دوست داشتن عاشقان به معشوق و محبوبشان است. حتی چنین محبتی نظیر و مانندی ندارد. همانطوری که محبوب چنین محبتی نظیر و شبیه ندارد.این همان محبتی است که می طلبد، محبوب مقدم برجان، مال و فرزند شود. و مقتضی کمال ذلت، فروتنی، تعظیم، بزرگداشت، اطاعت و فبرمانبرداری ظاهری و باطنی برای محبوب است. چنین محبتی در میان مخلوق شبیه و نظیری ندارد و حال آن مخلوق هر کسی که باشد.

از این رو هر کس بین خدا و غیر خدا در این محبت ویژه شریک قائل شود، مشرکی شده که خداوند او را نمی بخشد. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﭼ البقرة: ١٦٥ دیدگاه درست در خصوص معنای آیه این است که ایمان آورندگان،بیشترین حب را به خداوند دارند و از کسانی که به همتایان خدا دوستی می‏ورزند دوستی‏شان بیشتر از دوستی آنان به آن همتایان است. همانطوری که گذشت، محبت مومنان به پروردگارشان اصلاً غیر قابل مقایسه با محبت مخلوق است، همانطوری که محبوب مؤمنان با محبوب غیر آنان غیر قابل مقایسه است. هر اذیتی در راستای محبت غیر خدا، در جهت محبت خداوند نعمت است و هر ناخوشایندی در جهت محبت غیر او، اگر در جهت محبت او باشد خوشایند و موجب روشنی چشم مُحب است.

هر کس برای محبت خداوند مثالهایی از محبت مخلوق به مخلوق بزند مثل وصل، هجران، اذیت یا عذابی، بدون آنکه محب مسبب آن باشد و مثالهایی از این دست - که خداوند بسیار متعالی تر از این مثالهاست - پس او مرتکب زشت ترین و فاحشترین خطاها شده است و چنین شخصی مستحق عذاب و دوری از خداوند است.

در (خبر) صحیح از پیامبر ص روایت شده است که فرمودند: هر کس بگوید: لا اله الا الله و بدآنچه غیر خدا پرستیده می‏شود کفربورزد، مال و خون اوحرام شده وحسابش با خداوند عزوجل است.

در (خبر) صحیح از پیامبر ص روایت شده است که فرمودند: هر کس بگوید: لا اله الا الله و بدآنچه غیر خدا پرستیده می‏شود کفر بورزد، مال و خون او حرام شده و حسابش با خداوند عزوجل است.

مقصود مصنف از صحیح همان صحیح[[81]](#footnote-81) مسلم است که از ابو مالک اشجعی از پدرش و وی نیز حدیث مذکور را از پیامبر ص روایت کرده است.

اسم ابو مالک سعد بن طارق، اهل کوفه و فردی قابل اعتماد است. حدود سال 140 هجری وفات یافت. پدرش طارق بن اشیم بن مسعود اشجعی، صحابی است که احادیثی از وی روایت شده است. مسلم می‏گوید: جز پسرش کسی از وی روایت نکرده است.

در مسند امام احمد از ابومالک روایت شده که گفت: از پدرم شنیدم که می‏گفت پیامبر ص فرمود: هر کس خدا را به یگانگی بپرستد و بدآنچه غیر خدا پرستیده شود کفر بورزد مال و خون او حرام و حسابش با خداوند عزوجل است. احمد به طریق یزید بن هارون آن را آورده است که گفت: ابومالک اشجعی از طریق پدرش برای ما روایت کرده است. احمد از طریق عبدالله بن ادریس نیز آورده است که گفت: از ابومالک شنیدم که گفت: به پدرم گفتم..... هر کس خدا را به یگانگی بپرستد و بدآنچه غیر خدا پرستیده شود کفر بورزد مال و خون او حرام و حسابش با خداوند عزوجل است.

روایت حدیث با این لفظ در واقع لا اله الا الله را تفسیر می‏کند. در عبارت «هر کس بگوید لا اله الا الله و بدانچه غیر خدا پرستیده می‏شود کفر بورزد » در این حدیث پیامبر ص عصمت مال و خون را منوط به دو امر معرفی کرده است: نخست گفتن لا اله الا الله از روی علم و یقین، همانطوری که در جاهای دیگری غیر از این حدیث، محفوظ ماندن خون و مال مقید به چنین امری شده است.

دوم: کفر ورزیدن بدآنچه غیر خدا پرستیده می‏شود. و صرف لفظ بدون در نظر گرفتن معنا کفایت نمی کند، بلکه باید آنرا به زبان آورد و بدان عمل کرد. از نظر من (شارح) در عبارت بالا معنای این آیه نیز وجود دارد که:

ﭽ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﭼ (البقرة: ٢٥٦)

مصنف : می‏گوید: این(روایت) بزرگترین چیزی است که معنای لا اله الا الله را تبیین می‏کند.

وی صرف تلفظ آنرا موجب حفظ مال و خون قرار نمی‏دهد و حتی شناخت معنا به همراه لفظ و اقرار به آن را کافی نمي‏داند، بلکه (علاوه بر آن شروط) نبایدجز خداوند را به فریاد بخواند و کفر به آنچه غیر خدا پرستیده می‏شود را نیز به این شروط چهارگانه اضافه کند، تا مال و جانش در حفظ و عصمت باشد. اگر شک و تردید کرد، مال و خونش حرام نمی‏شود. پس چقدر این مسأله با اهمیت و ارجمند است و چه نیکو مصنف آنرا روشن می‏کند و چه استدلال قاطعی در برابر مخالف مطرح کرده است!

گفتم (شارح) این همان شروط خالص و سالم ساختن گفتن لا اله الا الله است و به زبان آوردن آن بدون شروط پنجگانه ای که مصنف رحمه الله مطرح کرده است، اصلاً صحیح نیست.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ (الأنفال: ٣٩)

یعنی: با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد.

(در جای دیگر) می‏فرماید: ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ (التوبة: ٥)

مشرکان (پیمان شکن) را هر کجا بیایید بکشید و بگیرید و محاصره کنید و در همه کمینگاهها برای آنان بنشیند. اگر توبه کردند، نماز خواندند و زکات دادند، راه را بر آنان باز گذارید.

در این آیات به جنگ با آنان دستور داده شده است تا اینکه از شرک برگردند، اعمالشان را برای خداوند خالص کنند، نماز بر پادارند و زکات بدهند، اگر از این موارد و یا برخی از آنها سرپیچی کنند، همگی کشته شوند.

در صحیح مسلم[[82]](#footnote-82) از ابوهریره به صورت مرفوع آمده است پیامبرص فرمودند فرمان داده شده‏ام با مردم بجنگم تاگواهی بدهند معبود بر حقی جز خداوند نیست، به من و آنچه آورده ام ایمان بیاورند، اگر چنین کردند خون و اموالشان در امان است جز به حق (خون و مالشان حرام نمی‏شود) و حساب آنان با خداست.

در صحیح (مسلم و بخاری)[[83]](#footnote-83) از ابن عمر روایت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: فرمان داده شده ام با مردم بجنگم تا گواهی بدهند معبود بر حقی جز خداوند نیست و محمد فرستاده اوست، نماز برپا دارند و زکات بدهند، اگر چنین کردند خون و اموالشان در امان است، جز به حق (خون و مالشان حرام نمی‏شود)و حساب آنان با خداست.این دو حدیث، تفسیر دو آیه سوره انفال و سوره توبه اند. علما اتفاق نظر دارند بر اینکه هر کس بگوید لا اله الا الله ولی به معنای آن معتقد نباشند و به مقتضایش نیز عمل نکند با او جنگ می‏شود تا به مدلول آن که شامل نفی و اثبات است عمل کند.

ابوسلیمان خطابی : در خصوص عبارت « فرمان داده شده ام با مردم بجنگم تا بگویند لا اله الا الله » می‏گوید معلوم است که مقصود (از مردم) بت پرستان غیر اهل کتاب است. چرا که آنان می گفتند لا اله الا الله با این وصف پیامبرص با آنان (مشرکان) می جنگیدند و شمشیر از سر آنها برداشته نمی شد.

قاضی عیاض می‏گوید: اختصاص عصمت مال و جان به کسی که بگوید: لا اله الا الله تعبیری است از اجابت ایمان و مراد از آن مشرکان عرب و بت پرستان است، ولی غیر از آنها، کسانی که اقرار به توحید داشتند، صرف گفتن لا اله الا الله برای عصمت مال و جانشان با وجود بودن در کفر، کفایت نمی کرد.

امام نووی می‏گوید: با این وصف ایمان به تمامی چیزهایی که پیامبرص آورده است لازم است همانطوری که در روایت آمده است **« و یؤمنوا بی و بما جئت به »** یعنی به من و آنچه با خود آورده ام ایمان بیاورند. شیخ الاسلام در پاسخ به سؤالی پیرامون جنگ با مغولان می‏گوید: هر گروهی که از التزام به احکام ظاهری، اسلام سرپیچی کند، خواه از این قوم (تاتار) باشد خواه دیگران، جنگ با آن واجب است، تا به احکام اسلام تن در دهد. اگر چه شهادتین رابه زبان بیاورند و به پاره ای از احکام شرعی عمل کنند، همانطوری که ابوبکر صدیق و صحابه رضی الله عنهم با مانعین زکات جنگیدند. فقهای بعد از آنها نیز بر این امر اتفاق نظر دارند.

هرگاه از برخی نمازهای واجب یا روزه یا حج یا از التزام به تحریم خونها یا اموال یا شراب یا قمار یا نکاح یا محارم یا از التزام به جهاد با کفارو سایر التزامات و واجبات دینی سرپیچی کند و از انجام محرماتی که در انکار و ترک آنها هیچگونه عذری ندارد استنکاف نورزند، محرمات و واجباتی که شخص با انکار آنها کافر می‏شود، با چنین گروه سر پیچی کننده ای به سبب سرپیچی اش جنگ می‏شود، اگر خود بدانها اقرار کند. و این چیزی است که خلافی در بین علما در خصوص آن نمی شناسم در نزد محققان چنین افرادی از زمره اهل بغی محسوب نمی شوندبلکه آنان از اسلام خارجند. پایان.

و عبارت «و حساب او با خداوند است.» یعنی خداوند تبارک و تعالی کسی است که به نیکی ها ی فردی که با زبان به چنین شهادتی گواهی می دهد، مطلع است، اگر در گفته خود صادق بود از بهشت برین او را بهره مند خواهد کرد و اگر منافق بود او را دچار عذاب دردناک خواهد کرد، ولی در دنیا بنابر ظاهر باید حکم کرد، هر کس توحید را به زبان آورد و چیزی را که ظاهراً با آن منافات دارد انجام نده و پایبند احکام اسلام بود، باید از جنگ با وی دست کشید. از نظر من (شارح): از این حدیث بر می‏آید که انسان گاهی می‏گوید لااله الا الله و بدانچه غیر خدا می پرستد کفر نمی ورزد و آنچه را که خون و مالش باانجام آن در امان است انجام نمی دهد. که آیات محکم و احادیث بدان دلالت دارند.

تفسیر این ترجمه و ابوابی که پس از آن مطرح می شوند.

از جمله بزرگترین و مهمترین مسائل عبارتند از تفسیر توحید، تفسیر شهادن لا اله الا الله که با امور واضح (معنای) آنرا توضیح داده است، تبیین آیه سوره اسراء که در آن عمل مشرکان مبنی بر اینکه فریاد خواندن صالحین رد شده است و بیان گردید که این عمل آنان، شرک اکبر است.

آیه سوره برائت که در آن بیان شده است که فقط برای خداوند یگانه بندگی کنند و تفسیر آیه به اتفاق مفسران این بود که آنان از علما و بندگان خداوند در معصیت اطاعت می‏کردند، نه اینکه آنان را به فریاد بخوانند.

از جمله مسائل مطرح شده این فرموده ابراهیم علیه السلام به کفار زمان خود بود که: ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﭼ **(الزخرف: ٢٦ – ٢٧)** در میان معبودهای گوناگون، تنها پروردگار خود را برای پرستیدن استثناد کرده است. خداوند سبحان مطرح نموده که چنین برائت و چنین دوست داشتنی، همان تفسیر شهادت لا اله الا الله است. از این رو می‏فرماید:

ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﭼ(الزخرف: ٢٨)

تفسيرسوره بقره در خصوص کفار که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ (بقره: ١٦٧)

خداوند بیان فرموده است که آنان همتایان خیالی خود را همانند خداوند دوست دارند و با وجود اینکه خداوند را بسیار دوست داشتند ولی چون این دوست داشتن با دوست داشتن غیر همراه بود آنان را وارد اسلام نمی کرد.

پس وضعیت و حالت کسی که همتایی را بیشتر از خدا دوست دارد چه خواهد بود؟ و همچنین کسی که تنها آن همتای خیالی که برای خدا در نظر گرفته را دوست داشته و خداوند را دوست ندارد، چگونه خواهد بود؟!

مسأله دیگر این فرموده پیامبرص است «که هر کس بگوید لا اله الا الله و بدآنچه غیر از خدا پرستیده می‏شود کافر شود، مال و خونش حرام می‏گردد و حسابش باخداوند است. این حدیث از جمله بزرگترین چیزی است، معنای لا الاه الا الله را روشن می‏سازد، زیرا پیامبرصصرف به زبان آوردن و یا به زبان آوردن و شناخت معنا و یا اقرار به آن و یا صرف اینکه فقط خداوند را به فریاد بخواند و شریک برای او قائل نشود را موجب عصمت خون و مال قرارنداده است، بلکه در صورتی جان و مالشان حرام می‏شود که علاوه بر پنج شرط مذکور بدآنچه که غیر خدا پرستیده می‏شود نیز کفر بورزند. اگر تردید کرد و متوقف شد، مال و جانش حرام نمی گردد.

پس این مسأله چقدر بزرگ و ارجمند است و بیان پیامبرص نیز چقدر واضح و حجت آن برای مخالف چقدر قاطع و برنده است.

مصنف می‏گوید: تفسیر این ترجمه (شرح) و ابوابی که پس از آن مطرح می شوند.

به نظر من (شارح): ابواب پس از این تفسیر عبارتند از؛ بیان توحید و توضیح معنای لا اله الا الله، همچنین بیان موارد (نمونه هایی) از شرک اصغر و اکبر و مسائلی از قبیل غلو و بدعتها که منجر به شرک می‏شوند و مواردی که مضمون لا اله الا الله هستند ولی آنرا مطرح نکرده و ترک گفته‏اند.

پس هر کس آنها را بشناسد و محقق سازد معنای لا اله الا الله و آنچه بدان دلالت دارد از قبیل اخلاص و نفی شرک برای وی روشن می‏شود. بنابراین با شناخت مواردی از شرک اصغر، مواردی از شرک اکبری که منافی توحید است آشکار می گردد، شرک اصغر با کمال توحید منافات دارد و هر کس از آن اجتناب کند موحد راستین است. با شناخت وسائل شرک و نهی از آن اهدافی که به سبب آن از وسایل مذکور نهی شده است نیز شناخته خواهند شد، چرا که دوری گزیدن از تمام وسایلی که موجب شرک می شوند، مستلزم توحید و اخلاص است وحتی مقتضی آن است.

(از جمله مسائل مطرح شده در ابواب بعدی) دلایل اثبات توحید، اثبات صفات خدا و منزه داشتن خداوند از چیزهایی که شایسته جلال و شکوه او نیست، و هر آنچه خداوند به وسیله آن شناخته می‏شود از قبیل صفات کمال وادله ربوبیت او که دلالت می‏کنند بر اینکه تنها معبود یگانه اوست و عبادت تنها شایسته اوست، این همان توحید و معنای شهادت لا اله الا الله است.

باب: از جمله موارد شرک؛ پوشیدن حلقه؛ بند و مواردی از این دست، به منظور از بین بردن و یا دفع بلا است.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ (الزمر: ٣٨) یعنی: بگو: و اگر از آنها بپرسی «چه کسی آسمانها و زمین را آفریده حتما می‌گویند: خدا بگو: آیا هیچ درباره معبودانی که غیر از خدا می‌خوانید اندیشه می‌کنید که اگر خدا زیانی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند گزند او را برطرف سازند و یا اگر رحمتی برای من بخواهد، آیا آنها می‌توانند جلو رحمت او را بگیرند بگو: خدا مرا کافی است و همه متوکلان تنها بر او توکل می‌کنند.

مصنف می‏گوید: باب: از جمله موارد شرک: پوشیدن حلقه، بند و مواردی از این دست، به منظور از بین بردن و یا دفع بلاء است.

رفع یعنی از بین بردن پس از نزول و دچار شدن یک بلاء و دفع یعنی مانع شدن از نزول بلاء.

مترجم: (رفع درمان و پیشگیری است).

مصنف به آیه ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯬ ﭼ (الزمر: ٣٨)

ابن کثیر می‏گوید: این بدان معناست که آنچه به غیر خدا می خوانند، نمی‏تواند هیچکدام از آن موارد را انجام دهند. ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﭼ ﯨ یعنی: برای کسی که به خداوند توکل کند، او برایش کافی است. چرا که ﭽﯩ ﯪ ﯫ ﭼ اهل توكل تنها به او توكل می‏کنند. همانطوری که هود علیه السلام در گفتگو با قومش چنین می‏گوید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﭼ (هود: ٥٤ – ٥٦)

یعنی: (قوم هود گفتند: ای هود!) چیزی جز این نمی گوییم که یکی از خدایان ما بلائی به تو رسانده است (هود)گفت: من خدا را گواه می گیرم و شما هم گواهی دهید که من از چیزهایی که می پرستید بیزار و بر کنارم.

بجز خدا همگی به نیرنگ و چاره جویی بپردازید و به من مهلت ندهید. من بر خدایی تکیه کرده‏ام که پروردگار من و شما است. هیچ جنبده ای نیست مگر اینکه خدا بر او تسلط دارد. بی‏گمان خدای من بر صراط مستقیم قراردارد. مقاتل در معنای آیه مورد بحث می‏گوید: پیامبر ص از آنان پرسید پس سکوت پیشه کردند. چرا که در آن معنا اعتقاد نداشتند، بلکه آن معبودان را برای این معنا به فریاد می خواندند که آنها واسطه و شفیعانی در نزد خدا هستند، نه اینکه آنها ضرری را دفع کننده و یا دعای شخص گرفتار را اجابت نمایند، زیرا آنان می دانستند که چنین کارهایی تنها مختص خداست.

همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﭼ (النحل: ٥٣ – ٥٤) یعنی: هنگامی که زیانی به شما رسید او را با ناله و زاری به فریاد می خوانید، سپس هنگامی که خدا زیان را از شما دور کرد گروهی از شما (انبازهایی را) شریک پروردگار خود می‏کنند.

به نظر می رسد (شارح) این آیه و آیاتی نظیر آن وابستگی به غیر خدا را در جلب نفع و دفع ضرر باطل می‏کند. چرا که آن شرک به خداست، آیه بیانگر این نکته است که خداوند متعال اهل شرک را با به فریاد خواندن غیر خدا و رغبت به سوی آن نشانه گذاری کرده است و توحید ضد آن است و آن اینکه جز خداوند را به فریاد نخوانند و جز به او رغبت پیدا نکنند و جز به خداوند توکل ننمایند. همچنین تمامی انواع عبادات جز برای خداوند درست نیست. همانطوری که کتاب، سنت و اجماع گذشتگان و امامان امت آنگونه که قبلاً نیز گذشت، بر این امر دلالت دارند.

از عمران بن حُصین س روایت شده است که پیامبر ص مردی را دید که در دستش حلقه ایی از فلز برنج بود. فرمود: این چیست؟ گفت: برای (رفع) بیماری و ضعف (پوشیده ام) پیامبر ص فرمود: آن را در بیاور، چرا که آن فقط بیماری و ضعف تو را افزون می‏کند. اگر تو بمیری در حالی آن در دست تست، هرگز رستگار نمی شوی. احمد این روایت را با سندی که بی اشکال است، روایت کرده است.

مصنف می‏گوید: از عمران بن حُصین س روایت شده است که پیامبر ص مردی را دید که در دستش حلقه‏ایی از فلز برنج بود. فرمود: این چیست؟ گفت: برای (رفع) بیماری و ضعف (پوشیده ام) پیامبر ص فرمود: آن را در بیاور چرا که آن فقط بیماری و ضعف تو را افزون می‏کند. اگر تو بمیری در حالی آن در دست تست، هرگز رستگار نمی شوی. احمد این روایت را با سندی که بی اشکال است روایت کرده است.

امام احمد: می‏گوید: خلف بن ولید از المبارک از حسن برای من حدیث نقل کرد ؛گفت: عمران بن حُصین رضی الله عنه به من خبر داد پیامبرص به بازوی مردی نگریست که در دست وی یک حلقه بود، گفت: به نظر من جنس آن از برنج بود سپس پیامبرص فرمود: وای به حالت این چیست؟ گفت: برای (رفع) سستی و (ضعف) بیماری است. پیامبر ص فرمود: بدان که آن فقط سستی و بیماری تو افزون خواهد کرد. آن را از خود دور ساز! چرا که اگر بمیری وآن در دست تو باشد هرگز رستگار نخواهی شد.ابن حبان در صحیح خود آن را به این عبارت آورده است که«تو اگر می مردی، به آن سپرده می شدی. حاکم نیز آن را آورده می‏گوید: سند آن صحیح است و ذهبی نیز وی را تایید کرده است.[[84]](#footnote-84)

حاکم می‏گوید: بیشتر مشایخ ما بر این نظرند که حسن از عمران شنیده است و گفته او در اسناد حدیث مبنی بر اینکه عمران به من خبر داد، بر همین امر دلالت دارد.

عمران بن حُصین، همان ابن عبید ابن خلف خزاعی مکنی به ابو نجید، صحابی که پسر صحابی دیگر است.در سال فتح خیبر اسلام آورد و به سال52 هجری قمری در بصره وفات یافت.

عبارت «رأی رجلاً» یعنی مردی را دید، در روایت حاکم بدین نحو آمده است که «بر رسول خدا ص وارد شدم در حالی که بر بازویم حلقه برنجی بود.پیامبرص فرمود این چیست تا پایان حدیث.در روایت احمد فقط عمران \_راوی حدیث مبهم است.

عبارت «این چیست؟» ممکن است استفهام استفصال (توضیع خواستن) از سبب پوشیدن (به دست کردن) آن باشد و یا ممکن است استهفام انکاری می‏باشد که این احتمال راجح تر است.

لفظ «واهنة»در حدیث مذکور همان رگی است در کتف و تمام دست.و بنابر قولی مرضی است در بازو که تنها مردان دچار آن می شوند نه زنان. پیامبرص بدان سبب از آن نهی کرد که وی آن را به منظور حفظ خود از درد به دست کرده بود که این عبارت بیانگر معتبر بودن مقاصد در اعمال است.

عبارت «آنرا در بیاور: چرا که بیماری و ضعف تو را افزون می کند» کلمه «نزع» یعنی با قدرت کشیدن. پیامبرص خبر می‏دهد که آن چیز نه تنها هیچگونه نفعی به وی نمی رساند بلکه به وی ضرر رساینده و ضعفش را افزون میکند. مثل آن هر چیزی که از آن نهی شده غالباً نفع نمی رساند و اگر هم برخی نفع برسانند، ضرر آن‏ها بیشتر از نفعشان است.

عبارت «اگر تو بمیری در حالی که آن در دست تست هرگز رستگار نمی‌شوی».بدان سبب است که آن کار شرک بود، و فلاح همان رستگاری، پیروزی و سعادت است.

مصنف : می‏گوید: این روایت گواهی است بر سخن صحابه مبنی بر اینکه شرک اصغر از گناهان کبیره است و با جهل عذر فرد مشرک پذیرفته نمی‏شود و همچنین شدت و سخت گیری بر کسی که چنان عمل مشرکانه ای را انجام می‏دهد در حدیث مذکور مشاهده می‏شود.

عبارت «احمد این روایت را با سندی که بی اشکال است روایت کرده است». مقصود احمد بن محمد بن حنبل بن اسد بن ادریس بن عبدالله بن حسان بن عبدالله بن انس بن عوف بن قاسط بن مازن بن شیبان بن ذهل بن ثعلبةبن عکابة بن صعب بن علی بن بکر بن وائل بن قاسط بن هنب بن افصی بن جدیلة بن اسد بن ربیعة بن نزار بن عدنان، امام دانشمند، ابوعبدالله الذهلی شیبانی مروزی سپس بغدادی است. پیشوای مردم زمان خود، داناترینشان به فقه و حدیث و پرهیزگارترین و تابعترین فرد از سنت پیامبرص بوده است.همان کسی است که اهل سنت در خصوص وی می‏گوید: در رویگردانی از دنیا کسی از وی صبورتر و در شباهت به گذشتگان کسی شبیه تر از او نبود.دنیا به نزد او آمد ولی او روی گرداند و شبهات فراوانی به وی روی آورد ولی همه را نفی کرد.آن مرد در شکم حامله مادر خود به بغداد آمد و در سال 164 هجری قمری در ماه ربیع الاول در شهر بغداد متولد شد.

احمد علم را در سال وفات مالک 179 هجری آغاز کرد. از هشیم،جریر بن عبدالحمید، سفیان بن عیینه، معتمر بن سلیمان، یحیی بن سعید القطان، محمد بن ادریس شافعی، یزید بن هارون، عبدالرزاق و عبدالرحمن بن مهدی و جمع بی شماری در مکه، بصره، کوفه، بغداد، یمن و شهر های دیگر علم فرا گرفته است.

دو فرزندش صالح و عبدالله، بخاری، مسلم، ابوداود، ابراهیم حربی، ابوزرعه رازی، ابوزرعه دمشقی، عبدالله بن ابی دنیا، ابوبکر اثرم، عثمان بن سعید دارمی و ابوالقاسم بغوی از وی حدیث روایت کرده‏اند که ابوالقاسم بغوی آخرین فردی است که از وی روایت کرده است. از اساتیدش عبدالرحمن بن مهدی و اسود بن عامر و از همتایانش علی بن احمد المدینی و یحیی بن معین از او روایت کرده‏اند.

بخاری می‏گوید: دو شب از ربیع الاول سپری شده بود که احمد بیمار شد و در روز جمعه در حالی که دوازده شب از آن سپری شده بود وفات یافت. حنبل می‏گوید: در روز جمعه ماه ربیع الاول سال دویست و چهل و یک241 هجری به سن 77 سالگی وفات یافت. فرزندش عبدالله و فضل بن زیاد گفته‏اند: در دوازدهم ربیع الاول وفات یافت. خدایش رحمت کناد.

احمد و از عقبه‌ بن عامر به‌ سند مرفوع چنین روایت کرده‌ : «هر کس مهره‌ یا طلسمی را به‌ گردن آویزد، خداوند آن‌ طلسم را برای او کارآمد نمیکند و هر کس صدفی را به‌ عنوان محافظ به‌ گردن آویزد، خداوند آن‌را برای او بی‌ارزش قرار می دهد». و در روایتی دیگر چنین آمده‌ «هر کس مهره‌ یا طلسمی را به‌ گردن آویزد، او مرتکب شرک شده‌ است».

مصنف: می‏گوید: احمد[[85]](#footnote-85) از عقبه بن عامر به صورت مرفوع آورده است:: «هر کس تمیمه بیاویزد خداوند از او (چشم را) دفع نکند و هر کس ودعة بیاویزد خداوند به او آرامش و سکون ندهد. و در روایتی دیگر آمده است: هر کس تمیمه بیاویزد در واقع مشرک شده است ».[[86]](#footnote-86)

حدیث نخست را همانگونه که مصنف نیز گفته است احمد روایت کرده است. همچنین ابو علی و حاکم نیز آن را روایت کرده‏اند، حاکم می‏گوید: سندش صحیح است و ذهبی نیز تأیید می‏کند.

عبارت «در روایتی دیگر» یعنی حدیث دیگری که احمد روایت کرده است. بدین نحو که احمد می‏گوید: عبدالصمد بن عبدالوارث از عبدالعزیز بن مسلم، از یزید بن ابی منصور، ار دخین الحجری، از عقبة بن عامر جهنی روایت کرده‏اند، یک گروه ده نفری نزد پیامبرص رفتند با نه نفر بیعت کرد ولی با یک نفر بیعت نکرد.گفتند: ای رسول خداص با نه نفر بیعت کردی ولی از بیعت با یک نفر خودداری نمودی؟ پیامبرص فرمود: به دلیل اینکه بر او تمیمه است.آن نفر در تمیمه خود دست انداخت آنرا پاره کرد؛ پس پیامبرص با او نیز بیعت کرد و فرمود: هر کس تمیمه بیاویزد مشرک شده است و حاکم نیز به همین نحو روایت کرده که راویان آن موثق اند.

عقبة بن عامر، همان صحابی مشهور و فقیه فاضل است. سه سال از سوی معاویه سردمدار مصر شد و در سن نزدیک شصت سالگی وفات یافت.

عبارت « هر کس تمیمه بیاویزد» یعنی به گونه ای بیاویزد که در دل جهت طلب خیر و دفع شر بدان تعلق خاطر پیدا کند.

منذری می‏گوید: (تمیمه) مهره ای بود که(مشرکان) آنرا آویزان می‏کردند به این باور که آفات را از آنان دفع می کند، در حالیکه این نادانی و گمراهی است چرا که مانع و دافعی غیر از خداوند متعال وجود ندارد.

ابوسعادات می‏گوید: التمائم جمع تمیمه است. تمیمه مهره های بود که عرب بر فرزندان خود می آویختند، به گمان خود آنها را از چشم زدن حفظ می کرد، پس اسلام آن را باطل نمود.

عبارت «فلا اتمَّ الله له» یعنی خداوند از او (چشم را) دفع نکند! دعایی است علیه فردی که این کار را انجام می دهد. عبارت « وهر کس ودعة بیاویزد »« الوَدع» با فتحه واو و سکون دال، در « مسند الفردوس» آمده است وَدع چیزی است که از دریا در می آورند؛ شبیه صدف است به وسیله آن از چشم زدن حفظ می‏کنند.

عبارت « فلا ودع الله له » یعنی خداوند به او آرامش و سکون ندهد. ابو سعادات می‏گوید: این نیز دعایی علیه آن فرد است. ابوسعادات در خصوص این عبارت که هر کس تمیمه بیاویزد در واقع مشرک شده است، می‏گوید: پیامبرص این عمل را شرک تلقی کرده است چرا که آنان (مشرکان) می خواهند تقدیراتی را که مقدر شده از خود دفع کنند و از غیر خداوند می خواهند که اذیت را از آنها دفع کند، درحالی که خداوند دافع ضرر است.

ابن ابی حاتم از حذیفه روایت کرده است که وی مردی را دید که در دستش بندی به منظور رفع تب بود. پس آنرا قطع کرده این فرموده خداوند را برای وی تلاوت کرد: ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (يوسف: ١٠٦) یعنی: اکثر آنانی که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک اند.

مصنف : می‏گوید: ابن ابی حاتم روایت کرده است که وی مردی را دید که در دستش بندی به منظور رفع تب بود. پس آنرا قطع کرده این فرموده خداوند را برای وی تلاوت کرد: ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (يوسف: ١٠٦) یعنی: اکثر آنانی که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک اند.

ابن ابی حاتم از محمد بن حسین بن ابراهیم بن اشکاب از یونس بن محمد از حماد بن سلمة از عاصم الاحول از عروة روایت کرده است که گفت: حذیفه بر مریضی وارد شد، تسمه ای بر بازوی او دید. پس آنرا قطع کرد یا در آورد.

سپس گفت: ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ یعنی: اکثر آنانی که مدعی ایمان به خدا هستند، مشرک اند.

ابن ابی حاتم همان امام ابو محمد عبدالرحمن بن أبی حاتم محمد بن ادریس رازی تمیمی حتطلی حافظ، صاحب « الجرح والتعدیل »، تفسیر و غیره. در سال 327 وفات یافت.

حذیفة، همان ابن الیمان است. اسم یمان حسیل و بنابر گفته ای حَسل، عبسی، هم پیمان انصار، صحابی گرانقدری که از پیشگامان بود. گفته می‏شود که صاحب سِرّ بوده پدرش نیز صحابی بود.

حذیفة در ابتدای خلافت علی س در سال 36 از دنیا رفت.

عبارت « مردی را دید که در دستش بندی به منظور رفع تب بود» نادانان به منظور رفع تب تمیمه، بند و چیزهایی از این دست بر خود می آویختند.

وکیع از حذیفة روایت کرده است که وی بر مریضی به قصد عیادتش وارد شد. بازویش را لمس کرد، ناگهان بندی بر آن دید. پس گفت: این چیست؟ گفت: چیزی است که در آن برایم تعویذ (دعا) شده است.

پس حذیفه آنرا برید و گفت: اگر می مردی و آن در دست تو بود برتو نماز نمی خواندم. این روایت بیانگر انکار کارهایی از این دست است گرچه فرد معتقد باشد که آن سبب است. پس در میان اسباب آنهایی جایزند که خدای متعال و فرستاده اش آنرا مباح کرده‏اند بی آنکه به این اسباب اعتماد شود ولی تمائم، بندها، مهره‏ها، طلسم‏ها ومورادی از این دست، همان چیزهایی که نادانان می‏آویزند، شرک است؛ انکار و از بین بردن آنها با گفته و عمل واجب است اگر چه صاحب آن نیز اجازه ندهد.

عبارت (این فرموده) خداوند را (برای وی) تلاوت کرد: ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ حذیفة س برای مشرکانه بودن آن چیز به آیه مذکور استدلال کرد که بیانگر صحت استدلال به آنچه خداوند در خصوص شرک اکبر نازل کرده برای شرک اصغر به سبب شمول آیه بر آن و دخول آن در شرک. معنای این آیه نیز از زبان ابن عباس و دیگران در سخن شیخ الاسلام و غیره گذشت. خداوند دانا تر است.

این آثار صحابه بیانگر کمال علم آنها به توحید و آنچه با توحید یا کمال آن منافات دارد، است.

از جمله مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

نخست: سخت گیری در پوشیدن حلقه، بند و یا امثال آنها برای چنان منظوری که ذکر شد.

دوم: اگر صحابی می مرد و چنان چیزی بر او بود رستگار نمی شد. گواهی از سخن صحابهمبنی بر اینکه شرک اصغر از بزرگترین گناهان است.

سوم: جهل نمی‏تواند برای شرک اصغر عذر تلقی شود.

چهارم: اعمال مشرکانه مذکور نه تنها در کوتاه مدت نفع نمی رساند بلکه ضرر هم دارد، به دلیل این فرموده که تنها ضعف وسستی ات راافزون می‏کند.

پنجم: در انکار اعمال مثل آن باید شدت و سخت گیری کرد.

ششم: تصریح به اینکه هرکس چیزی را (به معنا و منظوری که گذشت) بیاویزد به همان چیز واگذاشته می‏شود.

هفتم: تصریح به اینکه هرکس تمیمه بیاویزد در واقع مشرک شده است.

هشتم: آویختن بند (تسمه) برای دفع یا رفع تب از جمله موارد پیش است.

نهم: تلاوت آیه توسط حذیفه دلیل است براینکه صحابه به آیاتی که در مورد شرک اکبرند برای شرک اصغر استدلال می‏کردند.

دهم: آویختن خرمهره (مهره) برای دفع چشمِ بد، از جمله شرک اصغر است.

یازدهم: دعا بر اینکه هرکس تمیمه بیاویزد خداوند چشم را از او دفع نمی‏کند و هرکس وَدعه بیاویزد خداوند به او سکون و آرامش نمی دهد، یعنی خداوند او را به آنچه آویخته وا می گذارد.

باب: آنچه در خصوص تعویذ (دعانویسی) و تمائم (چیزهایی که برای دفع چشم می‏آویزند) آمده است.

در صحیح از بشیر انصاری س روایت شده است که وی در برخی سفرها، رسول خدا ص را همراهی می کرد. رسول خدا ص فردی را فرستاد تا برگردن شتران گردنبندی از زه کمان باقی نگذارد یا گردنبندی بر گردن شتران نباشد، مگر اینکه آنرا بریده باشد.**[[87]](#footnote-87)** (تمام گردنبندهایی که از زه کمان درست کرده و بر گردن شتران آویخته اند بریده شوند).

مصنف می‏گوید: باب آنچه در خصوص تعویذ (دعانویسی و اوراد) و تمائم (چیزهایی که برای دفع چشم می آویزند) آمده است.

مصنف می‏گوید: در صحیح از بشیر انصاری س روایت شده است که وی در برخی سفرها، رسول خدا ص را همراهی می کرد. رسول خدا ص فردی را فرستاد تا برگردن شتران گردنبندی از زه کمان باقی نگذارد یا گردنبندی بر گردن شتران نباشد مگر اینکه آنرا بریده باشد.(تمام گردنبندهایی که از زه کمان درست کرده و بر گردن شتران آویخته اند بریده شوند)

این حدیث در صحیحین (صحیح مسلم و بخاری) آمده است.

در استناد مصنف به ابو بشیر. بنابر گفته ای، نامش قیس بن عبید است. که این را ابن سعد گفته است.

ابن عبدالبر می‏گوید: اسم صحیحی از او به دست نیامده است، وی صحابی است و در جنگ خندق حضور داشته و بعد از سال شصت هجری وفات یافت. گفته می‏شود که سن او هنگام وفات از صد سال گذشته بود.

حافظ در خصوص عبارت «در برخی سفرها، رسول خداص را همراهی می‏کرد» می‏گوید: به مکان معینی دست نیافتم (یعنی مکان سفر شخص با پیامبرص و معین نیست).

عبارت « فردی را فرستاد» بنابر گفته حافظ، حارث بن ابی اسامه روایت کرده است که آن فرد زید بن حارثه بود.

قلاده (گردنبند) در عبارت عربی بنابر فاعل بودن مرفوع است. « وَتَر» با فتحه دو حرف اول، یعنی یکی از تارهای قوس یا زه کمان. مردم دوران جاهلیت عرب هنگامی که زه کمان فرسوده و کهنه می شد آنرا به چیز دیگری تبدیل می‏کردند و بر گردن چهارپایان می آویختند و باورشان بر این بود که چشم را از آن چهارپا دفع می‏کند.

عبارت « گردنبندی بر گردن شتران نباشد مگر اینکه بریده شود » روای در نقل عبارت عربی آن از شیخ خود دچار تردید شده است. اینکه آیا لفظ گردنبندی از زره کمان را بکار برده یا به صورت مطلق و بدون قید تنها گردنبند را گفته است. احتمال نخست را روایتی که از مالک روایت شده تایید می‏کند. اینکه در خصوص گردنبند از او پرسیدند گفت: در خصوص کراهت آن چیزی نشنیده‏ام، مگر اینکه کمان باشد (یعنی فقط زه کمان را شنیده‏ام). ابوداود نیز لفظ گردنبند را بدون شک و تردید آورده است.

بغوی در شرح السنة می‏گوید: مالک دستور پیامبر علیه الصلاة و اسلام را به بریدن گردنبندهایی که برای دفع چشم به کار برده می شوند، تأویل کرده است. چرا که آنان زه کمان، تمیمه و گردنبندهای مذکور را بسته و بر آن تعویذ می آویختند به گمان اینکه آنها را از آفات حفظ می‏کند. پیامبر ص آنها را از این عمل باز داشت و به آنها آموخت که این اعمال چیزی از امر خدا را بر نمی گرداند.

ابوعبید می‏گوید: آنان زه کمان را بر شتر می آویختند تا از چشم در امان باشد، که پیامبر ص دستور داد آنرا از بین ببرند. ضمن اینکه به آنان اعلام کرد که این چله ها (زه‏ها) چیزی را دفع نمی‏کنند. ابن جوزی و دیگران نیز چنین چیزی را گفتند.

حافظ می‏گوید: حدیث عقبة بن عامر که ابوداود[[88]](#footnote-88) به صورت مرفوع آورده است این موضوع را تایید می‏کند. عقبة می‏گوید: پیامبرص فرمودند: هرکس تمیمه بیاویزد خداوند چشم را از او دفع نمی‏کند. تمیمه، همان چیزی است که به صورت گردنبند از ترس چشم یا چیزهای دیگر بر گردن آویخته می‏شود.

از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است گفت: از رسول خدا ص شنیدم می‎فرمود: تعویذ، تمائم و تِوله شرک اند. احمد و ابوداود (این حدیث را) روایت کرده‎اند.

مصنف می‏گوید: از ابن مسعود س روایت شده است گفت: از رسول خدا ص شنیدم می فرمود: تعویذ، تمائم و تُِولهَ شرک اند. احمد و ابوداود (این حدیث را) روایت کرده‏اند.

لفظ ابوداود از زینب همسر عبدالله بن مسعود است که گفت: عبدالله بر گردن من بند (تسمه ای) را دید.

گفت: این چیست؟ گفتم بندی است که در آن برای من تعویذ شده است.

عبدالله آنرا گرفته سپس پاره کرد و گفت: شما آل عبدالله از شرک بی نیازید.

از رسول خدا ص شنیدم می فرمود: تعویذ، تمائم و تولة شرک اند. گفتم: چشمم صدمه دیده بود (درد می کرد) نزد فلان یهودی می رفتم. هنگامی که بر من تعویذ کرد، در دم آرام شد.

عبدالله گفت: آن درد عمل شیطان بود که با دست خود به آن آسیب زده بود. و چون آن یهودی تعویذ کرد آرام شد. برای تو کافی بود تاچیزی را بگویی که پیامبر ص می گفت: پیامبرص می فرمود: ای پروردگارم مردم! سختی (درد) را از بین ببر، شفا ده که تو شفا دهنده ای، شفائی جز شفای تو نیست، شفائی که دردی به جای نماند.

« «التمائم» چیزی است که بر فرزندان آویخته می‏شود تا به وسیله آن از چشم حفظ شوند. اگر تمیمه از قرآن باشد برخی از سلف در خصوص آن رخصت داده اند ولی برخی رخصت نداده اند.

و آنرا نهی شده تلقی کرده‏اند، از جمله آنها ابن مسعود رضی الله عنه است.

«الرقی» همان چیزی است که طلسم یا تعویذ نامیده می‏شود و دلیل شرعی، برخی از موارد آنرا از دایره عمومی شرک خارج کرده است که پیامبر ص در خصوص دفع چشم و گزیدگی (نیش زدگی) به آن رخصت داده است.

« التِوله» همان چیزی است که آنرا درست می‏کنند به گمان اینکه آن زن را برای شوهر و شوهر را برای زنش دوست داشتنی می‏کند. (بین زن و شوهری که از یکدیگر کراهت دارند حس دوستی برقرار می‏سازد).

از عبدالله بن عُکیم به صورت مرفوع روایت شده است که هر کس به چیزی تعلق خاطر پیدا کند به همان وا گذاشته می‏شود. احمد و ترمذی روایت کرده‏اند.

ابن ماجه و ابن حبان این موضوع را روایت کرده‏اند و حاکم نیز آنرا روایت کرده و صحیح دانسته است. ذهبی نیز نظر حاکم را تایید می‏کند.[[89]](#footnote-89)

رُقی - همان طور که در عبارت عربی مصنف آمده است- همان است که طلسم یا تعویذ، نامیده می‏شود. دلیل شرعی برخی از موارد آنرا از دایره عمومی شرک خارج کرده است. برای مثال پیامبر ص در خصوص دفع چشم و گزیدگی (نیش زدگی) به آن رخصت داده است. از این رو بنابر اشاره مصنف رُقیه موصوفه که شرک تلقی می‏شود، همان است که بغیر از خدا از آن استعانت می جویند. ولی هرگاه فقط در آن اسماء خدا، صفات و آیاتش ذکر شده باشد، چنین موردی بنابر آنچه از پیامبر صرسیده است خوب، جایز و مستحب است.

این گفته که پیامبرص در خصوص دفع چشم و گزیدگی به آن رخصت داده است، قبلا در باب کسی که توحید را محقق سازد نیز مطرح شده است. همچنین در غیر آندو موارد نیز به تعویذ رخصت داده است.

مثلا در صحیح مسلم[[90]](#footnote-90) از عرف بن مالک روایت شده که ما در جاهلیت تعویذ می کردیم. به پیامبر ص عرض کردیم ای رسول خدا نظر شما چیست؟ پیامبر ص فرمود: تعویذهایتان را به من نشان دهید، تعویذ مادامیکه شرک نباشد اشکالی در آن نیست، در این باب احادیث فراوانی وارد شده است.

خطابی می‏گوید: رسول خدا علیه الصلاة و السلام تعویذ انجام داده و تعویذ شده است (یعنی برای او تعویذ شده) و بدان دستور و اجازه داده است. پس هرگاه تعویذ به قرآن و اسماء خداوند باشد مباح است و به انجام آن دستور داده شده است و تنها در صورتی از آن منع شده و کراهت دارد که به زبان عرب نباشد (به زبانی غیر از عربی باشد) چه بسا ممکن است کفر باشد و یا سخنی باشد که شرک در آن وارد شده است.

می توان گفت (شارح) از جمله موارد مشرکانه آن همان روشهایی بود که عرب جاهلی به کار می گرفتند و می گفتند آفات را از آنان دفع می‏کند و بر این باور بودند که آن از سوی جنیان و به یاری آنهاست. که خطابی نیز نظیر چنین مضمونی را مطرح کرده است.

شیخ الاسلام : می‏گوید: تمامی اسمها مجهول اند پس برای کسی شایسته نیست که به آنها تعویذ کند، چه رسد به اینکه آنها را فرا بخواند (به فریاد بخواند) و اگر چه معنای آن اسم را بداند. چرا که دعا بغیر زبان عربی کراهت دارد و تنها برای کسی رخصت داده شده به زبان غیر عربی دعا کند که عربی را به خوبی نمي‏داند، ولی الفاظ غیر عربی را شعار قرار دادن از دین اسلام نیست.

سیوطی می‏گوید: علما با سه شرط بر جایز بودن تعویذ (رُقیه) اتفاق نظر دارند:

1 – تعویذ با کلام خدا، اسماء و صفات او باشد.

2 – با زبان عربی و معنای آن قابل درک و فهم باشد.

3 – تعویذ کننده معتقد باشد که آن تعویذ ذاتا مؤثر نیست بلکه با تقدیر خداوند متعال تاثیر گذار است.

مصنف می‏گوید: « التمائم » چیزی است که بر فرزندان آویخته می‏شود تا بوسیله آن از چشم حفظ شوند.

خلخالی می‏گوید: التمائم جمع تمیمه، آنچه به منظور دفع چشم به گردن اطفال آویخته می‏شود از قبیل مهره ها و استخوانها. از چنین چیزی نهی شده است، چرا که هیچ دافعی جز خداوند نیست، و طلب دفع اذیت کننده ها جز از خداوند و اسماء و صفات وی جایز نیست.

مصنف می‏گوید: ولی اگر آنچه آویخته شده از قرآن باشد، برخی از سلف در خصوص آن رخصت داده اند. ولی برخی رخصت نداده اند و آنرا نهی شده تلقی کرده‏اند. از جمله آنها ابن مسعود س است.

لازم به ذکر است که دانشمندان صحابه، تابعین و بعد از تابعین پیرامون جواز آویختن تعویذی که از قرآن، اسماء خدا و صفاتش باشد، اختلاف نظر داشته اند. گروهی آنرا جایز دانسته اند که از جمله آنها عبدالله بن عمرو بن عاص، ظاهر روایتی که عایشه نقل کرده، دیدگاه ابو جعفر باقر و روایتی از احمد می‏باشند و حدیث مذکور را بر تعویذ هایی حمل کرده‏اند که در آن شرک است.

گروهی قائل به عدم جوازند که از جمله نظر ابن مسعود و ابن عباس، ظاهر گفته حذیفة و ابن عکیم، جماعتی از تابعین از جمله یاران ابن مسعود و روایتی از احمد که بسیاری از صحابه نیز همین دیدگاه را برگزیده اند. علمای متاخر نیز به استناد حدیث مذکور و آنچه در معنای آن حدیث است، این دیدگاه را قطعیت بخشیده اند.

از نظر من (شارح) برای کسی که تأمل کند به سه دلیل دیدگاه اخیر صحیح است.

نخست: نهی عمومیت دارد و چیزی نیست که آنرا تخصیص دهد.

دوم: سد ذریعه (پیشگیری از وقوع) چرا که چنین اعمالی منجر می شوند به اینکه چیزهایی را بیاویزند که شایسته نیست.

سوم: وقتی شخص آنرا می آویزد به ناچار برای قضای حاجت، استنجا و مواردی نظیر آنها موجب کم اهمیتی و کم ارزشی آن خواهد شد.

در این احادیث و آنچه سلف (صالح) بر آن بود تأمل کن، چرا که با تأمل در آن غربت اسلام برایت روشن می‏شود. چون این مهم را شناختی در خواهی یافت که آنچه پس از قرون فاضله اسلام اتفاق افتاده بسیار گسترده و فراوانند. از جمله مسائلی که اتفاق افتاده عبارتند از: تعظیم قبرها، برافراشتن مساجد بر آنها، رو آوردن به قبرها با جان و دل، انواع عبادات مثل به فریاد خواندن، ترسها و رغبتها برای قبرها، همان عباداتی که تنها مختص خداوند است نه غیر او، همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭼ (يونس: ١٠٦ - ١٠٧) یعنی: به جای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می رساند و نه زیانی، اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد. اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچکس جز او نمی‏تواند آنرا بر طرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند هیچکس نمی‏تواند فضل و لطف او را از تو بر گرداند، خداوند فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می‏کند. او دارای مغفرت و مهر فراوان است. آیاتی نظیر این آیات در قرآن بی‏شمارند.

مصنف می‏گوید: « التولة» چیزی است که آنرا درست می‏کنند تا میان زن و شوهر حس دوستی برقرار کنند (دو نفر را برای یکدیگر محبوب گردانند) ابن مسعود راوی حدیث، تِولة را اینگونه تفسیر کرده است، همانطوری که در صحیح ابن حبان و حاکم[[91]](#footnote-91) آمده است (که به وی گفتند): ای ابا عبدالرحمن رقی و تمائم را شناختیم پس تـُِوله کدام است؟ گفت: چیزی است که زنان آنرا درست میکنند تا نزد شوهرانشان دوست داشتنی شوند.

حافظ می‏گوید: تِولة چیزی است که زن بوسیله آن محبت شوهرش را جلب می کرد و نوعی جادوست، خداوند داناتر است. هنگامی این اعمال شرک تلقی می شوند که مضمون آنها درخواست دفع مضرتها و جلب منافع از غیر خداوند متعال، باشد. مصنف می‏گوید: از عبدالله بن عُکیم به صورت مرفوع روایت شده است که هرکس چیزی را بیاویزد به همان واگذاشته می‏شود. احمد و ترمذی آنرا روایت کرده‏اند. ابوداود و حاکم[[92]](#footnote-92) نیز آورده اند.

عبدالله بن عُکیم مکنی به أبامعبد جهنی کوفی است. بخاری می‏گوید: دوران پیامبر ص را دریافته است. شهرت و آوازه صحیحی از او شناخته نشده است. ابو حاتم نیز چنین گفته است.

خطیب (بغدادی) می‏گوید: در کوفه سکونت داشت تا اینکه در زمان حیات حذیفة به مدائن رفت.

و فرد مورد اعتماد است. ابن سعد از دیگران آورده است که در زمان سردمداری حجاج وفات یافت.

و عبارت « هرکس به چیزی تعلق خاطر پیدا کند به همان وا گذاشته می‏شود ». تعلق خاطر پیدا کردن، می‏تواند با دل و یا عمل و یا هر دوی آنها باشد. « به همان وا گذاشته می‏شود » یعنی خداوند او را به همان چیزی که بدان تعلق خاطر پیدا کرده می سپارد. بنابراین هرکس به خدا تعلق خاطر پیدا کند، نیازهایش را به او عرضه دارد، به او پناهنده شود و کارش را به او وا گذارد، خداوند برایش کافی است. هردوری را برای او نزدیک و هر سختی را برایش آسان می کند، ولی هرکس به غیر خدا تعلق خاطر پیدا کند و با رأی، عقل، درمان، تعویذ و مسائلی نظیر آنها که او تجویز کرده است، آرام گیرد، خداوند او را به آن چیز وا می گذارد و نابودش می کند، که از این دست افراد در نصوص دینی و تجربه های گذشتگان معروف اند.

خداوند می‏فرماید ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﭼ (الطلاق: ٣) هرکس به خداوند توکل کند خداوند او را بس است.

امام احمد: می‏گوید: هشام بن قاسم از ابو سعید مؤدب از شخصی روایت می‏کند از عطاء خراسانی شنید که گفت: با وهب بن منبه در حالی که خانه خدا را طواف می کرد برخوردم. گفتم: برای من حدیثی کوتاه روایت کن تا در این مکان از تو به حافظه بسپارم. گفت: بله، خداوند تبارک و تعالی به داود وحی کرد: ای داود به عزت و عظمتم سوگند. هر بنده‏ای از بندگان من که تنها به من پناه آورد نه به مخلوقات من، و چنین نیتی را از او بشناسم. اگر آسمانهای هفتگانه و هر آنچه در آنهاست وزمینهای هفتگانه و هر آنچه در آنهاست علیه او طرح و نقشه بریزند، حتما در میان طرحها و نقشه های آنها برای وی راه خروج و چاره ای قرار خواهم داد.

ولی به عزت و عظمتم سوگند اگر بنده‏ای از بندگان من به مخلوقی از مخلوقاتم پناه ببرد و به چنین نیتی از وی پی ببرم، حتما اسباب آسمان را از دست او قطع خواهم کرد و زمین زیر پایش بر او سخت خواهد گرفت، سپس هیچگونه اهمیتی برایم ندارد که در چه وادی هلاک شود. (یعنی او را به حال خود وا می گذارم تا هلاک شود).

احمد از رویفع روایت کرده است که گفت: رسول خدا صبه من گفت: ای رویفع شاید که عمرت طولانی شود. پس به مردم خبر بده: هرکس موهای صورتش را گره بزند یا وَتَری (زه کمان) را به گردن آویزد یا خود را با مرفوع چهارپا یا استخوانی پاک کند. محمد از او بیزار است.

مصنف می‏گوید: احمد[[93]](#footnote-93) از رویفع روایت کرده است که گفت: رسول خدا ص به من گفت: ای رویفع شاید که عمرت طولانی شود. پس به مردم خبر بده: هرکس موهای صورتش را گره بزند یا وَتَری (زه کمان) را به گردن آویزد یا خود را با سرگین چهارپا یا استخوانی پاک کند. محمد از او بیزار است.

این حدیث را احمد از یحیی بن اسحاق و حسن بن موسی أشیب روایت کرده است که این دو نفر نیز از ابن لهیعه نقل کرده‏اند. این حدیث داستانی دارد که مصنف آنرا مختصر و کوتاه کرده است.

لفظ حسن (بن موسی أشیب) این است که ابن لهیعة از عیاش بن عباس از شُییم بن بیتان روایت کرده است که رُویفع بن ثابت برای من گفت: در زمان رسول خدا ص یکی از ما شتر برادرش را می گرفت تا نصف آنچه به وی غنیمت داده شده است را به او بدهد تا اینکه آن نصف سهم خود را می برد و حتی یکی از ما نوک پیکان و سپری به غنیمت می برد و دیگری پیمانه ای. سپس پیامبر ص به من گفت... تا پایان حدیث.

سپس احمد از یحیی بن غیلان روایت کرده است المفضل به من گفت: عیاش بن عباس برای ما روایت کرد که شُییم بن بیتان به وی خبر داد که از شیبان قنبانی شنید تا ادامه و پایان حدیث. ابن لُهیعة، در سند حدیث مورد بحث علماست.

همچنین در خصوص استناد دوم، شیبان قتبانی مورد بحث و مقال علماست. گفته شده که وی مجهول است دیگر رجال حدیث موثق اند. در عبارت « شاید که عمرت طولانی شود» نشانه ای از نشانه های نبوت است، چرا که رویفع تا سال 56 هجری قمری عمر کرد، سپس در برقه یکی از توابع مصر که امیر آنجا بود وفات یافت و وی از انصار بود، و بنابر قولی، در سال 53 هجری قمری وفات یافت.

عبارت « پس به مردم خبر بده » دلیل بر وجوب خبر دادن به مردم است. واین وجوب مختص رویفع نیست بلکه هرکسی که علمی دارد و مردم به آن نیازمندند و نزد کس دیگری آن علم نیست واجب است که آنرا به مردم اعلام کند، و اگر او با شخص دیگری از آن علم بهره مند باشند تبلیغ آن علم بر آنها فرض کفایی است: (یعنی اگر یکی انجام دهد از دیگری ساقط می‏شود). که ابو زرعه در سنن ابوداود چنین دیدگاهی را مطرح کرده است.

عبارت «هرکس موهای صورتش را کره بزند » لحیة یعنی موهای صورت ریش که از نظر جوهری جمع آن لِحی و لُحی است. یعنی با کسره و ضمه لام.

خطابی می‏گوید: نهی پیامبرص از گره زدن موهای صورت را به دو وجه می‏شود تفسیر کرد:

نخست: کاری که عربها در هنگام جنگ انجام می‏دادند ؛ ریشهایشان را گره می زدند. این شیوه برخی از غیر عربها بود که موهای صورتشان را می بافتند و گره می زدند. ابو سعادات می‏گوید: این عمل را به منظور خود برتر بینی و خود پسندی انجام می‏دادند.

دوم: معنایش این است که موهای خودشان را تمرین بدهند تا گره خورده و فِر شَوَد و این عمل کسانی است که خود را به زنان شبیه می‏کنند. (عمل اهل تأنیث).

ابوزرعة بن عراقی می‏گوید: شایسته تر و اولی این است که نهی مذکور را حمل بر گره زدن موهای صورت در نماز کنیم. همانطوری که روایت محمد بن ربیع بر این امر دلالت دارد به این عبارت که هرکس موهای صورتش را در نماز گره بزند......).

عبارت « یا وتری (زه کمان) را به گردن آویزد» یعنی وتر (زه کمان با توضیحی که قبلا گذشت) را در گردن خود یا چهار پایش بیاویزد. در روایت محمد بن وکیع وَتر (زه کمان) همان تمیمه معرفی شده است یعنی مقصود از وَتر همان تمیمه است.

وقتی در خصوص فردی که وتری (زه کمان) به گردن خود یا چهارپایش می آویزد اینگونه است پس در خصوص کسی که به مرده ها تعلق خاطر می یابد چگونه خواهد بود؟! کسی که برآورده شدن نیازها و گشایش سختی ها را از مرده ها می خواهد. همان چیزهایی که شریعت در آیات محکم به شدت از انجام آنها نهی کرده است.

عبارت « یا خود را با سرگین چهار پا یا استخوانی پاک کند، محمد از او بیزار است ». نووی می‏گوید: یعنی محمد از عمل او بیزار است، حال آنکه این معنا خلاف ظاهر است. نووی فراوان احادیث را از ظاهرشان تأویل می‏کند خداوند او را ببخشاید.

در صحیح مسلم[[94]](#footnote-94) از ابن مسعود به صورت مرفوع روایت شده است که « خودتان را (با حَدثَ) سرگین حیوان و استخوان پاک نکنید، چرا که آن توشه برادرانتان از جن است». همانطوری که ظاهر مذهب احمد است با سرگین چهار پا و استخوان استنجاء صورت نمی پذیرد و فرد عامل پاداش نمی گیرد.

چنانکه ابن خزیمه و دار قطنی[[95]](#footnote-95) از ابو هریرة روایت کرده‏اند: پیامبرص نهی کرده از اینکه با استخوان یا سرگین (مدفوع چهارپا) استنجاء (پاکی از حدث) صورت گیرد و فرموده است که آن دو پاک کننده نیستند.

از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: هرکس تمیمه ای را از یک انسان قطع کند شبیه آزاد کردن یک برده است. وکیع این حدیث را روایت کرده است.

وکیع از ابراهیم روایت کرده است که گفت: آنان (اصحاب عبدالله بن مسعود)تمام تمیمه ها را ناپسند می داشتند چه از قرآن و چه از غیر قرآن باشد.

مصنف می‏گوید: از سعید بن جبیر روایت شده است که گفت: هرکس تمیمه ای را از یک انسان قطع کند شبیه آزاد کردن یک برده است. وکیع این حدیث را روایت کرده است. از نظر اهل علم چنین روایتی در حکم حدیث مرفوع است، چرا که چنین چیزی را نمی توان با رأی و نظر شخصی بیان کرد. پس این روایت مرسل است زیرا سعید بن جبیر تابعی است. این حدیث بیانگر آن است که قطع کردن تمائم (تعویذ هایی که به منظور دفع چشم می آویزند) فضیلت است، زیرا این عمل شرک است.

وکیع: همان ابن جراح بن وکیع کوفی است که فردی قابل اعتماد، پیشوا و دارای تصانیفی است که از جمله آنها الجامع و غیره است. امام احمد و همردیفان وی از او روایت کرده‏اند. در سال 197 هجری وفات یافت.

عبارت « وکیع از ابراهیم روایت کرده است که گفت: آنان (اصحاب یا سلف صالح) تمام تمیمه ها را ناپسند می داشتند چه از قرآن و چه از غیر قرآن باشد.

ابراهیم همان امام ابراهیم بن یزید نخعی کوفی، مکنی به أبا عمران، فردی معتمد و از زمره فقیهان بزرگ است.

مِزّی می‏گوید: وی به دیدار عایشه رفته ولی چیزی از عایشه روایت نکرده است. (ثابت نشده که چیزی را از وی شنیده باشد). در سال 96 هجری در پنجاه سالگی یا نزدیک آن وفات یافت.

عبارت « آنان تمام تمیمه ها را ناپسند می داشتند تا آخر » مراد از آنان پیروان و یاران عبدالله بن مسعود است. افرادی مثل علقمه، اسود، ابووائل، حارث بن سوید، عبیدة السلمانی، مسروق، ربیع بن خثیم، سوید بن غفلة و دیگران. آنان بزرگان تابعین بودند. این صیغه را ابراهیم در حکایت اقوال خود بکار می گیرد. آنچنانکه حاقطانی مثل عراقی و دیگران بیان کرده‏اند.

از جمله مسائلی که در این باب گذشت عبارتند از:

نخست: تفسیر رقی (تعویذ) و تمائم (آنچه به منظور دفع چشم می آویزند).

دوم: تفسیر تِوِله (مهره دوستی که به گمان مشرکان بین زن و شوهر رابطه دوستی برقرار می کند).

سوم: این سه مورد مذکور بدون هرگونه استثناء شرک اند.

چهارم: تعویذ به کلام خدا برای دفع چشم و گزیدگی از جمله شرک و موارد پیشین نیست.

پنجم: اگر تمیمه از قرآن باشد علما در خصوص آن اختلاف نظر دارند که آیا این مورد نیز همانند موارد قبل است یا خیر؟

ششم: آویختن وَترها (زه های کمان) بر چهارپایان به منظور دفع چشم از زمره اعمال مشرکانه و مذموم اند.

هفتم: وعده عذاب شدید بر کسی که وتر (زه کمان) بیاویزد.

هشتم: فضیلت پاداش نیکوی کسی که تمیمه ای را از فردی قطع کند.

نهم: سخن ابراهیم (نخعی) با اختلافاتی که گذشت مخالفت ندارد. چرا که مقصود وی یاران عبدالله بن مسعود است.

باب: کسی که به درخت یا سنگ یا چیزهایی نظیر آنها تبرک جوید.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ (النجم: ١٩ - ٢٠) یعنی: آیا چنین می بینید (و اینگونه معتقدید) که لات و عزّی و منات سومین بت دیگر (معبود شما و دختران خدایند).

مصنف می‏گوید: باب: کسی که به درخت یا سنگ یا چیزهایی نظیر آنها تبرک جوید. نظیر آنها مثل بقعه، قبر و از این دست چیزها پس او مشرک است.

در ادامه به این گفته خداوند متعال استناد می‏کند که ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﭼ لات بت ثقیف، عزّی بت قریش و بنی کنافة و مناة هم از آنِ بنی هلال بود و بنابر گفته ابن هشام مناة بت هذیل و خزاعة بود.

جمهور « اللات » را با تخفیف تاء و ابن عباس، ابن زبیر، مجاهد، حمید، ابو صالح و رویس از یعقوب آنرا با تشدید تاء قرائت کرده‏اند.

بنابر دیدگاه نخست: اعمش می‏گوید: لات را از إله و عزّّی را از عزیز نامگذاری کرده‏اند.

ابن جریر می‏گوید: مشرکان اسم لات را از اسم خداوند متعال گرفته بودند. پس گفتند: مونّث الله است. خداوند بسیار بالاتر از آنچیزی است که آنان می گفتند. همچنین می‏گوید: عزی مونث عزیز است.

ابن کثیر می‏گوید: لات صخره سفیدی در طائف بود که بر روی آن خانه ای کشیده شده بود. پرده ها و نگهبانانی داشت. حیات بزرگی آنرا در بر گرفته بود که نزد اهل طائف ارزش والایی داشت. اهل طائف که همان ثقیف و پیروان آنها بودند با آن به دشمنان خود از قبائل عرب بعد از قریش، مباهات می‏کردند. ابن هشام می‏گوید: رسول خدا ص مغیرة بن شعبة را برانگیخت تا آنرا خراب کرده سپس بسوزاند.

بنابر دیدگاه دوم: ابن عباس می‏گوید: مردی بود که آرد بیخته را با روغن برای حاجیان مخلوط می کرد. هنگامی که مُرد، ملازم قبراو شدند. که بخاری این روایت را آورده است.

ابن عباس می‏گوید: مردی در کنار یک صخره قاووت و روغن می فروخت و بر روی آن روغن می گداخت. هنگامی که مُرد مردم ثقیف به منظور بزرگداشت سویق (قاووت) فروش مذکور، آن صخره را پرستیدند.

از مجاهد نیز نظیر این، روایت شده است که سعید بن منصور روایت کرده مجاهد گفت: هنگامی که آن مرد مُرد او را پرستیدند. همچنین ابن ابی حاتم از ابن عباس روایت کرده است که آنان آن مرد را پرستیدند. جماعتی از اهل علم نیز چنین نظری دارند.

از نظر من (شارح) هیچگونه منافاتی میان دودیدگاه مذکور وجود ندارد. چرا که آنان صخره و قبررا به منظور تعظیم و بزرگداشت می پرستیدند. برای چنین کارهایی، محلهای تجمع مردم و گنبد ها و قبرها بنانهاده شد و به عنوان بت برگزیده شدند. این روایات بیانگر آنند که اهل جاهلیت مردمان صالح و اصنام را می پرستیدند.

بنابر گفته ابن جریر: « عزّی »درختی بود در محلی به نام نخلة میان مکه و طائف که بر روی آن بنائی درست کرده بودند: قریش آن را بزرگ و ارجمند می داشت. همانطوری که ابو سفیان در روز (جنگ) اُحد گفت: ما عزّی داریم. ولی شما عزّی ندارید. پیامبرص فرمود: خداوند سرور و دوست ماست شما دوست و مولایی ندارید.[[96]](#footnote-96)

نسائی و ابن مردویه[[97]](#footnote-97) از ابو طفیل روایت کرده‏اند، گفت: هنگامی که رسول خدا ص مکه را فتح کرد، خالد بن ولید را به مخلة فرستاد – که عزّی در آن بر روی سه درخت صمغ عربی قرار داشت – پس خالد آن درختان را برید. خانه ای که بر روی آنها بود فروریخت و نابود شد. سپس به نزد پیامبر ص آمده آنرا گزارش کرد. پیامبر ص فرمود: برگرد. چرا که تو کاری انجام ندادی، پس خالد برگشت: هنگامی که نگهبانان او را دیدند به شدت به سمت کوه رفته می گفتند: ی عزّی یا عزّی. خالد به نزد آنها رفت، ناگهان زن لختی را مشاهده کرد که موهایش پراکنده و با دو دستش خاک برسر می ریخت. پس خالد با شمشیر او را کور کرده به قتل رسانید. سپس نزد پیامبر ص بازگشت و آن حادثه را گزارش نمود، پیامبرص فرمود: آن عزّی بود.

(شارح): تمام این موارد و حتی بزرگتر از آنها در زمان کنونی نزد ضریح و گنبدهای مُردگان و تجمع گاههایی آنها اتفاق می اُفتند.

« مناة » در محلی به نام مشلل نزد قبیله قدید، میان مکه و مدینه بود، قبایل خزاعه، اوس و خزرج برای آن تعظیم می‏کردند و آن را بزرگ می داشتند. لبیک گفتن برای حج را در آنجا آغاز می‏کردند.

اصل اشتقاق آن از اسم خداوند، یعنی منان است، بنابر قول ضعیفی به سبب فراوانی خونی که آنجا به منظور تبرک ریخته می شد به این اسم نامیده شده است.

بخاری ص در حدیث عروة از عایشه رضی الله عنها می‏گوید: آن بتی بود که میان مکه و مدینه قرار داشت.

ابن هشام می‏گوید: رسول خدا ص در سال فتح (مکه) علی را فرستاد وآنرا خراب کرد.

در معنای آیه آنگونه که قرطبی می‏گوید: حذفی صورت گرفته که تقدیر آن می‏تواند اینگونه باشد: (أفَرَأیتم هذه الآلهة) یعنی آیا چنین می بینید و نظرتان این است که این معبودها: نفع و ضرر می رسانند تا شریکان خداوند بلند مرتبه باشند؟

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﯚ ﭼ النجم: ٢١ ابن کثیر در معنای آیه می‏گوید: یعنی آیا برای خداوند فرزند قرار مي‏دهید و آن هم دختر، در حالیکه برای خودتان فرزندان پسر را بر می گزینید؟

در ادامه خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯛ ﯜﯝﯞ ﯟ ﭼ النجم: ٢٢ یعنی چنین تقسیم کردنی باطل و ظالمانه است. چگونه چیزی را قسمت پروردگارتان می کنید که اگر برای مخلوقین بود ظلم و نادانی محسوب می شد. خودتان را از جنس ماده (مونث) منزه میدارید در حالیکه آنها را برای خداوند متعال قرار مي‏دهید.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ النجم: ٢٣ یعنی اینها اسمهایی هستند که خودتان و پدرانتان از طرف خود نامگذاری کرده‏اند (از جانب خداوند دلیلی برای آنها نیامده است).

ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﭼ النجم: ٢٣ یعنی حجت و اضحی از سوی خداوند برای آنها نازل نشده است.

ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ النجم: ٢٣ یعنی سند و مدرکی برای این کار ندارند جز اینکه به پدران و آبائشان که این روش وراه را رفته اند حسن ظن دارند، حسن ظن به آنان موجب شده تا روش باطل آنها را تبعیت کنند. ﭽ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﭼ النجم: ٢٣ علاوه بر حسن ظن به آباء واجداد، هوا وبهرمندی نفس اماره آنان نیز موجب تعظیم آباء و تبعیت بی چون چرای از آنان گشته است. (یعنی به جای اینکه از سوی خداوند دلیل و برهانی داشته باشند تنها به حسن ظن پدران و نیاکان از یکسو و تبعیت از هوای نفس از سوی دیگر تکیه داشتند).

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﭼ (النجم: ٢٣) یعنی از سوی پروردگارشان برای آنان هدایت آمده است. (پس چرا تبعیت نمی‏کنند ؟). ابن کثیر می‏گوید: با وجود اینکه خداوند متعال فرستادگانی را با حقی روشن و برهانی قاطع به سوی آنان فرستاده است، از آنچه آنان آورده اند تبعیت واطاعت نکردند و فرمانپذیر نگشتند.

با مطابقت دادن آیات با شرح تفسیری که گذشت می توان دریافت، از جهت اینکه بندگان این بتها معتقد به حصول برکت از آنها (بتها) بودند، که دست یافتن به این برکت از طریق بزرگداشت آنها و به فریاد خواندن و طلب یاری کردن از آنها و اعتماد به آنها در جهت بدست آوردن آنچه بدان امید داشتند و آرزو می‏کردند به برکت و شفاعت و میانجی گریشان، حاصل می گشت.

پس تبرک به قبرهای صالحان مثل لات، به درختان و سنگهایی مثل عزّی و مناة از زمره عمل همان مشرکان با بت هایشان محسوب می‏شود، هرکس چنان اعمالی را انجام دهد و در خصوص قبر یا درخت یا سنگی چنان باوری (که مشرکان داشتند) را داشته باشد، در این شرک خود شبیه بندگان اینگونه بتهاست.

ولی واقعیت این است که عمل کرد مشرکان امروزی با معبودهایشان بسیار بزرگتر از عمل مشرکان دوران جاهلی است و خداوند یاری گر و کمک کننده است.

از ابوواقد لیثیس روایت شده است که گفت: با رسول خدا ص به سوی حنین رهسپار گشتیم، ما تازه ایمان آورده بودیم. مشرکان درختی داشتند که در کنار آن می ایستادند و سلاح های خودشان را به آن می آویختند، که به آن درخت ذات انواط می گفتند. در کنار درختی گذشتیم. به رسول خدا ص گفتیم: ای رسول خدا ص برای ما نیز ذات انواطی قرار بده همانگونه که آنها (مشرکان) ذات انواط دارند. رسول خدا ص فرمودند: الله اکبر! این روشهای باطل پیشینیان است. سوگند به کسی که جانم در دست اوست. چیزی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند: ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ (الأعراف: ١٣٨) یعنی(ای موسی!) برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان دارای معبودهایی هستند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. از روشهای (باطل) گذشتگان (پیشینیان) تبعیت خواهید کرد.

ترمذی روایت کرده و آنرا صحیح دانسته است.

مصنف می‏گوید: از ابوواقد لیثی روایت شده است که گفت: با رسول خدا ص به سوی حنین رهسپار گشتیم، ما تازه ایمان آورده بودیم. مشرکان درختی داشتند که در کنار آن می ایستادند و سلاح های خودشان را به آن می آویختند، که به آن درخت ذات انواط می گفتند. در کنار درختی گذشتیم. به رسول خدا ص گفتیم: ای رسول خدا ص برای ما نیز ذات انواطی قرار بده همانگونه که آنها (مشرکان) ذات انواط دارند. رسول خدا ص فرمودند: الله اکبر! این روشهای باطل پیشینیان است. سوگند به کسی که جانم در دست اوست. چیزی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند: ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ (الأعراف: ١٣٨) یعنی(ای موسی!) برای ما معبودی قرار بده همانگونه که آنان دارای معبودهایی هستند. (موسی) گفت: شما گروه نادانی هستید. از روشهای (باطل) گذشتگان (پیشینیان) تبعیت خواهید کرد.

ترمذی روایت کرده و آنرا صحیح دانسته است.

نام ابوواقد، حارث بن عوف است. در این باب از ابوسعید و ابو هریره نیز روایت شده که ترمذی آورده است. احمد، ابویعلی، ابن ابی شیبه، نسائی، ابن جریر، ابن منذر، ابن ابی حاتم و طبرانی نیز نظیر آنرا روایت کرده‏اند.[[98]](#footnote-98)

ابو واقد همانطوری که نامش گذشت، صحابی مشهور، که در سال 68 هـ. ق در سن 85 سالگی وفات یافت.

عبارت « با رسول خدا ص به سوی حنین رهسپار گشتیم» در حدیث عمر و بن عوف که ابن ابی حاتم، ابن مردویه و طبرانی روایت کرده‏اند آمده است که وی گفت: به همراه رسول خدا ص در روز فتح به جنگ رفتیم در حالیکه هزار و اندی نفر بودیم، هنگامی که میان حنین و طائف رسیدیم.... الی آخر حدیث.

عبارت عربی « نحن حدثاء عهد بکفر » یعنی ما تازه از کفر به ایمان روی آورده بودیم، تازه ایمان آورده بودیم. یعنی دوره ایمان ما به دوره کفر نزدیک بود. این روایت بیان می‏کند که صحابه پیشگام و آنانی که مقدم تر اسلام را پذیرفته بودند، از این مسئله ناآگاه نبودند. و کسی که با باطلی عادت کرده و اینک از آن به حق برگشته است، قلب او از اینکه بار دیگر به آن باطل برگردد در امان نیست. که مصنف این مقوله را مطرح کرده است.

عبارت « مشرکان درختی داشتند که در کنار آن می ایستادند » لفظ عربی عکوف در حدیث مذکور یعنی ایستادن بر چیزی در یک مکان. که می توان به این گفته خداوند از زبان حضرت ابراهیم خلیل: ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﭼ (الأنبياء: ٥٢) یعنی: این مجسمه هایی که شما دائما به عبادت ایستاده اید چیستند؟ برای لفظ عکوف اشاره کرد.

و ایستادن مشرکان نزد آن درخت به منظور تبرک جستن از آن و تعظیم برای آن بود. در حدیث عمر و آمده است: برآن درخت سلاح آویخته می شد و ذات انواط نامیده شده بود و بغیر خدا پرستیده می شد.

عبارت « سلاحهایشان را به آن می آویختند » یعنی به منظور برکت به آنها آویزان می‏کردند.

(شارح) در این روایت همچنین بیان این مطلب است که عبادت مشرکان برای آنها بتهای مذکور، با تعظیم، ایستادن در پیشگاه و تبرک جستن به آنها بود و با این امور سه گانه درختان و چیزهایی نظیر آن‏ها پرستیده می شوند.

عبارت« گفتیم: ای رسول خدا ص! برای ما نیز ذات انواطی قرار بده» ابوسعادات می‏گوید: از پیامبرص خواستند تا نظیر آنرا برایشان قرار دهد ولی پیامبرص آنان را از آن عمل بازداشت. انواط جمع نوط و نوط مصدر است ولی همان منطوط مدنظر است. (یعنی عمل آویختن برآن صورت گرفته و اسم مفعول است).

گمان می‏کردند که این عمل مورد پسند خداوند است و بدان وسیله به خداوند نزدیک می شوند، چرا که آنان (اصحاب) منزلتشان بالاتر از آن است که با پیامبر ص قصد مخالفت داشته باشند.

عبارت «رسول خداص فرمودند: الله اکبر» در روایتی دیگر سبحان الله آمده است، مقصود تعظیم خداوند متعال و منزه داشتن وی از این شرک به هر نوعی که باشد، چیزهایی که جایز نیست به غیر خدا از او خواسته شود و او مد نظر باشد.

پیامبرصدر حالت تعجب تکبیر و تسبیح به کار می برد، هنگامی که چیزی را از فردی می شنید که شایسته خداوند نبود و با ربوبیت و الوهیت خداوند سازگاری نداشت به منظور تعظیم و تنزیه خداوند چنین الفاظی بکار می گرفت.

عبارت عربی « إنَّها لسُنن » با ضمه سین. یعنی طرق، روشها. (روشهای نادرست پیشینیان).

عبارت « سوگند به کسی که جانم در دست اوست ؛ چیزی را گفتید که بنی اسرائیل به موسی گفتند: ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ (شما نیز) از روشهای (باطل) گذشتگان (پیشینیان) تبعیت خواهید کرد» این گفته آنها شبیه گفته بنی اسرائیل بود، آنچه جامع این شباهت است اینکه هر دوی آنها خواستند تا معبودی غیر از خداوند برای آنها قرار دهند تا بدان پناه ببرند و او را بپرستند.

گرچه لفظشان مختلف، ولی محتوا یکی است، پس تغییر اسم حقیقت شی را تغییر نمی دهد.

از جمله مفاهیم این روایت ترس از شرک و اینکه انسان گاهی یک چیزی را نیکو می پندارد از این رو گمان می‏کند که آن وی را به خداوند می رساند در حالیکه آنچیز از همه چیزها بیشتر فرد را از رحمت خدا دور و به خشم او نزدیک می‏سازد. این امر را کسی به طور حقیقی نمی شناسد مگر اینکه آنچه را که امروزه از سوی بسیاری از علما و بندگان با صاحبان قبرها اتفاق افتاده را بشناسد اعمالی از قبیل غلو و صرف عبادات اصلی برای آنها به گمان اینکه آنها قادر به چیزی هستند، در حالیکه آن گناه نابخشودنی از سوی خداوند است.

حافظ ابو محمد عبدالرحمن بن اسماعیل شافعی معروف به ابن ابی شامه در کتاب «البدیع و الحوادث» می‏گوید: همچنین از این قسم (از شرک) است که به طور عموم همگان بدان دچار شده اند و شیطان برای عموم آراسته است از جمله آنها: درست کردن دیوارها و ستونها، آراستن و تزیین کرد جاهای ویژه ای در هر شهر که شخصی نیز برای مردم داستان سرایی می‏کند که در خواب فلان شخص را که به نیک نامی و صلاح مشهور است در آن مکان مشاهده کرد، که به دنبال این، چنان کارهای نامشروعی را انجام مي‏دهند.

با حفاظت از آنها واجبات خداوند متعال و سنن او را ترک می‏کنند به گمان اینکه بوسیله آن به خداوند نزدیک می شوند، سپس در این امر آنقدر زیاده روی و افراط مي‏کنند که آنها را بسیار بزرگ می نمایانند به طوری که این اماکن در دلهای آنها جای گرفته و برای آن تعظیم می‏کنند. با نذر کردن در آن مکانها به آنها امیدوار می شوند که بیمارانشان را شفا و نیازهایشان را رفع کنند. می پندارند که شفای بیماران و رفع نیازها از چشمه ها، درخت، دیوار و سنگ است.

در شهر دمشق از این قبیل مسائل مکانهای متعددی وجود دارند که از جمله آنها: عوینة الحمی که خارج از باب تو ما است. ستون مخلق در داخل باب الصغیر، شجره خارج از باب نصر در میانه راه، خداوند بریدن و برکندن آن از ریشه و ذات انواط هایی شبیه آنرا که در حدیث وارد شده است، آسان کند.

ابن قیم: نیز نظیر همان چیزی که ابو شامه گفته است را مطرح کرده است.

سپس می‏گوید: این سنگ، این درخت و این چشمه نذرها را می پذیرد ؛ یعنی عبادت غیر خدا را قبول می‏کند. چرا که نذر عبادت و قربت است، که نذر کننده بوسیله آن به آن کسی که برای وی نذز کرده نزدیکی می جوید. آنچه با این باب مرتبط است در هنگام مطرح کردن این فرموده پیامبر ص که « پروردگارا قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده» خواهد آمد.

در این جمله فوائدی است که از جمله آنچه معتقدین درخت، سنگ و قبور انجام می‏دهند، از قبیل جستن به آنها، ایستادن در مقابل آنها و قربانی کردن برای آنها شرک است. تنها عوام و افراد فرومایه فریب نمی خورند، (بلکه کسانی که مدعی علمند نیز دچار چنین اعمالی می‏شوند).

هنگامی که برخی از صحابه با حسن ظن چنان چیزی را از پیامبرص درخواست کردند و پیامبر ص نیز برای آنان بیان کرد که آن درخواست آنان همانند درخواست بنی اسرائیل است که گفتند: ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭼ وقوع شرک در میان این امت چیز بعید و دور از واقع و ذهن نیست. وقتی شرک برای آنها گاه پوشیده بود پس برای کسانی که در علم و فضل چندین و چند برابر از آنها کمترند و به سبب دوری این زمان از آثار پیامبرص و غلبه جهل، چگونه شرک برای آنها پوشیده نباشد؟ نه تنها شرک در میانشان اتفاق افتاده بلکه بزرگترین مسائل شرک در الوهیت و ربوبیت هم برای آنان پوشیده مانده و بسیاری از آن اعمال مشرکانه را انجام مي‏دهند و آنها را مایه نزدیکی به خداوند تلقی می‏کنند.

همچنین حدیث مطرح شده در این باب بیانگر این مطلب است که در احکام معانی معتبرند نه اسامی.

از این رو پیامبر صدرخواست اصحاب را به درخواست بنی اسرائیل مانند کرده است و توجهی به اینکه آنها نام آنرا ذات انواط می نامیدند، نمی‏کند. مشرک، مشرک است حال هراسمی که می خواهد برای شرک خود بگذارد. کسانی که به فریاد خواندن مردگان، قربانی کردن، نذر و چیزهایی از این دست را، بزرگداشت و محبت به آنها نامیده اند باید بدانند که این همان شرک است. حال هر چه که می خواهند بر آن بنامند. موارد دیگر را نیز می‏توان با این امر مقایسه کرد.

عبارت « از روشهای (باطل) گذشتگان تبعیت خواهید کرد» این خبر درستی است که واقعیت های فراوانی از این امت گواه بر صحت این خبر است.

در این عبارت نشانه ای از نشانه های نبوت نمودار است چرا که آنچه بدان خبر داده اتفاق افتاده است.

همچنین حدیث بیانگر نهی پیامبرص از همانندی با اهل جاهلیت و اهل کتاب در چیزهایی است که آنان انجام می‏دادند. مگر آنکه دلیلی اثبات کند که آنچیز از شریعت محمدص است و شریعت محمدص آن را تایید کرده است.

مصنف می‏گوید: درآن تذکری است برای سؤالاتی که در قبر مطرح می شوند از جمله: پروردگار تو کیست؟ که جواب این سؤال واضح است. نبی تو کیست؟ گزارش و پاسخ به این سؤال با خبرهای غیبی است. دین تو چیست: (کدام است؟). پاسخ به این سؤال از این گفته آنان است که ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭼ الی آخر...

یعنی برای ما معبودی قراربده. حدیث بیانگر آن است که شرک بر خلاف ادعای مخالفین در این امت اتفاق افتاده است. خشم در هنگام تعلیم و اینکه هر آنچه خداوند به سبب آن یهود و نصاری را نکوهش کرده بدان خاطر برای ما گفته تا از آن دوری گزینیم و بر حذر باشیم. آنچه برخی از متأخرین ادعا می‏کنند مبنی بر اینکه تبرک به آثار صالحان جایز است باید گفت به دلایل زیر ممنوع است.

ازجمله این دلایل عبارتند از: پیشگامان نخستین از صحابه و کسانی که پس از آنها بودند چنین کاری را با غیر از پیامبرص انجام نمی‏دادند، چه در هنگام حیات و چه پس از وفاتش، اگر چنین کاری خیر بود حتما از ما پیشی می گرفتند. بالاترین اصحاب عبارتند از ابوبکر، عمر، عثمان و علی رضی الله عنهم. رسول خدا به بهشت رفتن آنها گواهی داده است. هیچکدام از صحابه و تابعین به این بزرگواران تبرک نجسته است.

هیچکدام از تابعین با اساتید بزرگوارشان که در علم و دین الگو بودند، چنین عملی انجام ندادند. جایز نیست که فردی از امت با پیامبرص مقایسه شود. پیامبرص در هنگام حیاتش ویژگیها وخصائص منحصر به فردی داشت که هیچکدام از سایر افراد در این خصوصیات با وی مشترک نیست.

منع از چنین کاری می‏تواند به منظور سد ذریعه‏ای باشد برای وقوع در شرک بزرگتر.

از جمله مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه نجم.

دوم: شناخت صورت امری که (اصحاب) از پیامبر ص در خواست کردند.

سوم: اصحاب (خود سرانه) آن کار (مشرکانه) را انجام ندادند.

چهارم: آنها (اصحاب) به گمان اینکه خداوند آنرا دوست دارد و به قصد نزدیکی به او چنین تقاضایی را از پیامبرص کردند.

پنچم: هنگامی که آنان (اصحاب) نسبت به این امر جاهل بودند، دیگران سزاوارتر به جهل ازاین موضوع هستند.

ششم: آنان نیکی ها و وعده‏های مغفرتی دارند که دیگران از آن برخوردار نیستند.

هفتم: پیامبرص در این امر برایشان عذر نمی‏آورد، بلکه آنها را رد می‏کند و می‏گوید: الله اکبر! این روش های باطل پیشینیان است و با این واکنشهای سه گانه، مسأله را مهم و جدی تلقی می‏کند.

هشتم: مسأله بزرگتر و مقصود اصلی این است که پیامبرص آنان را آگاه ساخت، درخواست آنان همانند درخواست بنی اسرائیل از موسی است، هنگامی که به وی گفتند ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭼ برای ما معبودی قرار بده.

نهم: نفی چنین چیزی از سوی پیامبرصدر واقع جزئی از معنای لا اله الا الله بود که پیامبر ص بدان دقت داشت ولی برای آنان پوشیده شده بود.

دهم: پیامبرص برای صدور فتوا سوگند خورد و تنها برای مصلحت سوگند یاد می کرد.

یازدهم: شرک بزرگ و کوچک (اکبر و اصغر) دارد. چرا که آنان (اصحاب) با این درخواست مرتد نشدند.

دوازدهم: عبارت « ما تازه مسلمان بودیم یا تازه از کفر به اسلام روی آورده بودیم » بیانگر آن است که دیگرِ اصحاب، نسبت به آن موضوع بی اطلاع نبودند.

سیزدهم: تکبیر گفتن در هنگام تعجب، برخلاف نظر کسانی که آنرا ناپسند می دارند.

چهاردهم: سدذرائع (منع از چیزهایی که منجر به چیزهای منهی عنه بالاتری می‏شود).

پانزدهم: نهی از همانندی (همانند سازی) با اهل جاهلیت.

شانزدهم: خشم در هنگام آموزش (تعلیم). (در صورتی که موضوع بسیار مهم و حیاتی باشد).

هفدهم: قاعده کلی برای این فرموده پیامبر صکه « آن روشهای پیشینیان است ».

هیجدهم: این نشانه ای از نشانه های نبوت است، چرا که آنچه خبر داده بود اتفاق افتاد.

نوزدهم: هر آنچه خداوند یهود و نصاری را در قرآن نکوهید در واقع متوجه ما نیز است.

بیستم: در نزد اصحاب ثابت شده بود که مبنای عبادات براساس امر خداوند است. و همچنین تذکری است از سؤلاتی که در قبر مطرح می شوند. مثل پروردگار تو کیست؟ که پاسخ واضح است. پیامبر تو کیست؟ که از خبرهای غیبی خبر می دهد. دین تو کدام است؟ از گفته آنها مبنی بر اینکه « اجعل لنا » تا آخر به آنها پاسخ مي‏دهند.

بیست و یکم: روش اهل کتاب همانند روش مشرکان مذموم و نکوهیده است.

بیست و دوم: کسی که به باطلی خو گرفته باشد، بعد از قبول حق نیز در امان نیست از اینکه رسوباتی از آن باطل در او باقی مانده باشد، و این بنابر گفته آن صحابی(ما تازه مسلمان شده بودیم و به عهد کفر نزدیک بودیم).

باب آنچه پیرامون قربانی کردن برای غیر خداآمده است.

خداوند بلند مرتبه می‏فرماید: ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ (الأنعام: ١٦٢ - ١٦٣) یعنی: بگو: نماز، عبادت، زیستن و مردن من از آن خدایی است که پروردگار جهانیان است. خداوند هیچ شریکی ندارد و به همین دستور داده شده ام و من اولین مسلمان هستم. (یا نخستین تسلیم شده امر خداوندم).

مصنف می‏گوید: باب آنچه پیرامون قربانی کردن برای غیر خدا آمده است. یعنی آنچه از وعده عذاب برای این کار آمده، چرا که آن شرک به خداست.

در ادامه با این فرموده خداوند استناد می‏کند که ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ

ابن کثیر می‏گوید: خداوند متعال به پیامبر خود دستور می دهد، تا به مشرکینی که به غیر از خداوند را می پرستند و برای آن قربانی می‏کنند خبر دهد که او ص خالصانه برای خداوند نماز می خواند و قربانی می‏کند.

چرا که مشرکان بتها را می پرستیدند و برای آنها قربانی می‏کردند. پس خداوند متعال به او دستور مخالفت با آنها و انحراف از چیزی که آنها در آن هستند را می‏دهد و دستور می‏دهد که با اراده، نیت و عزمی همراه اخلاص، به خداوند متعال رو کند.

مجاهد در خصوص « نُسُک » می‏گوید: قربانی در حج و عمره است.

سفیان ثوری از سدی از سعید بن جبیر آورده است که «نُسُکی » یعنی قربانی من که ضحاک نیز چنین نظری دارد.

دیگران در خصوص ﭽ ﯗ ﯘ ﭼ می گویند: یعنی آنچه از ایمان و عمل صالح که در حیاتم انجام داده ام و آنچه با آن می میرم ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﭼ خالصانه برای خداوند جهانیان است. ﭽ ﯝ ﯞ ﯟﯠﭼ او شریکی ندارد. ﭽ ﯡ ﭼ یعنی به این اخلاص ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ دستور داده شده ام، و در این امت نخستین مسلمان هستم. زیرا اسلام هر پیامبری از دیگر افراد تابع آن پیامبر مقدمتر صورت می گیرد.

ابن کثیر می‏گوید: همانطوری که او پیامبر ص فرموده است، تمامی انبیاء پیش از وی به سوی اسلام دعوت می‏دادند و اسلام همان عبادت خدای یگانه بی شریک است. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (الأنبياء: ٢٥) یعنی: ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم مگر اینکه به او وحی کرده‏ایم که معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید. آیات دیگری را نیز در این معنا آورده است.

وجه مطابقت آیه با تفسیر و شرح در این است که خداوند متعال به بندگانش فرمان داده است تا با قربانی کردن به او نزدیک شوند، همانطوری که با نماز و سایر عبادات آنان را به بندگی خود فرا خوانده است.

خداوند بلند مرتبه به آنها دستور داده تا تمام انواع عبادتها را تنها برای او خالص کنند نه برای چیزهای دیگری غیر از او.

پس هنگامی که با قربانی کردن و سایر عبادات به غیر خداوند نزدیکی جویند، در واقع برای خداوند در عبادت کردن شریک قائل شده اند. که این مطلب ظاهر این فرموده خداوند است که می‏فرماید (لا شریک له) در این فرموده شریک در عبادت را از خود نفی می کند، که این امر به شکرانه خداوند روشن است.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (الكوثر: ٢) یعنی: تنها برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. از علی رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خدا **ص** از چهار چیز برای من سخن گفت: خداوند لعنت کرده کسی را که برای غیر خدا قربانی کند، خداوند لعنت کرده کسی را که پدر و مادرش را لعن کند.

خداوند لعنت کرده کسی را که جنایت کاری را پناه دهد، خداوند لعنت کرده کسی را که حد و مرز زمین خود و همسایه اش را تغییر دهد. این حدیث را مسلم روایت کرده است.

مصنف می‏گوید: خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮊ ﮋ ﮌﭼ یعنی: تنها برای پروردگارت نماز بخوان و قربانی کن. شیخ الاسلام می‏گوید: خداوند به پیامبرص دستور داده تا بین دو عبارت یعنی نماز و قربانی جمع کند.

دو عبادتی که بر نزدیکی، فروتنی، افتخار، حسن ظن، قوت یقین و آرامش و اطمینان قلب به خداوند و وعده او دلالت دارند، برعکس حالت کسانی که اهل خود بزرگ بینی و بد سرشت اند. و یا کسانی که خود را از خدا بی نیاز می‏دانند و در نمازشان نیازی به خدا حس نمی‏کنند. کسانی که از ترس فقر چیزی را برای خداوند قربانی نمی‏کنند. از این رو خداوند بین این دو، یعنی نماز و قربانی جمع کرده است. ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ الأنعام: ١٦٢ نسک همان قربانی است که برای جستن روی خدا انجام می‏شود. این دو عبادت بالاترین چیزهایی هستند که به وسیله آنها می توان به خداوند نزدیکی جست. از این رو آن دو را در آیه مذکور با فاء که بر سبب دلالت دارد آورده است، زیرا انجام آنها سببی است برای برپا داشتن شکر خداوند به سبب آنچه از کوثر که خداوند به او بخشیده است.

نماز بالاترین عبادت بدنی و قربانی کردن نیز بالاترین عبادت مالی است. آنچه برای بنده در نماز جمع شده در غیر آن جمع نشده است، همانطور که صاحبان دلهای بیدار آنرا می شناسند و آنچه برای او در قربانی کردن فراهم می‏شود، هنگامی که با اخلاص و ایمان، قوت یقین و حسن ظن همراه باشد، چیزی شگفت انگیز است. پیامبر ص فراوان نماز می خواند و قربانی می کرد.

(شارح) نماز بسیاری از انواع عبادات را در ضمن خود دارد از جمله آنها: دعا، تکبیر، تسبیح، قرائت قرآن، به گوش دیگران رسانیدن قرائت، حمد و ثنای خداوند، قیام و رکوع، سجود و اعتدال، رو آوردن به خداوند متعال، رو آوردن دل و جان به سوی او و چیزهای دیگری که در نماز انجام دادن آنها مشروع است.

تمامی این امور از انواع عباداتی که جایز نیست ذره‏ای از آن برای غیر خدا صرف شود. همچنین قربانی کردن نیز همانگونه که در سخن شیخ الاسلام گذشت، متضمن اموری از انواع عبادت است، مصنف می‏گوید: از علی س روایت شده است که گفت: رسول خدا صاز چهار چیز برای من سخن گفت: خداوند لعنت کرده کسی را که جنایتکاری را پناه می دهد، خداوند لعنت کرده کسی را که حد و مرز بین خود و همسایه اش را تغییر دهد. این حدیث را مسلم روایت کرده است.

مسلم این حدیث را به چند طریق روایت کرده[[99]](#footnote-99) که داستان مفصلی دارد.

همچنین امام احمد نیز آنرا از ابو طفیل روایت کرده است که گفت: به علی گفتیم: ما را از چیزی با خبر کن که رسول خدا ص برای تو گفته است. (علی) گفت: چیزی را به من نگفته که بر مردم کتمان کرده است، ولی شنیدم که می فرمود: خداوند لعنت کرده کسی را که برای غیر خدا قربانی کند، خداوند لعنت کرده کسی را که جنایتکاری را پناه دهد، خداوند لعنت کرده کسی را که پدرو مادرش را لعن کند خداوند لعنت کرده کسی را که مرز زمین (خود و همسایه) را تغییر دهد. علی بن ابی طالب، همان امام امیر المومنین ابو الحسن هاشمی، پسر عموی پیامبر ص، همسر دختر پیامبرص فاطمه زهرا؛ از پیشگامترین پیشگامان نخستین و اهل بدر و بیعة رضوان، یکی از ده نفری که پیامبرص به بهشت رفتن آنها گواهی داده و چهارمین خلیفه از خلفای راشدین بود. مناقب او س مشهور است.

ابن ملجم خارجی (از خوارج) در رمضان سال چهلم هجری وی را به قتل رساند.

عبارت: «لعن الله » خداوند لعنت کرده است: لعن یعنی دوری از مظان و مواطن رحمت خدا.

بنابر قولی: لعین و ملعون، یعنی کسی که لعنت بر او تحقق یافته است. او بوسیله لعنت نفرین شود.

ابو سعادات می‏گوید: در اصل لعن یعنی رانده شدن و دوری از خداوند. اگر از سوی خلق باشد یعنی نکوهش و دعا.

شیخ الاسلام : در این معنا می‏گوید: خداوند از بندگان خود هرکس را که مستحق لعنت باشد بر او لعنت می فرستد، همانگونه که بر مستحقیق درود، درود می فرستد. خداوند می‏فرماید: ﭽ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭼ (الأحزاب: ٤٤) یعنی: او کسی است که بر شما عنایت و مرحمت می‏کند (درود می فرستد) و فرشتگانش نیز بر شما درود می فرستند تا خداوند شما را از تاریکی ها بیرون آورد و به نور برساند.

چرا که او پیوسته نسبت به مؤمنان مهربان بوده است. درودشان در روزی که او را ملاقات می‏کنند، امن و امان باد است.

در همان سوره، در آیه ای دیگر می‏فرماید: ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭼ (الأحزاب: ٦٤) یعنی: خداوند قطعا کافران را نفرین و از رحمت خود محروم کرده و برای ایشان آتش سوزانی فراهم ساخته است.

همچنین می‏فرماید: ﭽ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﭼ (الأحزاب: ٦١) یعنی: آنان نفرین شدگان و رانده شدگانند هر کجا یافته شوند گرفته خواهند شد و پیاپی به قتل خواهند رسید.

قرآن کلام خداوند متعال است که آنرا بر جبرئیل علیه اسلام وحی کرده و فرستاده اش محمد (ص) آنرا ابلاغ نمود و جبرئیل از او شنید همانطوری که در باب الصلاة إن شاء الله خواهد آمد. صلاة همانگونه که قبلا گذشت ثناء خداوند متعال است. خداوند خود درود فرستنده و پاداش دهنده است همانطوری که کتاب و سنت و گذشتگان امت اسلام ما را به آن ارشاد و راهنمایی کرده‏اند.

امام احمد : می‏گوید: خداوند همیشه متکلم است و هرگاه که بخواهد (تکلم می‏کند).

عبارت « هرکس برای غیر خدا قربانی کند » شیخ الاسلام : در خصوص این فرموده خداوند: ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﭼ (البقرة: ١٧٣) یعنی: « آنچه نام غیر خدا بر آن گفته شود»، می‏گوید: ظاهر آن، این است که آنچه برای غیر خدا قربانی شود. مثلا بگوید: این قربانی است برای فلان چیز یا کس، اگر چنین چیزی مقصود باشد، چه به لفظ بیاورد و چه نیاورد، تحریم چنین موردی از تحریم آنچه صرفاً برای خوردن گوشت ذبح می‏شود آشکار تر است. مثلا برای گوشت حیوانی را ذبح کند ولی با اسم مسیح یا امثال او عمل ذبح را انجام دهد، همانطوری که اگر چیزی را به منظور نزدیکی به خداوند ذبح کنیم پاکیزه‏تر و بزرگتر است از آنچه که برای گوشت ذبح کرده‏ایم چرا که آنرا هنگام ذبح با بسم‏الله آغاز کرده‏ایم. بنابراین همانطوری که اگر چیزی با نام مسیح یا زهره ذبح شود حرام قلمداد می‏شود به طریق اولی آنچه که در آن گفته شود برای مسیح یا زهره ذبح می کنم یا چنین مقصودی در آن باشد حرام می گردد، زیرا کفر عبادت برای غیر خداوند بسیار بزرگ تر است از کفر طلب یاری کردن از غیر خداوند. از این رو اگر به منظور نزدیکی به غیر خدا ذبح شود حرام است اگر چه در آن بسم الله هم گفته شده باشد.

همانطوری که گروهی از منافقین این امت گاهی چنین اعمالی را انجام مي‏دهند. همان کسانی که به وسیله ذبح (قربانی)، بوی خوش راه انداختن و اعمالی نظیر آن به ستارگان تقرب می جویند. اگر اینان مرتد باشند هیچ گاه قربانی آنان مباح نیست.

چرا که در قربانی آنان دو مانع وجود دارد:

نخست: اینکه با نام غیر خدا ذبح شده است.

دوم: قربانی فرد مرتد (از دین برگشته) است.

ذبح برای جن را که برخی از جاهلان در مکه انجام می‏دادند از زمزه اینگونه حرام هاست. از این رو از پیامبرص روایت شده است که از ذبیحه‏هایی که برای جن انجام می‏شود نهی کرد.[[100]](#footnote-100)

زمخشری می‏گوید: (عرب های جاهلی) هرگاه منزلی می خریدند یا می ساختند یا چشمه ای را استخراج می‏کردند، چیزی را از ترس اینکه جن به آنان آسیب برساند، قربانی می‏کردند. به همین سبب ذبیحه ها به جنیان اضافه شده است.

ابراهیم مروزی بیان کرده است: آنچه هنگام استقبال از پادشاه، به منظور نزدیکی به او ذبح می‏شود، اهل بخارا به حرام بودن آن فتوا داده اند. چرا که آن از جمله قربانی کردن با نام غیر خدا است. عبارت « خداوند لعنت کرده است کسی را که پدر و مادرش را لعن کند» والدین همان پدر و مادر و بالاتر است.

در صحیح[[101]](#footnote-101) آمده است که رسول خداص فرمودند: ناسزا گویی بر پدر و مادر از گناهان کبیره است. گفتند: ای رسول خدا! آیا کسی پدر و مادرش را ناسزا می‏گوید؟! فرمود آری. پدر کسی را ناسزا می‏گوید، او نیز بر پدرش ناسزا می‏گوید، مادر کسی را دشنام می‏دهد او نیز مادرش را دشنام می‏دهد و ناسزا می‏گوید.

عبارت « خداوند لعنت کرده است کسی را که جنایت کاری را پناه دهد». یعنی مانع می‏شود تا حقی که بر گردن او ست از او گرفته شود. لفظ عربی «آوي» یعنی به خود نزدیک می‏کند و از وی حمایت می‏کند.

در خصوص لفظ عربی « محدث» ابو سعادات می‏گوید: با کسره دال و فتحه آن بنا بر فاعل و مفعول بودن روایت شده است. اگر باکسره باشد به این معناست، هر کس که جنایت کاری را یاری کند و از دشمنش او را پناه دهد و مانع قصاس او شود. و اگر دال را با فتحه در نظر بگیریم به معنای امری است که آن فرد در دین خودش به وجود آورده و نوآوری کرده است. که ایواءِ « پناه دادن» در اینجا به معنای رضایت به آن بدعت و مقاومت بر آن است. پس هرگاه به بدعت رضایت داد و انجام دهنده اش را تأیید کرد و او را طرد نکرد، در واقع او را پناه داده است.

ابن قیم : تعالی می‏گوید: مراتب (درجات) این کبیره با اختلاف مراتب ذات اتفاق (جنایتی) که رخ داده متفاوت است. هرگاه ذات آن اتفاق بزرگ تر باشد. گناه کبیره آن نیز بزرگ تر است. عبارت « خداوند لعنت کرده است کسی را که حد و مرز زمین خود و همسایه اش را تغییر دهد».

لفظ عربی « منار الارض » یعنی نشانه های محدوده آن زمین.

ابو سعادات در کتاب « النهایة » در خصوص ریشه تَخَمَ در عبارت « ملعون من غیّر تخوم الارض » می‏گوید: تخوم یعنی نشانه ها و مرزهای زمین. واحد تخوم همان تخُم است. بنابر قول ضعیفی مقصود از آن حدود حرم بطور خاص است. وبنا بر قول دیگری عام بوده و تمام زمین مد نظر است. مقصود نشانه های است که در راه برای راهنمایی گذاشته شده اند.

بنابر گفته ای: وارد شدن ظالمانه کسی بر ملک دیگری و جدا کردن آن برای خود. لفظ تخوم با فتح تاء هم روایت شده است که جمع آن تُخُم است. تغییر آن یعنی پس وپیش رفتن در آن. این از جمله ظلم در زمین است که پیامبرص در خصوص آن می‏فرماید: هر کس یک وجب در زمینی ظلم کند روز قیامت از هفت زمین آن را بر گردنش می آویزند.[[102]](#footnote-102)

روایت مذکور بیانگر جواز لعن کسانی که ظلم می‏کنند بی آنکه تعیین شود.

ولی در خصوص لعن فاسقی که معین است دو نظر وجود دارد: یکی این که جایز است، ابن الجوزی و دیگران این نظر را برگزیده‏اند.

دوم اینکه جایز نیست، که ابو بکر عبدالعزیز و شیخ الا سلام این نظر را ترجیح داده‏اند و انتخاب کرده است.

**از طارق بن شهاب روایت شده رسول خدا** ص **فرمودند: مردی بخاطر یک مگس وارد بهشت شد و مردی به سبب یک مگس وارد جهنم شد. گفتند: ای رسول خدا** ص **چگونه ممکن است؟ (در پاسخ فرمود) دو مرد بر قومی گذشتند که آن قوم بتی داشتند. به کسی اجازه نمی‏دادند از آنجا بگذرد مگر اینکه چیزی را برای آن بت قربانی کند. به یکی از آن دو نفر گفتند: قربانی کن. گفت: چیزی ندارم تا قربانی کنم. به او گفتند: قربانی کن اگر چه یک مگس باشد. پس مگسی را قربانی کرد و رهایش کردند و وارد جهنم شد. به دیگری گفتند: قربانی کن! گفت: هرگز چیزی را برای غیر خداوند عزه وجل قربانی نخواهم کرد، پس گردنش را زدند ووارد بهشت شد. احمد آنرا روایت کرده است.**

مصنف می‏گوید: از طارق بن شهاب روایت شده رسول خداص فرمودند: مردی بخاطر یک مگس وارد بهشت شد و مردی به سبب یک مگس وارد جهنم شد. گفتند: ای رسول خدا ص چگونه ممکن است؟ (در پاسخ فرمود) دو مرد بر قومی گذشتند که آن قوم بتی داشتند. به کسی اجازه نمی‏دادند از آنجا بگذرد مگر جز اینکه چیزی را برای آن بت قربانی کند. به یکی از آن دو نفر گفتند: قربانی کن. گفت: چیزی ندارم تا قربانی کنم. به او گفتند: قربانی کن اگر چه یک مگس باشد. پس مگسی را قربانی کرد و رهایش کردند و وارد جهنم شد. به دیگری گفتند: قربانی کن! گفت: هرگز چیزی را برای غیر خداوند عز وجل قربانی نخواهم کرد، پس گردنش را زدند و وارد بهشت شد. احمد آنرا روایت کرده است. [[103]](#footnote-103)

ابن قیم : می‏گوید: امام احمد : گفته است ابو معاویه از اعمش از سلیمان بن میسره از طارق بن شهاب بطور مرفوع روایت کرد، پیامبرص فرمودند: مردی به سبب یک مگس وارد بهشت شد... ای آخر.

طارق بن شهاب همان بجلی الأحسی، ابو عبدالله است. بالغ شده بود که پیامبر ص را دید.

بغوی می‏گوید: در کوفه منزل گزید. ابوداود می‏گوید: پیامبر ص را دیده ولی چیزی از وی نشنیده است.

حافظ می‏گوید: اگر ثابت شود که پیامبر ص را دیده است در آن صورت صحابی است.

هر گاه ثابت شد از پیامبرص سخنی شنیده است، روایت وی از پیامبرص مرسل صحابی است، و بنا بر قول راجح چنین روایتی مقبول است. بنابر آنچه ابن حبان بدان قطعیت نهاده وفات وی در سال 83 هـ ق بوده است.

عبارت «دخل الجنة رجل فی ذباب » یعنی مردی به سبب (بخاطر) یک مگس وارد بهشت شد. عبارت « گفتند: ای رسول خداص چگونه ممکن است؟» گویا چنین چیزی را نادر می پنداشتند و از آن تعجب کردند، بنابر این پیامبرص برای آنان آنچه که این امر کوچک را در نزد آنها بسیار بزرگ کرده بود، روشن کرد و تبیین نمود که این مستحق بهشت و دیگری مستحق جهنم بود. عبارت « دو مرد بر قومی گذشتند که آن قوم بتی داشتند» صنم: (بت)، در لفظ عربی یعنی تصویر تراشیده شده. همان طوری که قبلاً گذشت «وثن» نیز به آن اطلاق می‏شود. عبارت « لایجاوزه » یعنی از آن نمی گذشتند، به فردی اجازه نمی‏دادند از آنجا بگذرد مگر اینکه یک چیزی، اگر چه اندک باشد برای آن قربانی کند.

عبارت « به او گفتند قربانی کن اگر چه یک مگس باشد پس قربانی کرد و رهایش کردند و وارد جهنم شد » این عبارت بیانگر عظمت شرک است اگر چه در یک چیز بسیار کوچک باشد، باز هم موجب ورود به جهنم می‏شود، همانطوری که خداوند می‏فرماید ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﭼ)المائدة: ٧٢ (یعنی: بی‏گمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را براو حرام کرده است. جایگاه او آتش است، ستمکاران یار و یاوری ندارد. علاوه برآنچه گذشت مضامین مطرح شده در این حدیث عبارت اند از: برحذر داشتن از وقوع در شرک، چرا که انسان گاهی دچار آن می‏شود در حالی که نمي‏داند این همان شرکی است که موجب ورود فرد به جهنم است. آن شخص به سببی که ابتدا قصد آن را نداشت وارد جهنم شد و آن کار را به منظور رهای از شر بت‏پرستان انجام داد. آن مرد پیش از آن مسئله مسلمان بود. اگر مسلمان نبود پیامبر (ص) نمی گفت: به سبب مگس وارد جهنم شد. عمل قلب بزرگ ترین مقصود است حتی نزد بت‏پرستان، که مصنف معنای آن را به خوبی مطرح کرده است.

عبارت « به دیگری گفتند: قربانی کن! گفت: هرگز چیزی را برای غیر خداوند عزوجل قربانی نخواهم کرد». که این عبارت بیانگر فضیلت توحید و اخلاص است.

مصنف : می‏گوید: عبارت مذکور در آن روایت بیان گر شناخت جایگاه شرک در دلهای مؤمنان است. چگونه بر کشته شدن خود پایداری کرد و با وجود اینکه تنها از وی عمل ظاهری را تقاضا کردند با درخواست آنان موافقت نکرد.

مسائل مطرح شده در این باب به طور مختصر عبارت اند از:

نخست: تفسیر آیه: ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ الأنعام: ١٦٢

دوم: تفسیر آیه : ﭽ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﭼ الكوثر: ٢

سوم: آغاز به لعنت کسی که برای غیر خدا قربانی کند.

چهارم: لعن کسی که والدین خود را لعن کند که از جمله آن لعن به پدر و مادر فردی در مقابل که او نیز به پدر و مادرش لعن کند.

پنجم: لعن کسی که جنایت کاری را پناه دهد. مقصود کسی که حق الله را رعایت نکند،. پس به فردی پناهنده می‏شود تا او را از اجرای آن حفاظت کند (مانع اجرای مجازات شود).

ششم: لعن کسی که مرز یا علامت زمین را تغییر دهد، همان خطوطی که بین حق تو و همسایه ات جدایی می افکند و آنها را معین می‏سازد. تغییر آن نیز می‏تواند با پس و پیش کردن آنها باشد.

هفتم: تفاوت میان لعن معین و لعن بر کسانی که اهل گناهند، بر وجه عموم.

هشتم: این داستان بزرگ، همان داستان مگس است.

نهم: شخص مذکور به سبب مگسی وارد جهنم شد که مقصود او آن (قربانی کردن برای مگس) نبود بلکه مقصود وی رهایی از شر مشرکان بود.

دهم: شناخت جایگاه شرک در دلهای مؤمنان، اینکه چگونه آن فرد مؤمن بر مرگ خود پایداری کرد و با درخواست آنان موافقت نکرد، در حالیکه تنها عمل ظاهری را از وی درخواست کردند.

یازدهم: کسی که وارد جهنم شد مسلمان بود، چرا اگر کافر بود نمی گفت به سبب مگس وارد جهنم شد، (بلکه می‏گفت به سبب کفر وارد جهنم شد).

دوازدهم: روایت مذکور گواه است بر این حدیث صحیح که می‏فرماید: بهشت و جهنم به هر کدام از شما از بند کفشش نزدیکتر است.

سیزدهم: شناخت این مطلب که عمل قلب مقصود اصلی و بزرگترین هدف است، حتی نزد بت پرستان.

باب: در مکانی که برای غیر خدا قربانی شود، برای خداوند قربانی نمی‎شود.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﭼ (التوبه: ١٠٨)یعنی: (ای پیامبر) هرگز در آن مسجد (ضرار) قیام نکن و نماز مگذارد. مسجدی (مانند مسجد قبا) از روز نخست بر پایه تقوا بنا گردیده است سزاوار آن است که در آن بر پای ایستی و نماز بگذاری. در آنجا کسانی هستند که می خواهند خود را پاکیزه دارند و خداوند پاکیزگان را دوست می دارد.

مصنف می‏گوید: باب: در مکانی که برای غیر خدا قربانی شود، برای خداوند قربانی نمی‏شود. حرف « لا» در عبارت « لا یذبح لله... » لای نفی است و احتمال دارد که«لا» نهی باشد در صورتی که اولی ظاهر تر است.

مصنف : می‏گوید: خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﭼ (التوبة: ١٠٨) مفسران می گویند: خداوند متعال فرستاده اش را از نماز در مسجد ضرار باز داشته است، امت نیز در این امر از روی پیروی کردند، سپس خداوند وی را برای نماز در مسجد قبا که در نخستین روز تأسیس، بر مبنای تقوا (پرهیزگاری) بود، بر انگیخت. تقوا همان اطاعت از خداوند و رسولش و وحدت کلمه داشتن با مؤمنان و قلعه و محل سکنی بودن برای اسلام و مسلمانان است. (مسجدی که بر مبنای تقوا بنا نهاده شده باشد این ویژگی ها را دارد که اهل آن مطیع خدا و پیامبرص و خود آن مسجد نیز محلی برای وحدت و یک پارچگی مؤمنان و دژ و پناهگاهی برای حفاظت از احکام اسلام و پیروان آن باشد، به همین سبب در حدیث صحیح آمده است[[104]](#footnote-104) که پیامبرص فرمودند: « یک نماز در مسجد قبا همچون یک عمره است».

در حدیث[[105]](#footnote-105) صحیح آمده است که پیامبرص مسجد قبا را سواره و پیاده زیارت می کرد. جماعتی از سلف به صراحت بیان کرده‏اند که مسجد مذکور در آیه همان مسجد قبا ست. از جمله آنها ابن عباس، عروة، عطیه، شعبی،حسن و دیگران، هستند.

(شارح) این فرموده خداوند که ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﭼ یعنی در آنجا کسانی هستند که می خواهند خود را پاکیزه دارند، دیدگاه قبلی را تأیید می‏کنند.

قول ضعیفی نیز گفته است که آن مسجد رسول خداست (مسجد النبی) است به دلیل حدیثی از ابو سعید که گفت: دو مرد در خصوص مسجدی که در روز نخستین براساس تقوا بنا نهاده شد، مشاجره می‏کردند: یکی گفت آن مسجد قباست، ولی دیگری قائل بر مسجد النبی بود. پس پیامبر ص فرمودند: آن مسجد من (مسجد النبی) است که مسلم[[106]](#footnote-106) این روایت را آورده و نظر عمر، ابن عمر، زبدین ثابت و دیگران نیز همین است.ابن کثیر می‏گوید: این نظر صحیح است و هیچ منافاتی بین آیه و حدیث اخیر وجود ندارد، چراکه هرگاه مسجد قبا در روز نخست بر مبنای تقوا تأسیس شده باشد پس مسجد رسول خدا ص به طریق اولی (از این ویژگی برخورداراست).

و این بر خلاف مسجد ضراری است که بر مبنانی معصیت خدا بنا نهاده شد. همان گونه که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ (التوبة: ١٠٧) یعنی: کسانی هستند که مسجدی را بنا کرده‏اند و مقصودشان از آن، زیان و کفر ورزی و تفرقه اندازی میان مؤمنان و کمین گاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیامبرش جنگیده بود و سوگند هم می خورد که نیتی جز خیر و نیکی نداشته اند، اما خداوند گواهی می‏دهد که آنان دروغ می گویند.

به دلیل همین امور خداوند پیامبرش را از ایستادن (به منظور نماز) در آن مسجد باز داشته است.

کسانی که آن مسجد را بنا نهادند، قبل از اینکه پیامبرص به سوی نبرد تبوک رهسپار گردد به نزد وی آمده و از او تقاضا کردند که در آنجا نماز بخواند، به این استدلال که آنها آن مسجد را برای بیماران در شب های سرد زمستانی درست کرده‏اند. پیامبرص نیز در پاسخ به آنها فرمودند: ما در سفر هستیم اگر بر گشتیم خدا بخواهد.[[107]](#footnote-107) (در آنجا نماز می خوانیم). هنگامی که پیامبرص از (تبوک) به سوی مدینه بازگشت، تنها یک روز یا قسمتی از روز باقی مانده بود که به مدینه برسد، در خصوص آن مسجد (مسجد ضرار) به وی وحی شد. پس افرادی را برانگیخت تا قبل از رسیدن او به مدینه آن مسجد را خراب کنند.

وجه مناسبت آیه مطرح شده در این باب با شرح و توضیحش در این است که در مکانهای تهیه شده برای قربانی غیر خدا، از قربانی کردن برای خداوند باید اجتناب و پرهیز کرد. مثل همین مسجد؛ از آنجایی که برای معصیت و نافرمانی خدا تهیه شده بود به همین سبب مورد خشم و غضب الهی واقع شد و نماز برای خداوند در آن جایز نبود. این قیاس درستی است، که حدیث ثابت بن ضحاک – در آینده مطرح خواهد شد – آنرا تایید می‏کند.

در خصوص این فرموده خداوند ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﭼ امام احمد، ابن خزیمه و دیگران از عویم بن ساعدة الانصاری روایت کرده‏اند که پیامبرص در مسجدقبا به نزد آنان آمد و فرمود: خداوند شما را به سبب طهارت و پاکی که خواهان آن هستید در داستان مسجدتان (قبا) به نیکی ستوده است. این طهارتی که شما بدان متصف گشته اید کدام است؟ آنان گفتند: به خدا سوگند ای رسول خدا چیزی نمی دانیم، مگر اینکه همسایگانی یهودی داشتیم که پس از قضای حاجت خودشان را می شستند و غسل می‏دادند ما نیز همانند آنان عمل کردیم. در روایتی از جابر و انس آمده است (که پیامبرص فرمودند): « ستودن خداوند به همان سبب است پس شما نیز انجام بدهید و بر شما واجب است».

ابن ماجه، ابن ابی حاتم، دارقطنی و حاکم نیز آنرا روایت کرده‏اند.[[108]](#footnote-108)

ابو العالیه در خصوص این عبارت قرآنی ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﭼ می‏گوید: پاک کردن با آب نیکوست ولی آنان از گناهان پاک شده بودند. (یعنی کسانی که در مسجد قبا بودند به سبب پاکی از گناه و چون خواستار آن بودن، ستوده شده اند.) هچنین در این عبارت بر خلاف دیدگاه اشاعره و امثال آنها، صفت محبت برای خداوند ثابت شده است.

از ثابت بن ضحاک س روایت شده است که گفت: مردی نذر کرد شتری را در بوانه قربانی کند، از پیامبر ص پرسید، پیامبرص فرمودند: آیا بتی از بتان جاهلی در آن مکان پرستیده می شد؟ گفتند: خیر. پیامبرص فرمودند: آیا عیدی از اعیاد آنها در آنجا بوده است؟ گفتند: خیر. پس پیامبرص فرمود: به نذرت وفا کن، زیرا به نذری که در آن معصیت خداست، یا درتملک فرزند آدم نیست، وفا کرد.**[[109]](#footnote-109)** ابو داود این حدیث را روایت کرده و اسنادش بر اساس شرط آن دو (مسلم و بخاری) صحیح است.

مصنف می‏گوید: از ثابت بن ضحاک س روایت شده است که گفت: مردی نذر کرد شتری را در بوانة قربانی کند، از پیامبرص پرسید، پیامبر ص فرمودند: آیا بتی از بتان جاهلی در آن مکان پرستیده می شد؟

گفتند: خیر. پیامبرص فرمودند: آیا عیدی از اعیاد آنها در آنجا بوده است؟ گفتند: خیر. پس پیامبرص فرمود: به نذرت وفا کن، زیرا به نذری که در آن معصیت خداست، یا درتملک فرزندآدم نیست، نباید وفا کرد. ابو داود این حدیث را روایت کرده و اسنادش بر اساس شرط آن دو (مسلم و بخاری) صحیح است.

مقصود از ثابت بن ضحاک، همان ثابت بن ضحاک بن خلیفة الأشهلی، صحابی مشهور است. ابو قلابة و دیگران از وی روایت کرده‏اند. در سال شصت و چهار (64) وفات یافت.

« بُوانة » با ضمه باء، قول ضعیفی نیز آنرا با فتح باء در نظر گرفته است. بغوی می‏گوید: مکانی است در پایین تر از مکه نزدیک یلملم. ابو سعادات می‏گوید: صحرایی است در پشت یَنبُع.

عبارت « آیا بتی از بتان جاهلی در آن مکان پرستیده می شد؟ » بیانگر منع انجام نذر در مکانی است که در آن بت وجود دارد. اگر چه بعد از، ازبین رفتن آن بت باشد، که نظر مصنف رحمة الله نیز همین است.

عبارت « آیا عیدی از اعیاد آنها در آنجا بوده است؟ » شیخ الاسلام : می‏گوید: عید یعنی آنچه به طور گرد هم آیی عمومی به وجه عادت همیشه انجام می‏شود. این بازگشت و تکرار همیشگی ممکن است با سررسیدن یکسال، یک هفته، یک ماه و یا امثال آن باشد. مقصود از گرد هم آیی عادت شده و تکراری در اینجا (در حدیث) همان گرد هم آیی جاهلیت است. در این (گردهم آیی مذموم) اموری جمع می شوند که از جمله آنها روزی است که همیشه آنروز تکرار می‏شود مثل روز فطر و روز جمعه، گرد هم آیی مردم در عید و اعمالی که به منظور عادت یا عبادت در آن انجام می‏شود.

گاهی عید به یک مکان خاص و ویژه ای اختصاص پیدا می‏کند و گاهی نیز به طور مطلق (همه مکانها را در بر گیرد).

تمامی این امور گاهی عید نامیده می‏شوند. عید زمانی مثل این فرموده پیامبرص در خصوص روز جمعه: این روزی است که خداوند آنرا برای مسلمانان عید قرار داده است.[[110]](#footnote-110)

عید گرد هم آیی و اعمال، مثل این گفته ابن عباس که با پیامبرصدر عید حاضر شدم، عید مکانی مثل این فرموده پیامبرص که قبر مرا عید نگیرید.[[111]](#footnote-111)

گاهی نیز لفظ عید اسمی است برای مجموع روز و عملی که در آن انجام می‏شود، که این نامگذاری غالب است (و بیشتر عید برای چنین مقصودی استعمال می‏شود.) مثلا پیامبرص می‏فرماید: ای ابوبکر آنها را رها کن! چرا که هر قومی عیدی دارد.[[112]](#footnote-112) پایان.

مصنف : گفته است عبارت مذکور بیانگر استفصال مفتی (یعنی از ماهیت موضوع دقیقا سؤال می‏کند تا کامل آنرا بفهمد و فتوا دهد). و ممانعت از انجام نذر در مکان عید جاهلیت، است. اگر چه عید در مکان مذکور از بین رفته باشد.

(شارح) در عبارت مذکور (مفهوم) سدذریعه و ترک همانندی با مشرکان و منع انجام چیزی که وسیله شرک است، وجود دارد.

عبارت « به نذرت وفا کن » دلالت می‏کند بر اینکه قربانی برای خداوند در مکانی که مشرکان برای غیر خدا قربانی و ذبح می‏کردند، یعنی در محل اعیادشان گناه و نافرمانی است. چرا که فرموده او مبنی براینکه به نذرت وفا کن تعقیبی است که پس از وصف حکم آمده و بیانگر آن است که دو وصف مذکور سبب حکم هستند. بنابراین سبب دستور به وفا کردن نذر، نبودن آن دو وصف (عید و قربانگاه مشرکان) است. هنگامی که این دو وصف را انکار کردند، به وفا کردن نذر دستور داد. و این امر مقتضی است که وجود بقعه به عنوان مکان عید آنها یا بودن بتی از بتهای آنها در آنجا، مانع قربانی کردن یا ذبح در آنجاست، اگرچه فرد نذر هم کرده باشد. این گفته شیخ الاسلام است.

عبارت «فإنّه لا وفاء لنذر فی معصیة الله» یعنی زیرا نذری که در آن معصیت خداست وفا نمی‏شود. (نباید آنرا انجام داد)، دلیل است بر اینکه این نذر معصیت است، چنانچه در آن مکان برخی از موانع وجود داشته باشند. به اجماع علما آنچه از نذر که معصیت و گناه است انجام آن درست و جایز نیست. ولی در خصوص اینکه آیا کفاره سوگند در چنین نذری واجب می‏شود یا خیر؟ دو دیدگاه مطرح است: که هر دوی آنها از احمد روایت شده است:

نخست: کفاره واجب می‏شود، که دیدگاه مذهب حنابله همین است.

روایت آنرا از ابن مسعود و ابن عباس نقل کرده است. ابو حنیفه و یاران او نیز بر این نظرند: به دلیل حدیثی که عایشه (رضی الله عنها) به صورت مرفوع روایت کرده است. نذر معصیت درست نیست و کفاره آنهم، کفاره سوگند خوردن است.

احمد و صاحبان سنن[[113]](#footnote-113) آنرا روایت کرده‏اند همچنین احمد و اسحاق بدان استدلال نموده‎اند.

دوم: براو کفاره نیست. این نظر از مسروق، شعبی و شافعی روایت شده است. دلیل آن نیز حدیث الباب است که در آن کفاره مطرح نشده است. در پاسخ به این استدلال باید گفت: کفاره در حدیثی که پیشتر است و به لحاظ زمانی جلوتر گفته شده، مطرح گردیده است، بنابراین حدیث مطلق بر حدیث مقید که قبلا مطرح شده است، حمل می‏شود.

عبارت « ولا فیما لایملک ابن آدم » یعنی نذر در آنچیزی که فرزند آدم (نوع بشر) در تملک خود ندارد، درست نیست.

در شرح المصابیح آمده است: معنای عبارت این است که اگر آن نذر مذکور به شخص معینی اضافه شود (به او نسبت داده شود) که نتواند مالک آن شود. مثلا بگوید: اگر خداوند بیمارم را شفا دهد پس بر من واجب است برای خداوند فلان برده را آزاد کنم و امثال این. ولی اگر خود را بر یک کاری ملزَم سازد، مثلا بگوید اگر بیمارم شفا یافت بر من واجب است که برده ای را برای خداوند آزاد کنم در حالیکه او در چنان حالتی نه مالک آن است و نه قیمتش. پس هرگاه بیمارش شفا یافت چنین نذری برگردن و عهده او ثابت می‏شود.

عبارت « ابوداود این حدیث را روایت کرده و اسنادش براساس شرط آندو (مسلم و بخاری)صحیح است».

ابوداود: همان سلیمان بن اشعث بن اسحاق بن بشیر بن شداد اُزدی سجستانی:، ملازم و همراه امام احمد، مصنف سنن، مراسیل و کتابهای دیگر است. فردی موثق، پیشوا، حافظ و از بزرگترین عالمان حدیث به شمار می رود که در سال 275 از دنیا رفت.

از جمله مسائلي كه در اين باب مطرح شد عبارتند از:

نخست: تفسیر این فرموده خداوند که ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭼالتوبه: ١٠٨ یعنی هرگز در آنجا به نماز به جای نیاور.

دوم: گناه و یا فرمانبرداری از خداوند گاهی بر زمین نیز اثر می گذارد سوم: مسائلی که مبهم و نا واضح است را باید به مسائلی که روشن و آشکار است بر گرداند تا اشکال وابهام رفع گردد.

چهارم: مفتی درصورت نیاز می‏تواند از فردی که سوال می پرسد در خصوص ماهیت و کیفیت موضوع و مساله توضیح و تفصیل بطلبد. (همان استفصال).

پنچم: مکان خاصی را برای انجام نذر اختصاص دادن هیچگونه ایراد و اشکالی ندارد به شرطی که ازموانع خالی باشد.

ششم: منع از انجام نذر در مکان خاص هنگامی که در آنجا بتی از بتان جاهلی باشد، اگر چه آن بت از بین رفته باشد.

هفتم: منع از آن در صورتی که عیدی از اعیاد مشرکان در آن بر پا می شد. اگر چه آن عیدها نابود شده باشند و اثری از آن‏ها باقی نباشد.

هشتم: ادای نذر در چنان بقعه هایی جایزنیست. چرا که آن نذر، نذر معصیت و نافرمانی است.

نهم: پرهیز از همانندی با مشرکان در اعیادشان، اگر چه مقصود شخص همانندی با آنها نباشد.

دهم: انجام معصیت را نباید نذر کرد و نذر در معصیت درست نیست و نباید چنان نذری را انجام داد و ادا کرد.

یازدهم: فرزندان آدم در آنچه که تحت تملک و قدرت آنها نیست، نباید نذر کنند.

باب: نذر برای غیر خداوند بلند مرتبه شرک است.

خداوند متعال می‏فرماید: **ﭽ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭼ** **(الإنسان: ٧)**

یعنی: آنها به نذر خود وفا می‌کنند، و از روزی که شر و عذابش گسترده است می‌ترسند،

و در جای دیگر می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ**(البقره: ٢٧٠)** یعنی هر بذل و بخششی که می کنید یا هر نذری را که به گردن می گیرید، بی‏گمان خداوندآنرا مي‏داند.

مصنف می‏گوید: باب ؛ نذر برای غیر خداوند بلند مرتبه شرک است.

یعنی به سبب عبادت بودن نذر، اگر فردی آنرا برای خداوند نذر کرد انجام آن واجب می‏شود پس نذر برای غیر خداوند متعال شرک در عبادت است.

و این فرموده خداوند که مصنف به آن استدال کرده است: ﭽ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (الإنسان: ٧) دلالت دارد بر وجوب انجام نذر و ستایش کسی که به منظور فرمانبرداری از خداوند آنرا انجام می‏دهد، و وفای آن باید به گونه ای باشد که بدان وسیله به خداوند تقرب جوید.

در خصوص این آیه که ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭼ (البقرة: ٢٧٠) ابن کثیر می‏گوید ؛ خداوند متعال خبر می‏دهد که وی از تمامی آنچه از نیکی ها، مثل بخشش ها و نذرها که انجام می‏دهد و عمل می‏کنند با خبر و آگاه است. این خبر او برای کسانی که فقط برای خداوند چنان کارهایی را انجام مي‏دهند و جویای تقرب به او هستند، متضمن پاداشهاست.

با این وصف: نذرهایی که از جانب بندگان قبور، به منظور تقرب به قبرها جهت برطرف کردن نیازها و میانتجیگری از گناهان خود انجام مي‏دهند، تمامی آنها بدون تردید شرک در عبادت است. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ (الأنعام: ١٣٦) یعنی: مشرکان قسمتی از زراعت و چهار پایانی که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار مي‏دهند و به گمان خود می گویند: این برای خداست و این برای شرکای ماست.اما آنچه به شرکای ایشان تعلق می گیرد به خدا نمی رسد و آنچه متعلق به خدا می‏باشد به شرکای ایشان نیز می رسد. چه بد داوری می‏کنند!

شیخ الا سلام می‏گوید: آنچه برای غیر خدا نذر شود، مثل نذر برای بتها، خورشید، ماه، قبور وامثال آنها به منزله آن است که به غیر خدا و بر یکی از مخلوقات سوگند خورده شود، کسی که بر مخلوقات سوگند می خورد نه وفای به سوگند بر او لازم است ونه کفاره آن. نذر کننده برای مخلوقات نیز همانند سوگند خورنده است، هردوی این موارد شرک اند. بر عامل چنین امری استغفار از درگاه خداوند واجب است و باید همان چیزی را بگویید که پیامبرص فرموده است: هرکس به لات و عزی سوگند بخورد پس باید بگوید:« لا اله الا الله »[[114]](#footnote-114).

(شیخ الاسلام) در ادامه می‏گوید: کسی که برای قبور یا امثال آنها روغن نذر می‏کند و همانند برخی از گمراهان می‏گوید این نذور را از من بپذیر، چنین نذری به اتفاق مسلمانان گناه و نافرمانی است. انجام دادن آن جایز نیست. همچنین هرگاه مالی را برای نگهبانان و یا خادمان و مجاوران آن بقعه نذر کند این نگهبانان و ساکنان بقعه با نگهبانانی که در نزد لات و عزی و مناة بودند، شباهت دارند و نظیر آنها هستند، اموال مردم را به ناحق می خورند و از راه خدا باز می دارند. مجاوران و خادمان اینجا شبیه و نظیر کسانی هستند که ابراهیم خلیل علیه السلام در مورد آنها می‏گوید ﭽ ﮫ ﮬ ﮭﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﭼ الأنبياء: ٥٢ یعنی: این مجسمه هایی که دائماً در جوارشان هستید (به عبادت آنها مشغولید) چیستند.

همچنین شبیه آن کسانی هستند که موسی علیه السلام و قومش بر آنها عبور کردند و گذشتند و خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ (الأعراف: ١٣٨)

یعنی: بنی اسرائیل را از دریا گذراندیم به گروهی رسیدند بتهایی داشتند که مشغول پرستش آنها بودند.

بنابراین نذر کردن برای آن نگهبانان و ساکنان نزدیک این بقعه ها، نذر معصیت و نافرمانی است. و نذر برای آنها شباهت دارد با نذر برای نگهبانان بتها و مجاوران آنها یا نذر برای نگهبانان ابداد (مجسمه های مقدس هندوها)و کسانی که در مجاورت آنها سکنی گزیده‏اند.

رافعی در شرح المنهاج می‏گوید: نذر برای جایگاههایی که بر قبر شیخ یا ولی است یا به اسم مکانهایی که یکی از اولیا در آن سکونت داشته و یا در آن بقعه یکی از اولیا و صالحین تردد نموده است، اگر نذر کننده قصدو نیتش از چنین کاری – که غالباً چنین قصدی دارند – تعظیم آن بقعه و مکان یا ستون باشد یا تعطیم شخصی باشد که در آن مکان دفن است، یا آن ستون بر آن نسب و یا آن بنا بر اساس اسم او بناها نهاده شده است، چنین نذری باطل و منقعد نمی‏شود. اگر اعتقاد شان این باشد که این اماکن ویژگیهایی دارند و نظرشان در خصوص موارد مذکور این باشد که بوسیله آنها بلا دفع می‏شود و نعمتهایی به دست می‏آید و با نذر کردن برای آنها دردهایشان درمان می گردد، حتی (تا جایی پیش می روند) که برای برخی از سنگها نذر می‏کنند به این استدلال که به آنها گفته شده فرد صالحی بدان تکیه داده است، برای بعضی از قبرها چراغ و شمع و روغن نذر می‏کنند به این باور که قبر فلان یا فلان مکان نذرها را قبول می‏کند و می پذیرد. با این گونه اعمال عنوان می دارند، هدف و آرزویی که دارند از قبیل شفای بیمار، آمدن فردی غایب یا سلامت مال و موارد و حاجاتی از این دست از انواع نذرهای پاداشی، برآورده می‏شود. چنین نذرهایی با این توصیفی که مطرح شد بدون تردید باطل اند. نذر روغن، شمع و امثال آنها برای قبرها به طور مطلق باطل است.

از جمله نذرهای باطل شمعهای فراوان بسیار بزرگ و چیزهایی دیگری است که برای قبر ابراهیم خلیل علیه السلام و برای قبرسایر انبیاء و اولیاء انجام مي‏دهند و تنها قصد و نیت نذر کننده و روشن کننده شمع تبرک و تعظیم آن قبر است، به گمان اینکه چنین نذری نزدیکی جستن به خداوند است. تردیدی در باطل بودن چنین نذری وجود ندارد، روشن کردن شمع با چنین قصدی خواه کسی از آن بهره ببرد و استفاده کند خواه نکند، از نظر شرع حرام و ممنوع است.

شیخ قاسم حنفی در«شرح البحار» می‏گوید: نذری را که بیشتر عوام آنگونه که مشهود است انجام مي‏دهند، مثلاً فرد، غائب یا بیمار یا حاجتی دارد و نزد برخی از افراد صالح می‏آید و پوششی بر سرش می گذارد و می‏گوید: ای سرورم! اگر خداوند غائبم را برگرداند، یا مریضم شفا یابد و یا نیاز و حاجتم برآورده شود، پس این میزان طلا یا نقره یا طعام یا آب یا شمع و یا روغن برای تو نذر می کنم. این نذر به اجماع مسلمانان به دلایل زیر باطل است: چنین نذری برای مخلوق است و نذر برای مخلوق جایز نیست. چرا که نذر عبادت است و عبادت برای مخلوق انجام نمی‏شود.

2- کسی که برای وی نذر شده فردی مرده است و مرده مالک چیزی نمی‏شود.

3- وی گمان کرده است که آن شخص مرده بغیر از خدا می‏تواند در امور تصرف کند و چنین اعتقادی کفر است. در ادامه (شیخ قاسم حنفی) می‏گوید: با این توصیف اگر درهم،شمع، روغن و امثال آنها از مردم گرفته شود تا به منظور تقرب به اولیاء و صالحان به گنبد و ضریح آنها منتقل کرد، به اجماع مسلمانان چنینن عملی حرام است. این مقوله را وی از ابن نجیم در کتاب « البحر الرائق» مرشدی آن را از وی در تذکره خود و دیگران نقل کرده‏اند وی اضافه می‏کند که مردم، امروزه بویژه در زادگاه بادیه نشینان دچار چنین اعمال حرامی هستند.

شیخ صنع الله حلبی حنفی در رد کسانی که قربانی و نذر را برای اولیا جایز می دانند، می‏گوید ؛ این ذبح و نذر اگر با نام فلان شخص باشد پس برای غیر خدا است و باطل می‏باشد.

زیرا خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ (الأنعام: ١٢١) یعنی آنچه را که اسم خداوند بر آن برده نشده است مخورید.

ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ (الأنعام: ١٦٢ - ١٦٣)

یعنی بگو ؛ نماز عبادت، زیستن و مردن من از آن خداست که پروردگار جهانیان است خدا را هیچ شریکی نیست. نذر کردن برای غیر خدا در واقع شریک قرار دادن برای خداست. ذبح و قربانی نیز چنین است.

در صحیح از عایشه ل روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: هرکس نذر کرد که از خدا اطاعت کند پس باید اطاعت کند و هر کس نذر کرد که از خدا نافرمانی کند پس نافرمانی نکند. (یعنی نذر اخیر را وفا نکند).

مصنف می‏گوید، در صحیح از عایشه ل روایت شده است که رسول خداص فرمودند: هرکس نذر کرد که از خدا اطاعت کند پس باید اطاعت کند و هر کس نذر کرد که از خدا نافرمانی کند پس نافرمانی نکند. مقصود وی از صحیح، صحیح بخاری است.

«عایشه» همان مادر مؤمنان، همسر پیامبرص دختر ابوبکر صدیق رضی الله عنهما ست. درحالیکه هفت ساله بود پیامبرص او را به ازدواج خود درآورد و در نه سالگی با وی همبستر شد. او به طور مطلق فقیه ترین زنان است. وی افضل زنان پیامبرص بعد از خدیجه است ولی در خصوص افضل بودن او نسبت به خدیجه اختلاف وجود دارد. بنا بر قول صحیح در سال 57 هـ.ق وفات یافت رضی الله عنها.

عبادت« هرکس نذر کرد که از خدا اطاعت کند پس باید اطاعت کند» یعنی هر نوع اطاعت از خدا را که نذر کرده است انجام دهد. علما اتفاق نظر دارند بر اینکه اگر کسی اطاعتی را با شرطی که امیدوار به آن است نذر کند، مثلاً بگوید اگر خداوند بیمارم را شفا دهد بر من واجب است فلان مبلغ را ببخشم، و شروطی نظیر این، انجام چنین شرطی بر وی واجب است، در صورتی که آنچه شرط نذر خود را به حصول آن مشروط کرده حاصل شود و تحقق یابد. از ابوحنیفه حکایت شده است: که چنین نذری واجب نیست مگر اینکه اصل آن در شریعت واجب باشد. مثل روزه ولی اگر اینگونه نباشد مثل اعتکاف انجام آن واجب نیست.[[115]](#footnote-115)

عبارت: « و هر کس نذر کرد که از خدا نافرمانی کند پس نافرمانی نکند» طحاوی بر این عبارت این نکته را نیز اضافه کرده است که فرد برای سوگندش کفاره بدهد. (چون نذر در واقع یک نوع سوگند است) علما اتفاق نظر دارند بر اینکه وفا به نذری که معصیت و گناه است، جایز نمی‏باشد.

حافظ می‏گوید: علما بر تحریم نذر در معصیت اتفاق نظر دارند، ولی در خصوص این مطلب که آیا نذری که موجب کفاره است منعقد می‏شود یا خیر، دچار اختلاف شده اند. که قبلاً نیز گذشت.

گاه برای صحت نذر در امرمباح به حدیث استدلال می‏شود. همانطوری که مذهب احمد و دیگران همین است. آنچه این دیدگاه را تایید می‏کند حدیثی است که ابوداود[[116]](#footnote-116) از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش و احمد و ترمذی از بریده روایت کرده‏اند، بدین شیوه که زنی به رسول خدا گفت، ای رسول خدا، نذر کرده ام که بر سرت دف بزنم (به خاطر دیدنت و هنگام ورودت دف بزنم). پیامبر ص فرمود: نذرت را انجام بده (به نذرت وفا کن).

ولی نذر لجاج و خشم (نذری که در حالت خصومت و یا خشم نذر می‏شود) در نزد احمد سوگند محسوب می‏شود، فرد ناذر مخیر است بر اینکه آنرا انجام دهد و یا کفاره سوگند بدهد. دلیل این امرحدیث مرفوعی است که از عمران بن حصین روایت شده مبنی بر اینکه نذر در حالت خشم نذر محسوب نمی‏شود و کفاره آن کفاره سوگند خوردن است. سعید بن منصور، احمد ونسائی[[117]](#footnote-117) آنرا روایت کرده‏اند. اگر فرد امر مکروهی را نذر کند مثل طلاق، مستحب است که برای آن کفاره بدهد و آنرا انجام ندهد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: وجوب وفا کردن نذر.

دوم: هرگاه ثابت شد که نذر عبادت خداست، صرف آن به غیر خدا شرک است.

سوم: نذری که در جهت نافرمانی از خدا و گناه باشد انجام دادن آن جایز نیست.

باب: پناه بردن به غیر خداوند متعال شرک است.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ (الجن: ٦) یعنی: و اینکه مردانی از بشر به مردانی از جن پناه می‌بردند، و آنها سبب افزایش گمراهی و طغیانشان می‌شدند

مصنف می‏گوید: باب: پناه بردن به غیر خداوند متعال شرک است.

«الاستعاذة» یعنی پناه بردن، کمک گرفتن. از این رو فردی که به او پناه برده می‏شود. پناهگاه یا ملجاء نامیده می‏شود. کسی که به خداوند پناه می برد، در واقع ازآنچه که او را می آزارد یا هلاکش می‏کند به سوی پروردگار و صاحب اختیار خود می گریزد. عباراتی مثل کمک خواستن و پناه بردن تمثیل اند، وگرنه آنچه بوسیله قلب پا برجا می ماند مثل پناه بردن به خداوند، کمک طلبیدن از او، افتادن در پیشگاه پروردگار، ابراز نیاز به سوی او و خاری و ذلت در برابرش، امری است که هیچ عبارتی بدان احاطه ندارد تا بتواند آنرا بیان دارد. این مطلب را ابن قیم رحمه الله گفته است.

ابن کثیر می‏گوید: استعاذه همان پناه بردن به خدا و خود را از شر هر صاحب شری به آستانه او چسباندن، عیاذ برای دفع شر و لیاذ برای طلب خیر است.

(شارح) استعاذه از جمله عباداتی است که خداوند متعال بندگانش را بدان فرمان داده است.

همانطوری که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ (فصلت: ٣٦).

یعنی: هرگاه وسوسه ای از شیطان متوجه تو گردید، پس پناه ببر به خداوند که او بس شنوا و آگاه است. و امثال آن در قرآن فراوان است. مثل (ﭽ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ الفلق: ١) و ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ الناس: ١) یعنی بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم. پناه می برم به پروردگار مردم، پس آنچه عبادت خداست، برای غیر خدا انجام دادن آن شرک در عبادت است و هرکس چیزی از این عبادت را برای غیر خدا انجام دهد آن غیر را در عبادت شریک خداوند قرار داده است و در الواهیت برای پروردگارش، کشمکش کننده و منازعی در نظر گرفته است، همانطور که فردی اگر برای خداو غیر خدا نماز بخواند در واقع عابد غیر خدا شده است و در میان این دو موضوع تفاوتی وجود ندارد. به زودی اگر خداوند متعال بخواهد، تقریر این مقوله در آینده خواهد آمد.

مصنف: می‏گوید: خداوند متعال می‏فرمایدﭽ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ (الجن: ٦) ابن کثیر می‏گوید: یعنی: (جن ها) می بینیم بر ایشان برتری داریم چرا که آنان (انسانها) به ما پناه می‏آوردند.

(اعراب جاهلی) هرگاه در یک دره یا مکان ترسناکی از بیابان و غیر آن منزل می گزیدند، عادتشان در جاهلیت این بود به پادشاه یا بزرگ ترین شخص از جن ها در آن مکان از اینکه دچار چیز بدی بشوند، پناه می بردند و همانگونه که یکی از آنان به سرزمین دشمنانشان از انسانها در کنار مرد بزرگی و با ضمانت و پناه او وارد می شدند. (در خصوص جن چنین باوری داشتند). چون جنیان دیدند که انسانها از ترس آنها به آنان پناه بردند بر ترس و وحشت و دهشت آنان افزودند تا بیشتر در حالت ترس باقی بمانند و بیشتر به آنان پناه ببرند.

ابوالعالیه،ربیع و زید بن أسلم در خصوص (ﮑ) می گویند: یعنی از ترس (خوفاً) عوفی از ابن عباس در خصوص (ﮐ ﮑ) روایت کرده است که گفت یعنی بر گناهشان بیفزایند. قناده نیز چنین نظری دارد.

موضوع از این قرار است که چون فردی از عرب در دره ای غیرمسکونی با شب مواجه می‏شد. بر خود می ترسید و می گفت: به رئیس این دره از شر نادانان قومش پناه می برم. مقصودی از رئیس یا سرور همان بزرگشان بود. علما اجماع و اتفاق نظر دارند که پناه بردن به غیر خدا جایز نیست.

ملا علی قاری حنفی می‏گوید: پناه بردن به جن جایز نیست. خداوند کسانی را که به چنین کفری دچار می شوند سرزنش کرده است. برای ادعای خود به آیه قرآن استدلال کرده می‏گوید: خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﭼ (الأنعام: ١٢٨) یعنی: روزی که در آن همه آنان را در کنار هم گرد می آوریم، (می گوییم) ای گروه جنیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید، پیروان ایشان از میان انسانها می گویند: پروردگارا برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم و به مرگی گرفتار آمدیم که برای ما معین و مقدر فرموده بودی. خداوند به ایشان می‏گوید: آتش جایگاه شماست و همیشه در آن ماندگارید مگر مدت زمانی که خدا بخواهد، بیگمان پروردگار تو حکیم و آگاه است.

بهره گیری انسان از جن در رفع نیازها و فرمانبرداری از دستورات و فرامینش و باخبر ساختن وی از چیزهای پنهانی وغیبی است و بالعکس، بهرمندی و بهره گیری جن از انسان این است که انسان اورا تعظیم می دارد به او پناه می برد و برای او فروتنی می‏کند. مصنف گفته است اگر یک چیز به گونه ای باشد که به وسیله آن منفعت دنیایی حاصل شود، دال بر این نیست که آن را شرک محسوب نکنیم.

از خوله دختر حکیم روایت شده است که گفت: از رسول خداص شنیدم می فرمود: هرکس در یک منزلگاهی فرودآید پس بگوید: اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق: یعنی پناه می برم به حکمت و اراده کامل خداوندی از شر هر آنچه خلق کرده است. هیچ چیزی به وی ضرر نمی رساند تا زمانی که آن منزلگاه را ترک کند. این روایت را مسلم روایت کرده است.

مصنف می‏گوید: از خوله دختر حکیم روایت شده است که گفت: از رسول خدا ص شنیدم می فرمود: هرکس در یک منزلگاهی فرود آید پس بگوید: اعوذ بکلمات الله التامات من شر ما خلق: یعنی پناه می برم به حکمت و اراده کامل خداوندی از شر هر آنچه خلق کرده است. هیچ چیزی به وی ضرر نمی رساند تا زمانی که آن منزلگاه را ترک کند. این حدیث را مسلم[[118]](#footnote-118) روایت کرده است.

خوله دختر حکیم همان خوله دختر بنت حکیم بن امیه سلیمه است که أم شریک نیز گفته می شد. گفته می‏شود که وی هبه شده بود و قبل از آن تحت عثمان بن مظعون بود.

ابن عبدالبر می‏گوید: زنی فاضل و صالح بود. عبارت «اعوذ بکلمات الله التّامات» برای مسلمانان تشریع شده تا به خداوند پناه ببرند و این در واقع جایگزین عملی بود که اهل جاهلیت انجام می‏دادند که آنها به جن پناه می‏بردند. از این رو خداوند برای مسلمانان تشریع نمود که به اسماء و صفات خداوند پناه ببرند.

قرطبی می‏گوید: بنابر قولی: کلمات تامات همان کلمات کاملی است که نقص و عیب در آنها راه ندارد و مانند کلام بشر نیست که ناقص و معیوب باشد. گفته شده که معنایش کلمات شفا دهنده کفایت کننده است. و بنابر قولی نیز کلمات همان قرآن است که خداوند از آن گزارش داده است که آن «هُدیً و شفاءٌ» یعنی هدایتگر و شفا دهنده است. این فرمان پیامبرص نیز به منظور ارشاد و راهنمایی به چیزی است که اذیت وآزار را دفع می‏کند.

از آنجایی که پناه بردن به صفات خداوند متعال از باب فرا خواندن و گرویدن به سوی اوست، بنابراین حق کسی که به خدا و یا به اسماء و صفاتش پناه می‏برد این است، در پناه بردن خود به خداوند صادقانه رفتار کند و در آن کار به خداوند تکیه و توکل نماید و حضور قلب داشته باشد و هرگاه اینگونه رفتار کرد به انتهای خواسته خود و بخشش گناهان خود رسیده است.

شیخ الاسلام : می‏گوید: از پیشوایانمان مثل احمد نص وارد شده است که پناه بردن به مخلوق جایز نیست، و این همان چیزی است که برای غیرمخلوق بودن کلا م خداوند به آن استدلال می‏کنند. گفته‏اند: از پیامبرص ثابت شده است که وی به کلمات خدا پناه برده و بدان دستور داده است. از این رو علما از تعویذهایی که معنایش شناخته شده نیست، از ترس اینکه مبادا مفهوم شرک داشته باشد، نهی کرده‏اند.[[119]](#footnote-119)

ابن قیم : می‏گوید: هر کس برای شیطان قربانی کند و او را فرا بخواند، به او پناه ببرد وبا آنچیزی که شیطان دوست دارد به او نزدیکی جوید در واقع او را پرستیده است، اگر چه این کار را عبادت ننامد بلکه نام این عمل را استخدام بگذارد. اگر استخدام هم بنامد راست گفته است چرا که شیطان او را برای خود به خدمت گرفته است، بنابراین از خادمان شیطان و از بندگان او می‏شود، به همین سبب نیز به وی خدمت می‏کند ولی خدمت شیطان به او خدمت عبادت نیست، زیرا شیطان برای او فروتنی نمی‏کند و همانند خود او، او را نمی‏پرستد.

عبارت «از شر هر آنچه خلق کرده است» ابن قیم می‏گوید: یعنی از هر گونه شر در هر مخلوقی که ممکن است آن شر در او باشد. خواه آن مخلوق حیوان باشد و خواه غیرحیوان، از نوع انسان باشد و یا از نوع جن، خزنده باشد یا چهارپا، باد باشد یا صاعقه، هر نوع از انواع بلاهایی که در دنیا و آخرت انسان را تهدید می‏‏کنند.

در عبارت «من شر ما خلق» یعنی شر هر آنچه خلق کرده است» «ما» مای موصولی است و عموم اطلاقی در آن مراد نیست بلکه مراد تقییدی وصفی است بدین معنا که از شر هر مخلوقی که در آن شر وجود دارد. نه اینکه ا شر تمام چیزهایی که خداوند خلق کرده است. چرا که در بهشت، فرشتگان و پیامبران هیچگونه شری وجود ندارد. شر به دو چیز گفته می‏شود: به درد و آنچه منجر به درد می‏شود.

عبارت «هیچ چیزی به او ضرر نمی‏رساند تا زمانی که آن منزلگاه را ترک کند» قرطبی می‏گوید: این خبری صحیح و سخنی راست است که راستی آن را با دلیل و تجربه دانسته‏ایم، از هنگامی که این خبر را شنیدم و بدان عمل کردم هیچ چیزی به من ضرر نرساند تا اینکه آن را ترک کردم و در شبی عقربی مرا نیش زد با خود اندیشیدم. ناگهان متوجه شدم که پناه بردن به آن کلمات را فراموش کردم (از این رو دچار چنین اتفاقی شدم).

مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه جن.

دوم: پناه بردن به جن شرک است.

سوم: استدلال به حدیث برای مطلب فوق، چرا که علما اتفاق نظر دارند که کلمات خدا غیرمخلوق است و پناه بردن به مخلوق شرک است.

چهارم: فضیلت و ارزش دعای مذکور با وجود اینکه بسیار مختصر است.

پنجم: اگر چیزی به گونه‏ای باشد که بوسیله آن منفعت دنیوی حاصل شود مثلاً ضرر را دفع و یا منفعتی را جلب کند. دال بر آن نیست که آن عمل یا آن چیز شرک تلقی نشود.

باب: استغاثه یا دعا کردن از غیرخدا شرک است.

مصنف می‏گو ید: استغاثه یا دعا کردن از غیرخدا شرک است.

شیخ الاسلام می‏گوید: استغاثه؛ همان طلب غَوث یعنی از بین بردن شدت و سختی است.

مثل استنصار: یعنی طلب نصر (یاری)، استعانه: طلب عون (کمک).

دیگران گفته‏اند: فرق میان استغاثه و دعا این است که استغاثه تنها در صورتی است که فرد در گرفتاری و غمی‏باشد. دعا عامتر است از استغاثه. چرا که هم در حالت غم وگرفتاری و هم غیر آن انجام می‏شود. عطف دعا بر استغاثه در همان متن اصلی در واقع عطف عام بر خاص است. بین آن دو رابطه منطقی عموم و خصوص مطلق وجود دارد. در یک چیز با هم مشترکند ولی دعا در یک چیز دیگری به صورت جداگانه برخوردار است. هر استغاثه‏ای دعاست ولی هر دعایی استغاثه نیست.

عبارت عربی «**أو یدعو غیره»** یعنی غیر از خدا را دعا کند. دعا دو نوع است: دعای عبادت، دعای خواستن با مسأله، در قرآن گاهی نوع اول مراد است وگاه نوع دوم و گاهی نیز هر دو با هم.

دعای مسأله یا فرا خواندن همان خواستن چیزی است تا از دعا کننده جلب نفع یا دفع ضرر کند. از این رو خداوند منع کرده از اینکه احدی بغیر از خدا به فریاد خوانده شود که نه مالک نفعی است و نه مالک ضرری. مثلاً می‏فرماید: ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﭼ (المائدة: ٧٦) یعنی: بگو: آیا جز خدا کسی و چیزی را می‏پرستید که مالک هیچ سود و زیانی برای شما نیست و خدا شنوای آگاه است.

و می‏فرماید: ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﭼ (الأنعام: ٧١) یعنی: بگو: آیا چیزی غیر از خدا را بخوانیم که نه سودی به حال ما دارد و نه زیانی؟ آیا پس از آنکه خداوند ما را هدایت بخشیده است به عقب بارگشت کنیم. بسان کسی که شیاطین او را در زمین ویلان و سرگردان به دنبال خود کشند و دوستانی داشته باشند که او را به راه راست خوانند و به سوی خود فریاد دارند. بگو: هدایت خداوند هدایت است و به ما دستور داده شده است که فرمانبردار پروردگار جهانیان باشیم.

(در جای دیگر) می‏فرماید: یعنی: و بجای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می‏رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد.

شیخ الاسلام رحمه الله می‏گوید: هر دعا عبادتی مستلزم دعای مسأله (خواستن) است و هر دعای مسأله‏ای متضمن دعای عبادت است. خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭼ (يونس: ١٠٦) یعنی: پرودرگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک بخوانید او تجاوزکاران را دوست ندارد.

ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﭼ (الأنعام: ٤٠ -٤١) یعنی: بگو به من بگویید اگر عذاب خدا شما را فراگیر یا اینکه قیامت شما فراز آید آیا غیرخدا را به یاری می‏طلبید؟ اگر شما راستگویید! بلکه تنها خدا را به یاری می‏طلبید و او اگر خواست آنچیزی را برطری می‏سازد که وی را برای آن به فریاد می‏خوانید و چیزهایی را که شریک خدا می‏سازید فراموش می‏نمایید. خداوند فرموده: یعنی: مساجد مختص خداوند است همراه خدا کسی را در آنجا به فریاد مخوانید.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ (الرعد: ١٤) خداست که شایسته نیایش و دعاست کسانی که جز او دیگران را به یاری می‏خوانند به هیچ وجه دعاهایشان را اجابت نمی‏کنند و کمترین نیازشان را برآورده نمی‏سازند آنان به کسی می‏مانند که کف دستهایش را باز و به سوی آب دراز کرده باشد تا آب به دهان او برسد و هرگز آب به دهانش نرسد، دعای کافران جز سرگشتگی و بیهوده‏کاری نیست. آیاتی نظیر این آیات در قرآن پیرامون دعای مسأله (درخواست) فراوان و بیشمارند، که اینگونه دعاها در برگیرنده دعای عبادت نیز است. زیرا خواهنده خواسته خود را برای خداوند خالص می‏کند و این از والاترین عبادات است.

همچنین کسی که خدا را بسیار یاد می‏کند، کتابش را تلاوت می‏کند و اعمالی نظیر این انجام می‏دهد، در معنا خواهنده از خداست. بنابراین دعوتگر عابد محسوب می‏شود.

از این گفته شیخ الاسلام روشن می‏شود که دعای عبادت مستلزم دعای مسأله و خواستن است همانطوی که دعای مسأله (خواستن) متضمن دعای عبادت است. خداوند متعال از زبان خلیل خود ابراهیم فرموده است: ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﭼ (مريم: ٤٨ - ٤٩) یعنی: از شما و از آنچه بجز خدا می‏پرستید کناره‏گیری و دوری می‏کنم و تنها پروردگارم را می‏پرستم، امید است در پرستش پروردگارم بدبخت و نومید نگردم هنگامی که از آنان و از چیزهایی که بجز خدا می‏پرستیدند کناره‏گیری کرد، ما بدو اسحاق و یعقوب بخشیدیم و هر یک از آنان را پیغمبر بزرگی کردیم.

بنابراین دعا از انواع عبادت محسوب می‏شود. این گفته ابراهیمﭽ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﭼ پروردگارم را به فریاد می‏خوانم (می‏پرستم) امید است که در به فریاد خواندن (پرستش) پروردگارم بدبخت و نومید نگرد. همانند گفته زکریاست که گفت: ﭽ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ (مريم: ٤) یعنی: پروردگارا استخوانهای من سست شده‏اند و شعله‏های پیری سر مرا فرا گرفته است. پروردگارا من هرگز در دعاهایی که کرده‏ام محروم و ناامید باز نگشته‏ام.

خداوند متعال در جاهای متعدد از کتابش به چنان دعای فرمان داده است مثل این فرموده‏اش: ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ (الأعراف: ٥٥ - ٥٦) یعنی: پروردگار خود را فروتنانه و پنهانی به کمک خوانید او تجاوزکاران را دوست نمی‏دارد. در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی نکنید و خدا را بیمناکانه و امیدوارنه به فریاد بخوانید. بی‏گمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است.

این همان دعای مسأله (خواستن) است که متضمن دعای عبادت می‏باشد، زیرا دعاکننده با تضرع و خالصانه از دعا شونده می‏خواهد و برای او خوار و ذلیل می‏گردد.

ضابطه این امر آن است، هرکاری که خداوند برای بندگان خود تشریع نموده وآنان را بدان دستور داده، انجام آن برای خداوند عبادت است، پس هرگاه چیزی از این عبادت را برای غیرخداوند انجام دهد او مشرک و در مقابل چیزی است که خداوند پیامبرش را برای آن برانگیخت، از این نظر است که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭼ (الزمر: ١٤) یعنی: گو: «من تنها خدا را می‌پرستم در حالی که دینم را برای او خالص می‌کنم. برای این مطلب اگر خداوند بخواهد توضیح بیشتری در آینده خواهد آمد.

شیخ الاسلام : در «الرساله السنیة» می‏گوید: همانگونه که در زمان پیامبرص برخی از کسانی که به اسلام انتساب داشتند با وجود عبادت بسیار زیادشان از دین خارج شدند پس باید دانست که منتسبین به اسلام و سنت در این دوران نیز به اسباب مختلفی از دین خارج می‏شوند از جمله آن اسباب: غلو (بزرگنمایی) برخی از بزرگان و مشایخ، حتی غلو در خصوص علی بن ابی طالب، غلو در خصوص عیسی مسیح و هرکس که در خصوص پیامبر یا انسان صالحی غلو کند و نوعی از الوهیت را برای او قائل شود، مثلاً بگوید: ای سرورم فلانی مرا یاری رسان، کمکم کن و به من رزق عطا کن و من در گرو تو هتسم و تو برای من کافی هستی و از این دست اقوال را بگوید. تمامی این موارد شرک وگمراهی است، از گوینده آنها باید خواست که توبه کند و اگر توبه نکرد کشته می‏شود. چرا که خداوند پاک و بلندمرتبه انبیا را فرستاده و کتابهایی نازل کرده است. تا او به یکانگی پرستیده شود.

و همراه او معبود دیگری به فریاد خوانده نشود، کسانی که همراه خدا معبودان دیگری را می‏خوانند، مثل مسیح، فرشتگان و بتها اعتقاد ندارند که آنها موجودات را خلق کرده یا باران را می‏بارانند یا اینکه گیاهان را می‏رویانند، بلکه تنها آنها را می‏پرستیدند یا گورها یا مجسمه‏های آنها را می‏پرسیتدند و می‏گفتند: ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﭼ (الزمر: ٣) یعنی: ما آنان را پرستش نمی‏کنیم مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک سازند.

یا اینکه می‏گفتند: ﭽ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﭼ (يونس: ١٨) یعنی: اینان شفیعان ما نزد خداوند هستند. پس خداوند فرستادگانش را برانگیخت تا باز دارند از اینکه فرد دیگری غیر از خداوند خوانده شود، نه دعای عبادت و نه دعای استغاثه و کمک طلبیدن.

همچنین می‏گوید: هر کس میان خود و خداوند واسطه‏هایی قرار دهد و به آنها توکل کند آنها را به فریاد بخواند و از آنها بخواهد. به اجماع کافر شده است. چنین گفته‏ای را صاحبان «الفروع»، «الانصاف»، «الإقناع» و دیگران از وی نقل کرده‏اند. شیخ: این مقوله را مطرح کرده، و صاحبان کتابهای مذکور در رد وی بر ابن جرجیس در خصوص مسأله واسطه‏ها، آن را نقل کرده‏اند.

ابن قیم :می‏گوید: و از انواع شرک درخواست نیازمندیهایی خود از مردگان، استغاثه کردن و روی آوردن به آنهاست، و این شرک اصلی در دنیاست. چرا که مرده عملش قطع شده و برای خود مالک نفع و ضرری نیست چه رسد به اینکه از وی استغاثه شود یا اینکه از او بخواهند تا شفیع آنها نزد خداوند باشد و این عمل نشان دهنده جهل و نادانی فرد نسبت به کسی است که شفاعت می‏کند ونزد او شفاعت صورت می‏پذیرد – یعنی مشفوع واقع می‏شود- به امید خداوند متعال بحث کامل پیرامون این مقوله در مسأله شفاعت خواهد آمد.

حافظ محمد بن عبدالهادی : در رد بر سبکی در خصوص این گفته‏اش که «مبالغت» در تعظیم پیامبرص وا جب است، می‏گوید: اگر مقصودی از مبالغت بر حسب آن چیزی باشد که هر فردی آن را تعظیم می‏بیند مثل حج بر قبر وی، سجده و طواف کردن بر آن و اعتقاد بر اینکه او غیب می‏داند، می‏بخشد و منع می‏کند، بر هر کسی که به او بجز خدا استغاثه کند مالک ضرر و نفع است، نیازهای خواهندگان برطرف می‏کند وگرفتاران را نجات می‏بخشد، برای هر کس که بخواهد شفاعت می‏کند و داخل بهشت می‏برد، ادعای مبالغه در چنین تعظیمی مبالغه در شرک و خود را آشکارا از کل دین خارج کردن است.

در کتاب « الفتاوی البزازیة» از کتابهای حنیفه: علمای ما گفته‏اند: هر کس بگوید ارواح مشایج حاضرند و می‏دانند: کافر می‏شود.

شیخ صنع الله حنفی رحمه الله در کتابش که ردی است بر کسانی که مدعی‏اند اولیاء بر وجه کرامت در زندگی و پس از مرگ تصرفاتی دارند، می‏گوید: اینک در میان مسلمانان گروههایی هستند که مدعی‏اند، اولیاء در قید حیات و پس از مرگ خود تصرفاتی (در این عالم) دارند. در سختی‏ها و اتفاقات ناگوار از آنها استغاثه می‏شود و بوسیله اراده آنها سختی‏ها و مشکلات رفع می‏گردد. بنابراین به نزد قبرهایشان می‏‏آیند و برای رفع نیازهایشان آنان را به فریاد می‏خوانند، به این استدلال که این قبیل کارهای آنان از قبیل کرامات است، و گویند: در میان آنها ابدال و نقبا، اوتاد و نجباء، هفتاد و هفت و چهل و چهار نفرند. (طبقات تقسیم ‏بندی مشایخ و بزرگان صوفیه). و قطب نیز همان شخص است که نجات دهنده مردم است و مدار اصلی همه دیگری بزرگان اوست، برای این اولیاء و بزرگان خود قربانی و نذر را جایز دانسته‏اند و برای عاملین اینگونه کارهای پاداش در نظر گرفته و ثابت می‏دانند. (صنع الله) می‏گوید: در چنین سختی تفریط و افراط وجود دارد و حتی هلاکت ابدی و عذاب همیشگی را در پی دارد، به سبب اینکه در آن بادهای تحقق یافته شرک وجود دراد و در تقابل با کتاب شکست ناپذیر تصدیق شده، است و مخالف با عقاید پیشوایان و چیزهایی است که امت بر آن اتفاق نظر دارند. در قرآن آمده استﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (النساء: ١١٥) یعنی: کسی که با پیامبرص دشمنانگی کند بعد از آنکه هدایت روشن شده است و جز راه مومنان در پیش گیرد او را به همان جهتی که دوستش دارد رهنمود می گردانیم و او را داخل دوزخ می کنیم و با آن می سوزانیم، دوزخ چه بد جایگاهی است.

سپس می‏گوید: اما این سخن آنان که اولیا در هنگام حیات و پس از مرگشان تصرفاتی – در این عالم دارند. با این آیات خداوند سخن آنان رد می‏شود (أله مع الله) « آیا معبودی به همراه خداست» ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ (الأعراف: ٥٤) «هان آگاه باش که خلقت و امر از آن اوست »ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﭼ (آل عمران: ١٨٩) یعنی پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداوند است. و آیاتی نظیر این آیات دلالت دارند بر اینکه خداوند در خلق و تدبیر، تصرف و تقدیر یکتاست. و غیر از او به هیچ وجهی از وجوه هیچ چیزی این ویژگیها را ندارد، همه چیز در ید قدرت اوست، مالکیت و تصرف همه دردست و تحت غلبه و قهر اوست. زنده شدن و مردن و خلقت و امر مسخر اوست ولا غیر.

پروردگار متعال در آیات فراوانی از کتاب خود به سبب یگانگی اش در مُلک ستوده شده است. مثل این آیه که می‏فرماید: ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ (فاطر: ٣) آیا خالق دیگری غیر از خداوند وجود دارد. ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﭼ (فاطر: ١٣ - ١٤) یعنی: کسانی را که به جز خدا به فریاد می خوانید، حتی مالکیت پوسته نازک خرمایی را ندارند. اگر آنها را به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی شنوند اگر هم بشنوند توانایی پاسخگویی به شما را ندارند. ودر روز قیامت انبازگری و شرک ورزی شما را رد می‏کنند و هیچ کسی همچون خداوند آگاه از احوال آخرت (به گونه قطع و یقین)ترا با خبر نمی‏سازد.

آیاتی را دراین معنا مطرح کرده است و سپس می‏گوید: در تمامی این آیات مقصود از (من دونه) یعنی غیر از او. من دونه عام است و هر چیزی را که فرد بدان اعتقاد دارد در بر می گیرد، از قبیل ولی و شیطانی که از او کمک و یاری می طلبد. پس کسی که به یاری دادن خود قادر نیست چگونه فرد دیگری از او طلب یاری می‏کند.

در ادامه می‏گوید: این سختی بسیار ناهنجار و شرکی بزرگ است و این سخن که بعد از مرگ نیز تصرف دارند بسیار زشت تر و نارواتر است از تصرف در حالت حیات و در قید حیات بودن.

خداوند متعال می‏گوید: ﭽ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ (الزمر: ٣٠) یعنی: تو هم می میری و همه آنان می میرند. ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ (الزمر: ٤٢) یعنی: خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها بر میگیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگه می دارد و ارواح دیگران را باز می گرداند تا سرآمد معینی.

ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ (آل عمران: ١٨٥) یعنی هر نفسی طعم مرگ را خواهد چشیدﭽ ﰅﰆ ﰇ ﰈﰉ ﰊ ﭼ (المدثر: ٣٨) یعنی: هر نفسی در گرو آن چیزی است که بدست می‏آورد و کسب می‏کند.

در حدیث است که چون فرزندم آدم بمیرد عملش قطع می‏شود بجز سه چیز...[[120]](#footnote-120)

تمامی این مطالب و مطالب دیگری نظیر آن دلالت دارند بر اینکه حس و حرکت از مرده قطع شده است. ارواحشان گرفته شده و اعمالشان نیز از کم و زیاد شدن منقطع گشته است. و دلالت می‏کند بر اینکه مرده در خودش هیچگونه تصرفی ندارد، چه رسد به اینکه در دیگران چنین قدرتی داشته باشد. هنگامی که از حرکت دادن خودش عاجز است چگونه می‏تواند در امور دیگران تصرف کند؟ خداوند پاک و منزه خبر می‏دهد که ارواح نزد اویند اما این ملحدان و کافران می گویند ارواح آزاد و متصرف‏اند. ﭽ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ (البقرة: ١٤٠) بگو: شما داناترید یا خداوند؟

ولی اعتقادشان مبنی بر اینکه تصرفات آنان از روی کرامت است، مغالطه محض است چرا که کرامت چیزی است از جانب خداوند که بوسیله آن دوستانش را اکرام می‏کند. آنان در انجام آن هیچگونه قصد و تحدِّایی ندارند. نه قدرتی از خود دارند و نه علم همانند داستان حضرت مریم دختر عمران، اسید بن حصیر و ابومسلم خولانی.

سخن آنان مبنی بر اینکه در شداید از آنها (مردگان) یاری می طلبند، از سخن قبلی آنان زشت تر و بدعت آمیز تر است، چرا که با این سخن خداوندﭽ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ (النمل: ٦٢) یعنی: (آیا بتها بهترند) یا کسی که به فریاد درمانده می رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‏کند هنگامی که او را به کمک می‏طلبد و شما را خلیفه در زمین می‏سازد آیا معبودی با خدا است؟. وﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ (الأنعام: ٦٣ - ٦٤) یعنی: بگو: چه کسی شما را از احوال و شدائد خشکی و دریا رهایی می‏بخشد، در آن حال که او را فروتنانه، علنی و نهانی به فریاد می خوانید و می‏گویید اگر خدا ما را از این احوال برهاند، سوگند می خوریم که از سپاسگزاران باشیم. بگو خدا شما را از آن و از هر غم و اندوهی می رهاند، سپس شما برای او شریک و انباز می سازید. و آیات دیگری که در این معنا وارد شده‏اند، معروف و مشهورند.

در ادامه می‏گوید: خداوند بلند مرتبه مقرر می دارد که تنها او ضرر را دفع می‏کند نه غیر او و تنها اوست که افراد ناچار و گرفتار را رهایی می بخشد. یاری گر همه کس اوست. او بر دفع ضرر و رسانیدن خیر و نیکی تنها و یگانه است. هرگاه خداوند بلند مرتبه کسی را یاری و کمک کند هر چیزی غیر از او از قبیل پادشاه، پیامبر و ولی خارج می‏شوند و هیچگونه قدرتی ندارند. استغاثه کردن در اسباب ظاهری عادی از امور حسی در جنگ یا رسیدن به دشمن یا حیوان درنده و امثال آنها جایز است. مثل ای زید! یا ای مسلمانان (به دادم برسید) و این برحسب اعمال ظاهری است، ولی استغاثه به نیرو یا تاثیر در امور معنوی از شدائد و سختی هایی مثل بیماری، ترس غرق شدن، در تنگی قرار گرفتن، فقر، درخواست رزق و امثال اینها که از ویژگیهای خداست واز غیر او نباید تقاضا کرد، جایز نیست.

اعتقاد آنان مبنی برتاثیر مردگان در رفع نیازمندیهایشان، همان کاری که جاهلیت عرب دچار آن شده بود و صوفیان جاهل انجام مي‏دهند. آنها را به فریاد می‏خوانند و از آنان یاری می طلبند، این قبیل کمک طلبیدن‏ها از جمله منکرات است.

و هرکس معتقد باشد که هر فردی غیر از خدا از قبیل پیامبر،ولی،روح، و غیره، در رفع گرفتاری و برآورده ساختن نیاز تاثیری دارد، در درّه جهل خطرناکی گرفتار شده و بر پرتگاه آتش قرار گرفته است، ولی استدلالشان مبنی بر اینکه این قبیل توانایی آنها از روی کرامت است، پناه بر خدا از اینکه باور داشته باشیم اولیاء چنین ویژگی هایی را دارند، این گمان بت پرستان است که خداوند رحمن از قول آنان خبر می‏دهد که ﭽﮬ ﮭ ﮮ ﮯﭼ (يونس: ١٨) یعنی: اینان شفیعان، نزد خدایند.

ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﭼ (الزمر: ٣) یعنی تنها آنها را بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک سازند می پرستیم. ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﭼ (يس: ٢٣).

یعنی: آیا غیر از خدا معبود هایی را برگزینینم که اگر خداوند مهربان بخواهد زیانی به من برساند میانجیگری آن معبودان کمترین سودی برای من ندارد و مرا نجات نمي‏دهند. بنابراین یاد کسی که نمی‏تواند نفعی برساند و یا ضرری را دفع کند مثل پیامبر،ولی وغیره، به منظور کمک و یاری طلبیدن از او، شریک قرار دادن برای خداست، چرا که جز او کسی قادر به نفع و ضرر نیست و هیچ خیری جز خیر او وجود ندارد.

اینکه می گویند در میان آنها برخی ابدال و نقبا، اوتادو نجبا،هفتاد و هفت و چهل و چهار و قطب اند که قطب همان کمک کننده به مردم است. این از جمله دروغ و افترای آنهاست.

همانطوری که قاضی محدث در کتاب «سراج المریدین» و ابن الجوزی و ابن تیمیه نیز آن را مطرح کرده‏اند. پایان سخن به طور مختصر.

مقصود اینکه اهل علم همیشه منکر این امور مشرکانه ای هستند که فراگیر شده و پیروان هوای نفس بدان معتقد اند. اگر سخن علمای منکر این امور شرکی را دنبال کنیم سخن به دراز می کشد و مطالب طولانی می‏شود. فرد خردمند و آگاه با نخستین دلیل حق را در می یابد. هرکس سخنی بی برهان بگوید، باطل بودن سخنش آشکار و سخنش مخالف آن چیزی است که اهل حق و ایمان و متمسکین به محکمات قرآن و اجابت کنندگان داعی حق و ایمان، برآن هستند. خداوند یاری رسان است و هر چیزی به او وابسته و متکی است.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ **(يونس: ١٠٦ - ١٠٧)** یعنی: و بجای خدا کسی و چیزی را پرستش مکن و به فریاد مخوان که به تو نه سودی می رساند و نه زیانی. اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد. اگر خداوند زیانی به تو برساند هیچکس جز او نمی‏تواند آنرا برطرف سازد واگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچکس نمی‏تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند خداوند فضل و لطف خود را شامل هرکس از بندگانش که بخواهد می‏کند و او دارای مغفرت و مهر فراوان است.

مصنف می‏گوید: خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﭼ.

ابن عطیه در خصوص معنای آن می‏گوید: گفته می‏شود: (ولا تدع) عطف است بر (اقم) که صیغه امر، و مخاطب آن پیامبرص است اگر چنین باشد، غیر او سزاوارتر است به اینکه از مصداق آن بر حذر داشته شود. این خطاب گرچه ناظر بر فردی خاص است ولی عام بوده و تمام امت را در بر می گیرد. ابو جعفر بن جریر در خصوص این آیه می‏گوید: خداوند والا مقام می‏فرماید: ای محمد غیر از معبود و خالقت چیز دیگری را مخوان که در دنیا و آخرت سود و زیانی به تو نمی رساند. که مقصود همان معبودان ساختگی و بتها است. می‏فرماید: با امید به نفع آنهاو ترس از ضررشان آنان را بندگی و پرستش مکن. چرا که آنان نفع و ضرر نمی رسانند، اگر چنین کردی و آنها را به جز خدا خواندی (ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ) در آن از ظالمان و ستمگران محسوب می شوی، یعنی مشرک به خدا و ظالم به نفس خودت تلقی می شوی. (شارح) این آیه نظایری هم دارد که از جمله ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭼ الشعراء: ٢١٣ یعنی: با خداوند معبود دیگری را مخوان که در آنصورت از عذاب شوندگان خواهی شد. ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﭼ (القصص: ٨٨) یعنی با خداوند معبود دیگر را مخوان، معبود بر حقی جز اونیست. این آیات بیان می‏کنند که هر آنچه به فریاد خوانده می‏شود اله(معبود) است و اله(معبود) بودن حق خداوند است. چیزی از الوهیت شایسته غیر خداوند نیست، از این رو گفته است لا اله الا هو، معبود بر حقی جز او نیست. همانطوری که می‏فرماید: ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ (الحج: ٦٢) یعنی خداوند حق است آنچه را که به جز او به فریاد می خوانند وپرستش می نمایند باطل است و خداوند والا مقام و بزرگوار است.

این همان توحیدی است که خداوند فرستادگانش را به وسیله آن مبعوث کرد و کتابهایش را برای آن نازل نمود. همانطوری که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ (البينة: ٥) یعنی: جز این بدیشان دستور داده شده است که مخلصانه و حقگرایانه خدای را بپرستند و تنها شریعت او را آیین خود بدانند.

دین: هر آنچه که بوسیله آن بندگی خدا شود، از قبیل عبادات ظاهری و باطنی. ابن جریر در تفسیر خود آنرا به دعا تفسیر کرده است. که یکی از موارد عبادت است. این روش سلف در تفسیر بود که آیات را به برخی از مصادیقش تفسیر می‏کردند. پس هر کس چیزی از آنرا (دین را) به غیر خدا از قبیل قبر، صنم، بت و غیره اختصاص دهد در واقع آن چیز را معبود گرفته و آنرا در الوهیت خداوندکه تنها خداوند مستحق آن است شریک او قرار داده است. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ (المؤمنون: ١١٧)

یعنی: هرکس که با خدا معبود دیگری را به فریاد خواند، مسلماً هیچ دلیلی بر حقانیت آن نخواهد داشت – حساب او با خداست، قطعا کافران رستگار نمی گردند.

با این آیه وآیاتی نظیر آن، روشن می‏شود که خواندن غیر خدا شرک، کفر و گمراهی است.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ(يونس: ١٠٧) یعنی: اگر خداوند زیانی به تو برساند، هیچکس جز او نمی‏تواند آنرا برطرف گرداند و اگر بخواهد خیری به تو برساند، هیچکس نمی‏تواند فضل و لطف او را از تو برگرداند. خداوند در پادشاهی و چیرگی، بخشش و منع، ضرر و نفع یگانه و یکتاست، این امر می طلبد که در فریاد رسی نیز یگانه باشد و تنها معبود حقیقی تلقی شود، چرا که عبادت تنها شایسته کسی است که مالک نفع و ضرر است. هیچ کسی جز خداوند متعال مالک نفع و ضرر و حتی ذره ای از آن نیست، پس تنها او شایسته عبادت است نه کسی که نفع و ضرری نمی رساند.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ (الزمر: ٣٨) یعنی: بگو آیا چیزهایی را که به جز خدا به فریاد می خوانید چنین می‏پندارید که اگر خدا بخواهد زیان و گزندی به من برساند، آنها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را بر طرف سازند؟ و یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی در حق من روا دارد، آنها بتواند جلو لطف و مرحمت او را بگیرند و آنرا باز دارند؟ بگو خدا مرا بس است، توکل کنندگان تنها به او تکیه و توکل می‏کنند و بس.

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﭼ (فاطر: ٢) یعنی: خداوند هر رحمتی رابرای مردم بگشاید، کسی نمی‏تواند از آن جلوگیری نماید. وخداوند هر چیزی را که باز دارد واز آن جلوگیری کند کسی جز او نمی‏تواند آنرا رها و روان سازد و او تواناتر و کار بجاست.

این همان چیزی است است که خداوند متعال در کتاب خود پیرامون یگانگی خود در الوهیت و وربوبیت مطرح کرده و دلایلی نیز بر آن ارائه نموده است.

بندگان قبور و گنبدها، برخلاف آنچه خداوند از آن خبر داده است، اعتقاد دارند. شریکانی را برای خدا در جلب منافع و دفع سختی ها برگزیده اند، با ترس و خواری و تضرع به آنها پناه می برند و از آنها می طلبند و عبادات دیگری را برای آنها انجام مي‏دهند که جز خداوند کسی مستحق آنها نیست. آنان را در ربوبیت و الوهیت شریک خدا گرفته اند. و این بالاتر از شرک کفار عرب است که می گفتند: ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﭼ الزمر: ٣ یعنی: تنها برای نزدیکی جستن به خداوند آنها را می پرستیم. یا می گفتند **(هولاء شفعاونا عندالله)** یعنی: اینان شفیعان ما در نزد خداوند هستند.

آنها غیر خدا را می پرستیدند تا برایشان شفاعت کند و آنها را به خداوند نزدیک گرداند. در هنگام تلبیه خود (هنگام حج) می گفتند «لبیک؛لا شریک لک، الا شریکاً هولک، تملکه و ما ملک» یعنی: بار پروردگارا، تو شریکی نداری: مگر شریکی که او نیز از آن تست، مالک و صاحب اختیار آن هستی و هم مالک و صاحب اختیار آنچه که آن صاحب اختیارش است.

ولی این مشرکان در خصوص قبرها و زیارتگاه ها، اعتقادی دارند که بسیار بزرگتر است از اعتقاد مشرکان قبلی، برای آنها تصرف و تدبیر نیز قائل اند، آنها را پناهگاه و سنگر خود در ترسها و بی‏پناهی‏ها می‏دانند (**سبحان الله عما یشرکون)** پاک و منزه است خداوند از آنچه شریک او قرار مي‏دهند.

عبارت (وهو الغفور الرحیم) یعنی برای کسی که به سوی او توبه کند بخشنده و مهربان است.

خداوند می‏فرماید :

ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ **العنكبوت: ١٧** یعنی بجز خدا کسانی را که می پرستید، توانایی روزی رساندن به شما را ندارند، روزی را از پیشگاه خدا بخواهید، واو را بندگی و سپاسگزاری کنید، به سوی او بر گردانده می شوید.

و می‏فرماید: ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭼ **(الأحقاف: ٥ - ٦)** یعنی: چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کاملا) بی‌خبر است (و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود. و هنگامی که مردم محشور می‌شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند.

مصنف گفته است: خداوند می‏فرماید:ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ العنكبوت: ١٧ یعنی: روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، به سوی او برگردانده می شوید.

خداوند بندگانش را فرمان می‏دهد که روزی را تنها از او بخواهند، نه غیر او کسانی که در آسمانها و زمین ذره ای از رزق را صاحب و مالک نیستند. پیش انداختن ظرف «ﭻ »در عبارت « ﭻ ﭼ » اختصاص را می رساند. یعنی رزق اختصاصاً نزد خدا ست.

عبارت (ﭾ) از باب عطف عام برخاص است. جستن رزق در نزد خدا عبادتی است که خداوند بدان دستور داده است.

عماد بن کثیر : می‏گوید: (ﭺ) یعنی طلب کنید. (ﭻ ﭼ ﭽ) یعنی: نه از غیر او، چرا که صاحب اختیار اصلی اوست و فرد دیگری زره ای مالک آن نیست (ﭾ) یعنی: عبادت را تنها برای او که یکتاست خالص گردانید (ﭿ ﮀ) یعنی بر آنچه به شما نعمت داده است شکر گزار باشید (الیه ترجعون) یعنی: روز قیامت به سوی او بر گردانده می شوید وهر عمل کننده ای با عمل خود مجازات می‏شود.

مصنف می‏گوید: خداوند می‏فرماید: ﭽﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚﭼ (الأحقاف: ٥-٦) یعنی: یعنی: چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کاملا) بی‌خبر است (و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود. و هنگامی که مردم محشور می‌شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند.

خداوند بیان داشته‌ که‌ کسی گمراه‌تر از آن مشرکی نیست که‌ غیر از خدا را می‌خواند و او را دعا می‌کند و اعلام داشته‌ که‌ تا روز قیامت به‌ خواسته‌ی آنان پاسخ داده‌ نمی‌شود.

آیه مذکور بطور عام تمام کسانی که به غیر از خدا به فریاد خوانده می شوند را، در بر می‏گیرد.

همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ (الإسراء: ٥٦)

یعنی: بگو کسانی را که به جز خدا معبود خود می پندارید، بخوانید اما نه توانایی دفع زیان و رفع بلا از شما را دارند و نه می توانند آنرا دگرگون سازند. و در این آیه (ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ) خبر می‏دهد که وی (پرستش شده، فرا خوانده شده غیر خدا) اجابت نکرده و از خواستن خواهندگان غافل و بی خبر بوده است. آیه مذکور هر خواهنده و هر خوانده شده ای غیر خداوند را در بر می گیرد.

ابوجعفر ابن جریر در خصوص این فرموده (ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ) و زمانی که مردمان گرد آورده می شوند، چنین پرستش شدگانی دشمنان پرستشگران می‏کردند، می‏گوید: خداوند بلند مرتبه می‏فرماید: هنگامی که مردم در روز قیامت در جایگاه حساب گرد آیند، این معبودانی که مشرکان در دنیا فرا می خواندند دشمن آنان می‏کردند. زیرا از آنان بیزاری می جویند.

(ﭗ ﭘ ﭙ) یعنی: معبودهایی که در دنیا می پرستیدند در قیامت منکر عبادت آنها می‏شوند، چرا که این معبودان در روز قیامت می‏گویند: آنها را به عبادت خودمان دستور ندادیم و عبادت آنان را نسبت به خودمان حس نکردیم. خداوندا از آنها به تو پناه می بریم. همانطوری که خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﭼ (الفرقان: ١٧ - ١٨) یعنی: روزی که خداوند همه مشرکان را به همراه همه کسانی که بجز خدا می پرستیدند: گرد می‏آورد و می‏گوید آیا شما این بندگان مرا گمراه کرده اید یا اینکه خودشان گمراه گشته اند. آنان می گویند: تو پاک و منزه هستی. ما را نسزد که به جز تو سر پرستانی برای خود برگزینیم، ولیکن آنان و پدران و نیاکانشان را از نعمتهای فراوان بر خوردار نموده ای تا آنجا که یاد ترا فراموش کرده و هلاک گشته اند.

ابن جریر در خصوص این فرموده خداوند (ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ) می‏گوید: عبادت غیر خدا از قبیل فرشتگان، انسان و جن. در ادامه با سند خود از مجاهد آورده است که (مقصود از غیر) عیسی، عزیر و فرشتگان اند. سپس می‏گوید: خداوند بلند مرتبه می‏فرماید: فرشتگان و عیسی که این مشرکان آنها را به غیر از خدا می پرستیدند، می‏گویند: تو منزهی وما خود را مبرا می داریم از آنچه این مشرکان به تو نسبت مي‏دهند ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ یعنی سزاوار ما نیست که به غیر از تو سرپرستانی برگزینیم. (انت ولینا من دونهم) تو سرپرست و یاور ما هستی.

(شارح): بیشترین استعمال دعا در کتاب؛ سنت، زبان عرب و سخن صحابه و علمای پس از آنها، در معنای درخواست و طلب بوده است. مثلاً دانشمندان لغت عرب و دیگران می گویند: الصلاة در لغت عرب به معنای دعاست. خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﭼ (فاطر: ١٣) یعنی: به جز او کسانی را که به فریاد می‏خوانید، حتی مالکیت و حاکمیت پوسته نازک خرمایی را ندارند. (که آیه بعد نیز به چنین امری اشاره دارد. و فرموده است: ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ (الأنعام: ٦٣) یعنی: بگو چه کسی شما را از اهوال و شدائد خشکی و دریا رهایی می بخشد، در آن حال که او را فروتنانه، آشکارا و نهانی به فریاد می خوانید. و فرموده است ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﭼ (يونس: ١٢) یعنی: هنگامی که به انسان ناراحتی و بلائی می رسد، چه بر پهلو خوابیده و چه نشسته و چه ایستاده باشد ما را به کمک می خواند. و می‏فرماید: ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﭼ (فصلت: ٥١) یعنی: و هرگاه شر و بدی به او رسد، بسیار مأیوس و نومید می‌گردد.

خداوند فرموده است: ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ (فصلت: ٤٩) انسان هرگز از تقاضای نیکی (و نعمت) خسته نمی‌شود.

همچنین فرموده است: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭼ (الأنفال: ٩) یعنی: (به یاد آورید) زمانی را که از پرودگارتان طلب کمک و یاری می کردید.

در حدیث انس به صورت مرفوع آمده است « دعا مغز عبادت است ».[[121]](#footnote-121)

در حدیث صحیح آمده است: از خداوند بخواهید در حالتی که به اجابت وی یقین دارید.[[122]](#footnote-122)

ودر حدیثی دیگر آمده است هر کس از خداوند نخواهد بر او خشم می گیرد.[[123]](#footnote-123)

در حدیثی آمده است که چیزی برخداوند گرامی تر از دعا نیست. احمد، ترمذی، ابن ماجه، ابن حبان و حاکم روایت کرده‏اند. ضمن اینکه حاکم آن را صحیح دانسته است.[[124]](#footnote-124)

همچنین پیامبر ص فرموده است: دعا سلاح مومن، ستون دین و نور آسمانها و زمین است. حاکم آنرا روایت و تصحیح کرده است.[[125]](#footnote-125)

پیامبرص فرموده است: همه چیز را از خداوند بخواهید حتی بند روی کفش را که جدا و بریده شده است[[126]](#footnote-126) ابن عباس رضی الله عنهما می‏گوید: بالاترین عبادت دعاست و این آیه را قرائت کرد ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭼ (غافر: ٦٠) یعنی: بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را. این روایت را ابن منذر و حاکم روایت کرده‏اند که حاکم آنرا صحیح دانسته است.

یا در حدیث آمده است که پیامبرص فرمودند: پروردگارا از تو می خواهم به سبب اینکه حمد وثنا از آن تست و هیچ معبودی جز تو که منّانی وجود ندارد.[[127]](#footnote-127)

در حدیث آمده است که پیامبرص فرمودند: پروردگارا من از تو می خواهم به سبب اینکه تو همان خداوندی هستی که هیچ معبود بر حقی جز تو نیست. یگانه و بی نیازی هستی که نه زاده است و نه کسی را می زاید و هیچ فردی همطراز او نیست.[[128]](#footnote-128)

نظیر این در کتاب و سنت بیش از آن است که قابل شمارش باشد، یعنی دعایی که به معنای خواستن و تقاضا کردن باشد و هرکس با عبادت بودن خواستن و تقاضا کردن مخالفت ورزد، در تعارض با نصوص شرعی و در مخالفت با لغت و استعمال امت در حال و گذشته عمل کرده است.

ولی آنچه پیش از این در سخن شیخ الاسلام گذشت و ابن قیم رحمه الله نیز از وی تبعیت کرده این نکته است که دعا دو نوع است؛ دعای مساله (خواستن) و دعای عبادت، و مطرح شدن تلازمی که میان آن دو است و تضمن یکی نسبت به دیگری. پس با این اعتبار، ذاکر و تلاوت کننده قرآن، نمازگزار و هر کسی که در معنا و حقیقت طالب و خواهان نزدیکی به خداوند باشد و با دل و جان این را بخواهد در مسمای دعا داخل می‏شود. خداوند متعال در نماز شرعی دعای مساله را قرار داده است که بدون آن نماز صحیح نیست مثل فاتحه، دعای بین دو سجده و دعایی که در تشهد است. این دعا نیز همانند رکوع و سجود عبادت است. در این مساله تدبر کن نادانی نادانان را نسبت به توحید درخواهی یافت.

آنچه این مقوله را روشن‏تر می‏کند و توضیح بیشتری پیرامون آن می دهد، سخن علامه ابن قیم رحمه الله تعالی در خصوص این فرموده خداوند است: ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﭼ (الإسراء: ١١٠) یعنی: بگو: (خدا را) با اسم الله یا اسم رحمن به کمک بطلبید، خدا را به هر کدام بخوانید، او دارای نامهای زیباست.

این دعای مشهور دعای مساله (خواستن) است. پیامبرص گاهی با اسم الله وگاه نیز با اسم رحمن پروردگارش را به فریاد می‏خواند، مشرکان گمان کردند که وی دو معبود را به فریاد می خواند. پس خداوند این آیه را نازل کرد. این مقوله از طرف ابن عباس س مطرح شده است.

و بنابر گفته ای: دعا در اینجا به معنای تسمیه است. یعنی اسمی از اسماء که خدا را با آن نامیده ایید، چه الله باشد چه رحمن، در هر صورت او دارای اسامی نیکویی است و این از لوازم معنا در آیه است، نه اینکه عین آن اسم مراد باشد. بلکه مقصود از خواندن دعا معنایی است که در قرآن برای آن در نظر گرفته شده و یا وارد شده است و آن هم دعای درخواست و دعای سپاس و ستایش است.

در ادامه می‏گوید: چون این معنا شناخته شد، پس این فرموده ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﭼ الأعراف: ٥٥ هر دو نوع دعا را در بر می گیرد ولی در ظاهر بیانگر دعای مساله (درخواست) و متضمن دعای عبادت است. از این رو خداوند فرمان داده است به پنهانی گفته شود. حسن گفته است: بین دعای پنهانی و آشکار هفتاد درجه فاصله وجود دارد. (تفاوت مراتب آنها بسیار زیاد است) مسلمانان بسیار در دعا کردن تلاش می‏کردند، ولی صدایی از انها شنیده نمی شد و تنها با صدای بسیار کم و آهسته به پروردگارشان دعا می‏کردند.

خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﭼ (البقرة: ١٨٦) یعنی: هرگاه بندگان من پیرامون من از تو بپرسند. بگو من نزدیک هستم، دعای دعا کننده را هنگامی که مرا می خواند، اجابت می کنم. هر دو نوع دعا را در بر می گیرد، و این آیه به هر دوی آنها تفسیر شده است. گفته‏اند مقصود خداوند این است که چون از من بخواهد به او می‏دهم و بنابر گفته ای: یعنی هرگاه برای من بندگی کرد به او می دهم.

در اینجا استعمال فقط برای حقیقی و مجازی با هم نیست بلکه استعمال آن تنها در معنای حقیقی متضمن هر دو امر، دعای سوال و دعای عبادت با همدیگر است. در خصوص مساله الصلاه نیز همین گونه است که صلاه از مسمای خود در لغت نقل و به یک حقیقت شرعی تبدیل شده است و برای این عبادت نماز به صورت مجازی بکار رفته است، به سبب ارتباطی که میان آن و مسمای لغوی آن وجود دارد، ولی معنای لغوی آن هنوز باقی مانده و تنها ارکان و شرایطی به آن افزوده شده است.

با توجه به آنچه مقرر کردیم: نیازی به توضیح بیشتر نیست، زیرا نماز گزار از ابتدای نماز تا پایان آن، از ادعای عبادت و ستایش، یا دعای طلب و در خواست، جدا نمی‏شود و او در هر صورت و حالت دعا کننده است. خلاصه ای از آنچه در کتاب البدائع مطرح شده بود.

خداوند فرموده است ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣﯤ ﯥﯦ ﭼ **النمل: ٦٢** یعنی: آیا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرارمی‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟.

مصنف می‏گوید: خداوند فرموده است : ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ النمل: ٦٢ یعنی: آیا کسی که دعای مضطر را اجابت می‌کند و گرفتاری را برطرف می‌سازد، و شما را خلفای زمین قرارمی‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟ کمتر متذکر می‌شوید.

خداوند بیان کرده است که مشرکان عرب و امثال آنها می‏دانند که تنها خداوند به درمانده و گرفتار پاسخ می‏گوید و بلا و گرفتاری را از او برطرف می‏سازد. خداوند پاک و منزه بدان خاطر این مساله را مطرح کرده است تا استدلالی باشد علیه مشرکان به سبب شفعایی که به غیر از خداوند برگزیده اند. از این رو خداوند می‏فرماید (ﯣﯤ ﯥﯦ ) یعنی: آیا معبودی با خداوند است که چنان کاری را انجام دهد. پس هرگاه معبودان آنها در حالت درماندگی و گرفتاری به آنها جواب ندهند، صلاحیت آنرا را ندارند که شریک خداوند در رفع گرفتاری و بلا تلقی شوند. و درست ترین تفسیر برای این آیه مذکور، آیات سابق و لاحق آن است آیات سابق مثل:

ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﭼ (النمل: ٦٠ - ٦١)

یعنی (آیا بتهایی که معبود شما هستند بهترند) یا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است و برای شما از آسمان آبی بارانده است که با آن باغهای زیبا و فرح افزا رویانده‏ایم؟ باغهایی که شما نمی‏توانستید درختان آنها را برویانید. آیا معبود دیگری با خداست؟! اصلاً ایشان قومی هستند که عدول میکنند. یا کسی که زمین را قرارگاه ساخته و در میان آن رودخانه ها پدید آورده است ومیان دو دریا مانعی پدیدار کرده است. آیا معبود دیگری با خدا است؟! اصلاً بیشتر آنان بی‏خبر و نادانند. و آیات پس از آن نیز این دو آیه‏اند که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ (النمل: ٦٣ - ٦٤) یعنی: (آیا بتهای بی جان بهترند) یا کسی که شما را در تاریکهای خشکیها و دریاها رهنمود می‏کند و کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان پیشاپیش نزول رحمتش وزان می‏سازد. آیا معبود دیگری با خدا است؟! خداوند برتر است از آنچه برای او شریک قرارمی‌دهند (آیا بتهای بی جان بهترند) یا کسی که آفرینش را آغاز کرد، سپس آن را تجدید می‌کند، و کسی که شما را از آسمان و زمین روزی می‌دهد؛ آیا معبودی با خداست؟! بگو: «دلیلتان را بیاورید اگر راست می‌گویید!»

با تامل و درنگ کردن در این آیات روشن می‏شود که خداوند متعال برای مشرکان به چیزی استدلال می‏کند که آنها خود آنرا تایید کرده‏اند. با این استدلال بر آن چه منکر آنند احتجاج می‏کند و آن اینکه تمام عبادات مختص خداوند است.همانطوری که در فاتحه الکتاب آمده استﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ (الفاتحة: ٥) یعنی تنها ترا می‏پرستیم و تنها از تو کمک می طلبیم.

ابو جعفر بن جریره در خصوص آیه: ﭽ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ النمل: ٦٢ می‏گوید: خداوند والا مقام می‏فرماید: آیا آنچه شریک خداوند قرار می‏دهید بهتر است یا آن کسی که دعای فرد درمانده را پاسخ می‏دهد و اجابت می‏کند و بدی و سختی که بر او نازل شده را دفع می کند؟ در خصوص عبارات قرآنی (ﯟ ﯠ ) می‏گوید: یعنی پس از مردگانتان در زمین افراد زنده شما را جانشین آنان می گرداند. (ﯣﯤ ﯥﯦ ) یعنی آیا معبودی غیر از خداوند وجود دارد تا این اعمال را برای شما انجام دهد و این نعمتها را بر شما ارزانی دارد؟

در خصوص عبارت (ﯧ ﯨ ﯩ ) می‏گوید: یعنی بسیار اندک از عظمت و نعمتهای خداوندی را که در نزد شماست به یاد می آورید. دلایل و حجت های خداوند بر خودتان را ناچیز و اندک در نظر می گیرید و می پندارید به همین سبب غیر او را در عبادت شریک او می گردانید.

طبرانی با سند خود روایت کرده است که در زمان پیامبرص منافقی بود که مومنان را آزار می‏داد. برخی از آنها گفتند با ما بپاخیزید تا به رسول خداص از دست این منافق استغاثه (طلب یاری) کنیم. پیامبرص فرمودند: نباید از من استغاثه شود بلکه فقط باید به خداوند استغاثه کرد.

مصنف می‏گوید: طبرانی[[129]](#footnote-129) با سند خود روایت کرده است: که در زمان پیامبرص منافقی بود که مومنان را آزار می‏داد. برخی از آنها گفتند با ما بپاخیزید تا به رسول خداص از دست این منافق استغاثه (طلب یاری) کنیم. پیامبرص فرمودند: نباید از من استغاثه شود بلکه فقط باید به خداوند استغاثه کرد.

طبرانی، همان امام حافظ سلیمان بن احمد بن ایوب لخمی طبرانی، صاحب معاجم سه گانه و آثار دیگر است. از نسائی، اسحق بن ابراهیم دبری و افراد بسیاری روایت کرده است. در سال سیصدو شصت(360) وفات یافت. حدیث مذکور را از عباده بن صامت س روایت کرده است. عبارت « در زمان رسول خداص منافقی بود که مومنان را آزار می‏داد» به اسم این منافق دست نیافتم. به نظر من (شارح) عبدالله بن ابی است، همانطوری که ابن ابی حاتم در روایت خود بدان تصریح نموده است.

عبارت « برخی از آنها گفتند» یعنی صحابه رضی الله عنهم، که ابوبکر س بود.

عبارت: « با ما بپا خیزید تا به رسول خداص از دست این منافق استغاثه کنیم » چرا که ویص قادر است دست وشر او را کوتاه کند.

عبارت« نباید از من استغاثه شود بلکه فقط باید به خداوند استغاثه کرد» این نفی است بر عدم استغاثه به پیامبرص و کسانی دیگری غیر از پیامبرص پیامبرص ناپسند داشت که این لفظ در حق او استعمال شود، اگر چه در قید حیات بودن خود بدان کار قدرت و توانایی داشت، برای حمایت از حریم توحید و پیشگیری از ابزارهایی که منجر به شرک در اقوال و افعال می‏شوند چنین لفظی را ناپسند داشت.

هنگامی که این امر در زمان حیات پیامبرص در حالی که خود قادر به انجام آن بوده، مورد نهی او ص واقع شده است پس چگونه استغاثه از وی پس از وفاتش جایز می‏باشد؟! و چگونه کارهایی از وی خواسته شود که جز خداوند کسی قادر به انجام آن نیست؟! همانطوری که بر زبان بسیاری از شاعران مثل بوصیری، برعی و دیگران جاری شده که استغاثه را برای کسی به کار برده اند که برای خود مالک نفع و ضرر، مرگ و زندگی و جمع آوری (نشور)، مالک و قادر نیست و از استغاثه به پروردگار عظیمی که بر هر چیزی قادر است روی می گردانند. همان کسی که خلقت و فرماندهی و پادشاهی تنها ویژه اوست. معبود و پروردگاری غیر از او نیست. خداوند فرموده است: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ (الأعراف: ١٨٨) یعنی: بگو: من برای خودم مالک نفع و ضرری نیستم مگر آنچه خداوند بخواهد. و در جاهای مختلفی از قرآن آمده است که ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ (الجن: ٢١) یعنی: بگو: من مالک هیچگونه ضرر و رشدی (هدایت) برای شما نیستم.

پس اینان از قرآن روی گردانده‏اند و بر ضد چیزهایی که این آیات محکم بدان دلالت دارند، معتقدند و در این گمراهی دور مردمانی فراوان و عده بسیاری از آنها تبعیت کرده‏اند.

شرک به خداوند را به عنوان دین معتقد گشته و هدایت را گمراهی می دانند. برای چنین مصیبتی باید گفت: **« انا لله و انا الیه راجعون»** پس چه مصیبت بزرگی رخ داده و همگان را در برگرفته است. با اهل توحید دشمنی می ورزند، و اهل یگانگی خداوند را اهل بدعت دانسته اند. خداوند کمک کنند و یاری گر است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: عطف دعا بر استغاثه از قبیل عطف عام بر خاص است.

دوم: تفسیر آیه **ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﭼ** يونس: ١٠٦

سوم: این شرک بزرگ (اکبر)است.

چهارم: اگر شایسته ترین مردم به منظور راضی نمودن دیگران، نه خدا عمل کند از زمره ظالمان و ستمگران شده است.

پنجم: تفسیر آیه‏ای که پس از آیه مذکور ﭽ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆﭼ آمده است.

ششم: با توجه به کفر بودن آن چیز، نفعی در دنیا نیز به عامل آن نمی‌رسد.

هفتم: طلب رزق جز از خداوند شایسته نیست همانطوری که بهشت جز از وی درخواست و طلب نمی‏شود.

هشتم: تفسیر آیه چهارم.

نهم: گمراه تر از کسی که غیر خدا را می خواند وجود ندارد.

دهم: غیر خدا از دعا کننده غافل است و چیزی از آن را نمي‏داند.

یازدهم: چنین دعایی موجب بغض و خشمگین شدن مدعو و دشمنانگی او می‏شود.

دوازدهم: چنین دعایی عبادت نامیده می‏شود.

سیزدهم: مدعو (فردی که فرا خوانده می‏شود) به چنان دعا و به فریاد خواندنی کفر می‏ورزد و آنرا انکار می‏کند.

چهاردهم: همین امر سبب شده تا وی گمراه ترین مردم باشد.

پانزدهم: تفسیر آیه پنجمی که در این باب مطرح شده است.

شانزدهم: امر عجیب و آن اینکه بت پرستان اقرار داشتندبر اینکه جز خداوند کسی دعای فرد گرفتار را اجابت نمی‏کند. به همین سبب در سختیها خالصانه او را به فریاد می‏خواندند.

هفدهم: حمایت مصطفیص از حریم و حدود توحید و رعایت ادب با خداوند.

باب: خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﭼ (الأعراف: ١٩١ - ١٩٢) یعنی: آیا موجوداتی را همتای او قرارمی‌دهند که چیزی را نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوقند و نمی‌توانند آنان را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می‌دهند.

مصنف می‏گوید: باب: خداوند می‏فرمایدﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﭼ (الأعراف: ١٩١ - ١٩٢) یعنی: آیا موجوداتی را همتای او قرارمی‌دهند که چیزی را نمی‌آفرینند، و خودشان مخلوقند و نمی‌توانند آنان را یاری کنند، و نه خودشان را یاری می‌دهند.

عبارت «ﮟ » یعنی در عبادت شریک می سازید.

مفسران می گویند: این آیه در توبیخ و سرزنش مشرکان است به سبب پرستش معبوداني با خدا، که خود مخلوق اند و چیزی را خلق نمی‏کنند. مخلوق نمی‏تواند در عبادتی که خداوند آنها را به خاطر آن خلق کرده است، شریک خالق شود و بیان کرده است که آن مخلوقات که شریک خدا واقع شده اند قادر نیستند به آنان و خودشان یاری برسانند. پس چگونه کسانی را شریک خداوند می سازند که نمی توانند به پرستندگان خود و حتی به خود یاری برسانند؟ واین برهان آشکاری است بر مردود بودن پرستش چیزهایی که به غیر از خداوند می پرستند، و وصف تمامی مخلوقات حتی فرشتگان، انبیاء و صالحین است (که قادر به انجام امورات مذکور نیستند). ارجمندترین مخلوقات، محمدص، برای مبارزه با مشرکان از پروردگار خود یاری می طلبید و می گفت « خداوندا تو قدرت و یاور منی، با تو نیرو می گیرم، با تو به مطلوب خود می‏رسم و با تو مبارزه و نبرد می کنم.[[130]](#footnote-130) این همانند فرموده خداوند است که می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ (الفرقان: ٣) یعنی: آنان غیر از خداوند معبودانی برای خود برگزیدند؛ معبودانی که چیزی را نمی‌آفرینند، بلکه خودشان مخلوقند، و مالک زیان و سود خویش نیستند، و نه مالک مرگ و حیات و رستاخیز خویشند.

و خداوند می‏فرمایدﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭼ (الأعراف: ١٨٨)

یعنی: بگو من مالک سود وزیانی برای خود نیستم مگر آن مقداری که خدا بخواهد و اگر غیب می دانستم منافع فراوانی نصیب خود می کردم و اصلاً شر وبلا به من نمی رسید، من کسی جز بیم دهنده و مژده دهنده مومنان نمی باشم.

همچنین می‏فرماید: ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﭼ (الجن: ٢١ - ٢٣) یعنی: بگو من نمی توانم هیچگونه زیانی به شما برسانم و به هیچوجه نمی توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان کنم.

بگو هیچکس مرا در برابر پروردگار پناه نمی‏دهد و پناهگاهی جزخدا نمی یابم، لیکن وظیفه من تبلیغ از سوی خدا و رساندن پیامهای اوست. هرکس از خدا و پیامبرش نافرمانی کند. نصیب او آتش دوزخ است و جاودانه در آن می ماند.

همین آیات به عنوان برهان و دلیل بر بطلان خواندن غیر خدا هر چه که می خواهد باشد، کافی است. اگر آن فرد پیامبر یا شخص صالحی باشد، خداوند متعال به سبب اخلاص عبادت برای خود، او را ارجمند گردانیده و او به پروردگار و معبود بودن خداوند راضی و خشنود است. پس چگونه بنده ها و عابد را معبود گرفتن جایز است با وجود اینکه از چنان شرکی با خطاب نهی، باز داشته شده است. همانطوری که خداوند می‏فرمایدﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ (القصص: ٨٨) یعنی: همراه الله معبود دیگری را به فریاد مخوان، جز او هیچ معبود دیگری وجود ندارد. همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‏شود، فرماندهی از آن اوست وبس همگی شماها به سوی او برگردانیده می شوید. در جای دیگر فرموده است: ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﭼ (يوسف: ٤٠)

یعنی: فرمانروایی از آن خداوند است وبس دستورداده است که جز او را نپرستید.

به بندگان خود از پیامبران، صالحان و غیره فرمان داده است که تنها عبادت را برای او خالص گردانند. وآنها را از عبادت کردن چیز دیگری با خود بازداشته است. و این همان دیانت اوست که انبیا را به سبب آن فرستاد و کتابها را بخاطر آن نازل کرد و به همین دین که اسلام باشد، بر بندگانش راضی است، و آن را برای آنها می‏پسندد.

همانطوری که بخاری[[131]](#footnote-131) از ابو هریره در خصوص سوال جبرئیل علیه السلام، روایت کرده است. که گفت: ای رسول خدا ؛ اسلام چیست؟ فرمود: اسلام آن است که خداوند را بپرستی و چیزی را شریک او مسازی، نماز را بر پای داری، زکات واجب را بپردازی و ماه رمضان را روزه بداری..... الی آخر.

خداوند فرموده است ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﭼ (فاطر: ١٣ - ١٤) یعنی: و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند، اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می‌شوند، و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی‌سازد.

مصنف به این فرموده خداوند استدلال کرده است که خداوند می‏فرماید ﭽﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﭼ (فاطر: ١٣ - ١٤) یعنی: و کسانی را که جز او می‌خوانید (و می‌پرستید) حتی به اندازه پوست نازک هسته خرما مالک نیستند، اگر آنها را بخوانید صدای شما را نمی‌شنوند، و اگر بشنوند به شما پاسخ نمی‌گویند؛ و روز قیامت، شرک (و پرستش) شما را منکر می‌شوند، و هیچ کس مانند (خداوند آگاه و) خبیر تو را (از حقایق) با خبر نمی‌سازد.

خداوند متعال از وضعیت کسانی که سوای او از قبیل فرشتگان، انبیاء بتها وغیره به فریاد خوانده می شوند، خبر می دهد، که گویای ناتوانی و عجز آنهاست. به سبب اینکه فاقد هرگونه اسبابی هستند که لازمه فریاد رس است، اسبابی همچون مالکیت، شنیدن دعا و فریاد، قدرت و توانایی بر استجابت. پس هنگامی که این شروط به طور کامل در او وجود نداشته باشند. به فریاد خواندن او نیز باطل است. حال اگر به کلی این شروط معدوم باشند که در واقع نیز چنین است به طریق اولی به فریاد خواندنشان باطل است.

خداوند با عبارت (ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ) یعنی: مالکیت پوسته نازک خرمایی را ندارند، مالکیت را از آنها نفی کرده است. ابن عباس، مجاهد، عکرمة، عطا، حسن و قتاده می گویند: قطمیر پوسته و پوششی است که بر هسته خرما واقع شده است.

همانطوری که خداوند متعال می‏فرمایدﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (النحل: ٧٣) یعنی: و چیزهایی را بجز خدا می پرستند که مالک کمترین رزقی در آسمانها و زمین برای آنان نیستند و توانایی بر رزق آنها ندارند همچنین می‏فرماید: ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭼ (سبأ: ٢٢ - ٢٣) یعنی بگو کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می پندارید. آنها در آسمانها و زمین به اندازه ذره‏ای، مالکیت چیزی و قدرت ندارند و در آسمانها و زمین کمترین حق مشارکت نداشته و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد نیازی به پشتیبانی آنها ندارد. هیچگونه شفاعتی در پیشگاه خداوند سودمند واقع نمی گردد مگر شفاعت کسی که خدا به او اجازه دهد.

خداوند با این عبارت که (ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ) اگر آنها را بخوانید، خواندنتان را نمی شنوند. شنیدن را از آنها نفی می کند، چرا که آنان مرده و غائبند یا به آن چیزی مشغولند که بدان خاطرخلق شده‏اند و مسخر چیزی هستند که به آن دستور داده شده‏اند. مثل فرشتگان.

سپس خداوند می‏فرماید: (ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ) یعنی: اگر هم (به فرض) بشنوند نمی توانند اجابت کنند. زیرا چنین کاری در دست آنها نیست. خداوند متعال به هیچکدام از بندگان خود اجازه نداده است که دیگری را به فریاد بخواند؛ چه به صورت مسقل و بی واسطه و چه با واسطه، که برخی از ادله آن پیشتر گذشت.

خداوند می‏فرماید: (ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ) یعنی روز قیامت شرک شما را انکار می‏کنند. با این آیه روشن شده است که به فریاد خواندن غیر خدا شرک است.

**خداوند می‏فرمایدﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (مريم: ٨١ - ٨٢) یعنی به جز خدا معبود هایی را برای خود برگزیده اند تا اینکه چنین معبودهایی، به عزت و احترام ایشان گردند علی رغم تصور آنها، معبودهایی را که می پرستند عبادت ایشان را انکار خواهند کرد و دشمن آنان خواهند شد.**

ابن کثیر در خصوص این فرموده خداوند که (ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ) می‏گوید: یعنی از شما تبری و بیزاری می جویند. همانطوری که خداوند فرموده است:

**ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭼ (الأحقاف: ٥ - ٦) یعنی: چه کسی گمراهتر است از آن کس که معبودی غیر خدا را می‌خواند که تا قیامت هم به او پاسخ نمی‌گوید و از خواندن آنها (کاملا) بی‌خبر است! و صدای آنها را هیچ نمی‌شنود و هنگامی که مردم محشور می‌شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند!**

عبارت(ﮟ ﮠ ﮡﮢ ) کسی همچون خداوند آگاه ترا باخبر نمی‏سازد. یعنی: کسی ترا به سرانجام کارها و پایان و نتیجه ای که به سوی آن رهسپار است، همانند خداوندی که از همه چیز باخبر است، آگاه نمی‏سازد وبا خبر نمی گرداند. قتاده می‏گوید: یعنی خداوند بلند مرتبه خود از همه چیز باخبر است و از آنچه تحقق می‏یابد، مطلع است.

(شارح) مشرکان تسلیم آنچه خداوند خبیر در خصوص معبودانشان به آنها خبر داده است، نشدند و گفتند: آن معبودان (دروغیشان) مالک اند، می شنوند، اجابت می‏کنند و برای به فریاد خواننده خود شفاعت می‏کنند و بدآنچه خداوند آگاه به آنان خبر داد، مبنی بر اینکه هر معبودی به فریاد خواننده خود را انکار می‏کند و باآن دشمنی می ورزد و از او بیزاری می جوید، توجهی نکردند. همانگونه که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﭼ (يونس: ٢٨ - ٣٠) یعنی: روزی جملگی را گرد می آوریم و سپس به کافران می گوییم شما و معبودهایتان در جای خود بایستید، بعد آنها را از هم جدا می سازیم و معبودهایشان می گویند: شما ما را نپرستیده اید.

همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما بدون شک از عبادت شما بی خبر بوده ایم. در آنجا هر کسی کارهایی که قبلاً کرده است عرضه می‏دارد و جملگی مردم به سوی آقا و مولای حقیقی خویش برگردانده می شوند و چیزهایی را که به دروغ ساخته و به هم بافته بودند، از میان بر می‏روند.

ابن جریر از ابن جریح آورده است که گفت: مجاهد در خصوص این فرموده خداوند که: (ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ) می‏گوید: تمام چیزهایی که سوای خداوند پرستیده می شد. چنین سخنی را می گویند. (یعنی می گویند ما از عبادت شما غافل و بی خبر بودیم)

بنابراین انسان زیرک از این آیات که حجت و نور و برهانند، با ایمان، قبول و عمل، استقبال می‏کند و اعمالش را تنها برای خداوند انجام می‏دهد و از هر آنچه غیر از خدا ست، کسانی که مالک نفع و ضرری برای خود نیستند چه رسد به دیگران، خود را دور می‏دارد و تنها برای خداوند اخلاص می ورزد.

در «الصحیح» از انس روایت شده است که گفت: در روز احد سر پیامبر ص زخمی شد و دندانهای اطرافش شکست، سپس فرمود: چگونه قومی که پیامبرشان زخمی شده رستگار شوند؟ پس این آیه نازل شدﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ (آل عمران: ١٢٨) یعنی: چیزی از کار بندگان دردست تو نیست.

مصنف می‏گوید: در « الصحیح» از انس روایت شده است که گفت: در روز احد سر پیامبرص زخمی شد و دندانهای اطرافش شکست، سپس فرمود: چگونه قومی که پیامبرشان زخمی شده رستگار شوند؟ پس این آیه نازل شدﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ (آل عمران: ١٢٨) یعنی: چیزی از کار بندگان دردست تو نیست.

مقصود از «الصحیح» صحیح بخاری و مسلم است. بخاری آنرا به صورت معلق آورده می‏گوید: حمید و ثابت آنرا از انس نقل کرده‏اند. احمد و ترمذی و نسائی آنرا از حمید از انس به صورت متصل آورده اند. مسلم نیز از ثابت از انس به صورت متصل روایت کرده است.[[132]](#footnote-132)

ابن اسحاق درالمغازی می‏گوید: حمید از انس برای ما روایت کرد و گفت: دندانهای اطراف پیامبر ص در روز احد شکستند و صورتش نیز زخمی و شکافته شد، پس خون بر چهره او جاری می شد، پیامبرص در حالیکه بر خون چهره اش دست می کشید می‏فرمودند: چگونه قومی رستگار می شوند حال آنکه چهره پیامبرشان را (با خون) رنگین کرده‏اند و او آنها را به سوی پروردگارشان فرا می خواند؟ پس خداوند آیه مذکور را نازل کرد. عبارت «شُج النبی ص» : سر پیامبر زخمی شد، ابو سعادت می‏گوید: شجّ در اصلی برای سر به کار برده می‏شود (یعنی زخم و شکافی که در سر ایجاد شده است) به این توضیح که با چیزی بر سر بزنند و در پی این زدن سر را مجروح سازند یا بشکافند، سپس برای اعضای دیگر بکار برده شد.

ابن هشام از حدیث ابو سعید خدری آورده است که عتبه بن ابی وقاص دندانهای پایین پیامبر ص را شکست و لب فوقانی وی را مجروح ساخت و عبدالله بن شهاب زهری نیز کسی بود که صورتش را زخمی کرد. و عبدالله بن قمیئة گونه اش را مجروح ساخت و دو حلقه از حلقه های کلاه خودش را در گونه او فرو برد. مالک بن سنان خون چهره رسول خدا ص را مکید و بلعید. پیامبرص به وی فرمودند: آتش به تو دست نخواهد یافت. قرطبی می‏گوید: رَباعیه – با فتحه راء و تخفیف یاء – همه دندانهای بعد از دندانهای پیشین را شامل می‏شود.

نووی : می‏گوید: انسان چهار رباعیة دارد. حافظ می‏گوید: مقصود این است که دندانهایش شکست و قسمتی از دندانهای مذکور از بین رفت و از ریشه کنده نشد. نووی می‏گوید: این روایت بیانگر وقوع دردها و آزمایشات برای انبیاء – صلوات الله وسلامه علیهم – است. تا بوسیله آن به پاداش و ثواب فراوان دست یابند. تا امت از آن چه انبیاء بدان دچار شده‏اند و بدیهایی که به آنها رسید، باخبر شوند و شناخت حاصل کنند. قاضی می‏گوید. اینها بدان خاطر است تا دانسته شود که انبیاء از زمره نوع بشرند و سختیهای دنیا آنها را نیز در بر می گیرد. بدن آنان دچار همان چیزهایی می‏شود که جسم و بدن سایر بشر مبتلا می گردد.

تا این یقین حاصل شود که آنان مخلوق و تربیت شده اند، و معجراتی که به دست آنان صورت گرفته است، موجب فتنه و گمراهی ما نشود و یا شیطان امر آنها را دگرگون نکند آنگونه که برای مسیحیت و دیگران و کار انبیاء ملتبس و دگرگون گشته و از حالت بشری بودن فراتر رفت. (شارح) یعنی انحرافی که موجب غلو و عبادت برای آنها شود.

عبارت« روز احد» احد در شرق مدینه واقع شده است. پیامبر فرمودند: احد کوهی است که ما را دوست دارد و مادوستش داریم[[133]](#footnote-133) همان کوه مشهوری است که آن واقعه بزرگ (جنگ احد) در آن اتفاق افتاد.

عبارت« چگونه قومی که پیامبرشان زخمی شده رستگار شوند؟» مسلم به عبارت مذکور این را هم اضافه می‏کند که « دندانهایش را شکستند چهره اش را خونین کردند؟» (یعنی در ادامه عبارت قبلی پیامبر ص عبارت اخیر را نیز بکار بردند) عبارت پس این آیه نازل شد ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ (آل عمران: ١٢٨) ابن عطیه می‏گوید: گویا که پیامبرص در آن حالت از رستگاری کفار قریش دچار یأس شد. به همین سبب به وی گفته شد ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ (آل عمران: ١٢٨) یعنی عواقب و سرانجام کارها به دست خداوند است، تو ماموریت و تکلیف را انجام بده و به دعای خود از پروردگارت مداومت ورز.

ابن اسحاق می‏گوید: ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ چیزی از کار بندگان در دست تو نیست، مگر آنچه که ما به تو پیرامون آن فرمان داده ایم.

در آن از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است از پیامبرص هنگامی سرش را از رکوع در رکعت اخیر بلند کرد- شنیدند که فرمود: پروردگارا! فلانی و فلانی را لعنت کن. پس از آنکه سمع الله لمن حمده، ربنا و لک الحمد را گفت خداوند آیه: ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ (آل عمران: ١٢٨) را نازل کرد.

و در روایتی نیز آمده است که وی علیه صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو حارث بن هشام دعا می کرد که این آیه: ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ (آل عمران: ١٢٨) نازل شد.

مصنف می‏گوید: و در آن از ابن عمر رضی الله عنهما... از پیامبرص هنگامی سرش را از رکوع در رکعت اخیر بلند کرد- شنیدند که فرمود: پروردگارا! فلانی و فلانی را لعنت کن. پس از آنکه سمع الله لمن حمده، ربنا و لک الحمد را گفت خداوند آیه ﭽﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ را نازل کرد.[[134]](#footnote-134)

و در روایتی نیز آمده است که وی علیه صفوان بن امیه و سهیل بن عمرو حارث بن هشام دعا می کرد که این آیه ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ نازل شد.[[135]](#footnote-135)

مقصود از عبارت: « و در آن» یعنی در صحیح بخاری است. نسائی هم آنرا روایت کرده است. مقصود از ابن عمر، همان عبدالله بن عمر بن خطاب، صحابی گرانقدر است. رسولص به نیکوکار و درستکار بودن وی گواهی داده است، در اواخر سال هفتاد و سه و یا اوایل سال بعد از آن وفات یافت. عبارت«از پیامبرص شنیدند» این دعا علیه کفار مشرک پس از زخمی شدن و شکستن دندانهای پیامبرص در روز احد اتفاق افتاده است.

عبارت«پروردگارا! فلانی و فلانی را لعنت کن» ابو سعادات می‏گوید: اصل لعن به معنای راندن و دوری از خداست. واگر از طرف خلق باشد به معنای نفرین و دشنام است. که در سخن شیخ الاسلام رحمه الله نیز پیشتر گذشت. عبارت «فلانی وفلانی را» یعنی صفوای بن امیه، سهیل بن عمر و حارث بن هشام، همانطوری که در روایت اخیر آنرا بیان کرده است. روایت مذکور بیانگر جواز نفرین و دعا علیه مشرکان به صورت مشخص و عینی است و چنین دعایی به نماز خللی وارد نمی‏سازد.

عبارت: «پس از آنکه سمع الله لمن حمده،ربنا و لک الحمد، را گفت» ابو سعادت می‏گوید: یعنی خداوند، حمد وستایش او را اجابت و قبول نمود. سهیلی می‏گوید: مفعول «سمع» محذوف است. چرا که سمع (شنیدن) متعلق به اصوات و اقوال است نه غیر آنها. لام نیز زائد است به معنای استجابت سمع. پس در کلمه مذکور ایجاز و دلالت بر زائد جمع شده است و آنهم استجابت کسی است که خداوند را حمد و ثنا گفته است.

ابن قیم : در خصوص معنای آن می‏گوید: « سمع الله لمن حمده» با لامی که متضمن معنای استجابت ازآنهاست، متعدی شده و حذفی در اینجا صورت نگرفته است بلکه تنها در ضمن خود آنرا دارد.

عبارت «ربنا و لک الحمد» در برخی از روایتهای بخاری «واو» در میان «ربّنا» وَ «لک الحمد» ساقط شده است.

ابن دقیق العید می‏گوید: گویا اثبات واو در آنجا معنای زائد دارد. زیرا تقدیر اینگونه است که «ربنا استجب و لک الحمد» یعنی پروردگارا در حالی که ستایش‏ها از آن تست پس حمد و ثنای ما را اجابت کن، پس هم معنای دعا را در برمیگیرد و هم معنای خبر را.

شیخ الاسلام: می‏گوید: حمد ضد ذم است. حمد به خاطر نیکویی هایی محمود همراه با محبت نسبت به اوست، همانطوری که ذم نیز در سطح آن ولی در جهت مخالف و با بغض نسبت به مذموم است.

همچنین ابن قیم می‏گوید: بین حمد و مدح تفاوت است، به این توضیح که اخبار از نیکی‏های غیر؛ یا خبر دادنی است مجرد از دوست داشتن و اراده، یا اینکه مقرون به دوست داشتن و اراده است. در حالت نخست مدح و در حالت دوم حمد است. پس حمد خبر دادن از محاسن محمود همراه با حب، بزرگداشت و تعظیم اوست، از این رو حمد خبری است که متضمن مفهوم انشاءاست. بر خلاف مدح که خبر مجرد است. اگر شخص بگوید: «الحمد لله» یا « ربنا ولک الحمد» سخن وی در برگیرنده خبر از تمامی چیزهایی که خداوند بلند مرتبه به خاطر آنها ستوده می‏شود با اسم جامع محیطی که متضمن هر فردی از افراد جمله محقق و مقدر است و این مستلزم اثبات هر نوع کمالی است که خدااوند بخاطر آن ستوده می‏شود، بنابراین این لفظ با چنین وجهی شایان و شایسته کسی نیست مگر آنکه چنان شان و منزلتی را داشته باشد و او خداوند ستوده شده ارجمند است. عبارت مذکور بیانگر آن است که امام می‏تواند بین تسمیع و تحمید که دیدگاه شافعی و احمد است، جمع کند.

ولی مالک و ابوحنیفه با این نظر مخالفت کرده‏اند. وبه همین اندازه بسنده کرده‏اند که بگویند: « سمع الله لمن حمده» یعنی خداوند حمد وثنای کسی را که حمد و ثنا گفت شنید و اجابت نمود.

عبارت« و در روایتی نیز آمده است که وی علیه صفوان بن امیه، سهیل بن عمر و حارث بن هشام دعا می کرد» این بدان خاطر است که آنان و ابوسفیان بن حررب سر دسته مشرکان در روز جنگ احد بودند.

نفرین پیامبرص در خصوص آنان اجابت نشد بلکه خداوند این آیه را نازل فرمودند که ﭽ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ آل عمران: ١٢٨ یعنی چیزی از کار بندگان در دست تو نیست. (بلکه در دست خداوند است) یا توبه آنان را می پذیرد یا اینکه آنان را شکنجه و عذاب می دهد. پس خداوند توبه آنان را پذیرفت، اسلام آورده‏اند و به نیکی اسلام را قبول کردند. این داستان بیانگر مفهوم شهادت لا اله الا الله است. همان کسی که حکم و فرمان تماماً در دست اوست. به فضل و رحمتش هر که را بخواهد هدایت می‏دهد و با عدل و حکمتش گمراه می‏سازد.

در این گفتار دلایل روشن و آشکاری دال بر بطلان عقیده بندگان قبرهای اولیا و صالحین وجود دارد و همچنین بیانگر بطلان عقیده بندگان طاغوتیان است، که معتقدند آنان به هر کس که آنها را به فریاد بخواند، نفع می رسانند و به کسی که به آنها پناه ببرد، مانع متضرر شدن وی می شوند. پاک ومنزه است خداوندی که میان آنها، فهم کتاب هدایت، حائل و مانع ایجاد کرده است و این بیانگر عدل اوست. هم اوست که بین انسان و قلب او حائلی ایجاد می‏کند و مانع هدایت او می‏شود، نیرو و توان از آن اوست (واین ایجاد مانع بر اساس حکمت و عدل اوست، به کسی ظلم روا نمی دارد وکسی را مجبور به گمراهی نمی‏سازد).

و در آن از ابوهریره روایت شده است که گفت: رسول خدا ص هنگامی که آیه: ﭽ **ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ** ﭼ الشعراء: ٢١٤ یعنی: خویشاوندان نزدیک را بترسان، بر او نازل شد. برخواست و فرمود: ای گروه قریش – یا عبارتی نظیر آن – خودتان را بخرید، من ذره ای نمی توانم شما را از خداوند بی نیاز کنم. ای صفیه عمه رسول خدا، من ذره ای نمی توانم ترا از خداوند بی نیاز کنم، ای فاطمه دختر محمد! آنچه مالم از من می خواهی بخواه، من ذره ای نمی توانم ترا از خداوند بی نیاز کنم.

مصنف می‏گوید: ودر آن از ابوهریره روایت شده است که گفت: رسول خدا ص هنگامیکه آیه ﭽ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ (الشعراء: ٢١٤) یعنی: خویشاوندان نزدیک را بترسان، بر او نازل شد. برخواست و فرمود: ای گروه قریش – یا عبارتی نظیر آن – خودتان را بخرید، من ذره ای نمی توانم شما را از خداوند بی نیاز کنم. ای صفیه عمه رسول خدا من ذره ای نمی توانم ترا از خداوند بی نیاز کنم، ای فاطمه دختر محمد! آنچه از مالم از من می خواهی بخواه، من ذره‏ای نمی توانم ترا از خداوند بی نیاز کنم.

عبارت «و در آن » یعنی در صحیح بخاری.[[136]](#footnote-136)

مقصود از ابوهریره در خصوص اسم وی اختلاف نظر است. آنچه که نووی صحیح دانسته این است که نامش عبدالرحمن بن صخر است. همانطوری که حاکم در «المستدرک» از ابوهریره آورده است که گفت: نامم در جاهلیت عبدالشمس بن صخر بوده، که دراسلام عبدالرحمن نامیده شدم.

دولابی با سند خود از ابوهریره روایت کرده است که پیامبرصاو را عبدالله نامید. وی دوسی است، از بزرگان صحابه و حفاظ آنها به شمار می رود، نسبت به سایرین بیشترین حدیث را از پیامبرصحفظ کرده است. به سال پنجاه وهفت یا پنجاه ونهم هجری، در سن 78 سالگی از دنیا رفت.

در خصوص عبارت « رسول خداصبرخواست » باید گفت: که در صحیح از روایت ابن عباس آمده است که رسول خداص بر روی صفا رفت.

عبارت « هنگامی که آیه (ﭿ ﮀ ﮁ) بر وی نازل شد»

عشیره هر فرد، همان فرزندان پدری نزدیک (نسل پدری نزدیک) یا قبیله آن است. چرا که آنان به برّ و احسان دینی و دنیوی نسبت به سایرین نزدیکتر و محِق‏ترند. همانگونه که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ (التحريم: ٦) یعنی: ای مومنان خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید که افروزینه آن انسانها و سنگ هاست.

همچنین خداوند متعال انذار عمومی را نیز به وی فرمان داده است.

مثلاً می‏فرماید: ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ (يس: ٦) یعنی: تا قومی را بیم دهی که پدران و نیاکان ایشان بیم داده نشده اند. ویا می‏فرماید: ﭽ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (إبراهيم: ٤٤) یعنی: مردم را از روزی که عذاب بر آنها می‏آید بترسان و بیم ده.

عبارت« یا معشر قریش » یعنی ای جماعت یا گروه قریش. معشر جماعت، گروه.

عبارت « یا عبارتی نظیر آن» در جای نصب، عطف بر ما قبل خود شده است.

عبارت « خودتان را بخرید» یعنی با یکتا پرستی و خالص کردن عبادت برای خداوند یگانه واطاعت از چیزی که بدان فرمان داده و عدم انجام چیزی که از آنان بازداشته شده‏ایید، بهای خود را بدست آورید و به ناچیز خود را نفروشید. و این است که شما را از عذاب خدواند نجات می بخشد، نه اعتماد به اصل و نسب، چرا که اصل و نسب نزد پروردگار نفعی ندارد.

عبارت« من ذره‏ای نمی توانم شما را از خداوند بی نیاز کنم» این عبارت حجت و برهان است علیه کسانی که خود را به انبیاء و صالحان می آویزند، به سوی آنان می گروند تا برایشان میانیجیگری (شفاعت) کنند و نفعی به آنان برسانند یا ضرری از آنها دفع کنند و این همان شرکی است که خداوند آنرا احرام کرده و پیامبرش را به منظور ترساندن از آن برانگیخته است. همانگونه که خداوند پیرامون مشرکان می‏گوید: ﭽﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ (الزمر: ٣)

یعنی: کسانی که، جز خدا سرپرستان و یاوران دیگری بر می گزینند. (می گویند) ما آنان را پرستش نمی کنیم، مگر بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند.

و ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﭼ (يونس: ١٨) یعنی: اینان شفیعان ما نزد خدایند.

خداوند اینگونه اعمال مشرکانه را باطل ساخته و خود را از این شرک منزه داشته است.

به امید خداوند متعال در این خصوص به تفصیل سخن خواهیم گفت.

در صحیح بخاری آمده است که پیامبرص فرمودند: ای فرزندان عبد مناف نمی توانم شما را ذره ای از خداوند بی نیاز کنم.

عبارت عربی « یا عباس بن عبدالمطلب» با نصب ابن و در خصوص عباس هم باید گفت، هم رفع و هم نصب آن درست. در خصوص عبارات « یا صفیه عمه رسول الله» یعنی: ای صفیه عمه رسول خدا و « یا فاطمة بنت محمد» یعنی: فاطمه دختر محمد. در اینجا نیز إعراب به همان شیوه موارد قبل است. با عبارت « آنچه از مالم از من می خواهی بخواه» رسول خداص بیان داشته است که تنها ایمان و عمل نیکو است که انسان را از عذاب خداوند نجات می دهد. و عبارت مذکور همچنین بیانگر آن است که خواستن چیزی از یک بنده جایز نیست. مگر بعضی از امور دنیایی که قادر به انجام آن است، ولی مسائلی از قبیل رحمت، مغفرت،بهشت، رهایی از آتش و نظیر آنها هر چیزی که جز خداوند متعال کسی قادر به انجام آن نیست، خواستن و طلب آنها تنها از خداوند جایز و رواست پس آن چه نزد خداوند است تنها با مجرد کردن توحید از هر گونه شرک و اخلاص برای خداوند در آن چه تشریع کرده و تقرب بندگان به خود را تنها به آن راضی است، دست یافتن بدان ممکن است.

بنابراین از آن جایی که پیامبرص نمی‏تواند برای دختر،عمو،عمه و نزدیکان خود سودمند باشد وتنها ایمان و عمل صالح به آنها در محضر خداوند سود می رساند، دیگران به طریق اولی نمی توانند از چنین ویژگی برخوردار باشند. در داستان عمویش ابوطالب عبرت بزرگی برای کسانی که اهل عبرت اند، وجود دارد. پس به آن چه امروز برای بسیاری از مردم اتفاق افتاده بنگر، مسائلی از قبیل پناه بردن به مردگان و توجه و نظر داشتن به آنها با بیم و امید و ترس و رغبت، در حالیکه این مردگان ناتوانند و برای خودشان نیز مالک نفع و ضرری نیستند، چه رسد به دیگران، با این توصیف می‏توان دریافت که آنها قادر به هیچ کاری نیستند.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ (الأعراف: ٣٠)

یعنی: (گروه گمراه) به جای خداوند شیاطین را به دوستی وسروری گرفته اند و خویشتن را راه یافته پنداشته اند. شیطان شرک را در قالب محبت و دوست داشتن انسانهای صالح آشکار کرده است. و همه صالحین نزد خداوند از چنین شرکی در دنیا و آخرت تبری و بیزاری می جویند. آخرتی که در آن گواهان گواهی مي‏دهند. بی تردید محبت صالحین در صورت مطابقت با آنها در دین و تبعیت از آنها در اطاعت از پروردگار عالمیان حاصل می‏شود، نه اینکه آنها را همتا یانی برای خداوند برگزینند و همانند خداوند آنها را دوست بدارند، آنها را شریک خدا قرار دهند و برای غیر خدا عبادت کنند و با این عملکرد خود، با خدا، رسول و بندگان صالح خدا عداوت و دشمنی ورزند. همانطوریکه خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﭼ

(المائدة: ١١٦ - ١١٧)

یعنی: و (خاطرنشان ساز) آنگاه را که خداوند می‏گوید: ای عیسی پسر مریم: آیا تو به مردم گفته ای که به جز الله من و مادرم راهم دو معبود دیگر بدانید، عیسی می‏گوید: ترا منزه از آن می دانم که دارای شریک و انباز باشی. مرا نسزد چیزی را بگویم که حق من نیست. اگر آنرا گفته باشم بی‏گمان تو از آن آگاهی. تو از راز درون من هم باخبری، ولی من از آن چه بر من پنهان می داری بی خبرم، زیرا تو داننده رازها و نهانهایی.من به آنان چیزی نگفته‏ام مگر آن چه را که به گفتن آن، به من فرمان داده ای، این که جز خدا را نپرستید، که پروردگار من و پروردگار شماست. من تا آن زمان که در میان آنان بودم، از وضع ایشان اطلاع داشتم و هنگام مرا میراندی، تنها تو مراقب و ناظر ایشان بوده‏ای و تو بر هر چیزی مطلع هستی.

علامه ابن قیم : در خصوص این آیه در ادامه سخنانی که پیرامون آن قبلاً مطرح کرده می‏گوید: سپس(عیسی) نفی می‏کند از اینکه غیر از آن چیزی که خداوند بدان فرمان داده است، به آنها گفته باشد و این توحید خالص و عین توحید است، از این رو می‏گوید (ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ) سپس خبر می دهد، گواهی و شهادت وی بر آنها مدت زمانی بوده که در میان آنها زیسته است. و بعد از وفات خود هیچگونه اطلاعی از آنان نداشته است و خداوند – عزوجل – در اطلاع از آنها پس از وفات عیسی، یگانه و یکتا بوده. از این رو (عیسی) می‏گوید: (ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ) با این آیه خداوند سبحان توصیف کرده است که شهادت وگواهی او جل جلاله از هر شهادتی بالاتر و اعم است از تمامی شهادتها.

(شارح) این آیه بیانگر این مطلب است که مشرکان با آن چه که خداوند فرستادگانش را بدان فرمان داده است مخالفت کردند ؛ همان توحیدی که دین آنهاست بر آن اتفاق نظر داشتند و مردم را به سوی آن فرا خواندند. همگان در آن دچار اختلاف و تفرقه شدند جز کسانی که ایمان آوردند. پس چگونه می توان گفت کسی دینشان را پذیرفته و از آن چه آنان بدان فرمان داده شده اند مثل اخلاص عبادت خداوند یگانه، از آنان اطاعت کرده است. با چنین توحیدی که بوسیله آن از پروردگارش اطاعت کرده و در آن از فرستادگانش تبعیت و پیروی نموده است. و بوسیله آن خداوند را از شرکی که از بین برنده توحید است منزه داشته، چیزی از وی کاسته می‏شود؟ بد گمانی به پروردگار عالمیان توحید الوهیت را ناقص می‏کند.

مشرکان دشمن پیامبران و مخاصمان آنان در دنیا وآخرت هستند. از این رو انبیاء برای پیروان خود تشریع کرد ه اند که از هر مشرکی بیزاری جویند و به او کفر بورزند و در مسیر خداوندگار و معبودشان به آنان بغض بورزندو دشمنی کنند ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ (الأنعام: ١٤٩) یعنی: بگو خدا دارای دلیل روشن و رساست، اگر خدا می خواست همگی شما را هدایت می نمود.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر دو آیه که گذشت.

دوم: داستان جنگ احد.

سوم: نفرین (دعای) سرور فرستادگان و به دنبال وی بزرگان اولیاء در نماز احساس اطمینان خاطر می‏کردند.

چهارم: کسانی که مورد نفرین واقع شدند کافران بودند.

پنجم: کفار مشرک کارهایی را انجام دادند که اغلب کافران چنین کارهایی را انجام نمي‏دهند؛ پیامبرشان را زخمی‏کردند و بر کشتن وی حریص بودند از جمله کارهای آنها این بود که با وجود آنکه پسر عموی پیامبرص بودند داوطلب کشتن وی شدند.

ششم: در خصوص دعای پیامبرص علیه کفار مشرک خداوند آیه(**ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ )** را نازل کرد.

هفتم: در ادامه آیه خداوند فرموده است (ﭽ **ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ** ﭼ خداوند توبه آنها را پذیرفت و اسلام آوردند.

هشتم: قنوت و دعا در هنگام پیشامدها ونوازل.

نهم: نامبردن شخصی که علیه وی دعا می‏شود در هنگام نماز، و حتی نام پدران آنها را هم می توان برد.

دهم: لعن افراد کافر به صورت معین در هنگام دعا و قنوت.

یازدهم: داستان پیامبرص هنگامیکه آیه ﭽ **ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ** ﭼ الشعراء: ٢١٤) نازل شد.

دوازدهم: تلاش و پشتکاری پیامبرص در جهت دعوت به گونه ای که به سبب آن نسبت جنون به وی دادند و کاش مسلمانان امروز هم چنین می‏کردند.

سیزدهم: سخن پیامبر ص به دور و نزدیک مبنی بر اینکه من نمی توانم ذره ای شما را از خداوند – عذاب او- بی نیاز کنم. تا جایی که حتی به فاطمه نیز فرمود: ای فاطمه دختر محمد، من نمی توانم ذره ای ترا از خداوند بی نیاز سازم. پس هنگامی که وی به عنوان سرور فرستادگان به تصریع اعلام داشته است که نمی‏تواند از سرور زنان عالم ذره ای در پیشگاه خداوند دفاع کند و اورا از خداوند بی نیاز سازد. اگر انسان ایمان آورده باشد که محمد ص جز به حق سخن نمی‏گوید ؛ سپس در آنچه به قلبهای خواص مردم، امروزه راه یافته است بنگرد، توحید و غربت و گمنامی دین برای وی روشن می‏شود.

باب: خداوند متعال فرموده است:

ﭽ **ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ**  ﭼ سبأ: ٢٣ یعنی: تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل گردد (و فرمان او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می‌گویند: «حق را (بیان کرد) و اوست بلندمقام و بزرگ‌مرتبه.

مصنف آورده است، باب، خداوند متعال فرموده است **ﭽ** ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ **ﭼ** (سبأ: ٢٣) یعنی: تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل گردد (و فرمان او صادر شود؛ در این هنگام مجرمان به شفیعان) می‌گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده؟» می‌گویند: «حق را (بیان کرد) و اوست بلندمقام و بزرگ‌مرتبه.

عبارت (ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ) یعنی فزع از آنها زایل شود. که این نظر ابن عباس، ابن عمر، ابو عبدالرحمن سلمی،شعبی، حسن و دیگران است.

ابن جریر می‏گوید: برخی گفته اند: کسانی که اضطراب ووحشت از دلهای آنها زایل می‏شود، ملائکه هستند. گفته اند: بیهوشی که براثر شنیدن کلام خدا از طریق وحی دچار آن شده اند از دلهایشان زایل می گردد.

ابن عطیه می‏گوید: در کلام حذفی صورت گرفته که ظاهر بدان دلالت دارد. وآن اینکه گویا گفته است: آنگونه که شما گمان می کنید آنان شفیع نیستند بلکه آنان بندگان تسلیم شده همیشگی خداوند هستند. یعنی فرمانبردار خداوند تا اینکه اضطراب از قلبهایشان زدوده می‏شود. مقصود از آنها بنابر آنچه ابن جریر و دیگران برگزیده اند، فرشتگان هستند.

ابن کثیر می‏گوید: این دیدگاه حق است و تردیدی در آن نیست. به دلیل صحت احادیث و آثاری که پیرامون آن وارد شده است. ابوحیان می‏گوید: احادیث رسول رسول خداص نشان می‏دهد که در فرموده خداوند(ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ) یعنی تا این که فزع و اضطراب از دلهای آنان زایل می گردد. آنان همان فرشتگان هستند هنگامی که وحی را در وقت نزولش به جبرئیل، شنیدند که خداوند بوسیله آن به جبرئیل فرمان می داد.

وحی را همانند کشیده شدن زنجیر آهنین بر روی صخره‏ای شنیدند و در آن هنگام به خاطر تعظیم و هیبت دچار اضطراب شدند.

ابو حیان می‏گوید: و با این معنا – یعنی مطرح شدن فرشتگان در ابتدای آیه – این آیه با آیه قبلی ارتباط و هماهنگی پیدا می‏کند و اگر کسی باور نداشته باشد و ابتدای آیه درا ین فرموده خداوند ﭽ ﯱ ﯲ ﭼ سبأ: ٢٢ ملائکه (فرشتگان) مدنظر هستند، این آیه با آیه قبلی از نظر وی، ارتباط و اتصال ندارد.

(یعنی آیه مذکور با آیه قبل از خود هیچگونه ارتباطی نمی‏تواند داشته باشد)

عبارت (ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ) یعنی« گفتند؛ پروردگارتان چه فرموده است؟» نگفتند: پروردگارمان چه چیزی را خلق کرده است. اگر هم کلام خدا مخلوق بود، می گفتند: چه چیزی خلق کرده است. پایان سخن ابوحیان در شرح سنن ابن ماجه.

یا مثل این حدیث « پروردگارمان چه چیزی گفت: ای جبرئیل؟ که نظیر اینها در کتاب و سنت فراوانند (مقصود اینکه کلام خدا،کلام اوست نه مخلوقش)

عبارت (ﭤ ﭥﭦ) یعنی: خداوند حق را گفته است. و این بدان خاطر بود که چون آنان (فرشتگان) کلام خدا را می شنیدند، از هوش می رفتند، سپس هنگامیکه هوشیار و بیدار می شدند. شروع می‏کردند به پرسیدن از اینکه پروردگارتان چه گفت؟ می گفتند: سخن حق گفت.

عبارت(ﭧ ﭨ ﭩ ) این بلند مرتبگی و والایی از حیث منزلت، قهر و غلبه و ذات است. خداوند از هر جهتی دارای بلند مرتبگی و والایی است. همانطوری که عبدالله بن مبارک هنگامی که از وی پرسیده شد، چگونه پروردگارمان را بشناسیم؟ گفت: اینگونه بشناسد که او بر تخت خود و جدا از خلق است. دراین گفته به قرآن تمسک جسته بود که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (طه: ٥) یعنی: خداوند بر عرش قرار گرفت، ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﭼ (الفرقان: ٥٩) یعنی: سپس خداوند رحمن بر تخت نشست. که در هفت جا در قرآن آمده است.

عبارت (الکبیر) یعنی خداوند پر برکت و متعالی که عظیم تر از او نیست.

در «الصحیح» از ابوهریره رضی الله عنه از پیامبرص روایت شده است که فرمودند«هرگاه خداوند دستور کاری را در آسمان صادر کند فرشتگان فروتانانه برای فرمان او بالهایشان را می گسترانند. گویا که آن قول خداوند همانند صدای زنجیر بر روی صخره در آنها (فرشتگان) نفوذ کند تا جایی که هرگاه در دلهای خود دچار وحشت و اضطراب شدند گفتند: پروردگارتان چه چیزی گفت؟ گفتند او سخن حق گفت و بلند مرتبه و بزرگوار است. پس سخن پروردگار را گوش ایستاده ای(مسترق سمعی) می شنوند – گوش ایستاده (مسترق سمع) آنگونه که سفیان با مایل کردن کف دست خود و باز کردن انگشتان آن آنها را توصیف کرده است که اینگونه یعنی مثل انگشتان دست برخی بالای برخی دیگر قرار گرفته اند – کلام خدا را می شنود و به کسی که پایین تر از اوست القا می‏کند. گاهی دومی نیز به کسی که پایین تر است وبه همین ترتیب او نیز به زبان ساحر و کاهن انتقال می دهد.

گاهی ممکن است شهابی پیش از آنکه به ساحر یا کاهن برسد، بدان دست یابد و گاهی نیز ممکن است قبل از دست یابی شهاب بدان، به ساحر یا کاهن القا شود وبه همراه آن صد دروغ نیز بگوید. پس گفته می‏شود: آیا در فلان و فلان روز، فلان و بهمان چیز را به ما نگفته است؟ پس (ساحر یا کاهن) به آن سخنی که از آسمانها به وی شنوانده شد، تصدیق می‏شود.

مصنف می‏گوید: در «الصحیح»[[137]](#footnote-137) از ابوهریره س از پیامبرص روایت شده است که فرمودند«هرگاه خداوند دستور کاری را در آسمان صادر کند فرشتگان فروتانانه برای فرمان او بالهایشان را می گسترانند. گویا که آن قول خداوند همانند صدای زنجیر بر روی صخره در آنها (فرشتگان) نفوذ کند تا جایی که هرگاه در دلهای خود دچار وحشت و اضطراب شدند گفتند: پروردگارتان چه چیزی گفت؟ گفتند او سخن حق گفت و بلند مرتبه و بزرگوار است. پس سخن پروردگار را گوش ایستاده ای(مسترق سمعی) می شنود – گوش ایستاده (مسترق سمع) آنگونه که سفیان با مایل کردن کف دست خود و باز کردن انگشتان آن آنها را توصیف کرده است که اینگونه یعنی مثل انگشتان دست برخی بالای برخی دیگر قرار گرفته اند – کلام خدا را می شنود و به کسی که پایین تر از اوست القا می‏کند گاهی دومی نیز به کسی که پایین تر است وبه همین ترتیب او نیز به زبان ساحر و کاهن انتقال می دهد.

گاهی ممکن است شهابی پیش از آنکه به ساحر یا کاهن برسد، بدان دست یابد و گاهی نیز ممکن است قبل از دست یابی شهاب به ساحر یا کاهن القا شود وبه همراه آن صد دروغ نیز بگوید. پس گفته می‏شود: آیا در فلان و فلان روز، فلان و بهمان چیز را به ما نگفته است؟ پس (ساحر یا کاهن) به آن سخنی که از آسمانها به وی شنوانده شد تصدیق می‏شود.

مقصود از «الصحیح» همان صحیح بخاری است.

عبارت« هرگاه خداوند دستور کاری را در آسمان صادر کند» یعنی: هرگاه خداوند پیرامون کاری که اراده کرده است از طریق وحی با جبرئیل سخن بگوید. همانگونه که حدیث آینده بدان تصریح خواهد کرد و همانطوری که سعید بن منصور، ابوداود و ابن مسعود روایت کرده‏اند:[[138]](#footnote-138) هرگاه خداوند با وحی سخن بگوید، اهل آسمانها (ساکنین آسمانها) طنین صدایی همانند کشیده شدن زنجیر بر روی صخره می شنوند.

ابن ابی حاتم و ابن مردویه از ابن عباس روایت کرده‏اند [[139]](#footnote-139) که گفت: هنگامی که خداوند جبار بر محمدص وحی کرد، فرستاده ای از سوی فرشتگان خواست تا برای وحی برانگیزد. پس فرشتگان صدای خداوند جبار را که با وحی سخن می گفت شنیدند. هنگامی که (رعب و وحشت) از دلهایشان برگرفته شد، از آنچه خداوند فرموده (از یکدیگر) پرسیدند؟ گفتند: سخنی حق گفت دانستند که خداوند جز سخن حق نمی‏گوید. عبارت« فرشتگان فروتنانه برای فرمان او بالهایشان رامی گسترانند» یعنی برای گفته و فرمان خداوند. حافظ می‏گوید: لفظ عربی« خضعاناً» با فتحه دو حرف نخست از خضوع گرفته شده است. و بنابر روایتی نیز با ضمه حرف نخست و سکون حرف دوم. مصدر است به معنای خاضعین.

عبارت « گویا که آن صدای زنجیر بر روی صخره است » یعنی: آن صدایی که شنیده شد، همانند صدای زنجیر بر روی صخره یا تخته سنگ بود. صفوان یعنی سنگ صاف، تخته سنگ.

عبارت« آن مانند صدای زنجیر بر روی صخره در آنها (فرشتگان) نفوذ می‏کند » در این عبارت «آن» اشاره دارد به سخن خداوند و ضمیر «آنها» اشاره دارد به فرشتگان که در عبارت عربی ضمیر متصل به «ینفذهم» است.

یعنی: قول خداوند در فرشتگان نفوذ می کند؛ به عبارت دیگر آن سخن بی کم و کاست و شفاف در فرشتگان نفوذ کرده تا جایی که از آن دچار ترس و اضطراب شدند.

در نزد ابن مردویه و ابوداود از حدیث ابن عباس وارد شده است که، بر اهل آسمان نازل نمی‏شود مگر اینکه بی هوش می شوند (یعنی همینکه سخن خداوند به اهل آسمانها می رسد همگان بیهوش و مدهوش می گردند).

ابو داوود و دیگران به صورت مرفوع روایت کرده‏اند، هرگاه خداوند به طریق وحی سخن بگوید، اهل آسمانِ دنیا طنین صدایی را که همانند صدای کشیدن زنجیر بر روی صخره است می شنوند و در پی این شنیدن بیهوش می شوند. و به طور مداوم در این حالت باقی می مانند تا اینکه جبرئیل به نزد آنها می‏آید... که حدیث طولانی است. معنای ﭽ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ سبأ: ٢٣ قبلاً گذشت.

عبارت ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭼ سبأ: ٢٣ یعنی: پروردگارتان چه چیزی گفت: گفتند: سخن حق گفت. می دانستند که پروردگار جز سخن حق نمی‏گوید.

عبارت« پس سخن پروردگار را گوش ایستاده ای (مسترق سمعی) می شنود، یعنی: آن سختی که خداوند امر کرده را می شنود، گوش ایستاده‏ها همان شیطان‏ها هستند که برخی بر برخی دیگر سوارند وبر روی هم قرار گرفته اند. در صحیح بخاری[[140]](#footnote-140) از عائشه به صورت مرفوع روایت شده است که فرشتگان در یک ابری بنام عنان نازل می‏شوند و کاری را که در آسمان برای تصمیم گرفته شده است یادآور می‏شوند. شیاطین به صورت مخفیانه به تذکر و یادآوری آنها گوش فرا مي‏دهند و آنرا به کاهنان وحی می‏کنند.

عبارت« مسترق السمع (گوش ایستاده) را سفیان با کف دست خود اینگونه وصف کرده است » یعنی: آنها را اینگونه وصف کرده که برخی برروی برخی دیگر قرار گرفته اند و بر روی هم سوار گشته اند.

سفیان همان ابن عیینة، ابو محمد هلالی کوفی، سپس مکی موثق، حافظ، فقیه، امام و حجت است. در سال هـ. ق198در سن نود و یک (91) سالگی وفات یافت.

عبارت « فحرَّفها » یعنی: مایل کردن، برگرداندن، کژ کردن و «بدَّد» یعنی: فاصله و جدایی افکندن میان انگشتان.

عبارت « وسخن خدا را می شنود وبه کسی که پایین تر از اوست القا می کند» یعنی: آن کسی که بالا دست است سخن را می شنود و به دیگری که پایین دست اوست القا می‏کند. واو نیز به آن کسی که پایین‏تر از وی است به همین ترتیب ادامه می یابد تا اینکه آخرین آنها به زبان جادوگر و کاهن القا می‏کند.

عبارت« گاهی ممکن است شهابی پیش از آنکه به ساحرو یا کاهن برسد، بدان دست یابد»شهاب همان ستاره ای است که شیاطین بوسیله آن رانده می شوند (به سوی شیاطین پرتاب می‏شود) واین دلالت دارد بر آنکه پرتاب بوسیله شهاب ها (راندن شیاطین بوسیله شهاب ها) قبل از بعثت پیامبر ص نیز بوده است.احمد ودیگران[[141]](#footnote-141) – با سیاق احمد که از طریق معمر در سند آورده است – روایت کرده‏اند: که زهری از علی بن حسین از ابن عباس به ما خبر داد که وی گفت رسول خداص نزد یکی از یاران خود نشسته بود – عبدالرزاق می‏گوید وی از انصار بود – پس ستاره بسیار بزرگی پرتاب شد ودر خشید. پیامبرص فرمودند: اگر چنین چیزی دردوران جاهلیت اتفاق می افتاد در مورد آن چه می گفتید؟ (چه نظری داشتید) آن شخص گفت: ما می گفتیم: شاید بزرگ یا پادشاهی متولد و یا از دنیا رفته است – (راوی می‏گوید) به زهری گفتم: آیا در جاهلیت شهاب پرتاب می شد؟ گفت: آری، ولی هنگامی که پیامبرص مبعوث شده شدت بیشتری یافت- پیامبرص فرمودند: برای مرگ یا حیات کسی شهاب پرتاب نمی‏شود، بلکه هرگاه پروردگار بلند مرتبه و والامقام کاری را انجام داد (فرمانی را صادر کرد) حاملان عرش تسبیح می گویند، سپس ساکنان آسمان نزدیک به آنها تسبیح می گویند به همین ترتیب پایین دستان نیز تسبیح می گویند تا اینکه این تسبیح گفتن به آسمان نزدیک (دنیا) می رسد. سپس این مجاوران حاملین عرش به‌ حاملان عرش می‌گویند: خداوند چه‌ فرمود؟ آنان نیز فرموده‌ی خداوند را برایشان نقل می‌کنند و ساکنان هر آسمانی خبر را به‌ ساکنان آسمان دیگر نقل می‌کنند تا این‌که‌ خبر به‌ ساکنان آسمان دنیا می‌رسد، جنیان به‌ خبر گوش فرا داده‌ و آن‌را فاش می‌کنند، پس هر آن‌چه‌ طبق واقعیت نقل نماید، حق است، اما آنان به‌ دلخواه خود از خبر می‌کاهند و بدان می‌افزایند. (یعنی از مخفیانه گوش میدهد و استراق سمع می کند و دخل و تصرف می‏کنند).

عبدالله از پدرش از عبدالرزاق نقل می‏کند که گفت: جن دزدانه گوش می‏دهد و شهابها نیز به سوی آنها پرتاب می شوند ودر روایتی دیگر از عبدالرزاق آمده است که آنها آن سخن شنیده شده را کم و زیاد می‏کنند و بد جلوه مي‏دهند.

عبارت «گاهی نیز ممکن است ساحر وکاهن به آن سخن صحیح صد دروغ بیفزایند».

عبارت پس گفته می‏شود آیا فلان و فلان روز، فلان و بهمان چیز را به ما نگفته است؟ در نسخه ای که با خط مصنف است نیز اینگونه آمده است و با آن چه که در صحیح بخاری آمده برابر و مطابق است.

مصنف گفته است عبارت مذکور بیانگر آن است که انسانها (نفوس بشر) باطل رامی پذیرند. چگونه به یک سخن صحیح و صادق دلبستگی پیدا کنند و توجهی به صد دروغ که گفته شده، نمی‏کنند؟ (یعنی هنگامی که صد دروغ از کاهن و ساحر می‏شنوند حکم به دروغگو بودن آنها نمی‏کنند ولی با یک سخن درست و صادق آنها را صادق محسوب می‏کنند.

عبارت مذکور همچنین بیانگر آن است که هرگاه در چیزی مقداری از حق موجود باشد دال برآن نیست که تمام آن چیز حق است. بسیار اتفاق میافتد که اهل گمراهی لباس حق بر باطل می پوشانند و باطل را حق جلوه مي‏دهند، تا باطل خود را به دیگران بقبولانند. خداوندمتعال می‏فرماید: ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ (البقرة: ٤٢) یعنی: دانسته حق را لباس باطل نپوشانید و آنرا کتمان نکنید.

در این احادیث و احادیثی که در آینده خواهد آمد کلا مفهوم بالا قرار گرفتن خداوند بر بند گانش به گونه ای که شایسته جلال و بزرگواری اوست بیان گردیده، و اینکه خداوند هر زمانی که بخواهد سخن می‏گوید و فرشتگان نیز اگر او بخواهد سخنش را می شنوند و گوش مي‏دهند، که این دیدگاه و نظر تمامی اهل سنت از گذشته و حال بوده و هست. بخلاف دیدگاه اشاعره و جهمیه، نفات معتزله.

پس بر حذر باش از آنچه اهل تعطیل آن را مزین نموده و معتقد به آن اند، و خداوند برای ما کافیست.

از نوّاس بن سمعان س روایت شده که گفت: رسول خدا ص فرمودند: هرگاه خداوند بخواهد کاری را وحی کند، به طریق وحی سخن می‏گوید: آسمان ها از سخن وی به خود می‏لرزند، یا فرمود: یا غرّش شدیدی مي‏کنند، از ترس خداوند عزوجل، پس هرگاه ساکنان آسمانها سخن او را بشنوند، بیهوش می شوند وبرای خداوند به سجده می افتند. پس نخستین کسی که سرش را بلند می‏کند جبرئیل است، خداوند آنچه را که می خواهد از وحی خود با او سخن می‏گوید: سپس جبرئیل برفرشتگان می گذرد، بر هر آسمانی که می گذرد فرشتگان آن از وی می پرسند: پروردگارمان چه گفت: ای جبرئیل؟جبرئیل نیز می‏گوید: حق گفت و او بلند مرتبه بزرگوار است. پس همه آنها چیزی را می گویند که جبرئیل گفت، سپس جبرئیل وحی را به آن جایی که خداوند والا مقام به وی دستور داده است، می برد.

مصنف می‏گوید: از نوَّاس بن سمعان س روایت شده که گفت: رسول خدا ص فرمودند: هرگاه خداوند بخواهد کاری را وحی کند به طریق وحی سخن می‏گوید: آسمان‏ها از سخن وی به خود می‏لرزند، یا فرمود: یا غرش شدیدی مي‏کنند، از ترس خداوند عزوجل، پس هرگاه ساکنان آسمانها سخن او را بشنوند، بیهوش می شوند و برای خداوند به سجده می افتند. پس نخستین کسی که سرش را بلند می‏کند جبرئیل است خداوند آنچه را که می خواهد از وحی خود با او سخن می‏گوید: سپس جبرئیل برفرشتگان می گذرد، بر هر آسمانی که می گذرد فرشتگان آن از وی می پرسند: پروردگارمان چه گفت: ای جبرئیل؟جبرئیل نیز می‏گوید: حق گفت و او بلند مرتبه بزرگوار است. پس همه آنها چیزی را می گویند که جبرئیل گفت، سپس جبرئیل وحی را به آن جایی که خداوند والا مقام به وی دستور داده است، می برد.

ابن حدیث را همانطوری که عماد ابن کثیر در تفسیر خود نیز مطرح کرده است، ابن ابی حاتم باسند خود روایت نموده است.[[142]](#footnote-142)

نوّاس بن سمعان – با کسره سین- بن خالد کلابی و گفته می‏شود، انصاری صحابی. گفته می‏شود: پدرش نیز صحابی بود.

نص است بر اینکه خداوند به طریق وحی سخن می‏گوید، که این دلیل اهل سنت بر نفی کنندگان صفت تکلم است، به دلیل این سخن که خداوند هرگاه بخواهد سخن می‏گوید.

عبارت «آسمانها از وی به خود می لرزند» «السموات» یعنی آسمانها، مفعول مقدم است.

و رجفه« لرزه» فاعل است که معنای دقیق آن اینگونه است که آسمانها از کلام خداوند می‏لرزند. همانطوری که ابن ابی حاتم از عکرمه روایت کرده است که (رسول خدا ص) فرمودند «هرگاه خداوند متعال کاری را انجام دهد و پیرامون آن سخن بگوید؛ آسمانها و زمین و کوه ها می لرزند و تمامی فرشتگان به سجده می افتند عبارت« یا فرمود غرش شدیدی مي‏کنند» این به منزله شک راوی است، یا اینکه آیا پیامبرص فرموده است لرزش یا غرش شدید؟

عبارت« از ترس خداوند عزوجل»، در اینجا ظاهر و آشکار است که آسمانها با توجه احساس و شناختی که خداوند در آنها ایجاد کرده است از خداوند می ترسند. خداوند متعال گزارش داده است که این همه مخلوقات بسیار عظیم به تسبیح او مشغولند. همانگونه که فرموده استﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦﮧ ﮨ ﮩ ﭼ (الإسراء: ٤٤) یعنی: آسمانهای هفتگانه و زمین و کسانی که در آنها هستند همگی، تسبیح خدا می گویند، بلکه هیچ موجودی نیست مگر اینکه به حمد وثنای وی مشغولند. ولی شما تسبیح آنها را نمی فهمید. بی‏گمان خداوند بسیار شکیبا و بخشنده است.

و می‏فرماید: ﭽ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ

(مريم: ٩٠)

یعنی: نزدیک است آسمانها به خاطر این سخن از هم متلاشی گردند و زمین بشکافد و کوه ها به شدت درهم فرو ریزند و می‏فرماید: ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ (البقرة: ٧٤) یعنی: و پاره ای از آنها (سنگها) از ترس خدا فرو می ریزند. علامه ابن قیم : مستند به این آیات و آیاتی که در این معنا آمده بیان داشته است که این مخلوقات به صورت حقیقی خداوند را تسبیح می گویند و از او می ترسند.

در بخاری[[143]](#footnote-143) از مسعود روایت شده است که گفت: ما در حالیکه طعام (غذا) خورده می شد، تسبیحش را می شنیدیم.

در حدیث ابوذر آمده است که پیامبر ص سنگ ریزه هایی را در دست خودگرفت، که تسبیح آنها شنیده می شد.. تا پایان حدیث.[[144]](#footnote-144)

در صحیح بخاری[[145]](#footnote-145) در داستان حنین الجذع همان ریشه مانندی که پیامبرص قبل از ایجاد منبر بر روی آن سخن می‏گفت (خطبه می خواند) نظیر این مساله فراوان است.

عبارت « بیهوش شدند و برای خداوند به سجده افتادند» الصعوق یعنی غش کردن و بیهوش شدن. بیهوش شدنی که همراه با سجده باشد.

عبارت« پس نخستین کسی که سرش را بلند می‏کند جبرئیل است » «اول» در عبارت عربی،نصب و خبر مقدم بر اسم آن است و بر عکس آن نیز جایز است.

معنای جبرئیل همان عبدالله است، همانگونه که ابن جریر و دیگران از علی بن حسین روایت کرده‏اند که اسم جبرئیل، عبدالله و اسم میکائیل، عبیدالله و اسرافیل، عبدالرحمن است. و همه آنها به «ایل» ختم می شوند که به معنای بندی شده خداوند عزوجل است.

عبارت مذکور بیانگر فضیلت جبرئیل علیه السلام است. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﭼ (التكوير: ١٩ - ٢١) یعنی: این این قرآن کلام فرستاده بزرگواری است. او نیرومند است و نزد خداوند صاحب عرش دارای منزلت و مکانت والائی است. او درآن جا فرمانروا، امین ودرستکار است.

ابن کثیر : می‏گوید: معنای آیه این است که این قرآن به تبلیغ رسول کریمی است. ابوصالح در خصوص آیه می‏گوید: جبرئیل در هفتاد حجاب از نور بدون اجاز وارد می‏شود.

احمد با سند[[146]](#footnote-146) صحیح از ابن مسعود روایت کرد ه است که گفت: رسول خداص جبرئیل را به شکل اصلی خود دید که دارای ششصد بال بود، هر کدام از بالهایش کرانه های آسمان را در برگرفته بود. از بالش لؤلؤ، مرجان و یاقوت فرو می ریخت که فقط خداوند بدان آگاه است.

هنگامی که مخلوقات این همه بزرگ و عظیم باشند، پس خالق آنها باید بسیار بزرگوار تر، ارجمند تر و با شکوه تر باشد با این وصف چگونه در عباداتی مثل دعا،ترس، امید وتوکل و عبادات دیگری که تنها او مستحق آنهاست، غیر همسان او قرار داده شود؟!

به وضعیت و حالت فرشتگان و شدت ترسشان از خداوند متعال بنگرید، که خداوند در این باره فرموده است:

ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﭼ (الأنبياء: ٢٦ - ٢٩) یعنی آنها [فرشتگان‌] بندگان شایسته اویند، هرگز در سخن بر او پیشی نمی‌گیرند؛ و (پیوسته) به فرمان او عمل می‌کنند،

او اعمال حال و آینده و اعمال گذشته آنها را می‌داند؛ و آنها جز برای کسی که خدا راضی (به شفاعت برای او) است شفاعت نمی‌کنند؛ و از ترس او بیمناکند، و هر کس از آنها بگوید: «من جز خدا، معبودی دیگرم»، کیفر او را جهنم می‌دهیم! و ستمگران را این گونه کیفر خواهیم داد.

حدیث مطرح شده در این باب با این عبارت خاتمه پیدا می‏کند که «سپس جبرئیل وحی را به آن جایی که خداوند والا مقام به وی فرمان داده است، می بَرَد»

آیات و احادیث مطرح شده در این باب، توحیدی را که مدلول شهادت لا اله الا الله است تبیین کرد. (یعنی: هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد). بنابراین خداوندی که چنان پادشاه عظیمی است که املاک (آسمان ها و زمین) با کلامش و از ترس وهیبتش معلق می شوند و مخلوقاتش به خود می لرزند، کسی که در ذات و صفات، علم و قدرت، ملک و عزت وبی نیازی از تمامی مخلوقات خود، ونیاز تمامی موجودات به او، و در اجرای تصرفات و تصمیم گیریهای خود بر موجودات، بی نقص وکامل و بی نیاز است. بدین علل و به سبب علم و حکمتش شرعاً و عقلاً شریک قرار دادن در عبادت برای او- که تنها حق او بر بندگان است – از میان مخلوقاتش، جایز نیست. چگونه می‏شود تربیت شده خداوند را پروردگار، و بنده او را معبود قرار داد؟ عقلهای مشرکان کجا رفته است؟ خداوند پاک و منزه است از آنچه شریک او قرار مي‏دهند.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﭼ (مريم: ٩٣ - ٩٥) یعنی: تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند، بنده خداوند می‏باشند. خداوند همه آنها را احصا کرده، و به دقت شمرده است. و همه آنان روز رستاخیز تک و تنها در محضراو حاضر می شوند.

بنابراین وقتی تمامی موجودات بنده خدایند، پس چرا برخی از انسانها برخی دیگر را بدون دلیل و برهان و صرفاً با رأی و نظر و ابداع و اختراع پرستش کند؟ ضمن این که خداوند فرستادگان خود را از نخستین تا آخرینشان به منظور منع از چنین شرکی فرستاده است، و مردمان را از بندگی غیر خداوند باز دارند.(با اختصار از شرح سنن ابن ماجه)

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه.

دوم: دلایلی که در آن آیه برای باطل ساختن شرک وجود داشت به ویژه آنچه که به صالحان مرتبط می‏شود و آیه مذکور، آیه ای است که پیرامون آن گفته شده،رگهای درخت شرک را از دلها می زداید.

سوم: تفسیر این فرموده خداوند که می‏فرماید: ﭽ **ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ** ﭼ سبأ: ٢٣

چهارم: سبب سؤال فرشتگان از آن سخن.

پنجم: جبرئیل پس از سوال کردن با این گفته که فلان و فلان گفت به آنان پاسخ می دهد.

ششم: مطرح شدن این مطلب که نخستین کسی که پس از بیهوشی از سخن خداوند سرش را بلند می‏کند جبرئیل است.

هفتم: جبرئیل به تمامی اهل آسمانها موضوع را می‏گوید چون همگان از او پرسیدند.

هشتم: تمامی اهل آسمانها دچار بیهوشی می شوند.

نهم: لرزیدن آسمانها به سبب کلام خداوند.

دهم: جبرئیل است که وحی را به آن جایی که خداوند به او فرمان داده است می رساند.

یازدهم: یادآوری دزدانه گوش دادن شیاطین به کلام مذکور.

دوازدهم: توصیف سوار شدن برخی از شیاطین بر برخی دیگر.

سیزدهم: فرستادن ستاره شهاب (شهاب سنگ).

چهاردهم: گاهی پیش از آن که شیاطین خبر را به پایین دستان برساند توسط شهاب می سوزند، و گاهی نیز پیش از دست یافتن شهاب به شیاطین، آنرا به گوش دوستان خود از انسانها (ساحر و کاهن) می‌رسانند.

پانزدهم: کاهن گاهی اوقات راست می‏گوید.

شانزدهم: کاهن صد دروغ را به آنچه که درست شنیده است اضافه می‏کند.

هفدهم: دروغ او تنها به سبب آن سخن راستی که از آسمانها شنیده است، تصدیق و تایید می‏شود.

هیجدهم: نفوس بشر (انسانها) باطل را می پذیرد. چگونه یک سخن درست و صادق که می شنوند به همان تعلق خاطر پیدا مي‏کنند و صد دروغی که از وی شنیده اند آنرا مد نظر قرار نمي‏دهند، بلکه صد دروغ کاهنان را به سبب یک راست که شنیده اند تایید می‏کنند.

نوزدهم: برخی از آن سخنان دروغ یا راست را به برخی دیگر انتقال مي‏دهند، آنرا به خاطر سپرده و بدان استدلال می‏کنند (مقصود این که انسانها وقتی یکی از پیش بینی های کاهنان را درست و دقیق می بینند همان را به یکدیگر انتقال داده و دال بر صحت سایر گفته های دروغین او می دانند).

بیستم: اثبات صفات خداوند برخلاف دیدگاه اشاعره و معطله (اهل تعطیل).

بیست ویکم: آن بیهوشی و اغمائی که برای اهل آسمانها حاصل می‏شود به سبب ترس از خداوند صاحب عزت و جلال است.

بیست ودوم: همه فرشتگان و موجودات اهل آسمانها، برای خداوند به سجده می افتند.

باب شفاعت یعنی: بیان آنچه از آیات قرآن که شفاعت را ثابت ونفی می‏کند و حقیقت آیاتی که بر اثبات شفاعت دلالت دارند.

خداوند –عزوجل – می‏فرماید: ﭽ **ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ** ﭼ (الأنعام: ٥١) یعنی: با آن کسانی را بترسان که می ترسند از اینکه در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند. برای آنان جز خدا یاور ومیانجیگری وجود ندارد. شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند.

مصنف می‏گوید: خداوند – عزوجل – می‏فرمایدﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ (الأنعام: ٥١) یعنی: با آن کسانی را بترسان که می ترسند از اینکه در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند. برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد. شاید آنان پرهیزگاری پیشه کنند.

انذار یعنی: اعلام اسبابی که موجب ترس هستند و برحذر داشتن از آنها.

و در عبارت قرآنی« وانذر به» مقصود از «به» یعنی: بوسیله قرآن، که نظر ابن عباس همین است.

و عبارت(ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ) یعنی: کسانی که می ترسند از اینکه در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند، که اینان مومنان هستند.

از فیضل بن عیاض روایت شده است که گفت « همه مخلوقات خداوند نکوهش نمی شوند بلکه تنها آنهایی که می فهمند و تعقل می‏کند سرزنش می شوند، پس (ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ) مقصود همان مومنانی است که دارای دلهایی بیدارند.

عبارت « ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ » یعنی برای آنان جز خدا یاور ومیانجیگری وجود ندارد.

زجاج می‏گوید: لیس، بنابر حال بودن در محل نصب است. مثل اینکه گفته است: از هر یاور و میانجیگری خالی هستند. عامل در آن «یخافون» است. عبارت(ﯯ ﯰ ) یعنی: در این دنیا عملی انجام مي‏دهند تا خداوند آنها را در روز قیامت نجات بخشد.

خداوند فرموده است ﭽ **ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ** ﭼ (الزمر: ٤٤) یعنی: بگو: شفاعت و میانجیگری تماماً از آن خداست.

مصنف می‏گوید: خداوند فرمود: ﭽ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﭼ (الزمر: ٤٤)یعنی: بگو: شفاعت و میانجیگری تماماً از آن خداست.

قبل از آیه مذکور آمده است: ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ (الزمر: ٤٣)

یعنی: بلکه آنان بدون رضایت و اجازه خداوند میانجی هایی را برگزیده اند. بگو آیا هر چند که کاری اصلاً از دست ایشان ساخته نبوده و فهم و شعوری نداشته باشند.

این فرموده خداوند همانند این آیه است که می‏فرماید: ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ (يونس: ١٨) یعنی: اینان غیر از خدا، چیزهایی را می پرستند که نه بدیشان زیان می رسانند و نه سودی عایدشان می‏سازند، و می گویند اینها میانجیهای ما در نزد خدایند. بگو: آیا خدا را از وجود چیزهایی باخبر می سازید که خداوند در آسمانها و زمین خبری از آنها ندارد؟ خداوند منزه و فراتر از آن چیزهایی است که مشرکان انباز او می دانند.

خداوند در این آیات و آیاتی نظیر آنها بیان کرده است که موضوع شفاعت و میانجیگری با این وجه غیر ممکن و منتفی است. و برگزیدن شفیعانی به این نحو شرک است و خداوند متعال از آن پاک و منزه است.

خداوند متعال فرموده است ﭽ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﰌﭼ (الأحقاف: ٢٨) یعنی: پس چرا آن معبودهایی که سوای الله برای نزدیکی به الله به خدایی گرفته بودند، یاریشان نکردند، بلکه از ایشان گم و گور شدند، این دروغ و افترای ایشان بود.خداوند متعال بیان کرده است که ادعای آنها مبنی بر اینکه با اله گرفتن آنها برایشان در نزد خدا شفاعت می‏کنند، دروغ و افترائی است که از جانب خود ساخته‏اند و اساسی ندارد.

عبارت(ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﭼ یعنی: خداوند مالک شفاعت است. و کسی که از او طلب شفاعت می‏شود، صاحب و مالک ذره‏ای از آن نیست. بلکه باید شفاعت را از کسی خواست که خود به تنهایی صاحب و مالک آن است.

چرا که طلب شفاعت، عبادت کردن واله برگزیدن است و این نیز جز شایسته خداوند نیست.

بیضاوی می‏گوید: این سخن، پاسخی است بر کسانی که امید و شفاعت از غیر خدا را دارند به این استدلال که شفیعان، اشخاصی هستند که مقرب درگاه خداوندند.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﭼ الزمر: ٤٤ یعنی: پادشاهی و فرمانروایی آسمانها و زمین از آن اوست. این سخن بیان بطلان دیدگاه کسانی است که به غیر از خدا افرادی را به میانجیگری برگزیده اند. زیرا خداوند صاحب اصلی عالم است و صاحب شفاعت بودن نیز در داخل مالکیت او مندرج است. پس هرگاه خداوند مالک شفاعت باشد خواستن از کسی که مالک آن نیست باطل می‏شود. خداوند می‏فرماید ﭽﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ یعنی: آن کیست که بتواند بدون اذن خداونددر پیشگاه او شفاعت کند. ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ (الأنبياء: ٢٨) یعنی: شفیعان جز برای کسی که خداوند خوشنود و راضی است، شفاعت نمی‏کنند.

ابن جریر می‏گوید: این آیه هنگامی نازل شد که کافران گفتند: ما این بتهایمان را جز بدان خاطر که ما را به خداوند نزدیک سازند نمی پرستیم. خداوند متعال می‏فرماید ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﭼ (الزمر: ٤٤)یعنی: پادشاهی آسمانها و زمین از آن خداوند است وبه سوی او بازگردانده می شوید.

خداوند می‏فرماید : ﭽ **ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ** ﭼ (البقره: ٢٥٥)

یعنی: کیست که در پیشگاه او (خداوند) میانجیگری کند، جز به اذن و اجازه او.

مصنف می‏گوید: خداوند می‏فرماید ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ یعنی: کیست که در پیشگاه او میانجیگری کند جز به اذن و اجازه او. با توجه به آیاتی که گذشت روشن شد، شفاعتی که قرآن آنرا نفی می کند، همان شفاعتی است که از غیر خدا خواسته شود.

در این آیه آمده است که شفاعت در سرای آخرت اتفاق می افتد ولی با اجازه و اذن خداوند. همانگونه که خداوند فرموده است ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﭼ (طه: ١٠٩) یعنی: در آن روز شفاعت کسی سودی نمی بخشد، مگر این که خداوند رحمن به او اجازه دهد و گفتارش را بپسندد. با این آیه خداوند بیان کرده است که شفاعت با دو شرط اتفاق می افتد: اجازه خداوند به کسی که شفاعت می کند، (به شفاعت کننده) و رضایت و خوشنودی خداوند از کسی که شفات در مورد او صورت می گیرد. خداوند متعال از اعمال ظاهری و باطنی بندگان جز به آن وجهی که خود از آنها خواسته است و بنده نیز خالصانه و بدون شک و تردید با آن عمل با خداوند ملاقات کند، راضی و خوشنود نیست. همانگونه که حدیث صحیح[[147]](#footnote-147) نیز بر این مطلب دلالت دارد. که تبیین آن نیز از کلام شیخ الاسلام : خواهد آمد.

خداوند می‏فرماید: ﭽ **ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ** ﭼ (النجم: ٢٦) یعنی: چه بسیار فرشتگانی که در آسمانها هستند وشفاعت ایشان سودی نمی‏بخشد و کاری نمی‏سازد مگر بعد از آنکه خداوند اجازه دهد و بدان راضی و خشنود باشد.

و خداوند می‏فرماید:

ﭽ **ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ**  **ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ** ﭼ(سبأ: ٢٢ - ٢٣) یعنی: بگو: «کسانی را که غیر از خدا (معبود خود) می‌پندارید بخوانید! (آنها هرگز گرهی از کار شما نمی‌گشایند، چرا که) آنها به اندازه ذره‌ای در آسمانها و زمین مالک نیستند، و نه در (خلقت و مالکیت) آنها شریکند، و نه یاور او (در آفرینش) بودند. هیچ شفاعتی نزد او، جز برای کسانی که اذن داده، سودی ندارد! (در آن روز همه در اضطرابند) تا زمانی که اضطراب از دلهای آنان زایل گردد (و فرمان او صادر شود؛ (در این هنگام) می‌گویند: «پروردگارتان چه دستوری داده» می‌گویند: «حق را بیان کرد و و اوست بلند مقام و بزرگ‌مرتبه»

مصنف**:** استدلال می‏کند به این فرموده خداوند که می‏فرماید: **ﭽ** ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ **ﭼ** (النجم: ٢٦)

ابن کثیر : در خصوص این آیه می‏گوید: همانند آیاتی مثل: ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ و (ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ) است. هنگامی که در حق فرشتگان مقرب درگاه خدا چنین باشد، پس ای جاهلان چگونه! شفاعت این همتایان را امید دارید؟ حال آن که عبادت کردن آنها از سوی خداوند دستور داده نشده و اجازه ای در این خصوص صادر نگشته است بلکه به زبان تمامی فرستادگان خدا از چنان کاری نهی شده و در تمامی کتابهای خداوند در خصوص آن نهی نازل گشته است.

مصنف به این آیات خداوند نیز اشاره می‏کند که فرموده است: ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭼ (سبأ: ٢٢ - ٢٣) یعنی: بگو کسانی را به فریاد بخوانید که به جز خدا (معبود خود) می پندارید. آنها در آسمانها و زمین به اندازه ذره ای مالکیت و قدرتی ندارند. و در آسمانها و زمین کمترین مشارکت نداشته و خداوند در میانشان یاور و پشتیبانی ندارد. هیچگونه شفاعتی در پیشگاه خداوند مفید و سودمند واقع نمی گردد. مگر شفاعت کسی که خدا بدو اجازه دهد. ابن قیم : در سخنی پیرامون این آیات می‏گوید ؛ خداوند تمامی اسبابی را که مشرکان خود را به آن در آویخته اند قطع کرده است. مشرک فقط چیزی را به معبودی خود می گیرد که نفعی برای او حاصل نمی‏کند. نفع تنها از کسی حاصل می‏شود که یکی از این ویژگیهای چهار گونه را داشته باشد. یاآن کس مالک چیزی است که عابد و بنده‏اش از او می خواهد یا اگرمالک نباشد، شریک آن مالک است و اگر هم شریک نباشد، یاور و پشتیبان اوست و اگر هم کمکار و پشتیبان نباشد، میانجی و شفیع او نزد مالک است. خداوند پاک و منزه این مراتب چهار گانه را به ترتیب از خود نفی کرده است بطوری که از بالاترین درجه تا پایین ترین آنها همگی را نفی کرده است.

بنابراین مالکیت،شرکت، پشتیبانی و میانجیگری که مشرک خواستارآن است نفی شده است. و خداوند تنها شفاعت یا میانجیگری را که مشرک در آن نصیبی ندارد ثابت کرده است و آن هم شفاعت با اذن و اجازه خداوند است.

همین آیات به عنوان نور و برهان و پیرایش خود برای توحید و ریشه کن نمودن شرک و جنس آن برای کسی که این آیات را فهمیده باشد، کافی و وافی است. قرآن لبریز از آیاتی مثل و نظیر این آیات است، ولی بیشترمردم نمی توانند اتفاقات و و قایع را در زیر لوای آن بشناسند و در ضمن آن بگنجانند. گمان می برند آنچه از واقعیتها که برایشان پیش آمده است از نوع دیگری است، و آن چه در قرآن مطرح شده شامل قومی است که از قبل گذشتند و چیزی از آنها باقی نمانده است، و این همان چیزی است که مانع بین قلب و فهم قرآن است. (یعنی: عدم تطبیق احوال اقوام گذشته با وضعیت بشر فعلی و جاهلیت مدرن) سوگند به خدا، اگر چه امتهای قبل گذشتند ولی کسانی جانشین و میراث دار آنها شدند که مثل یا بدتر از آنها و پایین تر از آنها هستند، که قرآن همگی آنها را همانند هم در بر گرفته و قواعد کلی آن مشمول همگان می‏شود.

در ادامه ابن قیم: می‏گوید: از انواع شرک، می توان درخواست نیازمندیهای خود از مرده ها و و طلب کمک و یاری از آنها را برشمرد، این اصلی‏ترین شرک در دنیاست، مرده عملش منقطع گشته و برای خود مالک نفع و ضرری نیست، چه رسد به اینکه فرد دیگری از او یاری بطلبد و از او بخواهد تا نزد خدا برای او شفاعت کند، و این بیانگر جهل و نادانی آن فرد نسبت به شفاعت کننده و خداوندی که نزد او شفاعت می‏شود، است، چرا که شفاعت کننده قادر نیست بدون اجازه خداوند در محضر او شفاعت کند. خداوند طلب یاری کردن و خواستن از کسی را، سبب اجازه خود قرار نداده است، بلکه سبب تنها کامل گردانیدن توحید است، در حالی که مشرک سببی را برگزیده است که مانع توحید و یکتا پرستی است و او به منزله کسی است که برای دست یافتن به نیاز خود از چیزی کمک بطلبد که مانع دست‏یابی وی به آن مطلوب است که وضعیت هر مشرکی، اینگونه است.

آنان صفاتی مثل شرک به معبود و تغییر دین او، دشمنی با اهل توحید و ناقص انگاشتن آنها در برابر مردگان را در خود جمع کرده‏اند. حال آنکه با شرک ب، سرزنش،عیب جویی و دشمنی با اولیاء خداوند در واقع خداوند را ناقص جلوه مي‏دهند. آنان در واقع چهره کسانی را که برای خداوند شریک قرار مي‏دهند، مخدوش و معیوب می سازند، زیرا گمان می‏کنند که آنها از این عملکردشان راضی هستند به آنان برانجام چنین کاری فرمان داده اند وبه این سبب آنها را دوست می دارند،حال آن که مشرکان در همه زمانها و مکانها دشمنان انبیاء هستند، وچقدر اجابت کنندگان این مشرکان (به زعم خودشان) فراوانند! کسی که دچار چنین شرک بزرگی شده‏است، نجات پیدا نمی کند، مگر اینکه توحید خود را برای خداوند از هر نوع شرکی مجرد سازد. با مشرکین ودر راه خدا دشمنی ورزد و با گرفتار ساختن و غلبه یافتن برآنها به خداوند نزدیکی جوید و خداوند را تنها ولی و سرپرست، اله ومعبود خود برگزیند. دوستی،ترس،امیدو خواری اش را تنها به خداوند اختصاص دهد. توکل او بر خدا باشد و از خداوند یاری بطلبد، به سوی او پناه ببرد و از او کمک بطلبد. نیتش خداوند باشد،از خداوند تبعیت کند و خواستار رضایت مندی او باشد. خواسته اش از خدا باشد و استعانتش نیز به خداوند باشد، برای خدا عمل کند. برای خدا، به یاری از خدا و همراه خدا باشد.

سخن ابن قیم : در این جا به پایان می رسد.

و آن چه که این امام بزرگ پیرامون معنای آیه مذکور مطرح کرد در واقع حقیقت دین اسلام است.

همانطوری که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠﮡ ﮢ ﭼ (النساء: ١٢٥) یعنی: آیین چه کسی بهتر از آیین آن کسی است که خالصانه خود را تسلیم خدا کند، در حالی که نیکو کار باشد و از آیین راستین ابراهیم پیروی کند که مخلص و حقگرا بود.

ابو العباس می‏گوید: خداوند از سوی خود هرآن چیزی را که مشرکان خود را بدان وابسته کرده‏اند،نفی کرده است، از اینکه برای غیر او ملک و تصرفی باشد یا قسمتی از ملک باشد یا کمکار خداوند باشد همه این موارد را به کلی نفی کرده است و تنها شفاعت باقی می ماند که خداوند در خصوص آن بیان کرده است که تنها برای کسی سودمند است که خداوند در حق وی اجازه آنرا صادر کند.

همانطوری که می‏فرماید: ﭽ **ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ** ﭼ الأنبياء: ٢٨ یعنی: تنها برای کسی که خداوند راضی است شفاعت می‏کنند، بنابراین شفاعتی که مشرکان می‏پندارند روز قیامت منتفی است. همانگونه که قرآن آنرا نفی کرده و پیامبرص نیز خبر داده است که «ویص (در روز قیامت) می‏آید سپس برای پروردگارش سجده می‏کند و او را حمد وثنا می‏گوید: و در همان ابتدا آغازگر شفاعت نمی‏شود. سپس به او گفته می‏شود سرت را بلند کن، (آن چه می خواهی) بگو، شنیده می‏شود، بخواه تا به تو داده شود. شفاعت کن، شفاعت به تو داده خواهد شد».

ابو هریره به اوص گفت: خوشبخت ترین مردم به شفاعت تو کیست؟ فرمودند: هرکس خالصانه در قلب خود بگوید لا اله الا الله یعنی: هیچ معبود بر حقی جز خداوند نیست. پس شفاعت مذکور از آن اهل اخلاص و به اذن خداست نه برای کسی که مشرک به خداست و برای او شریک قرار داده است.

مقصود مصنف از ابوالعباس: کنیه شیخ الاسلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام ابن تیمیۀ حرانی، : است.

مصنف از قول ابن تیمیه می‏گوید: «خداوند هر آنچیزی را که مشرکان خود را بدان وابسته کرده‏اند از خود نفی کرده است، از اینکه ملک و تصرفی یا قسمتی باشد از آن برای غیر او باشد

و تنها شفاعت را باقی ‏ماند که خصوص آن بیان کرده است، که فقط برای کسی سودمند است که خداوند درباره وی اجازه شفاعت داده است. همانطوری که می‏فرماید: تنها برای کسی که خداوند راضی است شفاعت می‏کنند. بنابراین شفاعتی که مشرکان می‏پندارند، روز قیامت منتفی است. همانگونه قرآن آن را نفی کرده و پیامبرص نیز خبر داده است که ویص روز قیامت به پیشگاه خداوند حاضر می‏شود، سپس برای پروردگارش سجده می‏کند و حمد و ثنای او را بجا می‏آورد و در همان ابتدا آغازگر شفاعت نمی‏شود سپس به او گفته می‏شود سرت را بلند کن، (آن چه می خواهی) بگو، شنیده می‏شود، بخواه تا به تو داده شود. شفاعت کن، شفاعت به تو داده خواهد شد».[[148]](#footnote-148)

ابو هریره به اوص گفت: خوشبخت ترین مردم به شفاعت تو کیست؟ فرمودند: هرکس خالصانه در قلب خود بگوید لا اله الا الله یعنی: هیچ معبود بر حقی جز خداوند نیست. پس شفاعت مذکور از آن اهل اخلاص و به اذن خداست، نه برای کسی که مشرک به خداست و برای او شریک قرار داده است.

حقیقت شفاعت این است که خداوند سبحان بر اهل اخلاص، تفضل و لطف نموده و به واسطه دعای کسی که به او اجازه میانجیگری داده است آن فرد را می بخشد، تا فرد شفاعت کننده را اکرام کند وا ورا به مقام محمود برساند.

شفاعتی را که درآن شرک است، قرآن نفی می‏کند. از این رو در جاهای مختلف قرآن شفاعت با اذن و اجازه ثابت شده است، پیامبرص بیان کرده است که شفاعت تنها شامل اهل توحید و اخلاص می‏شود.

مصنف: می‏گوید: حقیقت شفاعت این است که خداوند سبحان بر اهل اخلاص، تفضل و لطف نموده و به واسطه دعای کسی که به او اجازه میانجیگری داده است آن فرد را می بخشد، تا فرد شفاعت کننده را اکرام کند و او را به مقام محمود برساند.

شفاعتی را که در آن شرک است، قرآن نفی می‏کند از این رو در جاهای مختلف قرآن شفاعت با اذن و اجازه ثابت شده است، پیامبرص بیان کرده است که شفاعت تنها شامل اهل توحید و اخلاص می‏شود.

در خصوص عبارت مصنف مبنی بر اینکه ابوهریره گفت: تا پایان آن حدیث، باید گفت: که این حدیث را بخاری ونسائی از ابوهریره روایت کرده‏اند. احمد نیز آنرا روایت کرده و ابن حبان[[149]](#footnote-149) آنرا تصحیح نموده است که روایت احمد اینگونه بیان شده است که پیامبرص فرمودند: شفاعت من برای کسی است که بگوید: لااله الا الله به طوری که قلبش زبانش و زبانش قلبش را تایید کند (یعنی با تمام وجود بدان باور داشته باشد).

گواه این موضوع حدیثی است که در صحیح مسلم[[150]](#footnote-150) از ابوهریره روایت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: هر پیامبری حق دارد که دعایی برای او اجابت شود. و تمام پیغمبران در این دنیا این دعا را از خداوند خواستند و او نیز اجابت نمود ولی من دعایم را تا روز قیامت نگه داشته ام و آنهم شفاعت برای امتم است و این دعای من اگر خداوند بخواهد به کسی می رسد که در حالتی از دنیا برود که چیزی را برای خداوند شریک قائل نشده باشد (بی‏‏آنکه شریکی برای خداوند قائل شده باشد از دنیا برود).

مصنف : در اینجا سخن شیخ الاسلام را نقل کرده است و در واقع سخن وی در مقام تفسیر آیاتی است که در این باب مطرح شده است. که به حق با وجود کوتاه و مختصر بودن کافی و افی است. والله اعلم

واخلاص رابه نیکوترین وجه تعریف کرده است و می‏گوید: اخلاص یعنی تنها خدارا به یگانگی دوست داشتن و خواستن روی او (طالب رضای او بودن).

ابن قیم : در معنای حدیث ابوهریره می‏گوید: درا ین حدیث اندیشه کن، که چگونه بزرگترین اسباب رسیدن به شفاعت پیامبرص را خالص کردن توحید از هر گونه شرک، بیان کرده است. و این برخلاف چیزی است که مشرکان باور دارند، از نظر آنها با گرفتن شفیعان، عبادت و دوست داشتن آنها، می توان به شفاعت دست یافت. ولی فرموده پیامبرص خلاف گمان دروغین آنهاست، پیامبرص خبر داده است که سبب شفاعت، مجرد داشتن توحید است و در چنین صورتی است که خداوند به شفاعت کننده اجازه می‏دهد تا شفاعت کند.

و از جمله نادانی مشرک باور و اعتقاد نادرست اوست که فردی را به عنوان ولی و شفیع برگزیده است، که گمان می برد نزد خداوند به او نفع می رساند و از او میانجیگری می کند، همانگونه که نور چشمان و نزدیکان پادشاهان و سردمداران به دوستان خود نزد پادشاه و یا امیر نفع می رسانند.

غافل از اینکه هیچ فردی نزد خداوند شفاعت نمی‏کند مگر آنکه به او اجازه چنین کاری را بدهد و تنها در حق کسی به آن شفاعت کننده اجازه شفاعت می‏دهد که از عمل و گفتارش راضی و خشنود باشد.

همانگونه که در فصل اول مطرح شد خداوند گفته است: ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﭼ البقرة: ٢٥٥ یعنی: آن کیست که بدون اجازه خداوند در نزد او شفاعت کند و در فصل دوم می‏گوید: ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ الأنبياء: ٢٨ یعنی: شفیعان جز برای کسی که خداوند راضی است شفاعت نمی‏کنند و فصل سوم: باقی می ماند که آنهم بیان این مطلب است که خداوند از هیچ گفتار و عملکردی راضی و خشنود نمی‏شود مگر با رعایت توحید او و پیروی از پیامبرش ص این سه فصل ریشه شرک را از قلب کسی که آنرا بفهمد و رعایت کند، قطع می‏کند.

همچنین ابن قیم : این مطلب را نیز یادآور شده است که شفاعت شش نوع است:

نخست: شفاعت کبری که پیامبران اوالعزم علیهم الصلاۀ والسلام، از آن درنگ کرده و پذیرش آنرا به تاخیر می اندازند تا اینکه به پیامبر اسلامص ختم می‏شود پس پیامبر ص می‏فرماید: آن برای من.[[151]](#footnote-151) وآن به هنگامی است که مردمان در روز محشر به سوی انبیاء می‏گروند تا در نزد پروردگارشان برای آنها میانجیگری کنند و از این جایگاه سخت- که در انتظار دادگاهند – آنها را رهایی بخشند. که پیامبراسلامص برای رهایی از سختی انتظار و گرمای سوزانی که آنها را در بر گرفته برای حضور در داگاه عدل الهی برای آنان میانجیگری می‏کند و خداوند این را مختص پیامبر اسلامص قرار داده و هیچ کس در این شفاعت با او مشارکت ندارد.

دوم: شفاعت برای اهل بهشت جهت ورود به بهشت در وارد شدن به آن که ابوهریره در حدیث طولانی که مورد اتفاق بخاری و مسلم است آنرا روایت نموده است.

سوم: شفاعت پیامبر ص برای گروهی از گناهکاران امت خویش که به سبب گناهانی که مرتکب شده اند، مستوجب آتش اند. پس برای عدم ورود به جهنم برایشان شفاعت می‏کند.

چهارم: شفاعت ویص برای گناهکارانی که اهل توحیداند، ولی به سبب گناهان وارد جهنم می شوند. که پیامبرص برای آنان شفاعت کرده از جهنم آنان را نجات می دهد. احادیثی در این خصوص از پیامبرص به تو روایت شده است که تمامی صحابه و اهل سنت بر آن اجماع دارند و منکر آنرا اهل بدعت می‏دانند و از هر سو به گمراه بودن وی فریاد سر داده اند.

پنجم: شفاعت ویص برای گروهی از اهل بهشت به منظور ثواب بیشتر وترفیع درجه آنها.

این نوع شفاعت هیچگونه نزاع و اختلافی در آن نیست. و تمام آن مختص کسی است که اهل اخلاص است و غیر از خداوند ولی و شفیعی بر نگزیده باشد. همانطوری که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﭼ (الأنعام: ٥١) یعنی: با قرآن کسانی را انذار ده که می ترسند (از روزی که) در پیشگاه پروردگارشان گرد آورده شوند، برای آنان به جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد.

ششم: شفاعت پیامبرص برای برخی از خویشاوندان کافر خود که اهل جهنم اند تا عذاب او تخفیف داده شود که این تنها به ابوطالب – عموی پیامبرص) – اختصاص دارد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیات (مربوط به شفاعت).

دوم: صفت شفاعتی که نفی شده وممنوع است.

سوم: صفت شفاعتی که از نظر شرعی ثابت شده است.

چهارم: مطرح شدن شفاعت کبری یا همان مقام محمود.

پنجم: توصیف: عمل پیامبر ص در هنگام شفاعت کردن و اینکه ویص آغازگر شفاعت نیست بلکه سجده می‏کند و هنگامی که به او اجازه داده شد شفاعت می‏کند.

ششم: خوشبخت ترین مردم به شفاعت پیامبرص کیست؟

هفتم: شفاعت پیامبرص شامل حال کسی که به خداوند شریک ورزیده است، نمی‏شود.

هشتم: بیان حقیقت شفاعت. (اقسام آن).

باب: خداوند متعال می‏فرماید:

ﭽ **ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ** ﭼ (القصص: ٥٦) یعنی: و ای پیامبر تو نمی توانی کسی را که بخواهی هدایت کنی، بلکه تنها خداست که هر کسی را بخواهد هدایت عطا می کند و بهتر مي‏داند که چه افرادی راهیابند.

در صحیح از ابن مسیب از پدرش روایت شده است که گفت: « هنگامی که ابوطالب در حالت احتضار (نزدیک مرگ)به سر می برد،رسول خدا ص به نزد وی آمد در حالیکه عبدالرحمن بن ابی امیه و ابوجهل نیز نزد او بودند. پس رسول خداص به او فرمود: ای عمو بگو لا اله الا الله، سخنی که نزد خدا بدان وسیله برای تو عذر و دلیل بیاورم. عبدالله بن ابی امیۀ و ابوجهل به ابوطالب گفتند: آیا از دین عبدالمطلب روی گردان می شوی؟ پس پیامبرص سخن خود را دوباره تکرار نمود و آندو نیز همان سخن را تکرار کردند و آخرین سخنی که گفت: همان پایبندی به دین عبدالمطلب بود و از اینکه بگوید لا اله الا الله سر پیچی و ابا کرد، پس پیامبر ص فرمودند: حتماً برای تو در آنچیزی که از آن بازداشته نشدی (دست نکشیدی) طلب استغفار خواهم کرد. از این رو خداوند عزوجل این آیه را نازل فرمود: ﭽ **ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ** ﭼ (التوبه: ١١٣)

یعنی: برای پیامبر(ص) و کسانی که ایمان آورده اند، شایسته نسیت که برای مشرکان طلب استغفار کنند،اگر چه خویشاوندان نزدیکشان باشند.

و خداوند در خصوص ابوطالب نیز این آیه را نازل فرموده است که ﭽ**ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ** ﭼ (القصص: ٥٦) یعنی: ای پیامبر**ص** تو نمی‏توانی کسی را که بخواهی هدایت کنی بلکه تنها خداست که هر کس را بخواهد هدایت عطا کند و بهتر می‏داند که چه افرادی راهیابند.

مصنف می‏گوید: باب خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ **(**القصص: ٥٦**)**

سبب نزول این آیه مرگ ابوطالب بر دین عبدالمطلب است، که شرح آن در حدیث این باب خواهد آمد. ابن کثیر : می‏فرماید: خداوند متعال به پیامبرش می‏فرماید: تو ای محمد نمی توانی کسی را که دوست داری هدایت کنی، یعنی: این وظیفه تو نیست، بلکه وظیفه تو رسانیدن پیام خداوند است. و خداوند هر که را بخواهد هدایت می کند، و حکمت رسا و آشکار و حجت قاطع در دست اوست.

همانطوری که خداوند فرموده است: **ﭽ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ** **ﭼ** (البقرة: ٢٧٢) یعنی: هدایت آنان بر عهده تو نیست، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می‏کند و فرموده است: **ﭽ** ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ**ﭼ** (يوسف: ١٠٣) یعنی: بیشتر مردم اگر چه به ایمان آوردنشان حریص باشی، ایمان نمی آورند. (شارح) به نظر می رسد در اینجا هدایت توفیق و قبول از غیر خدا نفی شده است و این کار مختص به خداوند است. و او قادر بر چنین کاری است. ولی هدایت مطرح شده در این فرموده خداوند که:  **ﭽ** ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ **ﭼ** (الشورى: ٥٢) یعنی: و تو مسلما به سوی راه راست هدایت می‌کنی. هدایت راهنمایی و بیان شرع است، چرا که پیامبر**ص** از سوی خداوند مامور به بیان کردن است و او راهنمایی است که به سوی دین و شریعت خداوند دلالت می دهد.

مصنف می‏گوید: « در صحیح از ابن مسیب از پدرش روایت شده است که گفت « هنگامی که ابوطالب در حالت احتضار (نزدیک مرگ) به سر می برد،رسول خداص به نزد وی آمد در حالیکه عبدالرحمن بن ابی امیه و ابوجهل نیز نزد او بودند. پس رسول خداص به او فرمود: ای عمو بگو لا اله الا الله، سخنی که نزد خدا بدان وسیله برای تو عذر و دلیل بیاورم. عبدالله بن ابی امیه و ابوجهل به ابوطالب گفتند: آیا از دین عبدالمطلب روی گردان می شوی ؟ پس پیامبرص سخن خود را دوباره تکرار نمود و آندو نیز همان سخن را تکرار کردند و آخرین سخنی که گفت: همان پایبندی به دین عبدالمطلب بود، و از اینکه لا اله الا الله بگوید سر پیچی و ابا ورزید، سپس پیامبر فرمودند: حتماً برای تو طلب استغفار می کنم تا زمانی که از آن منع نشده ام. از این رو خداوند عزوجل آیه ﭽ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ (التوبة: ١١٣).

یعنی: برای پیامبرص و کسانی که ایمان آورده اند، شایسته نسیت که برای مشرکان طلب استغفار کنند، اگر چه خویشاوندان نزدیکشان باشند.

مقصود از صحیح یعنی صحیح مسلم و بخاری.[[152]](#footnote-152)

مقصود از ابن مسیب، همان سعید بن مسیب بن حزن ابن ابی وهب بن عمرو بن عائذ بن عمران بن مخزوم قریشی مخزومی، یکی از علما و فقیهان هفتگانه تابعین است.

علما اتفاق نظر دارند که مراسیل وی صحیح ترین مراسیل است. ابن مدینی می‏گوید: در میان تابعین کسی را به وسعت علمی او نمی شناسم. بعد از سال نود هجری در سن نزدیک به هشتاد سالگی و فات یافت.

پدرش، مسیب صحابی بود که تا زمان خلافت عثمان س عمر کرد، و همچنین جدش حزن صحابی بود که در جنگ یمامه به شهادت رسید.

عبارت«هنگامی که ابوطالب در حالت احتضار به سر می‏برد» یعنی نشانه ها و مقدمات مرگ در او مشاهده می شد.

عبارت « رسول خدا ص به نزد وی آمد» ممکن است که مسیب نیز همراه آن دو نفر؛ یعنی عبدالله و ابوجهل در نزد ابوطالب حضور داشتند، چرا که آن دو نفر مخزومی بودند و مسیب نیز مخزومی بود و هر سه نفر در آن زمان کافر بودند، ابوجهل با حالت کفر کشته شد ولی آن دو نفر اسلام آوردند.

عبارت: «یا عمَ» یعنی ای عمو، منادای مضاف است. جایز است که یا در آخر عمَ آورده شود و یا حذف گردد. که در این جا یا حذف شده است و کسره به عنوان راهنمای آن باقی مانده است.

عبارت: « بگو لا اله الا الله» او را به این شعار راهنمایی و ارشاد کرد. به سبب اینکه ابوطالب مدلول آنرا که نفی شرک از خداوند و خالص کردن عبادت برای اوست را می‏دانست، پس هر کس با علم و یقین آنرا بگوید، از شرک و مشرکین مبرا شده و وارد اسلام گشته است. چرا که آنان مدلول آن را می دانستند. و در آن زمان تنها دو دسته در مکه بودند؛ مسلمان و کافر تنها کسی آ کلمه و شعار را به زبان می‏آورد که شرک را ترک گفته و از آن تبری می‏جست. هنگامی که پیامبرص و یارانش به مدینه هجرت کرند در آنجا هم مسلمانان موحد بودند و هم منافقانی که به زبان شعار مذکور را می گفتند و به معنای آن آگاهی داشتند، ولی بدان اعتقاد نداشتند. و این به سبب « دشمنی» شک وتردیدی بود که در دلهای آنها وجود داشت؛ در عملکرد ظاهری با مسلمانان مشکل بودند نه در باطن. از جمله کسانی که در آنجا سُکنی داشتند، یهودیان بودند که هنگام هجرت، پیامبرص به شرط اینکه با او دشمنی نورزند و به او خیانت نکنید، آنها را به حالت خود واگذاشت و رهایشان ساخت، همانگونه که در کتابهای حدیث و سیره مطرح شده است.

«کلمه» در عبارت عربی یعنی سخن. قرطبی می‏گوید «کلمة» به دلیل بدل لا اله الا الله بودن نصب است و بنابر خبرمبتدای محذوف بودن رفع آن نیز جایز است.

عبارت عربی«احاجّ لک بها عندالله» با تشدید جیم از مصدر محاجَّه. مقصود اگر آن سخن را بگوید: می توان در پیشگاه خداوند برای او عذر و حجت تلقی کرد.

عبارت مذکور بیانگر آن است ارزش اعمال به پایان آنها بستگی دارد، چرا که اگر در همان حالت با اعتقاد بر مدلول لا اله الا الله، که به مفهوم نفی هر نوع معبود و اثبات آن فقط برای خداوند است، به کار می گرفت به او سود می رساند.

عبارت«آندو نفر – عبدالله بن امیۀ و ابو جهل - به او (ابوطالب)گفتند: آیا از دین عبدالمطلب رویگردان می شوی؟حجت و برهان مردودی است که مشرکان در برابر فرستادگانش بدان استدلال می‏کنند از این رو آن دو نفر نیز این سوال را مطرح کردند. مثل سخن فرعون به موسی: ﭽ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛﰜ ﰝ ﭼ طه: ٥١ یعنی: تکلیف امتهای گذشته چه می‏شود.

همچنین خداوند فرموده است: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ (الزخرف: ٢٣) یعنی: همین گونه در هیچ شهر ودیاری پیش از تو بیم دهنده ای مبعوث نکرده‏ایم مگر اینکه متنعمان آنان گفته‏اند ما پدران و نیاکان خود را بر آیینی یافته ایم و قطعاً به دنبال آنان می رویم.

عبارت: «پس پیامبرصسخن خود را دوباره تکرار نمود و آندو نیز همان سخن خود را تکرار کردند» بیانگر شناخت آندو نسبت به معنا ومفهوم« لا اله الا الله »است. چرا که آنان می داستند اگر ابوطالب آنرا به زبان آورد، از دین عبدالمطلب که شریک به خداوند در الوهیت است، مبرا گشته و بدور شده است. ولی به رببوبیت خداوند همانگونه که قبلاً گذشت اقرار داشتند و آنرا تایید می‏کردند. عبدالمطلب به ابرهه (حاکم حبشه که به کعبه حمله کرده بود) گفت: من صاحب شتران هستم و کعبه دارای صاحبی است که او خود ترا از برخورد به آن باز خواهد داشت. گفته آندو نفر در هنگام فرموده پیامبرص به عمویش مبنی بر اینکه: بگو لا اله الا الله به سبب خود بزرگ بینی و رویگردانی از عمل به مدلول آن کلمه بود. همانگونه که خداوند متعال در خصوص آندو، امثال آنها که مشرکند می‏فرماید: ﭽ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ (الصافات: ٣٥ - ٣٦) یعنی: چون لا اله الا الله به آنان گفته شود استکبار می‏ورزند و می گویند آیا ما معبودان خود را با سخن شاعر دیوانه‏ای رها سازیم.

پس خداوند در رد این حالت و سخن آنان می‏فرماید: ﭽ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﭼ (الصافات: ٣٧) یعنی: اینگونه نیست که شما می گویید بلکه او سخنی حق آورده است و فرستادگان خدا را تصدیق و تایید کرده است. خداوند متعال سبب استکبار آنها را نسبت به سخن «لااله الا الله » بیان کرده است، توضیح بر اینکه سخن مذکور بر نفی عبادت معبودانی که به غیر از الله می پرستیدند، دلالت داشت و دلالت این سخن بر نفی معبودان دیگر بجز خداوند، دلالت ضمنی است و دلالت آن بر نفی معبودان غیر و وجوب اخلاص برای خداوند دلالت مطابقت است.

حکمت پروردگار متعال در عدم هدایت ابوطالب به اسلام، بیان این نکته برای بندگان خود است که هدایت در دست خداست. تنها او قادر به انجام آن است نه غیر از او.

اگر پیامبرص که برترین مخلوق خداست – ذره ای قادر به هدایت دلها، گشایش سختی‏ها، بخشش گناهان، نجات از عذاب و عقاب و نظیر آنها بود. در آنصورت عموی او که نگهبان، یاور و پناهگاه او بود، شایسته‏ترین و محق‏ترین فرد به این توانایی و قدرت پیامبرص بود. پس پاک و منزه است آن کسی که از حکمتش درک ها در حیرت اند، و بندگانش را به توحید و اخلاص عمل و هدایت دلالت نمود.

در خصوص عبارت **«و هو علی ملة عبدالمطلب»** یعنی: او بر دین عبدالمطلب بود حافظ می کوید: ظاهرگویای آن است که ابوطالب گفت: من بر دین عبدالمطلب هستم. که راوی به دلیل ناپسند بودن سخن مذکور آنرا تغییر داده است که این از جمله تغییرات و تصرفات خوب و پسندیده است.

عبارت از اینکه بگوید«لا اله الا الله » سر پیچی و ابا کرد» حافظ می‏گوید: این تاکیدی است، از سوی راوی درنفی گفتن چنان سخنی از طرف ابوطالب.

مصنف رحمه الله می‏گوید: عبارت مذکور بیانگر رد گمان کسانی است که عبدالمطلب و گذشتگان وی را مسلمان میدانند و همچنین بیانگر ضرر یاران و دوستان بد و ضرر بزرگداشت گذشتگان است.

عبارت« پس پیامبرص فرمودند: حتماً برای تو در آن چیزی که از آن بازداشته نشدی (دست نکشیدی) طلب استغفار خواهم کرد» نووی می‏گوید این عبارت بیانگر جواز سوگند خوردن است بی آنکه کسی طلب سوگند کند.

گویا: سوگند خوردن در اینجا برای تاکید عزم و تصمیم ویص بر استغفار به منظور جلب رضایت خاطر ابوطالب بوده است.

وفات ابوطالب اندکی پیش از هجرت در مکه اتفاق افتاد.

ابن فارس می‏گوید: هنگامی که ابوطالب فوت کرد. رسول خدا ص چهل ونه سال و هشت ماه و یک روز سن داشت.

خدیجه – ام المومنین رضی الله عنها – هشت روز پس از مرگ ابوطالب وفات یافت. عبارت قرآنی ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭼ التوبة: ١١٣ یعنی: استغفار برای مشرکان اگر چه خویشاوندان نزدیک هم باشند، شایسته پیامبرص و مومنان نیست.

این آیه خبر به معنای نهی است. ظاهراً این آیه در خصوص ابوطالب نازل شده است. در عبارت عربی« فانزل الله» پس از عبارت « **لاستغفرن لک ما لم انه عنک** » «فاء» برای ترتیب است، یعنی پس از آن فرموده پیامبر ص، خداوند آیه مذکور را نازل کرد.

علما برای شان نزول این آیه اسباب دیگری را نیز بیان کرد ه اند که منافاتی با این سبب ندارد، چرا که اسباب نزول گاه می‏تواند متعدد باشد.

حافظ می‏گوید: روشن است که نزول آیه دوم در خصوص داستان و ماجرای ابوطالب است، ولی نزول آیه قبل از آن جای بحث و نظر دارد. وی اظهار می دارد، آیه ای که به استغفار مرتبط است مدتی پس از داستان ابوطالب نازل شده و عام است و شامل ابوطالب و غیر او نیز می‏شود. تفسیر آیه مذکور این ادعا را بیشتر روشن می‏کند. خداوند پس از آن این آیه را نازل کرده است که می‏فرماید ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ التوبة: ١١٣ ولی در خصوص ابوطالب این آیه نازل شد که ﭽﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﭼ القصص: ٥٦

همه این ها بیانگر آن است که ابوطالب نامسلمان از دنیا رفت و آنچه را که سهیلی مطرح کرده مبنی بر اینکه در برخی از کتابهای مسعودی روایت شده است که وی اسلام آورده است، تضعیف می‏شود.

چرا که مسلمان نشدن وی با آنچه در اخبار صحیح آمده است تعارضی ندارد.

آیه مذکور بیانگر تحریم بخشش برای مشرکان و تحریم و دوستی و محبت با آنهاست. زیرا هرگاه طلب استغفار و بخشش برای آنها حرام باشد. محبت و دوستی با آنها نیز به طریق اولی حرام است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده است عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه: ﭽ **ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ** ﭼ القصص: ٥٦ یعنی: ای پیامبر ص تو نمی توانی هر کسی را که دوست داری هدایت کنی، بلکه خداوند هر که را بخواهد هدایت می‏کند.

دوم: تفسیر این سخن خداوند که ﭽ **ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ** ﭼ التوبه: ١١٣ یعنی: شایسته پیامبرص و اهل ایمان نیست که برای مشرکان طلب بخشش کنند. اگر چه خویشاوندان نزدیک آنها باشند. پس از آنکه برای آنان روشن شد که (آنها مشرکان) اهل دوزخند.

سوم: و آن مسأله بسیار بزرگی است: تفسیر فرموده پیامبر ص مبنی بر اینکه بگو: لا اله الاالله. خلاف آنچیزی که مدعیان علم بر آن هستند. یعنی: بر خلاف مدلول آن عمل می‏کنند و آنرا نمی دانند).

چهارم: ابوجهل و کسانی که همراه او بودند، مراد پیامبر ص را می دانستند، هنگامی که پیامبرص به آن مرد (ابوطالب) فرمودند بگو: لا اله الا الله خداوند آنرا بر کسی که ابو جهل به اصل اسلام از او آگاهتر بود، ناپسند داشت.

پنجم: جدیت و تلاش فراوان پیامبر ص در جهت پذیرش اسلام توسط عموی او.

ششم: رد بر کسانی که می پندارند عبدالمطلب و گذشتگان (آبا واجداد) وی مسلمان بودند.

هفتم: پیامبرص برای ابوطالب استغفار کرد او بخشیده نشد وحتی پیامبرص از جانب خداوند از چنین کاری (طلب استغفار) بازداشته شد.

هشتم: ضرر وزیان دوستان و یاران بد برای انسان.

نهم: ضر وزیان تعظیم و بزرگداشت گذشتگان و بزرگان.

دهم: استدلال جاهلیت به پدران و بزرگان خود در برابر انبیاء

یازدهم: گواه بر اینکه ارزش اعمال به پایان و خاتمه آنهاست. زیرا اگر ابوطالب آنرا به زبان می‏آورد به او سود می بخشید.

دوازدهم: درنگ و تأمل در بزرگی این شبه (اهمیت این شبه) در دلهای گمراهان (شبه بزرگداشت و به حق پنداشتن نیاکان) چرا که در این داستان تنها با آن مجادله و استدلال کردند. با وجود تلاش فراوان و پی در پی پیامبر ص به سبب بزرگی و آشکار بودن آن (تعصب آبا و اجداد) به همان بسنده کردند.

باب: آنچه در خصوص سبب کفر بنی آدم و ترک دینشان آمده است که سبب آن همان، غلو و افراط پیرامون افراد صالح خودشان است.

خداوند عزوجل فرموده است ﭽ **ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ** ﭼ(النساء: ١٧١) یعنی: ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خداوند جز حق نگویید.

مصنف می‏گوید: آنچه در خصوص سبب کفر بنی آدم و ترک دینشان آمده است و سبب آن همان غلو و افراط پیرامون افراد صالح خودشان است »

در عبارت «ترکهم» به صورت جر و عطف بر مضاف است. مصنف رحمه الله تعالی خواسته است تا آنچه را که غلو در خصوص صالحین منجر به آن می‏شود، از قبیل شرک به خدا در الوهیت که بزرگترین نافرمانی در برابر خداوند است را بیان کند. چرا که آن با توحیدی که کلمه اخلاص، شهادت لا اله الا الله بدان دلالت دارد در تعارض ومنافات است.

مصنف می‏گوید: خداوند فرموده است: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ (النساء: ١٧١).

یعنی: ای اهل کتاب در دین خود غلو نکنید و درباره خداوند به جز حق نگویید، مسیح، عیسی پسر مریم، فرستاده خدا و کلمه اوست که بر مریم القا کرد و روحی است از جانب خداوند.

غلو: یعنی گفتاراً و اعتقاداً زیاده روی کردن در بزرگداشت و تعظیم فرد. معنای آیه این است که مخلوق را از آن جایگاه اصلی خود که خداوند برای او مشخص کرده است بالاتر نبرید به طوری که او را در منزلتی قرار دهید که تنها شایسته خداوند است. اگرچه خطاب به اهل کتاب است ولی عام است و تمامی امتها را در بر می گیرد تا همگان را بر حذر دارد از اینکه با پیامبر خودشان آنگونه رفتار کنند که مسیحیت با عیسی و یهود با عزیر رفتار کردند. خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ (الحديد: ١٦) یعنی:آیا وقت آن برای مومنان فرا نرسیده است که دلهایشان به هنگام یاد خدا و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است بلرزد وکرنش رد؟ شما همچون کسانی نشوید که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس با گذشت اندک زمانی دلهایشان سخت شده است و بیشتر شان فاسق و از دین خارج گشته‏اند.

از این رو پیامبر ص فرموده است: « مرا آنچنان که مسیحیان عیسی بن مریم را ستودند و بالا بردند تمجید و ستایش نکنید ».[[153]](#footnote-153)

پس هر کس پیامبر ص یا یکی از اولیا را غیر از خدا به فریاد بخواند، در واقع آنرا معبود گرفته است. شباهت و همانندی با مسیحیت در شرکشان و با یهود در تفریطشان، مذموم است. مسیحیان در خصوص عیسی افراط و زیاده روی کردند و یهودیان نیز با او دشمنی ورزیدند و ناسزا گفتند و عیبجویی نمودند. بنابراین مسیحیت افراط و زیاده‏روی و یهود نیز کوتاهی کردند.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﭼ (المائدة: ٧٥) یعنی: مسیح فرزند مریم، فقط فرستاده (خدا) بود؛ پیش از وی نیز، فرستادگان دیگری بودند، مادرش، زن بسیار راستگویی بود؛ هر دو، غذا می‌خوردند؛ (با این حال، چگونه دعوی الوهیت مسیح و پرستش مریم را دارید؟!

این آیه و آیات نظیر آن در رد مسیحیت و یهودیت است.

شیخ الاسلام : می‏گوید: هرکسی از میان این امت خود را به یهود و مسیحیت شبیه و مانند کند ؛ در دین افراط و تفریط یا زیاده‏روی و غلو کند، در واقع خود را به آنان مانند کرده است. علی س غلو کنندگان را فضی را در آتش سوزاند، دستور داد تا گودالهایی در باب کنده حفر کردند و آنها را در آن گودالها افکند. و صحابه بر کشتن آنان اتفاق نظر داشتند. ولی دیدگاه ابن عباس این بود که باید با شمشیر کشته شوند نه با سوزاندن، که دیدگاه بیشتر علما نیز همین نظر ابن عباس است.

در صحیح از ابن عباس رضی الله عنهما در خصوص این فرموده خداوند که ﭽ **ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ** ﭼ (نوح: ٢٣) یعنی: «گفتند معبودهای خود را وامگذارید، وَد، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نسازید»

گفته اند این اسامی مردان صالحی از قوم نوح بودند. هنگامی که وفات کردند شیطان به قوم آنها وحی کرد که در مجالسی که آنان می نشستند، بناهای یادبود یا مجسمه هایی برپا دارند، این مجسمه ها را به نام اصلی آنها بنامند. آنان نیز انجام دادند در ابتدا پرستیده نمی شدند تا اینکه عاملان آن مجسمه ها (همان کسانی که آنها را تصویر کرده بودند) از دنیا رفتند و علم به فراموشی سپرده شد و آنها پرستیده شدند.

مصنف می‏گوید: در صحیح از ابن عباس سدر خصوص این فرموده خداوند که ﭽﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﭼ(نوح: ٢٣) یعنی: «گفتند معبودهای خود را وامگذارید، وَد، سواع، یغوث، یعوق و نسر را رها نسازید» گفته است این اسامی مردان صالحی از قوم نوح بودند. هنگامی که وفات کردند شیطان به قوم آنها وحی کرد که در مجالسی که آنان می نشستند، بناهای یادبود یا مجسمه های بر پا دارند، این مجسمه ها را به نام اصلی آنها بنامند. آنان نیز انجام دادند، در ابتدا پرستید نمی‏شدند تا اینکه عاملان آن مجسمه ها (همان کسانی که آنها را تصویر کرده بودند) از دنیا رفتند و علم به فراموشی سپرده شد و آنها پرستیده شدند.

مقصود از «صحیح» صحیح بخاری است. این اثر را مصنف مختصر کرده است و لفظ آن آنطوری که در بخاری آمده این است که از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: بتهای موجود در میان قوم نوح بعدها در میان عرب راه یافت. « وَد از آن قبیله کلب در دومۀ الجندل، سواع از آن هذیل، یغوث در ابتدا از آن قبیله مراد و سپس برای بنی غطیف در حرف نزد سباء، یعوق از آن همدان و نسر نیز از آن آل ذی الکلاع در قبیله حمیر بود. نامهای مردان صالحی در قوم نوح بودند.. الی آخر اثر. عکرمۀ،ضحاک و ابن اسحاق نیز نظیر همین اثر را روایت کرده‏اند.

ابن جریر می‏گوید: ابن حمید برای ما روایت کرد و گفت: مهران از سفیان از موسی از محمد بن قیس برای ما روایت کرد که وی گفت: یغوث، یعوق و نسر، گروهی از افراد صالح فرزندان آدم هستند. پیروانی داشتند که به آنها اقتدا می‏کردند، هنگامی که مردند پیروان آنها گفتند: اگر آنها را به صورت مجسمه در آوریم برای عبادت کردن در ما شوق بیشتری ایجاد خواهد کرد. بنابراین آنها را به صورت مجسمه درآوردند. هنگامی که این عده مردند، گروهی دیگری که پس از آنها آمدند ابلیس در آنان نفوذ کرد و گفت: نسل پیش از شما آنها را می پرستیدند و از آنها طلب باران می‏کردند، در نتیجه فریب شیطان آنها را پرستیدند.

«انصاب» جمع نُصب در اینجا مقصود: بتهایی است که به صورت آن افراد صالحی که در مجالس آنها نصب کرده بودند، و به نام آنها نامیده بودند، درست شده بود. سیاق حدیث ابن عباس دلالت دارد بر اینکه آن بتها، وثَن نامیده می‏شدند. اسم وُثن هر معبودی غیر از خداوند را در بر می‏گیرد، خواه آن معبود قبر باشد یا ضریح یا مجسمه و یا هر چیز دیگر، فرقی نمی‏کند.

عبارت «تا اینکه عاملان آن مجسمه‏ها از دنیا رفتند» مقصود کسانی است که آن مجسمه ها را درست کرده بودند.

عبارت عربی «نُسی العلم» در روایت بخاری به صورت «و ینسخ» و در روایت کشمیهنی به صورت «و نسخ العلم» آمده است که به معنای پایمال شدن و از بین رفتن علم با از میان رفتن علماست، نادانی به اندازه‏ای فراگیر شد تا جایی که نمی‏توانستند میان توحید و شرک تشخیص دهند، پس دچار چنان شرکی شدند و به گمان اینکه نزد خداوند به آنان نفع می‏رساند.

عبارت «پرستیده شدند» این پرستش هنگامی صورت پذیرفت که ابلیس به آنان گفت: پیشینیان شما و انانی که قبل از شما بودند آنها را می‏پرستیدند و از آنها طلب باران می‏کردند. ابلیس بود که عبادت بتها را برای آنان زینت بخشید و آنان را بدان فرمان داد و در حقیقت خود ابلیس معبود آنان واقع شد.

همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ (يس: ٦٠ - ٦٢) یعنی: ای آدمی زادگان! مگر من به شما سفارش ننمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شماست؟ و اینکه مرا بپرستید و بس. که راه راست همین است. اهریمن گروههای فراوانی از شما انسانها را گمراه کرده است. آیا نیندیشیده‏اید.

این آیات می‏رساند که باید از غلو و وسائلی که منجر به شرک می‏شود حذر کرد اگر چه نیت خوبی هم در پشت آنها باشد زیرا که شیطان امتهای پیشین را به طریق غلو در صالحان و افراط و زیاد‏ه‏روی در محبت آنها وارد شرک کرد. همانگونه که در میان این امت نیز چنان چیزی اتفاق افتاده است. غلو و بدعت را در قالب تعظیم افراد صالح و محبت آنها نمایان کرده است. تا آنان را به چیزی که بسیار بزرگتر از آن است دچار کند و آن هم عبادت برای غیر از خدا است.

و در روایتی آمده است که «مشرکان نسل‏های بعدی گفتند: پیشینیان ما اینان (مجسمه‏ها) را تنها بدان خاطر که امید شفاعتشان را نزد خدا داشتند، تعظیم کردند. یعنی: به شفاعت آن افراد صالحی که آن مجسمه‏ها را به شکل آنان درست کرده بودند و به نام آنان نامیده‏ بودند، امید داشتند.

از اینجا می‏توان فهمید که برگرفتن شفیعان و امید داشتن به شفاعت ازآنها و تقاضا کردن، همانگونه که قبلاً در آیات محکم گذشت برابر با قائل شدن شریک برای خداوند است.

ابن قیم : گفته است: چندین نفر از سلف گفته‏اند: هنگامی که افراد صالح مردند، مردم بر قبرهای آنان به احترام ایستادند سپس مجسمه هایی از آنها را درست کردند و با گذشت زمان آنها را پرستیدند.

مصنف می‏گوید: ابن قیم **:** علیه گفته است: هنگامی که افراد صالح مردند، مردم بر قبرهای آنان به احترام ایستادند سپس تندیسهای آنها را درست کردند و با گذشت زمان آنها را پرستیدند.

ابن قیم همان امام علامه محمد بن ابی بکر بن ایوب زرعی دمشقی معروف به ابن قیم جوزیه. حافظ سخاوی در خصوص وی می‏گوید: علامه، حجت، پیشگام در وسعت علم و شناخت خلاف و قوت قلب و باطن، که دوست و دشمن یا موافق و مخالف به این صفات وی متفقند. دارای تصنیفاتی ماندگار و نیکی‏های فراوان. در سال هفتصد و پنجاه و یک درگذشت.

عبارت «چندین نفر از سلف گفته‏اند» این عبارت به همان معنایی است که بخاری و ابن جریر مطرح کردند جز اینکه در اینجا ایستادن بر قبرها و تکریم آنها قبل از ساختن این مجسه ها مطرح شده است و این کار از ابزارهای شرک و حتی خود شرک است. چرا که ایستادن و معتکف شدن در مساجد عبادت است و چون بر قبرها به منظور تکریم و تعظیم از روی محبت ایستادند ودر واقع آنان را عبات کردند.

عبارت «و سپس با گذشت زمان آنها را پرستیدند» یعنی هنگامی که مدت زمانی بر آنها گذشت به پرستش آنان پرداختند. و سبب آن عبادت و آنچه که موجب آن شد، همان ایستادن و تعظیم کردن قبرها توسط افرادپیشین و برپا داشتن تندیسهایی از افراد صالح در مجالس آنها بود که پس از آن تبدیل به وثنها و بتهایی شد که غیر از خدا پرستیده می‏شد. همانگونه که مصنف رحمه الله علیه نیز آن را شرح داده است. بنابراین آنان بوسیله آن کار خود دین اسلام را که پیش از بوجود آمدن وسائل این شرک بدان پایبند بودند ترک کرده و با عبادت آن تندیسها و تصویرها و برگزیدن آنها به عنون شفیع به دین اسلام کفر ورزیدند، و این نخستین شرکی بود که بر روی زمین اتفاق افتاد.

قرطبی می‏گوید: پیشینیان آنها (مشرکان) به منظور تأسی و تبعیت از صالحان تندیس آنها را ساختند، تا اعمال صالح آنان را بیاد آورند و همانند آنان تلاش کنند وخداوند را در نزد قبرهای آنان بپرستند. سپس گروهی بعد از آنها آمده از مقصود آنان جهل داشتند و شیطان در آنان وسوسه ایجاد کرد که گذشتگانشان آنها را می‏پرستیدند و تعظیم می‏کردند.

ابن قیم : می‏گوید: شیطان پیوسته به بندگان قبور (قبرپرستان) وحی و القا می‏کند که ایستادن در مقابل قبرها به سبب محبت به آرمیدگان در آنها از قبیل پیامبران و صالحان است. و دعا کردن در آن مکانها که آنان مدفون هستند اجابت می‏شود، پس از این مرحله آنها را به سوی دعا کردن به وسیله و وساطت آنها و سوگند دادن خداوند به منزلت و جایگاه آنها، کشانیده در حالی که شأن و منزلت خداوند بسیار بزرگتر از آن است که او را به جایگاه فردی سوگند دهند و یا از او با وساطت خاطر شخصی طلب و درخواست کنند.

و چون شیطان این مسأله را در میان مشرکان محق ساخت، آنان را به دعا کردن و عبادت کردن آنها (به طور مستقیم) و درخواست شفاعت از آنها به غیر ازخدا، برگزیدن قبر آنها به عنوان بتی که چراغها و پرده‏ها بر آن آویخته، طواف و استلام و بوس کردند و حج گزاردن و قربانی نمودن، واداشت.

پس از محقق کردن این مرحله، شیطان مشرکان را به فرا خواندن مردم برای عبادت کردن آن تندیسه‏ها و مجسمه‏ها وا می‏دارد، اینکه قبرها وتندیسها را محل عید و عبادت قرار دهند از این رو مردم برای دنیا و آخرت خود این شیوه را سودمندتر دیدند. تمامی این موارد جز ضرر و زیان دین اسلام شناخته شده و انجام آنها برای غیرخدا با آنچه که رسول خدا(ص) برای آن برانکیخته شده است از قبیل مجرد داشتن توحید و اینکه جز خداوند پرستیده نشود، در قضا و تقابل است.

و شیطان هنگامی که مرحله را نیز برای آنان (مشرکان) تثبیت کرد آنها را به مرحله دیگری سوق می‏دهد وآن هم اینکه هر کس از این اعمال بازداشت و مردم را از آن نهی کرد در واقع از چنین اشخاصی که دارای درجات متعالی هستند عیبجویی کرده و از جایگاه اصلی پایین آورده است، گمان کرده که آنها حرمت و ارزشی ندارند، از این رو مشرکان خشمگین شده، دلهایشا می‏گیرد و بیزار می‏شود.

اینجاست که خداوند فرموده است: ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﭼ (الزمر: ٤٥) یعنی: هنگامی که خداوند به یگانگی یاد می‏شود، که به آخرتشان ایمان ندارند دلهایشان می‏گیرد و بیزار می‏گردد، هنگامی که از معبودهایی جز خدا سخن به میان می‏آید، به ناگاه شاد و خوشحال می‏شوند. این مرحله چنان در روان بسیاری از جاهلان گمراهان و کسانی که خود را به علم ودین منتسب کرده‏اند سرایت و نفوذ کرده است که با اهل توحید دشمنی ورزیده و به سوی آنان استخوان پرتاب کردند، مردمان را از آنان متنفر ساختند؛ به طوری که مردم با اهل شرک دوست شدندو آنها را گرامی داشتند به گمان اینکه آنان اولیاء خدا و یاروان دین و فرستاده او هستند. در حالی که خداوند آن را انکار می‏کند و می‏فرماید: ﭽ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ (الأنفال: ٣٤) یعنی:آنان هرگز دوستان خدا نمی‏باشند بلکه تنها پرهیزگاران دوستان خدا هستند. پایان سخن ابن قیم.

در این داستان فوائدی است که مصنف : آنها را مطرح کرده است از جمله آنها:

رد شبهاتی که اهل کلام آنرا عقلیات می‏نامند و بوسیله آنها آنچه در کتاب و سنت آمده است و بوسیله آن شبهاتی که در خصوص محتوا و مضمون کتاب و سنت پیرامون توحید صفات و اثبات آن برای خداوند آنگونه که شایسته و سزاوار حلال و کبریایی و عظمت اوست، مطرح شده است، دفع می‏شود. از جمله فوائد دیگر آن ضرر و زیان، شر از تقلیید و تبعیت بی‏چون و چراست.

همچنین بیان این مطلب که برای امت تبعیت علمی وعملی از مدلول و محتوای کتاب و سنت ضروری است و این ضرورت برای بندگان از هر ضرورتی بالاتر است.

از عمر روایت شده که رسول خداص فرمودند: «مرا آنچنانکه مسیحیان پسر مریم را بیش از حد و اندازه ستودند و تمجید کردند نستایید. من تنها بنده‏ایی هستم. بگوید: بنده خدا و فرستاده او.

مصنف می‏گوید: از عمر[[154]](#footnote-154) روایت شده است که رسول خداص فرمودند: «مرا آنچنانکه مسیحیان پسر مریم را بیش از حد و اندازه ستودند و تمجید کردند نستایید. من تنها بنده‏ایی هستم. بگوید: بنده خدا و فرستاده او.

مقصود از عمرس، همان پسرخطاب بن نفیل عدوی، امیرمؤمنان و برترین اصحاب پس از ابوبکر س است. امر خلافت را ده سال ونیم بر عهده داشت و دنیا لبریز از عدالت شد. در روزگار او سرزمینهای کسری ایران و قیصر روم فتح گردید. در ماه ذی‏الحجه سال بیست و سوم هجری به شهادت رسید، س

عبارت «مرا آنچنانکه مسیحیان پسر مریم را بیش از حد و اندازه ستودند و تمجید کردند، نستایید».

لفظ «اطراء» در عربی یعنی ستایش را از اندازه گذراندن و دچار دروغ شدن در آن، ابوسعادات و دیگران گفته‏اند: مقصود پیامبرص این است که مرا به باطل ستایش نکنید و در مدح و ستایش من از حد نگذرید.

عبارت «من تنها بنده‏ای هستم، بگویید، بنده خدا و فرستاده او» یعنی: مرا مدح و ثنا نگویید که در مدح من دچار غلو زیاده ‏روی می‏‏شوید، همانگونه که مسیحیان در خصوص عیسی علیه السلام دچار غلو شدند. و در مورد او ادعای الوهیت کردند. بلکه من فقط بنده خدا و فرستاده او هستم. مرا با همین توصیف کنید که خداوند نیز مرا با آن توصیف کرده است، بنابراین بگویید: بنده خدا و فرستاده او.

ولی مشرکان از این گفته پیامبرص سرپیچی کرده با امر او مخالفت ورزیدند و مرتکب نهی او شدند. او را به گونه‏ای تعظیم کردند که از آن نهی کرده وآنان را بازداشته و برحذر نموده بود. گفتارش را به بدترین شیوه نقض کردند و خود را در شرک و غلو با مسیحیت همسان و همانند نمودند، دچار چیزی شدند که از آن برحذر داشته شده بودند. چنان غلو و شرک در میان آنها به صورت شعر و نثر جریان پیدا کرد که از شمارش بیرون است و کتابهای فراوانی پیرامون آن نگاشتند و تصنیف کردند.

شیخ الاسلام در خصوص برخی از مردمان دوران خود می‏گوید: وی طلب یاری از پیامبرص را در تمام چیزهایی که باید از خداوند یاری طلبید، جایز قلمداد کرده و کتابی نیز پیرامون آن تالیف نموده است. شیخ الاسلام روی بر آن کتاب نوشت که به شکرانه خداوند اینک موجود است وی می‏گوید: پیامبرص از کلیدهایی غیبی که جز خداوند آن را نمی‏داند، مطلع و آگاه است.

شیخ الاسلام مورادی از این دست را از آنها مطرح کرده است که پناه می‏بریم به خداوند از کوری بصیرت.

در شعر بوصیری مشهور است که می‏گوید:

ای بخشنده‏ترین و گرامی‏ترین مخلوقات: در هنگام فراگیر شدن حوادث و گرفتاری جز تو کسی را نداریم که به او پناهنده شوم.

و ابیاتی که پس از آن آمده مضمونشان، خالص گردانیدن دعا، پناه، امید واعتماد در تنگ‏ترین شرایط و بزرگترین گرفتاریها به غیرخداوند است. بنابراین با پیامبرص بزرگترها مخالفتها را به سبب ارتکاب چیزهایی که از آنها نهی کرده است، مرتکب شده‏اند. بزرگترین جنگ و مخالفت را با خدا و رسول خدا انجام داده‏اند.

و این بدان خاطر است که شیطان این شرک بزرگ را در قالب محبت پیامبرص و تعظیم او برایشان نمایان ساخته و توحید و اخلاص که پیامبرص برای آن مبعوث شده است را در قالب اهانت و پایین آوردن پیامبرص جلوه داده است.

ولی حقیقت آن است که این مشرکان خود عیب‏جو و اهانت کننده پیامبرص هستند. در تعظیم پیامبرص که شدیداً از آن نهی کرده است زیاده‏روی کرده و در تبعیت از اوص کوتاهی نمودند به گفتارها و رفتارهای اوص توجه نکردند، به حکم او راضی نشده و به تسلیم نگشتند.

تعظیم و بزرگداشت پیامبرصتنها با بزرگداشت و تعظیم امر و نهی او، راه یافتن به راه او، تبعیت از سنت او، دعوت به سوی دینی که او به سوی آن دعوت داد و نصرت و یاری دادن به آن، دوست داشتن کسی که بدان عمل کند، و دشمنی با کسی که با آن مخالفت ورزد، به دست می‏آید و حاصل می‏شود.

حال آنکه این مشرکان علماً و عملاً خلاف اراده تشریعی خدا و رسولش را انجام می‏دهند و مرتکب چیزی شده‏اند که خدا و رسول خدا از آن بازداشته‏اند. تنها خداوند یاری‏گر و کمکار است.

رسول خداص فرموده است: از غلو بپرهیزید. چرا که تنها غلو کسانی را که پیش از شما بودند به هلاکت رساند.

و مسلم از ابن مسعود آورده است که رسول خداص فرمودند: متنطعان هلاک شدند و سه بار این جمله را تکرار فرمود.

مصنف می‏گوید: رسول خداص فرموده است: از غلو بپرهیزید. چرا که تنها غلو، کسانی را که پیش از شما بودند، به هلاکت رساند.

این حدیث را مصنف بدون ذکر نام راوی آن مطرح کرده است. امام احمد، ترمذی و ابن ماجه آن ر از حدیث ابن عباس روایت کرده‏اند.[[155]](#footnote-155)

و این لفظ روایت احمد است که می‏گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خداص در یک روز صبح در جمعی به من فرمود: ریزه‏هایی برایم بیاور، سنگ‏ریزه‏هایی از سنگهایی که پرتاب می‏کنند، برایش جمع‏آوری کردم. هنگامی که آنها را در دستان خود قرار داد فرمود: آری، با امثال اینها رمی کنید، از غلو در دین برحذر باشید. زیرا کسانی که قبل از شما بودند تنها به سبب غلو در دین هلاک شدند.

شیخ الاسلام می‏گوید: این روایت عام است و تمامی انواع غلو در اعتقادات و اعمال را در بر می‏گیرد اگرچه سبب ورود این لفظ عام رمی جمار است ولی آن داخل عموم قرار می‏گیرد مثل رمی با سنگهای بزرگ، مبنی بر اینکه سنگهای بزرگ رساتر است از سنگهای کوچک پس آنرا با چیزی تعلیل کرده است که مقتضای دوری گزیدن از قربانی کردن شتر کسانی است که پیش از ما بوده‏اند و این به منظور دوری گزیدن از وقوع در چیزی است که پیشینیان ما با آن دچار هلاکت شدند. بنابراین کسی که در برخی از قربانی با آنها مشارکت می‏کند، بر هلاکت او نیز ترس است.

مصنف می‏گوید: و مسلم[[156]](#footnote-156) از ابن مسعود آورده است که رسول خداص فرمودند: متنطعان هلاک شدند و سه بار این جمله را تکرار فرمود.

خطابی می‏گوید: متنطع؛ یعنی کسی که در یک چیزی تعمق می‏کند ودر جستجو کردن در آن چیز تکلف می‏کند همانند مذاهب اهل کلام که در چیزهای بی فائده و بهره خود را به تکلف می‏اندازند و در چیزی فرو می‏روند که درک و عقلشان بدان نمی‏رسد.

از جمله تنطع: امتناع کردن از مباهات به طور مطلق است. مثل کسی که از خوردن گوشت و نان امتناع می‏ورزد و یا از پوشیدن لباس کتان و پنبه خودداری می‏کند و تنها لباس پشمی می‏پوشد.از ازدواج با زنان خودداری می‏کند به گمان اینکه این عمل او از زمره زهد وپارسایی مستحب است. شیخ تقی الدین می‏گوید: چنین فردی جاهل و گمراه است. پایان.

ابن قیم : می‏گوید: غزالی گفته است آنها کسانی هستند که در تحقیق و جست‏ و جو سخت نمی‏گیرند.

ابوسعادات می‏گوید: آنان کسانی هستند که در سخن گفتن تعمق و غلو می‏کنند با دورترین نقطه حلق‏هایشان سخن می‏گویند. از نطع گرفته شده است که همان گودی یا فرورفتگی قسمت بالای دهان است. سپس برای هر فردی که در قول یا فعلی تعمق و تکلف می‏ورزد بکار گرفته شده است.

نووی می‏گوید: روایت مذکور بیانگر کراهت فرو رفتن در کلام با لفظ پردازی و تکلف در فصاحت و استعمال لغات نادر و نامصطلح و رعایت دقائق و ظرائف اعراب در سخن گفتن با عوام و مواردی از این دست، است.

عبارت عربی «**قالها ثلاثاً**» یعنی این سخن خود را سه بار تکرار کرد. که این تکرار را به منظور مبالغه در تعالیم و ابلاغ است. ابلاغ کننده آشکار که درود و سلام خداوند بر او و تمامی یاران و پیروان او باد ابلاغ کرده است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: هر کس این باب و دو باب بعد از این را بفهمد عزمت اسلام برای او آشکار می‏شود. و قدرت خداوند را در برگرداندن دلها خواهد دید.

دوم: شناخت نخستین شرکی که بر روی زمین پدید آمد وآن هم با شبه در مورد افراد صالح بوجود آمد.

سوم: نخستین چیزی که دین انبیاء توسط آن تغییر داده شد و سبب آن، و اینکه خداوند آن پیامبران را فرستاده است.

چهارم: پذیرش بدعتها از سوی مردم با وجود اینکه ادیان و فطرتها آنها را رد می‏کنند.

پنجم: سبب پذیرش تمام بدعتها، درهم آمیختن حق و باطل است. که نخست با دوست دشت داشتن افراد صالح آغاز شد. دوم اینکه: مردمانی از اهل علم کاری را انجام دادند که در انجام آن اراده خیر داشتند ولی کسانی که پس از آنها آمدند پنداشتند که آنها قصد دیگری داشتند.

ششم: تفسیر آیه‏ای که در سوره نوح است.

هفتم: سرشت آدمی به گونه‏ای است که حق در دل او کاهش و باطل افزایش می‏یابد. (یعنی حق را به این وضوحی اندک می‏بیند).

هشتم: شواهدی از سلف نقل شده است که بدعتها را سبب کفر دانسته است.

نهم: شیطان از آنچه بدعت بدان منجر می‏شود آگاه است اگرچه قصد و نیت فاعل آن نیک و خیر باشد.

دهم: شناخت یک قاعده کلی و آن هم نهی از غلو و شناخت آن چیزی که غلو منجر به آن می‏شود.

یازدهم: ضرر و زیان ایستادن بر قبر به خاطر عملی صالح.

دوازدهم: شناخت نهی از مجسمه‏ها و حکمت از میان بردن آنها.

سیزدهم: شناخت منزلت این داستان و نیاز مبرم به آن با وجود غفلت و بی‏خبری از آن.

چهاردهم: و آن بسیار شگفت‏انگیز است. و آن اینکه داستن مذکور را در کتابهای تفسیر و حدیث می‏خوانند وخود معنای سخن را می‏دانند و حال آنکه خداوند میان آنها و قلبشان حایل ایجاد کرده است به طوری که معتقد شده‏اند عمل قوم نوح بالاترین عبادتهاست و معتقد شده‏اند که آنچه خدا و رسولش از آن نهی کرده‏اند همان کفری است که خون و مال فرد را مباح می‏کند.

پانزدهم: تصریح به اینکه مشرکان از عمل خود تنها قصد شفاعت داشتند.

شانزدهم: گمان مشرکان بر اینکه قصد تندیس سازان از ساختن و تصویر در آوردن آنها شفاعت خواستن از آنها بود.

هفدهم: مبانی بسیار بزرگ در این سخن پیا مبرص که فرمودند: مرا همانند مسیحیان که پسر مریم را بیش از حد و اندازه ستودند، ستایش نکنید. درودهای خداوند بر کسی که ابلاغ روشنی را ابلاغ کرد.

هیجدهم: نصیحت پیامبرص در مورد هلاک شدن سخت گیران.

نوزدهم: تصریح به اینکه مجسمه‏ها و تندیسهای صالحان پس از فراموش شدن علم پرستیده شدند. که بیانگر شناخت اندازه ارزش وجود علم و ضرر از بین رفتن آن.

بیستم: سبب فقدان و از بین رفتن علم مرگ و از میان رفتن علماست.

باب: سخت گیری در خصوص کسی که خداوند را در نزد قبر شخص صالحی می‏پرستد، و چگونگی پرستش آن شخص.

در صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که ام سلمه در خصوص کنیسه ای که در سرزمین حبشه دیده بود و شکل هایی که در آن وجود داشت، برای پیامبرص سخن گفت: پیامبرص فرمودند: آنها اگر مرد صالح یا بنده صالحی در میانشان بمیرد بر قبر او مسجد بنا کرده آن اشکال و صورت ها را درآن مسجد درست می‏کنند، آنان بدترین مردم نزد خداوند هستند. این مشرکان دو فتنه را با هم جمع کرده‏اند ؛ فتنه قبرها و فتنه مجسمه ها.

مصنف: می‏گوید: «باب: سخت گیری در خصوص کسی که خداوند را در نزد قبر شخص صالحی می پرستد، و چگونگی پرستش آن »

پرستش آن یعنی: پرستش آن فرد صالح. عبادت وی شرک اکبر است. عبادت خداوند در نزد آن در واقع وسیله‏ای است برای عبادت او، وسائل شرک حرامند، چرا که منجر به شرک اکبر می‏شود و شرک اکبر بزرگترین گناهان است.

مصنف : می‏گوید: در صحیح از عایشه رضی الله عنها روایت شده است که ام سلمه در خصوص کنیسه ای که در سرزمین حبشه دیده بود و شکل هایی که در آن وجود داشت برای پیامبرص سخن گفت: پیامبرص فرمودند: آنها اگر مرد صالح یا بنده صالحی در میانشان بمیرد بر قبر او مسجدی بنا کرده آن شکل و صورت ها را در آن مسجد درست می‏کنند، آنان بدترین مردم نزد خداوند هستند. این مشرکان دو فتنه را با هم جمع کرده‏اند ؛ فتنه قبرها و فتنه مجسمه ها.

مقصود از صحیح، صحیح بخاری و مسلم است.[[157]](#footnote-157)

مقصود از ام سلمۀ، همان هند دختر ابو امیه بن مغیرۀ بن عبدالله بن عمرو بن مخزوم، قرشی مخزومی است. رسول خداص چهار سال و یا بنا بر قول ضعیفی سه سال پس از ابوسلمه او را به ازدواج خود در آورد. همراه ابوسلمه به حبشه هجرت کرده بود، در سال 62 هجری درگذشت. در خصوص اینکه ام سلمه برای پیامبرص پیرامون موضوع مذکور سخن گفت: در صحیح مسلم و بخاری آمده است که ام سلمۀ و ام حبیبه آن مساله را برای پیامبرص مطرح کردند. کنیسه نیز معبد مسیحیان است. «اولئک» در لفظ عربی حدیث خطاب به زن است.

عبارت« اگر مرد صالح یا بنده صالحی در میانشان بمیرد» این عبارت –والله اعلم-تردید برخی روایان است، مبنی بر اینکه آیا پیامبرصگفته است مرد صالح یا بنده صالح؟واین بیانگر آزادی شخص در بیان روایت و جواز نقل روایت به معناست.

عبارت «آن شکل و صورتها را در آن مسجد (کنیسه) درست می‏کنند » اشاره دارد به تصاویری که ام حبیبه و ام سلمه در آن کنیسه مشاهده کرده بودند و برای پیامبرص توصیف نمودند.

عبارت «آنان بدترین مردم نزد خداوند هستند» مقتضی تحریم بنای مساجد بر قبرهاست. پیامبر ص، «همانطوری که بعداً خواهد آمد»، فردی را که مرتکب چنین عملی شود لعن کرده است.

بیضاوی می‏گوید: هنگامی که یهودیان و مسیحیان برای قبرهای انبیاء به منظور تعظیم شأن آنها، سجده می‏کردند و آنها را قبله گاهی قرار می‏دادند که رد نماز به آنها توجه داشتند و آنها را بت قرار داده بودند، پیامبرصآنان را لعن و نفرین کرد.

قرطبی می‏گوید: در ابتدا مجسمه های آنها را درست کردند تا به آنان تاسی جویند، اعمال نیکوی آنها را به یاد آورند و همانند آنها تلاش و کوشش کنند، خداوند را در نزد قبرهای آنان پرستش نمایند، سپس نسلی پس از آنان آمده از مقصود و مراد آنها ناآگاه بودند، شیطان در آنها وسوسه ای ایجاد کرد مبنی بر اینکه گذشتگان آنها، این مجسمه ها را می پرستیدند و برای آنها تعظیم می‏کردند. بنابراین پیامبرص از چنین امری به منظور پیشگیری از آنچه بدان منجر می‏شود، امت خود را بر حذر داشت.

عبارت« اینان(این مشرکان)دو فتنه را با هم جمع کرده‏اند ؛ فتنه قبرها و فتنه مجسمه ها» این مطلب یا عبارت از سخنان شیخ الاسلام ابن تیمیه : است که مصنف به منظور هشدار و تذکر از فتنه‏های شدیدی که بر اثر قبرها و مجسمه ها اتفاق افتاده است،آنرا مطرح کرده است. چرا که فتنه قبرها همانند فتنه پرستش بتها و حتی شدیدتر است.

شیخ الاسلام ص می‏گوید: این همان علتی است که به خاطر آن پیامبرص از درست کردن و برگرفتن مساجد بر قبرها نهی کرده است، همان چیزی که بسیاری از امتها دچار آن شدند که یا موجب شرک اکبر شد و یا شرکی کمتر و پایین تر از آن. اشخاص به وسیله مجسمه های صالحین مشرک شدند، و یا به وسیله مجسمه هایی که گمان می‏کردند طلسم ستارگان هستند و با مسائلی از این قبیل. شرک به قبر شخصی که مشرک به صلاح و نیک بودن او باور و اعتقاد دارد، به نقوس نزدیکتر است نسبت به شرک در سنگ و چوب.

از این رو درمیانی که اهل شرک نزد قبرهای افراد صالح خاکسار و فروتن و متضرع می شوند و آنان را چنان با دل و جان عبادت می‏کنند که در خانه های خدا و در هنگام سحر برای خداوند آنچنان نیستند. برخی از آنها برای قبر صالحین سجده می‏کنند. بیشتر شان از برکت نماز و دعا در کنار آنها چنان امیدی دارند که در مساجد ندارند. به دلیل این مفسده، پیامبرصاصل وریشه شرک را قطع کرد، به طوری که از نماز در قبرستان به طور مطلق نهی کرد، اگر چه نمازگزار هیچگونه برکتی برای نماز خود بوسیله آن بقعه قصد نکند آنگونه که در مساجد قصد برکت دارد. پیامبرصاز نماز خواندن در هنگام طلوع و غروب خورشید منع کرد، چرا که در آن زمانها مشرکان قصد نماز برای خورشید داشتند، از این رو امتش را در چنان زمانی از نمازگزاردن بازداشت، اگر چه آن نیتی که مشرکان داشتند فرد نمازگزار نداشته باشد و این عمل را پیامبرص به منظور سد ذریعه یا پیشگیری از چیزی که ممکن است منجر به شرک شود، انجام داده است.

هرگاه شخصی درنماز خواند خود نزد قبرها قصد تبرک به آن بقعه را داشته باشد، این عمل عین دشمنی با خدا و رسول او و مخالفت با دین اوست، و نوآوری در دین بدون اجازه خداوند است. زیرا مسلمانان به طور اجماع ضروریات دین پیامبر ص را می دانند، آگاهی دارند که نماز در نزد قبرها نهی شده است، پیامبرص کسی را که قبور را سجده قرار دهد لعن کرده است. از بزرگترین نوآوری ها در دین و اسباب شرک می توان نماز در نزد قبرها و اتخاذ مساجد و بنا برآنها را نام برد.

نصوصی که از پیامبرص در خصوص نهی از آن و سخت گیری پیرامون آن وارد شده به حد تواتر رسیده اند.

(یعنی به اندازه ای است که غیر قابل انکارند).

عموم گروههای مسلمان به نهی از ساختن مساجد بر قبرها تصریع کرده‏اند و این اعتقاد آنها پیروی از سنت صحیح پیامبرص تلقی می‏شود. پیراون احمد ودیگران از جمله پیروان مالک و شافعی به حرام بودن آن تصریح کرده‏اند. گروهی نیز برآن کراهت اطلاق نموده اند. که شایسته است این کراهت به کراهت تحریمی حمل شود، به سبب حسن ظن به علماء تا اینکه این گمان بر آنها نرود که آنها از نهی متواتر پیامبرص سرپیچی کرده‏اند و به چیزی اجازه فعالیت داده‏اند که احادیث صریح و متواتر از آن نهی کرده‏اند. این بود سخن شیخ الاسلام : .

مسلم و بخاری از عایشه رضي الله عنه آورده اند که گفت: هنگامی که (فرشتگان و ملک الموت) بر پیامبرص نازل شدند شروع کرد به انداختن پوشش نقشین خود بر چهره‏اش می کشید، هنگامی که بوسیله آن پوشیده شد، آنرا کنار می کشید و می فرمود: خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده است چرا که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند. پس از آنچه آنان انجام دادند (امتش را) بر حذر داشت واگر چنان تحذیری نبود قبر او را آشکار می ساختیم، جز اینکه ویص می‏ترسید از اینکه قبرش مسجد گرفته شود. مسلم و بخاری این روایت را تخریج کرده‎اند.

مصنف**:** می‏گوید: مسلم و بخاری[[158]](#footnote-158) از عایشه رضی الله عنها آورده اند که گفت: هنگامی که (فرشتگان و ملک الموت) بر پیامبر**ص** نازل شدند شروع کرد به انداختن پوشش نقشین خود بر چهره‏اش می کشید، هنگامی که بوسیله آن پوشیده شد، آنرا کنار می کشید و می فرمود: خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده است چرا که قبرهای پیامبران خود را مسجد قرار دادند. پس از آنچه آنان انجام دادند (امتش را) بر حذر داشت واگر چنان تحذیری نبود قبر او را آشکار می ساختیم، جز اینکه وی**ص** می‏ترسید از اینکه قبرش مسجد گرفته شود. مسلم و بخاری این روایت را تخریج کرده‎اند.

مقصود مصنف از لفظ عربی «لهما» یعنی مسلم و بخاری که این لفظ وی را از اینکه در پایان نیز به آنها اشاره کند، بی نیاز ساخته است.

عبارت « نازل شدند» یعنی: فرشتگان و ملک الموت علیهم السلام بر او نازل شدند.

ترجمه «طَفِقَ» یعنی: «جَعَلَ» که از افعال شروع و آغاز است، به معنی شروع کردن و اغاز کردن. لفظ عربی «خميصة» یعنی پوششی که دارای نشانه و نقش و نگار است.

عبارت« هنگامی که بوسیله آن پوشیده شد آنرا کنار کشید» یعنی: از چهره و روی خود کنار کشید.

عبارت« خداوند یهود و نصاری را به خاطر اینکه قبور پیامبران خود را مسجد قرار دادند لعنت کرده است »بیانگر آن است که هرکس چنین کاری را انجام دهد لعنت بر او رواست، همانگونه که بر یهود ونصاری روا شد. عبارت «از آنچه آنان انجام دادند امتش را بر حذر داشت» ظاهراً این سخن عایشه رضی الله عنها است، زیرا وی از فرموده پیامبرص فهمید که امتش را از عملی که یهود و نصاری در خصوص قبرهای پیامبرانشان انجام می‏دادند بر حذر داشت، چرا که آن غلو و زیاده روی در حق انبیاء است واز بزرگترین وسائلی است که منجر به شرک می‏شود. از نشانه های غربت اسلام این است که آنچه رسول خداص انجام دهنده آنرا لعن کرده است – تا امتش را از انجام آن با او ص و افراد صالح امتش بر حذر دارد – بسیاری از متاخرین امت او دچار آن شده اند و آنرا یکی از وسائل نزدیکی جستن به خداوند تلقی کرده‏اند و بدان معتقدند، حال آنکه این عمل از بزرگترین منکرات و گناهان است. احساس ودرک نمی‏کنند که آن دشمنی با خدا و رسول خداص است.

قرطبی در خصوص معنای این حدیث می‏گوید: همه اینها به منظور قطع کردن وسایلی است که منجر به عبادت کسانی می‏شود که در قبرها هستند، همانگونه که سبب عبادت بتها نیز در ابتدا همین قبرها بودند، بنابراین هیچ تفاوتی میان عبادت قبر و کسی که در قبر است و عبادت بت وجود ندارد. در سخن خداوند متعال از زبان پیامبرش یوسف بن یعقوب درنگ و تامل کن که می‏فرماید ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟﭠ ﭼ (يوسف: ٣٨) یعنی: من از آیین پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‏ام ما را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم. در این آیه نکره در سیاق نفی آمده و همه نوع شرک را در بر می گیرد.

عبارت «اگر چنان تحذیری نبود» پیامبرص از بر گرفتن قبر خود به عنوان مسجد بر حذر نمی داشت عبارت« قبرش را آشکار می ساختم» یعنی قبر او همانند قبرهای صحابه که در بقیع قرار دارند در آنجا قرار داده می شد.

عبارت «جز اینکه وی می ترسید از اینکه قبرش به عنوان مسجد گرفته شود» لفظ عربی «خَشی» هم به صورت فتحه و هم به صورت ضمه حاء روایت شده است. اگر فتحه باشد پیامبرص از آن ترسیده است، آنان را فرمان داد تا او را در جایی دفن کنند که درآنجا قبض روح شده و درگذشته است. ولی بنا بر روایت ضمه خاء احتمال می رود که صحابه بودند که ترسیدند، برخی از امت دچار چنان عملی شوند، از این رو قبرش را آشکار نساختند، از ترس اینکه برخی از امت در خصوص آن دچار غلو شده و با تعظیم او دچار شرک شوند یعنی: مشمول لعن و نفرین پیامبرص گردند. چرا که وی از آنچه امتش را از آن بر حذر داشته بود علی رغم تحذیرش امت او دچار آن گشته و همان اعمال غلط پیشینیان را با وجود نهی پیامبرص از آن دوباره احیاء کردند.

قرطبی می‏گوید: به همین خاطر مسلمانان، درسد ذریعه بر قبر پیامبرص کوشش فراوان کردند به طوری که اطراف خاکش را بستند و وردگاه قبر او را مسدود ساختند و اطراف قبرش را پوشاندند،سپس از ترس اینکه اگر قبر او روبروی نمازگزاران باشد ممکن است تبدیل به قبله‏گاه شود ونماز به سوی او به صورت عبادت برای آنها جلوه کند، در دو رکن سمت چپ قبر دو دیوار بنا نهادند و آندو را به یک سمت متمایل کردند، تا برزاویه مثلثی از جانب چپ برخورد کند، تا هیچ شخصی نتواند رو به قبراو کند.

مسلم از جندب بن عبدالله روایت کرده است که گفت: پنج روز قبل از وفات پیامبرص شنیدم که ویص که می گفت من خودم را نزد خدا مبرا می دارم از اینکه شما مرا خلیل خود قرار دهید. خداوند مرا خلیل خود کرده، همانگونه که ابراهیم را خلیل خود برگزید. اگر من در میان امت خود خلیلی بر می‏گزیدم، حتماً آن خلیل برگزیده ابوبکر بود. آگاه باشید، کسانی که پیش از شما بودند قبورپیامبر خود را مسجد قرار دادند. هان! قبرها را به عنوان مسجد برنگزینید،که من شما را از آن باز می دارم و نهی می کنم. پیامبرص در پایان عمر خود از این عمل نهی کرده است.

سپس کسی را که چنین عملی را انجام دهد و نزد آن نماز بخواند لعن کرده است، و فرقی نیست میان اینکه که مسجدی هم بر آن باشد یا نباشد. و این در واقع معنای گفته مذکور در روایت قبلی که عایشه روایت کرده بود، مبنی بر اینکه «ترسید که قبر او مسجد واقع شود» صحابه در اطراف قبر پیامبرص مسجدی بنا نکردند وهر جایگاهی که به قصد نماز تعیین شده باشد در واقع مسجد تلقی می‏شود حتی هر مکانی که در آن نماز برپا شود مسجد نامیده می‏شود. همانطوری که پیامبرص فرموده است: تمام زمین برای من مسجد وپاکیزه قرار داده شده است.

احمد با سند جید به صورت مرفوع از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است «بدترین مردم کسانی هستند که در هنگام فرا رسیدن قیامت زنده اند و کسانی که قبرها را به عنوان مسجد بر می گزینند».

ابو حاتم نیز این روایت را در صحیح خود آورده است.

مصنف: می‏گوید: مسلم از جندب بن عبدالله روایت کرده است که گفت: پنج روز قبل از وفات پیامبرص شنیدم که ویص می گفت من خودم را نزد خدا مبرا می دارم از اینکه شما مرا خلیل خود قرار دهید. خداوند مرا خلیل خود کرده همانگونه که ابراهیم را خلیل خود برگزید. اگر من در میان امت خود خلیلی بر می‏گزیدم، حتماً آن خلیل برگزیده ابوبکر بود. آگاه باشید، کسانی که پیش از شما بودند قبورپیامبر خود را مسجد قرار دادند، هان!قبرها را به عنوان مسجد برنگزینید،که من شما را از آن باز می دارم و نهی می کنم.[[159]](#footnote-159)

مقصود وی از جندب بن عبدالله همان ابن سفیان بجلی، صحابی مشهور است که به جد خود منسوب شده است. پس از سال شصتم هجری درگذشت.

عبارت: « من خودم را نزد خدا مبرا می دارم از اینکه شما مرا خلیل خود قرا ر دهید» یعنی: از آنچه که انجام آن برای من جایز نیست امتناع می ورزم. خُلّت بالاتر ا زمحبت است. خلیل یعنی کسی که نهایت محبوبیت را داشته باشد. از خلۀ- با فتح خاءِ – مشتق شده که به معنای نفوذ پیدا کردن محبت و دوستی در قلب است.

همانگونه که شاعر می‏گوید: روش و مسلک روح در من نفوذ کرد به همین دلیل سبب ابراهیم خلیل خلیل نامیده شد.

این شعر در معنای خلیل د رست است. همانطور که شیخ الاسلام، ابن قیم ابن کثیر و دیگران رحمۀ الله علیهم آنرا مطرح کرده‏اند.

قرطبی می‏گوید: پیامبرص بدان خاطر خلیل نامیده شده است که قلب وی از محبت، تعظیم و معرفت خداوند لبریز شده بود و دوستی غیر او جایی در آن نداشت.

عبارت «خداوند مرا خلیل خود کرده است» بیانگر آن است که خلۀ بالاتر از محبت است.

ابن قیم رحمۀ الله علیه می‏گوید: برخی به خطا گمان کرده‏اند که محبت از خلت کاملتر است و ابراهیم خلیل خدا و محمدص حبیب اوست. این دیدگاه از روی جهل آنهاست. زیرا محبت عام و خلّت خاص و به معنای نهایت دوستی است. پیامبرص خبر داده است که خداوند او را به عنوان خلیل برگزیده است و ازخود نفی می‏کند از اینکه غیر از خدا خلیلی داشته باشد با وصف اینکه از حب خود نسبت به عایشه و پدرش، عمربن خطاب، معاذبن جبل ودیگران رضی الله عنهم اجمعین خبر داده است. همچنین خداوند(فرموده است که) توبه کنندگان،پاک شدگان و صابران را دوست می دارد، حال آنکه خلّت او مختص خلیل های اوست یعنی دوستان بسیار نزدیک و صمیمی.

عبارت «اگر من در میان امت خود خلیلی بر می گزیدم، حتماً آن خلیل برگزیده من ابوبکر بود»بیانگر آن است که صدیق برترین اصحاب است و پاسخی است بر شیعه و وجهمیه. که بدترین اهل بدعت هستند.برخی از سلف آندو را از هفتاد و دو فرقه خارج کرده‏اند، به سبب اینکه شیعه شرک و عبادت قبرها را پدید آورد و نخستین گروهی بودند که بر قبرها مسجد بنا نهادند. این سخن مصنف است.

ولی بدون تردید سخن او درست است. عبارت مذکور به خلافت ابوبکر نیز اشاره دارد، زیرا اگر کسی، فردی را بیشتر دوست داشته باشد، آن شخصِ محبوب وی، از هر کس دیگری شایسته تر ونزدیکتر به اوست. پیامبرص صدیق را برای امامت نماز جانشین خود ساخت و هنگامی که به ویص گفته شد، عمر امام جماعت آنان شود به خشم آمد واین در همان وضعیت بیماری بود که برا ثر آن وفات یافت.

اسم ابوبکر، عبدالله بن عثمان بن عامر بن عمرو بن کعب بن سعد بن تیم بن مرۀ است. صدیق اکبر، خلیفه رسول خدا و برترین صحابه به اجماع اهل علم در جمادی الاولی سال سیزدهم هجری،در سن 63 سالگی درگذشت.

لفظ «ألا»در عبارت عربی حدیث حرف استفتاح است.

خطابی می‏گوید: انکار پیامبرص از عمل یهود و نصاری به دو جهت بوده است.

نخست اینکه آنها برای قبور انبیاء از روی تعظیم سجده می‏کردند. دوم: نماز در محل دفن انبیاء را جایز دانسته ودر هنگام نماز رو به آنها نماز می‏خواندند. با این توجیه که بدینوسیله خداوند را عبادت می‏کنندو در حالیکه از تعظیم انبیاء مبالغه می‏کردند. مورد نخست شرک آشکار است و مورد دوم نیز شرک خفی(پنهان) است. به همین دلیل و سبب مستحق لعن و نفرین شدند. عبارت«پیامبرص در پایان عمر خود از این عمل نهی کرده است » یعنی همانگونه که در حدیث جندب مطرح شده است. این عبارت و عبارتهای پس از آن سخن شیخ الاسلام است.

عبارت«سپس پیامبرص کسی را که چنین عملی را انجام دهد لعن کرده است» همانطوری که در حدیث عایشه آمده است.

(شارح) پس از چنین سخت گیری وشدتی از طرف سرور پیامبران چگونه جایز است که قبرها تعظیم شوند وبر آنها چیزی بنا نهاده و نزد آنها و به جهت آنها نماز گزارده شود. و اگر این افراد تعقل می‏کردند، چنین عملی از سوی آنان، بزرگترین مخالفت و دشمنی با خدا و رسول خداص تلقی می‏شد.

عبارت«در نزد آن نماز بخواند اگر چه مسجدی هم بر آن بنا نشده باشد»یعنی کسی که در آنجا نماز بخواند ملعون است. و این مقتضی تحریم نماز در کنار قبر و یارو به قبر است.

از ابوسعید خدریس به صورت مرفوع روایت شده است که «تمام سرزمین مسجد است بجز قبرستان و حمام» احمد و صاحبان سنن این روایت را آورده اند و ابن حبان و حاکم آنرا صحیح دانسته اند.[[160]](#footnote-160)

ابن قیم : می‏گوید: در حالت کلی هر کس که از شرک و اسباب ووسائل آن آگاهی داشته باشد و از رسول خدا ص اهداف و مقاصدش را فهمیده باشد، به طور قاطع و بدون هر گونه احتمال نقیضی میداند این تاکید بیش از اندازه و لعن و نهی با صیغه هایی که از سوی پیامبرص در قبال این مقوله مطرح شده به خاطر نجاست ظاهری نیست، بلکه به خاطر نجاست شرکی است که به مشرک به دلیل نافرمانی از پیامبرص و ارتکاب چیزهایی است که آنرا نهی کرده است. به دلیل آن است که از هوای نفس خود تبعیت کرده و از پروردگار و سرور خود نترسیده است، بهره اش از لا اله الا الله اندک و یا معدوم گشته است. این سخن و امثال آن که از پیامبرص صادر شده به منظور حفظ حریم توحید از الحاق شرک و پوشاندن آن است. در واقع خودرا برای توحید مجرد ساختن ومبرا داشتن از خشم خدا به سبب اینکه غیر او را همسان او قرار داده است. ولی مشرکان سر پیچی کرده و از فرمان پیامبرص نافرمانی و مرتکب نهی او شده‏اند. شیطان آنان رابا شعار تعظیم قبرهای مشایخ و افراد صالح فریفته است وبه آنها وانمود کرده که هر اندازه شما در تعظیم و غلو پیرامون آنها افراط کنید با نزدیکی به آنها خوشبخت تر و سعادتمند تر هستید واز دشمنان آنها نیز دورتر و بعیدترید.

سوگند به خدا، شیطان از همین در، بر پرستندگان یغوث، یعوق و نسر وارد شد و از ابتدا تا روز قیامت بر تمامی بندگان از همین در وارد می‏شود. مشرکان افراط و غلو در خصوص صالحین و انبیاء را با تبعیت نادرست از روش آنها در خود جمع کرده‏اند.

خداوند اهل توحید را به تبعیت و سلوک از روش صالحان و درک جایگاه اصلی آنها، هدایت کرده است. جایگاه آنها همان بندگی کردن برای خدا و سلب ویژگیهای الوهیت از آنهاست.

شارح رحمۀ الله علیه می‏گوید: از جمله کسانی که علت منع پیامبرص از ساختن مسجد بر قبرها را، ترس دچار شدن به شرک تلقی کرده‏اند، عبارتند از: امام شافعی، ابوبکر اثرم،ابو محمد مقدسی، شیخ الاسلام و دیگران، رحمۀ الله علیهم. بی تردید علت همین است.

عبارت «صحابه در اطراف قبر پیامبرص مسجدی بنا نکردند» یعنی: از آنجایی که از سخت گیری پیامبرص در نهی از آن و لعن فاعل آن مطلع بودند، چنین عملی را انجام ندادند.

عبارت«و هر جایگاهی که به قصد نماز تعیین شده باشد در واقع مسجد تلقی می‏شود» اگر چه مسجدی بر آن بنا نشده باشد، بلکه در هر مکانی نماز برپا شود مسجد نامیده می‏شود اگر چه قصد درست کردن بنا نیز در میان نباشد. همانطوری که اگر به فردی که قصد نماز دارد جایی عرضه شود و در آنجا بی آنکه خصوصاً برای نماز تعیین شده باشد نماز بگذارد به صرف نماز خواندن در آنجا آن مکان مسجد نامیده می‏شود.

عبارت«همانطوری که پیامبرص فرموده است تمام زمین برای من مسجد و پاکیزه قرار داده شده است »[[161]](#footnote-161) یعنی کل زمین مسجد نامیده شده و نماز در تمامی گوشه و کنار آن جایز است، جز مکانهایی که استثنا شده و نماز در آنها جایز نیست مثل قبرستانها و نظیر آن.

بغوی در شرح السنۀ می‏گوید: مراد آن است که برای اهل کتاب جز در عبادتگاهها ومعابد نماز خواندن درست نیست، ولی خداوند برای این امت در هر مکانی که باشند نماز خواندن را در آنجا مباح گردانیده است و این به منظور تخفیف و آسانگیری به آنها بوده است. پس از تمامی این مکانها، حمام، قبرستان ومکان نجس را خارج و استثناء کرده است.

مصنف می‏گوید: احمد با سند جید به صورت مرفوع از ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است «بدترین مردم کسانی هستند که در هنگام فرا رسیدن قیامت زنده‏اند وکسانی که قبرها را به عنوان مسجد بر می گزینند» ابو حاتم نیز این روایت را در صحیح خود آورده است.[[162]](#footnote-162)

عبارت«شِرار»با کسر شین در عبارت عربی جمع شریر است، یعنی بدتر.

عبارت « درهنگام فرا رسیدن قیامت زنده اند»یعنی در هنگام مقدمات قیامت مثل بیرون آمدن جنبنده بزرگ در زمین و طلوع خورشید از مغرب، آنها زنده اند و پس از آن در شیپور و حشتناک دمیده می‏شود.

عبارت«و کسانی که قبرها را به عنوان مسجد بر می گزینند»در واقع به جمله قبلی عطف شده است.

یعنی علاوه بر گروه قبل، این دسته نیز از بدترین مردم هستند که با نماز خواندن نزد قبرها و رو به آنها و ساختن مساجد بر آنها، آنجا را سجده گاه و مسجد بر می گزینند.

در احادیث پیشین گذشت که یهود ونصاری چپنین اعمالی را انجام می‏دادند و پیامبرص بخاطر آن اعمال لعنت و نفرینشان کرد، تا امت خود ر ا بر حذر دارد از اینکه با پیامبر ص وافراد صالح خود همانند یهود و نصاری رفتار کنند. بیشتر امت محمدص از این تحذیر سر بلند نیستند، بلکه حتی معتقدند که چنین اعمالی نزدیکی جستن به خداست، حال آنکه این اعمال آنها از جمله چیزهایی است که آنان را از خداوند دور می‏سازد و از رحمت او می‏راند. جای شگفتی است که بیشتر مدعیان علم در این امت این اعمال را انکار نمی‏کنند، بلکه چه بسا آنرا نیکو به شما آورده و بدان تمایل پیدا کرده‏اند، غربت اسلام با چنین وضعیتی شدیدتر شده و معروف و منکر وارونه گشته اند به طوری که معروف، منکر و منکر معروف تلقی می‏شود. بدعلت جایگزین سنت و سنت، بدعت معرفی شده است، خردسالان با آن نشو ونما می‏کنند و بزرگسالان بوسیله آن پیرو فرتوت می شوند.

شیخ الاسلام می‏گوید: در خصوص بنا کردن مساجد بر قبرها باید گفت: تمامی گروهها بر نهی از چنین کاری تصریح نموده‏اند و این موضعگیری نیز به استناد و تبعیت از احادیث صحیح صورت پذیرفته است. یاران ماو دیگران از جمله پیروان مالک و شافعی، به تحریم آن قائل هستند، به طور قطع شکی در تحریم آن نیست. سپس شیخ الاسلام احادیثی را پیرامون آن آورده است و در ادامه می‏گوید: این مسجدهای ساخته شده بر قبرهای پیامبران،صالحان یا پادشاهان و غیره،می بایست با خراب کردن آنها را از میان برد، زیرا ازجمله چیزهایی است که علمای معروف در مخالفت با آن همگی اتفاق نظر دارند.

ابن قیم : می‏گوید: ویران ساختن ونابود کردن قبه هایی که بر قبرها بنا نهاده شده اند، واجب است. چرا که بر نافرمانی از پیامبرص تاسیس شده است. جماعتی از علمای شافعی برنابود کردن بناهایی که در قرافه درست شده فتوا داده اند از جمله آن علما ابن جمیزی، ظهیر ترمینی دیگران هستند. قاضی ابن کج می‏گوید: کچکاری قبرها و بنا کردن گنبد و غیر گنبد بر آنها جایز نیست ووصیت به آن نیز باطل است.

اذرعی می‏گوید: در بطلان وصیت بر بناء قبه و گنبد و سایر بناها و انفاق اموال فراوان برای قبرها، کسی در تحریم آن شک ندارد.

قرطبی در خصوص حدیث جابر رضی الله عنه که گفت: پیامبرص از کچکاری قبر و بنا ساختن بر آن نهی کرده است،[[163]](#footnote-163) می‏گوید: امام مالک به ظاهر این حدیث نظر داده است و بنا ساختن و کجکاری قبرها را ناپسند داشته است ولی دیگران اجازه داده اند، حال آنکه این حدیث حجت علیه آنهاست.

ابن رشد می‏گوید: امام مالک بنا ساختن بر قبر و گذاشتن سنگ بر آن را ناپسند می‎داند، چرا که این از بدعتهای کسانی است که ثروتمند هستند و این عمل را به منظور فخر و مباهات و آوازه انجام مي‏دهند، در کراهت این کار هیچگونه اختلافی وجود ندارد.

زیعلی در شرح الکنز می‏گوید: بنا نهادن بر قبر کراهت دارد و ناپسند است. قاضی خان نیز یادآور شده‏ است، قبر نباید کجکاوی و یا بر آن بنا نهاده شود، چرا که از پیامبرص روایت شده است که از کجکاری و بنا بر مسجد نهی کرده است. مراد از کراهت در اینجا از نظر حنیفه کراهت تحریمی است. که ابن نجیم آنرا در شرح الکنز مطرح کرده است.

شافعی : می‏گوید: از نظر من پسندیده نیست که مخلوق تعظیم شود تاجایی که قبر او مسجد واقع شود. از ترس اینکه انجام دهنده چنین کاری دچار فتنه شود و مردمانی که پس از او می آیند نیز دچار فتنه گردند. سخن شافعی : بیان می دارد که مقصود وی از کراهت و ناپسند داشتن همان کراهت تحریمی است. شارح : می‏گوید: نووی : در شرح المهذّب بر تحریم بنا بر روی قبرها به طور مطلق قطعیت نهاده است. در شرح مسلم نیز عین همین دیدگاه را مطرح کرده است.

ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامه، پیشوای حنبلیان و صاحب تالیفات بزرگی مثل المغنی، الکافی و غیره می‏گوید: بر گرفتن مساجد بر قبرها جایز نیست. زیرا پیامبرص فرموده است: خداوند یهود و نصاری را لعنت ونفرین کرده است.

قبلا روایت کردیم که سرآغاز پرستش بتها، تعظیم مردگان، مجسمه درست کردن برای آنها، تبرک جستن و نماز خواندن در جوار آنها بود. شیخ الاسلام ابن تیمیه می‏گوید: تفاوتی نمی‏کند که قبرستان جدید باشد یا قدیم، خاکش دگرگون شده باشد یا خیر، میان آن و زمین حائل و مانع باشد یا نباشد، به دلیل عمومیت اسم و علت، حکم یکی است. زیرا پیامبرص لعن کرده است کسانی را که قبرهای پیامبرانشان را مسجد گرفته اند.معلوم است که قبر پیامبران نجس تلقی نمی‏شود.

خلاصه، به کسی که نهی پیامبرص از نماز در قبرستان را تنها به دلیل نجاست خاک مي‏داند، باید گفت بسیار بعید است که نظر و مقصود پیامبرص این باشد ضمن اینکه ممکن است بر روی یک قبر مسجدیبنا شده باشد، باز هم در این مسجد نماز گزارده نمی‏شود، چه پشت قبر باشد چه جلو آن.

در مذهب امام احمد بن حنبل، عدم جواز نماز در چنین مکانی مورد اتفاق است. چرا که پیامبرص فرموده است: پیش از شما کسانی بودند که قبرهای انبیاء و صالحان خود را مسجد گرفتند، هان آگاه باشید قبرها را مسجد برنگزینید،من شما را از آن باز می دارم و نهی می کنم.[[164]](#footnote-164) قبر پیامبران رابه طور خاص مطرح کرده است زیرا ایستادن و عبادت کردن مردم بر قبر آنها بیشتر و برگزیدن قبر آنها به عنوان مسجد شدیدتر است. همچنین اگر چه بنایی هم بر قبر آنان نباشد، چون حقیقت مفسدت شرک به این ترتیب رخ داده است، از این رو نماز خواندن در قبر آنها به همین سبب نهی شده است.

و هر مکانی که در آن نماز گزارده شود، مسجد نامیده می‏شود. همانطور که پیامبرص فرمودند: تمام زمین برای من مسجد و پاک و منزه قرار داده شده است.[[165]](#footnote-165) اگر چه جای یک قبر یاد و قبر باشد.

برخی از اصحاب ما، (حنابله)گفته‏اند نماز در کنار یک قبر یا رو به قبر ممانعتی ندارد، چرا که اسم قبرستان آنرا شامل نمی‏شود، در حالیکه در کلام امام احمد و برخی از یاران او این فرق وجود ندارد، بلکه عموم کلام آنان متقضی منع نماز در نزد هر قبری است.

همانگونه که پیشتر از علی س روایت شده است که گفت: در حمام ونزد قبر نماز نمی‏گزارم.

بنابراین شایسته است که نهی پیامبرص شامل حریم قبر و حیاط آن نیز باشد، نماز در مسجدی که بر قبرستان بنا نهاده شده است، جایز نیست. خواه بین آن مسجد و قبرستان دیواری باشد که آنها را از هم جدا کرده خواه نباشد، تفاوتی نمی‏کند (در هرصورتی و ممنوع نهی شده است

می‏گوید: در روایت اثرم آمده است: اگر مسجد در میان قبرها باشد، نماز واجب در آن خوانده نمی‏شود، اگر چه بین قبرها و مسجد فاصله باشد و تنها نماز بر جنازه یا میت در آنجا رخصت داده شده است، نه غیر آن.

ابن تیمیه: (در ادامه) حدیث أبومرثد مطرح کرده است که گفت: پیامبرص فرمودند: به سوی قبرها نماز بخوانید. و سندش را نیز جید معرفی کرده است. [[166]](#footnote-166)

اگر سخن علما را درا ین زمینه دنبال کنیم، سخن به درازا می کشد. و اینجا روشن شد که علما رحمهم الله بیان کرده‏اند که علت نهی همان چیزی است که این عمل بدان منجر می‏شود؛ از قبیل غلو در خصوص آنان، عبادت کردن برای آنها به غیر ازخدا. همانطوری که امروز واقع شده است ولی ما از خداوند کمک می‏طلبیم و او کمکار حقیقی است.

پس از دوران امامانی که مردم به سخنان آنان خو گرفته و عادت کرده بودند در ابواب مختلف علم به خدا، سردر گمیهای زیادی بوجود آمد. به طوری که عدم شناخت هدایت و علمی که خداوند به پیامبرص داده بود مردم را به اشتباه انداخت. نصوص کتاب و سنت را با قیدهایی مقید کردند که فرمانبرداری را سست گردانید و به وسیله این قیدها قصد ونیت پیامبرص از نهی را وارونه جلوه دادند و برخی از آنها گفتند که نهی از بنا بر قبور، تنها به قبرستان مسبله اختصاص دارد و نهی از نماز خواندن در آن به خاطر نجاست چرک مرده است. تمامی این قیدها از چند جهت باطل اند:

این توجیهات سخن گفتن پیرامون دین خدا بدون علم و آگاهی است و بنابر نص کتاب سخن بدون علم حرام است.

آنچه آنها می گویند مقتضی لعن فاعل و انجام دهند آن و سخت گیری بر وی نیست. چه مانعی وجود داشت که پیامبرص بگوید: هر کس در بقعه نجسی نماز بخواند لعنت خدا بر او.

لازمه گفته این عده آن است که پیامبرص علت را بیان نکرده است ودر بیان آن امت را به کسانی که پس از وی و بعد از قرون برتر و امامان می آیند، حواله کرده است. چنین چیزی به طور قاطع از نظر عقل و شرع باطل است. همانگونه که لازمه چنین سخنی آن است که پیامبرص از بیان آن عاجز شده یا اینکه در ابلاغ کوتاهی کرده است واین نیز از باطل ترین سخن است. زیرا پیامبرص به روشنی ابلاغ کرده است و قوت او در بیان از قدرت هر کسی بالاتر است و چون لازم باطل شد ملزم و نیز به تبع آن باطل می‏شود.

همچنین می توان گفت: این لعن و سخت گیری شدید تنها در خصوص کسی است که قبور انبیاء را مسجد قرار مي‏دهند و در برخی نصوص به گونه ای آمده است که قبر انبیاء و غیر انبیاء را در بر می گیرد.

اگر علت نجاست باشد – آنگونه که مدعیان قبلی ادعا داشتند - در خصوص قبرهای انبیاء منتفی است، چرا که جسد آنها تازه و هیچگونه نجاستی ندارد که مانع نماز نزد قبرهای آنان شود، پس هرگاه نهی از برگرفتن مساجد نزد قبرها طبق نص قبر انبیاء را نیز در بر بگیرد، در آن صورت معلوم می گردد، علت تحریم و نهی آن چیزی نیست که این علمای مدعی که اقوالشان مطرح شد، عنوان کرده‏اند. سپاس خداوند رابه سبب ظهور برهان و راه آشکار. تمام حمد وثنا ویژه خداوندی است که مارا به این راه هدایت کرد. وهرگز نمی توانستیم هدایت شویم اگر خداوند ما را هدایت نمی کرد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید، عبارتند از:

نخست: بیان داستان فردی که در کنار قبر یکی از شخصیتهای صالح مسجدی بنا کرد تا خداوند را پرستش کند، بیان این داستان توسط پیامبرص گویای آن است که اگرچه نیت فرد مذکور درست است ولی عملکرد او نادرست است.

دوم: نهی از مجسمه ها و سخت گیری و شدت پیرامون آن

سوم: دوری و اجتناب از مبالغه و سخت گیری پیامبرص در مورد آن. اولاً چگونگی بیان مساله برای امت و سپس گفتن چنان سخنی پنج روز قبل از وفات خود. سپس آنچه در سیاق آمده است بر آنچه قبلاً گذشت بسنده و کفایت نکرد.

چهارم: نهی پیامبرص از انجام چنین فعلی پیش از آنکه قبری در کار باشد و تحقق یابد

پنجم: آن روش یهود ونصاری در خصوص پیامبرانشان بود.

ششم: پیامبرص به سبب آن عمل، آنان را لعنت کرد.

هفتم: مقصود پیامبرص بر حذر داشتن ما از قبر خود بود.

هشتم: علت عدم ابراز (آشکار نموندن)قبر او ص

نهم: معنای به مسجد گرفتن قبرها.

دهم: پیامبرص کسی راکه قبور انبیاء را مسجد بگیرد در کنار کسی مطرح کرده که قیامت در حالت زنده بودن او بر پا می‏شود و این دو دسته را مقرون به هم مطرح کردهاست. وسبب و وسیله را قبل وقوع شرک یادآور شده است

یازدهم: این مقوله را پنج روز قبل از وفات خود در خطبه اش در رد بر دو گروهی که بدترین اهل بدعت هستند مطرح کرد، همانهایی حتی برخی از اهل علم آنها را از هفتاد و دو فرقه امت اسلام خارج کرده‏اند. و این دو دسته یکی شیعه ودیگری جهیمه است به دلیل این که شیعه شرک وعبادت قبرها را پدید آورد و نخستین کسانی بودند که بر قبر مسجد بنا نهادند.

دوازدهم: در شدت احتضار، پیامبرص با آن مساله آزمایش شد و بدان اهمیت داد.

سیزدهم: پیامبرانص با مقام خلّت (دوستی نزدیک وصمیمی با خداوند)گرامی داشته شد.

چهاردهم: تصریح به اینکه خلّت از محبت بالاتر است.

پانزدهم: تصریح به اینکه ابوبکر صدیق بالاترین اصحاب است.

شانزدهم: اشاره بر خلافت ابوبکر صدیق.

باب: اینکه غلو در خصوص قبر صالحان آنها را تبدیل به بتی می‏کند که به غیر خدا پرستیده می شوند.

مالک در موطأ روایت کرده است که پیامبرص فرمودند ؛پروردگارا قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده. خشم خدا افزون بر کسانی که قبر پیامبرانشان را مسجد گزیدند.

مصنف می‏گوید: باب اینکه غلو در خصوص قبر صالحان آنها را تبدیل به بتی می‏کند که به غیر خدا پرستیده می شوند.

مالک در موطأ روایت کرده است که پیامبرص فرمودند ؛پروردگارا قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده. خشم خدا افزون بر کسانی که قبر پیامبرانشان را مسجد گزیدند.

این حدیث را مالک به صورت مرسل از زید بن اسلم از عطا ء بن یسار روایت کرده است که رسول خداص فرمودند: پروردگارا قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده. خشم خدا افزون شود بر کسانی که قبر پیامبرانشان را مسجد گزیدند ابن ابی شیبه نیز آنرا در مصنف خود از ابن عجلان از زیدبن اسلم روایت کرده و نام عطاء را نبرده است. این بزاز نیز آنرا از زید از عطاء از ابوسعید خدری به صورت مرفوع روایت کرده است.

این حدیث شاهدی نیز نزد امام احمد دارد که با سند خود از سهیل بن ابی صالح از پدرش از ابوهریره به صورت مرفوع روایت کرده است، که رسول خداص فرمودند؛ پروردگارا قبرم را بت قرار مده، خداوند لعن کرده است قومی را که قبر پیامبرانشان را مسجد گرفته اند.[[167]](#footnote-167)

عبارت «مالک در موطأ روایت کرده است » مقصود از مالک همان مالک بن انس بن مالک بن ابی عامر بن عمرو اصبحی، ابوعبدالله مدنی است. امام دارالهجره ویکی از امامان چهارگانه و قانون نگذاران حدیث. تا جایی که بخاری در خصوص وی گفته است. صحیح ترین سند از اسناد راویان حدیث، سندی است که در آن مالک از نافع از ابن عمر روایت کرده باشد. در سال 179 در گذشت و تولد او نیز در سال 93 اتفاق افتاد، بنابر قول ضعیفی در سال 94 هجری قمری. واقدی می‏گوید به سن نود سالگی رسید.

عبارت: «پروردگارا قبرم را بتی که پرستیده شود قرار مده »دعای پیامبرص اجابت شد همانگونه که ابن قیم : می‏گوید: خداوند دعای پیامبرص را جابت نمود و (قبرش) را با سه دیوار احاطه کرد.

به طوری که اطراف آن بوسیله دعای او به ارجمندی و حمایت و حفاظت روزگار گذرانید. حدیث مذکور بر آن دلالت دارد که اگر قبر پیامبرص پرستیده می‏شد، در آنوقت بت بود، ولی خداوند با مانع و حائلی بین قبر او و مردم فاصله و مانع ایجاد کرد.

همچنین دلالت دارد بر اینکه وثن همان قبر و تابوتی است که پرستش کنند مستقیم با آن برخورد می‏کند. فتنه قبرها با تعظیم و عبادت آنها بزرگ شد. همانطور که عبدالله بن مسعود می‏گوید: این چه وضعیت و حالتی است که شما دارید! هر گاه فتنه ای شما را در بر بگیرد که گذشتگانتان در آن پیرو فرتوت شوند و خردسالانتان با آن نشو ونما کنند با گذر زمان، مردم آن فتنه را سنت (نیکو) به حساب آورده و هرگاه تغییر داده شود. می گویند: سنت تغییر کرد؟!.[[168]](#footnote-168)

به خاطر ترس از فتنه، عمرس از تحقیق و جستجو آثار پیامبرص نهی کرد.

ابن وضاح می‏گوید: از عیسی بن یونس شنیدم که می گفت: عمر بن خطاب رضی به بریدن درختی که پیامبرص زیرآن بیعت کرده بود، فرمان داد.[[169]](#footnote-169) سپس آنرا قطع کرد. چرا که مردم به آنجا رفته و در زیر آن نماز می گزاردند پس عمرس از فتنه بر آنان ترسید.

معرور بن سوید می‏گوید: در راه مکه نماز صبح را به همراه عمر بن خطابس بجای آوردم. سپس دید مردم به جاهایی برای نماز می روند. گفت: اینان کجا می روند؟ گفته شد ای امیر مومنان مسجدی است که پیامبرص در آنجا نماز خوانده است، آنها نیز درآن نماز می گزارند.حضرت عمر فرمود: کسانی که پیش از شما بودند به سبب چنین عملکردی هلاک شدند. آثار پیامبران خودشان را جستجو می‏کردند و پی می گرفتند و آنها را معبد و عبادتگاه قرار می‏دادند. هرکس نمازش در این مساجد فرا رسید پس در آنجا نماز بخوانند در غیر این صورت بگذرد و آهنگ و قصد آن مکانها را نداشته باشد.

در مغازی ابن اسحاق از زیادات یونس بن بکیر از ابوخلدۀ خالد بن دینار آمده است، ابوالعالیه برای ما گفت: هنگامی که شُوشتر را فتح کردیم در بیت المال هرمزان تختی را یافتیم که بر روی آن مردی مرده قرار داشت وبرسرآن مصحفی بود. مصحف را برداشته نزد عمر آوردیم. سپس از کعب خواست آن را به عربی نسخ کند. من نخستین فردی از عرب بودم که آنرا قرائت نمودم. همانند قرآن آنرا قرائت کردم، (خالد می‏گوید)به ابوالعالیه گفتم چه چیزی در آن بود گفت: رفتار و امور و لحن های سخنشانی که هنوز بوجود نیامده است و اتفاق نیفتاده است.

خالد گفت: به ابوالعالیه گفتم با آن مرد چه کار کردید؟ گفت: در روز سیزده قبر به طور پراکنده کندیم هنگامی که شب شد آنرا دفن کرده همه قبرها را باخاک یکسان نمودیم و پر از خاک کردیم تا بر مردم پوشیده بماند و او را نبش نکنند(خالد)گفت: از آن مرده چه می‏خواستند؟ گفت: هنگامی که باران نمی‏آمد خشکسالی می‏شد، وی را با آن تخت آشکار می‏کردند و بیرون می‏آوردند و طلب باران می‏کردند. گفتم: به گمان شما آن مرد چه کسی بود؟ گفت: مردی بود که به او دانیال می گفتند. گفتم: چند سال قبل از اینکه شما آنرا را بیابید در گذشته بود؟ که گفت: سیصد سال قبل از آن گفتم: چیزی از آن تغییر کرده بود؟ گفت: خیر. جز چند تار مو از پشت سرش. چرا که گوشت انبیاء را زمین پوسیده نمی‏کند.

ابن قیم : می‏گوید: این داستان بیانگر علت پو شیده نگهداشتن قبر پیامبرص توسط مهاجران و انصار است تا بوسیله آن دچار فتنه نشوند. قبر پیامبر ص را آشکار نساختند تا در نزد آن دعا کنند وبدان تبرک جویند اگر متأخران به آن دست می یافتند با شمشیر بر سر آن با یکدیگر می جنگیدند و آنرا به غیر از خداوند می پرستیدند.

شیخ الاسلام: می‏گوید: این بیانگر انکار آن توسط اصحاب پیامبرص است هرکس به امید خیبر قصد جا و مکانی کند که شارع قصد آنجا را مستحب نکرده است، این عمل از منکرات است به طوری که برخی زشت تر و ناپسندتر از برخی دیگر است. چه قصد شخص نمازگزاردن در آنجا باشد و یا دعا کردن، قرآن بخواند و یا خدا را در نزد آن به یاد آورد یا اینکه عبادتی و قربانی نزد آن انجام دهد، همه اینها از یک قماش بوده و ناپسندند، به طوری که آن بقعه را به عبادتی اختصاص دهد که خداوند نوعاً و عیناً بدان اختصاص نداده باشد، ولی اگر بر حسب اتفاق باشد نه به نیت دعا کردن، جایز است. مثل کسی که قبرها را زیارت می‏کند و بر اهل آن سلام می فرستد یا برای شخص خاصی از خداوند طلب بخشش می‏کند و برای سایر مردگان نیز طلب غفران و بخشش می کند، که سنت نیز در این زمینه وارد شده است.

ولی اختصاص دادن دعا در آن جای خاص یا قبرستان و مکان ویژه، به این باور که در آن مکان به نسبت سایر جاها دعا پذیرفته و مقبول‏تر است، این همان معنایی است که از آن نهی شده است

عبارت: «خشم خداوند افزون شود بر کسانی که قبر پیامبرانشان را مسجد گزیده اند» بیانگرتحریم بنابر قبرها و تحریم نماز در نزد آنهاست و اینکه چنین عملی از زمره گناهان کبیره است. درکتاب «القری» طبری از یاران مالک آورده است که از مالک روایت کرده‏اند که وی: از گفتن این سخن که قبر پیامبرص را زیارت کردم ؛کراهت داشت و آنرا ناپسند می‏شمرد و دلیل او نیز همان فرموده پیامبرص است که می فرماید: پروردگارا قبرم را بتی قرار مده که پرستیده شود.[[170]](#footnote-170) خشم خدا افزون شد بر کسانی که قبر که پیامبرانشان را مسجد گزیدند.

از این رو اضافه شدن کلمه زیارت را به قبر ناپسند شمرده تا به عمل اهل کتاب مانند نشود و این عمل مالک به منظور سد ذریعه (پیشگیری قبل از وقوع) بوده است.

شیخ الاسلام: می‏گوید: مالک به تابعین را درک کرده بود، آنها از همه مردم به این مساله آگاه تر بودند واین دلالت دارد که الفاظ زیارت قبر پیامبرص در میان آنان معروف نبود. در ادامه می‏گوید: از جمله اسباب کراهت به کار بردن لفظ زیارت برای قبر پیامبرص را در این دانسته اند که این لفظ در میان بسیاری از مردم به گونه ای رایج شده بود که مقصودشان از آن زیارت به معنای بدعت آن بود، به این معنا که به نیت خواستن و دعا کردن از مرده و تمایل به او منظور به رفع نیازها و مسائلی از این دست که بسیاری از مردم انجام مي‏دهند، قبر آنها را زیارت می‏کردند و از لفظ زیارت چنین چیزی را مد نظر داشتند، که چنین چیزی به اتفاق پیشوایان دین مشروع نیست. مالک نیز ناپسند می داشت از اینکه مردم لفظ مجملی رابه کار گیرند که بر معنای فاسدی دلالت داشت. برخلاف سلام و نماز بر مرده، چرا که آن (سلام دادن و نماز خواندن (نماز میت)) چیزی است که خداوند بدان فرمان داده است.

ولی لفظ زیارت برای قبرها به طور عام چنین معنایی از آن فهمیده نمی‏شود. همانطوری که پبامبرص فرموده است: « قبرها را زیارت کنید چرا که آنها آخرت رابه یادتان می‏آوردند » و خود نیز قبر مادرش را زیارت کرد..

چنین زیارتی قبر کافران را نیز در بر می گیرد. «ولی جواز زیارت قبر مرده را به منظور دعا کردن، خواستن و طلب کمک کردن نمی توان از چنین سخنی فهمید» چرا که این دست کارها را مشرکان و اهل بدعت انجام مي‏دهند، زیارت قبر بزرگان دین مثل پیامبران و صالحان که مشرکان و اهل بدعت بدان دچار شده اند از نوع آن زیارتی که مرگ را به یاد می‏آورد، نیست. به همین سبب مالک چنین زیارتی را ناپسند داشته واگر در جای دیگری زیارت را ناپسند تلقی نکرده است، حتماً در آن چنین مقبره ای وجود نداشته است. (بلکه از آن نوعی که پیامبرص اجازه داده است بوده نه شرک و بدعت).

ابن جریر باسند خود از سفیان از منصور از مجاهد در خصوص این آیه ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ **(النجم: ١٩)** یعنی: آیا چنین می بینید (باور دارید)که لات و عزی؛

می‏گوید: لات شخصی بود که حلیم[[171]](#footnote-171) را برای آنان می‌کوبید، پس زمانی که‌ فوت کرد، آنان روی قبر او اعتکاف نمودند.

نظیر چنین گفته‏ای را ابوالجوزاء از ابن عباس روایت کرده‌ که‌ گفت: او حلیم را برای حجاج له‌ می‌کرد.

مصنف می‏گوید: ابن جریر با سند خود از سفیان از منصور از مجاهد در خصوص این آیه ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﭼ (النجم: ١٩) یعنی: آیا چنین می بینید (باور دارید)که لات و عزی.

(ابن جریر) می‏گوید: «لات» شخصی بود که حلیم را برای آنان می‌کوبید، پس زمانی که‌ فوت کرد، آنان روی قبر او اعتکاف نمودند

نظیر چنین گفته‏ای را ابوالجوزاء از ابن عباس روایت کرده‌ که‌ گفت: او حلیم را برای حجاج له‌ می‌کرد.

مقصود از ابن جریر، همان امام حافظ محمد بن جریر بن یزید طبری، صاحب تفسیر، تاریخ، الاحکام و غیره است. ابن خزیمه می‏گوید: بر روی زمین داناتر از محمد ابن جریر نمی شناسم. وی مجتهد بود از کسی تقلید نمی کرد.

پیروانی داشت که بر اساس مذهب او رفتار کرده و اقوال او را بر می‏گزیدند. در سال دویست وبیست و چهار متولد و در سال سیصد و ده هجری دو روز از ماه شوال باقی مانده بود که از دنیا رفت.

مقصود از سفیان ظاهراً همان سفیان بن سعید بن مسروق ثوری، ابوعبدالله کوفی، فردی موثق، حافظ، فقیه، امام و عابد است. وی مجتهد و دارای پیروانی بود که به مذهب او رفتار می‏کردند. در سن شصت و چهار سالگی (64)وبه سال 161 درگذشت. مقصود از منصور نیز همان ابن معتمر بن عبدالله سلمی، فقیه، موثق و معتمد که در سال 132 وفات یافت.

مقصود از مجاهد همان ابن جبر ابو الحجاج مخزومی مکی، موثق و پیشوا در علم تفسیر، که از ابن عباس و دیگران رضی الله عنهم علم تفسیر فرا گرفت. بنابر گفته یحی بن قطان، در سال صدو چهار هجری (104) درگذشت. و ابن حبان نیز گفته است که در سال صد و دو یا صد و سه هجری در حالت سجده از دنیا رفت ودر سال بیست ویکم هجری در زمان خلافت جناب عمر رضی الله عنه متولد شده بود.

عبارت « لات شخصی بود که برای حلیم را برای آنان می‌کوبید و به آنها می داد، هنگامی که از دنیا رفت، بر قبر او به قصد عبادت ایستادند».

در روایتی آمده است که آن شخص به هر کدام از مردم که می گذشت طعام می داد، هنگامی که فوت کرد او را پرستیدند و گفتند: او لات است. سعید بن منصور این حدیث را روایت کرده است.

مناسبت آن با شرح و تفسیرش این است که مشرکان در خصوص صلاح و نیکوکاری آن شخص اغراق کرده تا جایی که او را پرستش نموده و قبر او یکی از بتهای مشرکان گردید.

مقصود از ابوالجوزاء همان اوس بن عبدالله ربعی است که در سال 83 هجری درگذشت.

بخاری می‏گوید: مسلم یعنی مسلم بن ابراهیم برای ما گفت: ابوالأشهب از ابوالجوزاء از ابن عباس برای ما روایت کرد و گفت: «لات مردی بود که برای حاجیان آرد بیخته را با روغن مخلوط می کرد.[[172]](#footnote-172)

ابن خزیمۀ می‏گوید: عزی نیز اینگونه بود که درختی در نخله میان مکه و طائف وجود داشت وبر روی آن بنا و پوششهایی بود. قریش آنرا تعظیم می‏کردند و بزرگ به شمار می‏آوردند. به همین سبب ابوسفیان در روز احد می‏گوید: ما عزی را داریم حال آنکه شما عزی ندارید.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خداص بر زیارت کنندگان قبرها و کسانی که قبرها را به مسجدی می گیرند و چراغ می آویزند لعنت فرستاد. صاحبان سنن این حدیث را روایت کرده اند.

مصنف می‏گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خداص بر زیارت کنندگان قبرها و کسانی که قبرها را به مسجدی می گیرند و چراغ می آویزند لعنت فرستاد.

صاحبان سنن حدیث مذکور را روایت کرده‏اند.[[173]](#footnote-173)

(شارح) در این باب دو حدیث دیگر نیز وجود دارد ؛یکی حدیث ابوهریره و دیگری حدیث حسان بن ثابت، حدیث ابوهریره را احمد و ترمذی روایت کرده‏اند و ترمذی آنرا صحیح مي‏داند. و حدیث حسان را ابن ماجه از روایت عبدالرحمن بن حسان بن ثابت از پدرش آورده است که گفت: رسول خدا زنهایی را که بسیار از قبرها زیارت می‏کنند، لعنت کرده است.[[174]](#footnote-174)

این روایت را حدیثی که در صحیح مسلم و بخاری آمده است که پیامبر ص زنان را از تشییع جنازه نهی فرمود، تایید می‏کند.[[175]](#footnote-175)

در سند حدیث ابن عباس ابوصالح صاحب ام هانی وجود دارد که برخی وی را تضعیف و عده ای هم موثق تلقی کرده‏اند. علی بن المدینی از یحیی قطان آورده است، احدی از یارانمان را نمی شناسم که ابوصالح صاحب ام هانی را ترک کرده باشد. و از کسی از مردم در خصوص وی چیزی نشنیده ام نه شعبه و زائده و نه عبدالله بن عثمان، هیچکدام او را ترک نکرده‏اند. ابن معین نیز گفته است: اشکالی در او نیست

از این رو ابن سکن در صحیح خود او را آورده است.

شیخ الاسلام : علیه می‏گوید: حدیث مذکور به دو طریق از پیامبرص وارد شده است: یکی به طریق ابو هریرۀ س که رسول خداص زیارت کنندگان قبرها را لعنت کرد. ودیگری حدیث ابن عباس و در ادامه می‏گوید: رجال سند هیچکدام از این دو طریق عین رجال هم نیستند و هیچکدام از رجال این دو طریق از یکدیگر اخذ نکرده‏اند و در اسناد هیچکدام از این دو طریق شخصی که متهم به دروغ باشد وجود ندارد.

چنین روایتی بدون تردید حجت است این بهترین شرطی است که ترمذی برای حدیث حسن در نظر گرفته است. چرا که وی حدیث حسن را حدیثی می‏داند، که طرق آن متعدد ودر هیچکدام شخصی متهم به دروغگویی و شاذ بودن نباشد و آن حدیث مخالف با حدیثی که از طریق افراد مطمئن روایت شده، نباشد. این حدیث نیز طریق آن متعدد و در سند راویان آن شخصی که متهم به دروغ باشد وجود ندارد و هیچکدام از افراد موثق با آن مخالفت نکرده است. اگر یکی از آن دو از یک صحابی روایت کرده باشد پس چگونه ممکن است که این از یک صحابی و دیگری نیز از صحابی دیگر روایت کرده است؟ همه اینها بیانگر آن است که این حدیث در اصل معروف است. کسانی که زیارت را رخصت و اجازه داده‏اند در عمل خود به حدیثی که عایشه رضی الله عنها روایت کرده است اعتماد و تکیه کرده‏اند، که وی – رضی الله عنها- قبر برادرش عبدالرحمن را زیارت کرده گفت: اگر ترا می دیدم زیارت نمی کردم. این بیانگر عدم مستحب بودن زیارت برای زنان است همانطوری که برای مردان مستحب است. چرا که اگر مستحب بود زیارت عبدالرحمن برای عایشه مستحب میشد چه او را دیده باشد و چه ندیده باشد

(شارح) اگر اینگونه است، قائلین به رخصت برای اثبات ادعای خود دلیلی ندارند.

این سیاق حدیث عائشه است که ترمذی از روایت عبدالله بن ابی ملیکۀ از عایشه آنرا روایت کرده است و با سیاق اثرم از عبدالله بن ملیکة مخالفت دارد که گفت: در یک روز هنگامی که عایشه از مقابر برگشت؛گفتم: ای مادر مومنان. پیامبرص از زیارت قبرها نهی کرد؟گفت: آری،از زیارت قبور نهی کرد، ولی سپس به زیارت آنها فرمان داد.[[176]](#footnote-176)

شیخ السلام : به این پاسخ داده می‏گوید: در حدیث عایشه حجتی نیست. چرا که استدلال کننده به نفی عام احتیجاج کرده است و نهی را اینگونه دفع کرده که منسوخ است. و نهی خاص که در برگیرنده لعن زنان در زیارت قبور باشد مطرح نشده است. عبارت«سپس به زیارت آنها فرمان داد» مقتضی آن است که فرمان پیامبرص به معنای استحباب است و استحباب هم به طور خاص در حق مردان وارد و ثابت شده است. اگر معتقد باشد که زنان نیز همانند مردان به زیارت قبور فرمان داده شده اند در آن صورت می‏بایست همانند مردان آنرا انجام می‏دادند و عایشه به برادرش نمی گفت: که ترا زیارت نمی‏کردم. لعن در تحریم صریح است و خطاب اجازه زیارت قبور از طرف پیامبرص زنان را در بر نمی گیرد و در حکم ناسخ نیز داخل نمی شوند، عام هرگاه ثابت شود که بعد از خاص است از نظر جمهور علما ناسخ محسوب نمی‏شود. که این مذهب شافعی و مذهب احمد بر اساس روایت مشهور از میان دو روایت اوست و در میان یاران او معروف است. بنابراین هنگامی که تقدیم و تأخیر عام وخاص معلوم نباشد وضعیت از این بدتر است و نمی‏توان حکم صریح بر منسوخ بودن خاص صادر کرد.

از این رو ممکن است لعن او بر زنانی که قبرها را زیارت می‏کنند پس از اجازه زیارت به مردان آمده باشد وآنچه به این مضمون دلالت دارد اینکه پیامبرص آنرا بابرگزیدن مساجد و چراغ بر قبر ها مقرون به هم مطرح کرده است و معلوم است که بر گرفتن مساجد و چراغها بر مقبره با دلیل محکم نهی شده است و احادیث صحیح بدان دلالت دارد،زیارت زنان نیز مثل آن است.

نظر صحیح این است که در اجازه به زیارت قبور، به چند دلیل زنان داخل نمی شوند: نخست اینکه در فرموده پیامبرص صیغه امر به صورت مذکر مطرح شده است. وتنها بروجه تغلیب زنان را در بر می گیرد، که در این خصوص دو دیدگاه وجود دارد؛ دیدگاهی می‏گوید نیاز به دلیل جداگانه‏ای است پس برای آنکه بروجه تغلیب زنان را در بر گیرد نیاز به دلیل مستقل دارد. و دیدگاهی هم می‏گوید: بروجه اطلاق بر زنان نیز حمل می‏شود. بنابراین دخول زنان در آن به طریق عموم ضعیف خواهد بود. عام با ادله خاص در تعارض واقع نمی‏شود و نزد جمهور خاص را نسخ نمی‏کند. اگر زنان در این خطاب داخل بودند؛ در آنصورت زیارت قبور بر آنان مستحب بود. از هیچکدام پیشوایان چنین دیدگاهی روایت نشده است و زنان نیز در دوران پیامبرص و خلفای راشدین به منظور زیارت قبرها بیرون نرفته اند و از جمله دلایل اینکه پیامبرصعلت اجازه به مردان را بیان کرده است مبنی بر اینکه مرگ را به یاد می‏آورد و دل را نرم و رقیق می‏سازد و چشم را اشک آلود می‏کند.

در مسند احمد[[177]](#footnote-177) نیز چنین چیزی آمده است و معلوم است اگر برای زنان چنین دری گشوده شود، با فریاد و ناله و نوحه خارج می‏شود، چرا که دارای صبر اندک و ضعف هستند. اگر زیارت زنان مظنه وسبب امور حرام باشد میزانی که منجر به حرام می‏شود را نمی توان تعیین ومحدود کرد و نمی توان بین

انواع اسباب تشخیص داد از جمله اصول شریعت این است که هرگاه حکمت پوشیده وپراکنده باشد حکم به مظنه آن حکمت معلق می‏شود. این باب نیز به عنوان سد ذریعه حرام می گردد.

همانگونه که نظر به زینت باطنی و خلوت بابیگانه و مواردی از این دست حرام شده است.

در آن مصلحتی که با این مفسده معارض باشد وجود ندارد مصلحتی که در آن وجود دارد تنها این است که برای مرده دعا می‏کند و این در منزل نیز ممکن است.

برخی از علما در خصوص تشییع جنازه نیز چنین دیدگاهی دارند. به این استدلال که پیامبرص به زنان فرمود: با بارگناه به دوش برگشتید، نه ثواب و پاداش چرا که زنده ها را دچار فتنه و مردگان را می آزارید.[[178]](#footnote-178)

فرموده او به فاطمه: اگر به همراه آنها به مقابر می رسیدی داخل بهشت نمی شدی.[[179]](#footnote-179)

این مضمون را روایاتی که درصحیح مسلم و بخاری ثابت شده است، تایید می‏کند به این معنا که وی زنان را از اینکه دنبال جنازه بروند، نهی فرمود.[[180]](#footnote-180)

این سخن پیامبرص روشن است که فرمودند: هرکس بر جنازه ای نماز بخواند به اندازه کوهی بزرگ پاداش دارد و هرکس وی را تا زمانی که دفن شود، همراهی کند به اندازه‏ای دو کوه بزرگ اجر می برد.[[181]](#footnote-181) این روایت بیشتر از صیغه مذکر بر عموم دلالت دارد چرا که لفظ «مَن» (هر کس) به اتفاق همه مردم هم مرد و هم زن را در بر می گیرد با احادیث صحیح دانسته شد که این عموم به سبب نهی پیامبرص بر زنان از اتباع جنازه، آنان را در بر نمی گیرد. پس هرگاه زنان در این عموم داخل نشوند به طریق اولی در عموم قبلی نیز داخل نمی شوند.

از نظر من (شارح) اجازه زیارت قبرها ویژه مردان می‏باشد. چرا که با سخن خود مبنی بر اینکه خداوند زنان زیارت کننده قبرها را لعنت کرده است، تخصیص خورده و عام مخصوص تلقی می‏شود.

بر کسانی که قائل به نسخ نهی از زیارت قبور هستند می توان به دلایل زیر پاسخ داد.

آنچه از عائشه و فاطمه رضی الله عنها مطرح کرده‏اند معارض است با آن چه که در این باب از آنان روایت شده است پس نسخ با آن ثابت نمی‏شود.

از جمله دلیل دیگر اینکه قول و فعل صحابی به اتفاق علما در برابر حدیث، حجت تلقی نمی‏شود واینکه پیامبرص به عایشه آموزش داد که در هنگام زیارت قبرها چه بگوید دال بر نسخ احادیث سه گانه‏ای که زیارت کنندگان قبرها را لعن کرده است، نمی‏باشد. چرا که ممکن است آن آموزش قبل از این نهی اکید و وعید شدید بوده است. والله اعلم.

محمد بن اسماعیل صنعانی : در کتابش بنام تطهیر الاعتقاد می‏گوید: این قبه‏ها و ضرایح که بزرگترین وسیله برای شرک و الحاد شده و بزرگترین ابزار برای نابودی اسلام و خرابی پایه های آن گردیده است. غالباً و از همه آنها را پادشاهان، سلاطین،روسا و سردمداران تعمیر می‏کنند و می سازند،

که به یکی از نزدیکان آنها یا اینکه از جمله کسانی که مردم به وی گمان نیکو داشتند مثل انسان فاضل، عالم،صوفی، فقیر یا شیخ بزرگی. مردمی که آنها را می شناسند بی آنکه به آنان توسل جویند ویا به فریاد بخوانند به عنوان زیارت مردگان آنها را زیارت می‏کنند حتی برای او دعا و استغفار می‏کردند، سپس نسلی بعد از آنها می‏آید، قبری را می یابد که بنائی برآن افراشته و شمعی بر آن روشن شده وبا فرشهایی ارزشمند فرش گردیده و پرده ها بر آن کشیده شده است، برگهای وگلها در آن انداخته شده، معتقد می‏شود که آن بخاطر دفع ضرر ویا جلب منفعتی است. خادمان و نگهبانان آمده دروغهایی برای آن مرده می سازند که فلان و بهمان چیز را وی انجام داده است فلانی را ضرر رسانیده وفلانی را نفع رسانیده است تا اینکه هر نوع باطلی را از طبیعت وسرشت وی حَرَسَ می‏کند.

فرمان خدا همان است که در احادیث نبوی ثابت شده است که پیامبرص لعن کرده است کسی را که بر قبرها چراغ روشن کند، بر قبر بنویسد و یا برآن بنا بسازد. احادیث در این زمینه فراوان و معروفند. این کار ذاتاً نهی شده است سپس وسیله ای می‏شود برای مفسده های بسیار بزرگ.

در این گفته مطابقت حدیث با شرح و تفسیرش فهمیده می‏شود والله اعلم.

در خصوص چراغها ابومحمد مقدسی می‏گوید: اگر گذاشتن چراغ بر قبرها مباح بود کسی را که آن را انجام داده است لعن نمی کرد. زیرا روشن کردن چراغ بر قبرستان موجب از بین رفتن مال، بی آنکه فائده‏ای داشته باشد، است. همچنین افراط وزیاده روی در تعظیم قبرها که بسیار به تعظیم بتها شبیه است

ابن قیم می‏گوید: بر گرفتن قبرها به عنوان مساجد و روشن نمودن چراغ بر آنها از جمله گناهان کبیره است، مقصود از صاحبان سنن[[182]](#footnote-182) یعنی: ابوداوود،ترمذی و ابن ماجه، چون نسائی آنرا روایت نکرده است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده عبارتند از:

نخست: تفسیر (أوثان(وثنها)

دوم: تفسیر عبادت

سوم: پیامبرص تنها از چیزی به خدا پناه می برد که ترس وقوع آن بود

چهارم: دعای اینکه قبر او بت واقع نشود را،پیامبرص با برگرفتن قبرهای انبیاء به عنوان مسجد مقرون به هم ودر کنار هم مطرح کرده است

پنجم: یادآوری شدت خشم خداوند از چنان اعمال ناپسند.

ششم: که از مهمترین مباحث و مسائل این باب به شمار می رود اینکه شناخت وصف چگونگی پرستش(عبادت) لات که به عنوان بزرگترین بت عرب مطرح بود.

هفتم: شناخت اینکه بت قبلاً قبر فرد صالحی بوده است.

هشتم: بت نام صاحب قبر بود و چگونگی تبدیل شدن آن به بت و مفهوم و مسمای این نامگذاری.

نهم: لعنت پیامبرص بر زنانی که قبرها را زیارت می‏کنند.

دهم: لعنت بر کسی که بر قبرها چراغ روشن کند.

باب: حمایت مصطفی صاز حریم توحید و بستن راهی که منجر به شرک می‏شود.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ **ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ** ﭼ (التوبه: ١٢٨ - ١٢٩) به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است\* اگر آنان روی بگردانند. بگو خدا مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست به او دلبسته ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام و او صاحب عرش بزرگ است.

مصنف می‏گوید: باب حمایت مصطفیص از حریم توحید و بستن راهی که منجر به شرک می‏شود.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ (التوبة: ١٢٨ - ١٢٩) به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد که رنجهای شما بر او سخت است؛ و اصرار بر هدایت شما دارد؛ و نسبت به مؤمنان، رئوف و مهربان است\* اگر آنان روی بگردانند. بگو خدا مرا کافی و بسنده است. جز او معبودی نیست به او دلبسته ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام و او صاحب عرش بزرگ است.

«جناب» در متن عربی یعنی جانب، اطراف و حریم، مراد حمایت پیامبرص از توحید در برابر هرآن چه از شرک و اسباب آن که به حریم توحید نزدیک می‏شود.

ابن کثیر : می‏گوید: خداوند متعال بر مومنان منت گذاشته به آنان می‏گوید: فرستاده‏ای از خود آنان برایشان فرستاده است یعنی از جنس آنها و با زبانی که آنها سخن می گویند، تکلم می‏کند. همانطوریکه از زبان ابراهیم علیه السلام می‏فرماید: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ (البقرة: ١٢٩)یعنی: پروردگارا رسولی در میانشان برانگیز که از خودشان باشد. و در جای دیگر می‏فرماید: ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﭼ (آل عمران: ١٦٤) یعنی: یقیناً خداوند بر مومنان منت نهاد و تفضل کرد که در میانشان پیامبری از جنس خودشان برانگیخت.

ازاین رو خداوند فرموده است (ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ) یعنی: به یقین، رسولی از خود شما بسویتان آمد. همان گونه که جعفر بن ابی طالب به نجاشی ومغیرۀ بن شعبه به سفیر کسری (حاکم ایران) گفتند: خداوند رسولی را در میان ما برانگیخت، نَسَب و صفت، جای نشست وبرخواست و صداقت و امانت داری او را می شناسیم، تا پایان سخن.

سفیان بن عیینة از جعفر بن محمد ابیه در خصوص این فرموده خداوند (ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ) آورده است که گفت: چیزی از خلق وخوی جاهلیت را دچار نشده و به او نرسیده است.

(ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ) یعنی: چیزی که امتش را به سختی می اندازد و بر آنها سنگینی می‏کند بر او ص گران و سخت است.

از این رو در حدیثی که از طرق[[183]](#footnote-183) مختلف روایت شده آمده است که پیامبرص فرمود: من به دین حقگرای آسان برانگیخته شده‏ام.

در صحیح بخاری[[184]](#footnote-184) آمده است که پیامبرص فرمود: این دین آسان است. شریعت محمد تمامی‏اش آسانگیری، سهل و کامل است. و برای کسی که خداوند بر او ساده گردانیده ساده و سهل است.

عبارت(ﯖ ﯗ) یعنی بر هدایت شما و رسانیدن نفع دنیوی و اخروی به شما حریص است. از ابوذر رضی الله عنه روایت شده است که گفت: ر سول خداص در حالتی ما را ترک گفت: هیچ پرنده ای درهوا پر نزد مگر اینکه وی علمی از آن برای ما مطرح کرده وبه یادگار گذاشت. طبرانی[[185]](#footnote-185) آنرا روایت کرده است.

ابوذر می‏گوید: رسول خدا ص فرمودند: چیزی از بهشت باقی نمانده واز آتش جهنم دور نشده است مگر اینکه برای شما آنرا بیان کرده ام.[[186]](#footnote-186)

عبارت(ﯘ ﯙ ﯚ) یعنی: نسبت به مومنان دارای لطف فراوان و بسیار مهربان است. این فرموده خداوند همانند این سخن اوست که می‏فرماید: ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ (الشعراء: ٢١٥ - ٢١٧) یعنی: بال (محبت مودت) خود را برای مومنانی که از تو پیروی می‏کنند بگستران.. واگر آنان از فرمان تو سرکشی کردند، بگو من از کار شما بیزارم و بر خدای چیره و مهربان توکل کن. در این آیات خداوند به مهربانی و فروتنی که در آیه مورد بحث این باب مطرح شده است، پیامبر(ص) را فرمان می دهد.

عبارت(ﯜ ﯝ) یعنی از شریعت کامل و شامل و پاکی که تو آورده ای روی بگردانند، بگو خدا مرا کافی وبسنده است جز او معبودی نیست به او دلبسته‏ام و کارهایم را بدو واگذار کرده ام. او صاحب تخت پادشاهی بسیار بزرگ است.

مقتضی است این اوصافی که خداوند فرستاده اش را در حق امتش بدان‏ها توصیف کرده است، امتش را از شرکی که بزرگتررین گناهان است بترساند و بر حذر دارد، اسباب وسایلی که منجر به آن می شوند را بیان کند. و نهی خداوند از شرک را به آنان برساند، از جمله مصادیق شرک می توان از تعظیم قبرها، اغراق در خصوص آنها، نماز خواندن در نزد آنها و به سوی آنها، و مسائلی از این دست که موجب عبادت آنها می‏شود، که قبلاً بیان آنها گذشت و در احادیث همین باب نیز خواهد آمد.

از ابو هریره **س** روایت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: منازلتان را قبر قرار ندهید و قبر مرا عید قرار ندهید. برمن درود بفرستید، درود و صلوات شما هر جا که باشید به من می رسد. ابو داوود این روایت را با سند حسن روایت کرده و تمام راویان آن موثق اند.

از علی بن حسین نیز روایت شده است که فرمود: وی مردی را دید که به یک شکافی در کنار قبر پیامبرص آمده در آن وارد شده سپس دعا می کرد. پس او را از آن کار باز داشت و فرمود: اینک حدیثی را برای شما بگویم که از پدرم از جدم از رسول خداص شنیدم که فرمودند: قبرم را عید قرار ندهید و منازلتان را قبر نگردانید. بر من درود بفرستید زیرا هر جاییکه باشید سلام و درود فرستادنتان به من می رسد. این حدیث در المختاره روایت شده است.

مصنف می‏گوید: (از ابوهریره س روایت شده است: رسول خداص فرمودند: منازلتان را قبر قرار ندهید و قبر مرا عید قرار ندهید. برمن درود بفرستید، درود و صلوات شما هر جا که باشید به من می رسد. ابو داوود این روایت را با سند حسن روایت کرده و تمام راویان آن موثق اند.[[187]](#footnote-187)

عبارت « منازلتان را قبر قرار ندهید »

شیخ الاسلام می‏گوید: یعنی: نماز، دعا و قرائت قرآن را در منازل خود رها نکنید که به منزله قبر شوند. پیامبرص به انجام عبادت در منازل فرمان داد. واز انجام وقصد آن در قبرها نهی کرده است این دستور او برخلاف عملی است که مشرکان مسیحی و افرادی از این امت که شبیه آنها هستند، انجام مي‏دهند.

در صحیح مسلم و بخاری از ابن عمر به صورت مرفوع روایت شده است که بخشی از نماز تان را در منازلتان انجام دهید و آنها را قبر قرار ندهید.[[188]](#footnote-188)

در صحیح مسلم[[189]](#footnote-189) از ابن عمر به صورت مرفوع آمده است: منازل خود را قبر قرار ندهید، زیرا شیطان از منزلی که قرائت سوره بقره را در آن می شنود، می گریزد.

عبارت « قبر مرا عید قرار ندهید » شیخ الاسلام : علیه می‏گوید: عید اسمی است برای تکرار و برگشت اجتماع عمومی به صورتی که عادت شده است وبه عادت تبدیل گردیده است.

این تکرار و بازگشت یا با بازگشت سال یا هفته یا ماه و یا هر مدت زمان دیگری را شامل می‏شود.

ابن قیم : می‏گوید: عید یعنی هرزمان و مکانی که آمدن ونیت آن عادت شده باشد. از عادت و اعتیاد گرفته شده است، اگر اسم یک مکان باشد مقصود همان مکانی است که قصد اجتماع در آن صورت می پذیرد واین اجتماع ممکن است برای عبادت ویا غیر آن باشد. همانگونه که خداوند مسجدالحرام، منی، مزدلفه، عرفه و مشاعر را عیدی برای مومنان حقگرا قرار داده است. همانطوری که خداوند ایام عید را در شریعت عید نامیده است. مشرکان عیدهای زمانی و مکانی داشتند. خداوند هنگامی که دین اسلام را آورد همه را باطل ساخت و به جای آن عید فطر، عید قربان وایام منی را جایگزین کرد. همانطور که اعیاد مکانی مشرکان را با کعبه، منی، مزدلفه، عرفه و مشاعر عوض کرده و اینها را جایگزین اعیاد مشرکان ساخت. عبارت «بر من درود بفرستید، درود و صلوات شما هر کجا باشید به من می رسد » شیخ الاسلام: می‏گوید: در عبارت مذکور اشاره میکند به اینکه چه نزدیک قبرم باشید چه دور، درود و سلام شما به من می رسد. پس نیازی نیست قبرم را عید قرار دهید.

مصنف می‏گوید: از علی بن حسین نیز روایت شده است که فرمود: وی مردی را دید که به یک شکافی در کنار قبر پیامبرص آمده در آن وارد شده سپس دعا می کرد. پس او را از آن کار باز داشت و فرمود: اینک حدیثی را برای شما بگویم که از پدرم از جدم از رسول خداص شنیدم که فرمودند: قبرم ر اعید قرار ندهید و منازلتان را قبر. بر من درود بفرستید زیرا هر جاییکه باشید سلام و درود تا به من می رسد. این حدیث در المختارۀ روایت شده است.[[190]](#footnote-190)

این حدیث و حدیث قبل از آن دو حدیث بسیار خوب و دارای سند حسن هستند.

اولی را ابوداوود و دیگران از حدیث عبدالله بن نافع صائغ روایت کرده است که گفت: این روایت را ابن ابی ذئب از سعید مقبری از ابوهریرهس به من خبر داده است.

راویان آن موثق و از افراد مشهورند ولی در خصوص عبدالله بن نافع، ابو حاتم می‏گوید: حافظ نیست برخی او را شناخته و برخی نمی شناسد واز سوی آنها انکار می‏شود. ابن معین می‏گوید: او جای اعتماد است. ابو زرعه نیز می‏گوید: اشکالی در او نیست شیخ الاسلام : می‏گوید برای حدیث شخصی نظیر او، اگر شواهدی باشد معلوم است که حدیثش محفوظ است. که حدیث مذکور شواهد متعددی دارد.

حافظ محمد بن عبدالهادی می‏گوید: این حدیث، حدیث حسن وجید الاسناد است، شواهدی دارد که آنرا به درجه صحت می رساند.

و در خصوص حدیث دوم، ابویعلی، قاضی اسماعیل و حافظ ضیاء محمد بن عبدالواحد مقدسی در المختارۀ آنرا روایت کرده‏اند. شیخ الاسلام : می‏گوید: به این سنت بنگر که چگونه از طریق کسانی روایت شده است که اهل مدینه و اهل بیت رسول رخدا ص هستند، همان کسانی که نزدیکی نسبی و خویشاوندی با پیامبر ص داشتند، چرا که آنان نسبت به دیگران نیازمند تر به آن بودند و از این رو از همه بیشتر در ضبط و نگهداری آن تلاش می‏کردند و بیشتر از دیگران در ضبط و حافظه داشتند.

سعید بن منصور در سنن خود می‏گوید: عبد العزیز بن محمد برای ما گفت: سهیل بن ابی سهیل به من خبر داد و گفت: حسن بن حسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم مرا نزد قبر دید، مر اصدا زد در حالی که در منزل فاطمه رضی الله عنها شام می خورد. گفت: بیا شام بخور، گفتم: شام نمی خواهم. گفت: چه شده، ترا نزد قبر می بینم؟ گفتم: به پیامبرص سلام فرستادم: سپس گفت: هرگاه وارد مسجد شدی بر پیامبر درود بفرست. چرا که رسول خداص فرمودند: قبر مرا عید نگیرید و منازلتان را نیز قبر قرار ندهید، بر من درود بفرستید، زیرا که درود و سلام شما، هرکجا که باشید به من می رسد. خداوند یهود و نصاری را لعت کرده است از این که قبرهای پیامبرانشان را به مسجدی گرفتند، شما و آن کسی که در اندلس زندگی می‏کند همگی برابرید،ترجمه (یعنی: این گفته و خطاب همه شماها را در بر می گیرد در هر حوزه و محدوده جغرافیایی که باشید).

همچنین سعید بن منصور از حبان بن علی از محمد بن عجلان از (ابو سعید مولی المهری روایت کرده است که گفت: رسول خداص فرمودند: قبرم را عید و منازل خود را قبر قرار ندهید. بر من سلام و درود بفرستید، زیرا سلامتان به من می رسد.

شیخ الاسلام: می‏گوید: این دو روایت مرسل با این دو وجه مختلف بر ثبوت حدیث دلالت دارند. به ویژه کسی که آنرا به صورت مرسل آورده است بدان احتجاج واستدلال کرده است. واین به معنای ثبوت آن در نزد وی است.

مقصود (از علی بن حسین یعنی: حسین پسر علی بن ابی طالب معروف به زین العابدین س، برترین فرد تابعین از اهل بیت پیامبرص و عالمترین آنها. زهری می‏گوید: از قریشیان بالاتر از او کسی را ندیدم. بنابر قول صحیح در سال 93 وفات یافت. پدرش حسین نوه رسول خداصو دسته گل خوشبوی باغ نبیص،پیامبرص را به خاطر داشت وبه سال 61 هجری در سن 50 سالگی، در روز عاشورا به شهادت رسید س.

عبارت« وی را دید که به یک شکافی در کنار قبر پیامبرص آمده » فرجۀ در عبارت عربی یعنی شکاف و روزنه ای در دیوار یا چیزی نظیر شکاف دریچه.

عبارت« در آن وارد شده سپس دعا می کرد، پس او را از آن کار بازداشت» دلالت دارد بر اینکه از رفتن به قبرستانها و میادین اطراف آنها به قصد دعا ونماز نهی شده است.

شیخ السلام : می‏گوید: کسی را نیافتم که به این کار رخصت دهد. زیرا این عمل یک نوع به عید گرفتن قبرهاست. همچنین دلالت دارد بر اینکه هرگاه شخص به منظور نماز وارد مسجد شود و سپس به قصد سلام دادن به نزد قبر پیامبرص برود این عمل نهی شده است چرا که چنین عملی از سوی شارع تشریع نگشته است مالک برای اهل مدینه ناپسند می‏داشت از اینکه فردی هرگاه داخل مسجد می‏شود، به نزد قبر یامبرص بیاید، زیرا سلف چنین عملی را انجام نمی‏دادند. شیخ الاسلام می‏گوید: آخراین امت جز به آنچیزی که اولش اصلاح شد اصلاح نمی‏شود. صحابه و تابعین رضی‏الله عنهم به مسجد النبی ص آمده و نماز می خواندند، چون نماز تمام می‏شد یا می نشستند و یا از مسجد خارج می شدند،برای سلام دادن به قبر نمی آمدند. به دلیل اینکه می دانستند درود و سلام بر پیامبرص در نماز کاملتر و بالاتر است و پیامبرص اجازه نداده تا به منظور درود و سلام فرستادن به او و یا دعا کردن، به نزد قبرش بروند زیرا پیا مبرصفرموده بود که قبرم را عید برنگزینید بلکه بر من سلام بفرستید که سلام شما به من می‏رسد. و آنان را از آمدن به قبر خود بازداشته و بیان کرده است که دعا و سلام در فواصل دور نیز به او می رسد و کسی را که قبرهای انبیاء را مسجد قرار دهد لعن کرده است.

در زمان اصحاب رضی الله عنهم تا وقتی که عایشه رضی الله عنها در حجره محل سکونت پیامبرصحضور داشت در آن حجره از طریق در وارد می شدند وپس از آن تازمانی که دیوار دیگری برآن بنانهادند با وجود اینکه می توانستند به آن داخل شوند وبه قبر پیامبرصدست یباند ولی در آن وارد نمی شدند نه برای سلام ونه برای نماز، نه به منظور دعا برای خود و نه دعا برای دیگران و نه برای پرسیدن حدیث ونه برای پرسیدن علم. شیطان نتوانست در آنها طمع ایجاد کند تا سخن یا سلامی را به آنها بشنواند که آنها گمان کنند پیامبرص با آنان سخن می‏گوید، یا فتوا می‏دهد یا سخنانی را برای آنان بیان می‏کند یا سلام آنها را با صدایی که از خارج شنیده می‏شود، پاسخ گوید. همانطوری که شیطان در غیر آنها طمع ایجاد کرد و نزد قبر پیامبرص و یا غیر او، که آنها را گمراه ساخت به طوری که گمان کردند صاحب آن قبر به آنها فرمان می دهد، آنها را نهی می کند، برای آنان فتوا می‏دهد و به ظاهر برایشان سخن می‏گوید، یا از قبر خارج می‏شود وآنها او را در خارج قبر مشاهده می‏کنند وگمان کنند که آن خود کالبد مرده است که با آنان سخن می‏گوید و روح مرده برای آنها تجسم پیدا کرده و آنها نیز او را می بینند. همانگونه که پیامبرص مردگان را در شب معراج دید. (همه اینها مواردی است که شیطان به آنان نشان می‏دهد تا گمراهشان سازد).

مقصود اینکه صحابه رضی الله عنهم همانند جانشینان پس ازخود به سلام و دعا کردن نزد قبر پیامبرص عادت نکرده بودند و تنها بعضی از آنان هنگامی که از سفری بر می گشتند از بیرون آمده براو سلام می فرستادند. همانطوری که ابن عمر چنین عملی را انجام می داد.

عبیدالله بن عمراز نافع آورده است: هنگامی که ابن عمر از سفر برگشت به نزد قبر پیامبرص آمده گفت: سلام بر تو ای رسول خدا، سلام بر تو ای ابوبکر،سلام برتو ای پدر جان! سپس برمی گشت. عبید الله می‏گوید: کسی از یاران پیامبرص را نمی شناسم که چنین عملی را انجام داده باشد جز ابن عمرس و این بیانگر آن است که وی نزد قبر هنگامی که سلام می کرد به منظور دعا نمی ایستاد، همانگونه که بسیاری از مردم فعلی چنین عملی را انجام مي‏دهند.

شیخ الاسلام : می‏گوید: چون چنین کاری از هیچکدام از یاران پیامبرص نقل نشده است وعین بدعت است. در مسبوط آمده که مالک گفت: به نظرم نباید بر قبر پیامبرص ایستاد، بلکه باید سلام داد و گذشت. نص است در خصوص احمد که وی رو به قبله می ایستاد حجره محل دفن پیامبرص را در سمت راست خود قرا رمی داد تا به آن پشت نکند.

خلاصه همه امامان اتفاق نظر دارند که هنگام دعا نباید رو به قبر ایستاد. ولی در خصوص اینکه آیا در هنگام سلام می توان رو به قبر ایستاد؟ دچار منازعه و اختلاف شده‌اند.

در حدیث مذکور دلیلی دال بر منع آمادگی برای سفر به قصد قبر پیامبرص یا هر قبر دیگر و یا ضریح و گنبد وجود دارد. زیرا این عمل از زمره عید گرفتن آنهاست، حتی از بزرگترین اسباب شرک قراردادن صاحبان آنها برای خدوند است.

این همان مساله ای است که شیخ الاسلام : بر آن فتوا داده – یعنی سفر کردن صرفاً برای زیارت قبور انبیاء صالحان - و اختلاف علما را در خصوص آن نقل کرده است. از جمله کسانی که آنرا مباح دانسته‏اند؛ غزالی و ابو محمد مقدسی را می توان نام برد. و از جمله مانعین آن نیز عبارتند از ابن بطه، ابن عقیل، ابو محمد جوینی و قاضی عباس، که نظر اخیر دیدگاه جمهور علماست مالک در خصوص آن نص دارد وکسی از امامان با وی مخالفت نکرده‏اند.

و همین دیدگاه درست و صحیح است، به دلیل آنچه که در صحیح مسلم و بخاری[[191]](#footnote-191) از ابوسعید خدری روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: بار سفر جز به قصد سه مسجد، بسته نمی‏شود. (یعنی تنها برای این سه مسجد سفر کردن صحیح و درست است).

مسجدالحرام، این مسجد (مسجدالنبی) و مسجدالأقصی. بار سفر بستن به قصد زیارت قبرها و گنبدها نیز در این نهی داخل می‏شود. چه این نهی باشد و چه نفی، در هر صورت فرقی نمی‏کند. وچون در روایتی با صیغه نهی آمده است پس معین می گردد که این نهی است.

به همین سبب صحابه رضی الله عنهم از این فرموده پیامبرص ممنوعیت را فهمیده اند همانطوری که در الموطاء و المسند و سنن[[192]](#footnote-192) از بصره بن ابی بصرۀ الغفاری روایت شده است، به ابو هریره - در حالیکه از طور برگشت –گفت: اگر پیش از آنکه خارج شوی به تو دست می یافتم خارج نمی شدی زیرا شنیدم رسول خداص می فرمود: چهار پای سواری به کار گرفته نمی‏شود مگر به قصد سه مسجد: مسجد الحرام، این مسجد (مسجد النبی) و مسجدالأقصی (به کار گرفتن چهار پا یعنی بار سفر بستن) امام احمد و عمر بن شبۀ در اخبار المدینۀ با سند جید[[193]](#footnote-193) از قَزَعۀ روایت کرده‏اند که گفت: نزد ابن عمر آمده گفتم: می خواهم به طور (کوه طور) بروم. به من گفت: تنها برای سه مسجد: مسجد الحرام، مسجدالنبی و مسجدالأقصی، بار سفر ببند(و به قصد آن جاها سفر کردن جایز است).

نیت به «طور» رفتن را از خود رها کن و به آنجا نرو، ابن عمر و بصرۀ بن ابی بصرۀ از جمله کسانی هستند که رفتن به قصد طور را نهی شده می دانند. زیرا لفظی که در آن نهی از بار سفر بستن به قصد غیر از مساجد سه گانه مطرح کرده‏اند از جمله مواردی است که در آنها قصد قربت و نزدیکی مدنظر است. معلوم است که مستثنی منه عام بود و مساجد و غیر مساجد را در بر می گیرد و نهی مذکور نیز تنها به مساجد اختصاص ندارد، از این رو آن دو نفر از بار سفر بستن به طور با استناد به این حدیث نهی کردند، طور مکانی است که خیلی افراد به دلیل فضیلت بقعه ای که در آن وجوددارد به آن مکان سفر مي‏کنند. خداوند آن مکان را وادی مقدس و بقعه مبارک نامیده است. و با کلیم خود موسی در آنجا سخن گفت: این دیدگاه امامان چهارگانه اهل سنت و جمهور علماست. هرکس می خواهد بیشتر در این زمینه بداند و به پاسخی در معارضه آن دست یابد به کتابی که شیخ الاسلام در جواب ابن اخنائی در خصوص اعتراض وی برآنچه احادیث صحیح بدان دلالت دارد. و علما آنرا برگزیده اند، نکاشته است مراجعه کند. چرا که مفسدۀ در آن کتاب آشکار شده است. در خصوص نهی از زیارت همه مکانها بجز سه مکان مذکور و هدف نهایی آن باید گفت: مصلحتی در آن نیست تا بخواهند به قصد آنجا سفر کنند و هیچگونه مزیتی وجود ندارد تا فرد به سوی آن مزیت فرا خوانده شود، حافظ محمد بن عبدالهادی در کتاب «الصارم المنکی فی رده علی السبکی» به صورت مبسوط و گسترده در این زمینه سخن گفته و علل احادیث وارده در خصوص زیارت قبر پیامبرصرا در آنجا مطرح کرده است.

وی و شیخ الاسلام : یادآور شده اند که هیچکدام از احادیث واردشده در خصوص جایز بودن زیارت قبور نه از پیامبرص و نه از صحابه صحیح نیستند. با وجود اینکه آن احادیث بر محل نزاع نیز دلالت نمی‏کنند. زیرا در آن احادیث مطلق زیارت مطرح است و کسی بدون بار سفر بستن و قصد کردن، منکر زیارت نیست که آنها هم به زیارت شرعی که بدون بدعت باشد، حمل می شوند (محل نزاع همان قصد ونیت و بار سفر بستن به یک مکان خاص است).

مقصود از کتاب المختارۀ، کتابی است که مولف آن احادیث باسند جید را افزون بر صحیح مسلم و بخاری در آن جمع کرده است.

مولف المختارۀ، ابو عبدالله محمد بن عبدالواحد مقدسی، حافظ ضیاء الدین حنبلی، یکی از سرشناسان علم است. ذهبی می‏گوید: تمام عمرش را در این شأن (حدیث) همراه با دیانتی استوار، پرهیزگاری، فضیلت کامل و یقین، سپری کرد، خداوند رحمتش کند و از او راضی و خشنود باشد.

شیخ الاسلام می‏گوید: تصحیح وی در کتاب مختارة خود بدون تردید از تصحیح حاکم بهتر و نیکوتر است. در سال (643) در گذشت.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه برائت.

دوم: دور کردن کامل امت خود از محدوده شرک با نهایت دوری.

سوم: حرص پیامبرص بر هدایت ما ومهربانی و رأفت او بر ما.

چهارم: نهی او ص از زیارت قبر خود به گونه ای خاص با وصف اینکه زیارت او را بالاترین اعمال است.

پنجم: نهی اوص از زیارت زیاد (زیاده روی در زیارت).

ششم: تشویق و برانگیختن فرد بر خواندن نماز مستحب خوانده نمی‏شود.

هفتم: نزد اصحاب ثابت شده بود که در قبرستان دعا و نماز خوانده نمی‏شود.

هشتم: تعلیل اینکه درود و سلام فرد به او می رسد، اگر چه فرد از او دور باشد و نیازی به این نیست کسی با نزدیک شدن به قبر او دچار توهم و خیال بشود (به این توضیح که باروش بر این باشد که حتماً با نزدیکی سلامش به او می رسد).

نهم: در برزخ اعمال امت ویص (در قالب) درود و سلام به وی عرضه می‏شود.

باب: این که برخی از افراد این امت بتها را می پرستند.

خداوند فرموده است ﭽ **ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ** ﭼ (النساء: ٥١) یعنی: آیا نمی بینی کسانی را که بهره ای از کتاب بدیشان رسیده است به بتان و شیطان ایمان می آورند ودرباره کافران می گویند که اینان از مسلمانان بر حق تر و راه یافته‎ترند.

مصنف می‏گوید: باب برخی از افراد این امت بتها را می پرستند.

«وثن» در عبارت عربی که در اینجا بت ترجمه شده است. به نوعی از انواع عبادت غیر خدا از قبیل عبادت قبرها،گنبدها و ضریحها و غیره اطلاق می‏شود. به این دلیل سخن ابراهیم علیه السلام که خداوند از زبان او فرموده است:

ﭽ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ (العنكبوت: ١٧) یعنی: شما غیر از خدابتهایی را می پرستید و دروغی را هم بهم می بافید

همراه با این فرموده خداوند از زبان مشرکان **ﭽ** ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ**ﭼ** الشعراء: ٧١ یعنی: گفتند: بتها را می پرستیم وبه منظور عبادت بر آنها می ایستیم. در جای دیگری می‏فرماید: **ﭽ** ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ **ﭼ** (الصافات: ٩٥) یعنی: آیا چیزی را می پرستید که خود آنرا می تراشید. بدین ترتیب معلوم می گردد که وثن به هر چیزی که غیر از خدا پرستیده شود از بت و غیر آن اطلاق می‏شود. همانطوری که در حدیث نیز گذشت.

عبارت(ﯽ ﯾ ﯿ) ابن ابی حاتم از عکرمۀ روایت کرده است که گفت: حییّ بن اخطب وکعب بن اشرف به نزد مردم مکه آمدند مردم به آنها گفتند: شما اهل کتاب و اهل علم هستید، در مورد ما و محمد چیزی به ما بگویید و مارا باخبر سازید. آند و گفتند: شما چه هستید و محمد چگونه است؟ گفتند: ما به خویشاوندان سر می زنیم، شتران بزرگ کوهان قربانی می کنیم، ماده شتران آب می دهیم، اسیران را آزاد می کنیم، حاجیان را آب می نوشانیم، ولی محمد همچون نخل تنهایی است که رابطه خویشاوندی مارا قطع کرده، دزدان حاجیان از قبیله غفار از او تبعیت نموده اند پس ما بهتریم یا او؟ آندو نیز گفتند که شما بهتر و رهیافته تر هستید.از این رو خداوند آیه ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ (النساء: ٥١) را نازل فرمود.

در مسند احمد از قول ابن عباس نیز به همین مضمون روایت شده است.

عمر بن خطاب س فرمودند. جِبت یعنی سحر و طاغوت یعنی شیطان، ابن عباس، ابوالعالیۀ، مجاهد، حسن و دیگران نیز موافق این نظرند.

از ابن عباس، عکرمۀ و ابومالک روایت شده است که «جبت» یعنی شیطان که ابن عباس بالحبشیۀ را نیز به شیطان اضافه کرد یعنی شیطانی در حبشه والله اعلم.

همچنین از ابن عباس روایت شده است که «جبت» را شرک، بتها حیی بن اخطب معنا کرده است. از شعبی روایت شده است که جبت یعنی کاهن،جادوگر.

از مجاهد نیز روایت شده است که جبت، کعب بن اشرف است. جوهری می‏گوید: جبت کلمه ای است که بر بت، کاهن،ساحر وامثال آنها اطلاق می‏شود.

مصنف : می‏گوید: این داستان بیان می دارد که آیا شناخت ایمان به جبت و طاغوت در اینجا همان اعتقاد قلبی است یا موافقت با پیروان و یاران جبت و طاغوت با وجود بغض و شناخت بطلان آنها (جبت وطاغوت) نیز ایمان تلقی می‏شود.

خداوند فرموده است: ﭽ **ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ** ﭼ(المائده: ٦٠) یعنی: بگو آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری (از آن چیزهایی که بر ما خرده می گیرید)دارد، کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده،) و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند.

مصنف می‏گوید: خداوند فرموده است: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﭼ (المائدة: ٦٠) یعنی: یعنی: بگو آیا شما را باخبر کنم از چیزی که پاداش بدتری (از آن چیزهایی که بر ما خرده می گیرید)دارد، کسانی که خداوند آنها را از رحمت خود دور ساخته، و مورد خشم قرار داده، (و مسخ کرده،) و از آنها، میمونها و خوکهایی قرار داده، و پرستش بت کرده‌اند.

خداوند به پیامبرش محمدص می‏فرماید: ای محمد بگو آیا شما را از جزایی نزد خدا بدتر از آنچه شما در خصوص ماگمان می برید، در روز قیامت خبر دهم؟آنها شمایید که خداوند آنها را با این صفات که گذشت توصیف کرده است و می‏فرماید (ﭾ ﭿ ﮀ) یعنی از رحمت خود او را دور ساخت (ﮁ ﮂ) یعنی خشمی که هرگز بعد از آن راضی نمی‏شود. (ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ) از آنان میمون و خوک قرار داده است.

ثوری از علقۀ بن مرثو از مغیره بن عبدالله یشکری از معرور بن سوید، روایت کرده است ک هابن مسعود س گفت: رسول خداص در خصوص میمون و خوکهای مطرح شده در آیه مذکور مورد سوال واقع شد. به این توضیح که آیا از جمله چیزهایی است که خداوند مسخ کرده است؟ پیامبرص فرمود: خداوند قومی را (اینگونه) هلاک نمی‏کند یا گفت: مسخ نمی‏کند تا نسل و فرزندانی از آنان قرار دهد، بلکه میمون ها و خوکها قبل از آن بوده است، این حدیث را مسلم[[194]](#footnote-194) روایت کرده است

بغوی در تفسیر خود می‏گوید: (ﭴ )یعنی: ای محمد بگو (هل انبئکم) آیاخبر دهم به شما(بشِر من ذالک) یعنی بدتر از آنچه شما مطرح کردید.آنان به مومنان می گفتند؛ اهل دینی را ندیده ایم که از شما در دنیا و آخرت کم بهره تر و دینی بدتر از دین شما داشته باشد.خداوند جواب آنها را با لفظ شر در ابتدا داده است اگر چه آغاز و ابتدای آنان شر نبود. به دلیل اینکه خداوند فرمود ﭽ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﭼ (الحج: ٧٢) یعنی بگو: آیا شما را به بدتر از این(آتش کینه که برافروختید) آگاه کنم و آن آتش دوزخ است.

لفظ «مثوبة» یعنی: از نظر ثواب و پاداش. که بنا بر تمیز بودن نصب است (عندالله من لعنه الله) یعنی: آن جزا و پاداش نزد خدا، لعنت خدا بر چنین فردی است. (ﮁ ﮂ) یعنی بر او خشم گرفته است که یهود مورد خشم خدا واقع شده است (ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ) میمون همان اصحاب است سبت (یهود) بودند وخوک نیز کافران سفره عیسی بودند.

از علی بن ابی طلحۀ از ابن عباس روایت شده است که هر دو مسخ در خصوص اصحاب سبت (یهود) صورت گرفته. جوانانشان به میمون و پیران وسالخوردگان به خوک مسخ شدند.

(ﮇ ﮈ) کسانی از آنها را بندگان طاغوت قرار داد، یعنی: در آنچه شیطان برای وی آراست از آن اطاعت کرد.

ابن مسعود به صورت (ﮇ ﮈ) و حمزه به صورت (عبدُ الطاغوت) قرائت کرده‏اند. که در دو گویش از زبان عرب به این شیوه قرائت شده که عبد را هم با ضمه باء وهم با سکون باء قرائت کرده‏اند مثل سَبع و سُبع و حسن آن را به صورت واحد یعنی عبد الطاغوت قرائت کرده است. در تفسیر طبرسی آمده است: تنها حمزه آنرا به صورت عَبدالطاغوت یعنی ضمه باء جر تاء قرائت کرده و دیگران به صورت عُبَدَالطاغوت یعنی نصب باء و فتح تاء قرائت کرده‏اند. ابن عباس، ابن مسعود، ابراهیم نخعی، اعمش وابان بن تغلب آنرا به صورت عُبُدَالطاغوتِ با ضمه عین وباء و فتح دال و کسرتاء قرائت کرده‏اند. طبرسی می‏گوید: دلیل حمزه در قرائتش به صورت(عَبُدالطاغوت) این است که آنرا حمل کرد بر اینکه جَعَلَ در آن عمل کرده است.مثل اینکه بگوید: وجَعَلَ منهم عَبُدالطاغوت یعنی از آنان عده ای را بندگان طاغوت قرار داد. جَعَلَ یعنی خَلَقَ، خلق کرد. مثل فرموده خداوند و جَعَلَ الظلمات والنور یعنی: تاریکی و روشنایی را خلق کرد. عبد لفظ جمع نیست، زیرا از ساختار جموع، چیزی با این ساختار وجود ندارد ولی واحدی است که مقصود از آن کثرت است. همانگونه که می بینی اسمهای مفردی که بر معرفه ها اضافه می شوند، مواردی است که لفظ اضافه شده مفرد است ولی معنای جمع دارد. مثلاً در این فرموده خداوند که ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭼ (إبراهيم: ٣٤) یعنی: اگر نعمتهای خداوند را بر شمارید نمی توانید آنها را به شما ر آورید (که نعمت به خداوند اضاف شده به ظاهر مفرد ولی معنای جمع دارد) ساختار بر وزن فَعُل معنای مبالغه و کثرت را می رساند مثل یقظ و دَنسُ. گویا تقدیر در عبارت مورد بحث این است که آن شخص در تمامی روشهای عبادت، طاغوت را عبادت و بندگی کرده است و و از هر جهت بندگی او را پذیرفته است، ولی کسانی که به صورت فتحه قرائت کرده‏اند (وعبد الطاغوت) آنرا بر ساختار گذشته ای که در جایگاه صله موصول منَ واقع شده است عطف کرده‏اند که همان (لَعنَۀَ الله) است. ضمیر عَبَدَ مفرد است اگر چه معنای آن کثرت و فراوانی را می رساند. زیرا کلام را به لفظ حمل می‏کنند نه معنا و فاعل آن ضمیر«مَن» موصولی است. همانطوری که فاعل مثالهای معطوف بر صله مذکور، ضمیر موصول«من» است. که همه آنها را به دلیل حمل بر لفظ به صورت مفرد آورده است.

ولی در عبارت(ﮇ ﮈ)عَبَدَ جمع عَبد است یعنی بندگان طاغوت.

احمد بن یحیی می‏گوید: عُبُدُ، جمع عابِد است مثل بازل و بُزُلُ، شارِف و شُرف. عِباد وعبّاد نیز جمع عابد هستند.

شیخ الاسلام در خصوص عبارت (ﮇ ﮈ) می‏گوید: درست این است که عَبَدَ بر افعال قبل از خود معطوف شده است یعنی «لَعَنَهَ و غضِبَ» علیه، یعنی کسانی از آنان را میمون و خوک و کسانی را نیز بندگان طاغوت قرار داد. فاعل در تمامی افعال گذشته اسم خداوند است، چه به صورت آشکار و چه پوشیده و پنهان. ولی در اینجا فاعل اسم کسی است که طاغوت را بندگی و عبادت کرده است و آن ضمیری است که در عَبَدَ مستقر است. و موصول «من» به خداوند سبحان بر نمی گردد، چرا که خداوند این افعال را صفتی برای یک صنف یعنی یهود قرار داده است.

سخن ایشان که‌ گفت: «"أولئک شر مکانا" مما تظنون بنا و "اضل عن سواء السبیل"»[[195]](#footnote-195) از باب استعمال افعل التفضیل در مکانی است که‌ طرف مقابل نداشته‌ باشد، همانند قول خداوند که‌ می‌فرماید: ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ ا(لفرقان: ٢٤) عماد در تفسیر خود به‌ این مسأله‌ اشاره‌ کرده‌ است. و این مسأله‌ واضح و آشکار است.

خداوند فرموده است: ﭽ **ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ** ﭼ (الكهف: ٢١) یعنی: کسانی که کار بدست آنها (گروه اکثریت آنها) بودند، گفتند: برایشان پرستشگاهی می سازیم.

از ابو سعید س روایت شده است که رسول خداص فرمودند: از روشهای کسانی که پیش از شما بوده‏اند همانند پرهای تیر کمان (یکی پس از دیگری)تبعیت خواهید کرد، بطوری که اگر در لانه سوسماری داخل شده باشند شما نیز در آن داخل می شوید. گفتند: ای رسول خدا (مقصود) یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه کسی؟ که مسلم و بخاری آنرا تخریج کرده‏اند.

مسلم از ثوبانس نقل کرده‌ که‌ پیامبرص فرمود: خداوند زمین را برای من چین کرد، پس مشرق و مغرب آن را مشاهده‌ نمودم، و (فهمیدم که‌) امت من قدرتشان به‌ تمامی آن می‌رسد. و دو گنج سرخ و سفید به‌ من داده‌ شد. و من برای امتم از خداوند خواستم که‌ آنان را به‌ سنتی کلی نابود نگرداند، و دشمنی بیگانه‌ را بر آنان مسلط نگرداند که‌ عورت آنان را مباح اعلام دارد. پس پروردگارم فرمود:ای محمد! هرگاه در مورد چیزی حکم نمایید، حکم شما بازگردانده‌ نمی‌شود و من این‌را به‌ شما بخشیدم که‌ امتت را به‌ سنتی کلی نابود نگردانم و دشمنی بیگانه‌ را بر آنان مسلط ننمایم که‌ عورتشان را مباح بداند، بلکه‌ دشمنانشان را از میان خودشان برمی‌گزینم، اگر چه‌ تمامی آنان علیه‌ همدیگر به‌ شورش سربرآورند و برخی موجب هلاکت برخی دیگر شوند و یکدیگر را به‌ اسیری بگیرند.

برقانی این روایت را در صحیح خود آورده و اضافه کرده است (که پیامبرص علاوه بر آن فرمودند) برای امتم تنها از پیشوایان گمراه کننده می ترسم. هرگاه در میان امتم شمشیر کشیده شد(عده ای علیه برخی دیگر شمشیر کشیدند) تا روز قیامت برداشته نخواهد شد. قیامت برپا نمی‏شود تا اینکه قبائلی از امت من به مشرکان ملحق گردند و دسته هایی از امت من بتها را پرستش کنند. در میان امت من سه فرد بسیار دروغگو خواهند بود. هر کدام از آنان می پندارند که پیامبر است در حالیکه من خاتم پیامبران هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد. همیشه گروهی از امت بر حق نصرت یافته هستند. کسی که قصد خوار کردن آنها را داشته باشد ضرری به آنها نمی رساند تا اینکه امر خداوند فرارسد. اگر چه در تمام گوشه های زمین برای چیره شدن آنان اجتماع کنند(همگی یکدست باشند) تا اینکه برخی از خود آنها برخی دیگر را به هلاکت رسانند و یکدیگر را نکوهش و بدگویی کنند».

مصنف می‏گوید: خداوند فرموده است ﭽ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭼ (الكهف: ٢١) مقصود این است که آنان با آن جوانان (اصحاب کهف) پس از مرگشان عملی را انجام دادند که انجام دهنده چنان عملی سرزنش می‏شود و مذموم است. زیرا پیامبرص فرموده است خداوند یهود و نصاری را لعنت کرده است چون قبرهای انبیاء و صالحان خود را مسجد قرار دادند.[[196]](#footnote-196) که پیامبرص خواست امتش را از چنان عملی بر حذر دارد.

مصنف می‏گوید: از ابوسعید س روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: از روشهای کسانی که پیش از شما بوده اند همانند پرهای تیرکمان (یکی پس از دیگری) تبعیت خواهید کرد، به طوری که اگر در لانه سوسماری داخل شده باشند شما نیز در آن داخل می شوید.

گفتند: ای رسول خدا! (مقصود) یهود و نصاری است؟ فرمود: پس چه کسی؟ که مسلم و بخاری آنرا تخریج کرده‏اند.[[197]](#footnote-197) این سند و سیاق مسلم است نه بخاری.

لفظ «سنن» یعنی روشهای قبل از شما، روشهای کسانی که پیش از شما بودند. لفظ «قذة» یعنی یک تار از پر تیر کمان که صاف وردیف در کنار دیگری قرار گرفته است. یعنی شما در تمامی چیزهایی که امتهای قبل انجام داده اند، همانند پرهای تیر کمان پشت سر هم و ردیف، یکی پس از دیگری انجام خواهید داد. آنها را در تبعیت از روش امتها پیشین به پر تیر تشبیه کرده که یکی پس از دیگری ردیف شده اند.که با این تناسب آیات با تفسیر و شرحش آشکار می‏شود. همانگونه که ویص خبر داده بود اتفاق افتاده است واین یکی از نشانه های پیامبری اوست.

عبارت « به طوری که اگر در لانه سوسماری داخل شده باشند، شما نیز در آن داخل می شوید» در حدیث دیگری آمده است که «حتی اگر یکی از آنها با مادر خود آشکارا زنا کرده باشد در میان امت من نیز کسی خواهد بود که چنین کند.[[198]](#footnote-198) مقصود پیامبرص این است که امت او چیزی از آنچه یهود و مسیحیت انجام داده اند، فروگذار نخواهد کرد و تمام رفتارهای آنها را مرتکب خواهد شد، بی آنکه ذره ای از اعمال آنها را ترک کند. به همین دلیل سفیان بن عیینة گفته است: هر کدام از علمای ما فاسد شوند فساد او شباهتی با فساد یهود دارد. و هر کدام از بزرگان ما فسادی مرتکب شوند شباهتی با فساد مسیحیان دارد.

(شارح) این دو فرقه (یهود ونصاری) چقدر فساد کردند! ولی رحمت و نعمت سترگ خداوند براین امت آن بود که بر گمراهی با یکدیگر متفق نمی‏شود، همانگونه که در حدیث ثوبان که پس از این به زودی مطرح خواهد شد، این مقوله آمده است

عبارت« گفتند: ای رسول خدا (مقصود) یهود و نصاری است؟ پیامبرص فرمود پس چه کسی؟ یعنی پیشینیان ما همان یهود و نصاری هستند که ما از روشهای آنان تبعیت می کنیم؟ پیامبرص به صورت استفهام انکاری فرمود پس چه کسی؟ یعنی حتماً مقصودم آنهاست. پس چه کسی غیر ازآنها می‏تواند باشد؟

مصنف می‏گوید: مسلم از ثوبان نقل کرده‌ که‌ پیامبرص فرمود: خداوند زمین را برای من چین کرد، پس مشرق و مغرب آن را مشاهده‌ نمودم، و (فهمیدم که‌) امت من قدرتشان به‌ تمامی آن می‌رسد. و دو گنج سرخ و سفید به‌ من داده‌ شد. و من برای امتم از خداوند خواستم که‌ آنان را به‌ سنتی کلی نابود نگرداند، و دشمنی بیگانه‌ را بر آنان مسلط نگرداند که‌ عورت آنان را مباح اعلام دارد. پس پروردگارم فرمود:ای محمد! هرگاه در مورد چیزی حکم نمایید، حکم شما بازگردانده‌ نمی‌شود و من این‌را به‌ شما بخشیدم که‌ امتت را به‌ سنتی کلی نابود نگردانم و دشمنی بیگانه‌ را بر آنان مسلط ننمایم که‌ عورتشان را مباح بداند،

پروردگارم فرمود: ای محمد! اگر تصمیم انجام کاری را گرفتم هیچ چیزی نمی‏تواند آنرا برگرداند، جز از خودشان کسی را بر آنان چیره نمی سازم که سرزمینشان را مباح سازد، برقانی این روایت را در صحیح خود آورده واضافه کرده است که پیامبرص علاوه بر آن فرمودند برای امتم تنها از پیشوایان گمراه کننده می ترسم، هرگاه در میان امتم شمششیر کشیده شد(عده‏ای علیه برخی دیگر شمشیر کشیدند)تا روز قیامت برداشته نخواهد شد. قیامت برپا نمی‏شود تا اینکه قبائلی از امت من به مشرکان ملحق گردند و دسته هایی از امت من بتها را پرستش کنند.در میان امت من سه فرد بسیار درغگو خواهند بود هر کدام از آنان می پندارد که پیامبر است، در حالیکه من خاتم پیامبران هستم و پیامبری بعد از من نخواهد آمد همیشه گروهی از امت من بر حق نصرت یافته هستند، کسی که قصد خوار کردن آنها را داشته باشد، ضرری به آنها نمی رساند تا اینکه امر خداوند فرا رسد».

این حدیث را ابوداوود در سنن خود آورده است که ابن ماجه نیز آن قسمت اضافی را که مصنف مطرح کرده در سنن خود آورده است.[[199]](#footnote-199)

مقصود از ثوبان همان برده آزاده شده پیامبرص است؛ که پیامبرص را مصاحبت و ملازمت کرد ه است. پس از مصاحبت و ملازمت با پیامبرص در شام سکونت گزید. در سال 54 هـ.ق در شهر حمص درگذشت.

عبارت «خداوند زمین را برای من جمع کرد» تُوربَشتی در خصوص لفظ «زوی» گفته است(که در این ترجمه به جمع کرد برگردانده شده است) و نیز می‏گوید: زَوَیتُ الشی: یعنی آنرا جمع و قبضه کردم.

مقصود این است که دوردست آنرا به خود نزدیک ساختم، به طوری که همانند چیز نزدیک از آن مطلع گشتم، حاصل اینکه خداوند زمین را برای ویص پیچد به گونه ای که زمین را مجموعه ای همانند شکل کف دست با انگشتان در برابر آیینه ای که به آن می نگریست، قرار داد.

طیبی می‏گوید: یعنی: خداوند زمین را برای من به گونه‏ای جمع کرد تا از آنچه امتم از دورترین نقاط مغرب ومشرق آن تصاحب می‏کند، آگاهی حاصل کردم.

عبارت« امت من به آن اندازه از ملک زمین که برای من جمع شد، خواهد رسید» (یعنی: آن اندازه که خداوند به من نشان داد، امتم آنرا تصاحب خواهد کرد و بدان چیره خواهد شد.)

قرطبی می‏گوید: مصداق این خبر همانطوری که پیامبرص فرموده بود تحقق پیدا کرد. و آن از نشانه های نبوت است. و آن اینکه ملک امت او از دورترین نقطه طنجه که انتهای آبادانی مغرب است تا دورترین نقطه مشرق از آنسوی خراسان وماوراء النهر و بسیاری از سرزمینهای سند، هندو صغد، گسترش یافت. ولی از جهات جنوب و شمال به آن اندازه وسعت، گسترش نیافت. به همین دلیل پیامبرص به نشان دادن آندو جهت اشاره نکرده است. و خبر نداد که سرزمین امتش بدانجانیز خواهد رسید.

عبارت « زوی لی منها» برای من جمع شد یا به من نشان داده شد. ممکن است برای فاعل یا مفعول مبنی باشد.

عبارت« دو گنجینه قرمز وسفید به آنها بخشیده خواهد شد » قرطبی می‏گوید: یعنی گنجینه کسری که همان پادشاهی فارس است و گنجینه قیصر که پادشاهی روم است و تمامی قصرها و سرزمینهاآندو.

رسول خدا ص فرموده است: سوگند به کسی که جانم دردست اوست، گنجینه های آنها را در راه خدا انفاق خواهید کرد.[[200]](#footnote-200) از گنجینه قیصر به لفظ احمر (قرمز) تعبیر کرده است. زیرا طلا در نزد آنها غالب بود.

و از گنجینه کسری نیز با لفظ ابیض (سفید) تعبیر کرده چرا که گوهر و نقره در نزد آنها غالب بود.واغلب اموالشان از این دو نوع بود. واین در زمان خلافت حضرت عمر تحقق یافت. تاج وتخت و زیور آلات و هر آنچه بیت المال در تخت پادشاهی کسرا وجود داشت و تمامی چیزهایی که مملکت وی با آن همه وسعت و عظمتش تحت سیطره خود داشت به زیر خلافت حضرت عمر و تصاحب مسلمانان در آمد که خداوند با قیصر، پادشاهی روم نیز چنین کرد. احمر و ابیض درعبارت عربی حدیث بنابر بدل بودن منصوبند.

عبارت« برای امت خود از پروردگارم تقاضا کردم که آنها رابا قحطی عمومی هلاک نکند» عامۀ در لفظ عربی در اصل نسخه مصنف رحمۀ الله علیه با اضافه شدن باء به قبل از آن ثابت شده است.

مثل«بعامۀ» که روایت صحیحی است در صحیح مسلم و در برخی نسخه ها با حذف«باء» آمده است.

قرطبی می‏گوید: گویا «باء» زائده است زیرا «عامة» صفت«السنة» است. «السنة» قحطی است که هلاک عمومی را در پی دارد. که قحطی و خشکسالی، «سنة» نامیده می‏شود که به صورت سنین جمع بسته می‏شود. همانگونه که خداوند می‏فرماید ﭽ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ الأعراف: ١٣٠ یعنی آل فرعون را با خشکسالی های پی در پی مواجه ساختیم.

عبارت «دشمنی جز از خودشان برآنان چیره نسازد» یعنی از غیر امت اسلامی از قبیل کافران را برامت اسلامی مسلط و چیره مساز. یعنی: به سبب هلاکت برخی از امت توسط برخی دیگر و دشنام و ناسزاگویی نسبت به همدیگر، دیگران را برآنان چیره و مسلط نکن. همانطوری که در طول تاریخ گذشته و حال بسیاری از این کشمکشها در میان امت اتفاق افتاده است. که از خداوند طلب عفو و عنایت می کنیم (از شر این فتنه ها به او پناه می‏بریم).

عبارت « تا سرزمین تحت سیطره آنها را مباح سازند» جوهری می‏گوید: بیضه هر چیزی یعنی جانب و حوزه آن، بیضۀ یک قوم یعنی ساحت و حریمشان، بنابراین معنای حدیث مذکور این است که خداوند دشمن رابرتمامی مسلمانان مسلط نمی‏سازد تا تمامی سرزمینهایی که تحت حوزه و حفاظت آنها است را مباح سازد. اگر چه همه دشمنان آنها از تمام نواحی زمین گرد هم آیند.

بنابر قولی نیز لفظ بیضۀ (که در اینجا سرزمین تحت سیطره ترجمه شده است) به معنای جماعت و انبوهی مسلمانان است اگر چه کم واندک باشد.

عبارت « تا اینکه برخی از آنها برخی دیگر را به هلاکت رسانند ویکدیگر را به بردگی بکشند و نکوهش کنند» ظاهر گویای آن است که «حتی» در عبارت عربی که به صورت تا اینکه ترجمه شده است، برای عطف و یا به معنای پایان و سرانجام است. یعنی تا اینکه کار امت به جای ختم می‏شود که برخی از آنان برخی دیگر را هلاک می‏سازد.

که آنچه اتفاق افتاده این است که خداوند به دلیل کثرت اختلاف و تفرق امت، برخی را بر بعضی دیگر مسلط ساخته است. عبارت«پروردگارم فرمود: ای محمد اگر تصمیم انجام کاری را گرفتم هیچ چیز نمی‏تواند آنرا برگرداند» برخی گفته‏اند مقصود این است که هرگاه حکمی را به صورت نافذ و محکم صادر کردم با هیچ چیزی بر گردانده نمی‏شود و هیچ کسی قادر به برگرداندن و رد کردن آن نیست. همانگونه که پیامبرص فرمودند. (خداوندا)آنچه را که تو حکم دادی، کسی نمی‏تواند آنرا برگرداند و رد کند.[[201]](#footnote-201)

مقصود از برقانی، همان حافظ بزرگ، ابوبکر احمد بن محمد بن احمد غالب خوارزمی شافعی است. در سال 336 متولد و در سال 425 هجری در گذشت. خطیب در خصوص وی می‏گوید: وی موثق و پرهیزگار بود. از اساتید خود کسی را موثق تر از او ندیدم، فقه سرشناس و دارای تصانیف زیادی بود. مسندی را تالیف کرد که در آن، آنچه را که در صحیح مسلم و بخاری آمده است گنجاند، حدیث ثوری، شعبه و طائفه را نیز جمع آوری کرد.

این حدیث را به طور کامل ابو داوود با سند خود از ابو قلابه از ابوأسماء از ثوبان نقل کرده‌ که‌ پیامبر فرمود: خداوند – در روایتی دیگر، پروردگارم- زمین را برای من چین کرد، مشرق و مغرب آن را مشاهده‌ نمودم، و (فهمیدم که‌) امت من قدرتشان به‌ تمامی آن می‌رسد. و دو گنج سرخ و سفید به‌ من داده‌ شد. و من برای امتم از خداوند خواستم که‌ آنان را به‌ سنتی کلی نابود نگرداند، و دشمنی بیگانه‌ را بر آنان مسلط نگرداند که‌ عورت آنان را مباح اعلام دارد. و پروردگارم فرمود: ای محمد! هرگاه در مورد چیزی حکم نمودم، هرگز بازگردانده‌ نمی‌شود و من امتت را به‌ سنتی کلی نابود نمی‌گردانم و دشمنی بیگانه‌ را بر آنان مسلط نمی‌نمایم که‌ عورتشان را مباح بداند، بلکه‌ دشمنانشان را از میان خودشان برمی‌گزینم، اگر چه‌ تمامی آنان علیه‌ همدیگر به‌ شورش سربرآورند و برخی موجب هلاکت برخی دیگر شوند و یکدیگر را به‌ اسیری بگیرند. و تنها چیزی که‌ مرا نسبت به‌ امتم با واهمه‌ روبرو می‌کند، رهبران گمراه می‌باشد، و اگر شمشیر به‌ میان امتم راه یابد تا روز قیامت برداشته‌ نمی‌شود، و قیامت برپا نمی‌شود تا این‌که‌ قبایلی از امتم به‌ مشرکین می‌پیوندند و قبایلی دیگر به‌ پرستش بت‌ها روی می‌آورند. و در میان امتم سی نفر کذاب و دروغ‌گو سر برمی‌آورند، هر کدام از آنان ادعای نبوت می‌کنند، در حالی که‌ من خاتم پیامبران هستم و پیامبری بعد از من نمی‌آید، و پیوسته‌ تا روز قیامت در میان امتم گروهی هستند که‌ بر حق پایدار می‌مانند و از حق گریزان نمی‌شوند و مخالفینشان نمی‌توانند بدان‌ها ضرر و زیان برسانند– ابن عیسی می‏گوید غالب خواهد بود – مخالفت کسی هیچگونه ضرری به آنان نمی رساند تا اینکه امر خداوند متعال فرا برسد.

همچنین ابوداود[[202]](#footnote-202) از عبدالله بن مسعود س از پیامبرص روایت کرده است که فرمود: آسیاب اسلام سی وپنج یا سی و شش یا سی و هفت سال می چرخد، پس اگر (چرخانندگان آن) از بین رفتند. (در گذشتند) پس راه درست، راه همان کسانی است که در گذشتند و اگر دینشان بر پا داشته شود هفتاد سال برپا خواهد شد. ابن مسعود می‏گوید گفتم: از آنچه باقی مانده است یا از آنچه که گذشته است؟ پیامبرص فرمودند از آنچه که گذشته است. (یعنی به اضافه سی و پنج یا سی وشش یا سی هفت هفتاد سال محسوب می‏شود نه از پایان آن دورانها).

همچنین ابو داود[[203]](#footnote-203) در سنن خود از ابوهریره روایت کرده است که گفت: رسول(ص) فرمودند: زمان به هم نزدیک می‏شود و علم کاهش می یابد، فتنه ها آشکار می شوند، مردم دچار بخل شده و بی بندو باری فزونی می ‏گیرد. گفته شد: ای رسول خدا، آن (بی بند وبار یا هرج) چیست؟ فرمود: قتل، قتل یعنی: کشتن، کشتن (کشت و کشتار)

عبارت «تنها از پیشوایان گمراه کننده برای امتم می ترسم» یعنی: از امیران و علما که بدون علم بر مردم حکم می‏کنند و آنها را گمراه می سازند. همانطوری که خداوند متعال فرموده است ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﭼ (الأحزاب: ٦٧)

یعنی: می گویند: پروردگارا ما از سران و بزرگان خودمان اطاعت کردیم پس ما را از راه بدر کرده گمراهان ساختند.

برخی از این سران گمراه کننده به پیروان خود می گویند: هرکس نیازی داشت بر سر قبرم بیاید من برای او برآورده می سازم. خیری در آن کس نیست که پیروانش را به اندازه یک ذراع از خاکش دور سازد وبین آنها و خاکش فاصله ایجاد کند و مانع شود، و سخنانی از این دست، که و این همان گمراهی بسیار دور است که پیروانش را فرا می خواند تا غیر از خدا، او را بپرستند. و از نیازمندیهای خود چیزی را از او بخواهند که بدان قدرت و توان ندارد ویا گرفتاریهای آنها را بگشاید. خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ (الحج: ١٢ - ١٣)آنان جز خدا چیزهایی را به فریاد می خوانند و می پرستند که نه زیانی می توانند بدیشان برسانند ونه سودی. این سرگشتگی فراوان و گمراهی بسیار دور است. کسانی را به فریاد می خوانند و می پرستند که زیانشان بیشتر از سودشان می‏باشد، چه یاوران و سروران بدی وچه دوستان و همدمان ناشایستی هستند (و در آیه دیگر) فرموده است: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ (الفرقان: ٣) یعنی: سوای خدا معبودهایی را برگرفته اند که چیزی را نمی آفرینند و بلکه خودشان آفریده هایی بیش نیستندو مالک سود و زیانی برای خود نبوده وبر مرگ و زندگی و رستاخیز اختیار و توانایی ندارند.

همچنین فرموده است: ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ (العنكبوت: ١٧) روزی را از پیشگاه خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید به سوی او بر گردانده می شوید آیاتی نظیر این در قرآن فراوانند که خداوند بوسیله آنها هدایت را از گمراهی روشن می گرداند.

و یک نمونه‏ای از اینگونه گمراهی این است که فرد مدعی می‏شود با خداوند به وضعیتی و مقامی می رسد که تکالیف در آن حالت و وضعیت از وی ساقط می گردد. و ادعا می‏کند که اولیاء به فریاد خوانده می شوند ودر زنده بودن و مرده بودن آنها می توان از نان کمک و یاری طلبید و از طریق کرامت نفع و ضرر می رسانند وتدبیر امور می‏کنند. شخص مدعی می‏شود که بر لوح محفوظ آگاهی دارد، اسرار مردم وآنچه در درونشان است بر وی معلوم است. ساختن مساجد بر قبر پیامبران و صالحان و روشن کردن چراغ بر قبر آنها و اعمال غلو آمیز و افراط گونه ای که به عبادت غیر خدا محسوب می‏شود راجایز مي‏داند. چه بسیارند اینگونه هذیان گویی ها، کفر و دشمنی با خدا و کتاب خدا و فرستاده او.

عبارت« برای امتم از پیشوایان گمراه کننده می ترسم»این سخن را پیامبرص با آنکه بیانگر حصر است.برای تبیین شدت ترس خود از پیشوایان گمراه کننده برای امت خود آورده است. تمامی مواردی از این دست که به ذهن و خاطر پیامبرص خطور کرد، همگی اطلاعات و آگاهیهای غیبی بود که وقوع آنها را خداوند به وی اطلاع داده بود. این سخن پیامبرص نیز همانند حدیث قبلی است که گام به گام از روشهای اهل کتاب تبعیت خواهید کرد.

از ابودرداء س روایت شده است که گفت: رسول خداص فرمودند: ترسناک ترین چیزی که بر امت خود از آن می ترسم، پیشوایان گمراه کننده اند. ابوداود طیالسی این حدیث را روایت کرده است.[[204]](#footnote-204) از ثوابان روایت شده است که رسول خداص فرمودند: برای امتم فقط از پیشوایان گمراه کنند می ترسم، این حدیث را دارمی[[205]](#footnote-205) روایت کرده است.

خداوند بلند مرتبه در کتاب خود صراط مستقیم را که راه و روش مؤمنان است تبین کرده است هر پدیده نو پیدایی که بنام دین ایجاد شود و در کتاب خدا وسنت رسول خداص نباشد، لعن شده و پدید آوردنده آن نیز مردود است.

همانطوری که پیامبرص فرموده است: هرکس چیز تازه ای (از دین)پدید آورد ویا پدیده آورنده آن را پناه دهد،لعنت خدا، فرشتگان و تمامی مردم براو، خداوند روز قیامت چیزی را از او نمی پذیرد؛ نه عمل خالص و نه معادل آن.[[206]](#footnote-206)

(همچنین)رسول خداص فرموده است هر کس بر امر (دعوت) ما چیزی تازه بیفزاید که از آن نباشد رد است[[207]](#footnote-207) و یا فرموده است: هر پدیده دینی تازه ای بدعت است و هر بدعتی گمراهی است.[[208]](#footnote-208)

این احادیث همگی صحیح اند. محور اصول دین و احکام آن بر این احادیث و احادیثی نظیر آنهاست. خداوند در کتاب شکست ناپذیر خود در جاهای مختلف این اصل را بیان کرده است.مثلاً فرموده است: ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (اعراف: 3) یعنی: از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شما نازل شده است. و جز خدا از اولیاء و سرپرستان دیگری پیروی نکنید.

و در جایی دیگر فرموده است: ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ (جاثیه: 18) یعنی: سپس ما ترا به آئین و راه و روشنی از دین قرار دادیم پس از این آیین پیروی کن و بدین راه و روش برو و از هوا و هوسهای کسانی که آگاهی ندارند پیروی نکن. آیاتی مثل ایندو آیه در قرآن فراوانند.

از زیاد بن حُدَیر روایت شده است که گفت: عمر به من فرمود: آیا می دانی چه چیزی اسلام را ویران می‏سازد؟ گفتم خیر: فرمود: لغزش عالم و جدال منافق بوسیله کتاب خدا و حکم پیشوایان گمراه کننده، اسلام را ویران می‏کند.این حدیث را دارمی روایت کرده است.[[209]](#footnote-209)

یزید بن عمیرۀ می‏گوید: معاذبن جبل س در هر مجلس ذکری که می‏نشست می‏گفت: خداوند داوری دادگر است، شک کنندگان هلاک شدند. و در ادامه می گفت: از انحراف حکیم بر حذر باشید، زیرا شیطان گاهی گمراهی را با زبان حکیم می‏گوید: منافق نیز گاهی سخن حق می‏گوید. عمیرۀ می‏گوید: به معاذ گفتم؛ خداوند به تو رحم کند چگونه بدانم (از کجا تشخیص دهم) هنگامی را که حکیم سخن گمراه می‏گوید و آن وقتی را که منافق سخن حق می‏گوید؟ گفت: از سخنان مَتشابه حکیم که گفته شود: این چیست؟ اجتناب کن آن سخن نیز ترا از حکیم منصرف نکند، زیرا ممکن است وی به حق بازگشت کرده باشد. حق را چون شنیدی بر گیر چرا که با حق نور است. این اثر را ابوداوود و دیگران روایت کرده‎اند.[[210]](#footnote-210)

عبارت: « هرگاه در میان امتم شمشیر کشیده شد تا روز قیامت برداشته نخواهد شد » این اتفاق همچنان که پیامبرص فرمود بود به وقوع پیوست. هنگامی که با کشته شدن عثمان س شمشیر کشیده شد دیگر برداشته نشد.تا روز قیامت نیز ادامه خواهد یافت ولی گاهی فزونی می گیرد و گاهی نیز کاهش می یابد، در جهتی اتفاق می افتد و در ناحیه ای دیگر برداشته می‏شود.

مترجم: (یعنی: اصل موضوع که جنگ و خونریزی میان امت اسلامی‏باشد همیشه باقی است وتا قیامت ادامه می یابد).

عبارت« قیامت برپا نمی‏شود تا اینکه قبائلی از امت من به مشرکان ملحق گردند»

«حَی» در عبارت عربی مفرد احیاء یعنی قبائل است. در روایت ابوداود به جای حَی یعنی (قبیله) قبائل آمده است. معنای روایت این است که قبائلی از مسلمانان با مشرکان همراه شده با میل خود از اسلام خارج می شوند وبه اهل شرک ملحق می گردند.

عبارت« ودسته هایی از امت من بتها را پرستش کنند» فئام در عبارت عربی با کسره فاء بنابر گفته ابو سعادات یعنی گروهای فروان.

در روایت ابوداود آمده است « تا اینکه قبیله هایی از امت من بتها را پرستش کنند»[[211]](#footnote-211) که این خود گواه تفسیر گذشته است و پاسخی است بر بندگان قبرها که بر خلاف آن عمل می‏کنند و بر عملکرد خود مبنی بر شریک قرار دادن برای خدا با پرستش بتها، این حقایق را انکار می‏کنند. به دلیل اینکه از حقیقت توحید ناآگاه هستند و نسبت به شرک و همتا گزینی برای خدا که مناقض توحید است جاهل اند. زیرا توحید بزرگترین هدف و مقصود است و شرک بزرگترین گناه است.

در معنای حدیث مذکور در صحیح مسلم و بخاری[[212]](#footnote-212) به صورت مرفوع از ابوهریرۀ روایت شده است که گفت: قیامت برپا نمی‏شود مگر هنگامی که دستمالهای نوحه سرایی زنان دوس برای ذوالخلصه به لرزش در آیند.

گفت: ذوالخلصه حاکم ستمگر و خونخوار دوس بود که دوسیان درجاهلیت اورا می پرستیدند. ابن حبان از معمر روایت کرده است که اینک در آنجا خانه ای ساخته شده است که قفل و مسدود شده است.

علامۀ ابن قیم : در خصوص داستان نابود ساختن لات، هنگام اسلام آوردن ثقیف می‏گوید: این داستان بیانگر آن است که باقی گذاشتن مکانهای شرک و طاغوت پس از قدرت پیدا کردن بر نابودی و باطل ساختن آنها، برای یک روز هم جایز نیست. حکم گنبدهایی که بر قبرها بنا نهاده شده است نیز چنین است ؛قبرهایی که بت گرفته شده و سوای خداوند پرستیده می شوند. جایز نیست در صورت قدرت یافتن، سنگهایی که به منظور تبرک و نذر پرستیده می شوند بر روی زمین باقی گذاشته شوند بسیاری از این قبیل چیزها که به منزله لات و عزی و مناۀ و حتی از آنها نیز مشرکانه‏ترند. باید نابود شوند. تمامی کسانی که دچار چنین اعمالی می شوند در واقع از روشهای پیشینیان تبعیت کرده‏اند و راه آنها را یکی پس از دیگری همانند پرهای تیرکمان پیموده‏اند.

شرک در بیشتر افراد، به دلیل آشکار بودن جهل و پوشیده ماندن علم غلبه پیدا کرده است. معروف منکر شده و منکر تبدیل به معروف گردیده است. بدعت سنت تلقی شده و سنت بدعت قلمداد می گردد. پرچمها از بین رفتند،غربت اسلام تشدید شده علما اندک و جاهلان غالب گشتند، کارها مشکل شده وسختی فزونی یافت، فساد به سبب آنچه دستان مردم از کار بد انجام داد در خشکی و دریا آشکار پدیدار شد ولی همیشه دسته ای از امت محمدی بر حق پابرجا و استوارند، وتا زمانی که خداوند، زمین و آنچه در آن است از آن خدا گردد، آنان با اهل شرک وبدعت مبارزه می‏کنند، به راستی که خداوند بهترین وارثان است.

(شارح) با توجه به آنچه ابن قیم: فرموده است هرگاه وضعیت امت اسلامی درقرن هفتم و پیش از آن اینگونه باشد،به ناچار بعد از آن فساد بیشتر است همانگونه که واقعیت نیز گویای آن است.

و عبارت: «درمیان امت من سه فرد بسیار دروغگو خواهند بود هر کدام از آنان می پندارند که پیامبر است» قرطبی می‏گوید: در حدیث حذیفه تعداد دروغگویان مذکور معین شده است. آنجا که می‏گوید: ای رسول خداص فرمودند: در میان امت من بیست و هفت نفر دجّال دروغگو خواهند بود که چهار نفر آنان زن هستند.ابونعیم آنرا روایت کرده می‏گوید: حدیث غریبی است.[[213]](#footnote-213)

حدیث ثوبان ازاین حدیث صحیح تر است.

قاضی عیاض: می‏گوید: تعداد کسانی را که ادعای پیامبری کرده‏اند از زمان پیامبرص تا زمان خود، خود او شمارش کرد، کسانی که به این عنوان شهرت یافتند و شناختنه شدند و جماعتی هم در گمراهی از آنان تبعیت کردند، به اندازه عدد مطرح شده در حدیث مذکور بودند. وهرکس کتابهای اخبار و تاریخی را مطالعه کند به صحت این ادعاپی می برد.

حافظ می‏گوید: مصداق آن در زمان خود پیامبرص شکار شد؛ مسیلمه کذاب در یمامۀ و أسود عنسی در یمن خروج کردند. در مکان خلافت ابوبکر صدیقس نیز طلیحۀ بن خویلد در بنی اسد بن خزیمۀ و سجاح در نبی نمیم خروج کردند. أسود قبل از وفات پیامبرص به قتل رسید.

و مسیلمۀ نیز در زمان خلافت ابوبکر رضی الله عنه به دست وحشی قاتل حمزه در روز احد، کشته شد. مردی از انصار در روز یمامۀ در قتل مسیلمۀ با وحشی مشارکت داشت. طلیحة توبه کرد و در زمان عمر رضی الله عنه با اسلام از دنیا رفت، روایت شده است که سجاح نیز توبه کرد. سپس مختاربن ابی عبید ثقفی خروج کرد و در ابتدای خلافت ابن زبیر بر کوفه چیره شده، اظهار محبت اهل بیت کرد و مردم را به خونخواهی حسینس فرا خواند. مردم از وی تبعیت نموده بسیاری از کسانی را که مستقیم در قتل حسینس شرکت داشته ویا کمک کرده بودند به قتل رساند، پس مردم دوستدار او شدند سپس ادعای پیامبری کرد به گمان اینکه جبرئیل علیه السلام به نزد وی می‏آید.

و از جمله دروغگویان حارث کذاب است که در زمان خلافت عبدالملک بن مروان خروج کرد و کشته شد و جماعتی از این دست دروغگویان در دوران خلافت بنی عباس خارج شدند.

مراد حدیث، ادعای نبوت و پیامبری به صورت مطلق نیست. یعنی هرکسی که ادعای پیامبری کرد مشمول آن شود، به دلیل اینکه چنین افرادی قابل شمارش نیستند واغلب ادعای اینگونه افراد از جنون ودیوانگی نشأت می گیرد، بلکه تنها کسانی مد نظرند که آوازه و قدرت پیدا می‏کنند وهمانند افرادی که توصیف کردیم شبه ای برای او آشکار و هویدا می گردد. خداوند متعال هرکسی را که چنین ادعایی را مطرح کرد، هلاک ساخت و هنوز برخی از آنها نیز باقی هستند و در زمانهای مختلف ظهور کرده خداوند آنها را نیز به یارانشان ملحق می‏سازد و آخرینشان نیز دجال بزرگ است.

عبارت«در حالیکه من خاتم پیامبرانم»حسن می‏گوید: خاتم یعنی کسی که به او خاتمه می یابد بدین معنا که پیامبرص آخرین پیامبر است. همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﭼ (الأحزاب: ٤٠) یعنی: محمد پدر هیچکدام از مردان شما نبوده است، بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبران است.

عیسی پسرمریم در آخر زمان فرود آمده فقط به شریعت محمدص حکم می‏کند و تنها به قبله او نماز می گزارد و او همانند یکی از امت او بلکه برترین فرد این امت محسوب می‏شود. پیامبرص فرمودند: سوگند به کسی که جانم در دست اوست پسرمریم در میان شما فرود خواهد آمد و دادگرانه حکم خواهد کرد تا صلیب را بشکند و خوک را بکشد و بر (اهل آنها) جزیه بگذارد.[[214]](#footnote-214)

مترجم: (یعنی مسیحیت به او جزیه و خراج خواهند داد و تحت سیطره او خواهند بود).

عبارت «همیشه گروهی از امت من بر حق، نصرت یافته هستند، کسی که قصد خوار کردن ویا مخالفت با آنان را داشته باشد ضرری به آنها نمی‏رساند»

یزید بن هارون و احمد بن حنبل می گویند: اگر (این گروه) اهل حدیث نباشند، نمی دانم چه کسی است؟

ابن مالک، علی بن المدینی، احمد بن سنان، بخاری و دیگران می گویند: آن گروه اهل حدیث هستند. از ابن مدینی روایت شده است بنابر روایتی آنها عرب اند.

به روایت کسی استدلال کرده است که آنها خود اهل مغرب هستند. غرب به دَلو (سطل) بزرگ تفسیر شده است: زیرا عرب با آن از چاه آب می کشیدند.

نووی می‏گوید: آن طایفه می‏تواند جماعت گوناگونی از مومنان مختلف باشد؛ از افراد شجاع و آگاه به جنگ گرفته تا فقیه محدث، مفسر و کسی که مشغول امر به معروف ونهی از منکر است و زاهد و عابد. لزومی ندارد که در یک شهر جمع شده باشند، ممکن است در یک ناحیه اجتماع کرده باشند و حایز است که در نواحی مختلف پراکنده و متفرق باشند، ممکن است همگی در یک شهر جمع باشند و یا در قسمتی از یک شهر باشند و در قسمت دیگر نباشند و جایز است که زمین یکی پس از دیگری از آنها خالی شود تا اینکه تنها یک دسته از آنها در یک شهر باقی بمانند و چون منقرض شوند امر خدا فرا برسد.

قرطبی می‏گوید: این حدیث دال بر حجت اجماع است. زیرا هرگاه امت اجتماع کنند این دسته نصرت یافته و بر حق در میان آنهاست.

مصنف : می‏گوید: در این حدیث: نشانه بسیار بزرگی وجود دارد، زیرا با وجود اینکه آن دسته، اند کند مخالف و بدخواه آنان نمی‏تواند آسیبی به آنها برساند و بشارت است بر اینکه حق به طور کلی زایل نمی‏شود و از بین نمی رود.

(شارح) امام احمد به استدلال همین روایت به عدم انقطاع اجتهاد قائل است. چرا که مادامی این دست در میان امت هستند، حق و اجتهاد نیز وجود دارد.

عبارت: «تا اینکه امر خدا فرا رسد» ظاهراً مقصود بنابر آنچه روایت شده قبض روح شدن مومنان باقی ماند. با بادی پاک و اتفاق نشانه های بزرگ و باقی ماندن شرترین یا بدترین مردم است. همانطوری که حاکم روایت کرده است،[[215]](#footnote-215) عبدالله بن عمر گفت: قیامت فقط بر بدترین مردم برپا خواهد شد،آنان بدترین نوع اهل جاهلیت هستند.

عقبۀ بن عامر به عبدالله گفت: آنچه را که می گویی از آن آگاه باش. من از رسول خدا ص شنیدم که می فرمود. همیشه دسته ای از امت من برا ساس امر خدا می جنگند و غلبه دارند و پیروزند، مخالفت دیگران آسیبی به آنان نمی رساند تا اینکه قیامت برآنان فرا می رسد در حالیکه آنها همچنان به همان وصف باقی هستند. عبدالله می‏گوید: خداوند بادی را بر می انگیزد که همچون مشک خوشبوست، همانند ابریشم (نرم و لطیف) به آنان می رسد. هرکسی که ذره‏ای ناچیز در دل او ایمان باشد اورا می گیرد (قبض روح می کند) سپس بدترین مردم باقی می مانند و برآنها قیامت برپا می‏شود، در صحیح مسلم آمده است:[[216]](#footnote-216) قیامت تنها زمانی بر پا می‏شود که در زمین، الله الله گفته نشود. بنابراین موارد، مراد از فرموده پیامبر ص در حدیث عقبۀ و احادیث مشابه آن «تا اینکه لحظه آنها فرا رسد» لحظه آنها در واقع همان وقت مرگ آنان با وزیدن آن باد مذکور است. که حافظ این مفهوم را مطرح کرده است.

در خصوص محل این دسته اختلاف کرده‏اند. ابن بطال می‏گوید. محلشان در بیت المقدس است. همانطوری که طبرانی[[217]](#footnote-217) از حدیث ابو أمامۀ روایت کرده است، گفته شد، ای رسول خدا آنان کجایند؟ فرمودند: در بیت المقدس. معاذ بن جبل رضی الله عنه می‏گوید: آنان در شام هستند[[218]](#footnote-218) سخن طبرانی بیانگر آن است که ضرورتی ندارد که همیشه در شام یا بیت المقدس باشند. بلکه ممکن است در برخی زمانها در محل دیگری باشند.

(شارح) به نظر من، واقعیت فعلی و وضعیت اهل شام و بیت المقدس بر نظر طبری گواهی می دهد.

زیرا پس از شیخ الاسلام ابن تیمیه : و یاران اودر قرن هفتم و ابتدای قرن هشتم با گذشت زمانهای طولانی کسی در میان اهل آنجا شناخته نشده است که به این امر به پا خاسته باشد. اهل شام و بیت المقدس در دوران ابن تیمیه و شاگردان و یارانش بر حق بودند وبه سوی آن فرا می خواندند، برای آن مناظره می‏کردند و برای حق تلاش می نمودند. گاهی افرادی نظیر آنان به شام می آیند به جای آنان به سوی حق و تمسک به سنت دعوت مي‏دهند. و خداوند به هر چیزی قادر است.

واز جمله مواردی که این دیدگاه را تایید میکند این است که اهل حق وسنت در زمان امامان چهارگانه و با وجود فزونی علما در آن زمان و قبل و بعد آن، در یک محل نبودند. بلکه آنها در بیشتر مناطق حضور داشتند. در شام علما در آن زمان و قبل و بعد آن، در یک محل نبو.دند. بلکه آنها در بیشتر حضور داشتند؛ در شام، حجاز، مصر، عراق و یمن پیشوایانی بودند، همگی برای حق مسابقه میدادند و با اهل بدعت مبارزه می‏کردند، تالیفاتی دارند که نشانه های افتخار اهل سنت و حجت و دلیل اند بر هر بدعت گزاری.

از این رو، طائفه یا دسته مذکور گاهی در یک مکان جمع و گاهی نیز متفرق و پراکنده اند، گاهی در شام و زمانی نیز در غیر شام هستند. حدیث ابی امامۀ و سخن معاذ بیانگر حصر آن دسته در شام نیست بلکه بیانگر آن است که در برخی از زمانها در شام هستند نه تمامی زمانها. وهر جمله ای از حدیث مذکور نشانه ای از نشانه های پیامبری است. زیرا هر آنچه که پیامبر ص از آن خبر داده است عیناً اتفاق افتاده است.

در خصوص عبارت« تبارک و تعالی» ابن قیم می‏گوید: برکت دو نوع است: نوع اول: بَرَکۀ بر وزن فَعَلَۀ. فعل بارَکَ از آن ساخته می‏شود. گاهی به تنهایی متعدی می‏شود، گاهی با ادات «علی» و گاهی نیز با ادات «فی». اسم مفعول آن می‏شود مُبارک یعنی «آنچه که برکت در آن قرار داده شده است. پس با قرار دادن برکت در یک چیز از طرف خداوند متعال آن چیز مبارک می‏شود.نوع دوم: برکتی است که فزونی رحمت و عزت بدان اضافه می‏شود. فعل آن تبارک است، به همین دلیل به غیر خدا نمی توان گفت و تنها شایسته اوست. پس خداوند سبحان متبارک و بنده و رسولش مبارک است. همانطوری که مسیح علیه السلام گفته است **ﭽ** ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ **ﭼ** (مريم: ٣١) یعنی: هرجا که باشم مرا مبارک قرار داده است. هر کسی که خداوند در او و بر او برکت قرار دهد او مبارک است ولی صفت تبارک ویژه خداوند است. همانطوری که خداوند چنین وصفی را برخود و اطلاق کرده است و می‏فرماید:ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﭼ الأعراف: ٥٤ **ﭽ** ﭑ ﭒ ﭓﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ **ﭼ** (الملك: ١) یعنی: دارای برکات بسیار است آن کسی که فرمانروائی از آن اوست و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است. آیا نمی بینی که چگونه در قرآن به خداوند اختصاص یافته و به غیر او اطاق نگردیده است؟ بر اساس صیغه و بنایی که بر وسعت و مبالغه دلالت دارد آمده است، مثل تعالی، تعاظم و تظیر آنها. بنای تبارک بر اساس همان بنای تعالی در قرآن مطرح شده است، تعالی بر نهایت بلند و مرتبگی و کمال آن دلالت دارد. تبارک نیز همانند آن بر کمال برکت، عظمت ووسعت دلالت می‏کند. و برای سلف هرگاه تبارک را به زبان می‏آوردند چنین معنایی مدنظر بود؛ تبارک یعنی تعاظم. ابن عباس در این خصوص می‏گوید: هر برکتی را با خود آورده است (یعنی فقط تبارک هر نوع برکتی را در ضمن خود دارد).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه نساء.

دوم: تفسیر آیه مائده.

سوم: تفسیر آیه کهف.

چهارم: که مهمترین مسائل نیز است، معنای جِبت وطاغوت چیست؟آیا آن اعتقاد قلبی است یا اینکه موافقت با پیروان آن با وجود بغض به آن و شناخت بطلان آن؟

پنجم: (بنابر باور آن دو نفر اهل کتاب) کافرانی که کفرشان شناخته شده بود از نظر آنها رهیافته‏تر از مومنان بودند.

ششم: که مقصود اصلی شرح نیز است « به ناچار در این امت جبت و طاغوت یافت خواهد شد، همانطوری که در حدیث ابو سعید نیز تایید شد.

هفتم: تصریح به وقوع شرک و بت پرستی در میان این امت و در میان دسته های فراوانی ازآن.

هشتم: شگفت انگیزتر از همه موارد (پیش آمده برای امت) خروج افرادی که مدعی ثبوتند، مثل مختار ثقفی، با وجود اینکه شهادتین را نیز به زبان آورده‏اند همچنین این مدعیان به حقانیت قرآن و خاتمیت پیامبرص اذعان دارند و به همین اذعانشان تصدیق می‏شود ولی عملشان به طور واضح خلاف ادعایشان است. مختار در پایان عصر صحابه خروج کرد و دسته‏های فراوانی از او تبعیت کردند.

نهم: بشارت به اینکه حق به کلی از بین نمی رود. همانگونه که در میان گذشتگان از بین رفت،، بلکه همیشه در امت محمدص گروهی برحقند.

دهم: نشانه بزرگ برای گروه حق این است با وجود اندکی تعدادشان مخالفت با آنان و قصد نابودی نمی‏تواند به آنان آسیبی برساند.

یازدهم: آن شرط تا برپایی قیامت باقی است.

دوازدهم: در عبارات مطرح شده در روایتهای مذکور نشانه ای بسیار بزرگی وجود دارد مبنی بر اینکه مصداق آن خبر تحقق پیدا کرد.

و خبر از اینکه دو گنجینه بزرگ به امت او بخشیده خواهند شد.

خبر دادن وی از اینکه دو مورد از دعاهایش در حق امتش را خداوند اجابت کرد.

خبر دادن وی از اینکه دعای سوم در حق امت اجابت نشد ومنع گردید.

خبر دادن وی از اینکه امت او دچار جنگ و شمشیرکشی در برابر هم خواهد شد واز سرآنان برداشته نخواهد شد.

خبر از ظهور مدعیان پیامبری در میان امت.

خبر از باقی ماندن دسته نصرت یافته بر حق در میان این امت.

تمامی این موارد که از آنها خبر داده بود، تحقق یافت. با وجود اینکه هر کدام از آنها دورترین و بعیدترین چیز از نظر عقل به حساب می آیند (عقل سلیم آنها را نمی پذیرد).

سیزدهم: حصر ترس وی برای امتش از پیشوایان گمرا ه کننده (یعنی تنها از آنها برای امت خود هراس داشت).

چهاردهم: آگاهی از معنای پرستش بتها (اوثان).

باب: آنچه (در شریعت) پیرامون جادوگری آمده است

خداوند متعال فرمود: ﭽ **ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ** ﭼ(البقره: ١٠٢) یعنی: مسلماً می دانستند هر کسی خریدار اینگونه متاع باشد بهره ای در آخرت نخواهد داشت.

ویا فرموده است ﭽ **ﯽ ﯾ ﯿ** ﭼ (النساء: ٥١) یعنی: به جبت و طاغوت ایمان می آورند.

عمرس گفته است: جبت یعنی جادو و طاغوت نیز یعنی شیطان.

جابر می‏گوید: طواغیت یعنی کاهنان، در هر قبیله ای یک نفر بود که شیطان بر وی نازل می شد.

مصنف می‏گوید: باب آنچه پیرامون جادوگری آمده است.

سحر یعنی: پیشگویی، غیبگویی، سحر در لغت عرب عبارت است از آنچه که پنهان است و سبب آن رقیق و ظریف است. به همین دلیل در حدیث آمده است در بیان او (سخن او) سحر وجود دارد[[219]](#footnote-219) سحر بدان خاطر سحر نامیده شده است چون به طور پنهانی در آخر شب انجام می‏شود.

ابو محمد مقدسی در الکافی می‏گوید: سحر، طلسم، تعویذ و گره ای است که در دلها و اجسام تاثیر گذاشته سپس فرد را بیمار می‏کند و به قتل می رساند و میان زن و شوهر جدایی می افکند. خداوند متعال فرموده است ﭽ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ (البقرة: ١٠٢) یعنی: از آن دو (فرشته) چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می افکندند.

همچنین خداوند پاک ومنزه فرموده است ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹﭼ (الفلق: ٤).

یعنی: از شر جادوگران و ساحرانی که در سحرخودگره می زنند و در آن گره ها می‏دمند. اگر سحر حقیقت نداشت خداوند فرمان نمی داد که از شر آن به او پناه برند.

ازعایشه رضی الله عنها روایت شده است که پیامبرص سحر شد به گونه ای که خیال می‏کرد کاری انجام می‏دهد در حالی چیزی انجام نمی داد. یک روز به عایشه فرمود: دو فرشته نزد من آمدند یکی نزد سرم و دیگری نزد پایم نشستند. پیامبرص پرسید درد پایم برای چیست؟ فرشته گفت: جادو شده است پیامبرص فرمود: چه کسی آنرا جادو کرده است؟ گفت: لبید بن أعصَم در شانه و مویی که بر اثر شانه کردن از سروریش می ریزد و در غلاف خشکیده خوشه خرما در چاه رَزوان. بخاری[[220]](#footnote-220) این حدیث را روایت کرده است.

مصنف به این آیه استناد کرده است که خداوند فرموده است (ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ) ابن عباس می‏گوید: خلاق یعنی نصیب. قتادۀ نیز می‏گوید: اهل کتاب بر اساس عهدی که با آنان شده بود می دانستند که جادوگر بهره ای در آخرت ندارد، حسن می‏گوید:جادوگر دین ندارد.

آیه بر تحریم سحر(جادوگری) دلالت دارد. همچنین در تمامی ادیان راستین که انبیاء آورده اند حرام شده است، همانطوری که خداوند می‏فرماید ﭽ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﭼ (طه: ٦٩) یعنی: جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‏شود. از پیروان احمد به صورت نص وارد شده است که با یادگیری ویاد دادن سحر فرد کافر می‏شود.

عبدالرزاق[[221]](#footnote-221) از صفوان بن سلیم روایت کرده است که گفت: رسول خداص فرمودند: هر کس چیزی از جادو را بیاموزد چه اندک باشد چه فراوان، پایان عهدش با خداست. این روایت مرسل است.

علما اختلاف کرده‏اند که آیا جادوگر کافر تلقی می‏شود یا خیر؟ گروهی از سلف او را کافر می دانند. مالک، ابو حنیفه و احمد : چنین دیدگاهی دارند، مگر اینکه سحر و جادویش با دارو، دود دادن و نوشاندن چیزی باشد که آسیب می رساند در این صورت کافر نمی‏شود.

شافعی می‏گوید هرگاه شخص سحر می دانست. به او می گوییم سحرت را برای ما توصیف کن. اگر به گونه ای توصیف کرد که موجب کفر باشد مثل همان چیزی که اهل بابل در خصوص نزدیکی جستن به ستارگان هفتگانه باور داشتند ؛ اینکه آنها هر آنچه از آن ستارگان بخواهند انجام مي‏دهند، پس آن فرد ساحر، کافراست. اگر سحر او موجب کفر نباشد اگر به جایز بودن (مباح بودن) آن اعتقاد داشته باشد، باز هم کافر تلقی می‏شود.

خداوند جادو را کفر نامیده است. مثل این فرموده او ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴﭼ(البقرة: ١٠٢) یعنی: آندو فرشته به هر کسی که سحر می‏آموختند (می‏گفتند) ما تنها مایه آزمایش هستیم پس (با انجام سحر) کافر نشو.

و همچنین فرموده است: ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭼ (البقرة: ١٠٢) یعنی: (آنچه که مدعیان مبنی بر جادوگر بودن سلیمان می گویند بی اساس است)سلیمان هرگز کفر نورزید بلکه این شیطان صفتان کفر پیشه کردند. ابن عباس در خصوص ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭼ می‏گوید: این بدان خاطر است که آن دو فرشته، خیر و شر و کفر و ایمان را می دانستند و شناختند که جادو کفر است. مصنف به این فرموده خداوند نیز استناد کرده است که می‏فرماید (ﯽ ﯾ ﯿ ) که سخن پیرامون آندو در باب قبلی گذشت که سحر آنگونه که مصنف گفته است از زمره جبت است، که در اینجا نیز به سخن عمر استدلال کرده است که عمر س گفتند: جبت یعنی سحر، و طاغوت یعنی: شیطان. این اثر را ابن ابی حاتم و دیگران نقل کرده‏اند.

مصنف: در ادامه آورده است: جابر می‏گوید: طواغیت یعنی کاهنان، در هر قبیله‏ای یک نفر کاهن بود که شیطان بر وی نازل می شد.

ابن ابی حاتم نیز این اثر را به همان شیوه به صورت طولانی از وهب بن مبنه روایت کرده است که گفت: از جابر بن عبدالله در خصوص طواغیتی که بر نزد آنها شکایت می بردند، پرسیدم. در پاسخ گفت: یکی در جهینۀ، یکی در هلال و در هر قبیله ای یک نفر بود، آنان غیبگویانی بودند که شیطان بر آنها نازل می شد.

مقصود از جابر، همان عبدالله بن حرام انصاری است و مراد از طواغیت یعنی کاهنان بدان جهت است که کاهنان از طواغیت هستند واز مصادیق طاغوت به شمار می روند.

عبارت«شیطان بر آنان (طواغیت) نازل می شد، مقصود از شیطان یعنی جنس شیطان نه آن شیطان خاص که ابلیس باشد. شیطانها بر آنان فرود آمد. آنها را مورد خطاب قرار داده و بدانچه دزدانه شنیده بودند آنها را با خبر می‏کردند. یکبار راست و صد بار دروغ می گفتند.

«حَی» در عبارت عربی مفرد احیاء به معنای قبائل است. یعنی در هر قبیله ای یک کاهن بود، که نزد او برای داوری می رفتند واز وی در خصوص غیب می پرسیدند. این اتفاق پیش از بعثت پیامبرص بود و پس از آن خداوند به وسیله اسلام آنرا باطل ساخت و آسمانها را با شهابهای فراوان حراست و نگهبانی کرد.

از ابوهریره **س** روایت شده است که رسول خدا فرمودند: از هلاکت کننده های هفتگانه بپرهیزید: گفتند ای رسول خدا آنها کدامند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خداوند، جادو، کشتن شخصی که کشتن او را خداوند حرام کرده است مگر به حق، ربا خواری، خوردن مال یتیم، پشت کردن به میدان نبرد در روز جنگ، اتهام زنا به زنان پاکدامن مومن»

مصنف می‏گوید: «از ابوهریرۀ س روایت شده است که رسول خداص فرمودند: از هلاکت کنندهای هفتگانه بپرهیزید: گفتند ای رسول خدا آنها کدامند؟ فرمود: شریک قرار دادن برای خداوند، جادو، کشتن شخصی که کشتن او را خداوند حرام کرده است مگر به حق، ربا خواری، خوردن مال یتیم، پشت کردن به میدان نبرد در روز جنگ، اتهام زنا به زنان پاکدامن مومن»

مصنف این روایت را بدون اینکه مدرک و سندی ذکر کند آورده است بخاری و مسلم[[222]](#footnote-222) آنرا روایت کرده‏اند.

در عبارت عربی «اجتنبوا» یعنی دوری گزینید. و این لفظ از «دعوا و اترکوا» یعنی رها کنید و ترک کنید، رساتر است. زیرا نهی از نزدیکتر شدن رساتر وبلیغ تر است. مثلاً خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﭼ (الأنعام: ١٥١) یعنی: به گناهان بزرگ نزدیک نشوید خواه آشکار باشد و خواه پنهانی.

«موبقات» در عبارت عربی یعنی مهلکات: هلاکت کننده ها، بدان خاطر موبقات نامیده شده‏اند که انجام دهنده آن در دنیا با آثاری که از گناهان مترتب می‏شود، هلاک می گردد و در آخرت نیز دچار عذاب می‏شود. در حدیث ابن عمر که بخاری در «الادب المفرد» و طبری در تفسیر و عبدالرزاق به صورت مرفوع روایت کرده‏اند،[[223]](#footnote-223) آمده است که گفت: گناهان کبیره نه موردند: هفت مورد مذکور را مطرح کرد – سپس کفر در حرم و سرپیچی از پدر ومادر را نیر بدان افزود.

ابن ابی حاتم از علی روایت کرده است که گفت: گناهان کبیرۀ عبارتند از جز خوردن مال یتیم از هفت مورد مذکور بقیه را برشمرد، واین موارد را نیز اضافه کرد؛ نافرمانی از پدر ومادر، به بادیه رفتن پس از هجرت از آن، دوری گزیدن از جماعت و پیمان شکنی.

حافظ می‏گوید: به نظر من حکمت این اقتصار در هفت مورد نیاز به پاسخ دارد و پاسخ این است که مفهوم عدد حجت نیست و ضعیف است یا اینکه پیامبرص به آنچه مطرح کرده است آگاه‏تر بوده است، سپس به آنچه افزون برآن است نیز آگاه تر بود پس به زیادتر از آن نیز واجب می شود یا اینکه اقتصار بر حسب موقعیت و به نسبت کسی که سوال کرده است، صورت گرفت.

طبرانی و اسماعیل قاضی از ابن عباس آورده اند که به او گفته شد: گناهان کبیره هفت عدد هستند.

وی گفت: گناهان کبیره از هفت با اضافه بر هفت هم بیشتراند. و در روایتی آمده است که آن به هفتاد نزدیکتر است ودر رواینی نیز به هفتصد گناه می رسد.

عبارت«شریک قرار دادن برای خداوند» یعنی برای خداوند همتایی قرار دهد که او را بخواند به او امید داشته باشد و همانند ترس از خدا از او بترسد. پیامبرص سخنش را با آن آغاز کرده است، زیرا بزرگترین گناهی است که خداوند بوسیله آن نافرمانی می‏شود. همانگونه که در صحیح مسلم و بخاری[[224]](#footnote-224) از ابن مسعود روایت شده است که گفت: از پیامبرص پرسیدم کدام گناه نزد خدا از همه گناهان بزرگتر است؟ فرمود: اینکه برای خداوند همتایی برگزینی در حالیکه او ترا خلق کرده است.

ترمذی با سند خود از صفوان بن عسّال آورده است که گفت: یکی از یهودیان به یکی از یاران خود گفت: بیا برویم نزد این پیامبر همراه (یار) او به وی گفت: نگو پیامبر،اگر از تو بشنود چشمانش چهار خواهد شد (یعنی به خود غره می‏شود والله اعلم)پس نزد پیامبرصآمده از نه نشانه روشنگر از وی سوال کردند. پیامبرص فرمودند: چیزی را شریک خداوند نسازید، دزدی نکنید، زنا نکنید، جان کسی را که خداوند حرام کرده است نگیرید مگر به حق، فرد بی گناهی را نزد صاحب قدرت وسلطه نبرید تا او را بکشد، سحر نکنید،ربا نخورید، زنان عفیف را متهم به زنا نکنید، در میدان کارزار نبردگاه، پشت نکنید و نگریزید، و شما به ویژه یهودیان در روز سبت(شنبه) تجاوزگری نکنید.

آندو دستان وپاههای پیامبرصرا بوسیدند و گفتند: گواهی می دهیم که تو پیامبری... الی آخر.

ترمذی می‏گوید: حدیثی حسن صحیح است.[[225]](#footnote-225)

معنای سحر مطرح شده در حدیث پیامبرصهمانطوری که قبلاً گذشت، بیانگر وجه مناسبت حدیث با شرح است.

عبارت «کشتن شخصی که کشتن او را خداوند حرام کرده است مگر به حق» وآن شخص مسلمان معصوم است یعنی کسی که هیچ گونه جرمی مرتکب نشده است.

«مگر به حق» یعنی ممکن است فردی عملی را مرتکب شود که مستوجب قتل باشد مثل شرک،قاتل فردی باشد که باید قصاص شود، زناکار متأهل، همچنین قاتل هم پیمان. در خصوص قاتل هم پیمان پیامبرص فرموده است: هرکس هم پیمانی را به قتل برساند بوی بهشت بر مشام او نخواهد رسید.[[226]](#footnote-226)

علما در خصوص کسی که عمداً مومنی را به قتل برساند دچار اختلاف نظر شده اند؛ اینکه آیا توبه او پذیرفته می‏شود یا خیر؟ ابن عباس، ابوهریره و دیگران با استدلال به آیه ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﭼ (النساء: ٩٣) ترجمه: هر کس مومنی را از روی عمد به قتل برساند پاداشش برای همیشه در جهنم ماندن است » می گویند: چنین فردی توبه او پذیرفته نیست.

ابن عباس می‏گوید:[[227]](#footnote-227) این آیه آخرین آیه ای بود که نازل شد و چیزی آنرا نسخ نکرده است » و در روایتی نیزآمده است این آیه آخرین آیه ای بود که نازل شد و چیزی آنرا تا زمانی که پیامبرص وفات نمود و دیگر وحی نازل نشد، نسخ نکرده است.

در این زمینه آثاری روایت شده است که به مذهب این عده دلالت دارد، همانطوری که امام احمد، نسائی و ابن منذر[[228]](#footnote-228) از معاویه آورده اند که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می فرمود: امید است که هر گناهی را خداوند ببخشد، مگر کسی کافر بمیرد یا اینکه مومنی را از روی عمد کشته باشد.

جمهوری که پس از آنها آمده اند، همگی بر این نظرند که قاتل مومن در آنچه بین او و خداست توبه اش پذیرفته می‏شود. اگر تو به کند و برگردد و عمل صالح انجام دهد خداوند بدیهایش رانیزتبدیل به نیکی می‏کند. همانطور که خداوند متعال می‏فرماید:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙ ﭚﭛﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭼ (الفرقان: ٦٨ - 70)

یعنی: و کسانی که با الله معبود دیگری را به فریاد نمی خوانند و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نمی رساند، مگر به حق و زنا نمي‏کنند، چرا که هرکس این (کارها را) انجام دهد کیفرش را می بیند. عذاب او در قیامت مضاعف می گردد و خوار و ذلیل جاودانه در عذاب می ماند، مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها ونیکی ها تبدیل می‏کند.

ابوهریرهس ودیگران در خصوص آیه(ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ) می‏گوید: این جزای اوست اگر جزایی داده شود و مجازات گردد.

از ابن عباس روایتی نقل شده است که با دیدگاه جمهور سازگاری دارد.عبدبن حمید و نحاس از سعید بن عبادۀ روایت کرده‏اند که ابن عباس رضی الله عنهما می گفت: کسی که مومنی را می کشد توبه دارد (می‏تواند توبه کند). همچنین ابن عمر رضی الله عنهما نیز چنین نظری دارد. به صورت مرفوع روایت شده است که اگر مجازات شود جزایش جهنم است.

عبارت «ربا خواری»یعنی: خوردن ربا به هر وجهی که باشد. مثلاً خداوند متعال فرموده است

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣﭤ ﭥﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋﮌ ﮍﮎﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪﯫ ﯬﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ

(البقرة: ٢٧٥ - ٢٨٠)

یعنی: کسانی که ربا می خورند بر نمی خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد. این از آن روست که ایشان می گویند: خرید و فروش نیز مانند رباست و حال آنکه خداوند خرید و فروش را حلال و ربا را حرام کرده است. پس هر که اندرز پروردگارش به او رسید و از ربا دست کشید، آنچه پیشتر بوده (ربایی که قبلا انجام داده) از آن اوست و سرو کارش با خداست. اما کسی که به دوران رباخواری برگردد اینگونه کسان اهل آتشند و جاودانه در آن می‏مانند. خداوند ربا را نابود می‏کند و صدقات را فزونی می بخشد و خداوند هیچ انسان گناهکار ناسپاسی را دوست نمی‏دارد. بی‏گمان کسانی که ایمان بیاورند و کار شایسته انجام دهند، نماز را چنان که باید بر پای دارند و زکات بپردازند مزدشان نزد پروردگارشان است نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین می‏شوند. ای کسانی که ایمان آورده اید، از خدا بپرهیزید وآنچه از ربا باقی مانده است، فرو گذارید اگر مومن هستید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیامبرش برخواسته‏ایید اگر توبه کردید اصل سرمایه هایتان از آن شماست. نه ستم می کنید و نه ستم می بینید و اگر (بدهکار)تنگدست باشد پس به او مهلت داده می‏شود تا گشایشی فرا رسد، و اگر ببخشید، برایتان بهتر خواهد بود اگر دانسته باشید.

ابن دقیق العید: می‏گوید: سرانجام ربا خواری تجربه شده است. پناه می بریم به خدا از آن.

عبارت« خوردن مال یتیم»، از آن به خوردن تعبیر شده است زیرا عامترین نوع بهره مندی از آن خوردن است. همانگونه که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ (نساء: 10) یعنی: بی‏گمان کسانی که اموال یتیمان را بناحق و ستمگرانه می‏خورند، انگار آتش در شکمهای خود می‏خورند وبه آتش برافروختهای خواهند سوخت.

عبارت عربی«و التوالی یوم الزحف» یعنی: پشت کردن بر کفار در هنگام برافروخته شدن جنگ هنگامی که به لشکر غیر خودی فرار کند، گناه کبیره می‏باشد همانگونه که آیه مربوط به آن نیز، بدان مقید شده است.

عبارت« اتهام زنا به زنان پاکدامن مومن» محصنات در عبارت عربی یعنی زنانی که از زنا محفوظ اند. یعنی زنانی که اگر محصِنات باشند فرجهایشان را از زنا حفظ کرده‏اند. مقصود زنان آزاده عفیف است. قذف نیز متهم کردن آنان به زنا یا لواط است. غافلات: یعنی: زنانی که از گناهان بزرگ و آنچه بدان متهم گشته اند غافل وبی خبرند. کنایه ازپاک و مبرا بودن آنهاست. زیرا غافل، از آنچه به او تهمت زده اند بی خبر و بری است.

مومنات: یعنی زنانی که به خدا ایمان دارند. صفت مومنات را برای احتراز از قذف زنان کافر آورده است. والله اعلم.

از جُندب به صورت مرفوع روايت شده است «حَدِّ جادوگر، زدن او با شمشیر است.

ترمذی این حدیث را روایت کرده و می‏گوید: نظر درست در خصوص حدیث فوق این است که موقوف است.

مصنف: می‏گوید: از جندب به صورت مرفوع روایت شده است «حَد جادوگر، زدن او با شمشیر است.

ترمذی این حدیث را روایت کرده و می‏گوید: نظر درست در خصوص حدیث فوق این است که موقوف است[[229]](#footnote-229) مقصود از جندب، با توجه به ظاهر آنچه طبرانی در الکبیر آورده است، همان جندب بن عبدالله بجلی است، نه جندب الخیر ازدی، قاتل جادوگر. طبرانی آن حدیث را در شرح زندگی جندب بجلی از طریق خالد العبد از حسن از جندب از پیامبرص روایت کرده است و خالد العبد ضعیف است.

حافظ می‏گوید: نظر درست اینکه این جندب غیر از جندب الخیر است.

ابن قانع و حسن بن سفیان به دو طریق از جندب الخیر روایت کرده‏اند.

از حسن ازجندب الخیر روایت شده است که وی نزد جادوگری آمده با شمشیر او رابه قتل رساند. گفت از رسول خدا ص شنیدم... تا پایان حدیث که اینجا نمی‏گنجد.

جندب الخیر همان جندب بن کعب است و بنابر قولی جندب بن زهیر است. قولی نیز هر دو را یکی می‏داند. آنگونه که ابن حبان گفته است وی ابو عبدالله ازدری غامدی صحابی است.

ابن سَکن از حدیث بریده روایت کرده است که پیامبرص فرمودند: (جادوگر) یک ضربه زده می‏شود.

عبارت «حد جادوگر، زدن او با شمشیر است » که عبارت عربی آن می‏شود «حد الساحر: ضَربَة بالسیف»

به صورت ضَربةٌ بالسیف هم روایت شده است که به معنای یک ضربه شمشیر است و هر دو روایت صحیح اند. مالک، احمد و ابو حنیفه به این حدیث عمل کرده و می‏گویند ساحر کشته می‏شود.

در صحیح بخاری از بجاله بن عبده روایت شده است که گفت: عمر بن خطاب نامه نوشت که هر زن و مرد جادوگری را بکشید: گفت: سه نفر ساحر را به قتل رساندیم.

از حفصه رضی الله عنها به صورت صحیح روایت شده است که به وی دستور داده شده کنیزش را که او را جادوکرده بود، به قتل برساند او نیز وی را به قتل رساند و از جندب نیز چنین اثری به طور صحیح روایت شده است. احمد از قول سه نفر از اصحاب پیامبرص چنین چیزی رابیان کرده است.

از افرادی مثل عمر، عثمان، ابن عمر، حفصه، جندب بن عبدالله، جندب بن کعب، قیس بن سعد و عمر بن عبدالعزیز چنین نظری گزارش شده است

شافعی به مجرد سحر قائل به قتل او نیست. مگر اینکه در سحر خود عملی انجام دهد که به درجه کفر برسد.

ابن منذر و روایتی از احمد بر این نظر هستند.

ولی دیدگاه نخست شایسته تر و بهتر است، به دلیل حدیث مذکور و اثر عمرس ضمن اینکه مردم در زمان خلافت عمرس بدون اینکه کسی انکار کند، بدان عمل کرده‏اند. مصنف می‏گوید: در صحیح بخاری از بجالة بن عبدة روایت شده است که عمر بن خطاب نامه نوشت که هر مرد و زن جادوگری را بکشید. گفت: سه نفر جادوگر را به قتل رساندیم.

این اثر را همانگونه که مصنف : گفته است، بخاری روایت کرده ولی قتل جادوگران را نیاورده است.

بجالة همان بجالة بن عَبَدَة تمیمی عنبری بصری موثق و مورد اعتماد است

ظاهر عبارت «عمر بن خطاب نامه نوشت که هر زن و مرد جادوگری را بکشید » بیانگر آن است که جادوگر بدون اینکه از وی طلب توبه کنند، کشته می‏شود.

بنابر قول مشهور، از احمد نیز چنین دیدگاهی روایت شده و مالک هم همین نظر را دارد. چون علم جادوگری با توبه از بین نمی رود. از احمد روایت دیگری نیز نقل شده است که وی می‏گوید:

از جادوگر طلب توبه می‏شود، اگر توبه کرد، توبه وی پذیرفته می‏شود که نظر شافعی این دیدگاه است، زیرا گناه جادو افزونتر از گناه شرک نیست در حالیکه از شرک طلب توبه می‏شود و توبه او مورد پذیرش واقع می گردد. به همین سبب ایمان جادوگران فرعون و توبه آنان صحیح است.

مصنف می‏گوید: «از حفصة رضی الله عنها به صورت صحیح روایت شده است که به وی دستور داده شد کنیزش را که او را جادو کرده بود، به قتل برساند، او نیز وی را به قتل رساند»، این اثر را مالک در موطأ روایت کرده است.

مصنف می‏گوید:[[230]](#footnote-230) در صحیح بخاری از بجالة بن عبدة روایت شده است که گفت: عمر بن خطاب نامه نوشت که هر زن و مرد جادوگری را بکشید: سه نفر ساحره را به قتل رساندیم.

از حفصة رضی الله عنها به صورت صحیح روایت شده است که به وی دستور داده شده کنیزش را که او را جادوکرده بود، به قتل برساند.

حفصة همان ام المومنین (مادر مومنان)،دختر عمر بن خطاب است که پیامبرص بعد از خنیس بن حذافة، وی را به ازدواج خود در آورد. در سال 45 هجری درگذشت

عبارت «ازجندب نیز چنین اثری به طور صحیح روایت شده است » مصنف با این عبارت به کشته شدن ساحر توسط جندب اشاره کرده است همانطور ی که بخاری در تاریخ خود از ابو عثمان نهدی روایت کرده است که گفت: نزد ولید مردی بود که بازی می کرد، انسانی را سر بریدو سرش را جدا کرد پس ما شگفت زده شدیم، دوباره سرش را برگرداند که جندب ازدی فرارسید و او را کشت.

بیهقی آنرا در «الدلائل» به صورت طولانی روایت کرده است. که در آن این عبارت نیز اضافه شده است که سپس ولید فرمان داد و زندانی شد. داستان را به طور کامل آورده است که این داستان به طرق فراوانی روایت شده است.

عبارت «احمد از قول سه نفر از اصحاب پیامبرص چنین چیزی را بیان کرده است. »

مقصود از احمد، همان امام احمد بن محمد بن حنبل است. که مفهوم کلی عبارت اینگونه است؛ قتل ساحر (جادوگر) از سه نفر از یاران پیامبر ص به طریق صحیح روایت شده است که آن سه نفر عبارتند از: عمر، حفصة، جندب، و الله اَعلَم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه سوره بقره.

دوم: تفسیر آیه سوره نساء.

سوم: تفسیر جبت و طاغوت و فرق میان آندو.

چهارم: اینکه طاغوت گاهی از جن است و گاهی نیز از انسان.

پنجم: شناخت هفت هلاکت کننده که به طور ویژه نهی شده‏اند.

ششم: اینکه جادوگر کافر می‏شود.(تکفیر می‏شود).

هفتم: از جادوگر می خواهند توبه کند و سپس کشته می‏شود.

هشتم: موجودیت چنین چیزی (جادوگری)در زمان عمرس، پس از دوران وی چگونه است؟ (یعنی حتما در دوران پس از وی بیشتر و فزونتر شده است).

باب: بیان مواردی از جادوگری

احمد روایت کرده است: محمد بن جعفر از عوف از حیان بن علاء از قطن بن قبیضه از پدرش برای ما روایت کرد، از پیامبر صشنید که فرمودند: فالگیری با پرنده، ترسیم خطوط و هر نوع فالگیری از جمله جبت است.

عوف می‏گوید: (در لفظ عربی روایت) عِیافه یعنی رام کردن پرنده. الطََّیر یعنی آن خطی که بر زمین کشیده می‏شود. بنابر گفته حسن، جبت یعنی نعره و فریادشیطان. سنداین روایت جید است.

این روایت نزد ابو داود، نسائی و ابن حبان در صحیحش آمده است. که به صورت سند از قبیضه آورده‏اند.

مصنفٍ: می‏گوید «باب: بیان مواردی از جادوگری »

در اینجا شارح : مواردی از کارهای خارق العاده و کرامات اولیاء را مطرح کرده است و همچنین مواردی از احوال شیطانی که بسیاری از مردم عوام و نادان با آن فریب خورده اند، را یاد آورشده است، ضمن بیان این موضوع، که آنچه به دست آنان انجام می‏شود بیانگر اولیاء شیطان بودن آنهاست نه اولیاءرحمن بودن. در ادامه کتابی از شیخ الاسلام تحت عنوان «الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان »معرفی کرده و بدان ارجاع داده است. پایان

مصنف : می‏گوید: «احمد روایت کرده است: محمد بن جعفر از عوف از حیان بن علاء از قطن بن قبیضة از پدرش برای ما روایت کرد، از پیامبرص شنید که فرمودند: فالگیری با پرنده، ترسیم خطوط و هر نوع فالگیری از جمله جبت است.

عوف می‏گوید: (در لفظ عربی روایت) عِیافة یعنی رام کردن پرنده، الطًُیر یعنی آن خطی که بر زمین کشیده می شد، بنابر گفته حسن، جبت یعنی نعره و فریاد شیطان. سنداین روایت جید است.

این روایت نزد ابو داود، نسائی و ابن حبان در صحیحش آمده است. که به صورت مسند از ابن قبیضة آورده‏اند.[[231]](#footnote-231)

مقصود از احمد همان امام احمد بن حبنل است و محمد بن جعفر همان مشهور به غندر هذلی بصری، موثق مشهور است که در سال 206 هجری درگذشت.

عوف، همان ابن ابی جمیله عبدی بصری، معروف به عوف أعرابی موثق است. به سال چهل و ششم یا چهل و هفتم در سن 86 سالگی در گذشت.

حیان بن علاء یا بنابر گفته ای حیان بن مخارق، ابو العلاء بصری مقبول است. و قطن نیز ابو سهل بصری صدوق (به اصطلاح محدثین)است

عبارت «از پدرش »یعنی از قبیضة ابن مخارق، ابو عبدالله هلالی. صحابی که در بصره سکونت گزید.

عبارت «عوف می‏گوید: عیافة یعنی رام کردن پرنده » از عادات عرب بود که به اسم، صوت و یا جهت پرواز پرندگان تفاؤل و فالگیری می‏کردند. در اشعار عرب نیز فراوان مطرح شده است.

گفته می‏شود: عاف یعیف عینأ: هنگامی که پرنده را به پرواز در آوردند و حدس و گمان زنند.

طرق هم همان چیزی است که عوف تفسیر کرده است یعنی خطی که بر زمین کشیده می‏شود. ابو سعادت می‏گوید: پرتاب سنگ ریزه است که زنان انجام می‏دهند

در خصوص طیرة در باب آن – به امید خداوند – سخن خواهیم گفت:

جبت یعنی سحر (جادو) قاضی می‏گوید: جبت در اصل یعنی شکست خورده ای که خیری در آن نیست.

سپس برای چیزی بکار گرفته شد که سوای خداوند پرستیده می شد مثل جادو و جادوگر.

عبارت «بنا بر گفته حسن (جبت) یعنی نعره و فریاد شیطان)».

(شارح) ابراهیم بن محمد بن قطع می‏گوید: در تفسیر بقیَُ بن مخلد آمده است که ابلیس چهار بار نعره کشید: نعره ای در هنگام لعن شدن » نعره ای در هنگام هبوط، نعره‏ای در هنگام تولد رسول خدا ص و نعره‏ای نیز در هنگام نزول فاتحة الکتاب. سعید بن جبیر می‏گوید: هنگامی که خداوند متعال ابلیس را لعن کرد، چهره اش از حالت چهره فرشتگان تغییر یافت نعره ای کشید. پس هر نعره ای در دنیا تا قیامت از نعره اوست. این اثر را از ابن ابی حاتم روایت کرده است.

از سعید بن جبیر از ابن عباس روایت شده است که گفت: هنگامی که رسول خدا ص مکه را فتح کرد ابلیس نعره و فریادی کشید که تمامی لشکریانش براو جمع شدند. حافظ ضیاء در المختارة این روایت را آورده است. الرنین یعنی صوت، صدا. به این ترتیب معنای سخن حسن رحمة الله علیه آشکار می‏شود.

عبارت «این روایت نزد ابو داود، نسائی و ابن حبان در صحیحش آمده است، که به صورت مسند از قبیضة آورده‏اند» ابن حبان تفسیری را که عوف تفسیر کرده است نیاورده ولی ابوداود تفسیر مذکور را بدون سخن حسن آورده است.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: هرکس پاره ای از علم نجوم برگیرد در واقع پاره ای از جادوگری فراگرفته است که هر کس هر اندازه بیشتر فرا گیرد گناهش فزونتر می گردد. این حدیث را ابو داود با سندی صحیح روایت کرده است.

مصنف می‏گوید: ازابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: هرکس پاره ای از علم نجوم برگیرد در واقع پاره ای از جادوگری فراگرفته است که هر کس هر اندازه بیشتر فرا گیرد گناهش فزونتر می گردد. این حدیث را ابو داود با سندی صحیح روایت کرده است.

این حدیث را ابوداود و ابن ماجه و احمد نیز روایت کرده و نووی و ذهبی آنرا تصحیح نموده اند.[[232]](#footnote-232)

در خصوص اقتباس که در لفظ عربی روایت آمده است ابن سعادات می‏گوید: قبست العلم و إقتبسته: یعنی یادگیری و فرا گرفتن دانش.

لفظ «شعبُة » در عبارت حدیث یعنی دسته‏ای یا پاره ای از علم نجوم. شعبُة یعنی دسته، پاره. از جمله در حدیث آمده است «الحیاء شُعبةٌ من الایمان»[[233]](#footnote-233) یعنی حیا قسمتی از ایمان است.

عبارت «در واقع پاره ای از جادوگری فراگرفته است » یعنی یادگیری و فراگیری آن حرام است.

شیخ الاسلام : می‏گوید: رسول خدا ص به صراحت بیان کرده است که علم نجوم از زمره علوم جادوگری است. خداوند فرموده است ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﭼ (طه: ٦٩)

یعنی: جادوگر هر جا که باشد پیروز نمی‏شود.

عبارت عربی «زاد ما زاد » در حدیث مذکور به این معناست هر اندازه یادگیری علم نجوم و فراگیری آن افزونتر باشد، گناه حاصل از فراگیری آن نیز به همان نسبت و میزان افزون می یابد. هرآنچه فرد در خصوص تاثیر علم نجوم معتقد باشد، باطل است همانگونه که تاثیر جادوگری باطل است.

نسائی از حدیث ابوهریره س آورده است: هرکس گره‏ای بزند سپس در آن بدمد در واقع جادوگری کرده است و هرکس جادو کند در واقع مشرک شده است، و هرکس خود را به چیزی وابسته کند خداوند او را به آن چیز وامی‏گذارد.

مصنف می‏گوید: نسائی از حدیث ابوهریرة س اورده است: هرکس گره ای بزند سپس در آن بدمد در واقع جادوگری کرده است و هرکس جادو کند در واقع مشرک شده است، و هرکس خود را به چیزی وابسته کند خداوند او را به آنچیز وا می گذارد.

این حدیث را که مصنف مطرح کرده است از حدیث ابوهریره است که وی به نسائی نسبت داده است که نسائی آنرا به صورت مرفوع روایت نموده و ابن مفلح نیز آنرا حسن دانسته است.[[234]](#footnote-234)

مقصود از نسائی، امام حافظ احمد بن شعیب بن علی بن سنان بن بحر بن دینار،ابو عبدالرحمن، صاحب تالیفاتی مثل السنن و غیره است. از محمد بن المثنی، ابن بشار، قتیبه و خلق روایت کرده است، پایان علم علل الحدیث به او ختم شد. وی رحمةالله علیه در سن 88 سالگی به سال 303 در گذشت.

عبارت «هرکس گره‏ای بزند سپس در آن بدمد» جادوگران چون بخواهند جادوگری کننده ریسمانهایی را گره زده و بر هر گره آن فوت می‏کنند ومی دمند.(به اصطلاح افسون می‏کنند) تا آن جادویی که می خواهند منعقد گردد.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ (الفلق: ٤) یعنی و از شر آنها که با افسون در گره‌ها می‌دمند (از شر زنان افسونگر و دمنده در گره‏ها).

نفث: یعنی دمیدن همراه با بذاق و آب دهن. نه تف کردن.

نفث عمل جادوگر است.هرگاه خود را باپلیدی و شری که قصد انجام آنرا با فرد جادو شده دارد، در آورد و تصمیم گرفت، در آن کار از ارواح پلید و خبیثه کمک می طلبد تا درآن گره با بذاق بدمد. از دَمِ پلید او نفسی در آمیخته با شرو أذیت که با بذاق و آب دهن نیر همراه است، خارج می‏شود. آن دمیدن همراه با روح شیطانی در جهت آزار دادن به فرد جادو شده متساعد می گردد و به اذن تکوینی و تقدیری خداوند نه شرعی، به آن فرد اصابت می‏کند و او را می آزارد.-این سخن ابن قیم : است.

عبارت «هرکس جادوکند، در واقع مشرک شده است » به استناد نص که جادوگر مشرک است. چون جادو همانگونه که حافظ از برخی از آنان حکایت کرده است، بدون شرک تحقق نمی‏یابد.

عبارت «هرکس خود را به چیزی وابسته کند خداوند او را به آنچیز وا می گذارد » یعنی قلب هرکس به چیزی وابسته شود به طوری که برآن چیز اعتماد کند و به او امیدوار باشد، خداوند آن فرد را به آن چیز واگذار می‏کند و هرکس به پرواردگار، معبود، سرور و آقای خود دل ببندد،که پروردگار و صاحب اختیار همه چیز است، برای او کفایت کرده، خداوند او را پاسداری، حفاظت و سرپرستی خواهد کرد. چرا که او بهترین سر پرستان و نیکوترین یاری دهندگان است.

خداوند متعال فرموده است ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ (الزمر: ٣٦)

یعنی: آیا خداوند برای بنده خود کافی نیست. هرکس به جادوگران و شیطانها و غیره آنها از مخلوقین دل ببندد، خداوند او را به همان چیزی که دل بسته است واگذار کرده. سپس هلاک و نابود می‏شود. هرکس در احوال مردم بیاندیشد و با دیده بصیرت بنگرد این هلاکت و نابودی را اشکارا می‏بیند.

و این بیانگر جوامع الکلم بودن پیامبرص است (که سخنان او در برگیرنده تمام حکمتهاو دانشهاست).والله اعلم

از ابن مسعود س روایت شده است که رسول خداص فرمودند: هان آیا شما را آگاه سازم که عَضه چیست؟ آن سخن چیننی و اختلاف افکنی میان مردم است.مسلم این حدیث را روایت کرده است.

مصنف می‏گوید: از ابن مسعود س روایت شده است که رسول خداص فرمودند: هان آیا شما را آگاه سازم که عَضه چیست؟ آن سخن چیننی و اختلاف افکنی میان مردم است.مسلم این حدیث را روایت کرده است.[[235]](#footnote-235)

عَضة: با فتحه عین و سکون ضاء «ألا هل انبکم» همان آیا شما را باخبر سازم، آگاه کنم.

ابو سعادات می‏گوید در کتابهای حدیث به همین صورت (عَضه) روایت شده است.ولی در کتابهای غریب به صورت عِضَه: با کسره عین و فتحه ضاد آمده است.

زمخشری در این زمینه می‏گوید: اصل آن (عضه)، «عَضة» بر وزن فعلة از ریشهً عَضَهَ بوده است یعنی تهمت زدن. لام الفعل آن همانند: سنّةو شفة حذف شده است. و به صورت «عضِن » جمع بسته می‏شود.

سپس زمخشری آنرا اینگونه تفسیر می‏کند که آن سخن چینی اختلاف انگیز میان مردم است.بدان خاطر از آن به عَضه اطلاق شده است که دروغ و بهتان غالبأ از آن جدا نیست.

که قرطبی هم این مقوله را مطرح کرده است.

ابن عبدالبر از یحیی بن ابی کثیر آورده است که گفت: فسادی که سخن چنین و درغگو در یک ساعت به بار می آورند، جادوگر در یک سال به بار نمی‏آورد.

ابو الخطاب در کتاب «عیون المسائل » می‏گوید: سخن چینی میان مردم و فسادگری میان مردم، از جمله جادوست. در کتاب «الفروع» می‏گوید: (دلیل اینکه سخن چنینی و فسادگری میان مردم از جمله جادوست)این است که چنین فردی با سخن و عمل و مکرو حیله اش، قصد آزار و اذیت دارد، از این رو عمل او به جادوگری شبیه تر است.

و به عرف و تجربه شناخته شده است که عملکرد او موثر است و همانند جادو یا حتی بیشتر از آن نتیجه می دهد. بنابراین به دلیل همانندی و نزدیکی به یکدیگر، یک حکم را دارند.

ولی گفته می‏شود که جادوگر به دلیل وصف جادوگری تکفیر می‏شود، زیرا یک امر خاص است و حکمی ویژه و خاص دارد در حالیکه سخن چینی مصنف به وصف جادوگر نیست، اما چون عمل او همانند عمل جادوگر موثر و کارا است حکم وی نیز همانند حکم جادوگر است جز مواردی که جادوگر احکام خاص دارد مثل کفر و عدم پذیرش توبه وی. خلاصه کلام

بدینوسیله مطابقت شرح حدیث با حدیث آشکار می گردد. حدیث بر تحریم سخن چینی دلالت دارد و چنین حکمی مورد اتفاق علماست. ابن حزم : می‏گوید: در خصوص تحریم غیبت و سخن چینی جز هنگام دلسوزی واجب، اتفاق نظر وجود دارد. و این دلالت دارد بر گناه کبیره بودن سخن چینی.

عبارت «القالة بین الناس» اختلاف افکنی میان مردم. ابو سعادات می‏گوید: این عبارت یعنی سخن به گزاف گفتن و ایجاد خصومت میان مردم. حدیث: فزونی اختلاف انگیزی میان مردم از این دست است.

مسلم و بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما آورده‏اند، رسول خدا ص فرمودند: به تاکید که در بیان سحر و افسونگری است.

«مصنف: می‏گوید: مسلم و بخاری از ابن عمر رضی الله عنهما آورده‏اند، رسول خدا ص فرمودند: در بیان سحروافسونگری است »[[236]](#footnote-236) بیان یعنی فصاحت و بلاغت.

صعصعة بن صوحال می‏گوید: پیامبر خدا ص راست فرمود، چه بسا شخص حقی از کسی بر گردن دارد در حالیکه از صاحب حق در بیان حجت روانتر و لحن برتری دارد، حاکم یا داور را با بیان خود افسون و جادو کرده حق را می برد و از آن خود می کند.

ابن عبدالبر می‏گوید: دسته‏ای روایت مذکور را به مذمت و نکوهش بیان، تاویل کرده‏اند زیرا جادو و افسون مذموم و نکوهیده است، در حالیکه بیشتر اهل علم و جماعتی از اهل أدب بیان را ممدوح می‏دانند، چرا که خداوند بیان را ستوده است.

(ابن عبدالبر در ادامه) می‏گوید: عمر بن عبدالعزیز به شخصی که از وی تقاضای حاجتی کرد، گفت: تقاضایت را نیکو گردان، وی از آن سخن خوشش آمد. گفت: سوگند به خدا که این سخن جادوی حلال است.

نظر دسته نخست که بیان مذکور را نکوهیده می‏دانند صحیح تر است. و مقصود آن بیانی است که در آن پوشاندن حق بر شنونده و لباس حق پوشاندن بر باطل باشد. همانگونه که برخی در قالب شعر گفته‏اند. زیبایی سخن آراسته شده به دروغ، در واقع زیبا جلوه دادن باطل آن است و گاهی نیز بدی تعبیر، حق را می پوشاند (و آنگونه که باید آشکار نمی‏سازد بلکه بد جلوه می کند).

شعر فوق در واقع بر گرفته از سخن این شاعر است که می‏گوید:

می‏گویی این انگبین (عسل) است، آنرا می‏ستایی. و می‏توانستی بگویی استفراغ زنبورهاست.

در واقع با یکی از این دو تعبیر بستایی و بادیگری نکوهش کنی و مذموم جلوه دهی، و هر گونه که خواستی به آن دو شیوه وصف کنی. چرا که حق گاهی بابدی تعبیر پوشیده می‏ماند و پوشانده می‏شود.

]مترجم: (مقصود اینکه به کار گرفتن تعبیر برای بیان اهمیت دارد و این بیانگر افسونگری و رمز جادویی بیان است که شخص می‏تواند به عسل بگوید عسل و نیکو جلوه دهد و می‏تواند بگوید استفراغ زنبور و چندش آور و بد نمایان سازد).[

عبارت «به تاکید که در بیان سحر و افسونگری است » این تشبیه که بیان را به جادو و افسونگری تشبیه کرده است، تشبیه بلیغ است. زیرا بیان همانند سحر (جادو) عمل می‏کند. حق را در قالب باطل و باطل را در قالب حق قرار می دهد، پس دلهای جاهلان بدان تمایل پیدا می‏کند به طوری که باطل را پذیرفته و حق را آشکار می‏کنند. از خداوند پایداری و استواری در مسیر هدایت را خواستاریم.

ولی آن بیانی که حق را آشکار و تایید می‏کند و بی اساس بودن باطل را آشکار می‏سازد، چنین بیانی ستوده و پسندیده شده است. بیان پیامبران و پیروان آنان اینگونه است به همین دلیل درجات آنان در فضائل والاست و نیکی های آنان بسیار ارجمند و بزرگ است.

و خلاصه اینکه بیان تنها هنگامی ستوده می‏شود که به درازا نکشد و طولانی نگردد و در آن حق پوشیده نشود و باطل نیکو جلوه‏گری نکند. چرا که اگر به این حد رسیده مذموم و نکوهیده است.

احادیث نیز به همین امر دلالت دارند، از جمله حدیثی که در همین باب مطرح شد، و حدیث «خداوند آن شخص بلیغی را که زبانش را در هنگام سخن گفتن همانند زبان گاو ماده می پیچد و سخنش را غلیظ ادا می کند، دشمن می دارد »

این حدیث را احمد و ابو داود روایت کرده‏اند.[[237]](#footnote-237)

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده عبارتند از:

نخست اینکه فالگیری با پرنده، ترسیم خطوط و هر نوع دیگری ازآن، از جمله سحر (جبت)است.

دوم: تفسیر دو واژه «عِیافة» و «الطَّرق».

سوم: علم نجوم (به همان معنای قدیم آن که با کمک ستارگان پیش بینی می کردند) جادوگری (سحر) است.

چهارم: گره زدن به همراه دمیدن در آن از زمره جادوگری است.

پنجم: سخن چینی نیز جادوست.

ششم: برخی از فصاحت ها در سخن از نوع جادوگری است.

باب: آنچه پیرامون کاهنان و امثال آنها در شریعت آمده است

مسلم در صحیح خود از برخی از زنان پیامبرص روایت کرده است که پیامبر ص فرمودند: هرکس نزد عّرافی بیاید و از او چیزی بپرسد، سپس گفته او را تصدیق کند، نماز چهل روز او پذیرفته نمی‏شود.

و از ابوهریره س از پیامبر ص روایت شده است که فرمودند: هرکس نزد کاهنی بیاید و او را بدآنچه می‏گوید تصدیق کند، به آنچه بر محمد ص نازل شده است، کفر ورزیده است. که ابوداود این حدیث را روایت کرده است.

(صاحب سنن) چهارگانه و حاکم – البته حاکم با شرط مسلم و بخاری آنرا صحیح مي‏داند – از ابو هریره روایت کرده‏اند» هرکس نزد عّراف یا کاهنی بیاید و در آنچه می‏گوید او را تصدیق کند، در واقع به آنچه بر محمد ص نازل شده، کافرگردیده است.

ابویعلی نیز از ابن مسعود با سند جید و به صورت موقوف، چنین روایتی را نقل کرده است.

مصنف می‏گوید «باب: آنچه پیرامون کاهنان و امثال آنها در شریعت آمده است »

کاهن همان کسی است که از گوش ایستاده (مسترق السمع) یاد می گیرد، که قبل از بعثت پیامبر ص فراوان بودند، ولی پس از آن بسیار اندکند. زیرا خداوند آسمان را با شهاب سنگها نگهبانی کرد.

و بسیاری ازچیزهایی غیبی که بر روی زمین اتفاق می‏افتد و عده ای از آن باخبر می‏شوند همان چیزهایی است که جنیان به دوستان انسانی خود خبر مي‏دهند و اینگونه موارد در میان این امت بدین شیوه حاصل می‏شود که این گونه موارد را انسان جاهل، کشف و کرامت می پندارد و بسیاری از مردم گمان می‏کنند آن کسی که از جن برای آنها خبر می‏آورد، ولی خداست، بنابراین فریب می خورند. در حالیکه آن فرد از اولیاء شیطان است. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﭼ (الأنعام: ١٢٨)

یعنی: روزی که در آن همه آنان را در کنار هم گرد می‏آوریم (می‏گوییم) ای گروه جنیان شما افراد فراوانی از انسانها را گمراه ساختید. پیروان ایشان از میان انسانها می گویند: پروردگارا برخی از ما از برخی دیگر سود بردیم و به مرگی گرفتار آمدیم که برایمان معین و مقدر فرموده بودی. (خداوند) می‏گوید: آتش جایگاه شماست و همیشه در آن ماندگارید مگر مدت زمانی که خداوند بخواهد. بی‏گمان پروردگار تو حکیم و آگاه است.

مصنف می‏گوید: مسلم در صحیح خود از برخی از زنان پیامبرص روایت کرده است که پیامبر ص فرمودند که هرکس نزد عّرافی برود و از او چیزی بپرسد، سپس گفته او را تصدیق کند، نماز چهل روز او پذیرفته نمی‏شود.[[238]](#footnote-238)

مقصود از برخی از زنان پیامبرص یعنی حفصه، که ابومسعود ثقفی آنرا مطرح کرده است. زیرا وی این حدیث را در کناره و حاشیه مسندخود آورده است.

عبارت «هرکس نزد عّرافی بیاید » توضیح عّراف – انشاء الله- به زودی خواهد آمد

ظاهر این حدیث بیانگر آن است که وعید (وعده عذاب) به صرف آمدن و سوال کردن آن فرد (به نزد عرّاف) بر او مرتبت می‏شود، چه خبر او را تصدیق کند و چه نسبت به آن تردید کند. زیرا در برخی از روایتهای صحیح آمده است که: هرکس نزد عّرافی بیاید و چیزی از وی بپرسد سپس در آنچه می‏گوید او را تصدیق کند، نماز چهل شبانه روز از او پذیرفته نمی‏شود.

هرگاه وضعیت سوال کننده این باشد که نماز چهل شبانه روزشپذیرفته نمی‏شود،پس حالت سوال شونده (عّراف) چه خواهد بود؟

نووی و دیگران گفته‏اند برای آن فرد (مذکور در حدیث) پاداشی در آن نماز ها نخواهد بود، اگر چه نمازهای فرض نشده است.(اعاده نمازهای گذشته بروی واجب نیست)چاره ای جز چنین تأویلی از این حدیث نیست. زیرا علما اتفاق نظر دارند که بر فرد مراجعه کننده به عراف اعاده نمازهای چهل شب واجب نیست. این حدیث بیانگر نهی از روی آوردن به کاهن و امثال آنهاست.

قرطبی می‏گوید: برافرادی نظیر نیروهای دولتی (ماموران دولتی) وغیره واجب است که اینگونه اشخاص را که در خیابانها دست به چنان کارهایی می زنند، به شدید ترین وجه تنبیه کرده از آن اعمال بازدارند و همچنین کسانی را که به آنها مراجعه می‏کنند و به نزد آنها می آیند، فریب برخی از چیزهایی را که راست می گویند نخورند و همچنین فریب آمدن افراد فراوانی که خود را عالم دانسته و نزد آنها می آیند، نخوردند.اینگونه افراد راسخ و استوار در علم نیستند.بلکه از جمله انسانهای نادان و جاهلند، زیرا چیزی را انجام مي‏دهند که از آن بر حذر داشته شده اند.

مصنف می‏گوید: از ابوهریره س از پیامبرص روایت شده است که فرمودند. هرکس نزد کاهنی بیاید و او را بدانچه می‏گوید تصدیق کند، به آنچه بر محمد نازل شده است، کفر ورزیده است. که ابو داود این حدیث را روایت کرده است.[[239]](#footnote-239)

در روایت ابو داود – یا نزد زنی بیاید – آمده است. مدد می‏گوید: یا بازنش همبستر کند در حالیکه که حیض است یا نزد زنی بیاید، یا از پشت بازن خود همبستر شود، از آنچه بر محمد ص نازل شده به کفر ورزیده است. ناقل این حدیث ازسفن این جمله را از آن حذف کرده و به همان اندازه ای که مناسب این شرح است، آورده است.

مصنف می‏گوید: (صاحب سنن) چهارگانه و حاکم – البته حاکم با شرط مسلم و بخاری آنرا صحیح مي‏داند – از ابو هریره روایت کرده‏اند «هرکس نزد عّراف یا کاهنی بیاید و در آنچه می‏گوید او را تصدیق کند، در واقع به آنچه بر محمد نازل شده، کافر گردیده است.

مصنف اسم راوی را سفید گذاشته است (یعنی ابوهریرهس که در داخل کروشه است) این روایت را احمد، بیهقی، حاکم به صورت مرفوع از ابوهریرة آورده اند.[[240]](#footnote-240)

عبارت «هرکس نزد کاهنی بیاید» برخی گفته اند: تعارضی بین این حدیث و حدیث «هرکس به نزد عرافی بیاید و از او چیزی بپرسد، سپس گفته او را تصدیق کند، نماز چهل روز او پذیرفته نمی‏شود» وجود ندارد. و این بر اساس دیدگاه کسی است که می‏گوید: کفر دون کفر است. ولی کسی که بنابر ظاهر حدیث عمل می کند، وجه جمع بین دو حدیث از او پرسیده می‏شود (یعنی چگونه ممکن است که این دو حدیث با یکدیگر جمع شوند و وجه جمع آندو در چیست؟).

ظاهر حدیث بیانگر آن است که شخص به هر ترتیبی که باشد اگر به صدق کاهن معتقد باشد کافر تلقی می‏شود و غالب کاهنان پیش از دوران نبوت بودند و غیبگویی های خودشان را از شیاطین اخذ می‏کردند. عبارت «به آنچه بر محمد نازل شده است، کفر ورزیده است». قرطبی می‏گوید: مقصود کفر ورزیدن به کتاب و سنت است.

اینکه آیا کفر در این عبارت همان کفر دون کفر است و چنان شخصی از ملت (اسلام) خارج نمی‏شود یا اینکه باید متوقف شد ؛یعنی نه می توان گفت خارج می‏شود و نه خارج نمی‏شود؟

این یکی از دو روایت مشهور از احمد : است.

عبارت «ابویعلی نیز از ابن مسعود باسند جید و به صورت موقوف، چنین روایتی را نقل کرده است »

ابویعلی همان احمد بن علی بن مثنی موصلی، امام و صاحب تأَلیفاتی مثل مسند و غیره است، از یحیی بن معین، ابوخیثمه، ابوبکر بن ابی شیبه و دیگران روایت کرده است. از پیشوایان حافظ بود به سال 307 هـ درگذشت.این اثر را بزاز نیز روایت کرده است.[[241]](#footnote-241) که لفظ وی اینگونه است «هرکس نزد کاهن یا جادوگری بیاید و او را در آنچه می‏گوید تصدیق کند در واقع بد آنچه به محمدص نازل شده است، کفر ورزیده است. این روایت دلیل بر کفر کاهن و جادوگر است.چرا که آندو مدعی علم غیب هستند و این کفر است و تصدیق کننده آندو نیز بدان معتقد است، که اعتقاد و رضایت دادن به آن نیز کفر است.

از عمران بن حصین به صورت مرفوع روایت شده است که: هرکس بخت آزمایی (فالگیری)کند یا برای او بخت آزمایی کنند، غیبگویی کند و یا برای او غیب گویی شود، یا سحر کند و یا برای او سحر (جادو) شود. و هرکس نزد کاهنی (غیبگویی)بیاید و آنچه می‏گوید تصدیق کند، در واقع بدآنچه بر محمد ص نازل شده است، کفر ورزیده است. بزاز این روایت را با سند جید آورده است.

طبرانی نیز آن را در «الأوسط» با سند حسن از حدیث ابن عباس روایت کرده است ولی بدون عبارت «و هر کس نزد کاهنی بیاید و آنچه می‏گوید تصدیق کند، در واقع بدانچه بر محمدص نازل شده است، کفر ورزیده است.

مصنف مي‎گوید: از عمران بن حصین به صورت مرفوع روایت شده است که: هرکس بخت آزمایی (فالگیری)کند یا برای او بخت آزمایی کنند، غیبگویی کند و یا برای او غیب گویی شود، یا سحر کند و یا برای او سحر (جادو)شود. هرکس نزد کاهنی (غیبگویی)بیاید و آنچه می‏گوید تصدیق کند، در واقع بدانچه بر محمدص نازل شده است، کفر ورزیده است. بزاز این روایت را با سند جید آورده است. طبرانی نیز آن را در «الأوسط »با سند حسن از حدیث ابن عباس روایت کرده است ولی بدون عبارت «و هر کس نزد کاهنی بیاید و آنچه می‏گوید تصدیق کند، در واقع بدآنچه بر محمدص نازل شده است، کفر ورزیده است. بزاز این روایت را با سند جید آورده است.[[242]](#footnote-242)

عبارت «هرکس بخت آزمایی (فالگیری) کند یا برای او بخت آزمایی کنند...و موارد دیگر» تفاوتی میان فالگیر و کسی که برای او فال گرفته می‏شود یا غیب گو و کسی که برای او غیبت گفته می‏شود و به همین ترتیب دیگران نیست. یعنی: فرد فالگیر اگر تصدیق هم نشود باز گناهکار است و در مقابل کسی که برای او فال گرفته می‏شود نیز، حکمش همانند اوست.

هرکسی که این امور را از کار بدستان آن فرا گیرد و از کسانی که به این امور می پردازند چیزی یاد بگیرد، رسول خداص از او بیزار و بری است.زیرا یا این امور شرک‏اند مثل فالگیری (بخت آزمایی)، یا کفرند مثل غیب گویی (کهانت) و جادوگری. هرکس به این امور رضایت دهد و از آن تبعیت نماید، همانند انجام دهنده آنهاست. به دلیل اینکه باطل را پذیرفته و از آن اطاعت نموده است.

مقصود از بزاز همان احمد بن عمروبن عبدالخالق، ابوبکر بزاز بصری صاحب «المسند الکبیر» است. از ابن بشار، ابن المثنی و خلق روایت کرده است. به سال 292 هـ در گذشت.

بغوی می‏گوید: عّراف: کسی است که مدعی شناخت امور با مقدماتی است که به آن مقدمات برای چیز دزدیده شده یا مکان گمشده و مسائلی از این دست،استدلال می‏کند.

و بنابر قول ضعیفی عّراف همان کاهن است و کاهن: کسی است که از چیزهای پوشیده و غیبی در آینده خبر می دهد. و بنابر قول ضعیفی نیز کاهن کسی است که از آنچه در نهادودرون است خبر می دهد. ابوالعباس ابن تیمیه می‏گوید: عّراف: اسمی است برای کاهن، منجم، فالگیر و هرکس دیگری که در خصوص شناخت امور از این روشها سخن می‏گوید.

مقصود از بغوی در سخن مصنف، همان حسین بن مسعود فرّاء شافعی، صاحب تالیفات و دانشمند اهل خراسان است. شخصیتی موثق، فقیه و پارسا بود. در شوال سال 516 هجری قمری در گذشت، : .

عبارت «عّراف کسی است که مدعی شناخت امور...»، ظاهر این است که عّراف همان کسی است که از اتفاقاتی مثل سرقت و سارق یک چیز و یا از چیز گمشده و مکان آن خبر می دهد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه : می‏گوید: عراف اسمی است برای کاهن، منجم، فالگیر و هر کسی دیگری مثل گمان و حدس زننده ای که ادعای علم غیب یا کشف می‏کند

می‏گوید: منجم نیز در اسم عراف داخل می‏شود و نزد برخی معنای عراف منجم است.

همچنین منجم از نظر خطابی و علمای دیگر در اسم عراف داخل می‏شود و چنین چیزی از عرب حکایت شده است.

و نزد دیگران عراف از جنس کاهن و از آن نیز بدتر است و از حیث معنا به آن ملحق می‏شود. امام احمد می‏گوید: عرافی گوشه ای از جادوست و جادوگر پلیدتر از عّراف است

ابوسعادات می‏گوید: عراف: همان منجم است.و حازِر، کسی است که ادعای غیب می‏کند.در حالیکه غیب را خداوند به خود اختصاص داده است و ویژه اوست.

ابن قیم : می‏گوید: هرکسی که به خوب پراندن پرنده (به قصد فالگیری) شهرت داشت عربها آنرا عائف و عّراف می نامیدند.

مقصود از این تفصیل شناخت این مطلب است که هر کس مدعی آگاهی چیزی از غیب ها شود، وی یا داخل در اسم کاهن است و یا اینکه در معنای کاهن با وی مشارکت دارد، پس به کاهن ملحق می‏شود. اگر شخصی از یک امر غیبی خبر دهد و به آن چیز درست و دقیق اشاره کند و اتفاق بیفتد و پیشگویی او در برخی مواقع درست باشد ممکن است از طریق کشف باشد و یا اینکه از سوی شیطان به وی منتقل شده باشد و یا با روشهای مثل فال، زجر،پراندن پرنده، پرتاب سنگ ریزه، خط کشی بر زمین، پیش بینی با ستارگان، پیشگویی کاهن، جادو و امثال آنها از علوم جاهلیت، صورت پذیرفته باشد.

مقصود از جاهلیت یعنی هرکسی که از پیروان انبیا علیهم السلام نباشد. همانند فیلسوفان، کاهنان، منجمان و جاهلیت عربی که قبل از بعثت پیامبرص دچار آن بودند. زیرا اینگونه علوم برای کسانی است که علمی بدآنچه پیامبران صلوات الله علیهم آورده اند، نداشته باشند.

صاحب تمامی این امور کاهن، عّراف و یا آنچه در معنای آنهاست، نامیده می‏شود. بنابراین هرکس آنها را در آنچه می گویند تصدیق کند، وعده عذاب خداوندی بر او خواهد رسید. گروههایی اینگونه علوم را به ارث بردند و به وسیله آن ادعای غیبی کردند که تنها ویژه علم خداوند است و خداوند علم آنرا به خود اختصاص داده است. ادعا ی اینکه آنان اولیاء خداوند هستند و علمشان از روی کرامت است. تردیدی نیست که هر کس ادعای ولایت (دوستی و اولیا ءبودن خدا) کند و برای ادعای خود به برخی از خبرهایش از چیزهای غیبی استدلال کند، او از اولیاء شیطان است نه اولیاء خداوند رحمن. زیرا کرامت امری است که خداوند آنرا به دست بنده مومن پرهیزگار خود جاری می‏سازد، یا به طریق دعا یا از طریق اعمال نیکی که ولی در آن نقش و برآن قدرتی ندارد. برخلاف کسی که مدعی ولی بودن خداست و به مردم می‏گوید: بدانید که من پوشیده ها را می دانم. زیرا امور غیبی گاهی از طریق اسباب (مذموم)که مطرح کردیم، به دست می‏آید، گرچه غالبأ اسباب حرام و دروغینی هستند. به همین سبب پیامبر(ص) در وصف کاهنان فرموده است: «به همراه آن خبر راستی که بدان دست یافته اند صد دروغ نیز می گویند»[[243]](#footnote-243) بیان کرده است که آنان یکبار راست گفته و صد بار دروغ می گویند. وضعیت کسی که راه کاهنان را پیش می‏گیرد و کسی که مدعی ولایت و علم بر چیزی است که در نهاد مردم است، نیز اینگونه است.

با وجود اینکه خود ادعای او دلیل بر دروغگو بودنش است. چرا که ادعای او مبنی بر دوستی و ولایت با خدا، به معنای خود را پاک جلوه دادن است همان چیزی که خداوند از آن نهی کرده می‏فرماید: ﭽﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﭼ (النجم: ٣٢) یعنی: از پاک بودن خود سخن نگویید.

در شأن و منزلت اولیاء نیست که چنین ادعایی بکنند. بلکه شأن و اخلاق اولیاء نکوهش نفس خود، عیب جویی از خود و ترس از پروردگار خود است. پس چگونه به نزد مردم می آیند و می گویند: بشناسید که ما اولیاء خدا هستیم و از غیب آگاهی داریم؟و در ضمن چنین ادعایی در دلهای مردم جایگاهی پیدا کنند و با این امور دنیا را شکار کنند.

برای تو کافی است که از حالت صحابه و تابعین رضی الله عنهم، که سالار و سرور اولیاء هستند، مطلع شوی. آیا چیزی از اینگونه ادعا ها و شطحیات در میان آنها مطرح شده است؟ سوگند به خدا، خیر. بلکه هرکدام از آنان در هنگام قرائت قرآن از گریه قدرت کنترل خود را نداشته، مثل ابوبکر صدیق س، هِق هِق گریه عمر س هنگامی که در نمازش می گریست در فراسوی صفهای نمازگزاران شنیده می شد. و چون در هنگام شب قرآن می خواند به آیه ای می گذشت که از آن شبها بیمار شده به عیادتش می رفتند. تمیم داری در بستر خوابش از ترس آتش جهنم جز اندکی نمی توانست بخوابد بی قراری می کرد سپس برای نماز بر می خواست برای آنکه از صفات اولیاء (دوستان) خدا آگاه شوی کافی است که به آنچه خداوند در خصوص صفات آنها در سوره های رعد، مومنون، فرقان، ذاریات و طور مطرح کرده است، مراجعه کنی. کسانی که به آن صفات متصفند اولیاء خداوند هستند.نه اهل ادعا، دروغ و منازعه با پروردگار عالمیان در آن چیزی که ویژه کبریایی و عظمت اوست و علم غیب. حتی صرف ادعای علم غیب کفر است. پس مدعی چنین چیزی چگونه ولی خداست؟

ضرر این دروغگویان بسیار سترگ و اهمیت سخن گفتن پیرامون آنها فراوان است، همین کسانی که اینگونه علوم را از مشرکان به ارث برده و دلهای کور و نابینا را بوسیله آن می فریبند و جذب می‏کنند. از خداوند عافیت و سلامت در دنیا و آخرت را خواستاریم.

ابن عباس – در خصوص گروهی که (با حروف) ابجد می نویسند و به ستارگان می‏نگرند – گفت: برای کسانی که چنان اعمالی انجام دهند نصیبی در نزد خدا نمی‎بینم.

مصنف می‏گوید ابن عباس - در خصوص گروهی که (با حروف)ابجد می نویسند و به ستارگان می نگرند – گفت: برای کسانی که چنان اعمالی انجام دهند نصیبی در نزد خدا نمی بینم.

این اثر را طبرانی از ابن عباس به صورت مرفوع روایت کرده است. و سند آن ضعیف است.[[244]](#footnote-244)

لفظ عربی آن اینگونه است: «**رُبَّ معَّلم حروف أبی جاد دارسٍ فی النجوم لیس له عند الله خلاقٍ یوم القیامة**»

یعنی: چه بسیار آموزگاران حروف ابجدِ جستجو گر در نجوم که روز قیامت نزد خدا نصیبی ندارند.

حمید بن زنجویه از ابن عباس با این لفظ روایت کرده است که «چه بسیار ناظر در نجوم و یادگیرنده حروف ابجد که نزد خداوند بهره و نصیبی ندارد».

عبارت «نمی بینم» یعنی نمی شناسم. یا گمان نمی کنم.

کتابت و نوشتن حروف ابجد یعنی یادگیری آن از کسی که بوسیله آن مدعی علم غیب است همان چیزی که علم حرف نامیده می‏شود. همان است که در خصوص آن وعده عذاب آمده است.

ولی یادگیری آن به منظور یاد دادن تلفظ آنها و حساب جمله ها اشکالی ندارد.

عبارت «و در ستارگان می نگرند» یعنی معتقدند که ستارگان تاثیری دارند. که درباب خاص آن خواهد آمد.

از جمله فایدهای عبارت و سخن فوق، عدم فریب چیزهایی است که اهل باطل بر اساس شناختها و دانسته های خود انجام مي‏دهند. همانگونه که خداوند می‏فرماید: ﭽﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚﯛ ﯜ ﯝﭼ (غافر: ٨٣)یعنی: هنگامی که پیامبرانشان آیه های روشن و دلایل آشکاری برای ایشان می‏آوردند به دانش و معلوماتی که خودشان داشتند خوشحال و شادان می شدند تا عذابی که توسط انبیاء از آن بیم داده می‏شدند و ایشان مسخره اش می دانستند آنان را در بر می گرفت.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده، عبارتند از:

نخست: تصدیق کاهن با ایمان به قرآن جمع نمی‏شود

دوم: تصریح به اینکه کهانت (پیشگویی، غیب گویی) کفر است.

سوم: حکم کسی که برای او غیبگویی می‏شود.

چهارم: بیان حالت کسی که برای او فال گرفته می‏شود.

پنجم: بیان حالت کسی که برایش جادو انجام می گیرد.

ششم: بیان وضعیت کسی که حروف الفبا (ابجد) بیاموزد.

هفتم: بیان تفاوت میان کاهن و عّراف.

باب: آنچه در خصوص نُشره: (در شریعت) آمده است.

از جابر س روایت شده است: از رسول خداص در مورد نشُره پرسیده شد. در پاسخ فرمود: آن از عمل شیطان است. احمد این حدیث را با سند جید روایت کرده است. ابو داود نیز آنرا روایت کرده است. از احمد در خصوص آن سوال شد؟ گفت: ابن مسعود تمام آنرا ناپسند می داشت. در بخاری از قتاده روایت شده است که گفت: به ابن مسیب گفتم: مردی جادو شده یا از زن خود گرفته شده است (از همبستری با همسرش محروم گشته است). آیا می توان این مشکل را از وی رفع کرد یا نُشره (افسون و دعای رفع بیماری و مشکل) به کار گرفت؟ گفت: اشکالی ندارد چون بوسیله آن اراده اصلاح دارند. آنچه از آن که سودمند است نهی نشده است.

از حسن روایت شده است که گفت: جادو را جز شخصی که جادوگر است نمی گشاید.

ابن قیم: می‏گوید: نشُره: گشودن و نجات دادن فرد جادو شده از آن جادوست. دو نوع است: نخست: نشره ای که جادوست و جادویی مثل خود را می گشاید و از بین می برد، این نشُره از عمل شیطان است و سخن حسن به این نوع از نشُره حمل می‏شود. فرد نشره کننده و نشره شونده با این عمل شیطان پسند به شیطان نزدیک می شوند و در نتیجه جادو از فرد جادو شده دفع می‏شود

دوم: نُشره ای که به وسیله تعویذ، دواجات و دعاهای مباح صورت می گیرد که این نوع آن جایز است.

مصنف می‏گوید: «آنچه در خصوص نُشرة (در شریعت)آمده است » نُشرة آنگونه که در قاموس آمده با ضمه نون است. ابوسعادات می‏گوید: نشُرة: نوعی از درمان و تعویذ است که به وسیله آن شخصی که گمان می رود جن زده شده است، درمان می گردد. بدان خاطر نشُرة نامیده شده است که بوسیله آن دردی که فرد دامنگیر آن شده است پخش و پراکنده می گردد. یعنی از او جدا شده از بین می رود.

حسن می‏گوید: نشُرة از زمره سحر و جادوست. از او سخت گشودم نشُرة کردم.

حدیثی است که پیامبرص فرمودند «شاید دچار جادو شده باشد، پس بوسیله سوره ی ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ الناس: ١ آن جادو را از وی گشود و دور ساخت » که در لفظ حدیث «نَشَرهُ بـ»بکار رفته یعنی گشودن از طریق تعویذ و خواندن سوره مذکور.

ابن الجوزی می‏گوید: نشرة یعنی گشودن سحر (جادو) از فرد جادو شده و کسی قادر به انجام آن نیست مگر اینکه جادو بلد باشد.

مصنف: می‏گوید: «از جابر س ... تا ابن مسعود آنرا ناپسندی داشت»

این حدیث را احمد و همچنین ابو داود در سنن خود از جابر روایت کرده‏اند.[[245]](#footnote-245) فضل بن زیاد نیز در کتاب المسائل از عبدالرزاق از عقیل بن معقل بن منبه از جابر آنرا روایت کرده و یاد آور شده است که ابن مفلح سند آنرا جید و حافظ حسن دانسته اند.

در عبارت عربی «سئل عن النشرة» یعنی در مورد نشره پرسیده شد. الف و لام در النشر برای عهد است.

یعنی آن آن نشره ای که اهل جاهلیت آنرا انجام می‏دادند و از عمل شیطان است.

عبارت «از احمد در خصوص آن سوال شده گفت ابن مسعود تمام آنرا ناپسندمی داشت 0مراد احمد این است که ابن مسعود نشُره ای را که از عمل شیطان است به طور مطلق ناپسند می داشت، همانطور که آویختن تمائم(برای رفع چشم)را به طور مطلق ناپسند می داشت.

مصنف: می‏گوید: «در بخاری از فتادة روایت شده است که گفت: به ابن مسیب گفتم: مردی جادو شده یا از زن خود گرفته شده است». (از همبستری با همسرش محروم گشته است) آیا می توان این مشکل را از وی رفع کرد یا نُشرة به کار گرفت؟ گفت: اشکالی ندارد چون بوسیله آن می خواهد اصلاح کند. آنچه از آن، که سودمند است نهی نشده است؟

مقصود از قتادة همان ابن دعامة دوسی، موثق فقیه که از حافظترین افراد تابعین است. گفته‏اند وی شب کور متولد شد. در سال صدوده واند هجری در گذشت.

مقصود از «طِبَُّ» یعنی جادو. هنگامی که مردی جادو شود می گویند: طُبَّ الرجل ُ: مرد جادو شده است.و گفته می‏شود ؛جادو به منظور فال نیک گرفتن به طب کنایه شده است. همانگونه که به مار گزیده سلیم گفته می‏شود.

ابن انباری می‏گوید: طب از اضداد است. به درمان درد طب می گویند و جادو که خود درد است نیز طب گفته می‏شود.

عبارت «یوؤَخَّذ عن إمرأته» یعنی ازهمبستری با همسرش محروم شده است.

«الاُخذة» سخنی است که جادوگر می‏گوید.

عبارت «لا بأس به» اشکالی ندارد. یعنی چون با آن نشره اراده خیر و اصلاح دارند اشکالی در آن نیست و اگر قصد اصلاح در میان باشد نهی نشده است. این سخن ابن مسیب برآن نشره ای که جادو نیست حمل می‏شود.

این سخن حسن «که جادو را جز شخصی که جادوگر است نمی گشاید » اثری است که ابن الجوزی در جامع المسانید آنرا آورده است.

حسن، همان ابن ابی حسن که نامش یسار بصری انصاری است. فقیه موثق و امام و از برگزیدگان تابعین به شمار می رفت. در سن حدوداً نود سالگی و به سال 110 هجری در گذشت.

مصنف سخن ابن قیم: را آورده است که می‏گوید: «نُشرة گشودن و نجات دادن فرد جادو شده از جادوست»و دو نوع است تا پایان لحن وی که در متن اصلی گذشت ».

آنچه در خصوص وصف نُشرة جایز آمده است: ابن ابی حاتم و ابو شیخ از لیث بن ابی سلیم روایت کرده است که گفت: به من رسیده است که این آیات به اذن خداوند فرد جادو شده را شفا می دهد، در ظرفی که در آن آب است قرائت شده، سپس بر سر فرد مذکور ریخته می‏شود. این آیات عبارتند از ؛دو آیه سوره یونس که خداوند می‏فرماید: ﭽﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭼ (يونس: ٨١ – ٨٢)

یعنی: هنگامی که (ساحران ریسمان وسایل خودرا) انداختند ؛ موسی گفت: آنچه ارائه داده اید واقعا جادوست قطعاً خداوند آنرا پوچ و نابود خواهد کرد. و خداوند کار تباهکاران را شایسته و سودمند نمی گرداند. خداوند با سخنان خود حق را پایدار و ماندگار می گرداند، هرچند که گناهکاران و بزهکاران نپسندند. در این آیه سوره اعراف که می‏فرماید ﭽ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﭼ (الأعراف: ١١٨)

یعنی: پس حق ثابت و ظاهر گردید و آنچه آنان می‏کردند باطل شد. و تا چهار آیه بعد از آن و این آیه سوره طه که می‏فرماید: ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂﮃﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﭼ (طه: ٦٩).

یعنی: کارهایی را که (ساحران) کرده‏اند نیرنگ جادوگر است و جادوگر هر کجا برود پیروز نمی‏شود.

ابن بطال می‏گوید: در کتاب وهب بن منبه است که وی هفت برگ از سدر سبز برداشته در میان دو سنگ آنها را می کوبد، سپس برآن آب می زند. سپس در آن آیة الکرسی و قواقل (سوره های سه گانی که باقل آغاز شده اند) قرائت می‏کند. سپس سه قُلب از آنرا برداشته با آنها وی (جادو شده) را می شوید. هر دردی که از جادو برای او ایجاد شده است از بین می‏رود. و این عمل برای مردانی که از (همبستری)با زن خود محرومند بسیار خوب است.

(شارح) قسمت دوم نشره ای که ابن قیم رحمة الله مطرح کرده است اشاره به چنین نشره ای است که مطرح شد.

(سخن آن افرادی از علما که نشُرة را جایز دانسته اند به همین گونه از نشَرة حمل می‏شود).

خلاصه آنچه از نشره که جادوست حرام است و آنچه از طریق قرآن، دعا و داروست جائز است والله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید، عبارتند از:

نخست: نهی از نشُره.

دوم: تفاوت میان نُشره ای که از آن نهی شده و نشره ای که به آن رخصت داده شده است و اشکالی در آن نیست.

باب: آنچه پیرامون فالگیری (تطیر)-در شریعت – آمده است

خداوند متعال فرموده است: ﭽ **ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ** ﭼ (الأعراف: ١٣١) یعنی: هان! شومی و بدبیاری آنان تنها از جانب خدا بوده است ولی اکثر آنان نمی‏دانستند.

مصنف می‏گوید: باب: آنچه پیرامون فالگیری (تطیر)-در شریعت – آمده است.

یعنی: نهی و وعده عذابی که در خصوص آن وارد شده است. تطیرّ: اسم مصدر از تَطیَّر،یتطَیَّروطّیَرة با کسره تاءو فتحه یاء است. و گاهی نیز یاء ساکن می‏شود. اسم مصدر از تطیر،طیِرة. مثل تخیر خیرةً.

در مصادر تنها به همین وزن آمده است. اصل آن همان فال زدن با پرنده یا آهوان یا چیزهای دیگر در پیشامدها و سختیها بود که عرب انجام می‏دادند. (پرنده یا آهو را رها کرده اگر از سمت راست آنان به چپ می رفت به آن فال نیک می زدند و در واقع آنرا به نفع خود حساب می‏کردند)این عملکرد آنها را از اهداف و مقاصدشان باز می داشت، از این رو شارع آنرا نهی کرده و باطل ساخت، و به آنان خبر داد که چنین امری در جلب نفع و دفع ضرر هیچگونه تاثیری ندارد.

مدائنی می‏گوید: از رُؤبة بن عجاج پرسیدم: سانح (فال نیک عرب) چیست؟ گفت: آنچه از سمت راست به تو پشت کند.پرسیدم بارح(فال بد نزد عرب) چیست؟ گفت: آنچه از سمت چپ به تو پشت کند. مترجم: (آهو یا پرنده‏ای که از سمت راست به چپ می رفت از نظر اعراب فال نیک و از چپ به راست می رفت فال بد محسوب می شد)، و آنچه از پیش رو و جلو می‏آمد ناطح و نطیح، و آنچه از پشت سر می آمد قاعِد و قعید نامیده می‏شد.

از آنجایی که فالگیری از جمله شرکی است که با کمال توحید واجب منافات دارد به سبب اینکه از القاء شیطان و ایجاد ترس و وسوسه او نشأت می گیرد، مصنف رحمةالله علیه نیز به منظور برحذر داشتن از آنچه با کمال توحید منافات دارد، این مقوله را در بحث کتاب التوحید مطرح کرده است.

در ادامه مصنف به این فرموده خداوند استناد کرده است که ﭽ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ (الأعراف: ١٣١) سیاقی که این آیه در آن مطرح شده اینگونه است که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭼ (الأعراف: ١٣١) یعنی: هنگامی که نیکی و خوشی بدیشان دست می داد. می گفتند: این به خاطر ما است. اما هنگامی که بدی و سختی بدیشان رسید. می گفتند: نحوست و شومی موسی و پیروان اوست، هان شومی و بدبیاری آنان تنها از جانب خداست تا....

یعنی: آل و پیروان فرعون هرگاه نیکی – از خرمی و وسعت نعمت و سلامتی آنگونه که مجاهد و دیگران تفسیر کرده‏اند – به آنان می رسید می گفتند این برای ماست یعنی شایسته و مستحق آن هستیم. و هرگاه به بدی – بلا و قحطی – دچار می شدند. از بدشومی و نحوست موسی و یارانش می دانستند. می گفتند این به سبب موسی و پیروانش است و از بدشومی آنان (دچار چنین بلایایی شده ایم) از این رو خداوند به آنان فرموده است(ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ) یعنی: هان! بدبیاری شما تنها از جانب خداست. ابن عباس می‏گوید: طائرهم یعنی آنچه بر سر آنان آمده و بر آنها مقدر گشته است.

در روایتی آمده است که شئوم آنان نزد خدا و از جانب اوست یعنی: شئوم و بد بیاری تنها از جانب خدا بوده و آنهم به سبب کفر و تکذیب آنها بر آیات و فرستادگان خداوند بوده است.

عبارت (ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ) یعنی: بیشتر آنان جاهل‏اند و نمی دانند. چرا که اگر درک و فهم می‏کردند حتما می دانستند که آنچه موسی آورده است تنها خیر، برکت، سعادت و رستگاری است، آنهم برای کسانی که بدان ایمان آورده و از آن پیروی ‏کنند.

خداوند فرموده است: ﭽ **ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ** ﭼ (يس: ١٩) یعنی: گفتند شومی خودتان با خودتان همراه است. آیا اگر یادآور گردید. بلکه اصلا شما گروهی هستید که اسرافکارو متجاوزید.

عبارت (ﮑ ﮒ ﮓﮔ) معنای آیه – والله اعلم – بهره و آنچه از شر به شما رسیده است با خود شماست. به سبب اعمال شما و کفر و مخالفتتان با دلسوزان است. به سبب ما و به خاطر ما نیست بلکه به سبب تجاوزگری و دشمنی شماست. بنابراین بدبیاری انسان متجاوز و ستمگر با خود اوست. در واقع دچار هر شری که می‏شود، مسبب آن خود اوست و وقوع چنین شری با قضا و قدر خداوند و با حکمت و عدل اوست

همانطور که خداوند فرموده است: ﭽ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴﭼ (القلم: ٣٥ – ٣٦).

یعنی: آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می شماریم. شما را چه می‏شود چگونه داوری می کنید.

احتمال دارد که معنای طائرکم معکم این باشد که بدبیاری شما به خود شما بر می گردد. و بدی که برای شما حاصل شده به عملکرد خودتان راجع می‏شود و این در واقع همان قصاص در کلام است. مثل این فرمود پیامبر ص که هرگاه اهل کتاب بر شما سلام کردند در پاسخ بگویید: و علیکم.[[246]](#footnote-246) یعنی بر شما که این مقوله را ابن قیم : مطرح کرده است.

عبارت (ﮕ ﮖﮗ ) یعنی به خاطر اینکه توحید خدا را برای شما یاد آور شدیم و شما را بدان فرمان دادیم با اینگونه سخنان خود از ما استقبال کردید، ما را قابل چنین سختی دانستید.

(ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ) قتادة می‏گوید: اگر ما خداوند را به یادتان می آوریم شما این عمل ما را بدشومی ما قلمداد کردید.

مناسبت این دو آیه مذکور با شرح و تفسیرشان این است که بدشوم دانستن و تفأل به بدی زدن از عملکرد اهل جاهلیت و مشرکان است. که خداوند به سبب آن آنها را نکوهش کرده و به آنان وعده عذاب داده است. رسول خدا ص نیز از فال زدن نهی کرده و آنرا شرک تلقی نموده است. همانطوری که در احادیث این باب خواهد آمد.

از ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: «لا عَدَوی و لا طِیّرة و لا هامّة و لا صَفر» یعنی: رسول خداص از این چهار مورد (عَدَوی؛ طِیّرة؛ هامّة؛ صَفر)نهی کردند. که مسلم و بخاری این روایت را آورده اند با این تفاوت که مسلم «عبارت » ولا نَؤءَ و لا غُول**[[247]](#footnote-247)** را نیز بر ان افزوده است.

مصنف می‏گوید: از ابوهریرة **س** روایت شده است که رسول خدا**ص** فرمودند: لا عَدَوی و لا طِیّرة و لا هامّة و لا صَفر. یعنی رسول خدا**ص** از این چهار مورد (عَدَوی؛ طِیّرة؛ هامّة؛ صَفر) نهی کردند. که مسلم و بخاری این روایت را آورده اند با این تفاوت که مسلم عبارت «ولا نَؤءَ و لا غُول» را نیز بر آن افزوده است.[[248]](#footnote-248)

ابو سعادات می‏گوید «العَدویَ» اسمی است از مصدر إعداء مثل الدعوی گفته می‏شود: أعداه الداء. یعدیه إعداءً. یعنی بیماری را به او سرایت داد با سرایت می دهد. این هنگامی است که فرد بیمار بیماری اش را به دیگری انتقال می دهد. فرد دیگری به همین بیماری شخص بیمار دچار می‏شود.

دیگران می گویند (عَدَوی اسمی است از إعداء و آن بدین معناست که بیماری از شخص بیمار به شخص دیگری منتقل شود. آنچه که نفی شده است خود سرایت بیماری و یا نسبت دادن سرایت به بیماری است، که ظاهر بیانگر معنای نخست است یعنی سرایت خود بیماری از شخصی به شخص دیگر.

]مترجم (عبارت مذکور کمی کنگ و مبهم به نظر می رسد ولی با توجه به محور اصلی بحث و سیاق کلام می توان گفت مقصود این است که سرایت و انتقال بیماری را به خود بیماری و ویژگیهای ذاتی آن که مسری بودن است، نسبت دهند، بی آنکه اذن و خواسته پروردگار را در آن لحاظ کنند و الله اعلم).[

روایتی در صحیح مسلم به این مضمون آمده است که ابوهریرة حدیث «لا عدوی» را مطرح می کرد که این حدیث را مطرح نمودند که پیامبرص فرمودند: «فرد بیمار بر شخصی که سالم (غیر بیمار)است وارد نشود.» ابوهریرة به همین اندازه از روایت خود بسنده کرد و سخنش را در همین حد مقتصر نمود واز گفتن حدیث «لاعدوی » خوداری کرد. به او مراجعه کردند و گفتند: از تو شنیدیم که حدیث «لا عدوی » را نیز مطرح کردی، که وی از اعتراف به آن خود داری کرد. ابوسلمه که راوی این روایت از ابوهریرة است می‏گوید: نمی دانم که ایا ابوهریرة آنرا فراموش کرد یا اینکه یکی از این دو روایت دیگری را نسخ کرده است؟[[249]](#footnote-249)

حدیث «لا عدوی» را جماعتی از اصحاب (پیامبر**ص** روایت کرده‏اند، از جمله آنها ؛انس بن مالک، جابر بن عبدالله، سائب بن یزید، ابن عمر، و دیگران. در برخی از روایتهای این حدیث این عبارت نیز اضافه شده است که از فرد جذام گرفته فرار کن همانگونه که از شیر فرار می کنی.[[250]](#footnote-250)

در خصوص « عدوی » علما اختلاف نظر دارند و نیکوترین سخن در خصوص آن سخن بیهقی است که ابن اصلاح، ابن قیم، ابن رجب، ابن مفلح و دیگران از وی، پیروی کرده‏اند. سخنش این است که می‏گوید: «لا عَدَوی » به آن وجهی که نزد عرب جاهلی و بنابر باور و اعتقاد آنها بودمورد نهی واقع شده است (بر این توضیح که) آنان فعل را به غیر خداوند متعال نسبت می‏دادند و به این باور بودند که اینگونه امور (بیماریها) بنابر طبیعت و سرشت خود به دیگران تسری پیدا می‏کنند. در غیر اینصورت خداوند جزء مشیئت خود قرار داده است که اگر فرد سالم با شخص که دچار بیماری شده است معاشرت و همراهی کند دچار آن بیماری که بنابر مشیت خداوند مسری است، خواهد شد به همین سبب پیامبرص فرموده است: از فرد دچار جذام بپرهیز و فرار کن آنگونه که از شیر فرار می کنی. یا شخصی بیمار بر فرد سالم وارد نشود. و در خصوص طاعون می‏فرماید: اگر شخص بشنود که در سرزمینی دچار آن شده اند به آن سرزمین نرود.[[251]](#footnote-251)

همه این موارد به تقدیر خداوند متعال است.

احمد و ترمذی از ابن مسعود به صورت مرفوع آورده اند:[[252]](#footnote-252) «لا یعدی شی ء یعنی: هیچ چیزی تسری پیدا نمی‏کند» (ازشخصی به شخص دیگر منتقل نمی‏شود) و این فرموده را سه بار تکرار نمودند. یکی از با دیه نشنیان عرب به ویص عرض کرد: ای رسول خداص لکه ای (سوراخی) از بیماری گری که در لب یا دم شتری ظاهر شده و آن شتر در میان شترانی فراوان باشد همه آنها را دچار گری می کند؟ رسول خداص فرمودند: چه کسی شتر نخستین را دچار آن بیماری (گری) کرد؟ و در پی آن از عَدَوی؛ طِیّرة؛ هامّة؛ صَفر نهی کرده فرمودند: خداوند هر نفسی را خلق کرده زندگی، سختی ها و رزق آنرا نیز نوشته است و تعیین کرده است. پیامبرص بدینوسیله خبر داده است که تمامی این امور به قضاء و قدر خداوند است و بنده مامور است هرگاه در عافیت و سلامت باشد از اسباب شر بپرهیزید.

همانگونه که بنده مامور شده است که خودش را در آب و آتش نیفکند. چرا که عادت و تجربه ثابت کرده است که آن دو یا امثال آنها در چنین حالتی هلاک کننده و مضرند.

اجتناب از نزدیکی بر بیمار، مثل کسی که دچار جذام شده و یا اجتناب از رفتن به سرزمینی که دچار طاعون گشته نیز اینگونه است. همه اینها اسباب بیماری و از بین رفتن هستند. و خداوند نیز خالق اسباب و مسبب آنهاست و خالقی غیر از او وجود ندارد، و تقدیر کننده ای نیز جز او نیست.

ولی هرگاه توکل بر خداوند و ایمان بر قضاوقدر الهی در شخص قوت گرفت، فرد با برخورد مستقیم با برخی از این اسباب قوی می‏شود، و با اعتماد به خداوند و امید به او مستقیما با این اسباب مواجه شده و به این باور می رسد که هیچ ضرری از این اسباب به او نمی رسد. در چنین حالتی مواجهه مستقیم با این اسباب جایز است به ویژه اگر مصلحت عام یا خاصی در پی داشته باشد.

حدیثی که ابو داود وترمذی روایت کرده‏اند [[253]](#footnote-253) بر همین معنا حمل می‏شود. حدیث این است که پیامبرص دست فرد جذامی را گرفته در ظرف غذا کرد و فرمود با نام خدا و اطمینان و توکل به او بخور. امام احمد: این روایت را بر گرفته است و از عمرس، و ابن عمر و سلمان رضی الله عنهم روایت شده است.

شبیه چنین مضمونی درخصوص خالد بن ولید س نیز روایت شده است که وی سم خورده (و اثر نکرد)و همچنین و خصوص سعد بن ابی وقاص و ابو مسلم خولانی روایت شده است که بروی آب راه رفتند که ابن رجب : این روایتها را آورده است.

در خصوص عبارت «لا طِیّرة» ابن قیم : علیه می‏گوید: احتمال دارد که این عبارت نفی یا نهی باشد ؛یعنی فالگیری (بخت آزمایی به آن شیوه رایج در جاهلیت)نکنید. ولی سخن پیامبر ص در حدیث مذکور « لا عَدَوی و لاصفر و لا هامّة » دلالت دارد بر اینکه مراد وی نفی و ابطال این امور است. اموری که جاهلیت بدان توجه و اهتمام داشت. و نفی در اینگونه امور رساتر است از نهی. چرا که نفی بر بطان آن و عدم تاثیر آن دلالت دارد ولی نهی تنها بر منع از انجام آن دلالت می‏کند.

در صحیح مسلم[[254]](#footnote-254) از معاویه بن حکم روایت شده است که به پیامبرص گفت: در میان ما کسانی هستند که بدشگون و شومند: پیامبرص فرمودند: آن باوری است که خودتان در درون خود پروارانیده‏ایید پس شما را ازحقیقت و واقعیت دور نسازد و مانع نشود. پیامبرص با این فرموده در حقیقت از این واقعیت خبر داده است که اذیت و شگون بدی که شخص مذکور به افرادی از میان خودشان نسبت می داد، در واقع به ذات همین فرد و به اعتماد خود او بر می گردد نه به آن کسی که او را بدشگون و نحس موثر می دید. گمان، ترس و شرک چنین شخصی عامل بدبیاری اوست، و او را از دیدن و شنیدن حقایق باز می‏دارد.

از این رو برای امت خود این مقوله را بیان داشت و برای آنان فساد باور بدشگونی و شوم بودن چیزی یا فردی را تبین نمود. تا بدانند که خداوند برای چنین چیزی که آنها باور دارند نشانه ودلالتی قرار نداده و آنرا سببی که موجب ترس و بر حذر داشتن آنها باشد نصب نکرده است. تا دلهای امت با باور به یگانگی خداوند اطمینان بیابد و درونشان با آن آرام گیرد، همان یگانگی که انبیاء را به خاطر آن فرستاده و کتابها را برای آن نازل کرده است، آسمانها و زمین را برای آن خلق کرده و دو جایگاه بهشت و جهنم به سبب همین توحید ساخته شده اند. پس پیامبرص دلبستگی و وابستگی به شرک از دلهای آنان زدود تا دستگیره و آویزه ای از آن در دلهایشان باقی نماند و در هیچ شرایطی دچار عملی از اعمال کسانی که اهل آتشند، نشوند، پس هر کس به ریسمان محکم توحید در آویزد و به طناب استوار آن چنگ زند و به خداوند توکل کند، در واقع تصور بدبیاری و بد شومی را پیش از آنکه استقراریابد، زدوده است و پیش از تحقق و دست یافتن به آن، تصور و خیال آنرا نیز از خود دور ساخته است. (یعنی فرد موحد و یکتا پرست هرگز چنین چیزهای بی اساس و بی‏ بنیاد را به ذهن و خیال خود راه نمی‏دهد) (مترجم).

عکرمة می‏گوید: مانزد ابن عباس نشسته بودیم، پرنده ای صدا کنان از آنجا گذشت. یکی در میان جمع ما گفت: خیر است، خیر است. ابن عباس گفت: نه خیر است و نه شر است. پس این کار او را ناپسند داشت. تا معتقد نباشد که چنین چیزی در خیر وشر تاثیر دارد.

طاوس با همراهی شخصی رهسپار سفری بودند. پس کلاغی فریاد سر داد. آن مرد گفت: خیر است.

طاوس گفت: چه خیری نزد این (کلاغ)است؟ مرا همراهی نکن: (همراه من نباش).

احادیثی وارد شده اند که برخی از مردم گمان می‏کنند این احادیث دال بر جواز بدشگونی یا تفاؤل بد، هستند.

مثل این فرموده پیامبرص که در سه چیز بدشگونی وجود دارد ؛در زن، در حیوان سواری و خانه[[255]](#footnote-255) ابن قیم : علیه می‏گوید: خبر پیامبرص مبتنی بر اینکه بدشگونی در سه چیز است به معنای اثبات آن بدشگونی و شومی که خداوند آنرا نفی کرده، نیست و نهایت چیزی که می توان در خصوص فرموده پیامبرص گفت این است که خداوند پاک و منزه گاهی از موارد سه گانه را به گونه ای خلق می‏کند، برای هر کسی که به آنها نزدیک شود و یا سکونت گزیند بدبیار و بدشگون است و برخی از آنها را به گونه ای می آفریند که برای نزدیک شونده یا ساکن آن هیچگونه شر و شگون بدی ندارند. مثلا همانطوری که خداوند سبحان به پدر و مادری یک فرزند پر خیر و برکت می بخشد و به وسیله آن فرزند خیری می‏ببینند، به همین ترتیب به پدر و مادر دیگری فرزند شر و بدشگونی می بخشد که به وسیله آن شرو بدی به اندو می رسد.

منزل و زن و اسب (وسیله سواری) نیز به همین ترتیب و به همین نحو است. (ممکن است در میان آنها یکی شر ویکی نیک و خیر باشند)

خداوند پاک و منزه آفریننده نیک و بد و خوشبختی و بدبختی است. برخی از چیزهای حاضر و غیبی را سعادتمند و پرخیر و برکت می آفریند از این رو برای کسی که بدان نزدیکی جوید، سعادتمندی و دست یابی به خیر و برکت را به دنبال دارد. و برخی را نیز نحس و بدشگون می آفریند، لذا برای کسی که به ان نزدیک شود مایه شرو بدبختی خواهد بود.تمامی این ها به قضا و قدر الهی تحقق می یابد. همانطور که سایر اسباب را خلق کرده و به مسبب های گوناگون و متضاد مرتبط ساخته است. مثلا مشک و رایحه های دلپذیر دیگری را آفرید که هر کس از مردم بر آنها نزدیک شود از بوی خوش آنان بهره مند می گردد و ضد آن را نیز خلق کرده و به طوری که آانرا سبب درد و رنج کسانی قرار داده که بدان نزدیک می‏شوند. تفاوت این دو نوع از طریق حس درک می شود. در خصوص منزل، زن و اسب نیز به همین شیوه است و رنگ چنین باوری با رنگ بدشگونی مشرکانه متفاوت است.

«هامَة» بنابر نظر صحیح با تخفیف میِم تلفظ می‏شود. فرا ءمی‏گوید: هامَة پرنده ای است از پرندگان شب گویا مقصود همان جغد است.

اعرابی می‏گوید: عرب جاهلی هرگاه در منزل یکی از آنها فرود می‏آمد آنرا بد آمد و بد شگون می دانستند. مثلا می گفتند: خبر مرگ من یا یکی از اهل منزلم را داده است. بنابراین حدیث مذکور برای نفی و ابطال چنین باوری وارد شده است.

«صَفَر» با فتحه فاء تلفظ می‏شود.ابو عبیدة در غریب الحدیث از رؤبة روایت کرده است که گفت: صَفَر کِرمی است در شکم که حیوان و مردم دچار آن می شوند و نزد عرب از بیماری گری مسری تر است.بنابراین مراد از نفی آن در واقع نفی همان اعتمادی بود که در خصوص عَدَوی (تسری بیمار) داشتند. از جمله کسانی که چنین دیدگاهی دارند عبارتند از سفیان بن عیینة، امام احمد، بخاری و ابن جریر طبری.

برخی نیز می گویند مقصود از آن ماه صَفَر است. و نفی به سبب همان عملی بود که اهل جاهلیت در خصوص نسیء انجام می‏دادند، محرم را حلال کرده و به جای آن صفر را حرام می‏کردند. این دیدگاه امام مالک است.

ابو داود از محمد بن راشد او نیزاز کسی شنید که می گفت: اهل دوران جاهلیت صفر را ماهی بد شوم می دانستند، پس پیامبرص این باور آنها را باطل ساخت. ابن رجب می‏گوید: شاید این دیدگاه از سایر دیدگاههای به حقیقت نزدیکتر باشد.زیرا بدشگون دانستن صفر از جنس همان نحس و شومی است که از آن نهی شده است. نسبت بدشگون دادن به روزی از روزها مثل روز چهارشنبه نیز به همین نحو است. اینکه اهل دوران جاهلیت ازدواج در ماه شول را شوم قلمداد می‏کردند، خاصةً از زمره این نوع از بدشگون دانستهای نهی شده است.

«نَوء» مفرد انواء است که در باب خاص خود –انشاالله – پیرامون آن سخن خواهیم گفت.

«غَول» با ضمه غین. اسم جمع آن أغوال و غیلان است. که در اینجا همان اسم مراد است. ابو سعادات می‏گوید. غول مفرد غیلان است که جنسی از جن و شیطانهاست. عرب گمان می‏کردند که اینها دسته ای از شیاطین هستند که در اشکال و لباسهای گوناگون باعث فریب و گمراهی مسافران در بیابانها می شوند. که پیامبرص چنین باوری را نهی و ابطال نمود.

اگر گفته شود معنای نفی چیست و با این فرموده پیامبرصکه هر وقت غولهای بیابانها شما را به بی راهه بردند به اذان گفتن مبادرت ورزید،[[256]](#footnote-256) چه تناسب و همخوانی دارد؟(یعنی با هم ناسازگارند).

اینگونه پاسخ داده می‏شود که چنین چیزی در ابتدای دعوت پیامبرص بود. سپس خداوند شر آنها را از بندگانش دور ساخت. یا می توان گفت: نفی، ناظر بر وجود غَول نیست بلکه متوجه گمان و پندار عرب مبنی بر اینکه آن می‏تواند در ذات آنها دخل و تصرف کند، است. یا مقصود پیامبرص از نفی غول، این است که آن نمی‏تواند کسی را که با خدا است و بر او توکل کرده است به بی راهه بکشاند. حدیث دیگری نیز بدان گواهی می‏دهد که می‏فرماید: غَولی وجود ندارد بلکه غولهایی (که شما باور دارید) جادوی جنیان هستند. یعنی جنیان سحر و جادویی دارند که فرد را خیالاتی و تشخیص وی را مختل می‏کنند. و دچار واژگون بینی می گردد. پس حدیث «هرگاه غولهای بیابانی شما را به بیراهه بردند به أذان گفتن مبادرت ورزید» یعنی شر آنها را با یاد خدا دفع کنید و این سخن دال بر آن است که مقصود از نفی پیامبرص عدم موجودیت آنها نیست. حدیث ابو ایوب نیز از زمره همین مضمون است که گفت: در انبار خرمایی داشتیم که غول می آمد و آنرا بر می‏داشت.

مسلم و بخاری از انس روایت کرده‏اند که گفت: رسول خداص فرمودند: نه عَدَوی (صحیح است) و نه طیره ولی از فأل خوشم می‏آید. گفتند: فأل چیست؟ فرمود: سخن نیکو و خوشایند.

مصنف می‏گوید: مسلم[[257]](#footnote-257) و بخاری از انس روایت کرده‏اند: که گفت: رسول خداص فرمودند: نه عَدَوی (صحیح است) و نه طیرة ولی از فأل خوشم می‏آید. گفتند: فال چیست؟ فرمود: سخن نیکو و خوشایند.

ابوسعادات می‏گوید: فأل فعل مهموز است و در خصوص هر چیز خوشایند و بدآیندی به کار می رود و طیرة تنها در خصوص چیزی استعمال می‏شود که بدآیند است و بسیار اندک برای چیز خوشایند به کار می رود.

گفته می‏شود فلان چیز را به فال نیک گرفت و همانگونه هم به تحقق پیوست. مردم آنرا به منظور تخفیف بدون همزه و به صورت فال به کار می گیرند. (مقصود پیامبر ص این است که فأل را تنها آن وقت دوست دارم که امید به سودمندی و فایده خداوند در آنها ایجاد کند و در هر سبب ضعیف یا قوی به موثر بودن خداوند امیدوار باشند و چنین تفألی نیک و پسندیده است. ولی هرگاه آرزو و امید شان را از خداوند قطع کنند چنین حالتی شر است و تفأول در این حالت شر و ناپسند است.

در طیرة بدگمانی به خدا و انتظار بلا داشتن است ولی تفأول مثل این است که شخص بیمار از فردی بشنود که به او می‏گوید سالم، یا فردی که چیزی را گم کرده است از شخصی بشنود که او را با لفظ ای یا بنده، خطاب کند. همچنین نداهایی در درون فرد این پندار را ایجاد می‏کند که مریض شفا یافته و یا بنده آنچه را که گم کرده بود پیدا نموده است (بنابراین حسن ظن و نیکوگمانی ایجاد می‏کند) و مقصود از سخن نیکو و خوشایند در حدیث مذکور چنین سخنان امید دهنده و خوشایند ی هستند.

عبارت «گفتند: فأل چیست؟»فرمود: سخن نیکو و خوشایند » پیامبرص بیان فرموده است که فأل برای او خوشایند است و این بیانگر آن است که فأن از جمله فالگیری به آن معنای نهی شده اش نیست: مثل طیرة که مذموم و نهی شده است.

ابن قیم: می‏گوید: دوست داشتن و پسندیدن فال نیک شرک محسوب نمی‏شود بلکه آن بیانگر مقتضای سرشت و طبیعت انسان است و موجب فطرت و سرشت انسانی است که همیشه به سمت و سویی تمایل پیدا می‏کند که با آن همسو و هماهنگ است. همانگونه که پیامبرص به یاران خود خبر داده است که در دنیا زن و بوی خوش برای او دوست داشتنی هستند[[258]](#footnote-258) پیامبرص حلوا و عسل را دوست می داشت و همچنین از صدای خوب قرآن و اذان خوشش می آمد و بدان گوش می کرد. اخلاق متعالی و فضائل اخلاقی را دوست می داشت.

و خلاصه اینکه هر نوع کمال و خیر و هر چیزی که به آندو منجر می شد را دوست می‏داشت. خداوند پاک و منزه در طبیعت و سرشت مردم این ویژگی را قرار داده است که ازشنیدن اسم نیکو و محبت به آن خوششان می‏آید و ذات آنها به سوی چنین اسمهایی تمایل پیدا می‏کند. همچنین سرشت انسانها را به گونه‏ای قرار داده است که با شنیدن اسامی و نامهای خوشایندی مثل رستگار، سلام، کامروا، تهنیت، مژده، کامیاب، پیروز و غیره شادو خرسند و مسرور می گردند. هرگاه این اسمها بر گوش ها رسانیده شوند جان و روان با شنیدن آنها شاد و خرم می گردد و درون گشایش می یابد و قلب به وسیله آن قوت می گیرد، ولی هرگاه اسامی ضد این اسمها شنیده شوند درقلب نیز ضد آن حالتی که مطرح شد ایجاد می گردد، شخص را نگران می‏کند، و در درون او ترس و بد بیاری، تنگی و سختی و گرفتگی ایجاد می‏کند، حالتی از دلمردگی و دلسردی در او ایجاد می‏کند که چیزی جز ضرر در دنیا و نقض در ایمان و همنشینی و نزدیکی به شرک را برای او در پی ندارد.

حلیمی می‏گوید: پیامبرص از فال نیک زدن بدان خاطر خوشش می آمد که تشاؤم یا فال بدزدن به معنای بد گمانی بی اساس به خداوند است، در حالی که فال نیک گمان نیکو و حسن ظن به خداست. و مؤمن در هر حالی فرمان داده شده است که به خداوند گمان نیکو برد و حسن ظن داشته باشد.

ابو داود با سند صحیح خود از عقبه بن عامر روایت کرده است که گفت: طیره (فالگیری) نزد رسول خدا ص مطرح شد. وی ص فرمود: نیکوترین آن فأل است. مسلمانی را از آن منع نکن. هرگاه یکی از شما چیزی را دید که آنرا ناپسند می دارد، بگوید: پروردگارا تنها تونیکی ها را می آوری و بدیها را دفع می کنی. هیچ نیرو و توانی نیست مگر اینکه از جانب تست (به قدرت و توانایی توست).

مصنف می‏گوید: ابو داود با سند صحیح خود از عقبة بن عامر روایت کرده است که گفت: طیرة (فالگیری)نزد رسول خدا **ص** مطرح شد. وی**ص** فرمود: نیکوترین آن فأل است. مسلمانی را از آن منع نکن. هرگاه یکی از شما چیزی را دید که آنرا ناپسند می دارد، بگوید: پروردگارا تنها تونیکی ها را می آوری و بدیها را دفع می کنی. هیچ نیرو و توانی نیست مگر اینکه از جانب تست.

(عقبة بن عامر) در نسخه های توحید، اسم عقبة بن عامر وارد شده است ولی درست عروة بن عامر است که احمد، ابو داود و دیگران نیز به همین عنوان مطرح کرده‏اند. وی اهل مکه ولی در نسب او اختلاف نظر وجود دارد.[[259]](#footnote-259)

احمد می‏گوید عروة بن عامر قرشی و دیگران می گویند عروة بن عامر جهنی. صحابی بودن او نیز مورد اختلاف واقع شده است. ماوردی به صحابی بودن او معتقد است. ابن حبان وی را از زمره افراد موثق تابعین مي‏داند.

مزی نیز می‏گوید: صحابی نبودن او صحیح است.

عبارت «فرمود: نیکوترین آن فأل است» پیشتر گذشت که پیامبرص از فال خوب زدن خوشش می آمد. ترمذی با روایت صحیح از انس س آورده است.[[260]](#footnote-260)

که پیامبرص هرگاه برای نیاز خود خارج می شد دوست داشت که شخصی او را با الفاظی مثل نجیح و راشد یعنی شکیبا و رهیافته خطاب کند و چنین الفاضی را بشنود.

ابو داود ار بریدة روایت کرده است[[261]](#footnote-261) که پیامبرص چیزی را به فال بد نمی گرفت و هرگاه شخصی را برای کاری مأمور می‏ساخت، اسمش را می پرسید، اگر از آن اسم خوشش می‏آید خرسند می گشت و اگر از اسم وی خوشش نمی آمد ناپسندی و کراهت از چهره او نمایان می شد. اسناد این روایت حسن است. واین بیانگراستعمال فال نیکوست.

ابن قیم : می‏گوید: پیامبرص خبر داده است که حسن ظن داشتن و فال نیک زدن از زمره فالگیری (طیرة) است و بهترین آن است. فالگیری را در حالت کلی باطل ساخته و فال نیکو را نیز از جنس آن ولی نیکوترو بهتر از آن بر شمرده است. بنابراین فال نیک (حسن ظن داشتن) و طیرة به جهت امتیاز و تضادی که میان آنها است از یکدیگر متفاوت و جدا هستند، یکی سودمند و دیگر زیان آور است. منع تعویذ شرک و تجویز تعویذ و دعایی که آمیخته به شرک نیست نیز نظیر این دو نوع تفاؤل است (یکی زیان آور و ممنوع و دیگری سودمند و مجاز) چرا که تعویذ بدون شرک به سبب منفعت بدور از هر گونه زیان و مفسدة اجازه داده شده است.

عبارت «و لاترّد مسلماً» مسلمانی را از آن منع نکن یا مسلمان از آن منع نمی‏شود و برای او جایز است.

طیبی می‏گوید کنایه است ازاینکه کافر بر خلاف آن است. (حسن ظن ندارد بلکه بد گمان و شوم نگر است) والله اعلم.

عبارت «پروردگارا تنها تو نیکی ها را می آوری و بدیها را رفع می کنی »یعنی طیرة (فالگیری) نیکی ها را نمی‏آورد و سختی ها را رفع نمی‏کند. بلکه تنها تو یکتا و یگانه هستی و می توانی نیکی ها را به ما برسانی و بدیها را از ما دور سازی.

که حسنات و نیکی ها در اینجا یعنی نعمت ها، و بدیها یعنی گرفتاریها و مشکلات و پیشامدهای ناگوار.

مثلا خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﭼ (النساء: ٧٨ – ٧٩).

یعنی: اگر خیر و خوبی بدیشان رسد می گویند: این از سوی خداست و اگر بدی و مصیبتی بدیشان رسد می‏گویند این از توست. (پیامبرص) بگو همه از سوی خداست. این مردمان را چه شده است که سخن نمی فهمند. (ای پیامبر) آنچه از خیر و خوبی به تو می‏رسد از سوی خداست و آنچه بلا و بدی به تو می رسد از جانب خود توست.

عبارت مذکور بیانگر دلبستگی به غیر خدا در جلب نفع و دفع ضرر است. و این همان توحید است و چنین دعایی برای کسی که در قلب او ذره ای از بد گمانی و بدشگونی وجود دارد مناسب است و تصریح دارد بر اینکه باورهایی مثل فالگیری و تشاؤم نه نفعی می رساند و نه ضرری را دفع می‏کند. و هرکس چنین باورهایی را در درون خود پرورش دهد نادان و مشرک است.

عبارت «و لا حول و لا قوة إلا بک» یعنی طلب کمک و یاری کردن از خدا به طریق توکل و تکیه به او و عدم توجه به طیرة و بخت آزمایی که گاهی خود چنین باوری به منظور عقوبت و مجازات فرد، او را گرفتار مشقت و سختی می‏کند. دعای مذکور از حقیقت توکل که قوی ترین سبب در جلب خیرات و دفع مضرات است، نشأت می گیرد.

«حَول » یعنی دگرگونی و انتقال فرد از حالتی به حالت دیگر و قوت و نیروی این دگرگونی تنها از سوی خداوند یگانه است: عبارت مذکور بیانگر تبری و دوری گزیدن از باور به هر نوع دگرگونی و قدرت و مشیئتی جزدگرگونی و قدرت و مشیت خداوند است و این همان توحید ربوبیت است (که فرد هر نوع دگرگونی و نیرو و اراده‏ای را بدون اراده خداوند به رسمیت نشناسد) و این از سویی هم راهنمای توحید الوهیت است و توحید الوهیت نیز یعنی تمام انواع عبادتها را مختص خدا قرار دادن که همان توحید قصد و اراده است که شرح آن به شکرانه خداوند قبلا گذشت.

از ابن مسعودس به صورت مرفوع روایت شده است که طَّیره شرک است. طَّیره شرک است: کسی از ما نیست مگر اینکه (در دل او ذره ای از آن وجود دارد)ولی خداوند آنرا با توکل از بین می برد.

ابو داود و ترمذی آنرا روایت کرده‏اند، ضمن اینکه ترمذی آنرا صحیح دانسته و قسمت پایانی آنرا سخن ابن مسعود مي‏داند.

احمد نیز از حدیث ابن عمر و آورده است: هرکسی که طیره او را از حاجتش باز دارد و منصرف کند در واقع دچار شرک شده است. گفتند: کفاره آن چیست؟ فرمود: بگوید: پروردگارا خیری جز تو وجود ندارد و طیری جز طَیرتو نیست، هیچ معبود برحقی جز تونیست.

و همچنین احمد از حدیث فضل بن عباس رضی الله عنه آورده است که طیره همان چیزی است که ترا از اراده‏ات منصرف کند و از انجام آنچه اراده کرده ای بگذری (از انجام عمل ترا باز دارد).

مصنف**:** می‏گوید: از ابن مسعود به صورت مرفوع روایت شده است که طَّیرة شرک است. طَّیرة شرک است: کسی از ما نیست مگر اینکه (در دل او ذره ای از آن وجود دارد)ولی خداوند آنرا با توکل از بین می برد.

ابو داود و ترمذی آنرا روایت کرده‏اند ضمن اینکه ترمذی آنرا صحیح دانسته و قسمت پایانی آنرا سخن ابن مسعود مي‏داند.این روایت را ابن ماجه و ابن حبان نیز روایت کرده‏اند.[[262]](#footnote-262) در لفظ ابو داود: «الطیرة شرکُ» سه3 بار تکرار شده است: یعنی طیرة شرک است. که این روایات به صورت صریح بر تحریم طیرة دلالت دارند.

و اینکه آن از زمره شرک است، به دلیل اینکه دلبستگی به غیر خداوند متعال است

ابن حمدان می‏گوید: طیرة ناپسند داشته شده است. و افراد دیگری از پیروان احمد نیز چنین دیدگاهی دارند. ابن مفلح می‏گوید: شایسته است که به طور قاطع تحریم شود؟(یعنی مکروه به ان معنای مصطلح در نزد فقها نیست بلکه به معنای تحریم است).

در شرح السنن می‏گوید: طیرة از زمره شرک قرار داده شده است، چرا که عرب جاهلی اعتقاد داشتند که اگر به موجب و متقضای طیرة عمل شود، منفعتی را برای آنان جلب یا ضرر و زیانی را از آنان دفع خواهد کرد. گویا که آنان از طریق طیرة به خداوند متعال شرک می ورزیدند.

عبارت «کسی از ما نیست مگر اینکه» ابوالقاسم اصفهانی و منذری می گویند: در حدیث چیزی مستتر و در تقدیر است. که تقدیر آن اینگونه است: «هیچکدام از ما نیست مگر اینکه در دل او چیزی از باور به طیرة یابدشگونی وجود دارد».

خلخالی می‏گوید: مستثنی به دلیل اینکه دربر گیرنده حالت ناپسندی است، حذف شده است و این به منظور رعایت ادب در سخن است.

عبارت «ولی خداوند آنرا با توکل از بین می برد » یعنی هرگاه در جلب منافع و دفع مضرات به خداوند توکل کنیم با توکل به خداوند یگانه، او تمام وابستگی های غیر خدایی را از دلهایمان می زداید و از بین می برد.

عبارت «و قسمت پایانی آنرا سخن ابن مسعود مي‏داند» ابن قیم می‏گوید: چنین سخنی درست است، چرا که طیرة نوعی شرک است.

مصنف: می‏گوید: «احمد از حدیث ابن عمرو آورده است: هرکسی که طیرة او را از حاجتش باز دارد و منصرف کند در واقع دچار شرک شده است، گفتند: کفاره آن چیست؟ فرمود: بگویید: پروردگارا خیری جز خیر تو وجود ندارد و طیره ی جز طیره تو نیست و هیچ معبود بر حقی جز تو نیست» این حدیث را احمد و طبرانی از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت کرده‏اند.[[263]](#footnote-263) در سند آن ابن لهیعه است و دیگر جال آن موثق و معتمدند.

مقصود از ابن عمرو همان عبد الله بن عمروبن عاص بن وائل سَهمی، مکنی به ابو محمد یا بنابر قول ضعیفی ابو عبدالرحمن است. وی یکی از پیشگامان اصحاب پیامبرص و از جمله کسانی که همراهی و مصاحبت فراوانی با پیامبر ص داشته است. ویکی از چهار عبدالله معروف است که در فقه مهارت داشتند. بنابر قول درست تر در ماه ذی الحجه و درشبهای حُرة در(همان اتفاق معروف در سال 63 هجری) در طائف در گذشت.

عبارت «هر کسی که طیرة او را از حاجتش باز دارد و منصرف کند، در واقع دچار شرک شده است »

به خاطر اینکه طیرة همان شوم تلقی کردن و بد شگون دانستن چیزی است که شخص می بیند و یا می شنود. پس هرگاه چنین باور و اعتقادی شخص را از انجام حاجتی که به انجام آن اراده کرده است منصرف سازد، مثلا او را از رفتن به سفر و یا چیزی نظیر آن باز دارد. پس او از آنچه اراده کرده و برای آن تلاش می‏کند با دیدن و یا شنیدن چیزی بدگمان شده و از انجام آن کار و تلاش باز می ماند. با چنین باوری، همانطور که گذشت، فرد مشرک می‏شود. با توجه به غیرِ خدا، توکلش را برای خداوند خالص نکرده است از این رو در توکل او شیطان نیز بهره مند شده است.عبارت «کفاره آن چیست؟» تا پایان آن. هر گاه شخص دعای مذکور را بگوید و از آنچه در دل او افتاده است روی گردان شود و بدان توجه نکند. خداوند آنچه را که در همان ابتدا بر دل او خطور کرده می پوشاند و او را می بخشد. زیرا با این دعا که در بردارنده اعتماد بر خداوند یگانه و رد کردن از غیر اوست بدگمانی و عدم اخلاص نشأت گرفته از طیرة از درونش زدوده می‏شود.

حدیث مذکور متصمن آن است که طیرة بر کسی که انرا ناپسند داشته در رفتن به روش آنرا، ناروا می دارد ضرری نمی‏سازد ولی کسی که توکلش را برای خداوند خالص نگرداند و خود را باشیطان در این امر رها می‏سازد. به آنچه آنرا ناشایست و بد مي‏داند به خاطر چنین باوری با وقوع آن اتفاق ناپسند عقوبت داده می‏شود. زیرا از آنچه که ایمان به آن واجب است رو یگردان شده است و باید باور کند که تمامی خیر و نیکی در دست خدا ست. خداوند است که با خواست و اراده خود منفعتی را برای بنده‏اش جلب و تنها اوست که با قدرت، لطف و احسان خود ضرری را از وی دفع می‏کند. هر خیری از جانب اوست و اوست که هر شری را از بنده‏اش دور می‏سازد و هر شری که به بنده می رسد به سبب گناه خود اوست.

همانگونه که خداوند فرموده است ﭽ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﭼ (النساء: ٧٩).

یعنی: هر نیکی که به تو می رسد از جانب خداوند و هر بدی که بدان دچار می‏شوی از خودت است.

مصنف می‏گوید: او (احمد) از حدیث فضل بن عباس رضی الله عنه آورده است که طیرة همان چیزی است که ترا از اراده ات منصرف کند و از انجام آنچه قصد و اراده کرده‏ای صرف نظر کنی و مانع انجام آن عمل می‏شود.

این حدیث نزد امام احمد است[[264]](#footnote-264) که از فضل بن عباس روایت کرده است که گفت: روزی با رسول خدا صخارج شدم. آهویی از سمت راست به سوی چپ رفت. (رسول خداص) به پهلو برگشت و اورا در آغوش گرفتم و گفتم: ای رسول خداص برای من بدشگون یا طیرة است. پیامبرص فرمود: طیرة همان چیزی است که ترا از اراده‏ات منصرف کند و از آنچه قصد و اراده انجام آنرا داری صرف نظر کنی (یعنی با شنیدن یا دیدن آنچه بد شگون می دانی ترا از انجام آن منصرف سازد).

سند این روایت منقطع است. یعنی میان مسلمة و فضل فاصله و انقطاع ایجاد شده است.

فضل همان فضل بن عباس عبدالمطلب، پسر عموی پیامبرص است. ابن معین می‏گوید: در جنگ یرموک کشته شد، دیگران می گویند در جنگ مرج الصَّفّر به سال سیزدهم هجری و در سن 22 سالگی کشته شد.

عبارت «طیرة آن است که ترا از اراده و انجام عمل منصرف سازد تا از انجام آنچه قصد انجام آنرا داری صرف نظر کنی و بگذای » این در واقع تعریف فالگیری یا طیرة ای است که از انجام آن نهی شده است

]مترجم: (با توجه به مطلبی که گذشت اگر دیدن و یا شنیدین چیزی را در باور و خیال خودبه بدشگونی و شوم بودن و وقوع اتفاق ناگواری حمل کنیم، چنین چیزی همان طیرة است مثلا شخصی آواز خواندن پرنده ای خاص را بدشگون و شوم مي‏داند به این توضیح که مثلا آنرا خبر مرگ یکی ازبستگان خود تلقی می‏کند و الله اعلم).[

ولی آن فالی که پیامبرص آنرا دوست می داشت در واقع سخنی است که در آن نوعی بشارت و خرسندی وجود دارد، بنده به وسیله آن شاد می‏شود نه اینکه به ان اعتماد و تکیه کند و بر خلاف آن فال بدی که شخص اتفاق پیش آمده احتمالی را تمام شده تصور ‏کند و او را از قصد و انجام عمل باز می دارد و در دل خود نوعی اعتماد بر آن چیز خیالی دارد. در میان این دو تفاوت است و الله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: هشدار بر این فرموده خداوند که می‏فرماید: ﭽ **ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ** ﭼ الأعراف: ١٣١ به همراه این فرموده که ﭽ **ﮑ ﮒ ﮓﮔ** ﭼ يس: ١٩ که در واقع بدشومی را نخست به خدا و سپس به خود انسانها نسبت می دهد.

دوم: نفی (عدوی) تسری بیماری (به طور ذاتی) بی آنکه به اذن و خواست خداوند نسبت دهند. (عَدوی).

سوم: نفی طیره (بدشگون دانستن چیزهای بر اساس باور و اعتقاد خود).

چهارم: نفی هامه(صدای پرنده خاص را شوم دانستن).

پنجم: نفی صَفر (شوم دانستن ماه صفر و با باوری که عرب در خصوص کِرمی خاص داشت).

ششم: فأل (سخن بشارت دهنده و خوشایندی یا هر سخنی که مسرت بخش باشد و در فرد امید ایجاد کند، بی آنکه تنها به آن سخن اعتماد کند) از جمله موارد پیشین نیست بلکه مستحب است.

هفتم: تفسیر و شرح فأل.

هشتم: اگر چیزی از بدشگون دانستنها و یا آنچه مردم شوم می‏دانند در دل مومن ایجاد شود اگر از آن کراهت داشته باشد به او ضرری نمی رساند بلکه خداوند از طریق توکل آنرا از دل مومن می زداید.

نهم: دعایی که فرد در صورت یافتن چیزی از اینگونه باورها در درون خود باید آنرا بگوید و باور کند.

دهم: تصریح به اینکه طیره (بدشگون تلقی کردن و فال بدزدن) شرک است.

یازدهم: تفسیر و شرح طیره (فالی) که مذموم و نکوهیده است.

باب: آنچه در خصوص پیشگویی از طریق ستارگان آمده است

بخاری در صحیح خود می‏گوید: قتاده گفته است که خداوند این ستارگان را برای سه امر خلق کرده است: زینت (زیبایی) آسمان، پرتاب شدن به سوی شیطانها و نشانه هایی که راه به وسیله آن ها پیدا می‏شود. (یعنی شخص گمشده به وسیله آنها راه می یابد)هر کس به غیر از این سه مورد تاویلی کند به خطا رفته و بهره خود را پایمال کرده است. و خود را در چیزی به سختی انداخته است که بدان علم و آگاهی ندارد. پایان.

مصنف می‏گوید: «باب آنچه در خصوص پیشگویی از طریق ستارگان(تنجیم) آمده است».

شیخ الاسلام : می‏گوید «تنجیم» همان استدلال به وضعیت و موقعیت ستارگان برای حوادثی که برروی زمین اتفاق می افتد، است

خطابی می‏گوید: علم نجومی که مورد نهی واقع شده آن است که ستاره شناسان مدعی می شوند از آن طریق می توانند به حوادث و اتفاقاتی که در آینده به وقوع می پیوندد، علم و اگاهی یابند. مثل وقت وزیدن بادها، آمدن باران، دگرگونی و تغییر قیمتها و چیزهایی از این قبیل امور که گمان می برند،می توانند از طریق شناخت مسیر ستارگان از مجرا و محور خود و اجتماع و افتراق آنها، اینگونه مسائل را درک کنند. مدعی اند که این حالات و وضعیتهای ستارگان بر پایین دستان و کسانی که در زمین زندگی می‏کنند تاثیر دارد. چنین ادعایی از سوی آنان به معنای صدور حکم از غیب، و دست زدن به علمی است که خداوند تنها به خود اختصاص داده است و کسی جز او، غیب را نمی‏داند.

مصنف: می‏گوید: بخاری در صحیح خود می‏گوید: قتادة گفته است که خداوند این ستارگان را برای سه امر خلق کرده است: زینت (زیبایی) آسمان، پرتاب شدن به سوی شیطانها و نشانه هایی که راه به وسیله آن ها پیدا می‏شود. (یعنی شخص گمشده به وسیله آنها راه می یابد) هر کس به غیر از این سه مورد تأویلی کند به خطا رفته و بهره خود را پایمال کرده است. و خود را در چیزی به سختی انداخته است که بدان علم و آگاهی ندارد.

این اثر را بخاری در صحیح خود و عبدالرزاق، عبد بن حمید، ابن جریر،ابن منذر و دیگران آورده اند

خطیب نیز درکتاب النجوم از قتاده با این لفظ آورده است که خداوند این ستارگان را تنها برای سه خصلت و ویژگی قرار داده است آنها را زینت و پیراستن آسمان، راهنمای مردم و وسیله راندن شیطانها قرار داده است. هرکس مدعی دست یافتن به غیر از این موارد در خصوص ستارگان شود، در واقع بارأی و نظر شخصی خود سخن گفته است فهم او خطا رفته و بهره اش ضایع گشته است. و خود را در چیزی که بدان علم ندارد به سختی انداخته است.

مردمانی که به امر خداوند جاهل اند، در خصوص این ستارگان پیشگویی و غیب گویی را پدید آوردند، مثلا گفتند: هرکس با فلان و بهمان ستاره همدم شود یا همزمان با آن عروسی کند، چنین و چنان می‏شود و هرکسی با فلان و بهمان ستاره سفر کند، چنین و چنان است. ولی سوگند به خداوند هیچ ستاره ای نیست مگر اینکه سرخ و سیاه، بلند قد و کوتاه قد زیبا و زشت با آن متولد شده است (یعنی ستارگان تاثیری در سیاهی و سرخی، بلند ی و کوتاهی و سایر خصوصیات و ویژگیهای طبیعی انسانها ندارند بلکه آنها فقط برای همان سه منظور مذکور خلق و ایجاد شده اند).

علم این ستارگان، این جنبیدگان و این پرنده، ذره ای از علم غیب محسوب نمی‏شود. اگر کسی علم غیب می دانست حتما آدمی که خداوند به دست خود انرا خلق کرده و فرشتگان بر او سجده کردند و خداوند علم اسمهای هر چیزی را به او عطا کرد، این علم را نیز می دانست پایان.

پس سخن این امام در خصوص منکراتی که در عصر تا بعیین به وجود آمده است و وی آنها را انکار می کند، جای تامل و اندیشه دارد، شر به طور مداوم در هر دوره و عصری پس از تا بعیین فزونی یافت تا اینکه در دوران فعلی به نهایت خود رسیده است و در تمامی مناطق، در برخی کم و دربرخی فراوان، فراگیر شده است. هرکسی از مردم که آنها را انکار می‏کند، ارجمند و گرانمایه است.

چنین مصیبتی برای دین مصیبت بسیار بزرگی است.انالله و اناالیه راجعون.

عبارت «خداوند این ستارگان را برای سه امر – یا به سه منظور – خلق کرده است » خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ (الملك: ٥)

یعنی: ما آسمان نزدیک را با چراغهایی آراسته ایم و آنها را وسیله راندن اهریمنان ساخته‏ایم.

یا در جای دیگر فرموده است ﭽ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ (النحل: ١٦) یعنی: و نشانه هایی (برای انان قرار دادیم)و آنان به وسیله ستارگان رهنمون می شوند.

در اینجا به این مطلب اشاره شده است که ستارگان در آسمان نزدیک اند. همانطوری که ابن مردویه از ابن مسعود س روایت کرده است که گفت: رسول خداص فرمودند »اما آسمان نزدیک: خداوند آنرا از دود پدید آورد و در آن چراغ و ماهی درخشان قرار داد و آنرا با چراغهایی آراسته است که این چراغها را وسیله راندن اهریمنان و حفاظت در برابر هر اهریمن رانده شده ای قرار داده است.

مقصود از «علامات » نشانه ها یعنی اینکه آن ستارگان به جهات مختلف راهنمایی و دلالت می‏کنند که مردم به وسیله آنها جهت یابی می‏کنند و جهتهای مختلف را تشخیص مي‏دهند. همانگونه که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﭼ (الأنعام: ٩٧) یعنی: او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی های خشکی و دریا بدانها رهنمود شوید.

مقصود این است که به وسیله آن ستارگان جهت و سمتی را که قصد رفتن به آنجا را دارید، بیابید، نه اینکه به علم غیب دست یابید، همانگونه که منجمان چنین اعتقادی را دارند و چگونگی و جهت بطلان آن نیز قبلا گذشت و اینکه چنان باوری اساساً حقیقت ندارد. همانگونه که قتاده گفته است هرکس آنها را به غیر از سه حالت مذکور در کتاب خدا تاویل کند، اشتباه و خطا کرده است، زیرا دچار پنداری شده است که خداوند دلیل روشن برای آن نازل نکرده است و بهره اش از هر خیری ضایع می گردد. چرا که خود را به چیزی مشغول کرده است که به او آسیب می رساند و نفعی برای او ندارد.

اگر گفته شود که منجم (اختر شناس) گاهی راست می‏گوید و سخنش درست است. می توان گفت: راست گفتن وی همانند راست گفتن کاهن (غیبگو) است، در یک چیز راست می‏گوید ولی در صد مورد دروغ می‏گویدو سخنش راست نیست. و راست گفتن وی در همان یک مورد نیز از روی علم نیست بلکه گاهی با تقدیر خداوند موافق و مطابق می‏شود و در حق کسی که آنرا راست گفته مایه آزمایش است.

از ابن عباس رضی الله عنهما روایت شده است که در خصوص این سخن خداوند که می‏فرماید ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝﭼ (النحل: ١٥ - ١٦)

می‏گوید: «ﭝ» بر چیزهایی که قبل از آن در خصوص زمین مطرح شده، معطوف گردیده است، سپس با این قسمت آیه دوم آغاز می‏کند که خداوند فرموده است (ﭟ ﭠ ﭡ )كه ابن جرير به همين معنا از ابن عباس روایت کرده است.

احادیثی در ابطال علم نجوم (به این معنای مذموم و غیر واقعی) از پیامبرص وارد شده است: مثل این فرموده ویص كه مي فرماید: هرکس پاره ای از علم نجوم فرا گیرد در واقع پاره ای جادو فراگرفته است، و هرمیزان بیشتر از این علم فراگیرد گناه و عقوبت او نیز افزونتر می‏شود.[[265]](#footnote-265)

از رجاء بن حیوة روایت شده شده است که پیامبرص فرمودند: از جمله چیزهایی که بر امت خود از آن می هراسم: تصدیق پیشگویی ستاره شناسان، تکذیب و دروغ انگاشتن قدر خداوند و ستم پیشوایان است که عبد بن حمید این حدیث را روایت کرده است.

از ابو محجن به صورت مرفوع روایت شده است که: «بر امت خود از سه چیز می ترسم: ستم پیشوایان، ایمان به ستارگان (پیشگویی توسط ستارگان)و دروغ انگاشتن قدر خداوند. این حدیث را ابن عساکر روایت کرده و سیوطی نیز آنرا حسن دانسته است.»[[266]](#footnote-266)

از انس رضی الله عنه به صورت مرفوع روایت شده است. «بر امت خود پس از من از دو خصلت در هراسم »تکذیب قدر خداوند و ایمان به ستارگان.(همان پیشگویی با ستارگان).

که ابو یعلی، ابن عدی و خطاب در کتاب النجوم، این حدیث را روایت کرده‏اند و سیوطی نیز همانند حدیث پیشین آنرا حسن تلقی کرده است.[[267]](#footnote-267)

احادیث فراوانی پیرامون نکوهش پیشگویی با ستارگان و بر حذر داشتن خود از انها وارد شده است.

قتاده یادگیری منازل ماه را ناپسند داشته و ابن عیینه نیز بدان رخصت و اجازه نداده است.

که این مطلب را حرب از آندو نفر مطرح کرده است. اسحاق و احمد بن حنبل به یادگیری آن رخصت و اجازه داده اند.

مصنف می‏گوید: قتادة یادگیری منازل ماه را ناپسند داشته و ابن عیینه نیز بدان رخصت و اجازه نداده است. که این مطلب را حرب از آندو نفر مطرح کرده است. اسحاق و احمد بن حنبل به یادگیری آن رخصت و اجازه داده اند.

خطابی می‏گوید: علم نجومی که از طریق مشاهده و خبر دریافت می‏شود ودر واقع زوال و جهت قبله به وسیله آن شناخته می‏شود، در آن علم نجومی که از آن منع و نهی شده است داخل نمی‏شود. (این دو با یکدیگر تفاوت دارند).

زیرا مثلا شناخت پیگیری سایه چیزی، این را نمی رساند که سایه دائماً به تبعیت از خورشید و یا نوری که به جسم آن می تابد متقاقض است ؛خورشید پس از بالا آمدن از کرانه شرقی به سوی وسط آسمان، سایه اشیاء در جهت مخالف تابش آن ایجاد می شوند، سپس از وسط آسمان به سمت مغرب می رود و سایه در جهت مخالف شکل می گیرد و چنین علمی را می توان مشاهده درک کرد. (که قدما وقت خودشان را به همین طریق و با کوتاه و بلند شدن سایه در جهات گوناگون تنظیم و رصد می‏کردند).

ولی امروزه کسانی که در این حرفه مهارت داشتند از رصد به این شیوه بی نیاز شده اند چرا که ابزار هایی درست شده که وقت را دقیق برای آنان تنظیم می‏کند ونیازی به رصد سایه و کنترل موقعیت خورشید نیست.

استدلال به ستارگان به منظور یافتن جهت قبله نیز به این نحو درست است که اهل خبره و متخصصین امر، پیشوایانی که به این امر اهتمام و شناخت دارند و در صدق و راستی آنها در آنچه خبر مي‏دهند تردیدی نداریم. بارصد کردن ستارگانی جهت قبله را تعیین می‏کنند. مثلا یک نوع ستاره را هنگامی که در کعبه حضور دارد می یابد و سپس چون در غیاب کعبه و در مکان دیگری است با مشاهده همان ستاره جهت کعبه را پیدا می‏کند. که چنین درکی از طریق معاینه و مشاهده حاصل می‏شود.

و ادراک ما نیز بر اساس خبر آنانی است که اگر نزد ما باشند در دین خود متهم نیستند (انسانهای موجه و موثقی هستند). و شناخت و معرفتشان نیز کامل و بی نقص است.پایان

ابن منذز از مجاهد روایت کرده است که وی، در این که شخص منزلگاههای ماه را بیاموزد، اشکالی نمی دید.

از ابراهیم نیز روایت شده است که وی یادگیری علم نجوم (ستاره شناسی) را در حدی که به وسیله آن راه و جهت را پیدا کنند روا می دانست.

ابن رجب می‏گوید: آن علم نجومی که بدان اجازه داده شده و یادگیری آن جایز و رواست آن است که برای سفر و جهت یابی در سفر از آن بهره می گیرند، نه اینکه تاثیر آنها را در سرنوشت و وضعیت انسانها بیابند. چرا که یادگیری آن به منظور مورد اخیر، چه اندک و چه بسیارش حرام است. ولی برای یافتن جهت قبله و پیدا کردن راه و راهنمایی به وسیله آنها، فرا گرفتن این علم از نظر جمهور جایز است.

عبارت «حرب از آن دو نفر مطرح کرده است» مقصود از حرب همان امام حافظ حرب بن اسماعیل ابو محمد کرمانی، فقیه و از بزرگترین، یاران امام احمد است. از احمد، اسحاق، ابن مدینی، ابن معین و دیگران روایت کرده است. کتاب مسائلی دارد که آن مسائل از احمد و دیگران پرسیده شده است. سال 280 هـ در گذشت.

از ابو موسی س روایت شده است که گفت: رسول خداص فرمودند: سه شخص داخل بهشت نمی شوند: شخصی که به طور مداوم خمر مصرف می کند، شخصی که صله رحم را قطع می‏کند.و کسی که جادوگر را تصدیق می‏کند. احمد و ابن حبان در صحیح خود این حدیث را نقل کرده‏اند.

مصنف می‏گوید: از ابو موسی س روایت شده است که گفت: رسول خداص فرمودند: سه شخص داخل بهشت نمی شوند: شخصی که به طور مداوم خمر مصرف می کند، شخصی که صله رحم را قطع می‏کند.و کسی که جادوگر را تصدیق می‏کند. احمد و ابن حبان در صحیح خود این حدیث را نقل کرده‏اند.

این حدیث را طبرانی و حاکم نیز روایت کرده‏اند.[[268]](#footnote-268) و حاکم می‏گوید صحیح است و ذهبی نیز سخنش را تایید کرده است.تمام حدیث اینگونه است که هرکس بمیرد در حالی که به طور مداوم خمر مصرف می کرد خداوند او را از رودخانه غوطه می نوشاند: رودخانه ای است که از فرجهای زنان روسپی خارج می‏شود، بوی فرج آنان اهل جهنم را آزار می‏رساند.

مقصود از ابو موسی، همان عبدالله بن قیس بن سلیم بن حضار، ابوموسی اشعری، صحابی گرانقدر است، که در سال 50 هجری در گذشت.

عبارت «سه کس (شخص) داخل بهشت نمی‏شوند » این از جمله نصوص در برگیرنده عذاب است که سلف تأویل آنرا ناپسند می داشتند. گفته‏اند ظاهر آنرا بر گیرید و هرکس آنرا تاویل کند در معرض این خطر است که در خصوص خداوند سخنی بدون علم بگوید.

و بهترین سختی که در این زمینه می توان گفت این است، هر علمی غیر از شرک و کفری که فرد را از دین اسلام خارج می کند، به خواست و مشیت خداوند برگردانده می‏شود، اگر عذاب داد آن شخص حتما مستوجب عذاب است و اگر از گناه او بگذرد و عذابش نکند، این به فضل و بخشش و مهربانی اوست.

عبارت «مدمن الخمر» یعنی کسی که به طور مداوم مشروب می خورد و «قاطع الرحم» یعنی کسی که رابطه خویشاوندان را قطع می‏کند و به خویشاوندان خود سر نمی زند. همانطور که خداوند فرموده است: ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ (محمد: ٢٢)

یعنی: آیا اگررویگردان شوید، جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید.

تصدیق کننده جادو و جادوگر، به طور مطلق مد نظر است؛ یعنی منجم نیز با آن معنای نکوهیده ای که قبلا گذشت مشمول این تصدیق می‏شود که وجه مطابقت و مناسبت شرح با حدیث در همین است که تصدیق کننده جادو در واقع شامل تصدیق کننده منجم نیز می‏شود

ذهبی در الکبائر می‏گوید یادگیری و عمل به جادو از جمله کبائر است، از جمله موارد دیگر آن ادعای ایجاد پیوند میان مرد و همسرش، برقرار کردن دوستی و یا ایجاد کینه در میان آندو و سخنان و کلمات مجهولی از این دست نه تنها بسیاری از گناهان کبیره بلکه عموم آنها، جز مواردی اندک و نادر، تحریم آنها مورد جهل بسیاری از مردمان این امت واقع شده است و شکنجه و وعده عذابی که در خصوص آنها وارد شده، از جانب امت مغفول مانده و از آن بی خبرند.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردیده عبارتند از:

نخست: حکمت خلق ستارگان

دوم: رد بر کسانی که غیر از موارد سه گانه مذکور را باوردارند.

سوم: مطرح شدن اختلافی که در خصوص یادگیری منزلگاهای ماه یا ستارگان وجود دارد.

چهارم: وعده عذاب بر کسی که جادو را تصدیق می‏کند، در صورتی که بداند آن باطل است.

باب: آنچه در خصوص نسبت دادن باران به منزلگاههای ماه، آمده است

خداوند متعال فرموده است: ﭽ **ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ** ﭼ (الواقعه: ٨٢)

یعنی: آیا بهره خود را از قرآن تنها تکذیب آن قرار مي‏دهید.

مقصود از آنچه، یعنی وعده عذابی که در این خصوص در شریعت (کتاب و سنت) وارد شده است. لفظ «استسقا» یعنی نسبت بارش و آمدن باران به منزلگاههایا موقعیتهایی که ماه در آنها واقع می‏شود.«انواء» جمع «نَوء» یعنی منزلگاههای ماه.

ابوسعادات می‏گوید: منزلگاههای ماه بیست و هشت منزل است. که ماه در هر شبی در یکی از آنها واقع می‏شود. همانطوری که خداوند فرموده است ﭽ ﯬ ﯭ ﯮﭼ (يس: ٣٩) يعني: براي ماه منزلگاههایی مقدر کرده ایم.

]مترجم: (مدار ماه در تمام عرض یک سال، هر شبی را در یک منزل است تا یک دور کامل را به دور خورشید بگردد و این مدار یا منزلها بیست و هشت منزلند و هر کدام را نامی است و هر فصل از فصول سال هفت منزل دارد که در مجموع چهار فصل می‏شود بیست و هشت منزل) اين منزلگاههااز طریق ستارگان شناخته می شوند یعنی مسیر عبور ماه از کنار مجموعه ای از ستارگان است که منزلگاههای ماه به طریق آنها شناخته شده و تعیین می گردند، عرب جاهلی با توجه به موقعیت ماه، در این منزلگاهها بارش باران را به آنها نسبت می داد و آنها را علت باریدن می دانست.

در هر سیزده شب پس از طلوع فجر یکی از این منزلگاهها ستاره‏ای بود که در سمت مغرب، غروب می کرد و همزمان ستاره ای دیگر در قسمت مشرق طلوع می کرد که این منزلگاهها با پایان یافتن سال تمام می شد.

عرب بر این گمان بود با غروب یکی از این ستارگان (منزلگاهها)و درخشش و طلوع دیگری باران می بارد. و باریدن باران را به آن نسبت می‏دادند و می گفتند: به سبب منزلگاه فلان و بهمان بر ما باران بارید. واین منزلگاه بدان خاطر «نَوء» نامیده شده است که چون ستاره ای غروب کند در مقابل یکی از سمت مشرق طلوع می‏کند، و نوء یعنی بیدار شدن و طلوع کردن.[

مصنف می‏گوید «خداوند متعال فرموده است: » ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ (الواقعة: ٨٢).

امام احمد، ترمذی – ضمن اینکه آنرا حسن دانسته است -، ابن جریر، ابن ابی حاتم و ضیاء در کتاب المختارة[[269]](#footnote-269) از علی س روایت کرده‏اند که گفت: رسول خدا ص فرمودند: مقصود از (ﭨ ﭩ) یعنی شکر و قدردانی شما این است که (ﭪ ﭫ) خداوند و پیام او را تکذیب کنید و بگویید: منزلگاه فلان و بهمان یا ستاره فلان و بهمان بر ما باران بارانید».

و این شایسته‏ترین تفسیر برای آیه مذکور است. این حدیث از علی، ابن عباس، قتاده، ضحاک، عطاء خراسانی و دیگران روایت شده است. که وجه استدلال مصنف به آیه مذکور به وسیله این روایات آشکار می گردد و این دیدگاه جمهور مفسران است.

ابن قیم : می‏گوید: یعنی آیا بهره و نصیب خود را از این رزقی که حیات شما بوسیله آن تحقق می یابد این قرار داده‏اید که آنرا تکذیب کنید. یعنی قرآن را تکذیب کنید.

حسن نیز می‏گوید: یعنی بهره و نصیبتان از قرآن این است که آنرا تکذیب کنید، و در ادامه می‏گوید: بنده‏ای که بهره‏اش از قرآن تنها تکذیب و دروغ انگاشتن آن است زیانبار گشته و دچار خسران شده است.

از ابومالک اشعری س روایت شده که رسول خدا ص فرمودند: چهار خصلت از خصال جاهلیت در میان امت من است که آنها را ترک نخواهند کرد: نازیدن به بزرگی و آثار آباءو اجداد خود و فخر فروشی به مردم از این طریق، عیب جویی و بد گویی از نژاد و نسب، نسبت دادن باران به ستارگان، و نوحه سرایی بر مرده. و گفت: اگرنوحه سرا قبل از وفات خود توبه نکند، روز قیامت با حالتی بر انگیخته می‏شود که لباسی از قطران و پوششی از گری به تن دارد.

مسلم این حدیث را روایت کرده است.**[[270]](#footnote-270)**

مصنف می‏گوید: «از ابو مالک اشعری س روایت شده که رسول خدا ص فرمودند: چهار خصلت از خصال جاهلیت در میان امت من است که آنها را ترک نخواهند کرد: نازیدن به بزرگی و آثار آباء و اجداد خود و فخر فروشی به مردم از این طریق، عیب جویی و بد گویی از نژاد و نسب، نسبت دادن باران به ستارگان، و نوحه سرایی بر مرده. و گفت: اگرنوحه سرا قبل از وفات خود توبه نکند، روز قیامت با حالتی بر انگیخته می‏شود که لباسی از قطران و پوششی از گری به تن دارد.

مقصود از ابو مالک همان حارث بن حارث شامی صحابی است. تنها ابو سلامة از وی روایت کرده است. در میان صحابه غیر از ایشان دو نفر دیگر به اسم ابو مالک اشعری معروفند.

عبارت «چهار خصلت از خصال جاهلیت در میان امت من است که آنها را ترک نخواهند کرد »

یعنی این امت، خواه با علم به تحریم آنها و خواه با جهل به آن، آنها را انجام خواهد داد، با وجود اینکه از اعمال نکوهیده و حرام جاهلیت است. مراد از جاهلیت در اینجا یعنی دوران قبل از بعثت پیامبرص، به دلیل جهل فراوان مردمان آن به دوران جاهلیت نامگذاری شده است. هر چیزی که مخالف با آن چیزی باشد که پیامبرص آورده است، در واقع جاهلیت است. پیامبرص در بسیاری از امور و یا بیشتر آنها با آنان مخالفت ورزید که با تدبر در قرآن و شناخت سنت، می توان به این موضوع پی برد.

شیخ ما : مصنَّف لطیفی دارد که در آن مخالفت های پیامبرص با اهل جاهلیت مطرح شده است که این مخالفتها بالغ بر صدو بیست مسأله است.

شیخ الاسلام : علیه می‏گوید: پیامبرص خبر داده است که برخی از کارهای جاهلیت در حالت کلی میان مردم ترک نمی‏شود و این به معنای نکوهش کسی است که آنها را ترک نکند. که این خبر مقتضی آن است، هر عملی که از اعمال جاهلیت محسوب می‏شود در اسلام مذموم و نکوهیده است. در غیر اینصورت در نسبت دادن و اضافه کردن اینگونه منکرات بر جاهلیت، نکوهش محسوب نمی شد. ولی معلوم و واضح است که نسبت این اعمال بر جاهلیت در واقع نکوهش آنهاست. این مطلب همانند فرموده خداوند است که: ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ(الأحزاب: ٣٣) یعنی: همانند جاهلیت پیشین در میان مردم ظاهر نشوید و خودنمایی نکنید.

این به معنای نکوهش جاهلیت پیشین و نکوهش خودنمایی و تبرج است و مقتضی منع مشابهت به آنان در تمام کارها و طور کلی است.

عبارت «الفخر بالاحساب» یعنی: فخر فروشی و بزرگنمایی بر مردم با پدران و نیاکان و آراء بجا مانده از آنان این نادانی بسیار بزرگی است زیرا بزرگواری و ارجمندی جز به پرهیزگاری نیست. همانطوری که خداوند فرموده است.

ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﭼ(الحجرات: ١٣) یعنی گرامی ترین و ارجمند ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شماست. و یا فرموده است ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﭼ (سبأ: ٣٧) يعني: اموال و اولاد شما چیزهایی نیستند که شما را به ما نزدیک و مقرب سازند بلکه کسانی که ایمان بیاورند و کارهایی شایسته و بایسته بکنند. آنان در برابراعمالی که انجام داده اند پاداش مضاعف دارند و ایشان در طبقات بالا، در امن و امان بسر می برند

ابو داود از ابو هریرة به صورت مرفوع[[271]](#footnote-271) روایت کرده است «خداوند کبروتکبر دوران جاهلیت و فخر به اباء و اجداد را از شما زدود (آباء و اجداد تان دو حالت بیشتر ندارند) یا مومن پرهیزگارند و یا گناهکارو بدبخت اند. مردم فرزندان آدم اند و آدم از خاک پدیدار شده است. کسانی را که به مردمان فخر می فروشند و تکبر می ورزند ترک کنید چرا که آنان زغالی از زغالهای جهنم اند، هرکس چنین نکند در پیشگاه خداوند از جِعلان (موجودی ریز که درآلودگیها رشد می‏کند) پست تر است. (یا اگر چنین نکنید یعنی از آدم فخر فروش و متکبر دوری نگزیند و رهایش نکیند در پیشگاه خداوند هیچگونه ارزشی ندارید).

عبارت عربی «الطعن فی الانساب» یعنی از اصل و نسب و ریشه، عیب و ایراد گرفتن و آن را معیوب دانستن

مسلم و بخاری[[272]](#footnote-272) به اتفاق روایت کرده‏اند هنگامی که ابوذر رضی الله عنه مردی را به دلیل (عیب) مادرش سرزنش کرد پیامبرص به او فرمود: آیا به سبب مادرش او را سرزنش و نکوهش کردی؟ تو شخصی هستی که خصوصیات دوران جاهلیت در توست. این روایت دلالت می‏کند که عیب جویی از انساب (پدر و مادر و یا اجداد) از اعمال جاهلیت است. و مسلمان ممکن است گاهی یکی از این خصوصیات بنام جاهلیت یا یهودیت یا نصرانیت در اوباشد. و داشتن چنین خصوصیاتی موجب کفر و فسق او نمی‏شود. این سخن شیخ الاسلام : بود.

عبارت عربی «الاستسقاء بالنجوم» یعنی نسبت دادن باران به منزلگاه یا همان غروب ستاره. همانطور که امام احمد وابن جریر[[273]](#footnote-273) از جابر السوالی روایت کرده‏اند که گفت: از رسول خداص شنیدم که می فرمود: از سه چیز برامت خود می ترسم: نسبت دادن باران به ستارگان، ستم سلطان و تکذیب و دروغ انگاشتن قدر.

اگر شخصی بگوید: با فلان ستاره یا فلان منزلگاه ماه باران بر ما بارید. از دو حالت خارج نیست: یا اینکه اعتقاد و باورش بر این است که آن ستاره یا منزلگاه ماه تاثیری در بارش باران دارد، چنین باوری شرک و کفر محسوب شده و همان چیزی است که اهل جاهلیت باور داشتند و همانند باور آنها بر این است که به فریاد خواندن مرده یا غائب برای آنان منفعتی را جلب یا مضرتی را از آنان دفع می‏کند یا اینکه با فریاد خواندن آن برای آنان نزد خداوند میانجی و شفیع می‏شود. این همان شرکی است که خداوند پیامبرش را به منظور بازداشتن از آن و جنگیدن با کسی که آن را انجام می‏دهد، فرستاده است.

همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﭼ (الأنفال: ٣٩) یعنی: با آنان پیکار کنید تا فتنه ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد که فتنه در واقع همان شرک است.

یا اینکه اگر بگوید با فلان ستاره بر ما باران بارید و باور و اعتقادش این است که موثر تنها خداوند است ولی عادت بر این بوده است که هر گاه آن ستاره غروب کند باران می بارد. درست این است که نسبت دادن باران به آن ستاره، اگرچه به صورت مجازی هم باشد حرام است. ابن مفلح در الفروع بر این امرتصریح دارد که اگر شخص بگوید با فلان منزلگاه ماه باران بارید، این سخن وی حرام است. و در الانصاف به طور قاطع اگرچه به صورت مجاز هم گفته شود آنرا حرام مي‏داند و خلافی در این زمینه مطرح نمی‏کند زیرا گوینده چنان سخنی کار خداوند را که کسی قادر به انجام آن نیست به غیر او که مخلوق و مسخر است و نه نفعی می رساند نه ضرری، نسبت داده است، در حالیکه آن مخلوق بر هیچ چیزی توان و قدرت ندارد و لذا این عمل وی شرک اصغر است. والله اعلم.

«نیاحة» یا نوحه سرایی یعنی: مرثیه خواندن بر مرده با صدای بلند. چرا که این عمل به معنای نارضایتی از قضای خداوند است و با صبر و شکیبایی که بر مومن واجب است منافات دارد و به دلیل شدت وعده عذاب و عقوبتی که در خصوص آن وارد شده است از جمله گناهان کبیره محسوب می‏شود.

اینکه فرموده است نوحه گر اگر قبل از مرگ خود توبه نکند، در واقع تذکر و هشداری است به این نکته که توبه گناه را اگر چه بسیار بزرگ هم باشد می پوشاند و از بین می برد. و این در خصوص تمام گناهان، مورد اتفاق و اجماع همگان است. همچنین گناهان با اعمال نیک، سختی ها، دعای برخی از مسلمان برای برخی دیگر، شفاعت شفاعت کنندگان با اذن و اجازه خدا و بخشش خداوند برای هرکسی که بخواهد در صورتی که برای خداوند شریک قائل نشده باشد، پوشیده می شوند و از بین می روند. در حدیث مرفوعی از ابن عمر روایت شده است که «خداوند متعال توبه بنده را تا زمانی که روح از بدنش خارج نشده است می پذیرد.» احمد، ترمذی، ابن ماجة و ابن حبان این حدیث را روایت کرده‏اند.[[274]](#footnote-274)

عبارت «روز قیامت با حالتی برانگیخته می‏شود که لباسی از قطران و پوششی از گری به تن دارد»

قرطبی می‏گوید: سربال (در عبارت عربی حدیث) مفرد سرابیل که همان پیراهن و جامه است. یعنی با قطران آغشته می شوند و قطران برای آنان همانند پیراهن و جامه خواهد بود. تا شعله ور شدن آتش در بدنهایشان بسیار فزونی یا بد، و بوی آنان متعفن تر شود. و سوزش و رنج آنان به سبب بیماری گری شدیدتر گردد و به سخت ترین درجه درد دچار شوند.

از ابن عباس روایت شده است که قطران همانند مس گداخته شده است.

مسلم و بخاری از زیدبن خالد س روایتی آورده اند که گفت: رسول خداص در حدیبیه به دنبال بارانی که در شب باریده بود برای ما نماز صبح خواند. هنگامی که نماز را به پایان برد رو به مردم کرد و فرمود: آیا مي‏دانید پروردگارتان چه فرموده است؟ گفتند: خدا ورسولش دانا ترند. فرمود: خداوند فرموده است: بندگان من نسبت به من دو دسته اند کافر و مومن؛ پس هرکس بگوید: به فضل و رحمت خدا برای ما باران بارید، چنین شخصی مومن به من و کافر به ستارگان است. ولی اگر کسی بگوید به سبب فلان منزلگاه و فلان ستاره برای ما باران بارید، چنین شخصی کافر به من ومومن به ستارگان است.

مصنف می‏گوید: «مسلم و بخاری از زید بن خالد س روایتی آورده اند که گفت: رسول خداص در حدیبیه به دنبال بارانی که در شب باریده بود برای ما نماز صبح خواند. هنگامی که نماز را به پایان برد رو به مردم کرد و فرمود: آیا مي‏دانید پروردگارتان چه فرموده است؟ گفتند: خداورسولش دانا ترند. فرمود: خداوند فرموده است: بندگان من نسبت به من دو دسته اند کافر و مومن؛ پس هرکس بگوید: به فضل و رحمت خدا برای ما باران بارید، چنین شخصی مومن به من و کافر به ستارگان است. ولی اگر کسی بگوید به سبب فلان منزلگاه و بهمان ستاره برای ما باران بارید، چنین شخصی کافر به من ومومن به ستارگان است.»[[275]](#footnote-275)

مقصود از زید، زید بن خالد جهنی، صحابی مشهور است که در سن 85 سالگی و به سال 78 هجری و بنا بر گفته‏ای در سال دیگری در گذشت.

عبارت عربی «صلی لنا رسول الله ص» یعنی «صلی بنا» لام به معنای باء است. حافظ می‏گوید: چنین اطلاقی به صورت مجاز صورت گرفته چون نماز تنها برای خداوند است.

«إثر » با کسره همزه و سکون ثاء یعنی آن چیزی که به دنبال یک چیز دیگر می‏آید.

«سماء» در عبارت عربی یعنی باران. به لحاظ اینکه باران از ابر فرو می ریزد و «سماء» به هر چیزی که بلند باشد و ارتفاع داشته باشد اطلاق می گردد. (لذا به باران سماء اطلاق شده است ».

عبارت «فلما أنصرف» هنگامی که از نماز منصرف شد یعنی به نمازگزاران توجه کرد و به سوی آنها برگشت، احتمال دارد که مقصود سلام دادن در پایان نماز باشد.

عبارت «آیا مي‏دانید» استفهام به معنای تذکر و هشدار است.

در نسائی آمده است (که پیامبرص فرمودند) : «آیا گوش نمي‏دهید آنچه را که پروردگارتان دراین شب فرموده است؟ »

این حدیث از جمله احادیث قدسی است.[[276]](#footnote-276)

این حدیث بیانگر طرح مساله از سوی عالم برای یاران خود است تا آنها را (از چیز مهمی) با خبر سازد.

این عبارت که «خداوند و رسولش دانا ترند» به معنای حسن ادب فرد پرسش شونده در برخورد با سوالی است که پاسخ آنرا نمي‏داند و اینکه علم باید به اهل آن سپرده شود وبه او راجع گردد که این امر واجب است. اضافه در عبارت عربی «عبادی»بندگان من، برای عموم است یعنی عموم بندگان من اعم از کافر و مومن. همانطوری که خداوند فرموده است: ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭼ (التغابن: ٢).

یعنی: او کسی است که شما را آفریده است: گروهی از شما مومن و گروهی کافر می گردید.

عبارت «نسبت به من کافر و مومن هستند» بدین معناست که اگر شخصی معتقد باشد، منزلگاه ماه یا همان ستاره تاثیری در ریزش باران دارد، چنین باوری کفر است چرا که در ربوبیت برای خداوند شریک قائل شده و مشرک کافر است و اگر چنین اعتقادی نداشته باشد سخن او شرک اصغراست، زیرا نعمت خداوند را به غیر او نسبت داده است و خداوند منزلگاه ماه راسبب بارش باران قرار نداده است، بلکه باران فضل و رحمتی از جانب خدا است هرگاه او بخواهد از باریدن جلوگیری می‏کند یا باران فرو می ریزد و می باراند.

این حدیث بیانگر آن است که برای هیچ شخصی جایز نیست، اعمال خداوند را به غیر او نسبت دهد، اگرچه به صورت مجاز هم باشد. همچنین «باء» احتمال دارد که چند معنا داشته باشد: که به این لفظ همه آنها تصدیق نمی شوند؛ نه برای سببیت است و نه استعانت و کمک طلبیدن، چون این دو معنا در مورد لفظ مذکور با توجه به توضیحی که گذشت باطل اند. (یعنی بای استعانت و سببیت در خصوص منزلگاههای ماه باطل است چون نه سبب ریزش بارانند و نه می توان ازآنها طلب باران کرد).

و نمی توان تصدیق کرد که برای مصاحبت و همراهی است، زیرا باران گاهی در همان وقت مد نظر می بارد و گاهی نمی بارد. بلکه آمدن باران تنها هنگامی تحقق می یابد که خداوند به رحمت، حکمت و فضل خود آمدن آنرا اراده کرده باشد. و با ء به هر کدام از این معانی نهی شده اگر حمل شود، فاسد است. از این رو لفظ مذکور – الإستسقاء بالنوء- به دلیل فساد معنای آن به طور مطلق حرام است. که قاطعیت در تحریم آن قبلا از سخن صاحب «الفروع» و «الإنصاف » گذشت. مصنف : گفته است حدیث مذکور هشدار و بیدار باشی است برای ایمان در چنین جایگاهی. در واقع به این اشاره دارد که آن به معنای اخلاص است.

عبارت «پس هرکس بگوید به فضل و رحمت خدا برای ما باران بارید» فضل و رحمت دو صفت خداوند هستند. بنابر مذهب اهل سنت و جماعت، صفات ذاتی که خداوند خود را بدان توصیف کرده و پیامبرش باآن صفات او را توصیف نموده است، مثل صفت حیات و علم و صفات افعالی مثل رحمتی که بوسیله آن به بندگان خود رحم می کند، همگی صفات خداوند و قائم به ذات او هستند و به غیر او قائم نیستند.

اهل سنت در این امر هوشیاری به خرج داده ولی گروههای بسیاری در آن دچار اشتباه شده اند

حدیث مذکور بیانگر آن است که جایز نیست نعمت خداوند به غیر او اضافه و نسبت داده شود و تنها خداوند است که به سبب این نعمتها ستایش می‏شود. این اعتقاد و بینش اهل توحید است.

مصنف رحمة الله علیه می‏گوید: اگر باریدن به منزلگاه یا ستارگان نسبت داده شود در واقع چنین سخنی به معنای افتادن در کفر است

در واقع وی به این مطلب اشاره دارد که نسبت نعمت به غیر خدا کفر است. به همین سبب برخی از علما به طور قاطع چنان سخنی را حرام می‏دانند و اگر هم اعتقادی به تاثیر ستاره در باریدن باران نداشته باشد، این سخن وی کفر نعمت محسوب می‏شود، به دلیل عدم نسبت آن به کسی که به او انعام کرده است و آن نعمت را به غیر نعمت دهنده نسبت داده است. همانگونه که در خصوص این سخن خداوند که می‏فرماید: ﭽﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﭼ النحل: ٨٣ نعمت خدارا شناخته سپس انکار می‏کنند، توضیح این مطلب به طور مفصل در آینده خواهد آمد.

قرطبی در شرح حدیث زید بن خالد می‏گوید: عرب هنگامی که ستاره ای در مشرق طلوع و ستاره ای دیگر در مغرب غروب می کرد و در همان زمان باران می بارید یا بادی می وزید. برخی از آنها باران یا باد را به ستاره طلوع کننده نسبت می داد و برخی نیز به ستاره غروب کننده و این نسبت به معنای نسبت ایجاد و اختراع بود (یعنی ستاره را موجب و مخترع باران و باد می دانستند) و در سخن خود به طور اطلاق به ستاره نسبت می‏دادند، پس شارع از اطلاق چنین لفظی آنان را بازداشت، تا کسی با آنان هم اعتقاد نباشد و در سخن خود به آنان همانند نشود.

اینکه قرطبی می‏گوید: برخی از آنها آن اعمال را به ستارگان نسبت ایجاد می‏دادند یعنی ستارگان را موجب بارش و وزش می دانستند، بیانگر آن است که عده ای دیگر چنین اعتقادی را نداشتند.

همانطوری که خداوند فرموده است.: ﭽ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﭼ

(العنكبوت: ٦٣)

یعنی: اگر از آنان بپرسی چه کسی از آسمان آب را بارانده و زمین را به وسیله آن بعداز مردن زنده گردانده است؟ قطعا خواهند گفت: خدا، بگو ستایش خدای را. اما بیشتر آنان نمی فهمند و نمی دانند. این آیه دلالت دارد بر اینکه برخی از آنها (عرب جاهلی) این امر را می دانستند و بدان اقرار داشتند که خداوند بوجود آورنده باران است. وگاهی آنها معتقد بودند که ستاره کمی در بارش باران تاثیر دارد. قرطبی در شرح خود تصریح نکرده است که همه آنان به انچنان چیزی که مطرح شد اعتقاد داشتند. به سبب احتمال مذکور در خصوص شرح آن آیه اعتراضی و نقدی متوجه او نیست.

مسلم و بخاری از حدیث ابن عباس به همان معنای حدیث پیشین حدیثی را روایت کرده‏اند که در آن آمده است «برخی از عربها گفتند: ستاره فلان و بهمان راست پیش بینی کرد پس خداوند این ایات را نازل فرمود: » ﭽ **ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ** ﭼ (الواقعه: ٧٥ – ٨٢)

یعنی: سوگند به جایگاههای ستارگان و این قطعا سوگند بسیار بزرگی است، اگر بدانید. به تاکید این قرآن گرانقدر و ارزشمند است.در کتابی پنهان قرار دارد. جز پاکان کسی بدان دسترسی ندارد. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است آیا نسبت به این کلام سستی و سهل انگاری می کنید آیا بهره خود را از آن تنها تکذیب آن قرار مي‏دهید؟

مصنف می‏گوید:[[277]](#footnote-277) «مسلم و بخاری از حدیث ابن عباس به همان معنای حدیث پیشین حدیثی را روایت کرده‏اند که در آن آمده است «برخی از عربها گفتند: ستاره فلان و بهمان راست پیش بینی کرد پس خداوند این ایات را نازل فرمود: » ﭽ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ(الواقعة: ٧٥ – ٨٢)

یعنی: سوگند به جایگاههای ستارگان و این قطعا سوگند بسیار بزرگی است، اگر بدانید. به تاکید این قرآن گرانقدر و ارزشمند است.در کتابی پنهان قرار دارد. جز پاکان کسی بدان دسترسی ندارد. از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است آیا نسبت به این کلام سستی و سهل انگاری می کنید آیا بهره خود را از آن تنها تکذیب آن قرار مي‏دهید؟».

با لفظ مسلم از ابن عباس حدیث مذکور بدین نحو است که ابن عباس گفت: در زمان پیامبر ص بارانی بر مردم بارید، پیامبر ص فرمود: برخی از مردم شاکر وعده ای نیز کافر شدند. (شکر گزاران) گفتند: این (باران) رحمت خداست. و برخی (کافر شوندگان)نیزگفتند: ستاره فلان و بهمان راست گفت: ابن عباس می‏گوید: سپس این آیه نازل شد که فرموده است « ﯼ ﯽﯾ ﯿ یعنی: سوگند به جایگاههای ستارگان. این سوگندی است از جانب خداوند، به هر کدام از مخلوقات خود که بخواهد سوگند یاد می‏کند)و جواب این قسم آیه (إنّه لَقرآن کریم) است «لا » در ابتدای سوگند صله ای است برای تاکید نفی. تقدیر کلام این است که: گمان شما در خصوص قرآن مبنی بر جادو کهانت بودن پنداری باطل است و قرآن آنگونه نیست که شما می پندارید، بلکه آن قرآن بسیار ارجمندی است.

ابن جریر می‏گوید: برخی از عربی دانان بر این باورند (ﯼ ﯽفلا أقسم) بدین معناست که قرآن آنگونه که شما می گویید نیست. پس قسم به طور جداگانه آغاز می‏شود و گفته می‏شود: أقُسم بمواقع النجوم: یعنی قبل از این عبارت و بعد از «لا» معنای مذکور در تقدیر گرفته می‏شود و سوگند در واقع یک جمله استینافی پس از لا و پس از عبارتِ در تقدیرِ بعد از آن است.

ابن عباس می‏گوید: سوگند به جایگاههای نجوم (ستارگان) یعنی نجوم قرآن. زیرا کل قرآن در شب قدر از آسمان فراتر به آسمان فروتر و نزدیک نازل شد. پس به طور جداگانه در طول چند سال نازل گردید. در پی این گفته، ابن عباس آیه مذکور را قرائت کرد. مواقع یا جایگاههای آن نیز یعنی نزول اندک اندک و پی در پی آن. مجاهد می‏گوید: مواقع نجوم یعنی محل طلوع و درخشش آنها. که ابن جریر نیز همین نظر را برگزیده است

بنابراین از چند جهت میان آنچه که بدان سوگند یاد شده و آنچه که بخاطر آن سوگند یادشده است، مناسبت وجود دارد که از جمله عبارتند از: نخست: ستارگان را خداوند برای رهیابی در تاریکی های خشکی و دریا قرار داده است و آیات قرآن نیز از تاریکی های گمراهی و جهل شخص را به وادی هدایت و علم رهنمون می شوند.

ستارگان هدایت و راهنمایی در تاریکهای حسی اند و قرآن هدایت در تاریکی های معنوی است.

این دو هدایت از جهت اینکه ستارگان زینت و زیبایی ظاهری دارند و قرآن زینت باطنی، ستارگان پرتاب گرانی برای شیاطین و اهریمنان دارند و قرآن نیز شیطانهایی از نوع انسان و پریان را می راند، با همدیگر جمع می شوند و در واقع در راندن شیاطین و اهریمنان وجه مشترکی با هم دارند. نشانه های ستارگان و آیات آن عینی و مشهوداند، آیات قرآن نیز شنیدنی و تلاوت شدنی است.

ضمن اینکه در جایگاههای ستارگان هنگام غروب عبرت و راهنمایی برای آیات قرآن و جایگاههای آن در هنگام نزول وجود دارد. که این سخن را امام ابن قیم رحمة الله علیه یادآوری شده است.

عبارت « ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ » یعنی اگر بدانید این قسم بسیار بزرگی است. ابن کثیر می‏گوید: مقصود این است، سوگندی که یاد کردم سوگند بسیار عظیمی است که اگر عظمت و بزرگی این سوگند را می دانستید حتما عظمت و بزرگی آن چیزی که به خاطر آن سوگند یاد کرده‏ام را نیز می دانستید.

آیه (إنهّ لقرآن کریم) در واقع مقسم علیه است یعنی به خاطر آن سوگند یاد کرده و نتیجه سوگند بیان همین نکته است. که این قرآن وحی خدا، نازل شده از سوی او وسخن اوست. آنگونه که کفار می‏گویند: جادو، کهانت و شعر نیست.

بلکه آن قرآنی بسیار ارجمند یعنی دارای خیر و برکت فراوان است چون سخن و کلام خداست. ابن قیم رحمة الله تعالی علیه می‏گوید: خداوند قرآن را به گونه ای که مقتضای نیکویی، فراوانی خیر، منافع و ارجمندی آن است توصیف کرده است. زیرا صفت کریم یعنی زیبا و دارای خیر فراوان و عظیم. از هر چیزی نیکوترین و برترین آنرا کریم گویند. خداوند سبحان خود را با وصف کرم توصیف کرده است. همچنین کلام و تخت سلطنت خود را با آن توصیف نموده و هر چیزی را که خیرش فراوان، منظرش زیباست از گیاه و غیره به همین وصف توصیف کرده است. به همین سبب سلف«کریم» را به نیکویی تفسیر کرده‏اند. ازهری می‏گوید: کریم اسم جامعی است برای هر چیزی که ستودنی است. خداوند متعال کریم و زیبا و فعال است. و قرآنی نیز به دلیل اینکه در آن هدایت، بیان، علم و حکمت مطرح شده، کریم و ستودنی است.

عبارت « ﭕ ﭖﭗ » ابن کثیر می‏گوید: یعنی کتاب بسیار ارجمندی که محفوظ و پربار است. ابن قیم : می‏گوید: مفسران در خصوص این آیه دچار اختلاف نظر شده اند.

برخی گفته اند: مقصود لوح محفوظ است ولی صحیح این است که مقصود کتابی است که در دست فرشتگان است همانطوری که خداوند خود فرموده است ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎﮏ ﭼ (عبس: ١٣ – ١٦)

یعنی: در کتابهایی گرامی و ارجمند ظبط و ثبت است. فرا و بالا و دارای منزلت و مکانت والایند و پاک هستند. با دست نویسندگانی، که بزرگوار و نیک منش و نیکو کرد‏ارند. این سخن که ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭼ الواقعة: ٧٩ دلالت دارد. بر اینکه آن کتابی است که در دست فرشتگان است و این آیه بیانگر آن است که به دست فرشتگان بوده و آنها آنرا لمس می‏کنند و بدان دسترسی دارند.

عبارت: «ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ » ابن عباس رضی الله عنهما می‏گوید: یعنی آن کتابی که در آسمان است. در روایتی آمده است که مقصود از مطهرون همان فرشتگانند. قتاده نیز می‏گوید: یعنی نزد خدا کسی جز پاکان بدان دسترسی ندارند. ولی در دنیا هم مجوسی نجس و هم منافق پلید بدان دسترسی دارد و به آن دست می زند که مقصود همین قرآن مکتوب است) بسیاری همین نظر قتاده را بر گزیده اند از جمله ابن قیم : که این نظر را ترجیح داده است.

ابن زید می‏گوید: قریش گمان می برد که اهریمنان قرآن را فرود می آورند، پس خداوند به انان خبر داد که جز پاکان کسی بدان دسترسی ندارد.

همانطوری که خداوند فرموده است ﭽ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭼ (الشعراء: ٢١٠ – ٢١٢)

یعنی: شیاطین و جنیان (هرگز) این آیات را نازل نکردند، اصلا ایشان توانایی شایستگی این کار را ندارند. آنها از استراق سمع (و شنیدن اخبار آسمانها) برکنارند.

ابن کثیر می‏گوید: اين سخن بسیار خوبی است ولی از آیات قبل از آیه مذکور این معنا بر نمی‏آید و چندان ارتباطی میان آنها نیست. والله اعلم.

بخاری : در صحیح خود در خصوص آیه مذکور می‏گوید: یعنی طعم آنرا جز کسی که به آن ایمان آورده است نمی یابد (نمی چشد).

ابن قیم : می‏گوید: این در واقع اشاره و تذکر آیه است بر این مطلب که تنها کسی از قرآن و قرائت و فهم وتدبر قرآن لذت می برد که گواهی بدهد آن کلام خداست و به وسیله آن سخن حق بیان شده و خداوند آنرا از طریق وحی به فرستاده اش نازل کرده است تنها کسی به معانی آن دست می یابد که به هیچ وجه در دل او سختی و تنگی نسبت به آن نباشد.

برخی نیز می گویند مقصود از مطهرون یعنی کسانی که از جنابت و حدث شرعی پاک باشند.،لفظ آیه خبر است ولی معنای درخواست و طلب دارد، یعنی جز پاکان کسی به آن دست نزند و آنرا لمس نکند.

گفته‏اند مراد از قران در آیه ﭽ ﭑﭒ ﭓ ﭔ ﭼ الواقعه: ٧٧ همان مصحف است، برای این گفته خود به حدیثی که مالک روایت کرده است استناد نموده اند.

مالک در موطأ از عبدالله بن محمد بن ابی بکر بن عمر و بن حزم روایت کرده است «در نامه ای که رسول خدا ص برای عمر و بن حزم نوشت آمده است: قرآن را جز شخص پاک مس نکند.»

ابن کثیر در خصوص این آیه ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ الواقعة: ٨٠ می‏گوید: یعنی این قرآن از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است. و آنگونه که آنان (مشرکان) می گویند: سحر و کهانت و شعر نیست، بلکه آن حقی است که تردیدی در آن نیست. و حق سودمندی بالاتر از آن وجود ندارد. بلکه این آیه می‏گوید: قرآن کلام خداست که با آن سخن گفته است.

ابن قیم : می‏گوید: این آیات شبیه آیه مذکور هستند که خداوند فرموده است: ﭽﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ (السجده: ١٣) يعني: و لیکن این سخن از جانب من حق است.

و فرموده است:[[278]](#footnote-278) ﭽ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﭼ (النحل: ١٠٢) یعنی: بگو قرآن را جبرئیل از سوی پروردگارت به حق نازل کرده است. این آیات به معنای اثبات و بلند مرتبگی خداوند متعال بر مخلوقاتش است. نزول و تنزیلی که عقلها می فهمند و فطرتهای سالم می شناسند، همان رسیدن و فرودآمدن چیزی از بالا به پایین است و این سخن خداوند که می‏فرماید ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ (الزمر: ٦).

یعنی: برای شما هشت جفت چهار پا گسیل داشت. سخن قبلی را رد نمی‏کند، چرا (که ما می گوییم کسی که این نعمتها را گسیل داشته از بالای آسمانهای خود و به امر خود آنها را فرو فرستاده است. (یعنی چون او خود بالا و والاست نعمتهایی که در اختیار با انسانها قرار داده است در هنگام نسبت دادن به او جل جلاله از لفظ انزال بهره می گیریم). ابن قیم رحمة الله علیه می‏گوید: اضافه شدن تنزیل به ربویت خداوند بر عالمیان مستلزم پادشاهی، صاحب اختیار بودن و تصرف خداوند در عالمیان، حکم و انعام او برآنان و احسانش در حق آنان است. هنگامی که شأن و منزلت وی با مخلوقاتش اینگونه است و با این ربوبیت تمام و کمالی که بر مخلوقات خود دارد چگونه برازنده اوست که این مخلوقات را بیهوده رها سازد و بی جهت و هدف آنها را خلق کند. انسانها را امر و نهی نکند و ثواب و عقابی برای آنان در نظر نگیرد؟

پس هرکس اقرار کند که خداوند پروردگارا عالمیان است و اقرار کند که قرآن فرو فرستاده از طرف او به پیامبرش است با استدلال به پروردگارعالمیان بودن خداوند، رسالت رسول خدا و آنچه با خود آورده است را نیز ثابت کرده است. این استدلال بسیار قوی تر و شریف تر است از استدلال به معجزات و خوارق عادات. اگرچه دلالت معجزات و کارهای خارق العاده به اذهان عموم نزدیکتر است ولی این استدلال برای انسانهای عاقل و ویژه است.

آیه ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ الواقعة: ٨١ مجاهد می‏گوید: یعنی آیا می خواهید در خصوص این سخن (قرآن) گروهی دور هم فراهم کنید و در جهت سبک شمردن آن به آن گروه تکیه و اعتماد کنید تا قرآن را شکست بدهید و سبک جلوه دهید؟

ابن قیم : می‏گوید: سپس خداوند آنان را به دلیل اینکه سستی و مدارا را در غیر جایگاه اصلی اش به کار می گیرند سرزنش و ملامت کرده است. چرا که آنان در قبال چیزی به مدارا دست می‏دند که حق آن این بود که از آن اطاعت شود و بدان شناخت حاصل کنند و با چنگ و دندان گرفته شود، و بیشترین ارزش و بها به آن داده شود. دلها و جانها بدان گره زده شود و جنگ و صلح به خاطر آن تحقق یابد، در خصوص آن دودلی و تردید به خوده راه داده نشود، و دل نباید جز به او توجه کند، هیچ محاکمه ای جز به پیشگاه آن برده نشود و هیچ مخاصمه‏ای جز بوسیله آن صورت نگیرد، هیچ رهیافتنی به سوی خواسته های متعالی جز به روش و هدایت نور آن وجود ندارد، هیچ شفائی جز به آن تحقق نمی یابد، آن نفس وجود، حیات عالم و محور سعادت، راهبر رستگاری، روش نجات، راه رشد و کمال و نور بصیرتهاست. چگونه می توان برای شکست چیزی که شأن و منزلت آن اینگونه است به مدارا دست زد.آن برای مدارا نازل نشده است بلکه به حق و برای بیان حق نازل شده است مدارا تنها برای باطل قوتمندی که نابود کردن آن ممکن نیست، کارآمد است ویا برای حقی که ضعیف است وبر پا داشتن آن ممکن نیست. فرد مداراگر و اهل مدارا نیازمند آن است که قسمتی از حق را فرو نهد و به بخشی از باطل ملتزم شود. ولی حقی که هر حقی بدان وابسته است چگونه می‏شود برای آن مداهنه و مدارا کرد؟

آیه ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭼ الواقعة: ٨٢ سخن پیرامون این آیه در ابتدای همین باب مطرح شد والله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیاتی از سوره واقعه.

دوم: مطرح شدن چهار خصلت که از ویژگیهای دوران جاهلیت است.

سوم: کفربودن برخی از این خصلتها و ویژگیهای جاهلی.

چهارم: به سبب برخی از کفرها، شخص به کلی از دین اسلام خارج نمی‏شود بلکه کفر دون کفرهم وجود دارد

پنجم: فرموده خداوند به طریق حدیث قدسی که بندگان من در قبال نزول نعمت دو دسته می شوند؛ عده ای به من مومن و برخی کافر می‏کردند.

ششم: آگاهی به اینکه با نسبت دادن نعمت به خداوند فرد وارد ایمان می‏شود.

هفتم: آگاهی از اینکه با نسبت دادن نعمت به غیر خداوند فرد دچار کفر می‏شود.

هشتم: تذکر به این مطلب که شخصی باریدن باران را به ستاره نسبت داد و با این لفظ مرتکب کفر شد.

نهم: عالم برای یاد دادن یک مساله آنرا به منظور تفهیم مخاطب و یادگیرنده به صورت استفهامی مطرح می‏کند و این چیزی است که رسول خداص به یاران خود فرمود: آیا مي‏دانید پروردگارتان چه فرموده است؟

دهم: وعده عقوبت و عذاب به که کسی نوحه سرایی می‏کند.

باب

قول خداوند متعال ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (البقره: ١٦٥)

ترجمه: برخی از مردم هستند که غیر از خدا، خدا گو نه هائی برمی گزینند و آنان را همچون خدا دوست می دارند.

این آیه که برای آن از جانب مصنف: بابی باز شده است بدان خاطر است که محبت خداوند متعال اصلی است که اساس دین اسلام به دور آن می چرخد به گونه ای که کمال و نقصان توحید انسان به شدت و ضعف آن بر می گردد (در شرح المنازل) در مورد این فرموده خداوند: ﭽ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ البقرة: ١٦٥ چنین آمده که هر کس غیر از خدا چیزی را همانند خدا دوست بدارد، بی شک جزء افرادی خواهد بود که همتاهایی را برای خداوند قرارداده است، البته این انبار (همتایانی قرار دادن) در محبت است نه در خلق و ربوبیت، زیر احدی از اهل زمین نمی‏تواند چنین شراکتی را محقق کند در صورتی که بسیاری از مردم انبارهایی را در تعظیم و بزرگ داشتی به سان خداوند برای خود قرار داده‏اند. خداوند متعال در ادامه آیه می‏فرماید: ﭽﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ(البقرة: ١٦٥) و کسانی که ایمان آورده اند خدا را سخت دوست می دارند در تقدیر این آیه دو قول آمده است:

1- محبت مومنین در برابر رب و پروردگارشان به مراتب بیشتر از محبت و ارج و قدری است که مشرکین برای معبودهای خود قائل‏اند.

ابن جریر از مجاهد در مورد قول خداوند ﭽ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﭼ البقرة: ١٦٥ روایت کرده که آن ابهت و بزرگی که مختص خداوند است، مشرکان برای افرادی غیر از خداوند قرار داده اند و ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﭼ البقرة: ١٦٥ شدت محبت مومنین را نسبت به خدا در تراز محبت کفار نسبت به بتهایشان بیان می‏کند.

همچنین از ابن زید روایت شده که انبارهای این مشرکان اله هایی بوده است، که همراه خدا به عبادت آنها می پرداختند و همچنان که مومنین خدا را دوست داشتند آنها هم اله هایشان را دوست می داشتند اما محبت ایمان داران شدیدتر از محبت مشرکان بوده است.

2- محبت مؤمنین برای خداوند بیشتر از محبت مشرکین برای شریکان خداوند می‌باشد، زیرا محبت مؤمنین خالص و پالوده‌ است، اما محبت مشرکین در میان شریکان تقسیم شده‌ است، و محبت خالصانه‌ از محبت مشترک شدیدتر است. این دو قول بر آیه‌ زیر مترتب شده‌ که‌ خداوند می‌فرماید: (يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللّهِ).

در این آیه‌ نیز دو قول وجود دارد: نخست: آنان را همانند خدا دوست دارند، که‌ محبت آنان را برای خدا اثبات می‌کند، اما محبتی آمیخته‌ با محبت شریکانی برای خدا. دوم: مشریکان شریکان را دوست دارند همان‌گونه‌ که‌ مؤمنین خدایشان را دوست دارند، سپس خداوند بیان داشته‌ که‌ محبت مؤمنین برای خداوند بیشتر و شدیدتر از محبت مشرکین برای شریکان می‌باشد.

شیخ الاسلام ابن تیمیه : در ترجیح قول اول می‏گوید: مشرکان مورد مذمت قرار گرفتند، چون محبت خود را تقسیم کردند بین خداوند و غیر او، حال آن که محبت باید خالصانه باشد و فقط برای خداوند باشد و به خاطر این تسویه است که در آتش عذاب در حالی که الهه هایشان نیز در آنجا حاضر هستند، می گویند: ﭽ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﭼ (الشعراء: ٩٧ – ٩٨) به خدا سوگند مادر گمراهی آشکاری بوده‏ایم، آن زمان که شما معبودان دروغین را با پروردگار جهانیان (در عبادت و طاعت) برابر می دانستم، همچنین مراد از عدل در این قول خداوند ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘﭙﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (الأنعام: ١) ستایش خداوندی را سزاست که آسمان و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنایها را ایجاد کرده است (که هر یک سود ویژه و حکمت خاصی در بر دارند و دلایل با هر و براهین قاطعی بر وجود خداست) ولی با این وصف کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند، رویگردان می‏شوند. زیرا عبادت، ستایش و تعظیم است که مشرکان برای غیر خداوند قرار دادند.

خداوند در آیه ای که مشهور به آیه محبت است می‏فرمود: ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭼ (آل عمران: ٣١) ترجمه: بگو اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشاید، بعضی از اهل سلف گفته اند: این آیه در خصوص ادعای گروهی که ادعای محبت خدا را نموده‏اند نازل شد، مشخصاً علامت و نشانه این محبت تبعیت از رسول اکرم است. چنان که اگر پیامبر اکرمص کسی را دوست داشته باشد خدا هم او را دوست دارد و اگر پیامبر اکرم کسی را دوست نداشته باشد ادعای دوست داشتن خداوند متعال هیچ سودی به آن شخص نمی‏رساند زیرا دوست داشتن در صورت پیروی و تبعیت از پیامبرص سودمند خواهد بود. خداوند متعال در آیه‏ای دیگر فرموده است: ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ (المائده: ٥٤) ترجمه: ای مومنان هرکس از شما از آیین خود بازگردد خداوند جمعیتی را (به جایشان برروی زمین) خواهد آورد که خداوند دوستشان می دارد و آنان هم خداوند را دوست می دارند، نسبت به مومنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند، در راه خدا جهاد می‏کنند و به تلاش می ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای هراسی به خود راه نمي‏دهند. در این آیه چهار صفت بارز محبین خداوند چنین آمده است:

1-آنها در برابر مومنان همانند پدر و مادر برای فرزندانشان شفیق و مهربانند، ودر نهایت خاکساری و فروتنی رفتار می‏کنند. 2- در برابر کفار به مانند شیر و شکار هستند ﭽ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭛﭼ (الفتح: ٢٩) در برابر کافران تند و سخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.

3-مومنین با جان و مال و دست و زبان در راه خدا جهاد می‏کنند و همچنین نشانه ای بر تحقق دعوای محبت است.

4- در راه خدا از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای ابا و هراس ندارند و اگر غیراین باشد آن محبت اصیل و حقیقی نیست، خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ (الإسراء: ٥٧) ترجمه: آن کسانی را که به فریاد می خوانند، آنان که از همه مقرب ترند، برای تقرب به پروردگارشان وسیله می جویند و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند

حب به معنای نزدیکی و تقرب به خداوند با انجام اعمال صالح است و رجاء و خوفی که ذکر شده بیانگر این مطلب است که در پی وسیله بودن با وجودامید به رحمت و خوف از عذاب امری زائد است

در واقع افرادی که خواهان کسب مقامات عالیه هستند، جز با قرب و نزدیک شدن به کسی که دوستدار قرب وی هستند نمی توانند خواسته خود را محقق کنند، و ذات محبت عشق به تقرب را واجب می‏کند. البته جهمیه و معطله معتقدند ذات خداوند به چیزی نزدیک می‏شود و نه کسی به او نزدیک ‏شود و نه محبتی شکل می گیرد، این چنین بالاترین نعمت دنیا و آخرت که حیات قلوب و و شادی نفوس و روشنی دیدگان است، منکر می شوند و در برابر خود و خدا پرده ای که مانع شناخت و محبت او می شود قرار مي‏دهند و قسی القلب می شوند.

حاصل امر گفته ای است که ابوبکر کتانی ازجنید نقل کرده است:

ابوبکر می‏گوید: در ایام حج شیخ و بزرگان در مورد مساله ای در باب محبت با همدیگر گفتگو می‏کردند و جنید از لحاظ سن از همه آنها کوچکتر بود به او گفتند ای عراقی در این باره چه داری بگویی؟ او سرش را در حالی که اشک از چشمانش سرازیر می شد پایین انداخت و آنگاه گفت: (محبت) بنده‏ای که از نفس می برد و به ذکر خداوند مشغول می‏شود. استوار بر انجام وظایفش و مدهوش او با قلبش، درخشش هیبت خداوند از درون او را می سوزاند و از جام مودت او شراب صفا می نوشد از سراپرده های غیبش حیاء بر او مکشوف می‏شود. اگر زبان باز کند با نام اوست و اگر حرکت کند به امر او است و در هر حال برای خداوند است و با خداوند و همراه خداوند. شیوخ و بزرگان همگی گریه کردند و گفتند بیشتر از این چه می توان گفت ای تاج العارفین!

و اسباب ایجاد محبت را ده مورد عنوان کرده‏اند که عبارتند از:

1- قرائت قرآن همراه با فهم و تدبر در معانی و مفاهیمش.

2-تقرب به سوی خدا با انجام نوافل بعد از فرائض.

3- ذکر مداوم او در هر حال با زبان و قلب و عمل و حال.

4- ترجیح آنچه را که خداوند دوست دارد بر آنچه در هنگام غلبه هوای نفست آن را دوست می داری. (ترجیح خواست خداوند برخواست هوای نفس خود).

5- آشنا کردن قلب با اسماء و صفات خداوند و مشاهده آنها و تمرین و مداومت در این امر.

6- مشاهده نیکی و احسان (خداوند) و نعمتهای ظاهری و باطنی اش.

7- شگفت تر از همه: فروتنی قلب در حضور وی.

8-تلاوت قرآن و ختم آن با استغفار و توبه.

9- همنشینی با محبین و صادقین و گرد آوری سخنان ناب آنها، و فقط زمانی زبان به سخن بگشای که مصلحتی در این میان راجح باشد و سخن گفتن به سود تو و یا دیگران باشد.

10- دوری کردن از هر آنچه مانعی بین او و خدا ایجاد می نماید.

خداوند متعال می‏فرماید: **ﭽﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ** التوبه: ٢٤ ترجمه: بگو: «اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و طایفه شما، و اموالی که به دست آورده‌اید، و تجارتی که از کساد شدنش می‌ترسید، و خانه هائی که به آن علاقه دارید، در نظرتان از خداوند و پیامبرش و جهاد در راهش محبوبتر است، در انتظار باشید که خداوند عذابش را بر شما نازل کند؛ و خداوند جمعیت نافرمانبردار را هدایت نمی‌کند

از انس روایت شده که رسول اللهص فرمود: کسی از شما ایماندار نیست مگر این که من را از پدر و مادر و فرزندان و تمامی خلق بیشتر دوست داشته باشد.

عماد ابن کثیر می‏گوید: اگر شخصی مال و خانواده و عشیره و شغل خود را از خدا و رسول خدا و جهاد در راه خدا بیشتر دوست بدارد، منتظر عقاب باشد.

امام احمد و ابو داود چنین آورده اند که ابی عبدالرحمن سلمی[[279]](#footnote-279) از عطا ء خراسانی، از نافع و او نیز از ابن عمر چنین روایت کرده است که فرمود: «هرگاه معامله‌ با ربا را آغاز کردید، و دم گاوها را گرفتید و به‌ کشاورزی علاقه‌مند شدید (یعنی به‌ طور کامل علاقه‌ مند دنیا شدید) و جهاد را ترک نمودید، آن‌گاه است که‌ خداوند متعال بر شما چنان ذلتی مسلط خواهد کرد که‌ آن‌را از سر شما برندارد تا که‌ دوباره‌ به‌ دین‌تان برگردید»..

بنابراین لازم است که‌ به‌ خواسته‌ی خدواند از بنده‌اش توجه‌ شود و آن‌را بر دوست داشتنی‌ها و خواسته‌های بنده‌ تقدیم داشت، از این‌رو دوست می‌دارد آن‌چه‌ که‌ خدا دوست دارد و تنفر می‌جوید از آن‌‌چه‌ که‌ خدا از آن متنفر است و ولایت و عداوت را بر اساس ارتباط با خدا بنیان می‌کند و چنان‌که‌ در آیه‌ی مربوط به‌ محنت و امثال آن بیان داشتیم از پیامبر خدا پیروی می‌کند

در مورد حدیث انس،[[280]](#footnote-280) آنجا که نبیص می‏گوید هیچ کدام از شما ایمان ندارید مقصود ایمان واجب و کمال ایمان است به گونه ای که رسول ص محبوبتر از تمام عزیزان و نزدیکان شخص مومن باشد، همچنانکه درحدیث آمده است که عمر بن خطاب س گفت: ای رسول خدا، تو محبوبتر از هر چیزی نزد هستی مگر نفس خودم، رسولص فرمود: قسم به آن که جانم در دست اوست تا اینکه بیشتر از نفست باشم (باید مرا دوست بداری) آن گاه عمر گفت: پس بالاتر و محبوبتر از نفسم خواهی بود. باز رسول خداص فرمودم الان ای عمر.[[281]](#footnote-281)

هرکس بگوید: کمال، مورد نفی واقع شده‌ است، اگر مراد ایشان همان کمال واجبی باشد که‌ تارک آن مورد مذمت واقع می‌شود و در معرض عقوبت قرار می‌گیرد، سخن او راست است و تأیید می‌شود، و اما اگر مراد ایشان از نفی کمال، کمال مستحب باشد، هرگز در کلام خداوند و پیامبرشص چنین چیزی واقع نشده‌ است. شیخ الاسلام : این قضیه‌ را بیان داشته‌ است.

بنابراین اگر کسی ادعای محبت رسول را بکند بدون این که از او متابعت کند و قولش را مقدم بر قول هر شخص دیگری بداند، دروغ گفته است. خداوند متعال در این باره می‏فرماید: ﭽ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ (النور: ٤٧) ترجمه: (منافقان) می گویند: به خداوند و پیغمبر ایمان داریم و اطاعت می کنیم اما پس از این ادعاء گروهی از ایشان رویگردان می شوند و آنان در حقیقت مومن نیستند.

در واقع ایمان از افرادیکه از رسول اطاعت نمی‏کنند نفی شده است، هر شخصی به میزانی که اسلام را قبول داشته باشد و تسلیم امر خداوند باشد، رسول را نیز دوست می دارد (و طبیعت هر مسلمی باید مومن باشد البته نه ایمان مطلق که مخصوص مومنین است).

شیخ الاسلام: می‏گوید: عامه مردم، یا بعد از کفرشان مسلمان می شوند یا از ابتدا بر آیین اسلام متولد می شوند و پایبندشرایع و دستورها و فرامین الهی می گردند، و در مجموع به هر دو دسته مسلمان گفته می‏شود و ایمانی که این گروه دارند مجمل و مکی است و حقیقت ایمان به گونه ای که شک و شبه ای نماند و یقین کامل در دل ایجاد شود، نعمتی از جانب خداوند محسوب می‏شود، و اگر چنین نعمتی نصیب افراد نشود در گروه مرتابین (شک کنندگان) باقی خواهند ماند و درجه ای از نفاق برای آنها ثابت می‏شود.

در این حدیث اعمال جزئی از ایمان به حساب می آیند زیرا محبت عمل قلب است.

محبت رسول لازمه محبت خداوند است و هر اندازه محبت خداوند در دل شدیدتر باشد به مطابق محبت رسول خدا هم شدید تر می‏شود و به میزانی که محبت خدا کاهش یابد محبت رسول نیز تقلیل پیدا خواهد کرد، این محبت (با محبتی که شرک آمیز است تفاوت دارد که در آن اعتماد به محب از حیث جلب خیر و دفع شر وجود دارد و همراه با خداوند معبود دیگری محبوب است در صورتیکه در توحید محبت به خاطر خدا نه همراه با خدا مطرح است.

بخاری و مسلم از انس روایت کرده‏اند که رسول خدا ص فرمودند: اگر شخصی این سه خصوصیت را داشته باشد، شیرینی ایمان را خواهد چشید:1- خدا و رسول خدا در نزد وی از هر چیز دیگری دوست داشتنی تر باشند.

بخاری و مسلم از انس روایت کرده‏اند که رسول فرموده اگر شخصی این سه خصوصیت را داشته باشد؛ شیرینی ایمان را خواهد چشید: 1- خدا و رسول خدا در نزد وی از هر چیزی دیگری دوست داشتنی تر باشند خدا و رسول خدا را بیشتر از هرچیز دیگری دوست داشته باشد. هر آنچه خداوند آن را دوست دارد، دوست بدارد، و از کفر ورزیدن به خداوند چنان کراهیت و گریزی داشته باشد همانند کسی از افتادن در آتش کراهت و گریزان دارد. [[282]](#footnote-282)1

در روایت دیگری آمده: (هیچ کس حلاوة و شیرینی ایمان نمی چشد جز اینکه آنچه خداوند آن را دوست دارد، دوست داشته باشد. مقصود از چشیدن حلاوة چیز محسوسی است که اهل ایمان آن را در دل می یابند).

سیوطی : در التوشیح می‏گوید: منظور از حلاوت ایمان یک نوع استعاره تخیلی است که رغبت شخص مومن به ایمان را به رغبت به یک چیز شیرین تشبیه کرده است. از نظر نووی مقصود از حلاوت، لذت انجام طاعات و تحمل مشتقها و ترجیح آن بر اهداف دنیوی محبت به خداوند با انجام او امر و رویگردانی از نواهی وی و رسول وی محقق می‏شود.

یحیی بن معاذ حقیقت محبت به خداوند را این مي‏داند که با نیکی و جفا، درآن زیادی و نقصانی رخ نمی دهد. مقصود از «سِوی» در جمله (أن یکون الله و رسوله احب الیه هما سواهما) آن چیزی است که انسان مطابق با طبیعت و سرشت خوب آنها را دوست دارد مانند حب به فرزندان مال و همسر و....

و خطابی مراد از محبت را در اینجا محبتی مي‏داند که ذاتی و سرشتی نباشد بلکه بر اساس اختیار باشد.

محبت شرک آمیز کم وزیاد آن منافی با محبت خداوند و رسول خدا است. در بعضی احادیث آمده در (أحبُّواللهَ بِکُلِّ قُلُوبِکُمِ)[[283]](#footnote-283) خداوندرا با تمام وجودتان دوست داشته باشید و از علامات محبت خدا و رسول خدا این است که آنچه خداوند آن را دوست دارد دوست داشته باشید و آنچه خداوند ازآن کراهت دارد، کراهت داشته باشید و رضایت خداوند را بر هر چیز دیگری ترجیح دهید و در جهت کسب آن تلاش نمایید و از محرمات خداوند اجتناب کنید و از امر و نواهی رسول خدا اطاعت کنید، همچنان که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭞ ﭼ (النساء: ٨٠) ترجمه: هركس از پیغمبر اطاعت کند در حقیقت از خدا اطاعت کرده است بنابراین کسی که دستور و فرمان غیر خدا را گردن نهد و از نواهی خدا پرهیز ننماید لزوماً محبت خدا و رسول خدا را در دل ندارد و محبت رسول نیز جزئی از محبت خداوند است به نحوی که اگر شخص خدا را دوست داشته باشد و اطاعت نماید رسول را هم دوست دارد و فرمان می‏برد.

شیخ الاسلام در این باره می‏گوید: حلاوت و شیرینی در مورد چیزی مفهوم دارد که شخص خواستار و خواهان آن باشد و برای آن تلاش می‏کند بلکه به آن دست می یابد و مزه خوش آن را احساس می نماید.

در ادامه می‏گوید حلاوت ایمان از سه طریق حاصل می‏شود 1-تکمیل محبتی که شخص به محبوب خود دارد. 2- خالص کردن آن برای خداوند. 3 -دفع ضد آن محبت، تکمیل کردن آن به این شیوه است که محبت خدا و رسول خدا از هر چیز دیگری بالاتر باشد و محبت خداوند مستلزم اطاعت از اوست. زیرا خداوند بنده‏ای را دوست دارد که از او اطاعت کند و محبت آنچه محبوبش آن را دوست دارد، دردل داشته باشد.

و از لوازم محبت خداوند، محبت کسانی است که از او اطاعت می‏کنند، مانند محبت به انبیاء و رسولان و بندگان صالح خداوند، خالص کردن آن به این شیوه است که شخص فقط خداوند را دوست داشته باشد و اگر کسی را دوست داردبه خاطر او باشد، رفع ضد آن نیز این گونه است که شخص از هر آنچه منافی با ایمان باشد کراهت داشته باشد همانند کراهت از سوختن در آتش.

و در مورد «أحب الله مما سواهما» دو قول آمده است:1- ضمیر به صورت مثنی آمده برای اشاره به این مطلب که مجموع آن دو محبت معتبر است نه هر یک به تنهایی و امر به افراد در حدیث خطیب[[284]](#footnote-284) برای اشاره به این مطلب است که عصیان از امر هر کدام از آندو (خدا و رسولش) مستلزم گمراهی است. و اصل بر این است که هر یک از معطوفین در حکم مستقل هستند.

2- محبت شخص فقط برای خدا و در راه رضای او باشد. 3- و از بازگشت به کفر بعد از روی آوردن به اسلام و نجات از آن کراهت داشته باشد همچنانکه از سوختن در آتش و افتادن در آن کراهت دارد.

2- قول دیگران این است که حدیث حمل بر رعایت ادب و اولویت شده و این جایز است

جواب سوم به این شیوه است که اگر این ایراد وارد باشد به اصل حدیث وارد است چون حدیث خطیب ناقل آن است.

در شرح این عبارت «کما یکره ان یقذف فی النار» گفته شده که «سوختن در آتش و برگشتن به کفر » برای شخص مومن همانند هم هستند، این سخن ردی است بر غلاتی که گمان می‏کنند ذنب از جانب عبد گرچه از آن توبه کند نقصانی در حق او محسوب می‏شود در حالی که قول صواب بر این است که اگر از آن گناه توبه نکند نقص به شمار می‏آید، چنان که مهاجرین و انصار که جزء فاضل ترین افراد امت بودند در اصل جزء کفاری بودند که خداوند آنها را به اسلام هدایت نمود، در واقع تسلیم خدا شدن و اسلام آوردن گذشته فرد را محو می کند، و به همان شیوه هجرت و مهاجرت در راه خدا، که حدیث نیز به آن دلالت دارد.

در شرح این روایت (لا یجد احدٌ) چنین آمده است که بخاری آن را در الادب از (صحیحش)تخریج کرده و لفظ آن به این شیوه است «لایجد أحد حلاوة الایمان حتی یحب المرء لایحبه إلا لله، و حتی أن یقذف فی النار أحب الیه من أن یرجع الی الکفر بعد أن أنقذه الله منه، و حتی لیکون الله و رسوله أحب الیه مما سواهما».

ابن جریر از ابن عباسس چنین روایت کرده است که گفت: کسی که به خاطر خدا دوست بدارد، به خاطر خدا دشمنی ورزد، به خاطر خدا دوستی کند و به خاطر خدا دشمنی ورزد، ولایت خداوند را به دست می‏آورد و بنده اگر چه نماز و روزه فراوان داشته باشد هرگز طعم ایمان را نمی چشد مگر این که اینگونه باشد. عموم مردم در امور دنیایی در صورتی که برای آنا فایده‏ای هم در بر ندارد ولی دوست وبرادر یکدیگرند.

قبلا بیان شد که مقصود از محبت در اینجا لذت و سرور و شادی و اجلال و هیبتی است که شخص مومن آن را درک می‏کند و می یابد. شاعر می‏گوید:

تو را به سبب خودت فرا می خوانم و به سبب قدرتی که بر من داری، ولی به اندازه ظرفیت چشم دوستدار توهستم.

ابن جریر از ابن عباس روایت کرده که گفت: «من احبَّ فی الله، و ابغض فی الله و عادی فی الله، فانّما تنال و لایة الله بذلک و لن یجد عبدٌ طعم الایمان، و ان کثرت صلاته و صومه حتی یکون کذلک و قد صارت عامة مواخاة الناس علی امر الدنیا، و ذلک لایجری علی اهله شیئاٌ» یعنی: هر کس دشمنی و حب و بغضش برای خداوند باشد، بدینوسیله به دوستی خداوند رسیده است: اگرچه نماز و روزه فرد فراوان باشد، جز بدآنچه گفته شد طعم ایمان را نخواهد چشید، بیشتر دوستیهای مردم برای امور دنیای است حال آنکه چنین دوستی چیزی به اهل خود نمی‏بخشد.

ابن أبی شیبه و ابن ابی حاتم فقط جمله اول را از او تخریج کرده‏اند.

در شرح «من احب فی الله» شارح آن را محبت به اهل ایمان به خاطر ایمان به خدا و اطاعت از او مي‏داند «و ابغض فی الله » را بغض و عداوت نسبت به کسانی مي‏داند که به خداوند شرک ورزیده‏اند و کافر شده‏اند و از اطاعت او سرباز زده‏اند. گرچه این افراد نزدیکترین کسان او باشند، همانگونه که خداوند می‏فرماید ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭼ (المجادله: ٢٢) ترجمه: مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند ولی کسانی را دوست بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند.

و این عبارت «وعادی فی الله» و عبارتهای قبل از آن از لوازم محبت بنده به خداوند به شمار می آیند، کسی که خدا رادوست بدارد با اولیاء و دوستان خدا دوستی می ورزد و آنان را یاری می دهد، با مخالفان و نافرمانانش دشمنی و عدوات می ورزد و با آنها جهاد و مبارزه می‏کند و هر زمان محبت خدا در دل بنده‏اش بیشتر باشد به همان اندازه اثرات این اعمال نیز در او فزونی می یابد، چنان که کمال و ضعف توحید به میزان محبت شخص به خداوند بستگی دارد.

و در شرح این گفته: «فانما تنال ولایة الله بذلک» ولایت خدا به بنده‏اش منظور است و لایة با فتح و او بمعنی برادری و محبت است و با کسر و او به معنای امارت و فرماندهی است که معنی اول مقصود و مراد است.

احمد و طبرانی[[285]](#footnote-285) از نبیص چنین آورده اند که گفت: بنده ایمان ناب و خالص را به دست نمی‏آورد مگر اینکه برای خدا دوست بدارد و در راه او دشمنی ورزد در چنین صورتی است که استحقاق ولایت الهی را پیدا می‏کند.

در حدیثی دیگر که طبرانی آن را روایت کرده آمده است خالص ترین ایمان حب بخاطر خداوند و بغض به خاطر خداوند است.[[286]](#footnote-286)

در شرح این عبارت «و لم یجد عبد طعم الایمان » چنین آمده که بنده هر چند نماز و روزه فراوان داشته باشد مادامی که حب و بغضن و دشمنی و دوستیش برای خداوند نباشد لذت ایمان را نمی چشد. و در حدیث مرفوعی از ابی أمامه که ابو داود آن را روایت کرده چنین آمده که هر کسی حب و بغض و بخشش و منعش برای خداوند و در راه او باشد ایمانش را کامل کرده است.[[287]](#footnote-287)

توضیح این عبارت: «وقد صارت عامة مواخاة الناس، علی امر الدنیا، و ذلک لایجری علی اهله شیئاً» چنین است که دوستی در امور دنیایی نه تنها منفعتی در بر ندارد بلکه باعث مضرت و آسیب است. خداوند در آیه ای اشاره به این مطلب می‏فرماید: ﭽﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ (الزخرف: ٦٧) ترجمه: دوستان در آن روز دشمنان یکدیگر خواهند شد مگر پرهیزکاران. و آن هنگام که مصایب حاصل از این دوستی در زمان ابن عباس که جزء خیر القرون بود دامنگیر افراد شد بعد از آن نیز به طریق اولی و با شدت بیشتری رواج یافت، چنان که دوستی در شرک و عصیان و بدعت و سوق شایع شد و فرموده پیامبرص اسلام در آغاز غریب بود و در آخر نیز همانند اول غریب خواهد بود، به وقوع پیوست.[[288]](#footnote-288) صحابهس در زمان پیامبر و ابوبکر و عمرس بخاطر رضایت خداوند و نزدیکی به او، همدیگر را برخود ترجیح می‏دادند، همچنان که خداوند متعال می‏فرماید: روایت ﭽ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﭼ (الحشر: ٩)

ترجمه: و ایشان را برخود ترجیح مي‏دهند هر چند که خود سخت نیازمند باشند.

ابن ماجه از ابن عمروس روایت کرده که گفت در زمان رسول اللهص کسی را نمی دیدی که نسبت به برادر مسلمانش به درهم یا دنیاری خود را سزاوارتر بداند.

ابن عباس در مورد این آیه ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ (البقره: ١٦٦) ترجمه: و روابط گسیخته می گردد، می‏گوید مقصود مودت است.

سخن ابن عباس در مورد آیه ﭽ ﮨ ﮩ ﮪ ﭼ که آن را مودت مي‏داند اثری است که عبد بن حمید و ابن جریر و ابن منذر وابن ابی حاتم وحاکم آن را روایت کرده‏اند و صحیح دانسته‏اند.

و مقصود از مودت: روابط و پیوندها و نیازمندیهایی است که آنها در دنیا به هم داشتند و نیکی هایی که در حق هم می‏کردند. خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (العنكبوت: ٢٥)

ترجمه: (ابراهیم خطاب به قوم خود) گفت: شما غیر از خدا، بتهایی را برای خویشتن برگزیده اید تنها به خاطر محبت (بزهکارانه ای) که در زندگی دنیا میان خودتان (نسبت به آباء واجداد و قوم و قبیله خویش)، سپس در روز قیامت برخی از شما از برخی دیگر بیزاری می جوئید و بعضی از شما بعضی دیگر را نفرین می‏کند و بالاخره جایگاهتان آتش دوزخ خواهد بود و هیچ یارویاوری نخواهید داشت

علامه ابن قیم: در ارتباط با این قول خداوند متعال ﭽ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﭼ (البقره: ١٦٦) یعنی در آن هنگام که رهبران از پیروان خود بیزاری می جویند و عذاب را مشاهده می نمایند، می‏گوید رهبران و متبوعین افراد هدایت یافته ای بودند که پیروانشان ادعا می‏کردند که بر راه و منهج آنها هستند در حالیکه مخالف طریقه و عملکرد زندگی آنها بودند و گمان می‏کردند صرف محبت علیرغم مخالفت با آنها، برایشان منفعت و فایده ای در بر دارد در صورتیکه در روز قیامت رهبرانیکه آنها را اولیائی جز خدا در نظر گرفته بودند از آنان تبری جستند.

و این شرح حال همان کسانی است که جز خدا دوست و سرپرستی برای خود بر می گزینند و دشمنی و دوستی و خشم و غضب آنها برای او است، چنین افرادی در روز قیامت جز حسرت و پشیمانی سرانجامی ندارند، زیرا تلاش و زحمت فراوانی که در این مسیر متحمل شده اند از انجا که تماماً در راه خدا و رسول خدا نبوده، خداوند بر آن اتخاذ مُهر بطلان می زند و کل این اسباب را بی فایده قلمداد می‏کند.

در روز قیامت اتخاذ هر سبب، وسیله، رابطه و دوستی که برای غیر خدا بوده بی اثر است مگر سببی که بین رب و بنده‏اش و ارتباط ایجاد می نماید و آن چیزی جز عبادت خالص برای خداوند نیست و از لوازم چنین عبادتی این است که حب و بغض، منع و بخشش، دوستی و دشمنی، دوری و نزدیکی، متابعت محض از رسولص به دور از هر گونه شوائب توجه به غیر و جدا از تقدیم قول دیگری بر قول او، تماماً برای خدا باشد، چنین سببی است که هیچ وقت از صاحبش جدا نمی‏شود و ارتباط بین رب و بنده‏اش را برقرار می‏سازد، ارتباطی که عبودیت محض نام دارد و این عبودیت نیز محقق نمی‏شود مگر با مجرد تبعیت از رسولص که در عرف بین آنها و مراوداتشان رایج است، خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ (الفرقان: ٢٣)

یعنی: ما به سراغ تمامی اعمالیکه آنها انجام داده اند می رویم و همه را همچون غباری پراکنده در هوا می سازیم.

اعمالی که در دنیا برخلاف سنّت رسول و راه و روش و رضایت او بوده خداوند آن را پوچ و باطل می گرداند به گونه ای که هیچ منفعت و سودی را به صاحبش نمی رساند و یکی از بزرگترین حسرتهای روز قیامت این است که شخص نتیجه زحمتهای خود را بی نتیجه می یابد.

مسائلی در این باب مطرح شده است عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه بقره.

دوم: تفسیر آیه برائت.

سوم: وجوب محبت رسولص مقدم بر نفس و خانواده و دارایی.

چهارم: نفی ایمان دلالت بر خروج از اسلام ندارد.

پنجم: در ایمان حلاوت و شیرینی است که بعضی آن را می چشند و بعضی نمی چشند.

ششم: اعمال چهارگانه قلب که ولایت الهی جز از طریق آنها بدست نمی‏آید و کسی طعم ایمان را درک می‏کند که آنها را دریافته باشد.

هفتم: فهم و بینش صحابی در مورد آنچه به وقوع پیوسته این است که عموم دوستی ها در امور دنیایی است.

هشتم: تفسیر « ﮨ ﮩ ﮪ » یعنی: اسباب از آنان قطع شود.

نهم: از مشرکین کسانی هستند که خدا را (در کنار سایر معبودهای خود) به شدت دوست ندارند.

دهم: وعده عذاب برای کسانیکه اموال مادی برایشان از دین خدا ارزش بیشتری دارد و محبوبتر است.

یازدهم: اگر کسی محبتی مساوی با محبت خداوند به چیز دیگری داشته باشد آن شرک اکبر است.

باب

فرموده خداوند متعال: ﭽ **ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ** ﭼ (آل عمران: ١٧٥) یعنی: این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس) می‌ترساند. از آنها نترسید! و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید

شرح این ایه که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭼ

چنین است که خوف از أفضل ترین و بهترین مقامات دین است و انواع عبادات را که اخلاص آنها برای خداوند واجب است در خود جمع کرده است خداوند می‏فرماید ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂﭼ (الأنبياء: ٢٨)

همیشه از خوف مقام (کبریایی) خداوند ترسان و هراسانند.

و می‏فرماید: ﭽ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭼ (الرحمن: ٤٦) هرکس که از مقام پروردگار خود بترسد باغهائی (در بهشت) دارد.

همچنین: ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ (البقره: ٤٠) وتنها از من بترسید.

و درجایی دیگر آمده است: ﭽ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﭼ (المائده:٤٤) از مردم نهراسید بلکه از من بترسید.

و امثال این آیات در قرآن بسیار است.

خوف بر سه قسم است: 1- خوف پنهانی؛ خوفیکه از غیر خداست، به این نحو که شخص از طاغوت و بتی بترسد از اینکه به او مصیبت ناخوشایندی را وارد کند همانطوریکه خداوند متعال از زبان قوم هود نقل می‏کند که به او گفتند: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ (هود: ٥٤ – ٥٥)

یعنی: چیزی جز این نمی گویم که یکی از خدایان ما بلائی به تو رسانده است، هود در پاسخشان گفت: من خدا را گواه می گیرم شما گواهی دهید (بر گفتارم) که من از چیزهایی که (بجز خدا) میپرستید بیزار و (از بیماری شرک شما سالم) و برکنارم.

و خداوند متعال می‏فرماید ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮕ ﭼ (الزمر: ٣٦)

یعنی: آنان تو را از کسانی جز خدا می ترسانند.

در واقع عبادت کنندگان و زوار قبور و مشرکین همواره اهل توحید و اخلاص را که عبادت بتهایشان را منکر می شدند و آنان را به یکتا پرستی صرف امر می نمودند، از این امور می ترسانیدند.

2- خوف دوم خوفی است حرام، که انسان واجباتی که بر ذمه دارد از ترس بعضی افراد ترک کند، که این منافی با کمال توحید است و شرک به خداوند محسوب می‏شود، سبب نزول این آیه کریمه همین خوف است ﭽ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭼ (آل عمران: ١٧٣ – ١٧٥)

یعنی: آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند: مردمان (قریش) بر ضد شما گردیکدیگر فراهم آمده اند، سپس از ایشان بترسید ولی بر ایمانشان افزود و گفتند «خدا ما را کافی است؛ و او بهترین حامی ماست.، به همین جهت، آنها (از این میدان) با نعمت و فضل پروردگارشان، بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی به آنان نرسید؛ و از رضای خدا، پیروی کردند؛ و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است، این فقط شیطان است که پیروان خود را (با سخنان و شایعات بی‌اساس،) می‌ترساند. از آنها نترسید، و تنها از من بترسید اگر ایمان دارید.

در حدیث آمده:[[289]](#footnote-289) خداوند در روز قیامت خطاب به بنده‏اش می‏فرماید: چه چیز مانع تو شد آن هنگام که منکری را دیدی، آن را تغییر ندادی؟ می‏گوید: پروردگارا ترس از مردم، خداوند می‏فرماید: سزاوار این بود که از من بترسی.

3- خوف طبیعی، خوفیکه از دشمن، حیوان درنده و امثال آن باشد که مورد سرزنش نیست همچنان که خداوند در داستان حضرت موسی می‏فرماید: ﭽ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﭼ (القصص: ٢١)

یعنی: موسی از نهر خارج شد، در حالی که ترسان و چشم براه بود، گفت: پروردگارا مرا از مردمان ستمگر رهایی بخش.

معنی این قول خداوند (ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ) این است که شیطان شما را از دوستان خود می ترساند اما از آنان نترسید و از من بترسید. نهی از جانب خداوند به مومنین تعلق گرفته که از غیر او نترسید. و خوف و ترسشان را مختص او کنند در آن هنگام است که مشمول بندگان مخلص خداوند قرار می گیرد و رضایت الهی را به دست می آورند، و زمانیکه تمام خوف و عبادتشان برای خداوند باشد آنچه خواهان آنند به دست می‏آورند و از خوف دنیا و آخرت رهایی می یابند همچنان که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ (الزمر: ٣٦).

علامه ابن قیم : می‏گوید: یکی از نیرنگها و حیله‏هایی که دشمنان خدا به کار می‏گیرند این است که مومنین را از دوستان و همیارانشان می ترسانند تا از مجاهده و تلاش همراه آنان دست بردارند و از امر به معروف و نهی از منکر نسبت به آنان مطلع می‏سازد و از اینکه از آنها بترسیم نهی می کند، در ادامه می‏گوید: معنی آن در نزد تمامی مفسرین این است که شیطان به وسیله اولیاء و همدستانش مومنان را می ترساند، قتاده می‏گوید: در قلبهایتان آنها را بزرگ جلوه می‏دهد هرزمان که ایمان بنده‏ای زیاد شد خوف اولیاء شیطان از قلبش بیرون می رود و هرگاه این ایمان ضعیف باشد به همان اندازه ترس از شیطان نیز شدت می‏گیرد، بنابراین آیه دلالت بر این امر دارد که خالص کردن خوف برای خداوند از شروط کمال ایمان است.

خداوند می‏فرماید: ﭽ **ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ** ﭼ (التوبه: ١٨) یعنی: تنها کسی حق دارد مساجد خدا را آبادان ‏سازد که به خدا و روز قیات ایمان داشته باشد و نماز را چنانکه باید بخواند و زکات را بدهد و جز از خدا نترسد، امید است چنین کسانی از زمره راه یافتگان باشند.

و این گفته خداوند: ﭽ**ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ** ﭼ (العنكبوت: ١٠)

یعنی: در میان مردم کسانی هستند که می‏گویند ایمان آورده‏ایم اما هنگامیکه به خاطر خدا مورد اذیت و آزار قرار گرفتند (به ناله و فریاد می آیند و چه بسا از دین برگردند انگار ایشان) شکنجه مردمان را در دنیا همسان عذاب خداوند در آخرت می شمارند.

شرح این قول مصنف: که می‏گوید و قول خداوند متعال ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﭼ(التوبه: ١٨) چنین است که «مساجد» خدا را فقط کسانی که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشند، آباد می‏کنند، کسانی که با قلب ایمان آورده اند و با اعضاء و جوارح عمل کرده‏اند و خالصانه جز از او نترسیده اند، خداوند متعال برای چنین کسانی آبادی مساجد را ثابت می‏کند و از مشرکین نهی می نماید. زیرا عمارت و آبادانی مسجد با طاعت و عمل صالح حاصل می‏شود، اما عمل شرک ﭽ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (النور: ٣٩) به سرابی می ماند که در بیابان بی آب و علفی، شخص تشنه ای آن را آب بیندازد، اما هنگامی که به سراغ آن رود اصلا چیزی نیابد، یا همانند: ﭽ ﯪﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﭼ (ابراهيم: ١٨) خاکستری است که در یک روز طوفانی باد به تندی برآن بوزد، عملیکه چنین باشد نبودن آن بهتر است، بنابراین مساجد آباده نمی شوند مگر با ایمان کسانیکه توحید آنها را عظمت و بزرگی بخشیده، همچنین با اعمال صالحی که خالص از شوائب شرک و بدعت باشد، که تمام اینها نزد اهل سنت و جماعت داخل در ایمان مطلق هست.

شرح این آیه « ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ » چنین است که ابن عطیه می‏گوید: مقصود در این آیه خشیت تعظیم و عبادت و طاعت است و شایسته است انسان از بلا ها و معایب دنیوی بترسد تمام آن را قضاء و تدبیر الهی بداند.

ابن قیم: می‏گوید: خوف عبودیت قلب است و تنها شایسته خداوند است همانطور که انابه و تضرع و محبت و توکل و رجاء و غیر آن از عبادتهای قلب محسوب می شوند.

در شرح این قسم از آیه « ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ» ابن ابی طلحة از ابن عباس س نقل می‏کند که قطعا آنها جزء هدایت یافتگان هستند و هر (عسی) در قرآن معنی و جوب را می رساند.

در حدیث چنین آمده که اگر دیدید مردی به مسجد رفت و آمد می‏کند برای او شهادت ایمان دهید زیرا خداوند متعال می‏فرماید **ﭽ** ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ **ﭼ** (التوبه: ١٨) احمد و ترمذی و حاکم از ابی سعید خدری آن را روایت کرده‏اند.[[290]](#footnote-290)

در شرح این آیه ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋﮌ ﭼ (العنكبوت: ١٠) ابن کثیر: می‏گوید: خداوند متعال از صفات قوم دروغگویی خبر می‏دهد که زباناً ادعای ایمان می‏کردند بدون اینکه رسوخی در قلبشان یافته باشد.

زمانیکه به محنت و مصیبتی گرفتار می شدند آن را عذاب و مجازات الهی در نظر می گرفتند و از اسلام بر می گشتند، ابن عباس می‏گوید: اگر در راه خدا اذیت و آزار می‏دید، یعنی خداوند او را مورد امتحان و فتنه و آزمایش قرار می داد که از دینش بر گردد

ابن قیم : می‏گوید: مردم زمانیکه پیامبری به سویشان گسیل می‏شود یا می گویند ایمان آوردم یا نمی گویند و به کفر و گناهانشان ادامه مي‏دهند، آنکه گفته ایمان آورده ام پروردگار او را مورد آزمایش و امتحان قرار می‏دهد و (الفتنة) بلا و گرفتاری و آزمایش است تا شخص صادق از کاذب باز شناخته شود، و آنکه لفظ ایمان را بر زبان نیاورده گمان نکند که خداوند را عاجز کرده او را نادیده گرفته و جلو افتاده است.

کسی که به پیامبران و فرستادگان خدا ایمان آورد و از آنها اطاعت کند دشمنان آنها به دشمنی با او بر می خیزند و او را مورد اذیت و آزار قرار مي‏دهند و ابتلا و آزمایش او به همین رنج و عذابی است که از جانب آنها به او می رسد، و کسی که به آنها ایمان نیاورد در دنیا و آخرت مورد عذاب قرار می گیرد و شکنجه ای که داده خواهد شد. به مراتب بالاتر و دردناک تر و مداومتر از شکنجه ای است که همراهانش به پیامبران و مومنان رسانده اند.

انسان به گونه ای است که ناگزیر باید در میان مردم زندگی کند و مردم خواسته ها و ایده های مختلفی دارند و گاه از شخص می خواهند با آنها موافق و همراه گردد و اگر چنین نکند او را مورد اذیت و آزار قرار مي‏دهند و اگر با آنها نیز همراه گردد بعضاً یا از جانب آنها یا غیر آنها مورد عذاب قرار می گیرد، همانند شخص دیندار و پرهیزکاری که در بین قوم ظالم و ستمگری سکونت گزیده و از ظلم و ستم آنها رهایی نمی یابد مگر در صورت موافقت کردن و سکوت کردن نسبت به اعمالشان، و اگر چنین کرد و در ابتدا از شرشان در امان می ماند اما بعد، شروع به آزار و اذیت او می‏کنند و آنچنان او را مورد شکنجه و عذاب قرار مي‏دهند که اگر منکر آنها هم می‏شد همین بلا را سرش می آورند، و اگر از دست آنها نیز جان سالم به در می‏برد از نو گروه دیگری او را مورد عقوبت و اهانت قرار مي‏دهند.

پس این فرموده حضرت عایشه رضی الله عنها را باید به یاد داشت و بدان عمل کرد و پیرامون آن اندیشید که خطاب به معاویه گفت آن کس که رضایت خدا را در خشم مردم بدست آورد خدا در برابر رنجی که به او می رسانند برای او کافی است و آن کس که رضایت مردم را در خشم خدا جلب کند، آنها ذره ای نمی توانند او را از خدا بی نیاز کنند. پس کسی که خداوند او را هدایت کرده باشد و رشد و شکوفایی او را در کار خیر به او الهام کرده باشد و از شر و آفتهای نفسش او را در امان داشته باشد، هرگز در برابر کار حرام تسلیم نمی‏شود و در برابر دشمنان، صبر و ملایمت را درپیش نخواهد گرفت، و عاقبت او در دنیا و آخرت همانند پیامبران و پیروان آنها خواهد بود. خداوند همچنین. از اوضاع کسی که بدون بینش و بصیرت ایمان آورده اند خبر می‏دهد که اگر در راه خدا اذیتی ببینند همان اذیتی که پیامبران و پیروانشان از مخالفانشان می بینند، آن را همانند عذاب خداوند می دانند که مومنان به وسیله ایمان از آن فرار می‏کنند، در حالیکه مومنان به خاطر علو و کمال بصیرتشان از عذاب خداوند، با ایمان به سوی او پناه می برند و تمام درد و رنجهای زودگذر آن را با نزدیکی به خداوند تحمل می‏کنند و اینان به خاطر ضعف بینش و ایمان نمی توانند زجرهای دشمنان خدا و رسول را تحمل کنند و نتیجه موافق و همسو با آنها می گردند در قبال درد و رنج لحظه‏ای و گذرا، عذاب اخروی و ابدی را برای خود می خرند، در مثال به کسانی می مانند که از شدت گرما به آتش پناه برند، خداوند آن هنگام که مومنان خود را یاری می‏دهد و می‏گوید: من باشما هستم، و خداوند به آنچه در سینه ها از نفاق و غیر آن پنهان است، آگاهی کامل دارد.

و این آیه ردی بر بینش مرجئه و کرامیه است به این نحو که: ادعای آنان که می گویند آمنا بالله (به خدا ایمان آوردیم) نفع و سودی ندارد مگر اینکه در برابر اذیت دشمنان خداوند صبر و استقامت پیشی گیرند، در واقع قول و تصدیق بدون عمل، خالی از فایده است و ایمان مورد نظر شرع با سه چیز حاصل می‏شود: تصدیق با قلب و عمل، اقرار به زبان و عمل با ارکان و جوارح، و این دیدگاه سلف و خلف اهل سنت و جماعت است و در این اعتقاد خوف مداهنه و نرمی و سازش خلق در امر حق وجود دارد، بی شک معصوم کسی است که خداوند او را حفظ کرده باشد.

از ابو سعید خدری س به صورت مرفوع روایت شده که از اثرات ضعیف بودن یقین این است که: رضایت مردم را با خشم و غضب خداوند به دست آورد، و آنها را به خاطر رزق و روزی حمد و ستایش کند، در صورتی که خداوند رازق است، و آنها را مورد مذمت و سرزنش قرار بدهد به خاطر آنچه خداوند به آنها نداده است نه حرص ورزیدن حریص می‏تواند رزق خداوند را بدست بیاورد و نه کراهت شخص کاره می‏تواند آن را دفع کند.

شرح روایت مرفوع ابو سعید خدری که مصنف آن را آورده است.

این حدیث را ابونعیم در «الحلیة» روایت کرده و همچنین بیهقی[[291]](#footnote-291) و بیهقی آن را به دلیل وجود محمد پسر مروان سدی در سند آن معلول دانسته و می‏گوید: ضعیف است و همچنین در سلسله سند آن، عطیة العوفی است که ذهبی او را در ردیف ضعفاء و متروکین قرار داده است.

حدیث به لحاظ مضمون و محتوا درست است یعنی خداوند بنا به حکمت خود شادی و فرح را در رضا و یقین و حزن و علم را در شک و خشم قرار داده است. این عبارت: «ان من ضعف الیقین» ضعیف با ضمه به معنی ناتوان شده ضعیف شد و متضاد با قوت و توانایی است، ضعف مانند کرم، نصر، ضعفا و ضعفة و ضعافیة به همان معنای ضعیف و ضعوف و ضعفان است که جمع آن ضعاف و ضعفاء و ضعفة و ضعفی و ضعافی می‏شود. الضعف با فتحه در مورد رای و نظر کاربرد دارد و با ضمه در مورد جسم و بدن، مثلا در مورد زن گفته می‏شود فهی ضعیفة و ضعوف، و یقین به کمال ایمان گفته می‏شود.

ابونعیم در «الحلیة» و بیهقی در «الزهد» به‌ سندی مرفوع از ابن مسعود نقل کرده‌اند که‌ گفت: یقین، ایمان کامل است و صبر، نصف ایمان می‌باشد. گفت: و ایمان به‌ قدر در آن داخل می‌شود، چنان‌که‌ با‌ سندی مرفوع از ابن عباسس نقل شده‌‌ که‌ فرمود: اگر توانستی با رضایت و یقین کامل کارهایت را انجام دهید، پس آن‌را انجام بده‌، و در صورتی که‌ نتوانستید، این‌را بدان که‌ صبر بر آن‌چه‌ که‌ نمی‌پسندی جای خیر و برکت فراوانی می‌باشد. و در روایتی چنین آمده‌: گفتم: ای رسول خدا! چگونه‌ یقین را حاصل نمایم؟ فرمود: این‌که‌ بدانید آن‌چه‌ که از دست داده‌اید، نمی‌توانستی هرگز بدان دست یابی، و آن‌چه‌ به‌ تو رسیده‌، هیچ احدی نمی‌توانست آن ‌را از تو باز دارد.

در شرح این عبارت «ان ترضی الناس بسخط الله» چنین آمده که رضای مردم را به رضای خدا ترجیح دهد و آن زمانی است که عظمت و جلال وهیبت خداوند آنچنان در قلبش راسخ نباشد که بتواند رضایت مخلوق را با وجود خشم و غضب پروردگار و مالکش نادیده بگیرد، پروردگاری که در قلبها جای دارد و گناهان را می بخشد و غمها را مداوا می‏سازد.

با این توصیف کسی که رضایت مخلوق را به رضایت خداوند ترجیح دهد گرفتار نوعی شرک شده است. زیرا از طریق خشم خدا به مردم نزدیک شده است، تنها کسانی در این شرک در امان می مانند که خداوند آنها را در امان دارد و توفیق شناخت صفاتی که شایسته مقام جلال او است را به آنها عطا کند و تنفر او از هر آنچه منافی با کمال خداوند است و آگاهی به مراحل الوهیت و ربوبیت ذات پاک او.

شرح این عبارت: «و أن تحمد هم علی رزق الله» یعنی آنها را به آنچه از دسترنج خود کسب می‏کنند مورد ستایش قرار دهد در صورتیکه خداوند از فضل و بخشش خود چنین توانایی و امکاناتی را برای آنها فراهم ساخته است و اگر برانجام کاری اراده کند اسبابی را برای آن مقدرومهیا می‏کند و تعارضی با این حدیث: هرکس شکر و سپاس مردم را به جای نیاورده، خدا را شکر نگفته است،[[292]](#footnote-292) ندارد چون سپاسگزاری از مردم با دعا برای آنهاست که خداوند خیر ونفعی رابه وسیله آنها به شما رسانده است، سپس یا برای او دعا کنید یا جبران کنید. زیرا در حدیث است[[293]](#footnote-293) کسی که در حق شما کار خوبی را انجام داد شما نیز در حق اوخوبی کنید و اگر نتوانستید برایش دعا کنید تا جایی که بدانید که سپاس اورا به جا آورده اید، این امر که انجام کار به مردم نسبت داده شده به این خاطر است که آنان به عنوان سببی در رساندن کار معروف در نظر گرفته شده‏اند.

شرح عبارت «و أن تذمهم علی مالم یوتک الله» آنها را مورد مذمت قرار بدهی چون آنچه را که از آنان درخواست کرده‏ای برای تو مقدر نکرده است. هر کس بداند عطا و منع تنها به وسیله خداوند متعال انجام می گیرد و اوست که رزق بنده‏اش را به سبب و بدون سبب و از جائیکه گمان نمی‏کند می رساند هیچ مخلوقی را نه به خاطر رزق مورد مدح قرار می‏دهد و نه به خاطر منع مذهت می‏کند و تمام کارش را به خداوند واگذار می‏کند و در امر دین ودنیا تنها به او اعتماد می‏کند.

پیامبر اکرمص عین معنی را در حدیث زیل گنجانده است: ان رزق الله لایجره حرص حریص و لایرده کراهیة کاره، همچنانکه خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﭼ (فاطر: ٢)

یعنی: هر رحمتی را خدا به روی مردم بگشاید، کسی نمی‌تواند جلو آن را بگیرد؛ و هر چه را امساک کند، کسی غیر از او قادر به فرستادن آن نیست؛ و او عزیز و حکیم است.

از آن جلوگیری کند و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند کسی جز او نمی‏تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و کار بجاست.

شیخ الاسلام : گفته است: یقین متضمن این است که با اعتماد و اطمینان کامل فرامین و دستورات خداوند را به جا آوری و به وعده ای که خداوند به اهل طاعت و ایمان داده است یقین داشته باشی و همچنین به قدر و خلق و تدبیر خداوند یقین داشته باشی و اگر رضایت مردم را با خشم خداوند به دست آوری به رزق خداوند و وعده خداوند یقین کامل حاصل نکرده‏ای، کمی یقین این عوارض را در پی دارد که ممکن است به آنچه مردم دارند تمایل پیدا کنی و نتوانی وظایفی که خداوند بر عهده ات گذاشته انجام بدهی، چون به داشته‏های آنها امید داری، ممکن است به وعده هایی که خداوند به اهل طاعت داده از یاری و تایید و ثواب در دنیا و آخرت شک کنی، بی‏تردید رضایت خدا نصرت و رزق روزی او را در پی دارد و خشنودی دیگران را به قیمت خشم خداوند جلب کردن به خاطر ترس از آنها یا طمع در داشته هایشان از صعف یقین است. و اگرخداوند چیزی را برای تو مقدر نکرد گمان نکنی که از دسیسه دیگران است چرا که همه چیز در دست خداست، هر آنچه بخواهد می‏شود و هر آنچه نخواهد نمی‏شود. همچنین اگر دیگران را برای آنچه خدا برایشان مقدر نکرده مورد سرزنش قرار دهی دوباره از ضعف یقین نشأت می گیرد.

در جهت هوای نفست، دیگران را خوار مدار – به آنها امید نداشته باش و آنها را مورد مذمت قرار مده، براستی آن کس که خدا و رسولش را مورد مذمت قرار دهد مذموم است و آن کس که حمد و ثنای آنها را به جا آورد. مورد ستایش است؛ مرتبط به این مضمون چنین آمده که بعضی از افراد طایفه بنی تمیم گفتند محمد چه چیز را به ما می‏دهد در حالی که ما هر زیبایی را ستایش می کنیم و هر عیب و زشتی را مذموم می شماریم، پیامبرص گفت: خداوند نیز همین را می خواهد.[[294]](#footnote-294) حدیث دلالت بر این دارد که ایمان کم و زیاد می‏شود و اعمال جزئی از مسمای ایمان هستند.

از عایشه **ل** چنین روایت شده که رسول الله **ص** گفت: کسی که رضایت خداوند را با خشم و غضب مردم طلب کند خدا از او راضی خواهد شد و مردم را از او راضی خواهد کرد و کسی که رضایت مردم را در خشم خداوند طلب کند خدا از او خشمناک می‏شود و مردم را نیز از او خشمناک می‏سازد. این حدیث را ابن حبان در صحیحش روایت کرده است.

این عبارت «وعن عائشة ل أن رسول الله ص قال: من التمس رضی الله بسخط الناس رضی الله عنه و أرضی عنه الناس، و من التمس رضی الناس بسخط الله، سخط الله علیه وأسخط علیه الناس»رواه ابن حبان فی صحیحة».[[295]](#footnote-295)

این حدیث را ابن حبان با همین لفظ آورده است و ترمذی آن را از مردی از اهل مدینه روایت کرده که گفت: معاویه در نامه ای خطاب به عایشه لخواست که نوشته توصیه مانند و موجزی را برای او بنگارد.عایشه در جواب نوشت: سلام بر تو، شنیدم که رسول خداص می‏گوید: کسی که رضایت خداوند را علیرغم خشم مردم طلب کند خدا در عوض مردم برای او کافی است و کسی که رضایت مردم را بر خلاف خشم خدا طلب کند خدا او را به مردم واگذار می‏کند و السلام. ابو نعیم آن را در «الحلیة» روایت کرده است.

این عبارت «من التمس» یعنی کس که طلب کند.

شیخ الاسلام: گفت: و عایشه‌ل برای معاویه‌ چنین نوشت: -و روایت شده‌ که‌ عایشه‌ مستقیم از پیامبر نقل کرد که‌ فرمود- «هر کس برای کسب رضایت خدا مردم را مورد ناراحتی قرار دهد، خداوند مشکلات مردم را برایش برطرف می‌نماید، و هرکس برای کسب رضایت مردم، خداوند را ناراحت نماید، تمام مردم نمی‌توانند نیاز او را برطرف نمایند». و در روایت نقل شده‌ به‌ سند موقوف چنین آمده‌ که‌ عایشه‌ نوشت: «هر کس برای کسب رضایت خدا مردم را مورد ناراحتی قرار دهد، خداوند خود از او راضی می‌شود و بندگانش را نیز از او راضی می‌نماید، اما هرکس برای کسب رضایت مردم، خداوند را ناراحت نماید، ثناگویانش را به‌ کسانی تبدیل می‌کند که‌ او را مورد مذمت خود قرار دهند». و این بزرگ‌ترین مقام فهم دین است، آن کسی که‌ برای رسیدن به‌ رضایت خداوند مردم را از خود می‌رنجاند، او کسی است که‌ تقوای خدا را پیشه‌ کرده‌ و بنده‌ی صالح خداوند است، و خداوند متولی و سرپرست صالحین است.

ﭽ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥﭼ (الطلاق: ٢ - ٣) هرکس از خدا بترسد و پرهیزکاری کند خداوند راه نجات را برای او فراهم می‏سازد و به او از جائی که تصورش نمی‏کند روزی می رساند.

زمانی تمام مردم از بندگان خوب خدا راضی خواهند بود که از غرض ورزی مبری باشند و عاقبت و سرانجام هر کاری برای آنها مشخص گردد و گرنه حصول چنین امری امکان پذیز نخواهد بود «و من ارضی الناس بسخط الله لم یغنوا عنه من الله شیئاً» همانند ظالمی که دست خود را گاز می گیرد و از کار کرده پشیمان می‏شود

و عبارت «أما کون حامده ینقلب ذاماً» در عاقبت و سرانجام کار واقع می‏شود زیرا پرهیز کاری و خدا ترسی نهایت هر چیزی است.

سخن نیکویی است این گفته شاعر که می‏گوید:

(ای پایان آرزوها هنگامی که دوستی با تو درست باشد،

پس هر آنچه بالای خاک است خاک است،

(یعنی چون رابطه دوستی انسان با تو محکم باشد همه چیز در برابر دیدگان چنین فردی که دوستدار توست ناچیز و بی‏مقدار است.)

ابن رجب : می‏گوید: هنگامیکه انسان برایش مشخص شود که هر موجودی که بر روی خاک است، خاک است چگونه ممکن است اطاعت از کسی را که از خاک است بر کسی که رب الارباب است ترجیح دهد یا خاک چگونه رضایت می‏دهد به خشم خداوند مالک و وهاب. در حدیث چنین آمده: عقوبت شخصی که از مردم می‏ترسد و رضایت آنها را بر خدا ترجیح می‏دهد چنین بیان شده ﭽﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﭼ (التوبة: ٧٧) یعنی خداوند نفاق را در دلهایشان پدیدار و پایدار ساخت تا ان روزی که خدا را در آن ملاقات می‏کنند این بخاطر آن است که پیمان خدا را شکستند و همچنین دروغ گفتند.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

تفسیر آیه آل عمران.

تفسیر آیه برائت.

تفسیر آیه عنکبوت.

یقین قوت و ضعف پیدا می‏کند.

نشانه های ضعف یقین و برشمردن موارد آن.

اخلاص داشتن در خوف از خدا از جمله فرائض است.

ذکر ثواب کسی که آن را انجام می‏دهد.

ذکر عقاب کسی که آن را ترک می‏کند.

باب

قول خداوند متعال: ﭽ **ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ** ﭼ (المائده: ٢٣) يعني: اگر مومن هستید بر خدا توکل کنید.

شرح باب قول خداوند متعال ﭽ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﭼ(المائدة: ٢٣)

ابوسعادات می‏گوید: توكَّل بالامر: زمانی است كه شخص ضامن انجام آن كار مي شود « وکَّلت أمری الی فلان» هنگامی است که به او اعتماد می‏کند و وکل فلان فلاناً: آن وقت است که او را لایق و شایسته می یابد و کارهایش را به او واگذار می‏کند.

مصنف: این ترجمه را از آیه مد نظر داشته که توکل فرضیه ای است که خالص کردن آن برای خداوند واجب است و تقدیم معمول در آن افاده حصر می‏کند یعنی بر خدا توکل کنيد نه بر غیر او، توکل جزء بزرگترین و جامع ترین عبادتها محسوب مي شود زیرا اعمال صالح ازآن نشأت می گیرند و زمانیکه فرد در تمام مسائل دینی و دنیایی فقط به خداوند اعتماد داشته باشد، اخلاص او صحیح و درست است و در طرف معامله او خداوند بزرگوار قرار می گیرد، بالاترین منازل و درجات که انواع سه گانه توحید است ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ جز با توکل به خداوند به دست نمی‏آید همچنان که این آیه به آن اشاره می‏کند ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﭼ (يونس: ٨٤) موسی گفت: ای قوم من اگر واقعا به خدا ایمان دارید بر او توکل کنید (و باید بر او توکل کنید) اگر خود را بدو تسلیم کرده اید و آیه ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ (المزمل: ٩) همان پروردگار شرق و غرب که معبودی جز او نیست، سپس تنها او را به عنوان کار ساز و یاور برگیر و برگزین.

آیات در این زمینه بسیار است. امام احمد : می‏گوید: توکل عمل قلب است. ابن قیم: چنین نظر می‏دهد که توکل بر خداوند شرط ایمان است و زمانی که توکل نباشد ایمان نیز منتفی است و آیه: 84 یونس که قبلا بیان آن گذشت، دلیل صحت ایمان را توکل قرار داده است، هر زمان ایمان بنده‏ای زیاد باشد توکل او نیز عمیق است و هر زمان ایمان بنده‏ای کم و ضعیف باشد توکل او نیز کم است و در واقع ضعف توکل دلالت دارد بر ضعیف بودن ایمان. خداوند متعال بین توکل و عبادت، توکل و ایمان، توکل و تقوی، توکل و اسلام، توکل و هدایت جمع می بندد بنابراین توکل اصل و اساس تمام اعمال اسلام و مقامات ایمان و احسان است و شأن و مرتبه آن به عبادت مانند سراست در جسم و تن، همچنانکه سر جز بر بدن قرار نمی گیرد ایمان و مقامات و اعمال آن نیز جز بر توکل قوام و استحکام نمی یابند.

شیخ الاسلام : می‏گوید: کسی که به مخلوقی از مخلوقات خداوند امید ببندد و به غیر او توکل کند بی‏گمان مشرک است ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ (الحج: ٣١) کسی که برای خدا انبازی قرار دهد انگار از آسمان فرو افتاده است و پرندگان او را می‏ربایند، یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری پرتاب می‏کند.

شارح: گفته: توکل بر دو قسم است:

1- توکل در اموری که جز خداوند کسی قادر به انجام آن نیست مانند افرادی که به اموات و طاغوتها توکل می‏کنند و به آنها امید بسته‏اند تا حاجتهایشان را از رزق و روزی و شفاعت و محافظت و نصرت برآورده سازد که این مرحله شرک اکبر است.

2- توکل به اسباب ظاهری: مانند کسی که به امیر و سلطانی که خداوند او را توانا ساخته برای کسب رزق و روزی، دفع آزار و اذیت، توکل می‏کند. که این مرحله ای از شرک اضعر است.

و کاله جایز: وکالت دادن به شخص برای انجام کارهایی که موکل خود قادر به انجام آن هست به شرط اینکه به وکیل در گرفتن نتیجه اعتماد کامل نکند بلکه همواره برای آسان سازی کاری که خود انجام می‏دهد یا به وکیلش واگذار کرده به خدا توکل کند، وکالت به غیر از جمله اسبابی است که اتخاذ آن جایز است اما صرف اعتماد به مسببی که عامل ایجاد سبب و مسبب است لازم است.

فرموده خداوند متعال: **ﭽ** ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ **ﭼ** (الأنفال: ٢) يعني مومنان تنها كساني هستنى كه هر وقت نام خدا برده شود هراسان مي‏گردد و هنگامی که آیات او بر آنان خوانده می‏شود بر ایمانشان می‏افزاید و بر پروردگار خود توکل می‏کنند.

قول خداوند متعال: ﭽ **ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ** ﭼ (الأنفال: ٦٤)

ای پیغمبر خدا برای تو و مومنانی که از تو پیروی کرده‏اند کافی و بسنده است.

در شرح قول خداوند متعال ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ (الأنفال: 2)

كه مصنف به آن اشاره مي‏كند، ابن عباسس مي‏گوید: منافقان هنگام اداء فرائض خداوند چیزی از ذکر و تسبیح خداوند به قلبشان خطور نمی‏کند به آیات خداوند ایمان نمی آورند و به او توکل نمی‏کنند و زکات اموالشان را نمی‏دهند و در غیاب نماز نمی‏خوانند.

خداوند متعال چنین خبر می‏دهد که اینان در شمار مومنین نیستند سپس وصف مومنین را چنین می‏آورد (ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ)، بنابراین واجبات و فرایض او را به جا می‏آوردند.

ابن جریر و ابن ابی حاتم آن را روایت کرده‏اند، هراسان شمردن دل از یاد خدا مستلزم قیام به انجام کاری است که خداوند به آن امر کرده و همچنین مقتضی دوری نمودن از انجام کاری است که خداوند از آن نهی نموده است.

سدی می‏گوید: مقصود از « ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ» مردی که می خواهد ستم کند یا اراده انجام معصیت می‏کند به اوگفته می‏شود از خدا بترس و این منجر به هراس و خوف در قلبش می‏شود، ابن ابی شیبة و ابن جریر آن را روایت کرده‏اند.

« ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ» صحابه و تابعون و تبع تابعون استدلال کرده‏اند به این آیه و آیات دیگری نظیرآن بر زیادی و نقصان ایمان.

عمیر بن حبیب صحابی چنین گفته: که ایمان کم و زیاد می‏شود از او پرسیده‏اند زیاده و نقصان آن چگونه است؟ می‏گوید: هنگامی که خدا را به یاد داشته باشیم و از او خوف و خشیت داشته باشیم ایمان ما زیاد است و هرزمان که از او غفلت ورزیدیم و فراموش کردیم و کوتاهی ورزیدیم آن زمان ایمان ما کاهش یافته است. ابن سعد آن را روایت کرده است.

مجاهد می‏گوید: زیادی و کمی ایمان همان قول و عمل است ابن ابی حاتم آن را روایت کرده است.

شافعی، احمد، ابوعبید و دیگران برآن اجماع بسته‏اند

« ﭵ ﭶ ﭷ » یعنی قلباً به او اعتماد کنند و کارهایشان را به او واگذار کنند، جز او به کسی امید نداشته باشند و مقصد و نهایت خود را در او جستجو کنند و به او دل ببندند و بدانند هر آنچه اراده کند همان می‏شود و بدون اراده او کاری انجام نمی‏پذیرد و تنها او می‏تواند در ملک تصرف کند، و معبودی که هیچ شریکی جز او نیست تنها و یگانه است.

در این آیه مومنین باسه ویژگی نیک توصیف شده اند: خوف، ایمان زیاد، تنها بر خداتوکل کردن. که این ویژگیها مقتضی کمال ایمان هستند و بدست آمدن نتایج اعمال باطنی و ظاهری مثال آن نماز است، کسی که نماز می خواند برآن مداومت می ورزد و زکات را مطابق امر برخدواند پرداخت می‏کند باید تا انجا که برایش مقدور است واجبات را به جا آورد و تمامی محرمات را ترک کند همانطور که خداوند متعال می‏فرماید:

ﭽ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ (العنكبوت: ٤5)

مسلماً نماز از گناهان بزرگ و کارهای منکر باز می دارد و قطعا ذکر خدا و یا الله بزرگتر و والاتر است.

شرح آیه ﭽ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭼ (الأنفال: ٦٤)

ابن قیم : می‏گوید: منظور این است که خدا به تنهایی برای پیامبر و پیروان او کفایت می‏کند و با وجود او به کس دیگری احتیاج پیدا نمی‏کنند و این قول را شیخ الاسلام ابن تیمیه: نیز برگزیده است.

سخن دیگر این است که خدا و مومنین برای تو کافی هستند.

ابن قیم: این قول را خطای محض مي‏داند که نباید آیه را برآن حمل کرد زیرا کافی بودن همانند توکل و تقوی و عبادت تنها برای خداوند متعال است، و می‏فرماید: ﭽﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ

(الأنفال: ٦٢)

یعنی: اگر بخواهند تو را فریب دهند خدا برای تو کافی است و او همان کسی است که تو را با یاری خود و توسط مومنان تقویت و پشیبانی کرد.

بین حسب و تایید تفاوت وجود دارد، حسب مختص خداوند است و تایید با یاری خداوند و به کمک بندگان صورت می گیرد خداوند بندگانی که تنها او را برای خود کافی می‏دانند مورد ستایش قرار می‏دهد ﭽ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭼ (آل عمران: ١٧٣)

یعنی: آن کسانی که مردمان بدیشان گفتند مردمان بر ضد شما گرد یکدیگر فراهم آمده‏اند، پس از ایشان بترسید ولی بر ایمانشان افزود و گفتند خدا ما را بس و او بهترین حامی و سرپرست است.

و نگفتند خدا و رسولش برای ما کافی است و همانند این آیه خداوند متعال است ﭽﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ (التوبة: ٥٩) یعنی: و می‏گفتند خدا ما را بسنده است و خداوند از فضل و احسان خود به ما می‏دهد و پیغمبرش و ما تنها رضای خدا را می‏جوئیم.

در این آیه تامل کن و بنگر چگونه ایتا ء(دادن) رابرای خدا و رسول خدا قرارداده است و حسب را تنها برای خدا، نگفته حسبنا الله و رسوله: خدا و رسول برای ما کافی است بلکه آن را مخصوص خدا دانسته است. همچنان که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﭼ (الشرح: ٨)

یکسره به سوی پروردگارت روی آر بنابراین رغبت و توکل و انابه و حسب تنها برای خداوند است همچنان که عبادت و تقوی و سجود ونذر و سوگند برای او است و آیه اینگونه با معنی متبادر از آن مطابقت می یابد که اگر خداوند برای بنده‏اش کافی باشد واجب است فقط به او توکل کند و هر زمان به غیر او توجه کند خداوند امور او را به کسی که به او نظر کرده واگذار می‏کند به همان نحوی که در حدیث به آن اشاره شده: هرکس به چیزی تعلق و دلبستگی داشته باشد به همان واگذارمی‏شود.[[296]](#footnote-296)

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ **ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ** ﭼ (الطلاق: ٣) هر کس بر خدا توکل کند خدا او را بسنده است.

شرح ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬﭼ (الطلاق: ٣)

ابن قيم: و دیگران گفته‏اند: حسبه: برای او کافی است، هر کس که خدا برای او بسنده باشد و از او محافظت کند دشمن نمی‏تواند به او نظر کند و او را مورد اذیت قرار دهد مگر اذیتی که چاره ای جز آن نیست مانند گرما و سرما و گرسنگی و تشنگی و اگر بخواهد به او ضربه ای بزند که نتواند به خواسته‏اش برسد هرگز موفق نمی‏شود و فرق است بین اذیتی که در ظاهر اذیت است. و در حقیقت فقط ضرر به خود است و نیکی و احسان به متضرر با ضرری که شخص حسرت دل خود را از دشمن در آورد.

بعضی از اهل سلف گفته اند: خداوند برای هر عملی جزا و پاداشی از جنس خودش قرار داده است و پاداش توکل بر خدا را کافی بودن او برای بنده‏اش گذشته است این است که می‏گوید: (ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ) و نمی‏گوید این پاداش و آن پاداش را دارد همان طور که در مورد اعمال دیگر می‏گوید، اگر بنده‏ای آنچنان که باید به خداوند توکل کند، آسمانها و زمین و آنچه که در آن است نمی توانند برای او تنگنایی ایجاد کنند زیرا خداوند راه گشایش را برای او فراهم می‏سازد و همواره رزق و نصرت خداوند برای بنده‏اش کافی است.

در اثری که احمد در (الزهد) از وهب بن مبنه روایت کرده می‏گوید: خداوند فرمود به عزت خودم سوگند بنده‏ای که من را پناه خود قرار بدهد آسمانها و زمین و آنچه در آنهاست نمی توانند برای او تنگنایی قرار دهند چرا که من با او هستم و راه خلاص و گشایش را برای او فراهم می‏سازم و کسی که به من پناه بجوید دست او را از اسبابی که در آسمانهاست کوتاه می‏سازم و زمین زیر پایش را فرو می برم و او را به نفسش می‏گمارم، برای بنده من همین کافی است که من نهایت آرزوی او باشم

اگر بنده‏ام از من اطاعت کند قبل از اینکه چیزی از من در خواست کند به او می‏دهم و قبل از اینکه از من بخواهد او را مورد اجابت قرار می دهم، من به نیازهایی که میشود به وسیله آن به او مهربانی کرد آگاهم.

و آیه دلیلی بر فضیلت توکل است که بزرگترین سبب در جلب منفعت و دفع مضرت به حساب می‏آید زیراخداوند جمله اخر رابر جمله اول معلق کرده، تعلیق جزاء بر شرط غیر ممکن است وجود شرط بسان نبود آن باشد چون خداوند حکم را بر وصفی که مناسب با آن است مترتب کرده بنابراین توکل همان سببی است که توسط آن خداوند برای بنده‏اش کفایت می‏کند همچنین در آیه تذکری بر این مطلب است که اسباب را باید همراه توکل اتخاذ زیرا خداوند ابتدا از تقوی و بعد از توکل سخن می‏گوید: ﭽﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭼ (المائدة: ١١)

از خدا بترسید و باید که مومنان تنها بر خدا تکیه کنند. آیه فوق توکل همراه با تقوی را جزء اسباب مشروعی قرار داده که ما مامور به فراهم کردن آن هستیم توکل بدون اخذ اسباب موجه، بیهوده و بی‏نتیجه است گرچه شائبه‏ای از اصل توکل هم در آن باشد، شایسته نیست که بنده‏ای توکل کند اما بیهوده، همان طور که شایسته نیست آنچه را که ثمره‏ای در بر ندارد وسیله توکل خود قرار دهد بلکه باید به گونه ای توکل کند که مقصود او از توکل به نتیجه برسد، ابن قیم این معنا را برای آن ذکر کرده است.

بخاری و نسائی از ابن عباس روایت کرده‏اند که گفت: حضرت ابراهیم آن هنگام که او را در آتش انداختند، حسبنا الله و نعم الوکیل را بر زبان آورد و همچنین حضرت محمد ص هنگامی که به او گفتند: ﭽ **ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ** ﭼ (آل عمران: ١٧٣)

شرح این عبارت «و عن ابن عباس رضی الله عنها قال «حسبنا الله و نعم الوکیل قالها ابراهیم حین القی فی النار و قالها محمد صحین قالوا له: «ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایماناً و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل » که بخاری و نسائی آن را روایت کرده‏اند.[[297]](#footnote-297) مقصود از حسبنا الله: یعنی خدا برای ما کافی است، جز به او توکل نمی‏کنیم خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ (الزمر: ٣٩) آیا خداوند برای بنده‏اش کافی نیست.

« ﰅ ﰆ »، یعنی واگذارنده بسیار خوبی است همان طور که می‏فرماید: ﭽﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﭼ (الحج: ٧٨) به خدا چنگ زنید که سرپرست و یاور شماست و چه سرور و یاور نیک و چه مددکار و کمک کننده خوبی است.

مخصوص (نعم) هُوَ است که تقدیرا مخدوف است.

ابن قیم: می‏گوید: خداوند برای کسی که به او توکل کند و به او پناه برد کافی و بسنده است و او کسی است که خوف خائف را به امنیت مبدل می‏سازد و به پناه جوینده پناه می‏دهد.

کسی که او را به دوستی گیرد و از او کمک طلبد و به او توکل کند و تماماً به او پناه برد خداوند ولی او می‏شود و از او محافظت می‏کند و او را مصون می‏دارد. وکسی که از او بترسد و پرهیز کند خدا او را در پناه من خود قرار می‏دهد و تمام منافع مورد نیازش را برای او فراهم می‏سازد.

در شرح این گفته: «قالها ابراهیم حین القی فی النار» چنین آمده که: ﭽ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﯢ ﯣ ﯤ ﭼ (الأنبياء: ٦٨ – ٧٠)

(برخی به برخی رو کردند) و گفتند: اگر می خواهید کاری کنید ابراهیم را سخت بسوزانید و خدایان خویش را مدد و یاری دهید، ما به آتش دستور دادیم که ای آتش سرد و سالم‏شو برای ابراهیم، آنها خواستند که ابراهیم را با نیرنگ خطرناکی نابود کنند ولی ما ایشان را زیانبارترین مردم نمودیم.

شرح این قول: و قالها محمدص حین قالوا له ﭽ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭼ (آل عمران: ١٧٣)

چنین است که: بعد از برگشت قریش و احزاب از جنگ احد، خبر رسید که ابوسفیان و پیروان او تجدید قوا کرده‏اند و قصد دارند دوباره حمله کنند پیامبرص با هفتاد سواره از شهر خارج شد تا به محل حمراء الاسد رسید، خداوند رعب و وحشت را در دل ابوسفیان انداخت به گونه‏ای که او و همراهانش برگشتند و در راه به کاروان عبدالقیس برخوردند، ابوسفیان از آنها پرسید کجا می‏روید، گفتند به مدینه گفت: از جانب من پیامی به محمد برسانید، گفتند قبول، گفت: به او خبر دهید که ما اتفاق کردیم که به سوی او برویم تا باقی مانده آنها را نابود کنیم، هنگامی که خبر را به او رسانیدند گفت: (ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ)، این دو داستان بزرگی و عظمت این حکم را بیان می دارد و اینکه دو نفر از دوستان نزدیک خدا در هنگام مصیبت و شدائد آن را گفته‏اند.

در حدیث آمده[[298]](#footnote-298) هنگامی که واقعه بزرگ و عظیمی برای شما پیش آمد بگویید حسبنا الله و نعم الوکیل.

مسائل مطرح شده در این باب:

1- توکل جزء فرایض است.

2- از شروط ایمان است.

3- تفسیر آیه انفال.

4- تفسیر پایان آیه.

5- تفسیر آیه طلاق.

6- بزرگی و شأن کلمه توکل و این که کلمه مذکور سخن ابراهیم و محمد (ص) در شدائد بوده است.

باب

قول خداوند متعال: ﭽ **ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ** ﭼ (الأعراف: ٩٩)

آیا آنان از چاره نهائی و مجازات ناگهانی خدا ایمن و غافل شده اند در حالی که از چاره نهائی و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران ایمن و غافل نمی‏گردند.

قول خداوند متعال: ﭽ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃﭼ (الأعراف: ٩٩)

قصد مصنف: از آوردن این آیه تذکر به این مساله است که ایمن بودن از عواقب مکر خداوند جزء بزرگترین گناهان می‏باشد و منافی با کمال توحید است همچنان که نا امیدی از رحمت خداوند چنین است. مومن همواره باید بین خوف و امید زندگی کند، آیات کتاب و سنت برآن دلالت دارد، و بزرگان و پیشوایان سلف و امت هم به آن آشاره نموده‏اند.

معنی آیه چنین است که خداوند متعال وقتی اوضاع اهل یک سرزمینی را ذکر می‏کند می‏گوید: آنان نباید از مکر خداوند در امان باشند و خوفی از او نداشته باشند در حالی که به تکذیب پیامبران اقدام ورزیده اند، همچنان که می‏فرماید: ﭽ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (الأعراف: ٩٧ –٩٩)

آیا مردمان این شهر ها و آبادیها ایمن شدند که عذاب ما شبانه به سراغ آنان رود و در حالی که ایشان غرق در خواب باشند، یا اینکه مردمان این شهر ها و آبادیها ایمن شدند از این که عذاب ما چاشتگاهان به سراغشان آید در حالی که سرگرم بازی هستند، آیا آنان از چاره نهائی و مجازات ناگهانی خداوند ایمن و غافل شده اند، در حالی که از چاره نهائی و مجازات ناگهانی خدا جز زیانکاران ایمن و غافل نمی گردند. در واقع آنان در خوشی و نعمت غرق شدند و گمان نکردند که آن چیزی جز چاره و مکر خداوند در حق آنان نیست.

حسن : می‏گوید: (کسی که خدا به او وسعت و فراوانی داده در صورتی که مجازات الهی را در پی آن نبیند رای و اندیشه ای ندارد).

قتاده: می‏گوید: خداوند قومی را به عذاب دچار نمی‏کند مگر در هنگام رفاه و نعمت و غرور پس از خداوند غافل نشوید.

و در حدیث چنین آمده «اگر دیدی خداوند به بنده‏ای علیرغم معصیت و نافرمانی آنچه دوست دارد ازمال دنیا به او می‏دهد آن استدراج است » احمد و ابن جریر و ابن ابی حاتم آن را روایت کرده‏اند.[[299]](#footnote-299)

اسماعیل بن رافع گفته: بنده‏ای که به گناه مداومت دارد و همزمان از خدا درخواست مضرت می‏کند امنیتی که از این طریق نصیبش می‏شود مکر خداوند است.

ابن ابی حاتم آن را روایت کرده است بعضی از اهل سلف مکر را اینگونه تفسیر کرده‏اند: خداوند گناهکاران را تدریجاً نعمت و فراوانی می‏دهد و آنها را از آن طریق مورد آزمایش قرار می دهد، آنگاه به آنان مهلت می‏دهد و سر انجام به عذاب خود گرفتار می‏کند، ابن جریر با همین معنا آن را آورده است.

قول خداوند متعال: ﭽ **ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ** ﭼ (الحجر: ٥٦)

چه کسی است که از رحمت پروردگارش مأیوس شود مگر گمراهان.

شرح قول خداوند متعال: ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ (الحجر: ٥٦)

قنوط به معنی دور دانستن راه فرج و گشایش و مایوس شدن از آن.

و مقابل آن ایمن شدن از مکر خداوند است و هر دو تای آنها گناه بزرگی به شمار می روند و مغایر با کمال توحید هستند. مصنف این آیه و آیه قبل از آن را برای اشاره به این موضوع ذکر کرده که جایز نیست کسی که از خداوند می‏ترسد از رحمت او نا امید شود بلکه باید در عین حال که می ترسد امید وار باشد، از گناهانش بترسد، به دستورات دینی خود عمل کند و امیدوار به رحمت و بخشش خداوند باشد، همچنان که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ (الزمر:٩)

(آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم بهتر است) یا کسی که اوقات شب سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‏شود و (خویشتن را از عذاب)، آخرت به دور می‏دارد و رحمت پروردگارخود را خواستار می‏گردد.

و در جای دیگر آمده ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ (البقرة: ٢١٨)

کسانی که ایمان آورده‏اند و کسانی که هجرت نموده اند و در راه خدا جهاد کرده‏اند آنان رحمت خدا را چشم می‏دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.

بنابراین امیدوار بودن به رحمت خدا در عین معصیت و ترک طاعت فریبی از جانب شیطان است تا بنده در عین حال که می‏ترسد از اتخاذ اسباب نجات دهنده‏ای که مانع هلاکت و نابودی او می‏شود خودداری ورزد برخلاف اهل ایمان که اسبابی که منجر به نجات و رستگاری آنها می‏شود کسب می‏کنند و همزمان از خداوند نیز می ترسند و از عاقبت خود بیمناکند و خواستار مغفرت و آمرزشند و امید به ثواب و پاداش دارند.

معنایش آنگونه است که خداوند در سخن ابراهیم نقل می‏کند، زمانی که ملائکه به او بشارت تولد فرزندش اسحاق را دادند ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ (الحجر: ٥٤)

ابراهیم گفت: آیا چنین مژده ای را به من مي‏دهید در حالی که پیری گریبانگر من شده است؟پس چگونه مرا مژده می‏دهید؟

زیرا عادتاً زمانی که زن و مرد رو به کهولت می نهند بچه دار شدن آنها غیر ممکن می‏نماید و خداوند بر انجام هر کاری توانا است.

ملائکه گفتند: ﭽ ﭭ ﭮ ﭳ ﭼ (الحجر: ٥٥)

ما تو را به چیز راست و درستی مژده داده‏ایم. چیزی که هیچ مشکلی در آن نیست، و خداوند متعال هر زمان اراده انجام کاری را بکند می‏گوید باش و آن موجود می‏شود ﭽ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭼ (الحجر: ٥٥) از زمره مأیوسان از رحمت خدا مباش، ابراهیم علیه السلام گفت: ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ (الحجر: ٥٦) چه کسی است که از رحمت پروردگارش مأیوس شود مگر گمراهان. او می‏دانست قدرت و رحمت خداوند بزرگتر و بالاتر از هر چیزی است و آن جمله را بر وجه تعجب گفت:

و مقصود از (ﭺ ﭻ) بنا به گفته بعضی: یا افرادی است که مسیر درست را به خطا رفته‏اند یا کافران هستند مانند این قول: ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ (يوسف: ٨٧) یعنی از رحمت خدا جز کافران ناامید نمی‏گردند.

از ابن عباس روایت شده که از رسول خداص در مورد کبائر سوال شد، گفت: شرک به خدا، یاس و نامیدی از بخشش خدا، و ایمن بودن از مکر خدا.

شرح عبارت و عن ابن عباس: «ان رسول الله ص سئل عن الکبائر؟

فقال: الشرک بالله، و الیأس من روح الله و الأمن من مکرالله)

این حدیث را بزار و ابن ابی حاتم از شبیب بن بشر، از عکرمة[[300]](#footnote-300) از ابن عباس روایت کرده‏اند که به جز شبیب بن بشر تماما معتمد هستند، ابن معین او را اهل ثقه دانسته و ابوحاتم ثقه بودن او را نمی‏پذیرد.

ابن کثیر گفته سند آن محل ایراد و اختلاف نظر است و به نظر می‏رسد موقوف باشد.

«الشرک بالله» جزء بزرگترین گناهان کبیره است، ابن قیم: می‏گوید: شرک به خدا تغیر مقام ربوبیت است و کم کردن شأن الوهیت و سوءظن به خداوند جهانیان به تاکید راست و به حق گفته: خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭛ ﭜ ﭝﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (الأنعام: ١)

ولی با این وصف، کسانی که منکر وجود پروردگار خویشند (برای آفریدگار خود بتانی را) انباز می‏کنند و ﭽ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭼ (لقمان: ١٣) واقعا شرک ستم بزرگی است، به همین خاطر خداوند شرک را فقط با توبه و برگشت از آن می‏بخشاید.

«و الیأس من روح الله » یعنی قطع امید و آرزو از خدا در مورد آنچه از آن و به آن تمایل دارد، که آن بدگمانی به خدا به جهل به وسعت رحمت و بخشش و مغفرت او محسوب می‏شود.

«و الامن من مکر الله »یعنی تدریجا بنده را به عذاب دچار کردن و باز پس گرفتن ایمانی که به او داده شده، که این از جهل به خدا و قدرت او نشأت می‏گیرد، و نوعی غرور و اعتماد به خود به شمار می‏رود.

البته این حدیث کبائر را در سه مورد محصور نکرده بلکه بزرگترین آنها را که در قرآن و سنت ذکر شده‏اند نام می‏برد، زیرا استعداد و شمار گناهان کبیره بسیار زیاد است.

ضابطه گناهان کبیره مطابق آنچه علماء و محققین گفته‏اند این است که هر گناهی که خداوند آن را با آتش – لعنت، غضب و عذاب ختم کند مشمول گناه کبیره می‏شود شیخ الاسلام ابن تیمیه بران نفی ایمان را نیز افزوده است.

نظر شارح در این باره چنین است که هر شخصی که رسولص از آن برائت جسته یا گفته: هر کس این کار راانجام دهد از ما نیست، عمل او در برگیرنده گناه کبیره است.

و از ابن عباس س روایت شده که گناهان کبیره هفتصد گناهند که همه آنها را در یک گناه می‏توان خلاصه کرد جز اینکه هیچ گناه کبیره‏ایی با استغفار باقی نمی‏ماند و هیچ صغیره‏ای با اصرار، صغیره باقی نمی‏ماند.

از ابن مسعود روایت شده که بزرگترین گناهان: شرک به خدا، ایمن بودن از مکر خدا، ناامیدی از رحمت خدا و یاس از بخشش خداوند است. عبد الرزاق آن را روایت کرده است.

شرح عبارت: و عن ابن مسعودس : اکبر الکبائر: لا شراک بالله و الامن من مکر الله و القنوط من رحمة الله و الیاس من روح الله رواه عبدالرزاق.[[301]](#footnote-301)

ابن جریر آن را با سند صحیح از ابن مسعود روایت کرده است.

«اکبر الکبائر: الشراک بالله» یعنی در ربوبیت و عبادت خداوند برایش شریک قائل شوند. و برآن اجماع کرده اند.

«و القنوط من رحمة الله» ابو سعادات در مورد آن گفته: شدید ترین نوع یاس و ناامیدی مد نظر است و تذکری بر رجاء و خوف است کسی که از خداوند بترسد ناامید و مایوس نمی‏شود بلکه به رحمت خداوند چسم دارد، اهل سلف در سلامتی خواستار خوف بودند و در مرض دوستدار رجاء که این راه و رسم کسانی مانند ابوسلیمان الدارانی و مانند او هم هست.

وی گفته: شایسته است بر قلب خوف غالب باشد و اگر رجاء بیشتر از خوف باشد قلب به باطل رفته است.

خداوند متعال می‏فرماید:

ﭽ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﭼ (الملك: ١٢) کسانی که درنهان از پروردگار خود می ترسند آمرزش و پاداش بزرگ و فراوانی دارند.

و می‏فرماید: ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭼ (النور: ٣٧) از روزی می‏ترسند که دلها و چشمها در آن دگرگون و پریشان می‏گردد.

همچنین ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭼ (المؤمنون: ٦٠ – ٦١) اشخاصی که آنچه را که در توان دارند در حالی که دلهایشان ترسان و هراسان است، عطا می‏کنند و می‏بخشند و به علت اینکه به سوی خدایشان بر می گردند، چنین کسانی در خیرات و حسنات مسابقه سرعت مي‏دهند و در انجام آنها پیشی می‏گیرند.

و این آیه ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ (الزمر: ٩) (آیا چنین شخص مشرکی که بیان کردیم بهتر است) یا کسی که در اوقات شب سجده کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‏شود و (خویشتن) را از عذاب آخرت به دور می دارد و رحمت پروردگار خود را خواستار می گردد. در این آیه خوف (حذر) مقدم بر رجا آمده است.

مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

1- تفسیر آیه اعراف.

2- تفسیر آیه حجر.

3- وعده عذاب شدید به کسی که از مکر خدا خود را در ایمن می بیند.

4- وعده عذاب شدید به کسی که دچار قنوط و ناامیدی می‏شود.

باب:از شرایط ایمان صبر داشتن به خداوند بر مقدرات او است.

شرح عبارت: باب من الایمان بالله، الصبر علی اقدارالله.

امام احمد: می‏گوید: خداوند متعال در 90 جای قرآن، از صبر یاد کرده است.‏ و در حدیث صحیح چنین آمده که صبر روشنائی است، احمد و مسلم آن را روایت کرده‎اند.[[302]](#footnote-302)

بخاری و مسلم به صورت مرفوع آورده اند که در به شخص عطا ءو بخششی بهتر و فراوانتر از صبر داده نشده است.[[303]](#footnote-303)

عمر س می‏گوید: خیر ونیکی زندگیمان را با صبر بدست آوردیم)بخاری آن را روایت کرده است.[[304]](#footnote-304)

علیس می‏گوید: شأن صبر در ایمان مانند سر در پیکر است.سپس با صدای بلند گفت: کسی که صبر ندارد ایمان هم ندارد.

اشتقاق آن از صَبَر است به معنی حبس و منع و صبر یعنی نگه داشتن نفس از جزع و فزع کردن و نگه داشتن زبان از شکایت کردن و اعلام نارضایتی، و نگه داشتن جوارح از سیلی زدن به چهره، گریبان دریدن و امثال آن می‏باشد، ابن قیم: این موارد را گفته است.

صبر بر سه قسم است »: صبر کردن آنچه خداوند به آن امر نموده است و آنچه ار آن نهی نموده است و صبر کردن بر مصائبی که خداوند مقدر کرده است.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ **ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ** ﭼ (التغابن:11)

هرکسی که به خدا ایمان داشته باشد خداوند دل او را رهنمود می گرداند.

اول آیه چنین است ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤﭥ ﭰ ﭼ (التغابن: ١١) هیچ واقعه و حادثه ای جز به فرمان و اجازه خدا رخ نمی دهد، یعنی به مشیت و اراده و حکمت خداوند. همچنان که خداوند در آیه دیگری می‏فرماید: ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ (الحديد: ٢٢) هیچ رخدادی در زمین به وقوع نمی پیوندد یا به شما دست نمی‏دهد مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمی بوده است و این کار برای خدا ساده و آسان است.

و این فرموده: ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (البقرة: ١٥٥ – ١٥٧)

مژده بده به برد باران، آن کسانی که هنگامی که بلائی بدانان می رسد می گویند ما از آن خدائیم و به سوی او باز می گردیم، آنان (همان برد باران با ایمان هستند که) الطاف و رحمت و احسان و مغفرت خدایشان شامل حال آنان می گردد و مسلماً ایشان راه یافتگان هستند.

ابن عباس در مورد ابتدای آیه (ﭢﭣ ﭤﭥ ) می‏گوید الا بامرالله یعنی با امر و فرمان خدا که از قدرت و مشیت او نشأت می گیرد مصیبتها وارد می‏شود ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭼ التغابن: ١١ یعنی کسی که به او مصیبت و سختی می رسد و او آن را تقدیر خداوند در نظر می گیرد و صبرپیشه می‏کند و تسلیم قضای خداوند می‏شود، خدا به جای آنچه در دنیا از دست داده هدایت در قلب و یقین و صداقت را نصیب او می‏کند و آنچه از او گرفته است را به او باز پس می‏دهد.

ﭽ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭼ التغابن: ١١ تذکر به این مساله است که آنچه از علم خدا ناشی می‏شود در برگیرنده حکمت اواست برای همین شخص باید در مقابل آن صبر پیشه گیرد و به آن راضی باشد.

علقمه گفته: او آن مردی است که وقتی مصیبتی به او می رسد مي‏داند از جانب خداوند است بنابراین به آن راضی می‏شود و تسلیم آن می گردد.

و در صحیح مسلم از ابو هریره چنین آمده که رسول الله **ص**گفت: دو خصلت کفرآمیز در میان مردم است: طعن در نسبت و نوحه خواندن بر مرده.

شرح: قال علقمة (هو الرجل تصیبه المصیبة فیعلم انها من عند الله، فیرضی و یسلم) این اثر را ابن جریر و ابن ابی حاتم روایت کرده‏اند.

علقمة پسر قیس بن عبدالله نخعی کوفی است.در زمان حیات نبیص متولد شد و احادیث را از زبان ابوبکر، عمر، عثمان، علی، سدر،ابن مسعود، عایشه، رضی الله عنهم و غیر آنها شنیده است جزو بزرگان تابعین و از علماء برجسته و محل اعتماد است که بعد از هشتاد سالگی وفات نمود.

این اثر را اعمش از ابو ضبیان با همان سیاق ابن جریر روایت می‏کند.

که دال بر این مساله است که اعمال جزئی از مسمای ایمان به شمار می روند.

سعید بن جبیر می‏گوید: ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭼ التغابن: ١١ یعنی رجوع می‏کند و می‏گوید: إنا لله و انا الیه راجعون؛ آیه بیان می‏کند که صبر سبب هدایت قلب می‏شود و به عنوان پاداش صابرین به آنها داده می‏شود.

شرح: وفی (صحیح مسلم)[[305]](#footnote-305) عن ابی هریرة ان رسول الله ص قال اثنتان فی الناس هما بهم کفرٌ: الطعن فی النسب و النیاحة علی المیت.

یعنی این دو صفت در بین مردم از اعمال دوران جاهلیت هستند و کفر محسوب می شوند و کسی از آن در امان نمی ماند مگر اینکه خدا او را در امان دارد و به او علم و ایمانی بدهد که از طریق آن راه برایش روشن شود، البته متصف به آن کافر مطلق به شمار نمی‏آید، همان طور شخصی که جزئی از اجزا ءایمان را به جا آورد مومن مطلق به حساب نمی‏آید کفریکه معرف به ال است مانند (لیس بین العبد و بین الکفر اوالشرک الا ترک الصلاة).[[306]](#footnote-306)

فاصله بین شخص و کفر چیزی جز ترک نماز نیست.

با کفری که نکره در اثبات است تفاوت دارد.

(الطعن فی النسب) بیان کردن عیب است مثل این که گفته شود فلانی پسر فلانی نیست گرچه نسبش ثابت باشد.

«و النیاحة علی المیت» یعنی بالا بردن صدا با ذکر خوبیها و صفات مرده. زیرا اعلام نارضایتی است از تقدیر خدا و منافی و مغایر با صبر است، مثلا شخص نوحه خوان بگوید: ای یاور من، ای بازوی من و چیزهای از این دست، حدیث مذکور دلیل است براینکه صبر واجب است و آنچه که مشروعیت آن از دین نقل نشده باشد کفر است.

و در این رابطه از ابن مسعود حدیثی به صورت مرفوع روایت شده کسی که به صورت سیلی خود می زند و گریبان را پاره می‏کند و ادای جاهلیت را در می‏آورد از ما نیست.

و لهما عن ابن مسعود مرفوعاً:[[307]](#footnote-307) «لیس منا من ضرب الخدود، و شق الجیوب و دعا بدعوی الجاهلیة» این نص از جمله نصوصی است که وعده به عذاب می دهدو سفیان ثوری و احمد موافق با تأویل آن نیستند زیرا معتقدند اینگونه موثرتر واقع می‏شود و بیشتر نمایانگر زجر و عذاب است در واقع این اعمال با کمال ایمان واجب در تعارضند «من ضرب الخدود» حافظ می‏گوی: خَد (گونه) را به خاطر غالبیت آن مطرح کرده است. زیرا ضربه زدن تمام صورت را در برمی‏گیرد و حکم آ نیز به تمام چهره در بر گیرد.

و در (وشق الجیوب) گریبان مدنظر است که یکی از عادتهای دوران جاهلیت بود در هنگام عزاداری برای مرده گریبان خود را می‏دریدند.

«و دعا بدعوی الجاهلیة» شیخ الاسلام: می‏گوید: مقصود مرثیه خوانی برای مرده و بر شمردن اوصاف نیکوی او است. دیگران می گویند: طلب نابودی و هلاکت است و ابن قیم معتقد است آن مانند فرا خواندن به قبیله گری و عصبیت است، به شیوه ای که افراد به مذاهب و طوائف و مشایخ خاصی تعصب بورزند، بعضی از آنها را از بعضی دیگر برتر بدانند به آن فرا خوانند و با مابقی به دشمنی و عدالت بپردازند که تماماً از اداب و رسوم دوران جاهلیت شمرده می شوند.

در سنن ابن ماجه و ابن حبان از ابی أمامة آورده است[[308]](#footnote-308) «که رسول اللهص لعنت کرده کسی را که صورتش را می خراشد و گریبانش را می شکافد و خواستار نابودی و هلاکت است» انجام اینگونه کارها با توجه به احادیث جزء کبائر به حساب می آیند البته مقدار کم آن در صورتی که شخص صادق باشد و جنبه نوحه سرایی و ناراضی بودن نداشته باشد بخشیده شده است، احمد : برای آن نص آورده است بخاطر آنچه برای ابوبکر و فاطمه رضی الله عنهم بعد از مرگ پیامبر پیش آمد.

در این احادیث آنچه که دلالت بر نهی از گریه کردن باشد وجود ندارد زیرا در (الصحیح)[[309]](#footnote-309) آمده که پیامبر زمانی که فرزندش ابراهیم فوت کرد فرمود: «چشم گریه می‏کند و قلب محزون است و چیزی جز آنچه خداوند به آن راضی باشد نمی گویم و ما برای تو ای ابراهیم محزون و ناراحتیم و در (الصحیحة)[[310]](#footnote-310) از اسامه بن زید س چنین آمده: که نبی ص پیش یکی از دخترانش که بچه اش مرده بود رفت، به او نزدیک شد در حالیکه نفسش می لرزید گویی می خواهد اشک بریزد، آنگاه چشمانش لبریز اشک شد سعد به او گفت ای رسول خدا ترا چه شده است؟ گفت: رحمتی است که خداوند در قلب بندگانش قرار می‏دهد و پروردگار به بندگان دل رحم خود رحم می‏کند.

از انس س روایت شده که رسول الله ص فرمود: هنگامی که خداوند برای بنده‏اش خیری را بخواهد عقوبت او را در دنیا به تعجیل می اندازد و هنگامی که شر او را بخواهد با گناهش او را نگه می دارد تا می میرد و در روز قیامت او را به سزای کامل اعمالش می‏رساند.

و عن انس س أن رسول الله ص قال: «اذا اراد الله بعبده الخیر عجل له العقوبة فی الدنیا و اذا أراد بعبده الشر أمسکَ عنه بذنبه حتی یوافی به یوم القیامة » این حدیث را ترمذی و حاکم روایت کرده‏اند و ترمذی آن را حسن دانسته[[311]](#footnote-311) و طبرانی و حاکم از عبدالله بن مغفل تخریج کرده‏اند و ابن عبدی از ابوهریره و طبرانی از عمار بن یاسر آن را نقل کرده است

«إذا اراد الله بعبده الخیر عجَّلَ له العقوبة فی الدنیا» یعنی او را به مصائب و سختی ها دچار می‏کند تا گناهان او کاهش یابد به نحوی که در قیامت گناهی نداشته باشد که به وسیله آن سزا داده شود.

شیخ الاسلام : می‏گوید: سختی ها و مصیبت ها نعمت هستند زیرا کفاره گناهان به حساب می آیند و شخص را به صبر وا میدارند، و شخص با صبر پیشه کردن ثواب می بیند. همچنین سختیها، تضرع و فروتنی در برابر خدا و اعراض وروی گردانی از مردم را می‏طلبد و مصلحتهای بزرگ دیگری را هم در بردارند، ذات بلا و مصیبت منجر به بخشش گناهان و خطاها می‏شود و این بزرگترین نعمت است بنابراین مصیبتها برای تمام مردم هم رحمت هستند هم نعمت، مگر اینکه فرد به وسیله آن دچار معصیت بزرگتری شود که در آنصورت به سبب آسیبی که به دینش رسانده برای او شر محسوب می‏شود، بعضی از مردم هنگامی که مبتلا به فقر و مریضی می شوند گرفتار نفاق و جزع و بی صبری و مرض قلب و کفر ظاهر و ترک بعضی واجبات و انجام برخی محرمات می شوند که به ضرر دین آنها تمام می‏شود بنابراین صحت و سلامت و دور بودن از بلایا و مصیبت ها برای چنین افرادی به جهت نتایجی که مصائب برای انان در بر دارد بهتر است و این بدان معناست که نفس مصیبت بدباشد، همچنان که وقتی مصیبتی به فرد وارد می‏شود و واکنش او صبر و طاعت باشد، و در حق وی نعمت دینی شمرده می‏شود و برای او بهتر است، مصیبت بعینه فعل پروردگار است و رحمت و بخشش برای مردم است و خداوند متعال به سبب آن مورد حمد و ستایش واقع شده کسی که مبتلا به مصیبتی واجب می‏شود و صبر در پیش می گیرد صبر وی به عنوان نعمتی در دین او قرار می گیرد و بعد از بخشش خطاهایش به عنوان رحمت دردین او واقع می‏شود و به سبب ثنای پروردگارش سلام پروردگار را دریافت می کند، خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﭼ البقرة: ١٥٧ گناهان او آمرزیده می‏شود و درجات معنوی او بالا می رود، هرکس در برابر صبر واجب اینگونه عمل کند این پاداشها را دریافت می دارد.

«و اذا أراد بعبده الشر أمسک عنه بذنبه» یعنی عقوبت گناهش را به تاخیر می اندازد.

«حتی یوافی به قوم القیامة» که آن به ضمَّ یا ءکسر فاء است منصوب به حتی و مبنی برای فاعل است.

عزیزی می‏گوید: او را بخاطر گناهش در دنیا مورد عقوبت قرار نمی‏دهد تا در آخرت جزای تمام گناهانش را یکسره بدهد و آخر حدیث همین جمله است.

پیامبرص فرموده: بزرگی پاداش و جزا بستگی به بزرگی مصیبت و بلا دارد، و خداوند متعال هرگاه قومی رادوست داشته باشد گرفتار بلا و مصیبت می کند، هر کس تسلیم بلا و مصیبت وارده بر خود شود و به آن راضی باشد خداوند مقام رضایت و آسوده خاطری را برای او فراهم می‏سازد و هرکس از سختیها ناراضی باشد و به خدا خشم بورزد خدا درجه ناآرامی و پریشانی و خشم را برای او قرار می دهد.

شرح عبارت: و قال النبی ص (إن عِظم الجزاء مع عِظمِ البلاء و ان الله اذا احب قوما ابتلاهم فمن رضی فیه الرضا ومن سخط فله السخط) (حسنه ترمذی) این حدیث ابتدای حدیث دیگری است ولی چون ترمذی هر دو را با سند واحد و صحابی واحدی نقل کرده است مصنف آنها را مانند یک حدیث قرار داده و آن تذکر به این مطلب است که فرد باید در مقدراتی که خداوند برایش پیش می‏آورد همواره امید وار باشد و به خداوند حسن ظن و گمان نیک داشته باشد، همچنان که خداوند فرماید: ﭽ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ (البقرة: ٢١٦) لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی دارید و آن چیز برای شما نیک باشد و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد و خدا (به رموز کارها آشنا است و از جمله مصلحت شما را) می‏داند و شما (از اسرار امور بی خبرید و مصلحت خود را چنان که باید و شاید) نمي‏دانید).

ترمذی می‏گوید: قتیبة و لیث از یزید بن ابی حبیب از سعد بن سنان از انس برایمان نقل کرده‏اند آنگاه حدیث قبلی را می‏آورد و می‏گوید: با همین سند از نبیص روایت شده که: ان عظم الجزاء... الحدیث)و از این لحاظ آن را حدیث حسن و غریب مي‏داند، ابن ماجة هم آن را روایت کرده است.[[312]](#footnote-312)

و امام احمد از محمود بن لبید به صورت مرفوع روایت کرده «اذا احب الله قوماً ابتلاهم، فَمَن صبر فَلَهُ الصَبر، من جَزَعَ فَلَهُ الجَزع» اگر خداوند قومی را دوست داشته باشد در پیش روی انها بلا و مصیبت قرار می‏دهد هرکس صبر پیش گیرد صاحب صبرو پاداش آن می‏شود و هرکس کم صبری و جزع پیش گیرد صاحب جزع و جزای آن می گردد. منذری گفته راویان آن محل اعتماداند.[[313]](#footnote-313)

«اِن عِظَم الجزاء» با کسر عین و فتح ظاء است. ضم عین و سکون ظاءهم درست است یعنی کسی که آزمایش و ابتلای او از نظر کمیت و کیفیت بزرگتر باشد پاداش او هم بزرگتر است. با توجه به این حدیث برخی می گویند سختی ها هرچند کفاره خطاها هستند ولی فرد به خاطر آن مورد ثواب و پاداش هم قرار می گیرد ولی ابن قیم ثواب آن را فقط بخشیدن خطاها و اشتباهات مي‏داند مگر اینکه سببی برای عمل صالح باشد مانند صبر و رضا و توبه و استغفار، بنابراین فرد بخاطر نتایج حاصل از مصیبت مورد پاداش قرا می گیرد به همین سبب در معنای حدیث گفته شده بزرگی پاداش به بزرگی بلا بستگی دارد در صورتی که شخص بر آن صبر کند و به آن راضی باشد.

« وان الله تعالی اذا احب قوماً ابتلاهم» به همین خاطر در مضمون حدیثی که سعد از پیامبر ص پرسید «ای الناس اشد بلاء» پیامبرص فرمود: انبیاء و هر کس شبیه انبیاء است.

شخص بر حسب دینی که دارد مورد آزمایش و سختی قرار می گیرد اگر در دینش سنت و سخت باشد بلا و آزمایشش بزرگتر و عظیم تر است و به همان اندازه که در دین نرم و سست باشد بلا و سختی او هم کمتر و پایین تر است.

بلا و مصیبت پیوسته بنده و عبد (خدا را) در بر می گیرد از وقتی که بر روی زمین گام می نهد و خطا و گناهی ندارد، دارمی و ابن ماجه و ترمذی آن را روایت کرده و صحیح شمرده اند.[[314]](#footnote-314)

این حدیث و امثال آن از ادله توحید هستند و هنگامی که فرد در یابد که انبیاء و اولیاء خدا دچار بلا و مصیبت می شوند که در حقیقت رحمت و بخشش است و جز خداوند کسی نمی‏تواند مانع آن شود در آن صورت در می یابند که مالک هیچ نفع و ضرری برای خودشان نیستند و به طریق اولی برای دیگران هم نمی توانند باشند، از این رو میل و رغبت به غیر خداوند برای برآوردن نیازی و دور نمودن سختی و مصیبتی حرام است، و گرفتار شدن انبیاء و بزرگان خداوند به بلا و سختی اسرار و حکمتها و مصلحت ها و فرجام نیک و عاقبت به خیری را در بر می گیرد که حدو حصری برای آن نیست «فمن رضی فله الرضا » یعنی از جانب خداوند متعال، رضا صفتی است که خداوند در بعضی جاها به خودش نسبت داده است. همانند این گفته: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ (البينة: ٨) یعنی: پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر (کاخها ودرختهای آن) روان است، جاودانه برای همیشه در آن خواهند ماند خدا از ایشان راضی و انها هم از خدا خشنودند

مذهب اهل سلف و پیروانشان از اهل سنت چنین است که: صفاتی که خداوند به وسیله آنها خودش را توصیف کرده و همچنین رسول اکرم ص او را در آنچه شایسته جلال و عظمت اوست وصف نموده، صفاتی هستند که در اثبات آنها هیچ نمونه و مانندی نیست و در تنزیه خدا از خلاف آن هم هیچ تردیدی نیست. بنابراین اگر خداوند از بنده‏ای راضی شد برای او هر خیری حاصل می‏شود از هر شری در امان می ماند و الرضا: به این معنا است که فرد کارش را به خدا واگذار کند و حسن ظن داشته باشد و مایل به دریافت ثواب و پاداش باشد به خاطر اعتماد و محبت به او آسایش و فراغی خیال می یابد همچنان که ابن مسعودس گفته است. خداوند بنابر عدل ودادگری خود، هر آسایش و ارامش را در یقین و رضا قرار داده است و نگرانی و ناراحتی را در شک و عصبانیت نهاده است.

«و من سِخط» با کسر (خ) است: ابو السعادت گفته: کراهت از یک چیز و عدم رضایت به آن را سخط گویند هر کس از خدا به خاطر سرنوشت خود خشمناک و ناراحت باشد، خشم و ناراحتی از جانب خداوند به عنوان عقوبتی برای او در نظر گرفته می‏شود، گاه از این حدیث بر وجوب رضا برداشت می‏شود، که رأی برگزیده ابن عقیل همین است اما قاضی عدم وجوب را از آن را اختیار کرده است و شیخ الاسلام و ابن قیم نیز همین را برگزیده اند.

شیخ الاسلام: می‏گوید: امر در این حدیث به اندازه امر به صبر شدت و صلابت ندارد و ثناء و ستایش یاران و اصحاب پیامبر ص را در بر دارد و این روایت که: «مَن لم یَصبِر علَی َبلائی و لم یَرض بقضائی فلیَتخِذ رباً سَوائی» [[315]](#footnote-315): هرکس در برابر مصیبت من صبر پیش نگیرد و به قضاء من راضی نباشد پس پروردگاری غیر من را برگزنید، روایتی اسرائیلی است و از جانب پیامبرص نیست و شیخ الاسلام: می‏گوید: بالاتر از رضا، این است که شخص مصیبت و ارده برخود را شکر گوید و آن را نعمتی از جانب خداوند بداند.

مسائل مطرح شده در این باب:

تفسیر آیه التغابن.

صبر بر مصیبت و رضایت و تسلیم در برابر آن جزئی از ایمان به خداست.

طعن در نسب.

وعده شدید خداوند به کسانی که هنگام مصیبت به صورت سیلی می زنند، گریبان را پاره می‏کنند وادای جاهلیت را در می‏آوردند.

نشانه اراده خیر خداوند برای بنده‏اش.

اراده شر خداوند به بنده.

علامت دوست داشتن خدا بنده‏اش را.

حرام بودن خشم.

ثواب بدست آوردن با رضا از طریق بلا و مصیبت.

آنچه در مورد ریا آمده است:

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ **ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎﰏ ﰐ ﰑﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ** ﭼ (الكهف: ١١٠) یعنی (ای پیغمبر) بگو من فقط انسانی همچون شما هستم و به من وحی می‏شود که معبود شما یکی است و بس، سپس هر کس که خواهان دیدار خدای خویش است باید که کار شایسته کند و در پرستش پرودگارش کسی را شریک او نسازد.

(باب ماجاء فی الریاء) یعنی از نهی و تحدیری که در خصوص ریا در شریعت وارد شده است.

حافظ گفته: ریاء مشتق از روایت است و مراد این است که شخص پیش روی مردم و در حضور آنها برای جلب ستایش و تقدیر آنها اظهار عبادت کند و فرق بین ریا و سمعُة (آوازه نیکو) در این است که ریا مربوط به عملی است که دیده می‏شود مانند نماز و سمعة مربوط به آن چیزی است که شنیده می‏شود مانند قرائت و وعظ و ذکر، همچنین حرف زدن از عملی که فرد آن را انجام داده است مشمول آن می‏شود.

و قول الله تعالی ﭽ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎﰏ ﰐ ﰑﰒ ﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﰝ ﭼ (الكهف: ١١٠).

یعنی من چیزی از مقام ربوبیت والوهیت را ندارم بلکه تماما برای خداوندی است که هیچ شریکی برای او نیست(ﰐ ﰑﰒ ﰓ ﰔ)یعنی از او می ترسد (ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ).

(ﰜ ً) نکره در سیاق نهی عمومیت پیدا می‏کند و این عموم انبیاء و ملائکه و صالحین و اولیاء و غیرآنها را در بر می گیرد. شیخ الاسلام: می‏گوید: اللقاء را گروهی از اهل سلف و پیشینیان به آنچه متضمن معاینه است تفسیر کرده‏اند و گفته‏اند اللقاء خدا یعنی دیدن او در روز قیامت و دلایل مورد استناد خودشان را آورده‏اند.

ابن قیم در مورد آیه می‏گوید: از آنجا که خداوند واحد است و خدایی جز او نیست شایسته است عبادت مختص او باشد، یعنی همچنان که الوهیت مخصوص اوست عبودیت هم باید مخصوص او باشد، و عمل صالح به عملی خالص و بدون ریا گفته می‏شود، و این تعریف البته از طریق سنت مقید شده است. و آیه بیانگر این نکته است که اصل دین که رسول اکرمص و سایر انبیاء به سبب آن مبعوث شده‏اند این است که تمام عبادتها برای خدا و منحصر به او باشد همچنان که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (الأنبياء: ٢٥)

ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده ایم مگر این که به او وحی کرده‏ایم که معبودی جز من نیست، فقط مرا پرستش کنید.

و مخالفین این اصل در بین مردم به چند دسته تقسیم می شوند: یا طاغوتی است که مخالف ربوبیت و الوهیت خداوند است و مردم را به عبادت خودش فرا می خواند یا طاغوتی که مردم را به پرستش بتها دعوت می‏کند یا مشرکی که غیر از خدا را به فریاد می‏خواند و با انواع مختلف عبادتها سعی بر نزدیکی به او را دارد یا کسی که در توحید شک دارد که تنها او حق است یا جایز است شریکی برای خداوند در عبادت قرار دهد یا جاهلی که گمان می‏کند شرک همان دین است و وسیله ای برای تقرب به خداوند محسوب می‏شود که در بین اکثریت عوام به خاطر جهل و تقلید و پیروی از گذشتگان رایج شده است همچنین از این لحاظ که علم به آموزه های پیامبران به فراموشی سپرده شده است و دین در غربت قرار گرفته است.

از ابی هریره به صورت مرفوع روایت شده که: خداوند متعال فرمود: من بی نیازترین شرکاء به شرک هستم هرکس کاری انجام دهد و دیگری را همراه من در انجام آن شریک قراردهد او را با شرکش رها می کنم، مسلم آن را روایت کرده است.

«و عن ابی هریرهس مرفوعاً «قال الله تعالی: انا اغنی الشرکاء عن الشرک، من عمل عملاً أشرک معی فیه غیری ترکتُهُ و شرکَهُ» رواه مسلم.[[316]](#footnote-316)

(من عمل عملاً اشرک فیه غیری) یعنی هرکس در عملکردش غیر من را منظور کرده باشد او را باشرکی که مرتکب شده است وا می گذارم.

ابن ماجه می‏گوید: مقصود این است که من از انجام آن کار بیزارم و آن برای کسی است که او را شریک خدا قرار داده است.

طیبی می‏گوید: ضمیر منصوب در ترکته جایز است که به عمل برگردد.

ابن رجب : می‏گوید: عملی که برای غیر خدا باشد چند نوع است:

1/ گاهی ریاء محض است مانند رفتار منافقین خداوند در این باره می‏فرماید: ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﭼ (النساء: ١٤٢) منافقان هنگامی که برای نماز برخیزند، سست و بی حال به نماز می ایستند و با مردم ریا می‏کنند و خدای را کمتر یاد می‏کنند و جز اندکی به عبارت او نمی پردازند، چنین ریائی از شخص مومن در فرض نماز و روزه صورت نمی گیرد. و این ریا گاه در صدقه، حج واجب و دیگر اعمال ظاهری رخ می‏دهد و گاه هم در کارهایی که نفع آنها فراگیر است، به راستی اخلاص در چنین مواردی برای آنها سخت است و گران، شخص مسلم مي‏داند چنین عملی بیهوده است، و انجام دهنده آن مستحق عذاب و عقوبت از جانب خداوند است.

2/گاهی عمل برای خداست ولی توأم با ریا است در این حال اگر ریا در شاکله اصلی عمل دخیل باشد بنابر دلالت نصوص صحیح آن عمل باطل است. و از احادیث دال برآن می توان این حدیث را بر شمرد.حدیث شداد بن اوس که حدیثی مرفوع است: «هر کس نماز را با ریا بخواند دچار شرک شده است، و هرکس روزه را به قصد ریا بگیرد دچار شرک شده است و هرکس صدقه را به ریا بدهد دچار شرک شده است و خداوند عزوجل می‏فرماید: من بهترین تقسیم‏ کننده هستم برای کسی که به من شرک می ورزد و یا هر کس چیزی را شریک من قرار دهد خودش با کم و زیاد عملی که انجام داده است برای شریکی که با او به من شرک ورزیده است، من از او بی نیازم.[[317]](#footnote-317)

و احادیثی در این معنا ذکر نموده است سپس گفته: اگر کسی با نیت جهاد نیت دیگری مانند گرفتن اجرت و نصیب چیزی از غنیمت و تجارت را داشته باشد، اجر و پاداش جهادش کم می‏شود اما تماماً از بین می رود.

ابن رجب گفته: امام احمد : می‏گوید: تاجر و مستاجر و کرایه دهنده اجرشان به اندازه نیت خالصی است که در غزوات داشته اند و مانند کسی نیستند که با تمام جان و مال بدون ذره ای ریا به جهاد در راه خدا پرداخته اند، و در مورد کسی که دستمزد جهاد را می گیرد می‏گوید: اگر برای بدست آوردن پول و درهم به جهاد نرفته باشد اشکالی ندارد.

از عبدالله بن عمرو س روایت شده که گفت: اگر کسی از شما در یکی از غزوات غنایمی راجمع آوری کند اشکالی ندارد، رزقی است که خداوند به او داده است اما اگر کسی از شما فقط در صورت دادن پول حاضر باشد به جهاد آن جهاد هیچ خیری برای او در بر ندارد از مجاهد: روایت شده که حج حمال و اجیر و تاجر کامل است و تمام اجرشان را دریافت می‏کنند زیرا قصد اصلی آنها حج است نه کسب درامد.

می‏گوید: اگر اصل عمل برای خدا باشد سپس نیت ریا برآن حادث شود در صورتی که فقط در ذهن باشد و فرد بتواند بلا فاصله آن را از خودش دور کند، هیچ ضرر و آسیبی را برای او در بر ندارد، اما اگر آن نیت تعلق خاطر او شود آیا منجر به بطان عملش می‏شود یا نه؟

و بر اساس اصل نیتش مجاز به انجام آن عمل هست یا نه؟ در جواب این مسأله بین علماء سلف اختلاف وجود دارد، امام احمد و ابن جریر قائل به این هستند که عمل او باطل نمی‏شود و اصل نیت او مورد توجه قرار می گیرد، که این مسأله از حسن و دیگران هم روایت شده است.

و در این معنا حدیث ابوذر از پیامبرص هم آمده است: او در مورد مردی سوال کرد که کار خیر انجام می‏دهد و مردم بر انجام آن او را مورد ستایش قرار مي‏دهند.

گفت: این همان خصوصیات عجولانه و بشری مومن است.

که مسلم آن را روایت کرده است.[[318]](#footnote-318)

شارح می‏گوید: این مطلب تماماً در شرح ابوسعید ان شاء الله خواهد آمد.

از ابوسعیدس به صورت مرفوع روایت شده است که پیامبرص فرموده: آیا شما را به چیزی که از مسیح دجال برایتان خطرناک تر است آگاه سازم؟گفتند بله ای رسول خدا، گفت: شرک خفی، به این نحو که فرد به نماز می‏ایستد و هنگامی که می بیند شخصی دارد او را نگاه می‏کند به نمازش شکوه و جلال می بخشد) احمد آن را روایت کرده است.

قوله «و عن ابی سعید رضی الله عنه موفوعاً»: «الا اخبُرکم بما هو أخَوف ُ علیکم عندی من المسیح الدجال؟ قالوا بلی. قال: الشرک الخفی: یقوم الرجل فیصلی فیزین صلاته لما یری من نظِر الرجل» رواهُ احمد.[[319]](#footnote-319)

ابی خزیمه در صحیحش از محمود بن لبید روایت کرده که گفت: رسول الله ص بر ما وارد شد و گفت: ای مردم، خودتان را از شرک خفی در امان دارید گفتند: ای رسول خدا شرک خفی چیست؟ گفت: شخصی قصد نماز می‏کند و هنگامی که می بیند دیگری به او نگاه می کند، نمازش را می آراید، این شرک خفی است.[[320]](#footnote-320)

روایت ابو سعید خدری «الشرک الخفی» از این رو آن را خفی می گویند فرد اظهار می‏دارد عملش برای خداوند است در حالی که قصد او را از انجام آن کار دیگری است. و از شداد بن اوس چنین آمده که گفت: ما در زمان رسول الله ص ریاء را شرک اصغر می نامیدیم. ابن ابی الدنیا در کتاب الاخلاص و ابن جریر در التهذیب آن را روایت کرده‏اند، همچنین طبرانی و حاکم و آن را صحیح دانسته اند.[[321]](#footnote-321)

ابن قیم می‏گوید: شرک اصغر، ریا کاری و تصنع سازی برای خلق است و سوگند به غیر خدا و گفته های مانند این که مردی به مرد دیگر بگوید: آنچه تو بخواهی و خدا بخواهد، این از جانب خدا و تو ست، به خدا قسم و به تو قسم، من جز خداوند و تو کسی را ندارم، به خدا و به تو پشت بسته ام، اگر خدا نبود و تو نبودی این مساله چنین و چنان نمی شد، این گفته ها گاه بر حسب حال گوینده و مقصودی که از آن اراده می‏کند جنبه شرک اکبر به خود می گیرد.

بدون تردید اخلاص و متابعت شرط صحت عمل و قبول شدن آن هستند همچنان که فضیل بن عیاض: در مورد قول خداوند متعال ﭽ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭼ (الملك: ٢) تا شما را بیازماید که کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود، می‏گوید: مقصود کاری است که خالص درست باشد گفته شده ای ابوعلی مقصود از خالص و درست چیست؟ گفت عمل اگر خالص باشد و درست نباشد پذیرفته نمی‏شود و اگر هم درست باشند ولی خالص نباشد باز پذیرفته نمی‏شود مگر اینکه هم خالص باشد هم درست. خالص عملی است که برای خداوند باشد و صواب (درست) عملی است که مطابق سنت باشد از جمله فوائدی که حدیث در بر دارد دلسوز بودن و ناصح بودن پیامبر است برای امتش و اینکه ریاء برای صالحین از فتنه دجال ترسناکتر است و زمانی که پیامبرص از بزرگان اولیاء با وجود قوت علم و ایمانشان می ترسد، به طریق اولی ترس از شرک اصغر و اکبر برای دیگران چند برابر می‏شود.

مسائل مطرح شده در این باب:

1- تفسیر آیه کهف.

2- مسأله مهم، رد عمل صالح در صورتی که چیزی از آن برای غیر خدا باشد.

3- بیان سببی که واجب می‏کند آن را که همان کمال بی نیاز است.

4- یکی از اسباب این است که خداوند متعال بهترین شریک است.

5- خوف پیامبرص از ریای اصحابش.

6- تفسیر این که شخص برای خدا نماز می خواند اما زمانی که می بیند کسی به او نگاه می‏کند نمازش را می آراید.

باب: از جمله شرک این است که انسان با عملش طالب دنیا باشد نه رضای خداوند.

قوله «باب من الشرک: ارادة الانسان بعمله الدنیا »

اگر گفته شود چه تفاوتی بین این معنا و معنای باب قبل وجود دارد؟

می‏گویم: بین آنها عموم و خصوص مطلق است و در یک اصل قابل جمع هستند و آن این است که اگر انسان با عملش قصد خود آرایی نزد مردم داشته باشد و تصنع سازی کند و مدح و ثنای آنها را بر انگیزد در آن صورت مرتکب ریا شده است همان طور که قبلاٌ بیان شده مانند اوضاع و احوال منافقین، این مساله نیز به همین شیوه است زیرا فرد با تصنع سازی نزد مردم قصد و اراده مال دنیا را کرده است همچنین خواستار مدح و ستایش و اکرام و اجلال از جانب آنها شده است و تفاوت آن با ریا در این است که شخص اراده عمل صالح را می‏کند تا از آن طریق به کالای دنیایی دست یابد، مانند کسی که به جهاد می رود تا مالی را به دست آورد همان گونه که در حدیث آمده است: بنده درهم و دینار نابود است.[[322]](#footnote-322)

یا می خواهد غنایمی به چنگ آورد و دیگر اموری که شیخ ما از ابن عباس س و سایر مفسرین در معنای قول خداوند متعال ﭽ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﮅ ﭼ (هود: ١٥) کسانی که تنها خواستار زندگی دنیا و زینت آن با شند، ذکر کرده است.

و مصنف: از این معنا چنین اراده کرده است که عمل به خاطر منافع دنیایی شرک و منافی با کمال توحید واجب است و باعث بطان اعمال می گردد، و حتی بالاتر از ریا محسوب می‏شود زیرا کسی که خود را مرید دنیا قرار داده است اراده او در بسیاری از کارهایش جنبه دنیایی به خود می گیرد اما ریا عارض شخص می‏شود در بعضی اعمالش و به صورت همیشگی و مداوم همراه او نیست هر چند که مؤمن باید از هر دو تا بپرهیزد.

قول خداوند متعال: ﭽ **ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ** ﭼ (هود: ١٥ – ١٦) یعنی: کسانی که تنها خواستار زندگی دنیاوزینت آن باشند (پاداش و دسترنج) اعمالشان را در این جهان بدون هیچ گونه کم و کاستی به تمام و کمال می دهیم، آنان کسانیند که در آخرت جز آتش دوزخ بهره و سهمی ندارند و آنچه در دنیا و آخرت انجام مي‏دهند ضایع و هدر می رود و کارهایشان پوچ و بی مورد می گردد.

و قوله تعالی: ﭽ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﭼ (هود: ١٥ – ١٦)

ابن عباسس می‏گوید (ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ) یعنی ثواب آن را (ﭼ)یعنی مال آن را (ﭽ) یعنی به صورت کامل و سرور و شادی وافر پاداش و ثواب تمام اعمالشان را از مال و خانواده و فرزندان می دهیم (ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ) یعنی بدون هیچ کم و کاستی.

سپس آیه را نسخ می‏کند و می‏گوید: ﭽ ﭑ ﭒﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭼ (الإسراء: ١٨) هرکس که دنیای زودگذر (این جهان) را بخواهد آن اندازه که خود می خواهیم و به هر کس که صلاح می دانیم، هر چه زودتر در دنیا بد و عطا خواهیم کرد.

این دو آیه را نحاس در ناسخش روایت کرده است. مراد از نسخ مقید شدن آیه است به نحوی که اطلاق خود را از دست داده است

قتاده می‏گوید: کسی که دنیا تمام هم و تلاش و نیت و آرزو یش باشد خداوند پاداش کار او را با برخورداری از حسنات دنیا می‏دهد و در آخرت کار نیکی ندارد که به وسیله آن جزا داده شود. اما مومن در دنیا با حسناتی که انجام داده است پاداش می بیند و در آخرت هم برآن ثواب می بیند. ابن جریر با ذکر سند خود آن را آورده است، آن گاه حدیث ابو هریره را از ابن مبارک از حیوة بن شریح بیان می کند[[323]](#footnote-323) که گفت: ولید بن ابو ولید، یا ابو عثمان برای من نقل کرد که عقبه بن مسلم از شَُفَّی بن ماتع الا صبحی چنین نقل کرده که (وارد مدینه شد به نا گاه با مردی برخورد کرد که مردم دور و براو جمع شده اند: گفت: این چه کسی است؟)گفتند: ابو هریره. گفت: به او نزدیک شدم تا اینکه پیشاپیش او نشستم در حالی که او برای مردم سخن می گفت: هنگامی که ساکت شد و دورو برش خالی شده گفتم: حقیقتاً تو را به یاد می آورم آن زمان که حدیثی را برای من نقل کردی که آن را از رسول اللهص شنیده بودی و به آن آگاه و واقف بودی، (گفت: ابوهریره چنین گفت: که حدیثی را برای تو نقل می کنم که رسول اللهص در این خانه آن را بمن گفت و غیر از من و او کسی در آنجا نبود پس ابو هریره فریاد بلندی کشید و از حال رفت بعد به هوش آمد و دوباره همین جمله را گفت و از حال رفت و نزدیک بود با چهره برزمین افتد، مدت طولانی در این وضعیت بود، بعد از بیهوشی گفت: رسول خدا برای من نقل کرد که خداوند تبارک وتعالی هنگامی که روز قیامت می‏شود برای داوری در بین مردم حاضر می‏شود و می بینی هر قومی را زانوزده در برابر او می‏بینی، اولین شخصی را فرا می خواند کسی است که قرآن را حفظ کرده است و سپس شخصی که در راه خدا کشته شده است و بعد از آن فرد ثروتمند و دارا، خداوند خطاب به قاری قرآن می‏گوید: آیا آنچه برای رسولم فرستادم به تو یاد ندادم ؛می‏گوید: بله ای پروردگار، خداوند می‏فرماید: چقدر به آنچه می دانستی عمل کردی؟ می‏گوید ساعات شب و روز به آن عمل می کردم، خداوند می‏فرماید: دروغ می گویی و ملائکه هم می گویند دروغ می گوئی، و خداوند به او می‏گوید: فقط می خواستی بگویند فلانی قاری است و دارد قرائت می‏کند و پاداشت را با آن گفته دریافت کردی. نوبت صاحب مال که می رسد خداوند به او می‏گوید: آیا به تو مال و دارایی ندادم تا به کسی محتاج نشوی؟

می‏گوید بله ای پروردگار، خداوند می‏فرماید: با آنچه به تو دادم چه کار کردی؟ سر چشمه رحم و شفقت بودم و با آن مال صدقه می دادم، خداوند به او می‏گوید: دروغ می گویی و ملائکه هم می گویند دروغ می گوئی و خداوند می‏گوید: بلکه چنین می خواستی که بگویند فلان آدم بخشنده‏ای است و پاداش را با گفته مردم دریافت کردی، خداوند پیش کسی که در راه خدا کشته شده می رود و به او می‏گوید: برای چه کشته شدی؟ می‏گوید: امر به جهاد در راه تو فرمان داده شدم، آنقدر مبارزه کردم تا کشته شدم، خداوند می‏گوید: دروغ می‏گویی. فرشتگان هم چنین می گویند و خداوند می‏گوید: بلکه می خواستی بگویند فلانی آدم جسور و شجاعی است و چنین سخنی نیز در حق تو گفته شد وپاداشت را دریافت کردی.

آنگاه رسول اللهص دستی به شانه ام زد و گفت ای ابوهریره این سه نفر اولین خلقی هستند که در روز قیامت آتش به وسیله آنها زبانه می کشد.

از مصنف: در مورد این آیه سوال شد حاصل آنچه جواب داد چنین است: از جانب سلف امت انواع کارهایی که امروزه مردم آن را انجام مي‏دهند و معنایش را نمی‏دانند. ذکر شده است یکی از آنها عمل صالحی است که بسیاری از مردم بخاطر خدا آن را انجام می‏دهند مانند صدقه و نماز وصله رحم و احسان به مردم و ترک ظلم و ستم و دیگر اموری که انسان آن را انجام می‏دهد یا ترک می‏کند فقط برای خدا اما قصد او به دست آوردن ثواب در آخرت نیست بلکه می خواهد خدا در همین دنیا با حفظ مالش و رشد و نموآن، امنیت وحصول برای اهل و خانواده اش و تداوم نعمت به او پاداش دهد و برای بدست آوردن بهشت و فرار از آتش تلاش نمی کند این فرد ثواب کار خود را در همین دنیا می بیند و در آخرت برای او بهره ای نیست، این نوع را ابن عباس ذکر کرده است.

نوع دوم: که بزرگتر و مخوفتر از اولی است و مجاهد در شرح آیه ای آن را بیان نموده این است که فرد اعمال صالحه را به نیت ریا نه قصد ثواب در آخرت، انجام دهد.

نوع سوم: فرد اعمال صالحه را برای به دست آوردن مال انجام دهد مثلا حج برود برای اکتساب یا هجرت کند تا بهره بیشتری از دنیا ببرد یا با زنی ازدواج کند، جهاد برود برای به دست آوردن عنایم، مصنفدر تفسیر آیه این نوع را هم ذکر کرده است.

و یا اینکه مردی برای مشرب فکری که دارد، یا محل کسب و تجارب یا ریاست آنجا آموزش ببیند و علم بیاموزد یا نمازش را به موقع و همیشه انجام بدهد به خاطر وظیفه ای که در مسجد به عهده دارد، همچنان که این امر بسیار واقع می‏شود.

نوع چهارم: شخص خالصانه طاعت و عبادت خدا را به جا آورد بدون اینکه هیچ شریکی برای او قرار دهد اما این فرمانبرداری در عملی باشد که باعث کفر و منجر به خروج از اسلام گردد و مانند یهود و نصاری وقتی که خدا را عبادت می‏کنند یا صدقه مي‏دهند و روزه می گیرند بخاطر رضایت خداوند و روز آخرت است یا مانند بسیاری از افراد این امت که در بینشان کفر و شرک اکبر رایج است و باعث می‏شود آنها به کلی از دایره اسلام خارج شوند، در صورتی که خالصانه خدا را اطاعت می‏کنند و خواهان ثواب در سرای آخرت هستند اما در قبال اعمالی این پاداش را می خواهند که باعث خروج آنان از اسلام می‏شود. و متعاقبا مانع قبول شدن اعمالشان می گردد، این نوع هم در تفسیر آیه از انس بن مالک و غیر او بیان شده است، اهل سلف از آن خوف و هراس دارند و بعضی از آنان گفته اند: اگر می دانستیم خداوند تنها یک سجده را از من قبول می‏کند آرزوی مرگ می کردم چون خداوند می‏فرماید ﭽ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ (المائدة: ٢٧) خدا کاررا تنها از پرهیزکاران می پذیرد.

مصنف: سپس می‏گوید جای طرح این مساله هست که اگر فردی نمازهای پنجگانه و زکات و روزه و حج را بخاطر خدا انجام دهد و خواهان ثواب آخرت باشد و بعد از انها اعمالی انجام دهد صرفاً بخاطر کسب متاع دنیایی، مثلاً یکدفعه حج برود فقط برای خدا و بار دیگر فقط برای دنیا برود همچنان که در عالم واقع وجود دارد در آن صورت، موضوع رنگ دیگری پیدا می‏کند. که بستگی دارد کدام یک غالب باشد و بعضی از آنها (اهل سلف) هم گفته‏اند: قرآن در بسیاری از جاها کسانی که تماماً اهل بهشت هستند یا تماماً اهل جهنم هستند ذکر می‏کند اما در مورد افرادی که شائبه‏ای از بهشت و جهنم در آنهاست سکوت می‏کند.

در الصحیح از ابوهریره س روایت شده که گفت: رسولص فرموده: نابود باد بنده درهم و دینار، نابود باد بنده که جامه نقش و نگار دار می پوشد، نابود باد بنده‏ای که جامه مخمل بر تن می کند، اگر به او داده شود راضی است و اگر داده نشود خشمناک و عصبانی می‏گردد. نابود باد و زیر ورو شود، و هنگامی که خاری بر تن او بخلد نمی‏تواند آن را دربیاورد خوشابه حال بنده‏ای که افسار اسبش را در راه خدا به دست گرفته است؛ با سری ژولیده و خاک آلود و قدمهای غبار آلود، اگر محافظت و حمایت سپاه را از حمله دشمن بر عهده داشته باشد وظیفه اش را تمام و کمال انجام می‏دهد و لحظه ای غفلت و کوتاهی نمی‏کند و اگر در آخر لشکر و دنبال سپاه باشد به همین نحو وظیفه خود را تماما انجام می دهد، اگر اذن و اجازه برکاری را بخواهد به او نمي‏دهند و اگر شفاعت بکند مورد قبول واقع نمی‏شود.

در الصحیح از ابوهریرة س روایت شده که گفت: رسول ص فرموده: نابود باد بنده درهم و دینار، نابود باد بنده که جامه نقش و نگار دار می پوشد، نابود باد بنده‏ای که جامه مخمل بر تن می کند، اگر به او داده شود راضی است و اگر داده نشود خشمناک و عصبانی می‏گردد. نابود باد و زیر ورو شود، و هنگامی که خاری بر تن او بخلد نمی‏تواند آن را دربیاورد خوشابه حال بنده‏ای که افسار اسبش را در راه خدا به دست گرفته است؛ با سری ژولیده و خاک آلود و قدمهای غبار آلود، اگر محافظت و حمایت سپاه را از حمله دشمن بر عهده داشته باشد وظیفه اش را تمام و کمال انجام می‏دهد و لحظه ای غفلت و کوتاهی نمی‏کند و اگر در آخر لشکر و دنبال سپاه باشد به همین نحو وظیفه خود را تماما انجام می دهد، اگر اذن و اجازه برکاری را بخواهد به او نمي‏دهند و اگر شفاعت بکند مورد قبول واقع نمی‏شود».[[324]](#footnote-324)

«فی الصحیح » یعنی در صحیح بخاری

«تعس» با کسر (ع) است و جایز است مفتوح هم باشد، یعنی افتاد، سقوط کرد و در اینجا مقصود نابود شدن است، حافظ قائل به این است و البته در جایی دیگر آن را متضاد با سعد یعنی شقاوت و بدبختی آورده است و ابو السعادات گفته: تعس، یتعس هنگامی است که فرد با چهره برزمین می افتد و دعای هلاکت و نابودی است.

«عبد الدینار» دینار از طلا است و اندازه آن همانند مثقال است در وزن.

«تعس عبدالدرهم» درهم از نقره است. وفقهاء وزن آن را به اندازه یک دانه جو دانسته اند ودر نزد ما یک درهم از ضرب بنی امیه وزنش 55 دانه جو است، فرد را از این رو عبد در هم نامیده اند که شخص عملا مقصود و هدف خودش را آنگونه اعلام نموده است و هرکس غیر خدا را در نظر گیرد همان را شریک در عبودیت او در نظر گرفته است همچنان که حال و وضعیت اکثریت این گونه است.

«تعس عبد الخمصیة» ابو السعادت مي‏گوید: لباسی است از خز و پشم علامت گذاری شده و گفته شده «خمیصة» آن است که سیاه و راه راه باشد جمع آن خمائص است «الخمیلة» با فتح (خ) معجم است و ابو السعادت گفته: خمل لباسی است پرزدار از هرچیزی که درست شده باشد.

«تعس و انتکس» حافظ می‏گوید به صورت مهملة یعنی مرض و بیماری دوباره (به جان او)بیافتد. ابوالسعادت می‏گوید: یعنی واژگون باد. که نوعی دعا است برای ناکامی و ناامیدی. طیبی می‏گوید: زیرا آن هنگام که شخص نابود شد با چهره به زمین می افتد و آن هنگام که زیررو شد پوزه اش به خاک مالیده می شود و از بین می رود.

«و اذا شک» یعنی اگر خاری در تن او فرو رود «فلا انتقش» نمی‏تواند با منقاش هم آن را در آورد که این سخن ابوسعادات است.

و مقصود این است که هر کس چنین حال و وضعی داشته باشد مستحق دعا بر چنین سرنوشت و سرانجام بدو ناگواری است و قطعا اثرات چنین دعاهایی را در حوادث زیانبار دنیا و آخرت خواهد چشید.

شیخ الاسلام : می‏گوید: نبیص مسمای عبد الدینار و درهم و... را بر چنین افرادی نهاده است، جمله ای خبری با مضمون دعا و «تعس و انتکس و إذا اشیک فلا انتقش» بیانگر حال کسانی است که چون شری به آنان رسد از آن نمی رهند و رستگار نمی شوند، زیرا به وسیله آن نابود می شوند و تباه می گردند و هرگز به مقصود خود نمی رسند و از مکروه رهایی نمی یابند و سرنوشت افرادی که بنده مال باشندهمین است. آنها را چنین توصیف کرده که «إن اُعطَی رضی وان مُنِعَ سخَط» همچنان که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﭼ (التوبة: ٥٨) در میان آنان کسانی هستند که در تقسیم زکات از تو عیبجویی می‏کنند و ایراد می‏گیرند اگر بدانان چیزی از غنائم داده شود خشنود می شوند و اگر چیزی از آن بدیشان داده نمی‏شود هرچه زودتر خشم می گیرند. بنابراین خشم و رضایت آنها تنها برای غیر خدا است و این سرنوشت تمام کسانی است که وابسته به پُست و مقامات دنیایی و سایر اشکال و صورتهای هوای نفس هستند که اگر به آن دست یابند راضی و خشنود می شوند و در غیر اینصورت خشمناک و عصبانی‏اند. چنین اشخاص عبدو بنده هوای نفس خود هستند، زیرا بندگی و عبودیت در اصل همان بندگی و عبودیت قلب است و خضوع و نرمی در برابرآن، و آن کس که طالب و خواهان مال است بندگی و عبادت آن را به جا می‏آورد، در واقع امور مالی دو نوع است:

1- آنچه فرد به آن نیاز دارد مانند خوراک و پوشاک و مسکن و مانند آن و آن را از خداوند طلب می‏کند و به ان متمایل است در اینجا فرد مال را به خاطر نیازی که به آن دارد بکار می بردمانند «الاغی که بران سوار می‏شود و فرشی که بر روی آن می نشیند بدون اینکه برده و در بند آن باشد و بی تاب و بی قرار آن گردد.

2-آنچه فرد به آن نیاز ندارد که شایسته است به آن تعلق نداشته باشد و اگر داشته باشد بنده آن شده است و کسی که عبد غیر خدا باشد و به غیر او اعتماد داشته باشد حقیقت عبودیت برای خداوند و توکل به خداوند نزد او معنی نخواهد داشت زیرا بخش از عبادت و توکل را برغیر خدا اختصاص داده است و محق تر از هرکسی بر مسمای این قول رسولص است.

«تعس عبد الدینار، تعس عبدالدرهم، تعس عبدالخمیصة، تعس عبد الخمیلة» و او عبدو بنده این امور است، و اگر از خداوند آن را طلب کند اگر به او بدهد راضی و خشنود می‏شود و اگر ندهد عصبانی و خشمناک می گردد در صورتی که عبد واقعی خداوند کسی است که به آنچه خداوند به آن راضی است راضی باشد و آنچه خداوند از آن منزجر باشند او هم از آن انزجار داشته باشد، با دوستان و اولیاء خدا دوست باشد و با دشمنان خدا دشمن چنین شخص دارای ایمان کامل است.

«طوبی لعبدٍ» ابوالسعادات گفته طوبی اسم بهشت است همچنین گفته شده آن درختی در بهشت است. تایید این گفته روایتی است که ابن وهب با سند از ابوسعید آورده است که مردی گفت ای رسول خدا، طوبی چه چیزی است؟ فرمود: درختی است در بهشت که سیر آن 100سال به طول می انجامد، لباس اهل بهشت از جوانه آن به دست می‏آید، امام احمد آن را چنین روایت کرده است: حسن بن موسی چنین نقل کرد که از عبدالله بن لهیعة شنیده که دّراج ابوالسمح برای او نقل کرده که ابوالهیثم از ابو سعید خدری و او هم از رسول اللهص اینگونه نقل کرده که مردی گفت: ای رسول خدا خوشا به حال کسی که تو را دیده و به تو ایمان آورده است گفت: خوشا به حال کسی که من را دیده و به من ایمان آورده و سه بار دیگر می‏گوید خوشا به حال کسی که به من ایمان آورده و من را ندیده است. مرد به او می‏گوید مقصود از (طوبی)چیست؟ جوابی که رسول الله ص می‏دهد همانی است که در بالا ذکر شده است.[[325]](#footnote-325) شواهدی برای این حدیث در صحیحین و غیر آن وجود دارد. ابن جریر از وهب بن مبنه اثر عجیب و غریبی را روایت کرده است اینگونه که وهب : گفته است: در بهشت درختی است که به آن طوبی گفته می‏شود، سواره می‏تواند بی‏وقفه در زیر سایه آن صد سال حرکت کند، گلهای آن از ریاط (نوعی پارچه نرم و نازک) است و برگهای آن از برود (نوعی پوشش و پارف مقلم) و شاخه های ان از عنبر و پهنای آن از یاقوت و خاک آن از کافور و گل و لای ان از مشک، از ریشه آن چشمه های شراب و شیر و عسل خارج می‏شود، محل جلوس اهل بهشت است، هنگامی که آنها نشسته اند اگر ملائکه های خداوند بر آنها وارد شدند آنان را رهبری می‏کنند برگزیده گانی که با زنجیرهایی از طلا بهم وصل شده اند...

چهره آنها از حسن و جمال به مانند چراغ است و کرکهای لباسشان از نرمی به خز مرعزی می ماند.

جامه هایی پوشیده اند که الواحی از یاقوت بران وصل است، با پرهایی از طلا و لباسهایی از دیبای نازک که می درخشد و برق می زند، آنان بر زمین می خوابند و می گویند پروردگار ما را بسوی شما ارسال کرده تا او را دیدار کنید و تسلیم او بشوید، و سوار آنها می شوند در حالی که با سرعتی بالاتر از پرندگان پرواز می‏کنند، و نرمتر از فرش هستند و بدون هیچ رنج و زحمتی در روی آن می دوند، کنار برادرانشان حرکت می‏کنند با آنها حرف می زنند، نجوا می‏کنند، و سواره ها در طرفین هم راه می پیمایند بدون اینکه گوش و کرک هیچ کدام از آنها بادیگری برخورد کند حتی درخت نیز در مسیر شان خود را کج می‏کند تا بین دو همراه فاصله ای ایجاد نشود.

در ادامه چنین گفته که آنها نزد خداوند رحمان و رحیم می آیند و او خود را بر آنان آشکار می‏کند تا به او نگاه کنند، هنگامی که او را می بینند می گویند: خداوندا درود و سلام تنها برای توست و از جانب توست و صاحب جلال و کرامت تنها تو هستی و خداوند تبارک و تعالی در جواب می‏گوید: سلام و درود برای من است و از جانب من است و رحمت و محبت من در حق شما تحقق یافته است، خوشا به حال بندگانی که در خفا از من ترسیدند و از دستوراتم اطاعت کردند و آنان چنین جواب مي‏دهند: خداوندا ما آنچنان که شایسته عبادت تو است تو را عبادت نکردیم و ارج و منزلت تو را به جا نیاوردیم، به ما اجازه بده خاکسار پاهایت شویم، خداوند می‏گوید: اینجا منزلگاه سختی و عبادت نیست بلکه جایگاه ماندگاری و نعمت است، من سختی عبادت را از دوش شما برداشته، اکنون آنچه می خواهید از من تقاضا کنید، که هر یک از شما آرزوها و خواسته هایی داشته اید، و آنان از او در خواست می‏کنند و پایین ترین آنها می‏گوید: پروردگارا اهل دنیا در امور دنیا با همدیگر به رقابت پرداختند و در آن سخت گرفتند و همدیگر را به تگنا انداختند، خداوندا از هر چیزی که در دنیا بوده از روزی که آن را خلق کردی تا روزی که به پایان بردی به من بهره ایی بده، خداوند می‏گوید: در آرزویی که کردی کوتاهی و سستی به خرج دادی و پایین تر از شأن و منزلت خودت در خواست کردی، این از جانب من برای تو ارمغانی خواهد بود به دلیل جایگاه بالای من و از آن رو که نه بخشش من کم و اندک است و نه کسی را بی جواب می گذارم، سپس می‏گوید: خواسته ها و آرزوهایی که بندگانم داشته اند و به آن نرسیده اند و هرگز در خاطرهایشان هم نگنجیده و راه نیافته برآنان عرضه کنید، و فرشتگان آنان را به تمام خواسته های که در دل داشته اند می رسانند چنان که خواسته ای برای آنان نمی ماند و در آنچه به آنان مي‏دهند: اسبهای بهم بسته شده ای است که بر هر چهار تای آنها تختی از یاقوت است و بر هر تختی گنبدی از طلا ی مصرع گذاشته شده و در هر گنبدی فرشی از فرشهایی که مظاهر بهشت است قرار داده شده و همچنین دو تا کنیز حوری، که بر تن هر حوریی دو تا لباس از لباسهای بهشت هست و رنگی جز رنگ آنها در بهشت وجود ندارد و هیچ بوی خوشی نیست مگر اینکه از آنها بلند می‏شود، تابندگی و نور سیمایشان از دل گنبد می درخشد، چنان که اگر کسی آنها را ببیند گمان می‏کند که جدا از گنبد هستند، سرهایشان بالای ساقهایشان مانند جوجه کبک سفید رنگی است دریا قوتی قرمز رنگ، و فضل همراهی و مصاحبت با این بندگان خدا را برای خود مانند فضل خورشید برسنگ و بالاتر از آن می‏دانند برآنان وارد می‏شودند و سلام می‏کنند و انها را می بوسند و دست مي‏دهند و می گویند: سوگند به خدا که گمان نمی کردیم خداوند مانند شما را بیافریند انگاه خداوند به ملائکه دستور می‏دهد که هر کدام از آنها را منظم و صف وار به جایگاهی که برایشان در بهشت در نظر گرفته شده است راهنمایی کنند.

این اثر را همراه سند ابن ابی حاتم از وهب بن منبه با این اضافات روایت کرده است: به موهبتهایی که پروردگارتان به شما بخشیده است نگاه کنید، آن گاه که در حریم دوست بودید، دراتاقهای ساخته شده از در و مرجان بادرهایی از طلا و تختهایی از یا قوت و فرشهایی از دیبای نازک و براق و منبرهایی از نور که از در و دیوار آن نور همانند شعاع خورشید، جاری بوده، مثل آن همانند ستاره ایی درخشان در روز است، و اگر این موهبت‏ها از جانب خداوند فراهم نمی شد دیده ها نور و روشنی نمی یافتند. قصرهای ساخته شده از یاقوت سفید با فرشهایی از حریر سفید وجود نداشتند، همچنین قصرهایی از یاقوت سبز با فرشهایی از دیبای سبز و قصرهایی از یاقوت زرد با فرشهای ارغوانی زرد بودند که درهایی از زمرد سبز و طلای سرخ و نقره سفید با پایه هایی از جواهر و تراسهای ساخته شده از گنبدهای مرواریدی در برجهایی از طبقات مرجان، داشته باشند و چون به سوی آنچه خداوند به آنها داده، برگردند، در آنصورت برایشان اسبهایی از یاقوت سفید که در آن روح دمیده شده، و زیرآن نوزادهایی جاودانه قرار داده شده که به دست هر کدام از آنها افسار اسبی ازآن اسبها داده شده که لجام و استخوانهای آن از نقره سفید با چینش منظم از درّ و یاقوت ساخته شده که تختهای آن مفروش به دیبای نازک است.

بوسیله آن اسبها که خرامیده راه می روند باغهای بهشت را می بینند و هنگامی که به منزلگاهشان بر می گردند ملائکه را می بینند که بر منبرهای از نور نشسته اند و منتظر آنها هستند تا با آنها دیدار کنند و دست بدهند و سخاوت و بزرگواری پروردگارشان را نسبت به آنها تبریک بگویند، آنگاه که وارد قصرهایشان می شوند تمام چیزیهایی که آن را آرزو نکرده‏اند و نخواسته اند به آنها بخشیده شده است. و در پیش در هر قصری چهار تا باغ قرار داده شده ؛که دو تا از آن باغها دارای شاخه های راست و صاف هستند و دو تا از انها باغهایی سرسبزی هستند که از شدت پر آبی به سیاهی می زنند و چشمه های جوشان و پر آبی در آنهاست زمانیکه به خانه هایشان می روند و در آن آرام می گیرند خداوند به آنها می گویند: ﭽ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤ ﭥ ﭼ (الأعراف: ٤٤) آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافته ایید می گویند بلی. و خداوند می‏گوید: آیا به پاداش پروردگارتان راضی هستید؟ می‏گوید خداوندا ما راضی هستیم تو هم از ما راضی باش و خداوند دوباره می‏گوید بخاطر رضایت من از شما است که ورود به خانه ام را برشما روا دانستم و شما به صورت من نظر افکنداید در این هنگام می‏گوید: ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﭼ (فاطر: ٣٤ – ٣٥) سپاس خداوندی را سزاست که غم و اندوه را از ما زد ود بیگمان پروردگار ما آموزنده (گناهان بندگان) و سپاسگزار کارهای نیک ایشان است خداوندی که در پرتو فضل و لطف خویش ما را در سرای اقامت و ماندگاری جای داد، در آن هیچ گونه رنج و مشقت جسمانی و هیچگونه نا توانی و واماندگی روحانی به ما دست نمی‏دهد. سیاق این حدیث غریب است و برای بعضی از قسمتهای آن شواهدی در (الصحیحین) وجود دارد.

خالد بن معدان می‏گوید: در بهشت درختی هست که به آن طوبی گفته می‏شود تمام آن پستانی است که بچه های بهشت از آن شیر می نوشند و اگر زنی سقط بکند بچه اش در رودی از رودهای بهشت تا زمان قیامت می ماند و هنگام بر انگیختن بچه ای 40 ساله می‏شود، بر ابوحاتم آن روایت کرده است

**«أخذ بعنان فرسه فی سبیل الله»** یعنی در جهاد با مشرکین همیشه افسار اسب خود را گرفته و آماده است.

«أشعث» مجرور است با فتحه، چون اسم غیر منصرفی است که برای وضعیت و وزن فعل به کار برده می‏شود. و «راسه» مرفوع است به دلیل فاعل بودن و مقصود موهای ژولیده است چنان که جهاد در راه خدا شخص را از تمیز کردن و صاف نمودن موهایش بازداشته است «مغبرة قد ماه» با حذف جر صفت دوم برای فرد است «إن کان فی الحراسة کان فی الحراسة» با کسر (حِ) یعنی حمایت و مواظبت از پناه و لشکر در برابر هجوم را به تمام و کمال انجام می‏دهد.

«و ان کان فی الساقةِ کان فی ا الساقةِ ِ» یعنی اگر در آخر لشکر هم واقع شود جانش را در اختیار منفعت ها و مصلحت های جهاد و مبارزه در راه خداوند قرار می‏دهد و در هر مقام و جایگاهی که باشد برای جذب ثواب و جلب رضایت و محبت خداوند اقدام می کند.

ابن جوزی : می‏گوید: او شخص بی نام و نشان و گمنامی است که در پی اعتلای نام و اوازه نیست و خلخالی می‏گوید: به آنچه امر شده همان را انجام می‏دهد و در جایگاهی که برای او در نظر گرفته شود اقامت می گزیند در سرپست و مقامش حاضر می‏شود و غیبت نمی‏کند حراسة و الساقة از آن حیث مطرح شده اند که سختی ترین مشقت ها را در پی دارند و فضل و ارزش حراست در راه خدا را می رسانند.

«إن استأذن لم یؤذن له» یعنی اگر از امراء و فرماندهان اذن و اجازه کاری را بخواهد به او نمي‏دهند چون هیچ منزلت و جایگاهی در نزد آنان ندارد و از کسانی نیست که (بخاطر آنها انجام دهد) و از آنها بخواهد و مقصود او را از عملکردش تنها خداست و آنچه بخواهد در نزد او جستجو می‏کند و می یابد.

و «إن شفع» با فتح حرف اول و دوم «لم یشفَّع» با فتح فاء مشدّد «یعنی اگر او را در کاری که خداوند و رسول خدا آن را دوست دارند شفیع قرار دهند شفاعت او در نزد امر او فرمانروایان پذیرفته نمی‏شود.

امام احمد و مسلم از ابوهریره به صورت مرفوع چنین روایت کرده‏اند «رب أشعث مدفوع بالابواب لو أقسم علی الله لابره» چه بسا ژولیده مویی که از تمام درها رانده شده اگر بر خدا سوگندی خورد حتماً آن را انجام می‏دهد.

حافظ گفته: در آن ترک دوستی مقام و شهرت و فضل گمنامی و تواضع نهفته است.

امام احمد همچنین از مصعب پسر ثابت پسر عبدالله پسر زبیر روایت کرده که گفت: عثمان در حالی که برروی منبر خطبه می خواند چنین گفت: سخنی را که از رسول خداص شنیدم برای شما بازگو می‏کنم و هیچ مانعی برای گفتنم جز ظن به شما وجود ندارد از رسول الله شنیدم که می گفت: یک شب حراست و پاسبانی در راه خدا با فضیلت‏تر از قیام و روزه هزار شب و روز است.[[326]](#footnote-326)

حافظ ابن عساکر در تعبیری از عبدالله بن مبارک روایت کرده که عبدالله پسر محمد قاضی نصیبین گفت: محمد ابن ابراهیم ابن ابو سکینة برای من نقل کرد که عبدالله ابن مبارک این ابیات بطر سوس رابر او املا کرده و متقابلا به او وعده خروج داد و وی آن را در سال 177 برای فضیل بن عیاض سروده است.

ای عابد حرمین اگر ما را می دیدی، می دانستی که عبادت تو چیزی جز لعب و بازی کودکانه نیست آن کس که صورتش را با اشکایش رنگ می زند، و ما گردنمان را با خون خود رنگ می زنیم یا اینکه سپاهانش را در باطل به سختی می اندازد، به بامدادان لشکر یان او به رنج می افتند بوی خوش برای شما، بوی خوش ما غبار زمین درشت و کم حاصل از گفتارهای پیامبرمان برای ما آمده است، گفته صحیح و درستی که دروغی در آن نیست، غبار لشکر خدا در بینی انسان با دود و غبار آتش ملتهب و سوزان یکسان نیست.

این کتاب خدا که در بین ما سخن می‏گوید شهید مرده نیست دروغ نمی‏گوید:

در ادامه چنین می‏گوید که فضیل را با کتابش در مسجد الحرام دیدم هنگامی که ان را خواند اشک از چشمانش سراریز شد و گفت: ابو عبدالرحمن راست گفت: و من را هم نصیحت کرد آنگاه خطاب به من گفت: تو جزء کسانی هستی که حدیث می نویسی؟گفتم بله، گفت این حدیث را بنویس، و فضیل بن عیاض برمن چنین املا کرد: منصور پسر معتمر از ابو صالح از ابوهریره برای من چنین نقل کرده است که مردی گفت: ای رسول خدا به من عملی را بیاموز که از طریق آن ثواب مجاهدین در راه خدا را به دست بیاورم گفت: می‏توانی نماز بخوانی و سست نشوی و روزه بگیری و افطار نکنی گفت: ای رسول خدا من ضعیف تر از این هستم که بتوانم چنین کاری را انجام بدهم.

پیامبرص می‏فرماید: قسم به آن کس که نفس من در دست او است اگر هم یارای آن را دانستی فضل مجاهدین در راه خدا را به دست نمی آوری، آیا ندانسته ای که اسب مجاهد اگر به کندی هم راه برود برای هرگامی حسنات نوشته می‏شود.[[327]](#footnote-327)

از جمله مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

1- انسان به طریق عملکرد خود به قصد دنیا عمل کند نه آخرت.

2- تفسیر آیه هود.

3- تسمیه انسان به بنده درهم و دینار و بنده‏ جامه نقش و نگار دار.

4- تفسیر این قسم حدیث که اگر به او داده شود راضی است در غیر آن صورت خشمناک و ناراحت است.

5- تعبیر نابود باد وهلاک و زیر و رو شود.

6- تفسیر این قسمت از حدیث: هنگامی که خاری برتن او بخلد نمی‏تواند آن را در بیاورد.

7- ثناء و ستایش مجاهد با صفات و صف شده آن.

باب

آن کس که از علما و امرا در تحریم آنچه خداوند آن را حلال نموده، و حلال دانستن آنچه خداوند آن را حرام کرده است، اطاعت کند. حقیقتاً آنها را اربابانی غیر از خدا در نظر گرفته است.

ابن عباس س می‏گوید: نزدیک است از آسمان برشما سنگ فرو ببارد، (مصنف: می‏گوید) رسول الله چنین فرموده، و دیگران می گویند ابوبکر و عمر آن را گفته است.

باب من اطاعَ العلما ء و الامراء فی تحریم ما اهل الله أو تحلیل ما حرم الله، فقد اتخذهم ارباباًمن دون الله.

لقول الله تعالی: ﭽﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﭼ (التوبة: ٣١) یعنی :(آنها) دانشمندان و راهبان خویش را معبودهایی در برابر خدا قرار دادند، و (همچنین) مسیح فرزند مریم را؛ در حالی که دستور نداشتند جز خداوند یکتائی را که معبودی جز او نیست، بپرستند، او پاک و منزه است از آنچه همتایش قرار می‌دهند تفسیر این مطلب در نزد مصنف: هنگام ذکر حدیث عدی بن حاتمس بیان شده است.

«و قال ابن عباس س : «یوشک أن تنزل علیهم حجارة من السماء أقول: قال رسول اللهص و تقولون: قال ابوبکر و عمر.

«یوشک» با ضم حرف اول و کسر (شِ) معحمه به معنای نزدیک می‏شود و شتاب می گیرد.

این گفته از جانب ابن عباس در جواب کسی است که به او گفت: ابوبکر و عمر، تمتع عمره را به حج جایز نمی‏دانند و معتقدند که افراد حج بهتر است یا چیزی در این معنا و مضمون، ابن عباس معتقدبود که تمتع عمره به حج واجب است.

و در این راستا می‏گوید:

اگر فرد طواف بیت الحرام را انجام داد وسعی بین صفا و مروه را تا 7 مسافت طی نمود، بخواهد یا نخواهد از احرام عمره خارج شده و دلیل آن حدیث سُراقة بن مالک است هنگامی که به آنها دستور داد آن حج را عمره قرار بدهند و اگر طواف بیت و سعی بین صفا و مروة را انجام دادند از احلال به عمره خارج شوند، سراقة گفت ای رسول خدا آیا فقط امسال این کار را بکنم یابرای همیشه، فرمود برای همیشه. حدیث در الصحیحین آمده است.[[328]](#footnote-328)

بنابراین اگر شخصی بخواهد در مذاهب علما و اقوال و گفته های آنان و دلایلی که بر آن مطرح کرده‏اند جستجو و نظر کند اگر ملکه و توانایی سنجش و نظر در آن را داشته باشد می‏تواند و برای او مانعی وجود ندارد که یکی از آراء را برای خود برگزیند همچنان که خداوند متعال می‏فرماید:

ﭽ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﭼ (النساء: ٥٩)

و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبرا و برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید این کار برای شما بهتر و خوش فرجام تر است بخاری و مسلم و دیگران چنین آورده اند که[[329]](#footnote-329) نبی ص گفت: اگر از امر و فرمان خودم پیروی می کردم قربانی که برای حرم هدیه کرده بودم پشت سر نمی انداختم و اگر حیوانی برای قربانی نداشتم از احرام خارج می شدم، این لفظ را بخاری در حدیث عایشه ل آورده است و در حدیث جابر لفظ آن چنین آمده است »: آنچه را که شما را به آن فرمان دادم انجام دهید و اگر من حیوان را برای قربانی آب نمی دادم همان کاری را که به شما امر کردم انجام می‏دادم. این حدیث در شمار احادیثی است که قول ابن عباس را تایید می‏کند و در کل ابن عباس زمانی که دید بخاطر رأی ابوبکر و عمر عده ای از پذیرفتن حدیث روی گردان شدند گفت: یوشک أن تنزل علیهم حجارة من السماء.

امام شافعی : می‏گوید: علما اجماع بسته اند زمانی که برای فردی سنت رسولص روشن و آشکار شد جایز نیست برای هیچ گروه و دسته ای آن را کنار بگذارد.

و امام مالک : چنین می‏گوید: که هیچ کس در بین ما وجود ندارد درد که (سخنش) رد و مردودی نداشته باشد مگر صاحب این قبرص سخن بزرگان در این رابطه بسیار است.(یعنی سخن هر کس قابل رد است جز پیامبرص که سخنش لازم الاتباع است).

و علما پیوسته در ارتباط با حوادث و رویداد ها اجتهاد می‏کنند و بنابر حدیث هر کدام به نتیجه ثواب و درستی برسند برای او دو اجر در نظر گرفته می‏شود و اگر در اجتهادش به خطا رود برای او یک پاداش منظور می‏شود.[[330]](#footnote-330)

اما اگر دلیل (قاطعی از قرآن و سنت) بیابند باید بر اساس آن عمل ‏کنند و اجتهاد خود را ترک و رها کنند اما اگر حدیثی را در این رابطه نیابند یا اینکه ثبوت آن از جانب نبیص قطعی نباشد یا اینکه برای آن معارض و مخصص و مانند آن وجود داشته باشد در آن صورت برای امام جایز است که اجتهاد کند.

در عصر امامان چهارگانه : افراد احادیث را از کسانی یاد می گرفتند که آن را شنیده و استماع کرده بودند چنان که فردی در جستجوی حدیث سالها به مسافرت در شهرها مختلف می پرداختند از این رو ائمه به تدوین و تصنیف احادیث باذکر سند آن روی آوردند و احادیث صحیح و حسن و ضعیف آن را از همدیگر تمیز دادند و فقها نیز در هرمذهب تصنیف و تالیفاتی را ارائه دادند و دلایل و استدلالهای مجتهدین را در آن ذکر نمودند و از این طریق راه را برای طالب علم آسان کردند.

و هرامامی حکم را با دلیل و سندش ذکر می‏کردند. در سخن ابن عباس س تبعیت و تقلید از ددیگاه امامی خاص بی‏آنکه به دلیل توجه شود به طوری که دلیل نیز در دست است، شدیداً مورد انکار قرار گرفته است، به سبب مخالفت با دلیل. امام احمد گفته: احمد بن عمر البزار و زیاد بن ایوب و ابوعبیده حداد برای ما چنین نقل کرده‏اند که مالک بن دینار از عکرمة از ابن عباس چنین آورده که گفت: از ما نیست مگر کسی که قول نبی را برگزیند و غیر او را رها کند. بنابراین واجب است شخصی که دلیل را ترک کرده به خاطر گفته یکی از علما هرکس که باشد مورد قبول و پذیرش واقع نشود، نصوص ائمه نیز دلالت بر همین دارد و اینکه اجتهاد جایز نیست مگر در مسائلی که دلیلی از کتاب و سنت برآن وجود ندارد. بعضی از علما این مطلب را با این عبارت مورد توجه قرار داده اند که تقلید از عالم در مسایل اجتهادی اشکالی ندارد. اما اگر مخالفت بکند با کتاب و سنت و رأی اجتهادی را برگزیند)واجب است مورد رد واقع شود همان طور که ابن عباس و شافعی و مالک و احمد گفته‏اند و بر آن اجماع بسته شده است و همچنان که در کلام امام شافعی گذشت.

امام احمد می‏گوید: در شگفتم از قومی که اسناد (حدیث) و صحت آن را شناخته اند و به رأی ونظر سفیان عمل می‏کنند در حالی که خداوند می‏فرماید ﭽ **ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ** ﭼ (النور: ٦٣)

آنان که با فرمان ما مخالفت می‏کنند باید از این بترسند که بلایی گریبانگیرشان گردد یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ (النور: ٦٣)

آیا مي‏دانید مقصود از فتنه چیست؟

فتنه یعنی شرک، زیرا امکان دارد از طریق رد کردن قسمتی از آن قول در دل زیغ و انحراف از حق به وجود بیاید که فرد از آن طریق هلاک می‏شود.

این کلام را از امام احمد: فضل پسر زیاد و ابوطالب روایت کرده‏اند، فضل از احمد چنین می‏آورد: در قرآن نظر کردم، اطاعت از رسول را در 33 جا یافتم. آنگاه شروع می‏کند به تلاوت این آیه ﭽ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﭼ (النور: ٦٣)

از گفته او قول خداوند متعال «الفتنه» به معنای شرک را تا اخر آیه (فیهلک)مطرح ساخته سپس به تلاوت این آیه می پردازد:

ﭽﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ (النساء: ٦٥) اما نه به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملا تسلیم قضاوت تو باشند.

ابو طالب از احمد چنین می‏آورد که به او گفته شد: گروهی هستند که به حدیث فرا می خوانند اما خودشان پایبند رأی سفیان و غیر او می شوند. گفت: تعجب می کنم از کسانیکه استماع حدیث کرده‏اند و اسناد و صحت آن را شناخته اند و به سوی آن دعوت می‏کنند، آنگاه از راأی سفیان و دیگران پیروی می‏کنند. خداوند متعال می‏فرماید (ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ)آیا می دانی فتنه چیست؟ فتنه کفر است خداوند می‏فرماید: (الفتنة اشد من القتل) برگرداندن مرم از دین بدتر از کشتن است. شیخ الاسلام : از احمد : چنین می‏آورد که آنان حدیث رسول را فرا می گیرند اما غبطه هوی وهوس آنها را به سوی رأی می کشاند.

عبارت «عرفو ا الاسناد» یعنی اسناد حدیث و صحت آن را شناختند، زمانی که سند یک حدیث درست باشد آن حدیث نزد اهل حدیث و دیگر علما ءصحیح به شمار می‏آید.

و مقصود از سفیان: همان سفیان ثوری امام زاهد و عابد فقیه و معتمد است، که شاگردانی دارد که پیرو و دنباله رو رأی و نظر او هستند مذهب او مشهور است و علماء : در کتابهای که بحث از مذاهب ائمه شده آن را ذکر کرده‏اند مانند: التمهید و الاستذ کار ابن عبدالبر و اشرف علی مذاهب الاشراف ابن منذر و المحلی ابن حزم و المغنی ابومحمد عبدالله بن قدامة الحبنلی و دیگر منابع.

گفته امام احمد : «عجبت لقوم عوفو الاسناد و صحته...» انکاری است از جانب او برکس که آن را تأویل می‏کندو بر قلبهای زیغ زده ای که شخص به وسیله آن کافر می‏شود و در حقیقت این امر ناپسند فراگیر شده خصوصاً در بین افراد منتسب به علم، به گونه ای که در رویگردانی از کتاب و سنت عزم بسته اند و از متابعت رسول ص و تعظیم اوامر و نواهی او سرباز زده اند و از جمله گفته های آنان این است و چنین شخصی می‏گوید: فردی که من از او تقلید کرده ام به حدیث و ناسخ و منسوخ آن آگاهتر است و گفته هایی از این نحو که نهایت آنها ترک متابعت و پیروی از رسولص کسی که هرگز از روی هوی و هوس سخن نمی‏گوید، است در حالی که فرد مورد اعتماد آنها دچار خطا و اشتباه در رأی و گفته و عملکرد) می‏شود چنان که سایر ائمه نیز با او مخالفت می ورزیده اند و با دلیل از قول او ممانعت می کرده‏اند در واقع هیچ امامی نیست مگر اینکه بعضی از علم را داشته باشد نه همه آن را، بنایراین بر هر مکلفی واجب است اگر دلیلی از کتاب و سنت رسول به او رسید و معنای آن را در ک کرد و فهمید، همان را برگزیند و عمل کند اگرچه با او مخالفت بورزند. کسانی که با آن مخالفند همان گونه که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (الأعراف: ٣)

از چیزی پیروی کنید که از سوی پروردگارتان بر شمانازل شده است و جز خدا از اولیاء و سر پرستان دیگری پیروی نکنید متوجه (اوامر و نواهی خدا) هستید(و کمتر پند می گیرد).

و خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ (العنكبوت: ٥١)

آیا همین اندازه برای آنان کافی و بسنده نیست که ما این کتاب را بر تو نازل کرده‏ایم و پیوسته برآنان خوانده می‏شود مسلماٌ در نزول این کتاب رحمت بزرگی در حق بندگان و تذکر سترگی است (برای کسانی که درهای قلب خود را به روی حقیقت می گشایند)

مساله اجماع بر این مساله و بیان اینکه مقلد جزء اهل علم به حساب نمی‏آید قبلا گذشت، و ابو عمر بن عبدالبرو دیگران نیز اجماع برآن را ذکر کرده‏اند.

می گویم (شارح): جز افراد جاهل و مقلد که به کتاب و سنت آگاه نیستند به آنان تمایل دارند و مخالف باآن نیستند و این افراد گرچه گمان می‏کنند از ائمه پیروی می‏کنند اما در حقیقت با آنان مخالفت می ورزند و غیر راه آنها را دنبال می‏کنند، همان طور که گفته های امام مالک و شافعی و احمد بیانگر آن است، البته امام احمد به این مطلب اشاره می‏کند که تقلید قبل از کامل شدن حجت مورد ذم نیست بلکه از جانب کسی جای ایراد و اشکال دارد که حجت برای او کامل شده باشد اما به سبب گفته یکی از امامان با آن مخالفت کند و این نشأت گرفته از عدم روی آوردن به تدبر در کتاب و سنت و گرایش به کتابهای متاخرین و از طریق آنها بی‏نیازی جستن به وحی الهی است و این شبیه اتفاقی است که برای اهل کتاب افتاده به نحوی که خداوند در مورد آنها می‏گوید: ﭽﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﭼ (التوبة: ٣١)

که ذکر آن در حدیث عدی بن حاتم گذشت.

بنابراین، کسی که نفش را در خالص کرده، واجب است هنگامی که کتاب علما را خواند و در آن تامل و تدبیر نمود و گفته هایشان را شناخت، آن را بر آنچه در کتاب و سنت است عرضه کند، و هر مجتهدی از بین علما و طرفداران و منتسبین به مذهب او باید دلیل او راذکر کنند و حق در مورد یک مساله یک چیز است و به تمام امامان در اجتهادی که کرده‏اند پاداش و ثواب تعلق می گیرد و کسی منصف است که در کلام آنها و راههای شناخت مسائل و حضور آن در ذهن و تمیز درست از خطا با ادله مورد استناد آنان تدبر و تامل نماید تا دلیل قویتر را شناسایی کند و از همان تبعیت نماید، دلیل براین اصل در قرآن و سنت بیش از حصرو بیان است همان طوریکه ابوداود با سند از اناس که جزء اصحاب معاذ است نقل کرده که: رسول الله ص زمانی که خواست معاذ را به یمن بفرستد گفت: هنگامی که برای داوری پیش تو بیایند چگونه قضاوت می کنی؟ گفت براساس کتاب خدا، فرمود: اگر آن را در کتاب خدا نیافتی؟ گفت: به سنت رسول الله ص فرمود: اگر در سنت رسول الله ص هم نبود؟ گفت اجتهاد به رأی می کنم و در آن کوتاهی نمی کنم آنگاه پیامبر ص برسینه او دستی زد و گفت خدا را شکر می کنم که فرستاد رسول خدا را به آنچه رسول خدا به آن راضی است موفق گردانده است. و به ترتیب سند آن را از حارص بن عمر از اناس جزء اصحاب معاذ بن جبل آورده است.

ائمه : در شرح و بیان مسائل کوتاهی نکرده‏اند اما زمانی که همان مطلب در سنت بیان شده باشد از تقلید کردن از خودشان نهی کرده‏اند زیرا آنان به این امر آگاهی دارند که در دنیای علم چیزهایی[[331]](#footnote-331) هست که آن را فرا نگرفته‏اند و دیگران یاد گرفته اند و از این دست مسائل بسیارند و کسی که در اقوال و گفته‏های علما نظر کند این نکته براو پوشیده نمی ماند.

ابو حنیفه : می‏گوید: اگر سخنی از رسول ص بیابم آن را بر سر و چشم می نهم و همچنین سخن صحابه را بر سر و چشم می نهم، اما آنچه از تابعین آمده باشد ما هم افرادی هستیم مانند آنها، و هچنینن می‏گوید: اگر چیزی گفتم که با کتاب خدا مخالفت داشته باشد آن را ترک کنید، به او گفته شد: اگر قول تو با قول رسول ص مخالفت داشته باشد چی؟ گفت: قول من را کنار بگذارید و به قول رسول عمل کنید. به او گفته شد اگر با گفته صحابه مغایرت داشته باشد چی؟ گفت: به گفته صحابه عمل کنید.

ربیع می‏گوید: از شافعی: شنیدم که می گفت: اگر در کتاب من بر خلاف سنت رسول ص چیزی یافتید به آنچه رسول گفته عمل کنید و قول من را کنار بگذارد. و گفته: اگر حدیث پیامبر ص مخالف با رأی و نظر من باشد، رأی من را به دیوار بکوبید (و زیر پا نهید).

مالک: از گفته هرکس می‏شود پیروی کرد یا آن را ترک نمود به غیر از رسول خدا ص و همانند این قول قبلا نیز از او بیان شده است. بعد از ذکر این موارد هیچ عذری برای مقلد باقی نمی ماند و اگر ما کلام علما را در این رابطه کوتاه و مختصر بیان کرده‏ایم به این دلیل بوده که از مقصود اصلی خود دور نشویم و آنچه ذکر کرده‏ایم برای کسی که طالب هدایت باشد کفایت می‏کند.

«لعله اذا رد بعض قوله» یعنی قول رسول الله ص«ان یقع فی قبله شیءٌ من الزیع فیهلک » تذکری بوده از جانب مصنف : بر این مطلب که رد کردن قول رسول صسبب انحراف قلبها و عامل هلاکت در دنیا و اخرت محسوب می‏شود همچنان که خداوند ﭽ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﭼ (الصف: ٥) متعال می‏فرماید: آنان چون از حق منحرف شدند خداوند دلهایشان را بیشتر از حق دور داشت، خداوند مردمان نافرمان را هدایت نمی‏دهد. شیخ الاسلام : در معنی قول خداوند متعال (ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ) می‏گوید: اگر مخالف امر رسولص از کفر و شرک و عذاب دردناک بر حذر داده شده باشد، مخالفت او بیانگر کفر او و در افتادن به عذاب الیم است بدیهی است که عذاب دردناک به خاطر صرف انجام معصیت است اما اضافه شدن کفر برای کوچک شمردن امر رسول ص است. همان طور که ابلیس لعنت خدا بر او باد چنین کرد. ابو جعفر بن جریر: از ضحاک نقل می‏کند که در مورد: (ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ) گفت: بر قلب او مهر زده می‏شود و ایمن نیست از اینکه کفر را بر زبان آورد و گردنش از آن طریق زده می‏شود.

ابن جریر می‏گوید: «عن» بدان سبب آمده زیرا معنی کلام چنین است: بپرهیز از کسانی که از امر او خود را بر حذر می دارند و از آن روی می گردانند و به آن پشت می‏کنند.

«أویصیبهم» یعنی در زندگی زود گذر دنیا عذاب و رنج خداوند بخاطر مخالفت با امر و دستور او آنها را در برگیرد.

از عدی بن حاتم روایت شده که شنید پیامبرص در این آیه را قرائت می‏کند ﭽ **ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ** ﭼ (التوبه: ٣١)

مي گوید: به او گفتم ما آنها را عبادت نکرده‏ایم گفت: آیا آنان حرام نمی‏کنند حلال خدا را وشما هم آن را حرام مي‏دانید و حلال نمی‏کنند حرام خدا را و شما هم آن را حلال می پندارید، گفتم بله، گفت: عبادت آنها همین است. احمد و ترمذی آن راروایت کرده‏اند و حسن دانسته اند.

از عدی بن حاتم روایت شده که شنید پیامبر ص در این آیه را قرائت می‏کند ﭽﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﭼ (التوبه: ٣١)

مي گوید: به او گفتم ما آنها را عبادت نکرده‏ایم گفت: آیا آنان حرام نمی‏کنند حلال خدا را وشما هم آن را حرام مي‏دانید و حلال نمی‏کنند حرام خدا را و شما هم آن را حلال می پندارید، گفتم بله، گفت: عبادت آنها همین است. احمد و ترمذی آن راروایت کرده‏اند و حسن دانسته اند.[[332]](#footnote-332)

این حدیث به طرق گوناگونی روایت شده، ابن سعد و عبد بن حمید و ابی منذر و ابن جریر و ابن ابی حاتم و طبرانی و أبو شیخ و ابن مردویه و بیهقی آن را روایت کرده‏اند.

از عدی بن حاتم س یعنی طائی مشهور. و حاتم بن عبدالله بن سعد بن حشرج با فتح (ح) – مشهور به سخاوت و بخشش است ف عدی در شعبان سال 9 هجری بر پیامبرص وارد شد و اسلام آورد و 120 سال عمر کرد.

حدیث دلالت دارد بر اینکه اطاعت از احبار و رهبان در آنچه نزد خداوند معصیت به شمار می‏آید عبادت آنها و غیر خدا به حساب می‏آید و جزء شرک اکبر است که خداوند آن را نمی بخشد به خاطر قول خداوند متعال در آخر آیه ﭽ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﭼ (التوبه: ٣١) و همانند این قول خداوند ﭽ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ (الأنعام: ١٢١) از گوشت حیوانی نخورید که به (هنگام ذبح عمداً)نام خدا بران برده نشده است (و یا به نام دیگران و یا بخاطر بتان سر بریده شده است) چرا که خوردن از چنین گوشتی نافرمانی از امر خداوند است بی‏گمان اهریمان و شیاطین صفتان، مطالب وسوسه انگیزی به طور مخفیانه به دوستان خود القاء می‏کنند تا اینکه با شما منازعه و مجادله کنند، اگر از آنان اطاعت کنید بی‏گمان شما (مثل ایشان) مشرک خواهید بود، و این جزء اموری است که بسیاری از مردم و به کسانی که از آنها تقلید کرده‏اند گرفتار آن شده اند چرا که آن دلیل را معتبر نشمرده‏اند.

و با مقلّد بودن مخالفت ورزیده اند و از این حیث عمل آنها شرک به حساب می‏آید. برخی افراط کرده‏اند و اخذ به دلیل را – که مورد ما نیز همین است – ناپسند دانسته اند یا حرام اعلام نموده اند و فتنه در اینجا بزرگتر و عظیم تر شده است و آنان چنین اظهار می‏دارند که اخذ دلیل وظیفه مجتهد است زیرا ما نسبت به ما از ادله آگاهی بیشتری دارند و چه بسا آنها زبان به نکوهش کسانی که پایبند دلیل شده اند می گشایند و شکی نیست که این به دلیل غریب بودن اسلام است همان طور که شیخ ما: در المسائل بیان می دارد؛ اوضاع و احوال تغییر پیدا کرد تا جایی که در نزد اکثریت عبادت راهبان جزء افضل ترین اعمال شد و برآن اسم ولایت را گذاشتند و عبادت احبار همان علم و فقه شد و بعد شرایط به گونه ای شد، شخصی که جزء صالحین نبود و به تعبیر دیگر در شمار جاهلین قرار داشت مورد عبادت قرار گرفت.

اما اطاعت و فرمانبرداری از امیران و حاکمان در امور مخالف شرع خدا و رسول خدا در گذشته و حال در بیشتر ممالک بعد از خلفای راشدین امر رایج و عادی به شمار می رفته است در حالی که خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﭼ (القصص: ٥٠)

پس اگر (این پیشنهاد تو را نپذیرفتند) و پاسخت نگفتند بدان که ایشان فقط از هواها و هوسهای خود پیروی می‏کنند، آخر چه کسی گمراه و سرگشته تر از آن کسی است که در دین از هوی و هوس خود پیروی می‏کند بدون اینکه رهنمودی از جانب خداوند باشد مسلماً خداوند مردمان ستم پیشه را رهنمود نمی نماید. از زیاد بن حدیر نقل شده است که گفت: عمرس به من گفت: آن کس که اسلام را نابود می‏کند می شناسی؟ گفتم: نه، گفت: لغزش عالم، جدال منافق با قران و حکم امامان گمراه، دارمی آن را روایت کرده است

خداوند ما و شما را از زمره کسانی قرار دهد که به حق هدایت می شوند و بدان عمل می‏کنند.

از جمله مسائل مطرح شده در این باب عبارتند از:

1- تفسیر آیه نور.

2- تفسیر آیه برائت.

3- آگاهی از معنای عبادت که عدی آن را منکر شده است.

4- تمثیل ابن عباس به ابوبکر و عمر **ن** و تمثیل احمد به سفیان.

5- تغییر اوضاع و احوال تا جایی که در نزد اکثریت عبادت رهبان جزء برترین اعمال گشته و به نام ولایت مشهور است و عبادت احبار: همان علم و فقه است و شرایط دوباره به نحوی تغییر یافت که شخص که جز ء صالحین نبود و به تعبیری در شماره جاهلین قرار داشت مورد عبادت واقع شد.

باب قول خداوند متعال **ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍﮎ ﮏ ﮐ ﭼ** (النساء: ٦٠ – ٦٢)

ای پیغمبر آیا تعجب نمی کنی از کسانی که می گویند: بدآنچه بر تو نازل شده و بدانچه پیش از تو نازل شده ایمان دارند (ولی با وجود تصدیق کتابهای آسمانی، بهنگام اختلاف) می خواهند داوری را به پیش طاغوت ببرند و حال آنکه بدیشان فرمان داده شده است که (به خدا ایمان داشته و)به طاغوت ایمان نداشته باشند و شیطان می خواهد که ایشان رابسی گمراه کند و زمانی که بدیشان گفته شود به سوی چیزی بیایند که خداوند آن را برد محمد**ص** نازل کرده است و به سوی پیغمبر روی آورید منافقان را خواهی دید که سخت به تو پشت می‏کنند اما چگونه است که چون به سبب (خبث نفوس و سوء) اعمالشان بلائی بدانان رسد به پیش تو می آیند و به خدا سوگند می خورند که ما مقصودی جز خیر خواهی (مردم) و اتحاد(ملت) نداشته ایم.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭼ (النساء: ٦٠)

عماد بن کثیر : می‏گوید: آیه کسانی را که از کتاب و سنت روی گردانیده اند مورد مذمت قرار می‏دهد و آنها را نکوهش می‏کند که داوری را به پیش آنچه که باطل است و طاغوت نام دارد می برند. و توضیحات علامه بن قیم در مورد طاغوت و حد و حدود آن پیشتر بیان شد، هر چیزی که فرد به وسیله آن از حدو حدود خودش تجاوز کند طاغوت نام دارد حال معبود باشد یا آنچه از آن تبعت و اطاعت می‏شود. بنابراین هرکس داوری، را به غیر کتاب و سنت ببرد در واقع داوری را به پیش طاغوت برده که خداوند بندگان مؤمنش را دستور داده که به آن کفر ورزند. در واقع داوری جز به کتاب و سنت و کسی که با آنها حکم کند درست نیست و هر کسی به غیر آن دو متوسل شود از شرع خدا و رسولش ص خارج شده است و آن را در جایگاهی قرار داده که شایسته آن نیست و همچنین هر کس چیزی غیر خدا را عبادت کند، عبادت طاغوت را به جا آورده است و اگر معبود صالح باشد عبادت عابد برای او به امر و فرمان شیطان بر می گردد همچنان که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﯘ ﯙ ﭼ (يونس: ٢٨ – ٣٠)

روزی (برای رسیدگی به حساب و کتاب مردم) جملگی (کافران و مومنین) را گرد می‏آوریم سپس به کافران می گوییم: شما و معبودهایتان در جای خود بایستید بعد آنها را از هم جدا می‏سازیم و معبودهایشان می گویند: شما ما را نپرستیده اید بلکه به وسوسه شیطان و به سخن دل گوش فرا داده اید و مجسمه ما را بخاطر منافع خود پرستش نموده‏اید، معبود حق ذات پروردگار است همین بس که خدا میان ما و شما گواه است که ما بدون شک از عبادت شما بی خبر بوده ایم، در آنجا (که میدان حشر و پهنه گردهمائی است) هر کسی کارهایی که قبلا در دنیا کرده است می آزماید و جملگی مردم به سوی آقا و مولای حقیقی خویش برگردانده می شوند و چیزهایی که به دروغ ساخته و به هم یافته بودند از میان بر می خیزند، همانند این قول خداوند ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ (سبأ: ٤٠ – ٤١)

(یاد آور شو) روزی را که خداوند جملگی آنان را گرد می‏آورد سپس به فرشتگان می‏گوید: آیا اینان شما را به جای من پرستش می کرده‏اند، می گویند تو منزهی (از این نسبتهای ناروائی که به ساحت مقدست داده اند ما بهیچوجه با این گروه ارتباط نداشته ایم)

و تنها تو یار و یاور ما بوده ای نه آنان، بلکه ایشان جنیان را می پرستیده اند و اکثر آنان به ایشان ایمان داشته اند)و اگر جزء کسانی بود که به عبادت خودش فرا می خواند یا اینکه درخت، سنگ، قبر و دیگر اموری بود که مشرکان از آنها بتهایی به شکل افراد صالح و ملائک درست می‏کردند در آن صورت آن جزء طاغوتی به شمار می‏آید که خداوند متعال بندگانش را امر کرده که به عبادت آنها کافر شوند و از آنان و عبادت هر معبودی به غیر خدا بیزاری جویند که تمام اینها جزء عمل شیطان و از آراستنهای او به شمار می رود، در واقع او است که به هر باطلی فرا می خواند و آن را برای انجام دهنده اش می آراید اعمالی که تماماً مخالف با توحید و لا اله الله می‏باشد و توحید نپذیرفتن تمامی طاغوتهایی است که پرستشگران به غیر از خداوند آن را عبادت می‏کنند همان طور که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ (الممتحنة: ٤ (در (رفتار و کردار) ابراهیم و کسانی که به او گرویدند، الگوی خوبی برای شماست، بدانگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما چیزهایی که می‏پرستید بیزار و گریزانم و شما را قبول نداریم و در حق شما بی اعتنائیم و دشمنانگی و کینه توزی همیشگی میان ما و شما پدیدار آمده است تا زمانی که به خدای یگانه ایمان می آورید و او را به یگانگی می پرستید. هر شخصی که غیر خدا را عبادت کند با این عمل از حد و حدود خویش تجاوز کرده و شأن عبادت را برای کسی قائل شده که مستحق آن نیست.

امام مالک: می‏گوید: طاغوت آن چیزی است که به غیر خدا پرستش می‏شود.

و آن کس که به داوری غیر خدا و رسول خدا فرا می خواند، آنچه رسول آن را آورده ترک کرده است و از آن رویگردان شده است. و برای خداوند شریکی در طاعت و فرمانبرداری قرار داده است و همچنین با رسول ص در اموری که خدا به او دستور داده است مخالفت ورزیده است، خداوند در این رابطه می‏فرماید: ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ (المائدة: ٤٩)

(و به تو ای پیغمبر فرمان می دهیم به اینکه در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است بدور و منحرف نکنند).

و قول خداوند متعال ﭽ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ (النساء: ٦٥)

اما نه به پروردگارت سوگند كه آنان مومن بشمار نمی آیند تا تو را دراختلافات و در گیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته باشند و کاملا تسلیم (قضاوت تو) باشند.

بنابراین هر کس با امر خدا و رسول خدا به مخالفت برخیزد و در بین مردم به غیر آنچه خداوند فرو فرستاده حکم کند و در آن تابع هوی و هوس خود باشد طناب اسلام و ایمان از گردن او کنده شده هر چند گمان که مؤمن است. وخداوند کسی رکه اراده چنین کاری را بکند مورد سرزنش قرار می‏دهد و گمان بر ایمانشان را در ضمن این قول (یزعمون) که دلالت بر نفی ایمان دارد مورد تکذیب قرار می‏دهد. زیرا (یزعمون) غالباً برای کسی به کاربرده می‏شود که ادعایی می‏کند اما به دلیل مخالفت با موجب آن و انجام عملی که منافی با آن ادعا باشد، درغگو به شمار می رود. تحقق آن در این گفته خداوند متعال است ﭽ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ (النساء: ٦٠).

چرا که نپذیرفتن طاغوت رکن توحید به شمار می رود همچنان که در آیه بقره است. و اگر شخصی چنین رکنی را حاصل نکرده باشد موحد محسوب نمی‏شود و توحید اساس ایمان است.وبه وسیله آن است که تمام اعمال شایسته می شوند و با نبود آن است که فاسد می گردند همان طوری که در سخن خداوند متعال آمده است ﭽ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﭼ (البقرة: ٢٥٦).

کسی که به طاغوت کفر بورزد و به خدا ایمان بیاورد به محکم ترین دستاویز در آویخته است. پس داوری بردن پیش طاغوت ایمان آوردن به او است.

ﭽ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭼ النساء: ٦٠ خداوند در این آیه روشن می‏کند که داوری بردن به طاغوت از اموری است که شیطان به آن دستور می‏دهد و برای کسانی که از او اطاعت کنند آن را تزئین و زیبا می کند، همچنین در آن تبیین این مساله است که شیطان به وسیله آن هر کس را گمراه بیابد گمراه می‏سازد و از انجا که آن را با مصدر تاکید کرده و با بعد و دوری وصف نموده بزرگترین گمراهی و دورترین فاصله از هدایت را می رساند.

در آیه چهار مسأله مطرح شده: 1- آن (داوری بردن) جزئی از اراده شیطان است.2- گمراهی است 3- با مصدر مورد تاکید قرار گرفته 4- با دوری از حق و هدایت وصف شده است. پاک و منزه است خداوند!براستی این قران بزرگ و عظیم، در اوج بلاغت و شیوایی است و بیش از هر چیز بیانگر کلام خداوند جهانیان است که آن را به رسول بزرگوارش وحی نموده است آن بنده صادق و امینی که آن را به مردم ابلاغ نموده است.

ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ (النساء: ٦١) خداوند متعال بیان می دارد که این صفت، صفت منافقان است و هرکس خواهان آن باشد و آ را انجام دهد هر چند گمان ایمان به خود را داشته باشد اما ایمان ندارد و در نهایت دوری از آن واقع شده است.

علامه ابن قیم : می‏گوید: این دلیل است براینکه هر کس به پذیرفتن داوری کتاب و سنت فرا خوانده شد و از آن سرباز زد جزء منافقین به حساب می‏آید.

« ﭼ» لازم است و به معنای روی بر می گردانند است، زیرا مصدر آن صدوداً می‏باشد.

چه بسیار کسانی که متصف به این وصف شده اند به خصوص در بین کسانی که ادعای علم می‏کنند. در صورتی که آنان از آنچه کتاب خدا و سنت رسول ص واجب کرده به سوی رأی کسانی که بسیار دچار خطا و اشتباه می شوند روی گردانند: افرادی در تقلید خود را مقلد امامان چهارگانه می‏دانند در صورتی که تقلید کردن برای آنها جایز نیست و درست نیست به گفته کسی که گفته اش قابل اعتماد نیست، تکیه کنند. آنان قول مخالفت کتاب و سنت و قواعد شرعیت را معتمد قرار مي‏دهند و فتوی را جز به وسیله آن صحیح نمی دانند. در بین چنین افرادی پیرو رسول ص غریب و تنها است همان طور که تذکر به آن در باب پیشین گذشت.

تدبیر در این آیات و آیات بعد از آن، رویگردانی بیشتر مردم از حق و عمل به آن را در بیشتر اوقات نمایان می‏سازد

ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ (البقره: ١١)

ابوالعالیه در مورد آن می‏گوید: مقصود این است که در زمین سرکشی نکنید زیرا کسی که در زمین به مخالفت خدا برخیزد و امر به معصیت خدا کند در زمین فساد به پا کرده است زیرا صلاح زمین و آسمان با اطاعت از خدا و رسول او مهیا می‏شود. خداوند متعال در مورد برادران یوسف اینگونه خبر می دهد: ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﭼ (يوسف: ٧٠ - ٧٣)

ندا دهنده ای از اطرافیان یوسف فریاد بر آورد ای کاروانیان شما دزدید (بایستید و تکان مخورید)، (برادران یوسف از این صدا بهم آمدند و) روبدیشان کرده گفتند: چه چیز گم کرده اید؟ گفتند: پیمانه شاه را گم کرده‏ایم و هر کس آن را برگرداند بار شتری را برابر آن می گیرد (رئیس آنان هم تاکید کرد و گفت:) و من شخصاً این پاداش را تضمین می کنم، (برادران یوسف) گفتند: به خدا سوگند شما مي‏دانید ما نیامده ایم تا در سرزمین (مصر) فساد و تباهی کنیم و ما هیچگاه دزد نبوده ایم. آیه دلالت دارد بر اینکه هر معصیتی در زمین فساد به شمار می‏آید. و معنی مناسب آیه این است که: داوری بردن به غیر خداو رسول خدا از اعمال منافقان است و فساد در زمین محسوب می‏شود.

و آیه تذکری است بر این مسأله که نباید فریب گفته های اهل هواءو هوس را خورد اگرچه آن را با ادعایی که می‏کند بیاراید و همچنین تحدیری است بر غافل نشدن با رأی در صورتی که دلیلی از کتاب و سنت بر صحت آن نیاورده باشد چه بسیارند کسانی که صدق را با دروغ می شمارند و رد می‏کنند و کذب را درست می‏دانند و قبول می‏کنند و این جزئی از فساد در زمین است و اثرات بیشتری از فساد برآن مترتب می‏شود و به گونه ای که شخص را از حق خارج و داخل در باطل می‏سازد. از خداوند بخشش و سلامت و دور شدن دائمی از گناهان را در دین و دنیا و آخرت خواهانیم.

با تدبر در می یابیم که اوضاع و احوال بیشتر افراد چنین است مگر کسی که خداوند او را محفوظ داشته باشد و بر او با قوت و شدت ادعای ایمان منت نهاده باشد و به او عقل کاملی را هنگام ورود شهوتها داده باشد و از بصیرت نافذی در برخورد با شبه ها برخوردار کرده باشد و این فضل خداوند است به هر کس که بخواهد می‏دهد و خداوند صاحب فضل عظیمی است.

قول خداوند متعال: ﭽ **ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ** ﭼ (الأعراف: ٥٦)

در زمین بعد از اصلاح آن فساد و تباهی نکیند و خدا را بیمناکانه و امیدوارانه بفریاد بخوانید، بیگمان رحمت یزدان به نیکوکاران نزدیک است.

ﭽ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ (الأعراف: ٥٦)

ابوبکر بن عیاش در مورد آیه می‏گوید: خداوند محمد را برای اهل زمین فرستاد در حالی که آنها غرق در فساد بودند و به وسیله محمدص آنها را اصلاح کرد. بنابراین هرکس به خلاف آنچه محمد آورده دعوت کند جزء مفسدین فی الارض به شمار می رود.

ابن قیم : می‏گوید: اکثریت مفسران چنین گفته‏اند که در زمین با انجام معصیت ها فساد بر پا مکنید و به جز اطاعت از خداوند فرا نخوانید بعد از اینکه خداوند با فرستاندن رسولان و بیان شریعت آن را آباد کرده است، به تسلیم شدن به سوی خدا فرا خوانید که عبادت غیرخداوند و دعوت به غیر او، شرک است و شرک بزرگترین فساد در زمین بشمار می‏آید ودر حقیقت فساد زمین همان شرک ورزیدن به او اطاعت از متبوعی غیر رسول الله ص بزرگترین فساددر زمین محسوب می‏شود و هیچ آبادانی و اصلاحی برای آن و اهل آن جز از طریق وحدانیت خداوند به اطاعت و عبادت و دعوت به سوی او نه غیر او وجود ندارد و همچنین این نکته که اطاعت و تبعیت تنها برای رسول او باشد و دیگران تنها در شرایطی که به اطاعت از رسول امر کننده، پیروی کردن از انها واجب می‏شود، اما اگر به انجام معصیت و خلاف شرعی دستور دادند گوش کردن و دنباله روی از آنان جایز نیست.

هرکس در اوضاع دنیا تدبر و تعمق کند هر آبادانی و عمرانی که در آن یافت به سبب توحید و عبادت و اطاعت از رسول خداوند است و هر شر وفتنه و بلا و قحطی و کمبود و تسلط دشمن و... در عالم به دلیل مخالفت با رسول خدا و دعوت به غیر فرمان خدا و رسول خدا است وجه تطابق این آیه با معنی آن چنین است که داوری به غیر خدا و رسول خدا بردن از بزرگترین اموری است که دنیا را با معصیت و گناه فاسد، می‏سازد. هیچ آبادانی جز با داوری کتاب خدا و سنت رسول الله ص به وجود نمی‏آید و راه و روش مومنین همین است همان طوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (النساء: ١١٥)

کسی که با پیغمبر دشمنانگی کند بعد از آنکه راه هدایت (از راه ضلالت برای او) روشن شده است و راهی جز راه مومنان در پیش گیرد او را همان جهتی که (به دوزخ منتهی می‏شود و) دوستش داشته است رهنمود می گردانیم و به دوزخش داخل می گردانیم و با آن می سوزانیم و دوزخ چه بدجایگاهی است

قول خداوند متعال: ﭽ **ﯾ ﯿ ﰀﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ**ﭼ (المائده: ٥٠)

آیا (آن فا سقان از پذیرش حکم تو بر طبق آنچه خدا نازل کرده است سرپیچی می‏کنند و) جویای حکم جاهلیت (ناشی از هوی و هوس) هستند؟چه کسی برای افراد پرهیز کار بهتر از خدا حکم می‏کند.

ﭽ ﯾ ﯿ ﰀﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ (المائده: ٥٠)

ابن کثیر: مي گويد: خداوند كار كساني را كه از حكم خداوند كه مشتمل بر هر خيري و دوري كننده از هر شري است سرباز مي‏زنند و خارج می شوند و به سوی آراء کسانی که بدون سندی از شرع و بر اساس هوی و هوس آن را وضع کرده‏اند می روند، زشت و ناپسند می شمارد و از آن نهی می‏کند.

همان طور که در دوران جاهلیت بر اثر جهل و گمراهی به همان آراء حکم می‏کردند و همان گونه که تاتار سیاستهای چنگیز خان را که در کتابی به اسم «یاسا» درج شده بود اجرا می‏کردند آن برگرفته از احکام شریعتهای گوناگون یهودی، نصرانی و اسلامی بود، و بخش زیادی از آن احکام نیز صرفاً بر اساس هوی و هوس شخصی استخراج شده بودند. بنابراین در بنیان شریعتی مقدم بر حکم کتاب و سنت شده بود و هر کس چنین کاری انجام دهد کافر است و جنگیدن با او تا زمانی که به حکم خدا و رسول خدا برگردد و به غیر آن دو، کم وزیاد حکم نکند واجب است.

ﭽ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﭼ (المائده: ٥٠)

استفهام انكاري است يعني هيچ حكمي بهتر از حكم خداوند متعال نيست و اين به خاطر به کار بردن فعل افعل تفضیل است که در طرف دیگر آن مشارکتی وجود ندارد. چه کسی عادلتر است در حکم داوری از خداوند، از نظر کسی که شریعت خدا را فهمیده، درک کرده، ایمان آورده، و یقیین دارد به اینکه خداوند حاکم ترین حاکمان است و مهربانتر است نسبت به بندگانش از والدین نسبت به فرزندانشان آگاه به مصالح بندگانش است، توانابر انجام هر کاری است و در گفتار و کردار شرع و تقدیرش حکیم است.

آیه مذکور تحذیری است بر حکم جاهلیت و ترجیح آن بر حکم خدا و رسول خدا. و هر کس آن را انجام دهد از حکم برتر که حق باشد سرباز زده و به ضد آن که باطل باشد روی آورده است.

از عبدالله بن عمرو س روایت شده که رسول الله ص فرمود: کسی از شما ایمان ندارد مگر اینکه هوای او تابع آن چیزی باشد که من آورده‏ام. نووی می‏گوید: حدیث صحیح است، آن را در کتاب الحجه باسند صحیح روایت کرده ایم.

عن عبدالله بن عمرو رضی الله عنها: ان رسول الله ص قال: «لا یومن احدکم حتی یکون هواه تبعاً لما جئت به » قال النووی: حدیث صحیح، رویناهُ فی کتاب الحجة بسندٍ صحیحٍ[[333]](#footnote-333)

این حدیث را شیخ ابو الفتح نصر بن ابراهیم مقدسی شافعی در کتاب «الحجة علی تارک المحجة » با سند صحیح روایت کرده است همان طور که مصنف: آن را از نووی ذکر نموده است، طبرانی و ابو بکر بن عاصم و حافظ ابو نعیم آن را در «اربعین » که شرط شده اخبار صحیح در آن بیاید روایت کرده‏اند و شاهد آن در قرآن این قول خداوند متعال است ﭽ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﭼ (المائده: ١ – ٦٥) اما، نه!... به پروردگارت سوگند که آنان مومن به شمار نمی آیند تا تو را در اختلافات و در گیریهای خود به داوری نطلبند و این قول خداوند متعال ﭽ ﭑ ﭒﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (الأحزاب: ٣٦)

هیچ مرد وزن مومنی در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشد، اختیاری از خود در آن ندارند. و همچنین این گفته پروردگار: ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﭼ (القصص: ٥٠)

سپس اگر(این پیشنهاد تو را نپذیرفتند و) پاسخت نگفتند بدان که ایشان فقط از هوی و هوسهای خود پیروی می‏کنند.

«لا یومن احدکم» یعنی جز کسانی که به سبب آن دارای کمال ایمان واجب هستند و خداوند به سبب آن وعده وارد شدن به بهشت و نجات یافتن از آتش را داده است نمی شوید و ممکن است از اهالی اسلام درردیف اهل معصیت و بی ادبی قرار گیرید.

«حتی یکون هواه تبعاٌ لما جئت به»

هوی (با الف مقصوره) یعنی آنچه نفسش آن را می خواهد و دوست دارد به آن تمایل دارد اگر آن چیزی که نفس شخص آن را دوست دارد و به آن گرایش دارد. و مطابق با آن عمل می کند، تابع آورده های رسول با شد و بر خلاف آن عمل نکند، در آن صورت این صفت، صفت اهل ایمان مطلق به حساب می‏آید و اگر چنین نباشد و به خلاف آموزه های نبی ص عمل کند یا در پاره ای مواقع، یا اینکه بیشتر وقتها، کمال ایمان واجب از او منتفی خواهد شد، همچنان که در حدیث ابوهریرة آمده است.[[334]](#footnote-334)

«فرد زانی زنا نمی‏کند مگر اینکه در هنگام زنا مومن نیست، شخص دزد، دزدی نمی‏کند مگر اینکه در هنگام دزدی مومن نیست یعنی فرد با معصیت کمال ایمان واجب را ملغا می‏سازد و در مرتبه پایین تری از تسلیم قرار می گیرد و ایمانشان کاهش می یابد و ایمان بر او اطلاق نمی‏شود مگر با قید معصیت و فسق مثلا گفته می‏شود: مومن عاصی، یا مومنی که به دلیل گناه فاسق است و او مطلق ایمانی که شخص به وسیله آن از اسلام خارج نمی‏شود را داراست »،همچنان که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭱ ﭲ ﭳﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ (النساء: ٩٢) باید برده مومنی را آزاد کند.

ادله بر این مطلب از جانب سلف امت و پیشوا یا نشان اینگونه بیان شده است که ایمان قول و عمل و نیت است که با طاعت زیاد می‏شود و با گناه و معصیت کم می‏شود و دلایل آن در کتاب و سنت بی‏شمار است. مثلا قول خداوند متعال ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮛ ﭼ (البقرة: ١٤٣)

و خدا ایمان شما را که (انگیزه پیروی از پیغمبر است) ضایع نمی گرداند. یعنی به خاطر نماز تان به سمت بیت المقدس قبل از اینکه قبله تغییر کند. و مانند گفته پیامبر ص به وفد عبدالقیس: به شما امر می کنم تنها به خداوند ایمان داشته باشید آیا مي‏دانید تنها به خداوند ایمان داشتن یعنی چه؟

شهادت به اینکه هیچ الهی به غیر از الله وجود ندارد، این حدیث در الصحیحین و السنن آمده است[[335]](#footnote-335) و دلیل بر اینکه ایمان زیاد می‏شود این قول خداوند متعال ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ (المدثر: ٣١) و بر ایمان مومنان نیز بیفزاید. و همچنین این قول ﭽ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭼ (التوبه: ١٢٤) اما مومنان بر ایمانشان می افزاید. بر خلاف مرجئه گفتند ایمان همان قول است و اشاعرة که گفتند ایمان تصدیق است.

به لحاظ عقل و شرع معلوم است: که نیت حق، تصدیق حق است، عمل به آن، تصدیق آن است و قول حق نیز، تصدیق حق است و اهل بدعت چیزی نگفته‏اند که گفته اهل سنت و جماعت را منتقی سازد. ستایش و منت مختص خداوند است.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃﮄ ﮈ ﭼ (البقرة: ١٧٧)

اینکه (به هنگام نماز) چهره هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید نیکی (تنها همین) نیست بلکه نیکی آن است که به خدا، روز واپسین، فرشتگان، کتاب‏های آسمانی و پیغمبران ایمان بیاورید و (مال) خود را با وجود علاقه ای که بدان دارید به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماند گان در راه آزاد سازی بردگان صرف کنید و نماز را بر پادارید وزکات را بپردازید و (همچنین) کسانی که به عهد خود -به هنگامی که عهد بستند-وفا می‌کنند؛ و در برابر محرومیتها و بیماریها و در میدان جنگ، استقامت به خرج می‌دهند؛ اینها کسانی هستند که راست می‌گویند.

یعنی اعمال ظاهری و باطنی که در این آیه گفته شده و به آن عمل کردند. شاهد آن در کلام عرب این گفته آنهاست: عمل کننده صادق. (عامل راستگوست).

خداوند متعال هوی و هوس به معنای چیزی که مخالف پیام رسول ص باشد را اله نامیده است. و می فرماید: ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱﯲ ﯷ ﭼ (الفرقان: ٤٣) آیا دیدی آن کسی را که هوی و هوس خود را معبود خویش می کند، بعضی از مفسران گفته اند: مقصود این است که شخص چیزی را نمی خواهد مگر اینکه برآن سوار می‏شود.

ابن رجب : می‏گوید: معنی حدیث چنین است که انسان مومنی که کمال ایمان واجب را داشته باشد به شمار نمی رود مگر اینکه محبت او تابع او امر و نواهی و آنچه که رسول آورده باشد یعنی دوست بدارد آنچه که به آن امر شده و کراهت داشته باشد از آنچه که نهی شده است و گاه در قرآن همانند این معنی در غیر از جایگاهش آمده است و خداوند سبحان نکوهش کرده است کسی را که دوست داشته باشد چیزی را که خداوند از آن بدش می‏آید و کراهت داشته باشد از چیزی که خداوند دوست دارد. همانطوری که می‏فرماید: ﭽ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ (محمد: ٢٨) اینگونه (جان بر گرفتن ایشان) بدان خاطر است که آنان بدنبال چیزی می روند که خدای را برسر خشم می‏آورد و از چیزی که موجب خشنودی اواست بدشان می‏آید و لذا خداوند کارهای نیک ایشان را باطل و بی سود می گرداند.

بنابراین بر هر مومنی واجب است به گونه ای خدا را دوست داشته باشد که اثرات آن محبت بر او واجب شود و اگر محبتش به اندازه ای زیاد شد که مندو باتی که او را به وی نزدیک می‏کند انجام دهد فضل و رحمت است و واجب است به اندازه ای از آنچه خداوند از آن کراهت دارد کراهت داشته باشد که دوری کردن از محرمات بر او واجب شود و اگر کراهت به قدری زیاد شد که به مرحله کراهت تنزیهی رسید آن فضل خداوند است.

هر کسی خدا و رسول خدا را صادقانه دوست بدارد واجب است دروناً آنچه خدا و رسول خدا دوست دارند دوست داشته باشد و آنچه خدا ورسول خدا ناپسند دارند ناپسند بدارد، و به آنچه خدا و رسول خدا به آن راضی هستند راضی باشد و به آنچه ناراضی هستند ناراضی باشد و با اعضا و جوارحش به مقتضای این حب و بغض عمل کند و اگر با جوارحش چیزی را بر خلاف آن انجام داد مثلا بعضی از مواردی که خدا و رسول خدا ناپسند می شمارند انجام بدهد و یا آنچه خدا ورسول خدا دوست دارند ترک کند در حالی که توانایی و اطاعت بر انجام آن را دارد. در آن صورت محبت واجب او کاهش یافته است و واجب است از آن توبه کند و به تکمیل محبت واجبی بپردازد که در صورت کامل شدن رکن عبادت به حساب می‏آید. بنابراین تمام معصیت ها و گناهان از مقدم شمردن هوای نفس بر محبت خدا و رسول خدا نشأت می گیرد. خداوند مشرکان را در برخی جاهای در کتابش به پیروی از هوای نفس و صف کرده است مثلاً می‏فرماید: ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵﯶ ﯷ ﯸ ﭼ (القصص: ٥٠)

سپس اگر (این پیشنهاد تو را نمی پذیرفتند و) پاسخت نگفتند بدان که ایشان فقط از هواها و هوسهای خود پیروی می‏کنند.

همچنین بدعت از تقدیم هوای نفس بر شرع نشأت می گیرد، برای همین اهل آن را اهل هوی می نامند و معصیت نیز از تقدیم هوی بر محبت خدا و محبت آنچه او دوست می دارد ناشی می‏شود.

و در مورد دوست داشتن اشخاص: واجب است دوست داشتن افراد تابع آنچه رسول الله (ص) آورده است باشد بنابراین بر مومن واجب است نسبت به کسانی که خداوند آنهارا دوست دارد از ملائکه و رسولان و پیامبران و صدیقین و شهدا ء و صالحین عموماً، محبت داشته باشد و از نشانه های شیرینی و حلاوت ایمان این است که فرد آنچه را دوست دارد فقط به خاطر خداوند دوست داشته باشد و دوستی با دشمنان خدا و هر آن کس که خداوند از آنها کراهت دارد را برخود حرام بداند و اینگونه دین تماماً مختص خداوند می‏شود و هرکس به خاطر خدا دوست بدارد و دشمن بدارد و بدهد و منع کند، ایمانش کامل شده است و کسی که حب و بغض و دادن و ممانعت کردنش به سبب هوای نفسش باشد، آن نقص در ایمان واجب او به شمار می رود بر او توبه آن واجب می‏شود.

شعبی می‏گوید: بین مرد منافق و مرد یهودیی اختلاف و درگیری پیش آمد، یهودی گفت: محمد را داور قرار دهیم – به خاطر اینکه می دانست محمد رشوه نمی گیرد – منافق گفت: داوری را پیش شخصی از بین یهود ببریم، زیرا به این امر که آنها رشوه می گیرند آگاهی داشت، با همدیگر اتفاق کردند که پیش کاهنی از جهینهه بروند و او را داور بین خود قرار دهند که این آیه نازل شد: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭼ(النساء: ٦٠)**[[336]](#footnote-336)**

و گفته شده در مورد دو مرد که با هم خصومت داشتند نازل شده است، یکی از آنها گفته داوری را به پیش پیامبر ببریم و دیگری گفته به نزد کعب بن اشرف ببریم، آنگاه به نزد عمر برای رفع اختلاف می روند، یکی از آنها ماجرا را برایش تعریف می کند، عمر خطاب به کسی که به داوری رسول الله راضی نبوده می‏گوید: آیا چنین بوده؟ او می‏گوید بله، آنگاه او را با ضرب شمشیر به قتل می رساند.

«و قال الشعبی» منظور عامر بن شراحیل کوفی است که عالم دوران خود بود و بسیار دانشمند و صاحب فنون بود می گفت: صفحه ای را سیاه نکردم مگر اینکه آن را حفظ نمودم. وی بسیاری از صحابه زمان خود را درک کرده بود. ذهبی گفته هشتاد و چند سال سن کرد

آنچه شعبی گفته بیانگر این مطلب است که منافق بیشترین کراهت را نسبت به یهود و نصاری به حکم خدا ورسول خدا دارد و بیشترین دشمنی را با اهل ایمان دارد همان طورکه در قدیم و در حال منافقان بیشترین کمک را به دشمنان اسلام و مسلمین کرده‏اند و بیشترین حرص را به خاموشی نور اسلام و ایمان داشته‏اند و هر کس در تاریخ و وقایع آن تدبر کند می بیند که وضعیت گذشته و حال منافقان اینچنین بوده است. خداوند پیامبرشص را از اطاعت و نزدیکی به آنها بر حذر داشته است و در جاهایی از کتابش او را به جهاد با آنها تشویق کرده است خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﭼ (التحريم: ٩) ای پیغمبر با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آنان سخت بگیر.

و در داستان حضرت عمرس و اینکه منافقی را که خواهان داوری به نزد کعب بن اشرف یهودی بود به قتل رسانید دلیل است بر کشتن کسی که کفر و نفاق را آشکار کند. کعب بن اشرف بیشترین دشمنی و اظهار آن و آزار و اذیت را بر پیامبرص روا داشت و پیامبرص به سبب او عهد و پیمانش را نقص کرد و کشتن او را جایز شمرد.

مسلم در صحیحش از عمرو چنین روایت می کند: که از جابر شنیدم می گفت رسول الله فرمودند: چه کسی خود را برای کعب بن اشرف آماده می‏کند به راستی او خداوند و رسول خدا را بسیار اذیت کرده است، محمد بن مسلمة گفت: ای رسول خدا آیا دوست داری من او را به قتل برسانم؟ گفت: بله: به من این اجازه را بده که(سخنی) با او بگویم. گفت: بگو محمد پسر مسلمة پیش کعب رفت و به او گفت: این مرد از ما صدقه خواسته و به شدت با مابه معارضه برخاسته، هنگامی که کعب آن را شنید گفت: و همچنین، به خدا از دست او به تنگ خواهی آمد، محمد گفت: ما تا الان از او تبعیت کرده‏ایم اما دوست نداریم او را رها کنیم و (منتظریم) ببینیم کارش به کجا خواهد کشید، محمد بن مسلم به کعب گفت: از تو می خواهم به من مساعدتی کنی (چیزی به من قرض بدهی) کعب گفت: چه چیزی را نزد من بابت قرض گرو می گذاری؟ محمد گفت چه می خواهی؟ کعب گفت: زنانتان را نزد من گرو بگذارید (رهن کنید).

محمد گفت: تو زیباترین مرد عرب هستی چگونه زنانمان را گرو بگذاریم؟ کعب گفت: فرزندانتان را گرو بگذارید؟ فرزندانمان سرزنش و نکوهش می شوند و گفته می‏شود، که برای دو پیمانه گندم به گرو گذاشته شدند. ولی سلاح خودمان را می توانیم در نزد تو گرو بگذاریم. کعب: نیز پذیرفت و تایید کرد محمد به او وعده داد که حارث ابوعبس بن جبرو عباد بن بشر را به نزد او (کعب) بیاورد. سپس همگان آمده او را در یک شب دعوت کردند. او نیز بر نزد آنها حاضر شد. سفیان می‏گوید غیر از عمر افراد دیگری گفته اند، همسر کعب به او گفت: من صدایی می شنوم که گویا صدای خون است. کعب گفت اینها محمد بن مسلمة، برادر رضاعی و ابونائله هستند، جوانمرد چون به جمعی در شبی دعوت شود اجابت می‏کند محمد به دوستان خود گفت: اگر کعب بیاید من دستم را بر سراو می کشم، اگر برای شما ممکن بود پس در مقابل شماست (و او را بکشید) هنگامی که برآنان وارد شد خود را آراسته و پیراسته بود.

به او گفتند: چه بوی خوشی از تو استشمام می کنیم گفت: آری. فلانی به عنوان خوشبو ترین زنان عرب تحت نکاح من است محمد گفت پس به من اجازه می دهی از بوی خوشت استشمام کنم؟گفت استشمام کن!محمد بویدن او را آغاز کرد و سپس گفت: اجازه می دهی دوباره تکرار کنیم؟ دوباره بر سر او دسترسی پیدا کرد به دوستان خود گفت در مقابلشان است (اقدام کنید) به محض این گفتن وی را به قتل رسانیدند.

در داستان عمر بیان شده است که منافق پنهان اگر نفاقش را اشکار ساخت کشته می‏شود همانطوری که در صحیح بخاری و مسلم و کتابهای دیگری آمده است که پیامبرص فردی را که نفاقش را آشکار نمود به سبب صمیمت وی به مردم و جلب رضایت آنها از کشتن وی منصرف شد. پیامبرص در این خصوص فرمود: مردم نگویند که محمد یارانش را می کشد. سلام و درود و فراوان خداوند بر او.[[337]](#footnote-337)

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه نساء و کمک گرفتن از آن برای فهم بهتر طاغوت

دوم: تفسیر آیه بقره ﭽ **ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ** ﭼ البقره: ١١

سوم: تفسیر آیه ﭽ **ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ**ﭼ الأعراف: ٥٦ پس از اصلاح زمین درآن فساد نکنید.

چهارم: تفسیر ﭽ **ﯾ ﯿ ﰀﰁ** ﭼ المائده: ٥٠ آیا حکم جاهلیت را جویا هستند؟!

پنجم: گفته شعبی پیرامون سبب نزول آیه نخست.

ششم: تفسیر ایمان راستین و ایمان دروغین.

هفتم: داستان عمر س با آن منافق.

هشتم: ایمان جز برای کسی که هوای نفس او تابع آن چیزی باشد که پیامبر ص آورده است، حاصل نمی‏شود.

باب: انکار چیزی از اسماء و صفات خداوند

خداوند متعال فرموده است ﭽ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭼ (الرعد: ٣٠) هر چند آنان منکر رحمن هستند، بگو او پروردگار من است بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست.

مصنف می‏گوید: باب انکار چیزی از اسماء و صفات خداوند.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭼ یعنی هر چند آنان منکر رحمن هستند، بگو او پروردگار من است بر او توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست.

سبب نزول این آیه در کتابهای تفسیر و غیر تفسیر معلوم و مطرح شده است، توضیح اینکه مشرکان مکه از روی دشمنی منکر اسم (الرحمن) شدند. خداوند متعال فرمود ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ(الإسراء: ١١٠) يعني: بگو یا با اسم الله و یا با رحمن به کمک بطلبید، خدا را به هر کدام بخوانید او دارای نامهای زیباست (الرحمن) اسم و صفت خداوند است، این اسم دلالت می‏کند بر اینکه رحمت صفت خداوند سبحان است و از جمله صفات کمال او محسوب می‏شود.

پس هنگامی که مشرکان اسمی از اسمهای خداوند را انکار کردند و آن اسم نیز از زمره اسمائی است که بر کمال خداوند سبحان و ستوده شده دلالت دارد، انکار معنای این اسم و معنای اسمهایی نظیر آن نیز همانند انکار مشرکان است. جهم بن صفوان و کسانی که از وی تبعیت کردند می پندارند که این اسم (رحمن) بر صفتی متکی و قائم به خداوند دلالت ندارد در این دیدگاه گروهایی از معتزله، اشاعره و دیگران از آنها پیروی کرده‏اند از این رو بسیاری از اهل سنت آنها را کافر پنداشته اند. علامه ابن قیم : می‏گوید؟ پنجاه درصد از یک دهم علما ی شهرهای مختلف از کفر آنها تقلید کردند که امام لالکائی و حتی پیش از وی طبرانی از آنها حکایت کرده است، جهمیه و کسانی که قائل به تعطیل صفات هستند، صفات کمال و جلالی که خداوند خود را بدان توصیف نموده و رسولش نیز او را بدان وصف کرده است انکار کردند.

و تعطیلی این صفات از جانب آنان بر اساس وضع اصل باطلی است که خود وضع کرده‏اند و می گویند این صفات، صفات اجسام است و لازمه اثبات آنها اثبات جسمانیت خداست، که منشأء گمراهی افکار شان همین موضوع است. از صفات خدا تنها همان چیزی را می فهمند که از ویژگیهای صفات مخلوقات می فهمند. در ابتدای دیدگاه فاسدشان خداوند را به موجودات ناقص، جمادات و چیزهای معدوم تشبیه کرده‏اند، از این رو نخست خداوند را به مخلوقات تشبیه کرده‏اند. درثانی صفاتش را تعطیل کرده‏اند.

ثالثاً: خداوند را به هر ناقص و معدومی همانند ساخته اند. و صفاتی را که خداوند خود را بدان توصیف کرده و رسول او نیز خداوند را به آن صفات متصف دانسته و کتاب و سنت بدان دلالت دارند، ترک گفته اند، همان صفاتی که شایسته عظمت و جلال خداوند است. و این دیدگاهی است که سلف صالح این امت و پیشوایان برآن بودند، برای خداوند چیزی را ثابت دانستند که خود برای خود ثابت کرده و پیامبرش او را بدان وصف، توصیف نموده است و اثبات همان بی انکه شبیه و نظیری برای آن یافت شود و منزه داشتن خداوند از هرگونه عیب و نقص بی آنکه صفتی از صفات او تعطیل شود. از این رو سخن گفتن پیرامون صفات فرع و زیر شاخه سخن پیرامون ذات است و در حقیقت دنباله‏رو آن است و همانطوریکه این اهل تعطیل برای خداوند ذات بی مانندی را اثبات می‏کنند.

اهل سنت نیز همین موضوع را ثابت می‏کنند با این تفاوت که صفات کمال و جلالی که خداوند برای خود ثابت کرده و رسولش نیز اورا بدان توصیف نموده است را برای خداوند علاوه بر ذات ثابت می‏کنند، بی آنکه همانندی میان صفات او و صفات مخلوقاتش قائل شوند. چرا که آنان به کتاب خدا و سنت پیامبرشص ایمان آورده اند و دچار هیچگونه تناقص گویی نشده‏اند ولی اهل تعطیل از این جهت به آنچه در کتاب و سنت است کافر گشته اند و دچار تناقص شده‏اند سخن اهل تعطیل به حمد و منت خداوند با دلیل عقلی و نقلی و اجماع اهل سنت از صحابه و تابعین گرفته تا تابع تابعین و پیشوایان مسلمانان با طل می گردد.

علما رحمهم الله در پاسخ و رد بر جهمیة معطله، معتزله، اشاعره و دیگران و در باطل ساختن اینگونه بدعتها و تناقض و سخنان بی جای آنها کتابها نوشته اند و از جمله آنها امام احمد در در مشهور خود و کتاب السنة فرزندش عبدالله و صاحب کتاب «الحیدة» عبدالعزیز کنانی در رد بر بشر مریسی، کتاب السنة ابوعبدالله مروزی، رد عثمان بن سعید بر کافر ستیزه‏گر بشر مریسی، کتاب التوحید پیشوای پیشوایان محمد بن خزیمه شافعی، کتاب السنة ابوبکر الخلال، ابو عثمان صابونی شافعی، شیخ الاسلام انصاری، ابو عمر بن عبدالبر نمیری، بسیاری از پیروان پیشوایان چهارگانه اهل سنت و یاران آنها، اهل حدیث از جمله متاخرین آنها مثل ابو محمد عبدالله بن احمد بن قدامة، شیخ الاسلام: ابن تیمیه و یارانش و دیگران که رحمة خداوند بر همگان باد. حمد و منت از آن خداوند است که سنت و اهل آن را با وجود خواسته های گوناگون و دیدگاههای مختلف باقی گذاشت. خداوند داناترین است.

درصحیح بخاری آمده است که علی گفت: با مردم پیرامون چیزی که می شناسند سخن بگویید!

آیا می خواهید که خدا و فرستاده اش تکذیب شوند؟!

مصنف می‏گوید: درصحیح بخاری[[338]](#footnote-338) آمده است که علی گفت: با مردم پیرامون چیزی که می شناسند سخن بگوید! آیا می خواهید که خدا و فرستاده اش تکذیب شوند؟!

علی، همان امیر المومنین ابوالحسن علی بن ابی طالب، یکی از خلفای راشدین است.

سبب این سخن وی – والله اعلم – اتفاقی بود که در دوران خلافت وی مبنی بر روی آوردن مردم به روایت حدیث به وقوع پیوست. و داستان پردازان و اهل وعظ فراوان شدند و در سخن وری و داستان پردازی خود احادیثی را روایت می‏کردند که چندان برای مردم مأنوس و معروف نبود، چه بسا برخی مردم آنها را ناپسند داشته انکار می‏کردند، گاهی برخی از آن احادیث دارای اصل و یا معنی صحیحی بوده و به همین سبب پاره ای مفاسد ایجاد می شد از این رو امیر المومنین رضی الله عنه آنها را ارشاد نمود تا با عامه مردم در مورد چیزی سخن بگویند که برای آنان شناخته شده و در دین و احکام دین به آنان سود می رساند.

از قبیل بیان حلال و حرامی که علماً و عملا بدان مکلف شده اند، نه اینکه آنها را از اصل دینشان باز دارد به طوری که منجر شود به اینکه حق را رد کنند و آن را بپذیرند و حق را در میان خود تکذیب نمایند، بویژه مردم در زمان وی دچار اختلاف گشته و در دین بر مجادله و مکابره دچار شده بودند.

استاد مصنف : دوست نداشت چیزی بر مردم قرائت شود که در اصل دین، عبادات و معاملاتشان که شناخت آن برآنها لازم است، سود بخش باشد و آنها را از مطالعه کتابی مثل المنعش، المرعش و التبصرة ابن الجوزی باز می داشت به سبب اینکه با مطالعه آنها شخص از آنچه سودمندتر و واجب تر است باز می ماند و چیزهایی در آنهاست که خداوند آنهارا مي‏داند و اعتقادداشتن به آنها سزاوار و شایسته نیست و شخص می بایست خودرا از آنچه که خداوند از آن مطلع است به دور دارد و به حدی اکتفا کند که بدان علم دارد وبه اوسود می رساند.

امیر المومنین معاویة بن ابی سفیان س نیز داستان پردازان را از قصه سرایی منع می کرد به سبب اینکه در قصه های خود چیزهایی نامانوس مطرح کرده و در نقل روایات به تساهل رفتار می‏کردند و مسائلی از این است. و به همین سبب می‏گوید: جز امیر یا مامور کسی حق ندارد داستان سرایی کند و برای مردم داستان بگوید.[[339]](#footnote-339)

و همه این موارد در جهت محافظت از لزوم ثبات واستواری در صراط مستقیم، در علم و عمل، و قصد نیت است و به منظور ترک تمامی بدعتها و ابزارهایی است که شخص را از صراط مستقیم باز می دارد. خداوند توفیق دهنده شخص به راستی و درستی است و هیچ توان و نیرویی نیست مگر آنکه از جانب اوست.

عبد الرزاق از معمر از ابن طاوس از پدرش از ابن عباس روایت کرده است که وی مردی را دید، در هنگامی که حدیثی از پیامبرص در خصوص صفات برای او روایت شد به خاطر ناپسند داشتن آن بر خود لرزید، ابن عباس گفت: اینان چرا می‏ترسند؟ هنگام شنیدن محکم آن دچار ترس و خوف می شوند و در هنگام شنیدن متشابه هلاک می گردند.پایان.**[[340]](#footnote-340)**

مقصود مصنف از عبدالرزاق همان ابن همام صنعانی محدث است، محدث یمن و صاحب تصنیفات. بیشتر روایتهای وی از معمر بن راشد همراه و یاور زهری است. همان شیخ عبدالرزاق است که بسیاری از او روایت کرده‏اند.

مَعمَر با فتحه دومیم و سکون عین –ابو عروة بن ابی عمرو راشد ازدی حرانی سپس یمانی، یکی از سرشناسان و دوستان محمد بن شهاب زهری است که افراد زیادی از او روایت کرده‏اند.

مقصود از ابن طاوس همان عبدالله بن طاوس یمانی است معمر می‏گوید: از همه مردم در عربی داناتر بود بنابر گفته ابن عیینة ودر سال صدو سی دو در گذشت.

مقصود از عبارت «از پدرش» همان طاوس بن کیسان جَنَدی، پیشوای علم است بنابر گفته ابن الجوزی نامش ذکوان بود.

(شارح) او از پیشوایان علم و علمی گسترده داشت. در تهذیب الکمال از ولید موقری از زهری روایت شده است که گفت: نزد عبد الملک بن مروان رفتم. به من گفت ای زهری از کچا آمدی؟ گفت: گفتم: از مکه؟ گفت: چه کسی سیادت آنجا و اهل آنجا را بر عهده دارد؟ گفتم: عطا ء بن ابی رباح گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی است. گفت: چگونه بر آنان ریاست و سیادت یافته است. گفتم از موالی است گفتم: با دیانت و روایت (حدیث) گفت: اهل دیانت و روایت شایسته سیادت هستند. گفت: چه کسی سیادت اهل یمن را بر عهده دارد؟ گفتم: طاوس بن کیسان گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم از موالی است.

گفت: چگونه بر آنان سیادت یافته است؟ گفتم به همان شیوه ای که عطا سیادت یافت.

گفت: او نیز شایسته است. گفت: چه کسی سیادت اهل مصر رابرعهده دارد؟گفتم یزید بن حبیب. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی گفت: اهل شام را چه کسی سیادت می کند؟ گفتم: مکحول. گفت: از عرب است یا از موالی؟ برده ای بود که زنی از هذیل او را آزاد کرد گفت: اهل جزیره را چه کسی سیادت دارد؟گفتم: میمون بن مهران. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفت: گفتم: از موالی است.

گفت: سیادت اهل خراسان با چه کسی است؟ گفت: گفتم با ضحاک بن مزاحم.

گفت: از عرب است یا موالی؟ گفت: گفتم: از موالی است گفت سیادت اهل بصره با چه کسی است؟ گفتم با حسن بصری است. گفت از عرب است یا از موالی؟ گفتم: از موالی. گفت: وای بر تو! چه کسی سیادت کوفه را برعهده دارد؟ گفت: گفتم ابراهیم نخعی. گفت: از عرب است یا از موالی؟ گفت: گفتم از عرب است گفت وای بر تو ای زهری، از دست من رهایی یافتی، در این شهر موالی بر عرب سیادت داشتند به طوری که برمنا برآن خطبه می خواندند و عرب زیر نظر آنها قرار داشت.

زهری گفت: گفتم ای امیر المومنین سیادت بر اساس دین است، هر کس آنرا حفظ کند سیادت و رهبری می یابد و هر کس آنرا ضایع سازد سقوط می‏کند.

مقصود از ابن عباس همانگونه که قبلاً گذشت همان دانشمند امت و مفسر بزرگ قرآن است، که پیامبرص برای وی دعا کرده فرمودند: پروردگارا او را در دین فهم و به او تأویل بیآموز.[[341]](#footnote-341)

یاران او از پیشوایان تفسیر از جمله مجاهد، سعید بن جبیر، عطا بن ابی رباح، طاوس و غیره از اوروایت کرده‏اند.

عبارت «اینان چرا می‏ترسند؟» در واقع با این عبارت پرسشی از یاران خود می پرسد و به عموم مردمی که در مجلس او حضور داشتند اشاره می‏کند که هر گاه چیزی از محکم قرآن و معنای آن را بشنوند با شنیدن آن دچار ترس می شوند ولی هرگاه چیزی از احادیث صفات را بشنوند همانند منکرین آنرا ناپسند داشته به خود می لرزند و با شنیدن آن، ایمان واجبی که خداوند متعال بندگان مومن خود را بدان ملزم کرده است، برای آنان حاصل نمی‏شود و بدان ایمان نمی آورند.

ذهبی می‏گوید: وکیع از اسرائیل سخنی را به این مضمون روایت کرد که هرگاه خداوند بر کرسی نشست، مردی که نزد وکیع نشسته بود به خود لرزید وکیع از این حالت او خشمگین شد و گفت: اعمش وسفیان را در یافتیم که اینگونه سخنان نزد آنها گفته می شد ولی آنرا انکار نمی‏کردند (یعنی انکار اینگونه سخنان از سوی سلف صالح از جمله تا بعین صورت نگرفته است) عبدالله بن احمد این اثر را در کتاب «الرد علی الجهمیه» آورده است.

چه بسا ممکن است سخنانی از این دست که ایمان به آنها واجب است ترک شوند و از سوی افرادی مورد قبول واقع شوند حالت چنین افراد همانند حالت کسانی است که خداوند در خصوص آنان می‏فرماید: ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭼ البقرة: ٨٥ يعني: آیا به پاره ای از کتاب ایمان آورده و به قسمتی دیگر کفر می ورزید؟

تنها کسی از کفر در امان و سلامت است که بر واجبات خود عمل می‏کند، از جمله چیزهای که عمل به آنها واجب است می توان ایمان به تمامی کتاب خدا و یقین به آن رابر شمرد، همانگونه که خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ (آل عمران: ٧)

یعنی اوست که کتاب را بر تونازل کرده است و بخشی از ان آیه های محکمات است و آنها اصل و اساس این کتاب هستند و بخشی از آن آیه های متشابهات است، اما کسانی که در دلهایشان کژی است برای فتنه انگیزی و تاویل به دنبال متشابهات می افتند. در حالی که تاویل آنها را جز خدا کسی نمي‏داند و راسخان در دانش می گویند ما به همه آنها ایمان داریم همه از سوی خدای ماست و جز صاحبان عقل متذکر نمی شوند.

پس اینان همان کسانی هستند که ابن عباس مطرح کرده است آنچه را که ایمان بدان واجب است به سبب اینکه معنایش را در قرآن نمی‏دانند ترک می گویند در حالیکه حق است و هیچ مومنی در آن تردید نمی‏کند و برخی نیز معنایی غیر از آنچه مقصود خداوند است می فهمند و بر معنای دیگری آنرا حمل می‏کنند همان طوری که اهل بدعت مثل خوارج، شیعه و امثال آنها بدان دچار شده اند، برخی از آیات را بنابر بدعت خود تاویل می‏کند.

در دین نوآوری کرده و از صراط مستقیم خارج می شوند آنچه از سوی اهل بدعت اتفاق افتاد و تحریف معنایی که در آیات دچار شده اند همگی مفهوم سخن ابن عباس رضی الله عنهما را روشن می گرداند.

عامل این بدعت ها، نادانی پدید آورندگان آنها و کوته فکری و نفهمیدن و دریافت نکردن علوم شرعی به گونه ای درست از سوی آنهاست. همچنین این علوم را از افراد دانا و شایسته که معانی آیات را می فهمند و خداوند آنها را به شناخت آن معانی توفیق داده است اخذ نمی‏کنند، همان افرادی که خداوند به آنان توفیق داده نا نصوص را با یکدیگر تطبیق و توفیق دهند و مخالفت ظاهری نصوص را رفع کنند و متشابه را به محکم بر گردانند، این روش اهل سنت و جماعت در همه زمانها و مکانهاست، تمام ستایشات همراه با تعظیم و اجلال از آن خداوند است، خداوندی که ستایش او را نمی توانیم شمارش کرد و تمجیدش از شمار خارج است.

یاد اوری آنچه که از علمای سلف در خصوص متشابه وارد شده است.

سیوطی در «الدر المنثور» می‏گوید: حاکم - و صحیح دانسته[[342]](#footnote-342)- از ابن مسعود از پیامبرص آورده است که پیامبرص فرمودند: کتاب نخست از یک باب و بر یک حرف نازل می شد، سپس قرآن از هفت باب و بر هفت حرف نازل شد. مثل زجر، امر، حلال، حرام، محکم، متشابه و امثال. پس حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید. بدانچه امر شده‏اید عمل کنید و از آنچه نهی شده‏ایید دست بکشید، از مثالهای آن عبرت بگیریید؛ به محکم آن عمل نماید به متشابه آن ایمان بیاورید و بگوید» به همه آنها ایمان آوردیم و همه از جانب پروردگارمان است. سیوطی می‏گوید: عبد بن حمید از قتاده در خصوص این فرموده خداوند: ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﭼ آل عمران: ٧ یعنی: اماکسانی که در دلهایشان کژی است به دنبال متشابهات می افتند، روایت کرده است، این گروه خواهان تاویل شده، در تاویل خود خطا کرده و دچار فتنه شدند دنبال متشابهات رفته و در این میان به هلاکت افتادند.

عبد بن حمید، ابن جریر و ابن ابی حاتم از ابن عباس در خصوص این فرموده خداوند (آیاتَُ محکماتُ) آورده اند که گفت: از جمله این آیات محکم :

ﭽ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪﯫ ﯬ ﯭ ﯮﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸﯹ ﯺ ﯻﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (الأنعام: ١٥١ - ١٥٣)

و آيات: ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞﮟ ﮠﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺﯻ ﯼﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ (الإسراء: ٢٣ -29) هستند.

ابن جریر از طریق ابومالک از ابو صالح از ابن عباس و از طریق مرة از ابن مسعود و جمعی از صحابه رضی الله عنهم آورده است: محکمات همان ناسخاتی هستند که بدانها عمل می‏شود و متشابهات منسوخاتی هستند که به آنها عمل نمی‏شود. عبد بن حمید، ابن جریر و ابن ابی حاتم و اسحاق بن سوید آورده اند که یحیی بن یعمر و ابو فاخته این آیه (هن اُمّ الکتاب) را تکرار می‏کردند، ابو فاخته گفت: آیات محکم همان ابتدای سوره ها یا همان آیاتی هستند که به سوره از طریق آنها وارد می شوند و قرآن از آن استخراج می‏شود. مثلا (الم ذالک الکتاب) سوره بقره از این آیه استخراج شده و سوره آل عمران نیز از این آیات که می‏فرماید: (الم الله لا اله الا هو)

یحیی نیز گفت: آیات محکم همان آیاتی است که فرائض، امر و نهی و حلال و حرام، حدود و ستونهای دین در آنها مطرح شده است.

ابن جریر از محمد بن جعفر بن زبیر آورده است که گفت: محکمات همان آیاتی هستند که حجت پروردگار و عصمت بندگان دفع دشمنی و باطل در آنها مطرح شده و هیچگونه تحریف و تغییری در آنچه برای آن وضع شده است در انها وجود ندارد و (اخر متشابهات) در صدق و راستی آنها تشابه وجود دارد، تغییر و تحریف و تاویل برآنها راه می یابد و بندگان به وسیله آن دچار آزمایش و ابتلا می گردند. همانگونه که خداوند آنان را به حلال و حرام می‏آزماید تا به باطل نگروند و از حق منحرف رویگردان نشوند.

ابن ابی حاتم از مقاتل بن حیان آورده است که خداوند بدان خاطر فرموده است (هن ام الکتاب) آنها اصل و مادر کتاب هستند» که کسی از اهل دین نیست که به آنها راضی و خشنود نباشد و (و اخر متشابهات)یعنی: آنچه به ما رسیده است از قبیل (الم)(المص)و (المر).

از نظر بنده (شارح) در هیچکدام از این آثار چیزی که بیانگر متشابه بودن اسما و صفات خداوند باشد مطرح نگشته است و آنچه نفی کنندگان صفات می‏گویند مبنی بر اینکه اسما و صفات در زمره متشابهاتند ادعای بی دلیل است.

هنگامی که قریش شنیدند پیامبرص از «الرحمن »یاد می‏کند این اسم را انکار کردند ازاین رو خداوند در خصوص آنان فرمود: ﭽ ﭨ ﭩ ﭪﭼ (الرعد: ٣٠)

يعني حال آنكه آنان به الرحمن كفر مي‏ورزند.

منصف می‏گوید: هنگامی که قریش شنیدند پیامبرص از «الرحمن »یاد می‏کند این اسم را انکار کردند ازاین رو خداوند در خصوص آنان فرمود: ﭽ ﭨ ﭩ ﭪﭼ (الرعد: ٣٠) يعني حال آنكه آنان به الرحمن كفر مي‏ورزند.

ابن جریر از قتاده روایت کرده است ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ برای ما یادآور شده است در زمان صلح حديبیه هنگامي كه با مشركان قريش مصالحه كرد نوشت «این آن چیزی است که محمد رسول خدا با آن مصالحه کرده است مشرکان قریش گفتند: اگر توفرستاده خود باشی در آنصورت اگر با تو بجنگیم بر تو ظلم روا داشته ایم بلکه بنویس این آنچیزی است که محمد بن عبدالله طبق مفاد آن مصالحه کرده است، یاران پیامبرص گفتند ای رسول خدا به ما اجازه بده تا با آنان بجنگیم. پیامبرص فرمودند خیر. همانگونه که آنها می‏خواهند بنویسید من محمد بن عبدالله هستم. هنگامی که نویسنده «بسم الله الرحمن الرحیم» را نوشت قریش گفتند، ما رحمن را نمی شناسیم – اهل جاهلیت در ابتدای هر چیز می نوشتند باسمک اللّهم-یعنی خداوندا با نام تو آغاز می کنیم، یاران پیامبرص گفتند، ای رسول خدا اجازه بده تا با آنها بجنگیم، پیامبرص فرمود: خیر بلکه هر چه آنها می‏خواهند همانگونه بنویسید.

همچنین از مجاهد روایت شده این آیه خداوند: ﭽ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭼ (الرعد: ٣٠) بدینگونه ترا در میان ملتی فرستادیم که ملتهای فراوانی پیش از آنان آمده‏اند و رفته‏اند تا آنچه را که به تو وحی کرده‏ایم بر آنان بخوانی، بگو او پروردگار من است جز او خدایی نیست براو توکل کرده ام و بازگشت من به سوی اوست، را تلاوت کرد و گفت: این همان چیزی است که رسول خداص با قریش در صلح حدیبیه با آن مکاتبه کرد نوشت «بسم الله الرحمن الرحیم » گفتند: رحمن را نمی نویسیم و اصلا نمی دانیم رحمن چیست؟

و تنها با «باسمک اللّهم» آغاز می‏کنیم و می‏نویسیم از این رو خداوند متعال فرمودند (و هم یکفرون بالرحمن).

از ابن عباس رضی الله عنهما نیز روایت شده است که گفت: رسول خداص در حالت سجده خداوند را با اسامی یا رحمن و یا رحیم می‏خواند، مشرکان گفتند این مرد گمان می‏کند که یکی را می‏خواند در حالیکه او دو نفر را می‏خواند پس خداوند این آیه را نازل کرد که می‏فرماید ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ (الإسراء: ١١٠)

یعنی بگو: چه الله را بخوانید و چه رحمن را با هر کدام که خداوند را بخوانید او دارای اسمهای نیکو است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از

نخست: عدم ایمان با انکار چیزی ازاسماء و صفت.

دوم: تفسیر آیه سی 30 سوره رعد.

سوم: ترک سخن پیرامون چیزی که شنونده آنرا نمی فهمد و نمی شناسد.

چهارم: یادآوری علت و سببی که منجر به انکار خدا و رسول خدا ص می‏شود، اگر چه منکر تعمد نورزد و در کار خود دچار عمد نشود.

پنجم: سخن ابن عباس در مورد کسی که اگر چیزی پیرامون اسماء و صفات خداوند شنید و آنرا ناپسند داشت ولی آن چیز حق و درست بود آن فرد هلاک می‏شود، یعنی آنچه در خصوص اسماء و صفات خداوند از زبان پیامبرص و یا قرآن کریم مشاهده کردیم که برای ما مفهوم نبود آنرا انکار نکنیم بلکه همانگونه که خدا و رسولص گفته‏اند به آن ایمان بیاوریم بی آنکه منکر آن بشویم.

باب: خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ (النحل: ٨٣)

یعنی: نعمت خدا را می‏شناسند و با وجود شناخت و آگاهی آنرا انکار می‏کنند و بیشترشان کافرند.

مصنف می‏گوید: باب: خداوند متعال فرموده است: ﭽﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ (النحل: ٨٣)

یعنی: نعمت خدا را می‏شناسند با وجود شناخت و آگاهی آنرا انکار می‏کنند و بیشتر ایشان کافرند. مصنف : علیه همان چیزی را که علما در خصوص معنای آن گفته‏اند همان را مطرح کرده است.

ابن جریر می‏گوید: اهل تاویل در خصوص معنای نعمت دچار اختلاف نظر شده‏اند. از سفیان از سدی آورده است که گفت: نعمت، همان محمدص است. و دیگران می‏گویند: معنای آیه مذکور آن است که آنها می‏دانند نعمتهایی که خداوند در این سوره برای آنان بر شمرده است از سوی خداوند است، در حقیقت با این سوره به آنان نعمت بخشیده است حال آنکه آنرا انکار می‏کنند به گمان اینکه این نعمتها را از پدران خود به ارث برده‏اند.

ابن جریر از مجاهد در خصوص این فرموده خداوند: (ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ) آورده است که گفت: نعمت همان مسکن، چهار پایان و چیزهای است که از آن رزق خود را تامین می‏کنند و همان پوششهایی از آهن و لباس است که کافران قریش آنها را می‏شناسند و با این وصف منکر آنها می شوند با این توجیه که می گویند: این نعمتها از آن پدران و نیاکان ما بود که برای ما به ارث نهاده‏اند. و دیگران (غیر از مجاهد) هم گفته‏اند، معنای آن این است که هر گاه به کفار گفتنه می شد چه کسی به شما روزی داده است اقرار داشتند به اینکه خداوند روزی دهنده آنهاست ولی سپس با این گفته که آنرا با میانجیگری و شفاعت معبودانمان به ما می‏دهد سخن و اقرار اولیه خود را انکار می‏کردند.

مصنف: نظیر چنین چیزی را از ابن قتیبه نیز آورده است. منظور از ابن قتیبه همان ابو محمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، قاضی مصر، نحوی لغوی، صاحب تالیفات سودمند و بدیعی که تمام علوم را در بر دارند، است. در بغداد اشتغال داشت. از اسحاق بن راهویه و همردیفان او حدیث شنیده است در سال 276 از دنیا رفته است.

علاوه برآنچه مصنف مطرح کرده و دیگران گفته‏اند: از عون بن عبدالله بن قتیبه بن مسعود هذلی ابو عبدالله کوفی زاهد، از پدرش و عایشه و ابن عباس نیز مضمون فوق روایت شده است. همچنین قتاده، ابوزبیر، زهری، احمد بن معین نیز از وی روایت کرده‏اند.

بخاری می‏گوید: ابو عبدالله کوفی بعد از سال صد و بیست هجری وفات یافت. وی در خصوص این فرموده (ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ) می‏گوید: انکار نعمت از سوی کفار اینگونه بود که می گفتند: اگر فلانی نبود چنین و چنان نمی شد و اگر فلان شخص دخالت نمی کرد دچار چنین و چنان نمی شدم.

مجاهد در خصوص معنای انکار نعمت در آیه مذکور می‏گوید: آن به این معناست که مثلا شخص می‏گوید: این مال است که از نیاکان من به ارث برده ام. عون بن عبدالله می‏گوید: مشرکان می گفتند: اگر فلان شخص نبود اینگونه نمی شد، قتیبه می‏گوید: مشرکان می گفتند: این (نعمت یا دارایی) با شفاعت معبودان حاصل گردیده است.

ابوالعباس – پس از حدیث زید بن خالد که در آن آمده است خداوند متعال فرمود: از بندگان من کسانی با ایمان صبح را آغاز کردند تا پایان حدیث – که قبلا نیز گذشت – می‏گوید: نظیر این در کتاب وسنت فراوان است که خداوند پاک و منزه کسانی را که انعام خداوندی را به غیر او نسبت می‏دهند و برای او شریک قائل می‏شوند، نکوهش کرده است. برخی از سلف (صالح) گفته‏اند نسبت به غیر خدا می توان این گفته آنها نیز باشد که می‏گویند: باد آرام بود و ملوان ماهر، و سخنانی شبیه این که در زبان بسیاری از مردم جاری است.

مقصود مصنف از ابوالعباس شیخ السلام احمد بن عبدالحلیم بن عبدالسلام ابن تیمیه، امام گرانقدر است.

عبارت «پس از حدیث زید بن خالد » قبلا در باب استسقاء به انواء مطرح گردیده است.

سخن شیخ الاسلام دلالت دارد بر اینکه حکم این آیه عام و در خصوص هر کسی است که نعمتهای خداوند را به غیر او نسبت می‏دهد و اسباب آنرا از غیر خدا می‏داند، همانگونه که در سخن مفسران مطرح شده و در این باب نیز به برخی از آنها اشاره شد.

شیخ ما: می‏گوید: در این باب اجتماع دو ضد در دل مطرح شده است به این معنا که چنین سخنی، انکار نعمت نامگذاری شده است.

مقصود از مجاهد، همان استاد تفسیر، امام ربانی، مجاهدبن جبر مکی، مولی نبی مخزوم است. فضل بن سیوان می‏گوید: از مجاهد شنیدم که گفت: قرآن را چندین بار به ابن عباس عرضه داشتم در هر آیه ای که پیش وی قرائت می کردم می ایستادم و درخصوص اینکه در چه موردی نازل شده؟ چگونه نازل شده و معنایش چیست؟ از او می‏پرسیدم. وی در سن هشتاد سه سالگی و در سال صد و دو هجری وفات یافت. رحمت خداوند بر او باد.

ابن جریر در خصوص معنای آیه مذکور دیدگاه نخست را برگزیده است ولی دیگران می گویند آیه به صورت عموم تمام آن معانی که علما در خصوص آن مطرح کرده‏اند را در بر می‏گیرد، که دیدگاه درست نیز همین دیدگاه است. و الله اعلم.

ازجمله مسائلی که در باب مطرح گردید، عبارتند از:

نخست: تفسیر شناخت نعمت و انکار آن.

دوم: شناخت اینکه چنین چیزی بر زبان بسیاری از مردم ساری و جاری است.

سوم: چنین سخنی انکار نعمت تلقی و نامگذاری شده است.

چهارم: اجتماع دو ضد در دل انسان.

باب

خداوند فرموده است: ﭽ **ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ** ﭼ البقره: ٢٢

یعنی: پس شرکاء و همانندهایی برای خدا بوجود نیاورید، در حالیکه شما مي‏دانید.

مصنف می‏گوید: خداوند فرموده است: ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡﭼ (البقرة: ٢٢) یعنی: پس شرکاء و همانندهایی برای خدا بوجود نیاورید، در حالیکه شما می‏دانید.

«نِد» یعنی مانند و نظیر. قرار دادن نِد برای خداوند همان اختصاص انواع عبادت یا چیزی از آن به غیر خداست. همانند و ضعیت بت پرستان، کسانی که اعتقاد شان بر این است، افرادی را که به فریاد می‏خوانند و امیدوار به آنها هستند به ایشان سود می‏رسانند، بلا را دفع کرده و برایشان شفاعت می‏کنند.

آیه مذکور در این سیاق مطرح شده است که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ (البقرة: ٢١ – ٢٢)

یعنی: ای مردم خدای خود را بپرستند، آنکه شما را و کسانی را آفریده است که پیش از شما بوده اند تا راه پرهیز کاران گیرید، خدای ما کسی است که زمین را بر ایشان بگسترد و آسمان را کاخی بیافرید و از آن آب فرو فرستاد و با آن انواع ثمرات را بوجود آورد تا روزی شما گردند، پس شرکا و همانند هایی برای خدا بوجود نیاورید در حالی که شما می‏دانید. عباد بن کثیر در تفسیر خود از ابوالعالیه نقل کرده است که گفت: انداد یعنی شریکان و همانندان. ربیع بن انس، قتاده، سدی، ابو مالک و اسماعیل بن ابی خالد نیز چنین دیدگاهی دارند.

ابن عباسس می‏گوید(ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ) يعني: براي خداوند چیزی از انداد را که نفع وضرری نمی‏رساند شریک قرار ندهید، حال آنکه می‏دانید او تنها پروردگارتان است و تنها او به شما رزق و روزی می‏دهد نه غیر او. و دانسته‏اید آن کسی که رسول خدا شما را به سوی او فرا می‏خواند و به یگانگی او دعوت می‏دهد، حق است و تردیدی در آن نیست. قتاده نیز چنین نظری دارد از قتاده و مجاهد در خصوص(ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ) روایت شده است که می‏گویند: مقصود از انداد همانندهایی از مردان که در نافرمانی خداوند از آنها تبعیت می‏کنند.

ابن زید می‏گوید: انداد همان معبودهایی هستند که همراه خدا قرار داده اند و همان چیزی را برای آنان قرار می‏دهند که برای خداوند قرار داده‏اند.

از ابن عباس روایت شده است که می‏گوید: انداد یعنی اشباه (همانندان).

مجاهد در خصوص(ﯟ ﯠ)مي‏گوید: یعنی در تورات و انجیل مي‏دانید که تنها خداوند معبود یگانه است.

مجاهد حدیثی را از حارث اشعری یاد آور شده است که در مسند احمد[[343]](#footnote-343) مطرح شده است، که پیامبرص فرمودند: خداوند یحیی بن زکریا علیه السلام را به پنج سخن فرمان داد تا خود بدان ها عمل کند و بنی اسرائیل را نیز به انجام آنها فرمان دهد. نزدیک بود که آنها را به تاخیر بیاندازد و درنگ کند تا اینکه عیسی علیه السلام به او گفت: خداوند تر ا به پنج سخن فرمان داده است تا بدانها عمل کنی و بنی اسرائیل را به انجام آن ها فرمان دهی یا تو آنها را به بنی اسرائیل ابلاغ کن یا اینکه من آنها را ابلاغ می‏کنم، یحیی گفت: ای برادر می ترسم اگر تو در این کار بر من پیشی بگیری خداوند مرا عذاب داده، و در زمین فرو برد، پس یحیی بنی اسرائیل را در بیت المقدس گرد آورد به طوری که مسجد پر شد در بالکن ها (پشت بام) نشستند. پس از حمد وثنای خداوند گفت:

خداوند مرا به پنج سخن فرمان داده تا بدانها عمل کنم و شما را نیز به آنها فرمان دهم:

نخست اینکه خداوند را بپرستید و چیزی را شریک او قرار ندهید. مثل این همانند مثل کسی است که از مال شخصی خود با طلا ویا پول برده ای را می‏خرد، برده شروع به کار کردن می‏کند بهره وری آن به غیر صاحب می رسد، کدامیک از شماها راضی هستید که برده اش اینگونه باشد، خداوند شما را خلق کرده و به شما رزق و روزی داده است پس او را بندگی کنید و کسی را ذره ای شریک او مسازید.

دوم اینکه شما را به نماز فرمان دهم، مادامی که بنده به غیر خدا توجه ندارد خداوند رویش را به سوی بنده خود می‏کند، پس چون نماز می خوانید به غیر توجه نکنید (پس روی خدا با شماست).

شما را به روزه فرمان دهم که مثل آن همانند مثل شخصی است که با کیسه ای از مشک در میان یک دسته از مردم است که همگان بوی مشک را حس می کنند، چرا که بد بو شدن دهان روزه دار در نزد خداوند از بوی مشک هم خوشبو تر و بهتر است.

شما را به صدقه فرمان دهم، چرا که مثل آن همانند مثل کسی است که دشمن او را اسیر کرده و دستانش را بر پشت گردنش بسته است، او را پیش آورده تا گردنش را بزنند به آنها می‏گوید: آیا در قبال آزادی جانم از من فدیه می پذیرید؟ شروع می‏کند از کم تا زیاد هرچه دارد برای رهایی جان خود می بخشد تا اینکه جانش را نجات دهد.

و به شمافرمان دهم که خداوند را بسیار یاد کنید، زیرا مثل آن همانند مثل کسی است که دشمن به سرعت به دنبال اوست تا اینکه به پناهگاه محکمی می رسد و در آن پناه می گیرد بنده هنگامی که به یاد و ذکر خدا است در محکم ترین پناهگاهها از شر شیطان پناه برده است.

مجاهد در ادامه می‏گوید: پیامبرص فرمودند من نیز شما را به پنج چیز فرمان می‏دهم که خداوند مرا بدان فرمان داده است: جماعت، گوش دادن، اطاعت، هجرت و جهاد در راه خدا ؛هرکس به اندازه یک وجب از جماعت خارج شود طناب اسلام از گردن او خارج شده است مگر اینکه دوباره بدان برگردد. و هرکس همانند دوران جاهلیت غیرخدا را به فریاد بخواند از زمره زانو زدگان در جهنم خواهد بود. گفتند ای رسول خدا اگرچه نماز بخواند و روزه بگیرد؟ پیامبر (ص) فرمود: آری اگرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمانش نیز بر این باشد که مسلمان است. مسلمانان را با اسامی که خداوند برآنان نهاده است بخوانید، خداوند عزوجل آنان را مسلمین و مومنین و بندگان خدا نامیده است.

این حدیث حسنی است که این آیه: (أنّ الله خلقکم و رزقکم فاعبدوه و لا تشرکوا به شیئاٌ) «یعنی: خداوند شما را خلق کرده و به شما روزی بخشیده است پس برای او بندگی کنید و چیزی را شریک او مسازید» برای این حدیث شاهد و گواه است این آیه بر توحید و یکتا پرستی خداوند بی آنکه شریک و همتایی داشته باشد دلالت دارد. بسیاری از مفسران برای اثبات وجود سازنده و خالق بدان استدلال کرده‏اند که به طریق اولی بر توحید عبادت خداوند نیز دلالت دارد، آیاتی که بر این مضمون دلالت دارند در قرآن بسیار فراوانند از ابو نواس در خصوص آن پرسیدند و در پاسخ به صورت شعر گفت:

در گیاهانی که در زمین می‏رویند بنگر و تامل کن، آثاری که خداوند صاحب ملک بجای گذاشته را تماشا کن، چشمهایی از نقره که با مردمکانی از طلای گداخته می نگرند و نظاره‏گرند بر شاخه های زبر جد گواهی مي‏دهند که خداوند شریکی و همتایی ندارد.

ابن ‏معتز نیز در قالب شعری می‏گوید: جای شگفت و تعجب است که چگونه خداوند نا فرمانی می‏شود یا چگونه منکری او را انکار می‏کند در حالی که در هر چیزی نشانه ای است که بیانگر یگانگی و وحدانیت اوست.

از ابن عباس رضی الله عنهما در خصوص آیه مذکور روایت شده است که گفت: انداد یعنی همان شرک، از راه رفتن مورچه بر روی سنگی صاف در دل شب پوشیده تر و پنهان تر است. از جمله شرک این است که بگویی: سوگند به خدا و به زندگی تو ای فلانی یا سوگند به زندگی من، یا بگویی اگر سگ فلانی نبود دزد به نزد ما می‏آمد و یا اگر مرغابی در خانه نبود حتماً دزد می‏آمد. یا گفته فرد به دوستش مبنی بر اینکه اگر خدا و تو بخواهید یا بگوید اگر خدا و تو نبودید، فلان چیز را در آنجا قرار نمی داد، تمامی این موارد شرکند. این اثر را ابن ابی حاتم روایت کرده است.

مصنف: می‏گوید: از ابن عباس رضی الله عنهما در خصوص آیه مذکور روایت شده است که گفت: انداد یعنی همان شرک، از راه رفتن مورچه بر روی سنگی صاف در دل شب پوشیده تر و پنهان تر است. از جمله شرک این است که بگویی: سوگند به خد و به زندگی تو ای فلانی یا سوگند به زندگی من، یا بگویی اگر سگ فلانی نبود دزد به نزد ما می‏آمد و یا اگر فرغتبی در خانه نبود حتماً دزد می‏آمد. یا گفته فرد به دوستش مبنی بر اینکه اگر خدا و تو بخواهید یا بگوید اگر خدا و تو نبودید، فلان چیز را در آنجا قرار نمی داد، تمامی این موارد شرکند. این اثر را ابن ابی حاتم روایت کرده است.

ابن عباس رضی الله عنهما بیان داشته است که تمامی این موارد شرکند، حال آنکه امروزه بر زبان بسیاری از کسانی که توحید و شرک را نمی شناسند، جاری است. ابن عباس از اینگونه امور هشدار داده است که اینها از جمله مواردی هستند که بسیار ناپسندند و نهی از آن و سخت گیری نسبت به آن واجب است به سبب اینکه از بزرگترین گناهان به شمار می‏روند و این تذکر ابن عباس در واقع هشداری است به چیزهایی که در درجه پایین‏تری از شرک بالاتر و بزرگتر قرار دارند، تا شخص متوجه شرکای بالاتر و بزرگتر هم بشود.

از عمر بن خطاب رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: هرکس به غیر خداوند سوگند یاد کند در واقع کافر یا مشرک شده است. ترمذی این حدیث را روایت کرده و انرا حسن دانسته است و حاکم نیز آنرا صحیح قلمداد کرده است.

ابن مسعود نیز گفته است: اگر از روی دروغ به خدا سوگند بخورم در نزد من دوست داشتنی تر است از اینکه به غیر خدا از روی درست و راست سوگند یاد کنم.

مصنف می‏گوید: از عمر بن خطاب رضی الله عنهما روایت شده است که رسول خداص فرمودند: هرکس به غیر از خداوند سوگند یاد کند در واقع کافر یا مشرک شده است. ترمذی این حدیث را روایت کرده و آنرا حسن دانسته است و حاکم نیز آنرا صحیح قلمداد کرده است.[[344]](#footnote-344)

و عبارت «در واقع کافر یا مشرک شده است» ممکن است که از روی شک راوی باشد که بین شرک و کفر متردد شده است و ممکن است که «أَو» به معنای و او عطف باشد که در آنصورت معنای آن می‏شود «در واقع کافر و مشرک شده است» یعنی هم کافر است و هم مشرک.

که معنای کفر در این صورت کفری پایین تر از کفر اکبر، یا که همان شرک اصغر است. از ابن مسعود نیز از این لفظ نظیر این روایت وارد شده است.

مصنف می‏گوید: ابن مسعود نیز گفته است: اگر از روی دروغ به خدا سوگند بخورم در نزد من دوست داشتنی‏تر است از اینکه به غیر از خدا از روی درست و راست سوگند یاد کنم.[[345]](#footnote-345)

معلوم است که سوگند به خدا از روی دروغ یکی از گناهان کبیره است ولی شرک اگر چه شرک اصغر نیز باشد از بزرگترین گناهان بزرگتر و مهمتر است، همانگونه که قبلا نیز گذشت. هنگامیکه شرک اصغر اینگونه است پس شرک اکبری که موجب جاودانه ماندن در آتش است چگونه است؟ شرکهایی مانند به فریاد خواندن غیر خدا، طلب یاری از او، و میل و رغبت به سوی او و نیازهای خود را به او عرضه کردن همانگونه که بیشتر مردمان این امت در حال حاضر و قبلا دچار آن گشته اند. کارهایی از قبیل تعظیم برای قبرها، برگزیدن آنها به عنوان بت و پرستشگاه، ساختن بنا و ساختمان بر آنها، برگزیدن آنها به عنوان مسجد، بنا نهادن گنبد و ضریح به اسم مرده برای عبادت آن کس که بر روی او بنا شده و تعظیم کردن او با دل و زبان و عمل به انها روی آوردن.

گرفتاری به این شرک بزرگی که خداوند آنرا نمی بخشد، بسیار بزرگ و فراگیر شده است به طوری که نهی قرآن عظیم در این زمینه را ترک گفته‏اند و همچنین نهی قرآن از چیزی که چنین شرکی بدان ختم می‏شود را نادیده گرفته‏اند.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇﰈ ﰉ ﰊ ﰋﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﰔﰕ ﰖ ﭼ (الأعراف: ٣٧)

یعنی: چه کسی ستمکار تر از کسانی است که بر خدا دروغ می بندند یا اینکه آیات او را تکذیب می نمایند؟! نصیب مقدرشان بدیشان می رسد تا آنگاه که فرستادگان ما به سراغشان می آیند تا جانشان را بگیرند، می‏گویند: معبودهایی که جز خدا می پرستید کجایند؟ می‏گوید: از ما نهان و نا پیدا شده‏اند و به ترک ما گفته‏اند آنان علیه خود گواهی مي‏دهند و اعتراف می‏کنند که کافر بوده‏اند.

خداوند متعال آنان را به سبب اینکه در دنیا غیر او را به فریاد می خواندند کافر قلمداد کرده است.

خداوند فرموده است: ﭽ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﭼ (الجن: ١٨) یعنی مساجد از آن خداست همراه خدا احدی را به فریاد مخوانید.

همچنین خداوند فرموده است: ﭽ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ (الجن: ٢٠ – ٢١) یعنی بگو تنها پروردگارم را می‏پرستم و کسی را انباز او نمی‏کنم بگو من نمی توانم هیچگونه زیانی و سودی به شما برسانم و به هیچ وجه نمی توانم گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم.

این مشرکان کار را وارونه کرده‏اند و با آنچه که پیامبرص به امت خود ابلاغ کرد و از خود به آنان خبر داده است مخالفت ورزیدند و با او به گونه ای رفتار کردند که شرک به خداست و از آن نهی شده اند و خود را به غیر خدا وابسته ساختند تا جایی که یکی از آنها به حدی پیش رفت که در قالب یک شعر اینگونه می سراید.

ای گرامی ترین مخلوقات، در هنگام فرا رسیدن اتفاق فراگیر جز تو کسی ندارم تا به او پناهنده شوم، اگر از روی کرم و بخشش در روز معاد دستم را نگیری، به همین بسنده کن که بگویی ای لغزنده پای (یعنی هر توجه تو در آن روز مایه رستگاری و خوشی من است).

دنیا و رفع نیازهایش همه از بخشش و کرم تست و علم لوح و قلم نیز از جمله علومی است که تو مي‏دانی (یعنی تو به همه چیز حتی لوح و قلم نیز مطلع هستی و آگاهی داری).

به این مخالفت بسیار بزرگ با کتاب و سنت که در ابیات فوق مطرح شده است بنگر!

در حقیقت دشمنی ورزیدن با خدا و فرستاده اوست آنچه این شاعر گفته است همان چیزی است که در دورن بسیاری به ویژه کسانی که مدعی علم و معرفتند نفوذ کرده است. به همین سبب این منظومه و امثال آنرا قرائت می‏کنند، چرا که قرائت و تعظیم آنرا از مسائلی می‏دانند که انها را به خداوند نزدیک می‏کند، باید گفت: انا لله و انا الیه راجعون.

به این نادانی بزرگ بنگر، به طوری که معتقد است برای او جز پناه بردن و پناهنده شدن به غیر خدا راه نجاتی وجود ندارد، به این تمجید بیش از اندازه و بزرگنمایی که از حد و اندازه گذشته است، بنگر! همان چیزی است که پیامبرص از آن نهی کرده است و می‏فرماید: مرا آنگونه که مسیحان، پسر مریم را بزرگ کردند و از حد گذراندند، بزرگ نکیند، من بنده‏ای بیش نیستم، پس بگوید: بنده و رسول خدا. که مالک و دیگران آن را روایت کرده‏اند.[[346]](#footnote-346)

خداوند فرموده است: ﭽ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ (الأنعام: ٥٠) يعني بگو: من نمی گویم گنجینه‏های خداوند در تصرف من است و نمی گویم که من غیب می دانم و نمی گویم که من فرشته‏ام.

به طریق حذیفه از پیامبرص روایت شده است که فرمودند: نگویید: اگر خدا بخواهد و فلانی بخواهد، بلکه بگویید: اگر خدا بخواهد و سپس فلانی بخواهد. ابو داود این حدیث را با سند صحیح روایت کرده است.

از ابراهیم نخعی نیز روایت شده است که وی ناپسند می داشت از اینکه کسی بگوید: پناه می برم به خدا و به تو، ولی جایز است که بگوید: اول به خدا و سپس به تو پناه می برم.

همچنین جایز می دانست که شخص بگوید اگر خدا و سپس فلانی نبود، ولی این را جایز نمی دانست که شخص بگوید اگر خدا و فلانی نبودند.

مصنف می‏گوید: به طریق حذیفه از پیامبرص روایت شده است که فرمودند: نگویید: اگر خدا بخواهد و فلانی بخواهد، بلکه بگویید: اگر خدا بخواهد و سپس فلانی بخواهد. ابوداود این حدیث را با سند صحیح روایت کرده است.

این بدان خاطر است که معطوف بر واو با معطوف علیه مساوی است. چرا که واو برای مطلق جمع وضع شده است و مقتضی ترتیب و یا تعقیب نیست. مساوی قرار دادن مخلوق با خالق شرک است. اگر در مسائل کوچک باشد – آنطور که ذکر شد–شرک اصغر است ولی اگر در مسائل بزرگتر باشد شرک اکبر تلقی می‏شود، همانگونه که خداوند در خصوص مشرکان در سرای آخرت می‏گوید: ﭽ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﭼ (الشعراء: ٩٧ – ٩٨) یعنی: به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم هنگامی که شما را با پروردگار عالمیان برابر می دانستیم.

بر خلاف معطوف به حرف «ثم» که خود به لحاظ زمانی اندکی پس از معطوف علیه می‏باشد. تابع شدن آن محذوریتی در پی ندارد.

مصنف می‏گوید: «از ابراهیم نخعی نیز وارد شده است، ناپسند می داشت از اینکه کسی بگوید: پناه می برم به خدا و به تو، ولی جایز است که بگوید: اول به خدا و سپس به تو پناه می برم».

همچنین جایز می دانست که شخص بگوید: اگر خدا و سپس فلانی نبود، ولی این را جایز نمی دانست که شخص بگوید: اگر خدا و فلانی نبودند».

فرق میان آنچه جایز است و آنچه جایز نیست مطرح شد، ولی اینگونه موارد در خصوص کسی است که زنده و حاضر و دارای قدرت و سبب در آن چیز باشد، و چنین کسی است که در حق او می توان سخنان جایز مذکور را مطرح کرد، ولی در خصوص مردگانی که هیچگونه احساسی نسبت به کسانی که آنان را به فریاد می خوانند، ندارند و هیچ قدرتی برای نفع و ضرر رسانیدن به کسی در دستشان نیست، ذره‏ای از موارد پیشین را نمی توان در حق آنان گفت: در آویختن و دلبستگی به آنان به اندازه ناچیزی و به هیچ وجهی جایز نیست. قرآن این مقوله را روشن نموده و ندا سر می‏دهد که آنان اگر ذره‏ای از چیزهایی که گذشت از مردگان بخواهند در واقع آنها را معبود خود قرار داده‏اند.

و یا اگر فردی با عمل ظاهری و باطنی به یکی از آنها (مردگان) تمایل پیدا کند، در حقیقت آنرا معبود تلقی کرده است. بنابراین هر کس در قرآن تدبر کند و از فهم آن بهر گیرد در دین خود آگاهی می یابد و توفیق تنها به کمک و یاری خداوند میسر است.

علم از روی اجبار بدست نمی‏آید بلکه با اسبابی حاصل می‏شود که برخی از علما در قالب شعر بدان اشاره کرده‏اند گفته‏اند: ای برادر! تنها با شش سبب به علم می‏رسی که ترا از تفصیل آن به شرح ذیل آگاه می‏کنم:

علم با هوش، حرص، تلاش، در آمد گذران، راهنمائی استاد و طول زمان حاصل می‏شود.

از همه این موارد ششگانه بزرگتر این است که خداوند متعال شخصی را از درک و حفظ بهره مند سازد و در تحصیل علم خود را به سختی بیاندازد، خداوند توفیق دهنده بندگان خود است و به هر کس که بخواهد توفیق می دهد. همانگونه که می‏فرماید: ﭽﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼﯽ ﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﭼ (النساء: ١١٣)

یعنی: خداوند چیزی را به تو آموخته است که نمی توانستی آنرا بیاموزی و بدانی، فضل خدا در حق تو و رحمت او بر تو بزرگ و فراوان بوده است.

چه نیکو گفته است علامه ابن قیم : از انجایی که (در قالب شعری) می‏گوید:

جهل درد کشنده ای است که درمان آن دو چیز است که آندو در اصل و ریشه با هم متفق اند ؛

آندو یکی نص قرآن و دیگری نص سنت است که طبیب آن عالم ربانی (علم تربیت یافته) است.

علم سه دسته است و دسته چهارمی از آن در میان نیست و حق نیز روشن و آشکار است:

علم به اوصاف معبود و به فعل و اسمهای او که خداوند رحمن است.

و علم به امر و نهی او که همان دین اوست و علم به پاداش او در روزی که دوباره به پیشگاهش می رویم. که همه اینها در قرآن و سنت کسی که به عنوان پیامبر برای ابلاغ قرآن مبعوت گشته است، وجود دارد.

سوگند به خدا هر فردی که مدعی مهارت و سخنوری است، اگر غیر از ایندو (کتاب و سنت) را بگوید: هذیان گفته است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه سوره بقره در خصوص انداد.

دوم: صحابه رضی الله عنهم تفسیر آیه ای را که در خصوص شرک اکبر نازل شده است به شرک اصغر نیز تعمیم داده اند.

سوم: سوگند به غیر خدا شرک است.

چهارم: اگر شخصی به غیر خدا از روی راستی درست سوگند بخورد از سوگند دروغین بر خدا، بدتر و بزرگتر است.

پنجم: تفاوت میان «واو» و «ثمّ» در لفظ.

باب: آنچه پیرامون شخصی که با سوگند به خداوند قانع نمی‏شود، آمده است

از ابن عمر**س** روایت شده‌ که‌ پیامبر**ص** فرمود: «به‌ پدرانتان سوگند یاد ننمایید، و هر کس به‌ خدا سوگند یاد نمود، پس او را تصدیق کنید و بدان راضی شوید، زیرا هرکس بدان راضی نشود، او به‌ عنوان بنده‌ی خدا محسوب نمی‌گردد». ابن ماجه‌ آن‌را به‌ سندی حسن روایت کرده‌ است.

مصنف می‏گوید: : «باب: آنچه پیرامون شخصی که با سوگند به خداوند قانع نمی‏شود، آمده است »

از ابن عمر**س** روایت شده‌ که‌ پیامبر**ص** فرمود: «به‌ پدرانتان سوگند یاد ننمایید، و هر کس به‌ خدا سوگند یاد نمود، پس او را تصدیق کنید و بدان راضی شوید، زیرا هرکس بدان راضی نشود، او به‌ عنوان بنده‌ی خدا محسوب نمی‌گردد». ابن ماجه‌ آن‌را به‌ سندی حسن روایت کرده‌ است.[[347]](#footnote-347)

در خصوص نهی از سوگند یاد کردن به غیر خدا به طور عموم، قبلاً مطالبی گفته شد. از این رو نیازی نیست، دوباره سوگند به پدران مطرح شود.

و عبارت « (من حلف له بالله فیصدق) و هر کس به‌ خدا سوگند یاد نمود، پس او را تصدیق کنید » تصدیق سوگند خورنده به خدا، از جمله چیزهایی است که خداوند بر بندگان خود واجب گردانیده است و در کتاب خود انها را بر چنین عملی تشویق نموده است.

خداوند متعال فرموده است ﭽ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭼ (التوبه: ١١٩)

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‏اید از خدا بترسید و با راستگویان باشید و در جای دیگر فرموده ﭽ ﮩ ﮪ ﭼ (الأحزاب: ٣٥) یعنی: مردان و زنان راستگو و فرموده است ﭽ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭼ (محمد: ٢١)

يعني اگر با خدا راست باشند براي ايشان بهتر خواهد بود. این آیات در واقع توصیف حالت نیکوکاران است. همانطوری که خداوند فرموده است:

ﭽ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﭼ (البقره: 1٧٧)

یعنی: بلکه نیکی آن است که کسی به خدا و روز واپیسن و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشد و مال خود را باوجود علاقه ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و در ماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهند و در راه آزاد سازی بندگان صرف کنند، نماز را برپا دارد و زکات بپردازند. هنگامی که پیمانی می‏بندد بدان وفا کنند، و به هنگام فقر و بیماری و به هنگام نبرد، شکیبایی ورزند. اینان کسانی هستند که راست می گویند و به راستی پرهیزگاران اینانند.

و عبارت « و هر کس برای او به خدا سوگند خورده شد باید به آن راضی باشد و اگر کسی به چنین سوگندی راضی نشد خداوند به چنین نارضایتی اجازه و فرمان نداده است»اگر شخص به حکم شریعت هیچگونه دلیلی علیه طرف مقابل خود جز سوگند نداشته باشد در چنین شرایطی می‏تواند او را سوگند دهد. بی تردید باید به چنین سوگندی راضی باشد ولی اگر سوگند خوردن به نحوی باشد که در میان مردم جاری است و برای عذر خواهی و اظهار بی گناهی و مسائلی از این دست که برخی برای برخی دیگر سوگند می خورند. حق هر مسلمانی بر مسلمان دیگر است که چنین سوگندی را بپذیرند. حق هر مسلمانی نسبت به مسلمان دیگر این است که نسبت به هم نیکو گمان باشند و مادامی که خلاف ادعا می سوگند خورده ثابت نشده باشد باید سوگندش را بپذیرد. همانگونه که در اثری از حضرت عمر س روایت شده است، فرمود: سخنی که از زبان یک مسلمان خارج می‏شود مادامی که می‏توانی آنرا به معنای درست و خیری حمل کنی گمان بد و شر را به آن سخن نیز این به معنای حسن ظن داشتن مسلمان به مسلمان دیگر است.

بر صاحب فهم و درک پوشیده نیست که روایت مذکور در برگیرنده فروتنی، الفت، مهربانی و سایر مصالحی است که خداوند آنها را دوست دارد و این ویژگیهای از ابزار ها و وسایل همگرایی دلها در جهت اطاعت از خداوند است، ضمن اینکه این خصوصیات در زمره اخلاق نیکویی است که از جمله سنگین ترین اعمال در ترازوی اعمال بنده محسوب می گردند. همانگونه که در حدیث آمده است از صفات برگزیده اخلاقی است.

پس ای برادر دلسوز و مخلص! در آنچه ترا با خدا درست می‏کند و رابطه ات را با او می‏سازد درنگ کن و بیاندیش: و آن چیزی نیست جز بر پا خواستن برای ادای حقوق خدا، حقوق بندگان خدا، ایجاد سرور و شادمان در میان مسلمانان و اجتناب از اینکه از آنان جدا شوی و با آنان قطع رابطه کنی و باید که زندگی را برآنان شیرین و گوارا کنی، چرا که این قطع ارتباط با آنان و ناگوار و تلخ کردن زندگی آنان، چنان ضرر بزرگی در پی دارد که به ذهن و خیال هم نمی رسد. تفصیل سخن در این زمینه در کتابهای ادب و غیره وارد شده است که می توان برای معلومات بیشتر به آنها مراجعه کرد. پس هر کس به آنها عمل کند و آنچه باید آنرا ترک نمود، ترک گوید: بیانگر فزونی دین و کمال عقل اوست. خداوند توفیق دهنده و یاریگر بنده ضعیف و تهیدست خود است. و الله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: نهی از سوگند یاد کردن به پدران و نیاکان.

دوم: دستور و فرمان به کسی که برای او از خداوند سوگند یاد کرده‏اند مبنی بر اینکه به چنان سوگندی رضایت دهد و بپذیرد. (دستور شریعت است که فرد سوگند خورنده را بپذیرد و بدان راضی باشد).

سوم: وعده عقاب و عذاب بر کسی که چنان سوگندی را نپذیرد و قبول نکند.

باب: پیرامون چنین سخنی که فرد بگوید: «آنچه خدا و تو بخواهی»

از قُتیله روایت شده است: که یک یهودی نزد رسول خدا ص آمد و گفت: شما شرک می ورزید و می گویید: آنچه خدا بخواهد و تو بخواهی (و همچنین) می‏گویید: سوگند به کعبه. پس پیامبرص به یاران خود فرمان داد هرگاه خواستند سوگند یاد کنند بگویند: سوگند به پروردگار کعبه و همچنین بگویند: آنچه خدا بخواهد، سپس تو بخواهی. نسائی این حدیث را روایت کرده و آنرا صحیح دانسته است.

مصنف این باب را به مبحثی اختصاص داده که در آن اگر شخص انجام فعلی را به خواست خدا و خواست بنده‏ای از بندگان خدا مشروط کند، چنین سخنی مورد نهی پیامبرص واقع شده است.

از قُتَیله روایت شده است یک نفر یهودی نزد رسول خداص آمد و گفت: شما شرک می‏ورزید و می‏گویید: آنچه خدا و تو بخواهی و همچنین می‏گویید: سوگند به کعبه. پس پیامبرص به یاران خود فرمان داد هرگاه خواستند سوگند یاد کنند بگویند به پروردگار کعبه سوگند و همچنین بگویند آنچه خدا و سپس تو بخواهی. نسائی این حدیث را روایت کرده[[348]](#footnote-348) و آنرا صحیح دانسته است.

مقصود از قتیلة (دختر صفی انصاری یکی از صحابیات مهاجرین است) که تنها یک حدیث در سنن نسائی از وی روایت شده که حدیث مذکور در همین باب است که آنرا عبدالله بن یسار جعفی از وی روایت کرده است.

از جمله مطالبی متضمن در روایت مطرح شده در روایت، پذیرفتن حق از هر کسی که باشد، و نهی ازسوگند یاد کردن به کعبه است، با وجود اینکه کعبه خانه خدا است و قصد و اراده رفتن به آنجا و آهنگ آنجا کردن به قصد حج وعمره بر هر فرد توانایی فرض و واجب است، که این به معنای نهی شرک به طور عام بوده و ذره ای از آن هم درست و شایسته انسان نیست، نه برای فرشته مقرب و نه برای پیامبری که فرستاده شده از سوی خداوند است و نه برای کعبه ای که خانه خدا در زمین خداست و اینک می بینی که مردم امروزه به کعبه سوگند یاد می‏کنند و چیزی از آن می خواهند که کسی جز خداوند قادر به انجام آن نیست. واضح و آشکار است که کعبه نه سودی می رساند و نه ضرری، خداوند برای بندگان خود طواف برآن و عبادت در نزد آن را تشریح کرده و آن مکان را قبله گاه امت محمدص ساخته است. طواف برآن مشروع، ولی سوگند به آن و خواستن از آن نامشروع و ممنوع است. پس ای مکلف! بر توست که میان آنچه مشروع و آنچه ممنوع است تفاوت قائل شوی، اگر چه هر فردی از افراد جاهل که همانند چهار پا یانند با تو مخالفت کنند، آنها نه تنها چهارپایند بلکه از چهارپایان نیز گمراهترند.

و عبارت «شما شرک می ورزید و می گویید آنچه خدا و تو بخواهی »بنده اگر چه خواست واراده دارد ولی خواست و اراده وی تابع مشیت و خواست خداست و قدرت اراده هیچ چیزی را جز به اراده و خواست خداوند ندارد. همانگونه که خداوند فرموده است: ﭽ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﭼ (التكوير: ٢٨ - ٢٩) یعنی: برای کسانی از شما که بخواهند راه راست را در پیش بگیرند و حال آنکه نمی توانید بخواهید جز چیزیهایی را که خداوند جهانیان بخواهد.

و در جایی دیگر فرموده است: ﭽ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ (الإنسان: ٢٩ – ٣٠)

یعنی: این (قرآن) اندرز و یاد آوری است برای هرکس که بخواهد راهی به سوی پروردگارش برگزیند. شما نمی توانید بخواهید مگر اینکه خدا بخواهد، بی‏گمان خداوند بس آگاه و کار بجاست

این آیات و حدیث مذکور پاسخی است بر قدریه و معتزله که قدر را نفی می‏کنند. همان کسانی که مدعی اند که بنده خواست و مشیتی دارد که با آنچه خداوند از او خواسته و آنرا اراده کرده است مخالفت می‏کند. انشاء الله در باب منکرین قدر، دلایلی که ادعای آنان را باطل سازد، خواهد آمد. چرا که آنان (منکرین قدر خداوند) مجوس این امت هستند.

ولی اهل سنت و جماعت در این باب و مسائل دیگر به کتاب خدا و سنت رسول خدا ص متمسک می شوند، معتقدند که مشیت و خواست بنده در همه چیز و در تمامی اعمال و گفتار تابع مشیت و خواست خداوند است. خواه موافق شریعت خداوند باشد و خواه مخالف آن، درهمه شرایط تابع خواست خداست هر آنچه موافق شریعت خداست خداوند آنرا دوست دارد و بدان راضی و خشنود است و آنچه مخالف آن است آنرا از بنده نمی‏پسندد. همانطوری که خداوند متعال فرموده است ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﭼ (الزمر: ٧)

یعنی: اگر کفر پیشه کنید خداوند از شما بی نیاز است، ولی کفر را برای بندگان خود راضی نیست.

لذا بنابر حدیث مذکور، سوگند یاد کردن به کعبه شرک است. چرا که پیامبر ص آن شخص یهودی را به دلیل سخنی که مطرح کرد؛ مبنی براینکه شما شرک می ورزید، تایید نمود.

و همچنین نسائی از ابن عباس روایت کرده است که مردی به پیامبرص گفت: آنچه خدا و تو بخواهی. پیامبرص فرمود: آیا مرا همتای خدا قرار می دهی؟ بلکه بگو آنچه تنها خداوند بخواهد.

ابن ماجه از طُفیل – برادر مادری عایشه – روایت کرده است که گفت: در خواب دیدم گویا به نزد عده ای از یهودیان رفتم. گفتم: شما مگر همان گروهی نیستید که می گویید عزیر پسر خداست؟ گفتند: مگر شما همان کسانی نیستند که می گویید: آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد سپس به دسته‏ای از مسیحان گذشتم و گفتم: مگر شما کسانی نیستید که می‏گویید مسیح پسر خداست؟ گفتند: مگر شما همان کسانی نیستید که می‏گویید: آنچه خداوند بخواهد و محمد بخواهد. هنگامی که صبح شد به هر کسی که رسیدم این موضوع را گزارش کردم. سپس نزد پیامبرص آمده به او نیز خبر دادم. فرمود: آیا کسی را از این موضوع با خبر ساختی؟ گفتم: آری. پیامبرص خداوند را حمد و ثنا گفت و فرمود: طفیل خوابی را دیده که برخی از شما ها را از آن مطلع ساخته است. شما سخنی به زبان می‏آوردید که فلان و بهمان چیز مانع می شد که شما را از آن باز دارم و نهی کنم. (و آن اینکه) نگویید: آنچه خدا بخواهد و محمد بخواهد، بلکه بگویید آنچه تنها خداوند بخواهد.

مصنف می‏گوید: همچنین نسائی از ابن عباس روایت کرده است که مردی به پیامبرص گفت: آنچه خدا و تو بخواهی پیامبرص فرمود: آیا مرا همتای خدا قرار می دهی؟ بلکه بگو آنچه تنها خداوند بخواهد.[[349]](#footnote-349)

این مقوله روایت قبلی را در شرک بودن مساله مذکور تایید می‏کند، چون این دو با «واو» به آن عطف شده و حکم آنها مساوی است.

عبارت «آیا مرا همتای خداوند قرار می دهی؟» بیانگر آن است که هر کس بنده را با خداوند مساوی قرار دهد، اگر چه در شرک اصغر هم باشد، در واقع او را همتای خداوند قرار داده است » چه آن بنده خود بخواهد و چه ابا کند و چنین چیزی را نخواهد. برخلاف آن چیزی که جاهلان می گویند و شریک را در نوع خاصی از عبادت می‏دانند و در واقع عبادت خاصی را عبادت تلقی کرده و همان را نهی شده تلقی می‏کنند و در همان یک نوع عبادت شرک را خلاصه می‏کنند، هر کس را که خداوند خیری برای او بخواهد وی را فهم در دین عطا می کند.[[350]](#footnote-350)

مصنف می‏گوید:[[351]](#footnote-351) ابن ماجه از طُفیل – برادر مادری عایشه – روایت کرده است که گفت: در خواب دیدم گویا به نزد عده ای از یهودیان رفتم. گفتم: شما مگر همان گروهی نیستید که می گویید عزیر پسر خداست؟... تا آخر.

مقصود از طفیل برادر مادری عایشه همان بن عبدالله بن سخبرة برادر مادری عایشه و صحابی است که یک حدیث در نزد ابن ماجه از وی روایت شده که انهم حدیث مذکور در این باب است.

این رویای او حق است به همین سبب رسول خدا صآنرا تایید و به متقضای آن عمل کرده است.

آنها را از اینکه بگویند آنچه خدا و رسول خدا بخواهند نهی کرده و به آنان فرمان داد که بگویند آنچه تنها خداوند بخواهد (همه خواستها منوط به خواست خداوند است وخواست هیچکس را نباید در تساوی با خواست اومطرح کرد)تردیدی نیست که برای اخلاص کاملتر آن است که فرد بگوید اگر خداوند بخواهد و سپس فلانی بخواهد و چنین سخنی از شرک دور تر است چرا که فرموده پیامبرص تصریح دارد بر توحیدی که از هر جهت با همتا گزینی برای خداوند منافات دارد بنابراین شخص آگاه و با بصیرت بالاترین مراتب کمال را برای خود در مقام توحید و اخلاص بر می گزیند.

عبارت «فلان و بهمان چیز مانع می شد که شما را از آن (سخن) باز دارم »در برخی طرق وارد شده است که شرم پیامبرص از آنان مانع می شد که آنها را از چنان سخنی باز دارد ولی پس از انکه طفیل داستان خواب خود را برای ویص مطرح ساخت و پیامبرص خطاب به مردم آنها را به طور رساو بلیغ از گفتن چنان سخنی بازداشت. پس از آن به طور مداوم پیامبرص این مساله را به یاران خود ابلاغ می کرد تا اینکه دینش را کامل و نعمتش را بر او تمام نمود و او نیز به طور آشکار دریافت او را به همگان رسانید که درود و صلوات و سلام خداوند بر او ص و بر تمامی پیروان و یارانش.

همچنین روایت مورد بحث این باب بیانگر و مؤید مفهوم این فرموده پیامبرص نیز است که می‏فرماید: رویای درست «راست » جزئی از چهل و شش اجزای نبوت است.[[352]](#footnote-352)

(شارح) اگر چه رویا خواب است ولی در واقع وحی است امرو نهی که با وحی ثابت می‏شود با آن نیز ثابت می گردد. والله اعلم (البته مقصود رویای صادقه است).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: شناخت یهود از شرک اصغر.

دوم: هنگامی که با فهم انسان هوا و هوس آمیخته باشد (دچار مشکل و درگیر هوس می‏شود و از حق باز می ماند).

سوم: فرموده پیامبرص مبنی بر اینکه «آیا مرا همتای خداوند قرار می دهی؟ » پس وضعیت کسی که در قالب شعر می‏گوید: کسی جز تو ندارم تا به او پناه ببرم و دو بیت بعد از آن که قبلا گذشت چگونه است و با او چگونه برخورد خواهد شد؟!

چهارم: اراده خدا را در کنار اراده پیامبرص آوردن شرک اصغر است، چون پیامبرص فرمود: فلان و بهمان مرا از گفتن آن بازداشت. (اگر شرک اکبر بود نمی توانستند مانع او شوند).

پنجم: رویای صادقه و درست از اقسام وحی محسوب می‏شود.

ششم: رویای صادقه گاهی سبب تشریع برخی از احکام می‏شود.

باب: هرکس روزگار را دشمنام دهد در واقع خداوند را آزرده است

فرموده خداوند است که می‏فرماید: ﭽ **ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ** ﭼ (الجاثيه: ٢٤)

یعنی: منکران رستاخیز می گویند حیاتی جز همین زندگی دنیایی که درآن به سر می‏بریم در کار نیست گروهی از ما می میرند و گروهی جای ایشان را می گیرند و جز طبیعت و روزگار، کسی ما را هلاک نمی‏سازد، آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی گویند، بلکه تنها گمان می برند و تخمین می زنند.

مصنف این باب را اینگونه آغاز کرده است و می‏گوید: باب: هرکس روزگار را دشنام دهد، در واقع خداوند را آزرده است فرموده خداوند است. که می‏فرماید: ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﭼ (الجاثية: ٢٤)

یعنی: منکران رستاخیز می گویند حیاتی جز همین زندگی دنیایی که درآن به سر می‏بریم در کار نیست گروهی از ما می میرند و گروهی جای ایشان را می گیرند و جز طبیعت و روزگار، کسی ما را هلاک نمی‏سازد، آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‏گویند بلکه تنها گمان می برند و تخمین می زنند.

عماد ابن کثیر در تفسیر خود می‏گوید: خداوند از زبان دهریان کافر و کسانی از مشرکان عرب که با آنان در انکار معاد هم سخن هستند خبر می‏دهد که ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭼ يعني: جز این دنیا دنیای دیگری در کار نیست، عده ای می میرند و گروهی زندگی می‏کنند و در پی آن نه قیامتی وجود دارد و نه رستاخیزی در کار است. این سخن مشرکان عرب و منکران رستاخیز بود و فیلسوفان الهی آنان نیز چنین می گفتند. آنان خلقت نخستین و بازگشت به سوی پروردگار را انکار می‏کردند. فیلسوفان دهری و دوری «که منکر پدید آوردنده هستند»، معتقدند که در هر سی و شش هزار سال هر چیزی به همان حالتی که در ابتدا بوده است بر می گردد و گمان کرده‏اند که این روند و چرخش به طور متناوب به گونه ای پایان ناپذیر تکرار می‏شود. با چنین باوری با عقل ستیز کرده و نقل و شریعت را نیز دروغ پنداشته اند و تکذیب کرده‏اند، به همین سبب گفته اند(ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ) «جز پروردگار کسی ما را نمی میراند».

به خداوند نیز فرموده است (ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ) یعنی علمی بدان ندارند بلکه تو هم و تخیل می‏کنند.

در صحیح از ابوهریره از پیامبرص روایت شده است که فرمود: «خداوند فرموده است: فرزند آدم مرا می‏آزارد، روزگار را ناسزا می‏گوید در حالیکه من روزگارم، شب و روز را من می گردانم.

در روایتی نیز آمده است که روزگار را ناسزا نگویید چر اکه خداوند همان روزگار است.

حدیثی که صاحبان دو کتاب صحیح[[353]](#footnote-353) (مسلم و بخاری) و ابو داود و نسائی از روایت سفیان بن عیبنه از زهری و از سعید بن مسیب از ابوهریرة روایت کرده‏اند بدین نحواست که گفت: رسول خدا ص فرمودند: خداوند متعال می‏فرماید: فرزند آدم مرا می‏آزارد، روزگار را ناسزا می‏گوید در حالیکه من روزگارم، شب و روز را من می گردانم.

در روایتی نیز آمده است که روزگار را ناسزا نگویید، چرا که خداوند همان روزگار است.[[354]](#footnote-354)

در روایتی دیگر امده است «فرزند آدم نگوید: ای روزگار خراب شده (نفرین بر روزگار) زیرا که من روزگار هستم شب و روز را گسیل می دارم، و اگر بخواهم آندو را نگه می دارم و در قبضه خود می گیرم».[[355]](#footnote-355)

(بغوی) در شرح السنة می‏گوید: حدیث (مورد بحث در متن اصلی) حدیثی است که مسلم و بخاری بر صحت آن اتفاق نظر دارند و از طریق معمر به چند جهت از ابوهریره روایت کرده‏اند. معنایش این است که عادت عرب بر این بود که در هنگام نزول حوادث طبیعی و بلا یا روزگار را نکوهش و ناسزا می گفت: زیرا هرگرفتاری و بلایی که برای آنان پیش می‏آمد را به روزگار نسبت می‏دادند و می گفتندگرفتاریها و مصیبتهای دهر گرفتارشان کرده است، پس هرگاه سختی که به آنان می رسید به روزگار نسبت می‏دادند و فاعل این سختی ها را ناسزا می گفتند. لذا نکوهش و ناسزاگویی آنان در واقع به خداوند – عزوجل – بر می گشت، چرا که در حقیقت فاعل آن خداوند بود. به همین دلیل از ناسزاگویی روزگار نهی شدند (این مختصری بود از آنچه در شرح السنة پیرامون این موضوع مطرح شده است).

ابن جریر به همین طریق با سیاق بسیار عجیبی روایت مذکور را آورده است و می‏گوید: مردمان دوران جاهلیت می گفتند: تنها روز و شب ما را هلاکت می سازند (می میرانند) و در واقع روز و شب است که ما را هلاک ساخته و می‏میرانند و زنده می‏سازند. بنابراین خداوند در کتاب خود فرمود: ﭽ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭼ و روزگار را ناسزا گفتند. پس خداوند عزتمند و با جلال فرمود: فرزند آدم مرا می آزارد. روزگار را ناسزا می‏گوید، حال آنکه من روزگارم هر کاری در دست من است روز و شب را می گردانم.

ابن ابی حاتم نیز از احمد بن منصور، از سریج بن نعمان از ابن عیینه حدیث قدسی مذکور را روایت کرده است. سپس از یونس، از ابن وهب، از زهری، از ابو سلمة، از ابوهریره روایت کرده است: از رسول خداص شنیدم می‏فرماید: خداوند متعال می‏فرماید: فرزند آدم روزگار را نکوهش می‏کند در حالیکه من روزگارم، روز و شب در دست من است این حدیث را صاحب الصحیح روایت کرده است و همچنین نسائی از حدیث یونس بن یزید آنرا آورده است.

محمد بن اسحاق از علاءبن عبدالرحمن از پدرش، از ابوهریرة روایت کرده است که رسول خدا ص فرمودند: خداوند – عزوجل – می‏فرماید: از بنده‏ام طلب قرض کردم به من نداد. و بنده‏ام مرا نکوهش می‏کند و می‏گوید: ای وای روزگار، در حالی که من روزگارم.[[356]](#footnote-356)

شافعی، ابو عبید و دیگر پیشوایان در تفسیر «روزگار را ناسزا نگویید زیرا که خداوند همان روزگار است» می گویند؛ عرب در دوران جاهلیت هنگامی که گرفتار بلا و مصیبت و سختی می شدند و می گفتند ای روزگار خراب شده (نفرین بر روزگار) این کارها را به روزگار نسبت می‏داد و آنرا ناسزا می‏گفتند و بد گویی می‏کردند در حالیکه فاعل آنها تنها خداوند متعال است. بنابراین گویا خداوند را بدگویی می‏کردند.

چرا که در حقیقت انجام دهنده آنها خداوند بود. به همین خاطر و به این اعتبار از ناسزا گویی روزگار آنها را بازداشت. زیرا که خداوند همان روزگاری بود که آنان عنوان کرده و آن کارها را به وی نسبت می‏دادند. این نیکوترین تفسیرپیرامون عبارت مذکور است – و مقصود در حقیقت همین است و الله اعلم.

ابن جریر و کسانی از ظاهریه که از وی تبعیت کرده‏اند در این خصوص دچار خطاو اشتباه شده اند که روزگار (دهر) را به استناد همین حدیث از اسمهای نیکوی خداوند به شمار آورده‏اند.

با عبارت «شب وروز را من می گردانم» معنای حدیث بیان گردیده است و گردانیدن (تقلیب) او در حقیقت همان تصرف وی در شب و روز است به گونه ای که مردم دوست دارند یا کراهت دارند.

در این حدیث یک قسمت اضافه نیز وجود دارد که مصنف رحمة الله علیه آنرا نیاورده است و آنهم عبارت «بیدی الامر» تمام کارها به دست من است.

مصنف در ادامه می‏گوید: در روایتی نیز آمده است که روزگار را ناسزا نگوید چرا که خداوند همان روزگار است.

معنای این روایت همان است که در حدیث قبل بدان تصریح شده است به این تعبیر که من روزگارم و شب وروز را من می گردانم، یعنی هر خیرو شری که در طول روزگار و گذران شب و روز جاری می‏شود به اراده و تدبیر، و علم و حکمت خداوند متعال است هیچ غیری در آن با او مشارکت ندارد. هر چه بخواهد شدنی و هر چه نخواهد نشدنی است. بنابراین آنچه در هر دو حالت شدن و نشدن بر بنده واجب است ستایش او و گمان نیکو داشتن به اوست و باید با توبه به او بازگشت و به او مراجعه نمود.

همانطوری که خداوند متعال فرموده است:

ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ (الأعراف: ١٦٨)

یعنی: ایشان را به نیکی ها و بدیها آزمایش کردیم تا باز گردند.

و همچنین فرموده است ﭽ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﭼ (الأنبياء: ٣٥)

یعنی: ما شما را با سود و زیان و بدیها و خوبیها کاملاً می آزماییم و سرانجام به سوی ما برگردانده می شوید.

کسانی که کارها را به روزگار نسبت داده‏اند، فراوانند همانگونه که در اشعار مَولِّدون (شعرای جدید)مثل ابن معتز، متنبی و دیگران، آمده است.اینکه سالها را به سختی و شدت توصیف کنند، نسبت فعل به روزگار محسوب نمی‏شود مثلا خداوند فرموده: ﭽﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ (يوسف: ٤٨)

یعنی: سپس بعد از آن هفت سال سخت خواهد آمد. برخی از شعرا گفته اند:

ترجمه شعر: در مفهوم زمان شبها چیز شگفتی هستند که لحظات گذران (عمرها) میان آنها پیچیده و گشوده می شوند. (تنگی و گشایش گذشت لحظات در میان آنها به وقوع می‏پیوندد).

کوتاهی آنها با اندوه و غمها طولانی است و درازی و طولانی بودن آنها با خوشی و شادمانی کوتاه است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: نهی از ناسزاگویی و نکوهش روزگار (زمانه).

دوم: نامگذاری نکوهش روزگار به آزار رساندن خداوند (یعنی کسی که روزگار را ناسزا بگویدگویا خداوند را آزرده است).

سوم: تأمل و اندیشه اینکه خداوند همان روزگار است.

چهارم: شخص اگر چه در دل خود نیز اراده کند و گاهی ناسزاگو و نکوهش‏گر محسوب می‏شود.

باب (درستی یا نادرستی عبارتی مثل) قاضی القضاه و امثال آن

در صحیح به طریق ابوهریره رضی الله عنه از پیامبرص روایت شده است که فرمودند: فرو مایه ترین اسم نزد خداوند، اسم مردی است که ملک الاملاک (صاحب ملکها) نامیده می‏شود، حال آنکه مالکی (صاحبی) جز خداوند وجود ندارد.

سفیان می‏گوید: شاهنشاه نیز از این دست اسمهاست.

لفظ «أخنع» یعنی او ضع: فرو مایه ترین، پست ترین.

مصنف این باب را به درستی یا نادرستی برخی از إسمها اختصاص داده است. مثل اسم قاضی القضاة یعنی قاضی تمامی قاضیان، و اسمی نظیر آن که به نوعی مختص خداوند است و مسمای آن برازنده خدای متعال است. این مقوله و شرح را مصنف با حدیثی که در این باب وارد شده است قیاس کرده و قاضی القضاة را به ملک الاملاک که در حدیث مطرح شده به دلیل تشابه معنای آنها در یک حکم تلقی نموده و از آن نهی کرده است.

مصنف می‏گوید: در صحیح به طریق ابوهریره[[357]](#footnote-357) س از پیامبر ص روایت شده است که فرمودند: فرو مایه ترین اسم نزد خداوند، اسم مردی است که ملک الاملاک (صاحب ملکها) نامیده می‏شود، حال آنکه مالکی (صاحبی)جز خداوند وجود ندارد. چرا که این لفظ تنها به خداوند متعال تعلق دارد و در واقع او صاحب همه ملکهاست. مالکی بزرگتر و عظیم تر از او وجود ندارد. صاحب همه ملکها و داری جلال و بخشش فراوان است. هر ملک و صاحب اختیار بودنی را خداوند به هر کدام از بندگانش که بخواهد می‏دهد و مالکیتهای دیگران عاریه و امانتی است که در اندک زمانی به سرعت به او برگردانده خواهد شد. صاحب اختیار و مالک اصلی این ها خداوند است. گاه آنچه را که فردی در اختیار و تملک خود دارد از تملک او خارج می‏کند. و گاهی نیز مالکیت و صاحب اختیار بودن آن فرد را از مملوک خارج می‏سازد.

و از آن حقیقتی جز اسم آن که مسمایش از بین رفته باشد باقی نمی ماند، ولی پادشاهی و مالکیت پروردگار جهانیان دائم و کامل است و پایانی ندارد.

دادگری در دست اوست، هر کس را بخواهد پست و فرومایه می‏کند و هر کس را بخواهد بالا می برد. با علم خود و نگهبانانی که بر بندگان گماشته است، اعمال آنها را نگه می‏دارد و هر فردی با عملکرد خود مجازات می‏شود؛ اگر عمل او خیر باشد مجازات وی نیز خیر است و اگر عملش شر باشد به تبع آن با شر مجازات می‏شود. همانگونه که در حدیث آمده است پروردگارا تمام حمد و سپاس از آن توست و پادشاهی و اختیار همه چیز در دست توست. تمام خیرات در دست تو و به دست توست و تمامی کارها به سوی تو بر می‏گردند. هر آنچه خیر است از تو خواهانم و از هر آنچه شر است به تو پناه می برم.

مقصود از سفیان (در متن اصلی) همان سفیان بن عیینة است. مقصود از شاهنشاه، همان است که در نزد غیر عرب (فارسها) به پادشاه همه سرزمینها یا صاحب اختیار تمام ملک ها می‏گفتند: به همین سبب سفیان بن عیینة آنرا مثال زد، چون در واقع تعبیری از ملک الا ملاک نزد غیرعربهاست.

در روایتی دیگر آمده است شخص مسمی به آن اسم (ملک الأملاک)، مبغوض ترین و خبیث ترین فرد نزد خداست. لفظ «أغیظ» یعنی منفورترین و مغضوب تر ین فرد نزد خداست والله اعلم.

و لفظ «أخبث» نیز یعنی چنان فردی نزد خداوند خبیث و ناپاک است، بنابراین چنین فردی اوصافی را به سبب خود بزرگ بینی و همچنین تعظیم و بزرگداشت مردم برای او طوری که شایستگی بزرگی نیست، در خور جمع کرده است.

چنین شخصی روز قیامت پست و فرومایه است به همین دلیل نزد خدا خبیث ترین و منفورترین و حقیر ترین افراد است، چر اکه فرد خبیث و منفور در نزد خدا، روز قیامت پست ترین و ناپاک ترین فرد است به دلیل اینکه با نعمتهایی که خداوند به وی عطا کرده بود بر مردم خود برتری فروخت و خود را بزرگ پنداشت.

لفظ «أخنَع» یعنی اوضع: فرو مایه ترین، پست ترین. پس آنچه را که در معنای أغیط گفتیم.

مفید این معنا است آن فرد نزد خدا منفور ترین و حقیر ترین فرد است. (که أخنع نیز در واقع به هیمن معناست).

حدیث باب بیانگر برحذر داشتن مردم از خود بزرگ بینی است، همانطوری که ابوداود از ابو مجلز روایت کرده است که گفت: معاویه س بر ابن زبیر و ابن عامر وارد شد پس ابن عامر بر خواست ولی ابن زبیر به حالت خود نشسته باقی ماند، معاویه به ابن عامر گفت: بنشین، زیرا من از رسول خدا ص شنیدم می فرمود: هر کس دوست داشته باشد که مردم برای او به پا شوند منزلگاهی از آتش برای خود برگزیده است.

ترمذی نیز این حدیث را روایت کرده است و می‏گوید: حسن است.[[358]](#footnote-358)

از ابو امامة س روایت شده است که گفت: رسول خدا ص در حالیکه بر عصایی تکیه کرده بود بر ما وارد شد، برای او به پا خواستیم، سپس به ما فرمودند: همچون غیر عربها هنگام وارد شدن کسی که برخی به منظور تعظیم برای برخی دیگر به پا می‏خیزند، برپا نشوید، ابو داود این حدیث را روایت کرده است.[[359]](#footnote-359)

صفت «أغیظ» که به منفورترین ترجمه شد، از جمله صفاتی است که همانند سایر صفاتی که به طریق کتاب و سنت به خداوند داده اند مورد اختلاف واقع شده و همان مباحثی که میان فرق مختلف در خصوص صفات خداوند وجود دارد، در این صفت نیز صدق می‏کند. هیچ صفاتی نیست که در کتاب و سنت وارد شده باشد مگر اینکه تبعیت از آن و اثبات آن به گونه ای که شایسته جلال و عظمت خداوند است، واجب می‏باشد. اثبات این صفات برای خداوند بدون تشبیه و منزه داشتن خداوند بی‏آنکه یکی از این صفات تعطیل شوند و این درخصوص تمامی صفات صدق می‏کند و همگی در یک حکم اند. که دیدگاه اهل سنت و جماعت از صحابه و تابعین وتمام کسانی که بعد از آنها بوده اند و در زمره فرقه راهیافته از میان فرقه های هفتاد و سه گانه اند، همین دیدگاه است.

این اختلاف و چند دستگی در اواخر قرن سوم و پس از آن به وجود آمد و چنین اختلاف و تفرقه و چند دستگی و خروج از صراط مستقیم در میان امت برای کسانی که آگاهی و اطلاع دارند، پوشیده نیست. خداوند یگانه یاری رسان و کمک کننده‏ای است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: نهی از اینکه فردی ملک الاملاک نامیده شود.

دوم: نهی از هر چیزی که در معنای ملک الاملاک است مثل قاضی القضاه.

سوم: فهم ودرک سخت گیری در این زمینه ها و امثال آن، با قطع نظر از اینکه ممکن است در دل معنای اصلی آن مد نظر نباشد.

چهارم: فهم و درک اینکه چنین اسمهایی مختص خداوند سبحان است.

باب: احترام گذاشتن به اسمهای خداوند و تغییر نام افراد به سبب اسماء خداوند

از ابو شریح روایت شده است که وی را ابوالحکم می خواندند، پیامبرص به وی فرمودند: خداوند خود حَکَم است و حُکم هر چیزی در دست اوست. پس ابو شریح گفت: قوم من هرگاه دچار اختلاف می شدند به نزد من آمده در میان آنان حکم (قضاوت) می کردم و هر دو دسته از حکم من راضی می شدند. پیامبرص نیزفرمودند: چه نیکوست این (عملکرد تو).

آیا فرزندی داری؟ گفت (سه فرزند بنام) شریح، مسلم و عبدالله (دارم) پیامبرص فرمود: کدامیک بزرگتر است؟ گفتم: شریح. پیامبرص فرمود: پس تو ابوشریح هستی. ابو داود و دیگران این حدیث را روایت کرده‏اند.

مصنف می‏گوید: باب: احترام گذاشتن به اسمهای خداوند و تغییر نام افراد به سبب اسماء خداوند.

از ابو شریح روایت شده است که وی ابوالحکم کنیه شده بود پیامبرص به وی فرمودند: خداوند خود حَکَم است و حُکم هر چیزی در دست اوست. پس ابو شریح گفت: قوم من هرگاه دچار اختلاف می شدند به نزد من آمده در میان آنان حکم (قضاوت) می کردم و هر دو دسته از حکم من راضی می شدند. پیامبرص نیزفرمودند: چه نیکوست این (عملکرد تو).

آیا فرزندی داری؟ گفت (سه فرزند بنام) شریح،مسلم و عبدالله (دارم) پیامبرص فرمود: کدامیک بزرگتر است؟ گفتم: شریح. پیامبرص فرمود: پس تو ابوشریح هستی ابو داود و دیگران این حدیث را روایت کرده‏اند.[[360]](#footnote-360)

مقصود از ابو شریح آنگونه که در خلاصة التهذیب آمده است، همان ابو شریح خزاعی است. نامش خویلد بن عمرو است در روز فتح مکه اسلام آورد. بیست حدیث از وی روایت شده است دو حدیث را بخاری و مسلم باهم اتفاقاٌ روایت کرده‏اند و یک حدیث را نیز تنها بخاری آورده است. ابو سعید مقبری، نافع بن جبیرو عده ای دیگر از وی حدیث روایت کرده‏اند ابن سعد می‏گوید به سال شصت و هشت در مدینه وفات یافت. شارح می‏گوید نام وی هانی بن یزید کندی است. که این گفته حافظ است.

و بنابر گفته‏ای نامش حارث ضبابی است که این سخن به مزّی نسبت داده شده است.

لقظ «یکنی» در عبارت عربی همان کنیه است: آنچه که با «أب» یا «أم» و امثال آن شروع می‏شود. ولی لقب اینگونه نیست مثل زین العابدین و نظیر آن. عبارت پیامبر ص مبنی بر اینکه خداوند خود حکم است و حکم هر چیزی در دست او است. یعنی خداوند سبحان در دنیا و آخرت حَکَم است. در دنیا به طریق وحی که پیامبران و فرستادگان خود نازل کرده است در میان بندگان خود حکم می‏کند و هیچ قضیه و مسأله ای نیست مگر اینکه خداوند در آنچه بر پیامبرش نازل کرده‏ از قران و حکمت، حکم کرده است. خداوند شناخت این احکام را برای بیشتر علمای این امت آسان نموده است، واین امت در گمراهی اتفاق و اجماع نظر نمی‏کنند. اگر در پاره ای از احکام علما دچار اختلاف شده اند به ناچار یکی از آنها باید بر آن حکم حقیقی که مد نظر خداوند است درست رسیده باشد پس هر کس که خداوند او را از نیروی فهم بهره‏مند ساخته و به او ملکه درک بخشیده باشد به وسیله آن به سخن درست و صحیح از قول و دیدگاهای علما می‏برد، چنین فهمی از طریق فضل و منت و احسان خداوند برای آن شخص آسان می گردد که هیچ بخشش و فضلی از چنین عطیه ای بالاتر و ارجمند تر نیست. از خداوند فضل و کرمش را درخواست می کنیم!

در دنیا وآخرت حکم در دست اوست همانند این سخن خداوند که فرموده است: ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﯷ ﯿ ﭼ (شوری: 10) یعنی: در هر چیزی که دچار اختلاف شدید حکم آن در دست خدا است و همچنین فرموده است: ﭽ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒ ﰓ ﭼ (النساء: ٥٩)

یعنی: و اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را به خدا و پیامبر او بر گردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام تر است. پس ار جاع حکم به خدا در واقع ارجاع آن به کتاب اوست و ارجاع حکم به رسول او نیز ارجاع آن به پیامبر ص در هنگام حیاتش و ارجاع آن به سنت وی ص پس از مرگ ایشان است.

هنگامی که پیامبرص معاذ بن جبل را به یمن فرستاد به وی فرمود: بر چه اساسی حکم می کنی؟ گفت: با کتاب خدا. فرمود: اگر در کتاب خدا نیافتی (به چه حکم می کنی)؟ گفت: با سنت رسول خدا حکم می‏کنم. گفت: اگردر سنت رسول خداص حکم آن مسأله را نیافتی؟ گفت: با نظر خود اجتهاد می کنم و حکم می‏دهم.

پیامبرص فرمود: تمام حمد وثنا ویژه خداوندی است که فرستاده رسول خدا را در آنچه که رسول خدا را خشنود می‏سازد موفق گردانید.[[361]](#footnote-361) معاذ از بزرگترین دانشمندان صحابه نسبت به احکام و شناخت حلال و حرام و کتاب و سنت بود. بنابراین اجتهاد را در مساله ای که حکمی در کتاب و سنت پیرامون آن نیامده است برای وی جایز دانست. بر خلاف آنچه امروزه و یا قبلاً از سوی برخی از اهل تفریط و کوتاهی اتفاق می افتد، مبنی بر اینکه از حکم کتا ب و سنت غافل و جاهلند و گمان می‏کنند که اجتهاد با وجود جهل آنها از حکم کتاب و سنت برای آنان نیز جایز است. یعنی بی آنکه در خصوص حکم یک مساله به کتاب و سنت مراجعه کنند با به رأی و نظر خود فتوامي‏دهند).

در روز قیامت تنها خداوند است که حکم می‏کند هنگامی که برای حکم نهایی در میان بندگان نازل می‏شود، پس با علم خود در میان بندگان حکم می‏کند. و اوست که هیچ عمل پوشیده ای از اعمال بندگانش بروی و پنهان و پوشیده نیست. از این رو فرموده است ﭽ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﭼ (النساء: ٤٠)

یعنی: خداوند ذره‏ای ظلم و ستم روا نمی‏دارد و اگر از کسی کار نیکی سر زند، آن را چند برابر می‏گرداند و از سوی خود پاداش بزرگی عطا می‏‏کند. حکم درروز قیامت تنها بر اساس نیکی ها و بدیهاست. حق مظلوم را از ظالم اگر آن ظالم نیکی هایی داشته باشد از نیکی های وی خواهد گرفت و اگر نیکی هایی نداشته باشد بدیهای مظلوم را اگر نثه بربدیهای ظالم می افزاید. نه ذره ای برظلم ظالم بیش از اندازه می افزاید و نه از حق مظلوم به اندازه نا چیز کم می‏کند.

عبارت ابو شریح مبنی بر اینکه «قوم من هر گاه دچار اختلاف می شد به نزد من آمده در میان آنان حکم می کردم و هر دو طرف دسته از من راضی می شدند» پیامبرص نیز فرمودند: چه نیکوست این (عملکرد تو).

معنای این عبارت و الله اعلم – این است هنگامی که قوم ابو شریح دریافتند که وی شخصی با انصاف و عدالت گر در میان آنهاست و پی بردند که او به آنچه هر دو طرف را خشنود سازد، معرفت دارد، به همین سبب در نزد آنان مقبول و مورد رضایت آنان بود. در واقع در میان مردم اصلاحگر بود.

چرا که مدار صلح بر رضایت است نه الزام و یا مراجعه بر جادوگران و اهل کتاب از یهود و نصاری و همچنین مدار و محور صلح و حکم استناد یه وضعیت و احوال اهل جاهلیت مبنی بر مراجعه به بزرگان و گذشتگان آنان که مخالفت با کتاب و سنت باشد، نیست. همانطوری که امروزه بسیار اتفاق افتاده است. (یعنی نمی‏توان برای حکم نهایی به بزرگان دوران جاهلیت مراجعه کرد بلکه باید به کتاب خدا و سنت پیامبرش مراجعه شود).

همچون وضعیت طاغوتیان که به حکم خدا و رسول خدا توجهی ندارد بلکه آنچه در نزد آنان معتمد است همان حکمی است که بر اساس هواهای نفسانی و نظرات شخصی و جمعی مطرح می‏شود.

برخی از مقلدان نیز به این دسته ملحق می‏شوند، همان کسانی که تقلید آنها از نظرات فردی به آنان اجازه نمی‏دهد تا آنچه را که درست و صحیح وموافق کتاب و سنت است بپذیرند. خداوند کمک کنند و یاریگر است.

سخن پیامبرص مبنی بر اینکه آیا فرزندی داری؟ وی گفت: (سه فرزند بنام) شریح،مسلم و عبدالله (دارم) پیامبرص فرمود: کدامیک بزرگتر است؟ گفتم: شریح. پیامبرص فرمود: پس تو ابوشریح هستی. این داستان بیانگر آن است که در کنیه غالباً فرزند بزرگتر در نظر گرفته می‏شود، این مفهوم و معنا علاوه بر حدیث مذکور در جاهای دیگری نیز مطرح شده است. و الله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: احترام به اسمهای خدا و صفات آن، اگر چه معنای آن مد نظر نباشد.

دوم: تغییر اسم فرد به خاطر احترام گذاشتن به اسم خدا.

سوم: برگزیدن اسم فرزند بزرگتر برای کنیه.

باب: تمسخر و شوخی کردن با چیزی که در آن یاد خدا یا قرآن یا رسول خداست

خداوند متعال فرموده است: ﭽ **ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ** ﭼ (التوبه: ٦٥)

یعنی: اگر از آنان (درباره سخنان ناروا و کردارهای ناهنجارشان) بپرسی. می گویند بازی و شوخی می کردیم، بگو آیا با خدا و آیات او و پیامبرش می توان بازی و شوخی کرد؟!

از ابن عمر، محمد بن کعب، زیدبن اسلم و قتاده – که حدیث بعضی از این افراد در حدیث بعضی دیگر تداخل شده است – روایت شده است که مردی در غزوه تبوک گفت: «از این خوانندگان (قرائت کنندگان)ما، شکم باره تر، دروغگو تر و ترسو تر در هنگام نبرد کسی را ندیده ایم. که مقصود وی محمد ص و یاران گرامی ایشان بود. عوف بن مالک به وی گفت: دروغ گفتنی بلکه تو منافق هستی » به رسول خدا ص خبر خواهم داد عوف نزد رسول خدا رفت تا او را از این سخن وی با خبر سازد. پس دریافت که قرآن از وی پیشی گرفته است. آن مرد نزد رسول خدا ص آمده در حالیکه رسول خدا ص به قصد حر کت کرد سوار شتر خود شد پس آن مرد گفت: ای رسول خدا ص ما غرق سخنان دوستانه جمعی بودیم و راه را اینگونه بر خود قطع می کردیم (از راه حق باز می ماندیم) ابن عمر می‏گوید: گویا من به او می نگریستم که خود را به کمر بند شتر پیامبر ص آویخته بود و سنگها بر پاهایش فرو کوبیده می شدند. در حالی که می گفت: ای رسول خدا ص ما غرق سخنان بیهوده شده و بازی (شوخی) می کردیم.

رسول خدا ص نیز به وی می فرمود: ﭽ **ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮗ** ﭼ (التوبه: ٦٥ – ٦٦)

یعنی: آیا به خدا و ایات او پیامبرش می توان بازی و شوخی کرد. عذر خواهی نکنید شما پس از ایمان آوردن کافر شده‏اید. رسول خدا ص به او توجهی نمی کرد و بیشتر از این آیات نیز چیزی نمی گفت.

مصنف: می‏گوید: باب، تمسخر و شوخی کردن با چیزی که در آن یاد خدا یا قرآن یا رسول خداست.

در ادامه به این آیه استناد می‏کند که خداوند فرموده است: ﭽ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﭼ عمادا بن کثیر رحمة الله علیه در تفسیرش می‏گوید: ابو معشر مدنی از محمد بن کعب قرطبی و دیگران آورده است که گفتند: یکی از منافقان گفت: از این قرائت کنندگان، شکم باره تر و درو غگو تر و ترسو تر در هنگام کارزار ندیده‏ام. این سخن وی به پیامبر ص رسانیده شد. رسول خدا ص حرکت کرده سوار شتر خود شد. آن منافق گفت: ای رسول خدا ما غرق سخنان بیهوده و بازی و مشغول صحبتهای دسته جمعی و دوستانه خودمان بودیم و این سخنان بیهوده ما را از راه بازداشت و راه راست را بر خود قطع کردیم. رسول خداص نیز فرمود ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮗﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ (التوبة: ٦٥ – ٦٦)

خود را به کمربند شتر رسول خداص درآویخته بود در حالی که (در حین حرکت شتر) پاهایش به سنگ لاخها فرو کوبیده می‏شد و رسول خدا ص به او توجهی نمی‏کرد.

عبد الله بن وهب می‏گوید: هشام بن سعد از زید بن اسلم از عبدالله بن عمر به من خبر داد و گفت: مردی در هنگام غزوه تبوک در یک مجلس گفت: مثل این قرائت کنندگان کسی را شکم باره تر و دروغگوترو تر سوتر در هنگام نبرد ندیده ام، یکی از آن مجلس گفت: دروغ گفتی، بلکه تو منافق هستی، به رسول خدا ص خبر خواهیم داد پس سخن وی به رسول خدا صرسید و آیات مذکور (قرآن) نازل شد. عبدالله عمر می‏گوید: من دیدم که او (آن مرد منافق) خود را به کمر بند شتر پیامبر ص آویخته بود و سنگها او را فرو می کوبیدند.در حالیکه می گفت: ای رسول خدا ص ما غرق سخنان بیهوده شده و بازی می کردیم.

رسول خدا ص[[362]](#footnote-362) نیز می فرمود: ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮗ ﭼ (التوبة: ٦٥ – ٦٦)

لیث نیز از هشام بن سعد به همین شیوه روایت کرده است.

ابن اسحاق می‏گوید: جماعتی از منافقان از جمله آنها ودیعة بن ثابت برادر بنی امیه بن زید بن عمر و بن عوف و مردی از اشجع همپیمان بنی سلمة که به او مخشی بن حمیر می گفتند به رسول خدا ص اشاره می‏کردند در حالیکه او ص به جنگ تبوک عازم بود. برخی از آنان به برخی دیگر می گفتند آیا می پندارید که آدم کش بنی اصفر همانند آدم کشان عربند و ایندو به یکدیگر شبیه اند (مقصودشان تمسخر کردن پیامبرص بود)؟!

(در خطاب تمسخر آمیز و نیشخند گونه به مومنان می گفتند)سوگند به خدا فردا ما به همراه شما (دشمن مومنان) از ترس و لرز مومنان گرفتار بندها و ریسمانهای اسارت آنان هستیم. مخشی بن حمیر نیز گفت: سوگند به خدا دوست داشتم هر کدام از ما به صد ضربه شلاق محکوم می‏شدیم در عوض از آیات قرآن که در خصوص جنگ با شما (اهل تبوک) نازل شده است رهایی می یافتیم.

رسول خدا ص به عماربن یاسر فرمود برو نزد این گروه که با سخنان خود آتش بر پا کرده‏اند در خصوص آنچه گفتند: از آنان بپرس، اگر انکار کردند به آنان بگو آری چنین و چنان گفتید عمار به سوی آنان رهسپار شد و سخن پیامبرص را به آنان گفت، پس آنان به نزد رسول خدا ص آمده از وی عذر خواهی می‏کردند و پوزش می طلبیدند ودیعة بن ثابت می‏گوید – و رسول خداص بر شتر خود ایستاد – در حالیکه یکی از آنان کمربند شتر رسول خدا صرا گرفته بود گفت: ما غرق (سخنان بیهوده) و سرگرم بودیم و مخشی بن حمیر گفت ای رسول خدا (ص) نام من و نام پدر م به وسیله من زمین گیر شد. گویا مراد در آیه مذکور او بوده است که خداوند فرموده است: ﭽ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ (التوبة: ٦٥ - ٦٧) یعنی: اگر گروهی از شما را ببخشم گروهی دیگر را عذاب می‏دهم. در این آیه مخشی بن حمیر نیز مد نظر است، وی که عبدالرحمن نامیده شده است. از خداوند خواست در مکانی شهید شود که کسی آنجا را نداند، در روز جنگ یمامه کشته شد و اثری از وی پیدا نشد.

عکرمة در تفسیر این آیه می‏گوید: مردی – که انشاءلله از جمله کسانی است که خداوند او را بخشیده است – می گفت: پروردگارا من آیه ای را می شنوم که وقتی به آن توجه می کنم پوستم از شنیدن آن می لرزد و دلها جلا می یابند. پروردگارا مرگم را کشته شدن در راه خود قرار بده، تا کسی نگوید که من او را کفن ودفن و غسل کردم. گفت: پس در روز جنگ یمامه کشته شد همه افراد مسلمان پیدا شدند بغیر از او.

خداوند می‏فرماید: (ﮒ ﮓ ﮔ ﮕﮖ ﮗ) يعني: عذر نیاورید چرا که بعد از ایمانتان کافر شدید.

یعنی با این گفته خود که تمسخر کردید کافر شدید. (ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ).

كه مخشی بن حمير از جمله این دسته است که خداوند آنها را بخشید، (ﮞ ﮟ ) یعنی: گروهی را عذاب می دهیم ؛خداوند تمامی شما را نمی‏بخشد بلکه به ناچار برخی از شما عذاب داده خواهید شد. (ﮠ ﮡ ﮢ)یعنی آنان مجرم بودند ؛مقصود اینکه با چنان سخن نارواو اشتباهی مجرم گشتند. پایان.

شیخ الاسلام می‏گوید: خداوند به پیامبرص فرمان داد تا به آنان بگوید (ﮔ ﮕﮖ ﮗ) یعنی پس از ایمانتان کافر شدید. بنابر این سخن کسانی که می گویند آنان پس از ایمان زبانی خود کافر شدند و در دل خود کافر بودند، صحیح نیست. زیرا ایمان بازبان با وجود کفر قلب. ایمان مقرون به کفر است.

گفته نمی‏شود بعد از ایمانتان کافر شدید چرا که آنان نیز همیشه ذاتاً کافر بودند. اگر مقصود این باشد که شما پس از اظهار ایمان، کفرتان را ظاهر کردید. پس آنان برای مردم آشکار نکردند بلکه تنها برای خواص آنان اشکار کردند و با خواص مردم هیشه آنگونه بودند و لفظ دلالت ندارد که آنها همیشه منافق بودند.

شیخ الاسلام : درجای دیگر می‏گوید. آیه در واقع خبر داده است که آنان پس از ایمانشان کافر شدند و کفر شان هم به سبب همان سخنی بود که گفتند. چرا که خودشان هم اقرار داشتند که ما سخن کفر آمیز گفتیم و غرق در سخنان بیهوده و سرگرم بودیم. این گفته آنان بیانگر آن است که تمسخر کردن آیات خداوند کفر است.

چنین سخن تمسخر آمیزی تنها از کسی ممکن است صادر شود که سینه اش برای آن گشایش یافته و راحت می‏تواند آنرا به زبان جاری سازد و اگر در قلب او ایمان بود وی را از چنین گفتاری باز می داشت. قرآن بیان می‏کند که ایمان قلبی بر حسب خود مستلزم عمل ظاهری نیز است.

مثلا خداوند فرموده است:

ﭽﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ (النور: ٤٧ - ٥١)

یعنی: می گویند به خدا و پیامبر ایمان داریم. و اطاعت می کنیم اما پس از این ادعا گروهی از ایشان رویگردان می شوند و آنان در حقیقت مومن نیستند. هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده می شوند تا در میانشان داوری کند بعضی از آنان رویگردان می گردند. ولی اگر ایمان به حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می آیند آیا در دلهایشان بیماری است؟ یا شک و تردید دارند یا می ترسند خدا و پیامبرش بر آنان ستم کنند؟ بلکه خودشان ستمگرند. مومنان هنگامی که به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می گویند شنیدیم و اطاعت کردیم و رستگاران واقعی ایشانند.

بنابراین ایمان را از کسی که از اطاعت پیامبرص رویگردان شده نفی کرده است. و خبر می‏دهد که مومنان چون به سوی خدا و پیامبرش فرا خوانده شوند تا در میان آنها حکم کنند. می شنوند و اطاعت می‏کنند. در حقیقت بیان کرده است که شنیدن و اطاعت از لوازم ایمان است. پایان.

همچنین روایت مذکور در این باب بیانگر آن است که انسان گاهی با سخنی که به زبان می‏آورد و یا عملی که از او سر می زند کافر می گردد و شدیدترین و خطرناکترین وجه کفر آن است که شخص در قلب خود نیز کافر شود، چنین کفری همچون دریای بی کران است. علاوه بر این بیانگر ترس از نفاق اکبر است چرا که خداوند پیش ازآنکه آنان سخنان کفر آمیز مذکور را بگویند بر ایشان ایمان را ثابت کرده است همانطوری که ابن ملیکة می‏گوید: با سی تن از یاران پیامبرص برخورد کردم که همگی آنان از نفاق بر خود می ترسیدند.[[363]](#footnote-363) از خداوند سلامت، بخشش وعافیت در دنیا و آخرت را خواستاریم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: بسیار نیز با اهمیت است اینکه شخص اگر خدا و آیات و رسولش را مسخره کند کافر است.

دوم: تفسیر آیه همین است، حال هر کسی که آنرا انجام دهد مشمول این حکم خواهد بود.

سوم: تفاوت میان سخن چینی و دلسوزی برای خدا و رسول خدا ص

چهارم: تفاوت میان بخشش و عفوی که خداوند دوست دارد و شدت و سخت گیری با دشمنان خدا

پنجم: برخی از عذر خواهی ها شایستگی قبولی و پذیرش را ندارند.

باب

این فرموده خداوند که: **ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ ﮥﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﭼ** (فصلت: ٥٠)

یعنی: اگر ما به او (انسان) به دنبال ناراحتی و زیانی که به او رسیده است از سوی خود مرحمتی روا داریم، گستاخانه خواهد گفت: این حق من است. و اصلا گمان نمی برم که قیامتی در میان باشد و اگر (به فرض هم) به سوی پروردگارم بر گردم.حتما در پیشگاه او دارای مقام و منزلت خوبی هستم ما کافران را مسلماً از کارهایی که کرده‏اند، آگاه خواهیم کرد و حتماً عذاب سخت و فراوانی را بدیشان می چشانیم.

مجاهد در تفسیر سخن چنین فردی که در این آیه حالت او مطرح شده است می‏گوید: این مرحمت خداوند با عملکرد من حاصل شده و من شایستگی و استحقاق آنرا داشته‎ام.

ابن عباس می‏گوید: مقصود آن فرد این است که آن رحمت و مرحمت خداوندی از جانب خود او (آن فرد) است.

و خداوند در جای دیگر از زبان قارون می‏فرماید: ﭽ **ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ**ﭼ (القصص: ٧٨)

يعني: قارون گفت: این مال در سایه آگاهی و دانشی که دارم به من داده شده است. قتاده در تفسیر این گفته قارون از بیان قرآن کریم می‏گوید: یعنی: من از طریق علم به شیوه های کسب و تجارت، این ثروت و مال را بدست آورده‏ام.

برخی نیز گفته اند: مقصود این است که من این ثروت و مال را به طریق آگاهی خداوند مبنی بر اینکه شایستگی داشتن آنرا دارم از طرف او دریافت کرده ام. که این در واقع به معنای سخن مجاهد است که در تفسیر این آیه می‏گوید: یعنی به دلیل شرف و برگزاری که نزد خداوند دارم این مال و دارایی به من عطا شده است.

از ابوهریره س روایت شده است از رسول خدا شنید که می فرمود: سه نفر در میان بنی اسرائیل بودند که یکی جذامی، دیگری کچل و سومی نابینا بود. خداوند خواست که آنها را آزمایش کند. پس فرشته ای را به نزد آنان فرستاد در ابتدا به نزد فرد جذامی آمد به او گفت: چه چیزی برای تو از همه چیز دوست داشتنی تر است؟ گفت: رنگ نیکو و پوستی خوب و پسندیده و اینکه آنچه مردم به سبب آن مرا رها کرده‏اند از من زدوده شده‌اند.

پس از آن فرشته دستی بر او بکشید و آن چیز ناپسند (بیماری پوستی) از وی زدوده شد و پوستی نیکو و رنگی پسندیده به وی بخشیده شد، فرشته به وی گفت: کدام مال در نزد تو محبوبتر است؟ گفت: شتر یا گاو – که ابن اسحاق در این شک کرده است – پس شتر حامله ای به وی عطا شد، فرشته به وی گفت: خداوند برای تو در آن برکت قرار دهد. گفت: سپس نزد کچل آمد به وی گفت: چه چیزی برای تو از همه محبوبتر است؟ گفت: بوی خوب و اینکه آنچه مردم به سبب آن مرا رها کرده‏اند از من زدوده شده اند، پس فرشته دستی بر او کشید و این ننگ و عار از وی زدوده شد و موی نیکو و پسندیده به وی بخشید شد. فرشته به وی گفت: کدام مال در نزد تو محبوب تر است؟ گفت: گاو وشتر. پس گاو حامله‏ای به وی بخشید شد. فرشته به وی گفت: خداوند در آن برای تو برکت قرار دهد، فرشته نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوبترین چیز در نزد تو چیست؟ گفت: اینکه خداوند بینایی ام را به من برگرداند، تا به وسیله آن مردم را ببینم. پس فرشته دستی بر او کشید و بینای اش را خداوند به او برگرداند. فرشته به وی گفت: کدام مال را بیشتر دوست داری؟ گفت: گوسفندی زایا (حامله).

شتر، گاو و گوسفند این سه نفر زاییدند و بچه دار شدند. هر کدام از این سه نفر صاحب دشتی ازشتر، گاو و گوسفند شدند. سپس فرشته به شکل و شمایل فرد جذامی به نزد او آمده و گفت: مردی تهیدست هستم که تمام اسباب سفرم از من قطع شده و امروز جز خدا و تو کسی که نیازم را به وی ابراز کنم به خاطر کسی که به تو رنگ و پوست نیکو ومال بخشید، شتری را از تو می خواهم تا در این سفر باقیمانده برای ادامه سفر برای من کفایت کند، آن مرد گفت: حقوق آن فراوان است. فرشته گفت: گویا من ترا می شناسم. تو همان نیستی که به سبب پلیدی جذام، مردم ترا فقیر کرده بودند؟ پس خداوند عزوجل به تو مال بخشید؟ آن مرد گفت: این مال نسل به نسل به من ارث رسیده است. فرشته گفت: اگر دروغگو باشی خداوند تر ابه همان حالت نخستین برگرداند. گفت: سپس فرشته به شکل فرد کچل به نزد او آمد عین همان گفته هایی را که به جذا می گفته بود به این فرد نیز گفت: فرد کچل نیز همانند اولی او را رد کرد. فرشته گفت: اگر دروغگو باشی خداوند ترا به حالت اولیه ات برگرداند.

سپس فرشته به شکل و شمایل نابینا به نزد وی آمد گفت: مردی تهیدست و مسافر در راه مانده هستم اسباب سفر از من قطع شد (قادر به ادامه سفر نیستم) جز خدا و تو کسی را ندارم تا به وی ابراز نیاز کنم به خاطر کسی که بینایی ات را به تو برگرداند، گوسفندی از تو می خواهم تا کفایت ادامه سفرم باشد. فرد نابینا گفت: من انسان نابینایی بودم که خداوند بینایی ام را به من بازگردانید هر چه را که می خواهی از گوسفندان من برای خود برگیر و هر چه را خواستی برای من بگذار. سوگند به خدا امروز هر چیزی که بر می‏گیری برتو به خاطر خداوند سخت نمی گیرم. فرشته گفت: مالت را نگهدار که شما امتحان شدید.

خداوند از تو خشنود و راضی گشت، ولی برآن دو نفر خشمگین شد. این روایت را مسلم و بخاری آورده اند.

مصنف : این باب را با این سخن خداوند متعال آغاز کرده است که می‏فرماید:

ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﭼ (فصلت: ٥٠)

در ادامه سخنانی را از ابن عباس و دیگر مفسران در خصوص معنای این آیه و آیات بعد از آن آورده است که معنای آنرا کامل و بی کم و کاست بیان کرده است. اینکه هر کدام از آنان معنای آیه مذکور را به یک چیزی حمل کرده‏اند. به معنای اختلاف نظر آنان در برداشت معانی متعدد نیست. بلکه هر کدام از معانی مذکور فردی از مجموع معانی آن است.

عماد بن کثیر : می‏گوید: این فرموده خداوند: ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ (الزمر: ٤٩) ترجمه: هنگامی که از سوی خود تعمتی بدو (انسان) عطا می کنیم خواهد گفت: این نعمت در پرتو آگاهی و کاردانی ام به من داده شده است، چنین نیست بلکه وسیله آزمایش او است.

خداوند با این آیه خبر داده است که انسان در حالت و وضعیتی که به ضرری دچار شده است به درگاه خداوند گریه و زاری می‏کند و به سوی او بر می گردد و او را به فریاد می‏خواند، سپس چون خداوند نعمتی را به او عطا کرده، طغیان و سرکشی می‏کند و می‏گوید (ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﮠ ﭬ)یعنی براساس کاردانی خودم به من عطا شد.

یعنی: از آنجایی که خداوند شایستگی مر ا می دانست این نعمت را براساس شایستگی به من عطا کرده است. و اگر من نزد خداخوش اقبال نبودم، خداوند این نعمت را به من نمی‏بخشید ولی خداوند می‏فرماید: (ﭭ ﭮ ﭯ) یعنی آنگونه نیست که تو می پنداری بلکه آن وسیله ای است برای اینکه خداوند ترا آزمایش کند؛ تا معلوم گرد که اطاعت می‏کنی یا نافرمانی سر می گیری؟ با وجود اینکه از قبل ما بدان علم داریم. با وجود اینکه آن مایه آزمایش آنهاست ولی ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭼ الزمر: ٤٩ بیشتر آنان نمی‏دانند و به همین سبب چنین سخنانی را به زبان می‏آوردند و چنان ادعایی را دارند ﭽ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭼ الزمر: ٥٠ یعنی: کسانی که پیش از اینان بودند و شرایط اینها را داشتند نیز چنین می گفتند، گمان و ادعای بسیاری از افراد در امتهای گذشته چنین بود ﭽ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﭼ الزمر: ٥٠ یعنی: آنچه را کسب کردند آنان را از وعده خداوند بی نیاز نساخت. سخنشان درست نبود. جمع کردن و کسب کردن سودی به حال آنان نداشت، همانطوری که خداوند از وضعیت قارون خبر می‏دهد که:

ﭽ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭼ (القصص: ٧٦ – ٧٨) یعنی: وقتی قوم او (قارون) بدو گفتند: مغرورانه شادمانی نکن که خدا شادمان مغرور را دوست نمی دارد. به وسیله آنچه خدا به تو داده است سرای آخرت را بجوی و بهره خود از دنیا را فراموش نکن و همانگونه که خدا به تو نیکی کرده است، تو نیز به او نیکی کن و در زمین تباهی مجوی که خدا تبهکاران را دوست نمی دارد. قارون گفت: این مال در سایه آگاهی و دانشی که دارم به من داده شده است مگر ندانسته است که خداوند نسلهای زیادی را نابوده کرده است، که از او قدرت بیشتری و در گردآوری مهارت بیشتری داشته‏اند. روز قیامت گناهکاران از گناهانشان پرسیده نمی‏شوند (به اندازه ای واضح وآشکار است که نیازی به پرسش نیست).

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ

(سبأ: ٣٥)

یعنی: گفتند: ما مال و فرزند بیشتری داریم بنابراین عذاب داده نمی شویم.

مصنف: در ادامه به حدیثی از ابوهریرهس استناد کرده است، به این نحو که از ابو هریرة س شده است، از رسول خدا ص شنیدند که می‏فرماید: سه نفر در میان بنی اسرائیل بودند که یکی جذامی، دیگری کچل و سومی نابینا بود. خداوند خواست که آنها را آزمایش کند. پس فرشته ای را به نزد آنان فرستاد. در ابتدا به نزد فرد جذامی آمد به او گفت: چه چیزی برای تو از همه چیز دوست داشتنی تر است؟ گفت: رنگ نیکو و پوستی خوب و پسندیده و اینکه آنچه مردم به سبب آن مرا رها کرده‏اند از من زدوده شده اند.

پس آن فرشته دستی بر او کشید و آن چیز ناپسند (بیماری پوستی) از وی زدوده شد و پوستی نیکو و رنگی پسندیده به وی بخشیده شد. فرشته به وی گفت: کدام مال در نزد تو محبوبتر است؟ گفت: شتر یا گاو – که ابن اسحاق در این شک کرده است – پس شتر حامله‏ای به وی عطا شد فرشته به وی گفت: خداوند برای تو در آن برکت قرار دهد. گفت: سپس نزد کچل آمد به وی گفت: چه چیزی برای تو از همه محبوبتر است؟ گفت: موی خوب و اینکه آنچه مردم به سبب آن مرا رها کرده‏اند از من زدوده شده اند. پس فرشته دستی بر او کشید، این ننگ و عار از وی زدوده شد و موی نیکو و پسندیده به وی بخشید شد. فرشته به وی گفت: کدام مال در نزد تو محبوب تر است؟ گفت: گاو و شتر. پس گاو حامله‏ای به وی بخشید شد. فرشته به وی گفت: خداوند در آن برای تو برکت قرار دهد. فرشته نزد فرد نابینا آمد و گفت: محبوبترین چیز در نزد تو چیست؟ گفت: اینکه خداوند بینایی ام را به من برگرداند. تا به وسیله آن مردم را ببینم. پس فرشته دستی بر او کشید و بینای اش را خداوند به او برگرداند. فرشته به وی گفت: کدام مال را بیشتر دوست داری؟ گفت: گوسفندی زایا (حامله)، شتر، گاو و گوسفند این سه نفر زاییدند و بچه‏دار شدند. هر کدام از این سه نفر صاحب دشتی از شتر، گاو و گوسفند شدند. سپس فرشته به شکل و شمایل فرد جذامی به نزد او آمده و گفت: مردی تهیدست هستم که تمام اسباب سفرم از من قطع شده و امروز جز خدا و تو کسی که نیازم را به وی ابراز کنم ندارم، به خاطر کسی که به تو رنگ و پوست نیکو و مال بخشید، شتری را از تو می خواهم تا در این سفر باقیمانده برای ادامه سفر برای من کفایت کند. آن مرد گفت: حقوق آن فراوان است. فرشته گفت: گویا من ترا می شناسم. تو همان نیستی که به سبب پلیدی جذام مردم ترا فقیر کرده بودند پس خداوند عزوجل به تو مال بخشید؟ آن مرد گفت: این مال نسل به نسل به من ارث رسیده است. فرشته گفت: اگر دروغگو باشی خداوند ترا به همان حالت نخستین برگرداند. گفت: سپس فرشته به شکل فرد کچل به نزد او آمد، عین همان گفته هایی را که به جذامی گفته بود به این فرد نیز گفت: فرد کچل نیز همانند اولی او را رد کرد. فرشته گفت: اگر دروغگو باشی خداوند تر ابه حالت اولیه‏ات برگرداند.

سپس فرشته به شکل و شمایل نابینا به نزد وی آمد و گفت: مردی تهیدست و مسافر در راه مانده هستم اسباب سفر از من قطع شد (قادر به ادامه سفر نیستم) جز خدا و تو کسی را ندارم تا به وی ابراز نیاز کنم به خاطر کسی که بینایی‏ات را به تو برگرداند گوسفندی از تو می خواهم تا کفایت ادامه سفرم باشد. فرد نابینا گفت: من انسان نابینایی بودم که خداوند بینایی‏ام را به من بازگردانید هر چه را که می خواهی از گوسفندان من برای خود برگیر و هر چه را خواستی برای من بگذار. سوگند به خدا امروز هر چیزی که بر من می گیری برتو به خاطر خدا وند سخت نمی‏گیرم. فرشته گفت: مالت را نگهدار که شما امتحان شدید. خداوند از تو خشنود و راضی گشت، ولی برآن دو نفر خشمگین شد، این روایت را مسلم و بخاری آورده‏اند.[[364]](#footnote-364)

لفظ «الناقة العشرا» یعنی ماده شتری که حامله است

و «النتج» به معنای زاییدن است و در روایتی نیز به صورت «فنتج» آمده است. ناتج شتر در واقع همان قابله است برای زن که بچه را از او بیرون می کشد.

عبارت «ولَّد هذا» یعنی ولادتش را بر عهده گرفت. در شتر انتج به کار می رود. مولد، ناتج و قابله همه به یک معنا هستند ولی قابله برای غیر حیوان به کار می رود.

«انقطعت بی الحبال» یعنی اسباب از من قطع شده است. حبال: اسباب.

عبارت «لا أجهدک» یعنی در آنچه برای خود بر می گیری بر تو سخت نمی گیرم، هر چه می خواهی بردار (هر آنچه خواستی بردار) که نووی این قسمت اخیر را گفته است.

این حدیث، حدیث بسیار بزرگی است و بسیار جای عبرت دارد که دو نفر اول نعمت خدا را انکار کردند و نعمتی را که از سوی خداوند بود اقرار نکردند و نعمت را به کسی که آنرا بخشیده است نسبت ندادند. حق خداوند را ادا نکردند، پس خداوند برآنان خشم گرفت، ولی شخص نابینا به نعمت خداوند اعتراف نمود و آنرا به نعمت دهنده اصلی نسبت داد و حق را درآن ادا نمود و با عملی کردن ارکان سه گانه شکر، مستحق رضایت و خشنودی خداوند گشت. ارکان سه گانه ای که تنها با بجا آوردن آنها شکر تحقق می یابد، عبارتند از: اقرار به نعمت، نسبت دادن آن به خداوند و بخشش آن در چیزی که خداوند دوست دارد.

علامه ابن رقیم : می‏گوید: اصل شکر به معنای اعتراف بر نعمتِ نعمت دهنده بر وجه فروتنی، خواری و محبت است پس هر کسی که نعمت را نشناسد و بدان جاهل است شکر بجا نیاورده است.

و هر کس نعمت را بشناسد ولی نعمت دهنده را نشناسد باز هم او را شکر نکرده است. هر کس نعمت و نعمت دهنده را بشناسد ولی او را انکار کند همانطوری که منکر نعمت و نعمت دهنده انکار می‏کند چنین فردی به آن نعمت کافر شده است و هر کس نعمت و نعمت دهنده را بشناسد و بدان اقرا کرده و آنرا انکار نکند، ولی برای نعمت دهنده فروتنی نکند، او را دوست نداشته باشد و بدان راضی نباشد، چنین فردی نیز شکر گزاری نکرده است. هرکس نعمت و نعمت دهنده را بشناسد و بدان اقرار کند و برای نعمت دهنده فروتنی نماید او را دوست داشته و به آنچه داده است خشنود و راضی باشد و آنرا در جهت اطاعت و دوست داشتن نعمت دهند به کار گیرد، چنین شخصی شاکر نعمت او است که به ناچار علم قلبی و عملی که به دنبال آن علم می‏آید، لازمه شکر هستند، که آن عمل در واقع همان گرویدن به سوی نعمت دهنده و دوست داشتن و فروتنی برای اوست.

عبارت «قذرنی الناس» مردم او را به سبب اینکه از نزدیکی و دیدن وی کراهت داشتند، رها و فرو نهاده بودند.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه ﭽ **ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ** ﭼ فصلت: ٥٠. تا آخر آیه

دوم: معنی: ﭽ **ﮓ ﮔ ﮕ** ﭼ فصلت: ٥٠ خواهید گفت: که این از آنِ من است.

سوم: معنی ﭽ **ﭒﭓ ﭔ ﭕﭖﭗ** ﭼ القصص: ٧٨ یعنی با علم و اگاهی خودم این نعمت به من عطا شده است.

چهارم: عبرتها و درسهای بزرگی که در این داستان شگفت انگیز وجود دارد.

باب

در خصوص این فرموده خداوند که ﭽ **ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ** ﭼ (الأعراف: ١٩٠)

یعنی: اما هنگامی که خداوند فرزند صالحی به آنها داد، (موجودات دیگر را در این موهبت مؤثر دانستند و) برای خدا، در این نعمت که به آنها بخشیده بود، همتایانی قائل شدند؛ خداوند برتر است از آنچه همتای او قرار می‌دهند.

مصنف این باب را با این فرموده خداوند آغاز کرده است که می‏فرماید: ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ (الأعراف: ١٩٠)

امام احمد : در معنای این آیه می‏گوید: عبد الصمد از عمر بن ابراهیم از قتاده از حسن از سمرة از پیامبرص برای ما روایت کرده است که رسول خدا ص فرمودند: هنگامی که از حواء فرزندی متولد شد، شیطان بر حواء طواف می کرد و فرزندان او چندان زنده نمی ماند. شیطان به وی گفت: نامش را عبدالحارث بگذار، در آنصورت زنده می ماند. پس حواء فرزندش را عبدالحارث نام نهاد و زنده ماند. این کار براساس وحی شیطان و فرمان او صورت می گرفت.[[365]](#footnote-365)

ابن جریر نیز از محمد بن بشار بندار، از عبدالصمد بن عبدالوارث این حدیث را روایت کرده و می‏گوید این حدیثی حسن و غریب است.

و تنها از حدیث عمر بن ابراهیم آنرا می شناسم و برخی آنرا از عبدالصمد بی آنکه آنرا رفع کند (به پیامبرص نسبت دهد) روایت کرده‏اند. حاکم نیز در المستدرک خود از حدیث عبدالصمد به صورت مرفوع آورده است و می‏گوید این حدیث سندش صحیح است ولی مسلم و بخاری آنرا نیاورده اند. امام احمد نیز آنرا از ابو محمد بن ابی حاتم در تفسیر خود از ابو ذرعه رازی، از هلال بن فیاض از عمر بن ابراهیم به صورت مرفوع روایت کرده است.

ابن جریر می گوید: ابن وکیع از سهیل بن یوسف از عمرو از حسن در خصوص این فرموده خداوند (ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ) برای ما روایت کرد که وی گفت: این در خصوص برخی از پیروان ادیان است و برای آدم نبوده است. بشربن معاذ از یزید، از سعید از قتاده برای ما روایت کرده است که گفت: حسن می گفت: آنان یهود و نصاری هستند. خداوند فرزندانی به آنان بخشید و آنها نیز این فرزندان را یهودی و مسیحی کردند. این اسناد از حسن رحمة الله علیه صحیح است.

عماد ابن کثیر در تفسیر خود می‏گوید: از جمله آثاری که در این زمینه وارد شده، این است که محمد بن حصین از عکرمة از ابن عباس روایت کرده است که گفت: حواء برای آدم علیه السلام فرزندانی را می زایید و آنان را به بندگی خداوند وا می داشت و به اسامی مثل عبدالله، عبید الله و نظیر آنان آنها را نامگذاری می کرد و آنان می مردند، ابلیس نزد آندو (آدم و حوا) آمد و گفت: اگر شما با اسم دیگری غیر از آن اسمها آنها را نا مگذاری کنید در آنصورت زنده می مانند. پس فرزندی پسر از حوا متولد شد و نامش را عبدالحارث نهادند. که مقصود فرموده خداوند یعنی ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ

نظیر آن اثر را سعید بن جبیر نیز از ابن عباس آورده است که ابن ابی حاتم آنرا روایت کرده است.

جماعتی از پیروان ابن عباس نظیر مجاهد، عکرمة و سعید بن جبیر و از طبقه دوم نیز افرادی نظیر قتاده، سدی و جمعی از افراد پس از آنها از مفسران و متاخرین که بی شمارند این اثر را از ابن عباس دریافت کرده‏اند.

عماد بن کثیر می‏گوید: گویا که اصل آن – و الله اعلم – از اهل کتاب گرفته شده است.

(شارح) به نظر می رسد چنین چیزی بسیار بعید است.

ابن حزم می‏گوید: (علما) بر تحریم اسمی که بیانگر بندگی غیر خداست اتفاق نظر کرده‏اند؛ اسامی مثل عبد عمرو، عبد الکعبه، و اسامی که نظیر آن هستند، بجز عبد المطلب.

مصنف در اینجا سخن ابن حزم را آورده است که می‏گوید: (علما) بر تحریم اسمی که بیانگر بندگی غیر خداست، اتفاق نظر کرده‏اند؛ اسامی مثل عبد عمرو، عبد الکعبه، و اسامی که نظیر آن هستند، بجز عبد المطلب».

ابن حزم همان دانشمند اندلسی، ابو محمد علی بن احمد بن سعید بن حزم قرطبی ظاهری است.

وی دارای تالیفاتی نیز است در سن 72 سالگی و به سال 456 هـ در گذشت.

عبد المطلب در اینجا همان جد رسول خداص است. وی همان ابن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خریمة بدرکة بن الیاس بن مضر بن نزاربن معد بن عدنان است که بالاتر از عدنان مورد اختلاف واقع شده است تردیدی نیست که از نسل اسماعیل بن ابراهیم علیه السلام هستند.

ابن حزم رحمة الله علیه اتفاق علما را مبنی بر تحریم هراسمی که در آن نسبت بندگی به غیر خداست، حکایت نموده است. چرا که این کار شرک در الوهیت و ربو بیت محسوب می‏شود.

زیرا مردم همگی ملک خدا و بنده او هستند. خداوند آنها را تنها به بندگی خود و توحید ربوبیت و الوهیت خود فرا خوانده است. برخی از آنها برای خداوند بندگی کرده و او را در ربوبیت والوهیت یگانه می دارند.

وعده ای از آنها نیز در الوهیت برای او شریک قرار داده ولی به ربوبیت و اسماء و صفات او اقرار کرده و باور دارند که احکام قدری خداوند برآنان جاری است و چاره ای از آن نیست.

همانطوری که خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭼ (مريم: ٩٣).

یعنی: هر آنچه در آسمانها و زمین است برای خداوند رحمن بندگی می‏کنند.

این همان پرستش و بندگی عام است ولی بندگی و پرستش خاص، تنها به کسانی که اهل اخلاص و فرمانبرداری از خداوند هستند، اختصاص دارد. همانگونه که خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﭼ (الزمر: ٣٦) يعني: آیا خداوند برای بنده‏اش کافی نیست. و آیاتی شبیه این آیه که بیانگر پرستش و عبادت به معنای خاص اند.

اینکه گفته است بجز عبدالمطلب این استثنایی از عموم و برگرفته از کل است. به این معناست که نامگذری به این نام محذوریت و مخالفتی ندارد. چرا که اصل آن به معنای بندگی برده است (یعنی برده مطلب است).

در اینجا عبد به معنای برده است، به این توضیح که مُطلب، برادر هاشم به مدینه آمد و این برادر زاده‏اش یعنی شیبه در میان دایی‏هایش از قبیله بنی نجار خزرج رشد و نمو کرد. زیرا هاشم با زنی در آن قبیله ازدواج کرده بود و این فرزند محصول آن ازدواج بود. هنگامی که در میان دای هایش به سن نوجوانی و تمییز رسید، با عمویش مطلب به مکه، شهر پدر و عشیره اش سفر کرد، اهل مکه می پنداشتند که او برده مطلب است و گفتند: این برده مطلب است. پس این اسم بر وی تعلق گرفت و همان معروف شد و تنها با همین اسم از او یاد می‏کردند و او را فرا می خواندند. لذا در اصل آن معنای مورد نظر (بندگی غیر خدا) باقی نماند.

و پیامبرص خود فرموده است که من فرزند عبدالمطلب هستم.[[366]](#footnote-366) این شخص در میان قریش و عرب بلند آوازه شد به طوری که در دوران جاهلیت سرور و شریفترین شخصیت قریش محسوب می شد، همان کسی است که چاه زمزم را حفر کرد و سقایت (آب دادن به حاجیان) به دست او و سپس به دست فرزندان او افتاد.

عبدالله نیز پدر رسول ص یکی از فرزندان عبد المطلب است، در زمان حیات پدرش وفات یافت.

حافظ صلاح الدین علائی در کتاب «الدرة السنیة فی مولد خیر البریة» می‏گوید سن پدرش عبدالله هنگامی که آمنه از وی برای رسول خداص حامله شد، حدود هیجده سال بود. سپس به مدینه رفت تا برای خانواده اش خرما بیاورد که در آنجا در نزد دایی‏هایش فرزندان عدی بن نجار در گذشت، در حالیکه بنابر قول صحیح پیامبرص در شکم مادر بود.

(شارح) پیامبرص هنگامی که از مادرش متولد شد تحت کفالت جدش عبدالمطلب قرار داشت

حافظ ذهبی می‏گوید: پدرش عبد الله در گذشت در حالیکه پیامبرص بیست و هشت ماهه بود. بنابرقولی کمتر از آن سن داشت و بنا بر قولی نیز وی در شکم مادر بود. برای خرما به مدینه رفته بود که در آنجا درگذشت. و بنا بر قولی نیز از مدینه گذشته و از شام بر می گشت، بیست و پنج سال زندگی کرد. که واقد می‏گوید: سخن اخیر ثابت‏ترین سخن در خصوص سن و فات اوست.

مادر پیامبرص آمنه در حالیکه به همراه اوص از دیدار دایی های پدرش از قبیله بنی عدی بن نجار به سوی مکه بر می گشت در ابواء درگذشت، ام ایمن وی را به نزد جدش برد.

و تا زمان مرگ جدش تحت کفالت وی بود، پیامبرص در هنگام وفات جد خود هشت ساله بود که جدش سر پرستی او را به عمویش ابو طالب وصیت کرد.

از ابن عباس در خصوص آیه مورد بحث این باب روایت شده است که گفت: هنگامی که آدم با او(حوا) همبستر شد وی حامله شد، پس شیطان به نزد آندو آمد و گفت: من همان همراه شما هستم که شما را از بهشت خارج ساخت یا از من اطاعت کنید و یا اینکه برای آن طفل (داخل رحم) دو شاخ گوزن نر قرار خواهم داد تا در شکم تو خارج شده و آنرا بشکافد و حتما این کار را خواهم کرد حتما. تاکید می کرد تا آندو را بترساند، آدم و حوا نام فرزند خود را عبدحارث نامیدند و از اطاعت شیطان سرباز زدند. پس آن طفل مرده متولد شد. سپس بار دیگر حامله شد و شیطان دوباره نزد آندو آمد سخن گذشته خود را دوباره تکرار کرد. آندو نیز از اطاعت سرپیچی کردند، آن طفل دوباره مرده متولد شد. سپس (برای بار سوم) حامله شد و شیطان نیز نزد آنان آمد و سخن قبلی خود را یادآور شد. دوستی فرزند به آنان دست یافت و چیره گشت، در نتیجه نامش را عبد الحارث نهادند و سخن خداوند مبنی براینکه (**ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ**) ناظر بر این معناست. این روایت را ابن ابی حاتم آورده است.

وی با سند صحیح از قتاده روایت کرده است که گفت: در اطاعت از آن شریک هستند نه در عبادت. و با سند صحیح از مجاهد در خصوص این فرموده که ﭽ ﮊ ﮋ ﮌ ﭼ الأعراف: ١٨٩ روایت کرده است که گفت: آندو ترسیدند از اینکه طفل آنها انسان نباشد. که معنای همین روایت را از حسن، سعید و دیگران نیز روایت کرده است.

مصنف: در اینجا به سخن ابن عباس در خصوص آیه مذکور استناد کرده است که نظیر آن در معنای قبلی از ابن عباس مطرح کردیم.

شیخ ما: می‏گوید: این شرک در صرف نامگذاری بوده است و حقیقت شرکی که ابلیس آنرا می خواست تحقق نیافته است. چنین محلمی نیکوست. در واقع بیان می دارد که آنچه از سوی پدر و مادر اتفاق افتاد مبنی بر اینکه فرزندشان را عبد الحارث نامگذاری کردند، آن تنها یک نامگذاری صرف بوده و آندو نفر قصد آنرا نداشتند که او را به بندگی غیر خداوند بنامند معنای سخن قتاده همین است. مبنی بر اینکه در اطاعت از آن شریک هستند نه عبادت. (یعنی از شیطان اطاعت کر ند نه اینکه او را عبادت کنند).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تحریم هر اسمی که بیانگر نسبت بندگی به غیر خداوند است.

دوم: تفسیر آیه: **ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﭼ** الأعراف: ١٩٠

سوم: شرک در نامگذاری صرفاً در آن نامگذاری بوده و حقیقت معنای آن مد نظر نبوده است.

چهارم: بخشیدن فرزند صالح دختر نیز از نعمتهای خداوند است.

پنجم: سلف میان شرک در اطاعت و شرک در عبادت تفاوت قائل بودند.

باب

پیرامون این فرموده خداوند متعال که فرموده است: ﭽ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﭼ (الأعراف: ١٨٠)

یعنی: و برای خدا، نامهای نیک است؛ خدا را به آن (نامها) بخوانید! و کسانی را که در اسماء خدا تحریف می‌کنند (و بر غیر او می‌نهند، و شریک برایش قائل می‌شوند)، رها سازید! آنها بزودی جزای اعمالی را که انجام می‌دادند، می‌بینند.

مصنف از این باب را با سخن خداوند آغاز کرده است که می‏فرماید: (ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ) از ابو هریره س روایت شده است، رسول خدا ص فرمودند خداوند دارای نود و نه اسم است.

یعنی از صد یک رقم کمتر هر کس آنها را برشمارد وارد بهشت می‏شود. خداوند فرد و واحد است از این رو فرد را دوست دارد. این حدیث را مسلم و بخاری در صحیح خود از حدیث سفیان بن عیینه روایت کرده‏اند.[[367]](#footnote-367)

همچنین بخاری آنرا از ابویمان از ابوزناد از اعرج از سفیان روایت کرده است.[[368]](#footnote-368)

{ترمذی نیز} از جوزجانی از صفوان بن صالح از ولید بن مسلم از شعیب با سند خود مثل روایت مذکور را آورده است.

و پس از این سخن که خداوند فرد است و فردیت را دوست دارد، اضافه می‏کند که او همان خداوند ی است که معبود بر حقی جز او نیست، سپس این صفات را بر می شمارد، رحمن، رحیم، ملک، قدوس، سلام، مومن، مهمین، عزیز، جبار، متکبر، خالق، باری، مصور، غفار، قهار، وهاب، رزاق، فتاح، علیم، قابض، باسط، خافظ، رافع، معز، مذل، سمیع، بصیر، حکم، عدل، کبیر، حفیظ، مقیت، حبیب،جلیل، کریم، رقیب، حبیب، واسع، حکیم، ودود،مجید، باعث، شهید، الحق، وکیل، قوی، متین، ولی، حمید، محصی، مبدی، معید، یحیی، مصیت، الحی، قیوم، واجد، ماجد، واحد، منتقم، عفو، رؤوف، مالک، ملک، ذو الجلال، والاکرام، مقسط، جامع، غنی، مغنی، معطی، المانع، الصار، النافع، النور، الهادی، البدیع، باقی، وارث، رشید و صبور».[[369]](#footnote-369)

سپس ترمذی می‏گوید: این حدیث، حدیث غریب است به وجه دیگری نیز از ابوهریرة روایت شده است در بسیاری از روایات جز این حدیث ذکری از اسماء نیامده است.

آنچه که جماعتی از حافظان بدان اعتماد کرده‏اند این است که در حدیث مذکور اسماء خدا به صورت تفصیلی بر شمرده شده است و در واقع اسماء خداوند در آن مندرج شده است. مثلا همانطوری که ولید من مسلم و عبدالملک بن محمد صنعانی از زهیر بن محمد روایت مرده اند که گفت: آنگونه که به من رسیده بسیاری از اهل علم به این نود و نه اسم که در حدیث مطرح شده قائلند، یعنی آنها را از قرآن جمع آوری کرده‏اند همانطوری که از جعفر بن محمد و سفیان و ابو زید لغوی نیز روایت شده است و الله اعلم.

این مطلبی است که عماد بن کثیر در تفسیر خود آورده است. سپس می‏گوید: باید دانسته شود که اسمای نیکوی خداوند در همین نود و نه اسم منحصر گشته است به دلیل روایتی که احمد از زید بن هارون از فضیل بن مرزوق از ابو سلمة جهنمی از قاسم بن عبدالرحمن از پدرش از عبدالله بن مسعود و او نیز از رسول خداص روایت کرده است که فرمودند: هر فردی که دچار غم و اندوه من ‏شود اگر بگو: پروردگارا من بنده توام و فرزند بنده و کنیز تو هستم، پیشانی «زمام» من در دست توست. فرمان تو در حق من نافذ و حکمت در حق من عین عدالت است. الهی من از تو به وسیله هر اسمی که خود را بدان نامیده‏ای یا در کتابت نازل کرده‏ای یا به یکی از مخلوقاتت تعلیم داده‏ای یا آنرا نزد خود درعلم غیب برگزیده ای مسألت می نمایم که قرآن عظیم را بهار دلم و نور چشمم و دوری کننده رنج و غم من بگردانی، حتما خداوند غم و اندوهش را از بین برده و تبدیل به شادی و شادمانی می‏کند.

گفتند: ای رسول خدا آنرا آموزش ندهیم؟ فرمودند: آری لازم است بر کسی که آنرا شنیده است به دیگران تعلیم دهد، ابوحاتم و ابن حبان در صحیح خود آنرا آورده‌اند.[[370]](#footnote-370)

عوفی می‏گوید: از ابن عباس در خصوص این فرموده خداوند که (ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ) روایت شده است که گفت: الحاد ملحدان این است که لات را در اسماء خداوند فرا می خوانند.

ابن جریح از مجاهد در خصوص آیه فوق روایت کرده است که گفت: لات را از الله و عزی را از عزیر اشتقاق می‏کردند.

قتاده در خصوص یلحدون می گو ید یعنی یشرکون، شریک می ورزند. علی بن طلحة از ابن عباس آورده است که گفت: الحاد یعنی تکذیب و دروغ پنداشتن.

اصل الحاد در کلام عرب یعنی امتناع از میانه‏روی (رویگردانی از راه درست و راست) میل به کژی ظلم و انحراف. لَحدَ قبر از آن گرفته شده است به سبب اینکه از سمت حفره به سوی قبله انحراف پیدا کرده است.

ابن قیم : در قالب شعری می‏گوید: حقیقت الحاد تمایل به شریک قرار دادن تعطیل کردن صفات و انکار است. اسمهای خداوند متعال همگی اسامی و اوصافی است که خداوند خود را به بندگانش بوسیله آن معرفی می‏کند و همگی بر کمال او – جل و علا- دلالت دارند.

ابن قیم می‏گوید: (الحاد چند حالت دارد؛ یا انحراف شخص با جحد و انکار است، یا با انکار معانی صفات و تعطیل کردن آنهاست، و یا اینکه صفات را از معانی درست و صحیح تحریف و وارونه جلوه دادن و خارج ساختن صفات از معنای حقیقی با تأویلات ناصحیح است.

یا اینکه اسماء و صفات خداوند را برای این مخلوقات قرار دادن است، همان کاری که اهل اتحاد (وحدت وجودیها) می‏کنند. آنها اسماء و صفات خداوند را همان بر این هستی قرار داده اند چه این اسماء محمود باشند چه مذموم. تا جائی که پیشوای آنان می‏گوید: خداوند به هر اسم پسندیده ای از نظر عقل و شرع و عرف و به هر اسم ناپسندی از نظر عقل و شرع و عرف نامیده می‏شود. حال آنکه خداوند بسیاری متعالی تر و بلند تر است از آنچه آنها می گویند. پایان.

به نظر من (شارح) آنچه تمامی اهل سنت و جماعت – پیشینیان و متاخرین برآن باورند: اثبات صفات خداست آنگونه که خود را بدان توصیف کرده و همچنین انگونه که پیامبرشص او را توصیف نموده و شایستگی جلال و عظمت اوست، اثباتی بدون هر گونه تشبیه و منزه داشتن او از هر گونه نقص و عیبی، بی آنکه صفتی از صفات او را تعطیل کنیم. همانگونه که خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ ﭠ ﭡ ﭢﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭼ (الشورى: ١١)

یعنی: چیزی شبیه و مانند او نیست و او شنوا و بیناست.

سخن پیرامون صفات فرع و زیر شاخه سخن در خصوص ذات خداوند است و در واقع دنباله رو آن است. همانگونه که دانستن ذات حقیقی بی مانند به مخلوقات خداوند واجب و لازم است، صفات نیز اینگونه است. هرکس چیزی از آن صفاتی که خداوند خود را بدان توصیف کرده و یا پیامبرش او را توصیف نموده است، انکار کند، یا آنرا به غیر از معنای ظاهری‏اش تأویل نماید، چنین شخص جهمی و از راه و روشی غیر از راه و روش مومنان تبعیت کرده است. که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﭼ (النساء: ١١٥)

یعنی: کسی که با پیامبرص دشمنانگی کند بعد از آنکه راه هدایت برای او روشن شده است او را به همان جهتی که دوستش داشته است رهنمود میگردانیم وبه دوزخش داخل می‏کنیم و با آن می سوزانیم و دوزخ چه بدجا یگاهی است. همچنین به ابن قیم رحمة الله تعالی می‏گوید: فایده ارزشمند این است که آنچه به عنوان خبر و صفت پروردگار متعال قرار می گیرد چند قسم است: نخست: آنچه به خود ذات خداوند بر می گردد مثل وجود او ذات او (هست او).

دوم: آنچه به وصف و نعت او بر می گردد. مثل علیم، قدیر، سمیع، (شنوا) و بصیر (بینا) سوم: آنچه به افعال او بر می گردد. مثل خالق و رازق.

چهارم: تنزیه محض خداوند (یعنی منزه داشتن وی از هر نقص) پس به ناچار در عین حال که صفاتی را برای او ثابت میدانیم باید او را به طور محض از هر عیب و نقصی منزه بداریم. صفاتی مثل قدوس (پاک) و سلام از اینگونه صفاتی تنزیهی هستند.

پنجم: بیشتر مردم این اسم را مطرح نکرده‏اند – و آن اسمی است که به صفت معینی اختصاص ندارد بلکه به مجموعه ای از صفات کمال خداوند و معانی فراوانی د لالت دارند، مثل مجید، عظیم و صمد. مجید یعنی کسی که به صفات متعددی از صفات کمال متصف است و دلالت لفظ آن اینگونه است. در واقع برای وسعت و فروانی و کثرت وضع شده است. أمَجَدَ الناقه: یعنی به آن علف داد. مثلا خداوند فرموده است ﭽ ﯓﯔ ﯕ ﯖ ﭼ البروج: ١٥ مجید صفت تخت واقع شده است.

به دلیل وسعت، بزرگی و شکوهش (تخت مجید یعنی تختی که وسیع و با شکوه است).

این مطلت جای تأمل و اندیشه دارد که چگونه اسم مجید در کنار طلب درود و سلام فرستادن بر پیامبر ص (در نماز) آمده است. انگونه که پیامبرص در تحیات نماز به ما آموزش داده است، چرا که آنجا در مقام درخواست بیشتر و در معرض وسعت بخشش و فزونی و دوام آن مطرح شده است.

از این رو برای چنین خواسته‏ای بجا و شایسته و متقضی بود که در آنجا اسمی که متناسب با آن خواسته است مطرح گردد و آورده شود. همانگونه که برای طلب غفران و بخشش می گوییم: اغفرلی و ارحمنی إنک انت الغفور الرحیم: یعنی مرا ببخش و به من رحم آور که فقط تو غفور و رحیمی. خداوند را با دو وصف غفور و رحیم بودن که مقتضای چنان در خواستی است، می خواند و طلب می‏کند.

در واقع بیانگر آن است که با توسل به صفات و اسماء خداوند باید از او در خواست نمود.

توسل به خداوند از طریق صفات و اسماء نیکویش نزدیکترین، و محبوبترین وسایل برای بندگان، در نزد خداوند است. از جمله موید این مقوله حدیثی است که ترمذی روایت کرده است مبنی براینکه: با گفتن یا ذالجلال و الاکرام شعله‏ور و فروزان شوید یعنی ای کسی که صاحب شکوه و ارجمندی و بخشش هستی.[[371]](#footnote-371)

همچنین فرموده است: پروردگارا من از تو می خواهم که چون حمد و ثنا از آن توست. معبود بر حقی جز تو وجود ندارد و تو تنها منّانی. ای خداوندی که آسمانها و زمین را بدون هر گونه الگوی قبلی به وجود آورده‏ایی، ای کسی که صاحب شکوه و اکرام هستی.[[372]](#footnote-372)

این در حقیقت همان در خواست کردن از او و توسل جستن به او با حمد و ستایش اوست. اینکه او تنها معبود یگانه و منان است در واقع توسل جستن به او با اسماء و صفات اوست. و چنین دعایی چقدر شایسته و سزاوار اجابت است و بزرگترین جایگاه در نزد خداوندی است که از او خواسته می‏شود و در خواست می گردد که این باب بسیار بزرگی از مباحث توحید و یکتا پرستی است.

ششم: صفتی که در کنار هم قرار گرفتن دو صفت یا اسم حاصل می‏شود و در واقع معنا و مفهومی افزونتر از حالت مفرد آن صفت دارد مثل الغنی الحمید، الغفور القدیر، الحمید المجید، به همین ترتیب عموم صفات مقترن و اسمهای دو گانه که در قرآن کریم مطرح شده اند. چرا که غنی خود صفت کمال است حمد نیز مثل آن است، جمع شدن این دو صفت در کنار هم کمالی دیگر محسوب می‏شود.

و در واقع ستایش و ثنای خداوند به سبب غنا و حمد اوست. و ستایشی است از اجتماع این دو وصف. یعنی سه نوع ثنا ء با تفرد و اجتماع این دو وصف برای پروردگار تحقق می یابد).

الغفور القدیر، الحمید المجید. العزیز الحکیم به همین ترتیب سایر صفات جمعی که همگی جای تامل و درنگ دارند و شناخت این صفات از شریف ترین وارجمندتر ین معارف است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: اثبات اسماء خداوند.

دوم: نیکو بودن این اسماء.

سوم: دستور خداوند مبنی بر اینکه او را با این اسماء بخوانند.

چهارم: رها کردن و به حال خود واگذاشتن کسانی که با این اسماء مخالفت کرده و جاهل و ملحدند.

پنجم: تفسیر الحاد (انحراف) در صفات و اسمای خداوند.

ششم: وعده عذاب بر کسانی که در صفات و اسماء خداوند الحاد می‏کنند. (منحرف می شوند و به تاویلات دست می‏زند و آنرا تحریف می‏کنند).

باب: درمورد منع از سلام گفتن بر خدا

در صحیح از ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده است که گفت: هنگامی که در نماز با پیامبر ص بودیم گفتیم: سلام بر خدا از سوی بندگانش. سلام بر فلانی و فلانی. پس پیامبرص فرمودند: نگویید سلام بر خدا چرا که خداوند خود سلام است.

مصنف این باب را با سخنی تحت عنوان منع از گفتن سلام بر خدا آغاز کرده است.

مقصود از صحیح، صحیح بخاری است ولی این حدیث در ابو داود، نسائی و ابن ماجه نیز روایت شده است.[[373]](#footnote-373)

که این حدیث قسمتی از حدیث شقیق بن سلمة از عبدالله بن مسعود س است که گفت: ما هنگامی که با رسول خدا در نماز برای سلام دادن نشستیم گفتیم سلام بر خداوند پیش از سلام بربندگانش. سپس می گفتیم سلام بر فلان و فلان. پس پیامبرص فرمودند: نگویید بر خدا چرا که خداوند خود سلام است و در پایان آن تشهد اخیر را می‏خواندیم. ترمذی نیز[[374]](#footnote-374) از حدیث اسود بن یزید از ابن مسعود این روایت را آورده است، ضمن اینکه سبب نهی از آن عمل را اینگونه عنوان کرده است که خداوند خود سلام است و سلام نیز از جانب اوست.

پیامبرص هرگاه نمازهای واجبش تمام می شد سه بار (در پایان هر نماز) استغفار می کرد و می فرمود: (اللهم انت السلام و منک السلام. تبارکت یا ذا الجلال و الاکرام) یعنی: پروردگارا تو سلام هستی و هر سلامتی از جانب توست، ای خداوند صاحب جلال و بخشش و پر از خیر و برکت تو به همه چیز برکت می بخشی.[[375]](#footnote-375)

در حدیث آمده است که سلام مذکور و درود و سلام بهشتیان برای پروردگارپرخیر و برکت و متعالی خودشان است.[[376]](#footnote-376) در وحی خداوندی آمده است که خداوند متعال بر بهشتیان سلام می فرستد همانطوری که خداوند متعال فرموده است ﭽ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭼ (يس: ٥٨)

سخن از جانب خداوند به بهشتیان سلام است. (یعنی با سلام ازآنان استقبال می‏کند).

این سخن که خداوند خود سلام است بدین معناست که خداوند از هر نقصی سالم و از هر تمثیلی بری است او به تمام کمالات متصف و از هر عیب و نقصی منزه و بری است.

علامه ابن قیم: در بدائع الفوائد می‏گوید: «السلام» اسم مصدر است و از جمله الفاظ دعا محسوب می‏شود که متضمن انشاء و اخبار است (یعنی هم بیانگر امر است و هم گزارش و خبر) جنبه خبری آن با جنبه انشایی اش تناقض ندارد. در حقیقت به معنای همان سلام مطلوب و دورد و سلام فرستادن است. که دو دیدگاه مشهور در این امر وجود دارد: نخست اینکه سلام در اینجا همان خداوند عزوجل است و معنای سلام از جانب خدا بر بندگان در واقع همان نزول برکات وی برآنهاست. بنابراین در میان اسماء خداوند عزوجل تنها سلام بدین معنا برگزیده شده است.

دوم اینکه «سلام» مصدری است به معنای سلامت. که در هنگام سلام و درود فرستادن همین مطلوب و مد نظر می‏باشد. دلیل طرفداران این دیدگاه این است که سلام به صورت نکره می‏آید. فرستنده سلام می‏گوید: سلام علیکم، اگر اسمی از اسما خدا بود به این شیوه استعمال نمی شد و از دلایل دیگر آن ها این است که مقصود از سلام، معنای اسم خدا نیست بلکه تنها مقصود آن اعلام سلامت به صورت خبری و دعایی است.

علامه ابن قیم: می‏گوید: حکم نهایی این است که گفته شود: از مجموع این دو دیدگاه می توان حق را شناخت و در واقع حقیقت در جمع کردن این دو دیدگاه است و هر کدام از این دو نظر در برگیرنده قسمتی از حق هستند.و از مجموع آندو می توان به نظر درست و صحیح دست یافت که دست یافتن به نظر درست تنها با یک قاعده روشن می گردد و قاعده این است، هرکس که خداوند را با اسامی نیکویش به فریاد می خواند حق آن است که هر مطلوبی را باید از وی بخواهد و به اسمی از اسمهای او متوسل شود که آن مطلوب را در بر بگیرد و مقتضی آن باشد و آن اسم با حصول آن مطلوب مناسبت داشته باشد تا داعی بوسیله آن اسم از خداوند آنچیز مطلوب را بخواهد و بوسیله آن به خداوند متوسل شود.

پس هرگاه گفت: پروردگارا مرا ببخش و توبه‏ام را بپذیر به حق که تو توبه‏پذیر و بخشاینده هستی. (تواب و غفور هستی) در واقع دو چیز را از خداوند خواسته و با دواسم از اسامی خداوند که مقتضی دست یافتن به مطلوب اوست خداوند را به فریاد خوانده و دعا کرده است.

پیامبرص هنگامی که ابوبکر س از وی درخواست کرد که چه دعایی را بخواند فرمودند، بگو پروردگارا بر خود فراوان ستم کردم و تنها تو گناهان را می بخشی پس از جانب خود بر من مغفرت و بخششی عطا کن و به من رحم کن و به حق که تو غفور و رحیم هستی.[[377]](#footnote-377)

از آنجایکه جایگاه سلام در چنان شرایطی جایگاه در خواست سلامتی است که از همه چیز نزد شخص مهمتر است، لذا در درخواست خود اسمی از اسمهای خداوند را آورده است و آن همان «السلام» است که از خداوند بوسیله این اسم سلامت را در خواست می‏کند. بنابراین لفظ سلام دو معنا را در بر می گیرد. نخست: نام خدا

دوم: در خواست سلامت که مقصود اصلی گوینده سلام همین است.

در واقع سلام علیکم متضمن اسمی از اسامی خدا و طلب در خواست سلامت از اوست. که این بهره آن جای تامل و درنگ دارد و حقیقت سلام در واقع برائت و رهایی و نجات از هر گونه شر و عیب است.

تمام مشتقات سلام بر این محور می چرخد و این جمله دعایه که می گویند «سلَّمک الله» از همین معناست.

همچنین دعای مومنان بر روی پل صراط که می‏گوید ««رب سَّلم سلَّم»[[378]](#footnote-378) یعنی پروردگارا به سلامت نجاتم ده، و یا این گفته که می گویند: سلِّم الشی لفلان یعنی این چیز را به فلانی تسلیم کن و تنها به او اختصاص بده و دیگران را از آن رها سازد و خود را نیز برهان، از این معناست.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﭼ (الزمر: ٢٩)

یعنی: خداوند مردی را مثل زده است که صاحبان مختلف دارد و مردی دیگر که تنها یک صاحب دارد.

مترجم: (مقصود در اینجا برده ای است که صاحبان مختلف یا یک صاحب دارد)که رجلاً سَلماً الرجل یعنی: تنها از آن یک نفر است و هیچ شخص دیگری صاحب و مالک آن نیست. همچنین سِلم به معنای صلح در برابر حرب (جنگ) نیز از همان معناست. چرا که هر کدام از طرفین جنگ خود را از اذیت دیگری نجات و رهایی می دهد. به همین دلیل بر وزن مفاعلة استعمال شده و گفته می‏شود مسالمه مثل مشارکت. قلب سلیم نیز از همین معناست یعنی قلبی که از عیب ودغل پاک و مصفا شده است.حقیقت سلام این است که فرد خود را برای خداوند رها سازد و تنها برای او اخلاص داشته باشد و از هر گونه عقل و غش، شرک و گناه و مخالفت با امر خدا رهایی یابد. در دوستی خود با خداوند و معامله نیکو با او استقامت ورزید و پایداری کند و این چیزی است که رستگاری از عذاب خدا و پیروزی به لطف و کرم خداوندی را برای بنده تضمین می‏کند و مایه و ضامن اطمینان اوست.

اسلام از همین ماده سلامت و سلام گرفته شده است چرا که آن تسلیم و فرمانبرداری و رهایی از شائبه های شرک برای خداست. مسلمان تسلیم پروردگارش شده و خود را برای او اخلاص کرده است. همانند برده ای که خود را برای صاحب خود تسلیم کرده و هیچکس دیگری حق مشارکت در آن را ندارد به همین سبب خداوند این دو مثال را بر طبق آیه ای که گذشت برای مسلمان خالص به پروردگار و مشرک زده است تا نمونه ای از این دو نوع انسان مشرک و مسلم باشد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر سلام.

دوم: شرح اینکه سلام همان تحیت و درود است (حفظ و حیات همه جانبه).

سوم: اینکه شایسته نیست بر خداوند سلام بفرستیم چون خود او سلام است.

چهارم: علت سلام نفرستادن بر خداوند.

پنجم: آموزش سلام و تحیاتی که شایسته خداوند است.

بابی پیرامون این سخن که فرد بگوید: پروردگارا اگر خواستی مرا ببخش

در صحیح از ابوهریره**س** روایت شده است که رسول خدا **ص** فرمودند: هیچکدام از شما نگوید: پروردگارا اگر خواستی مر اببخش یا پروردگارا اگر خواستی به من رحم کن. بلکه باید در خواسته خود عزم خود را جزم کند (با قاطعیت بخواهد) چرا که خداوند مجبور کننده‏ای ندارد. مسلم آورده است پس فرد باید چیز بزرگی از خداوند بخواهد چرا که آنچه خداوند می بخشد در پیشگاه وی بزرگ و سنگین نیست.

مصنف: این باب را پیرامون این سخن که فرد بگوید: پروردگارا اگر خواستی مرا ببخش، آغاز کرده است.

یعنی چنین سخنی جایز نیست. به دلیل حدیثی که در این باب مطرح شده از چنین گفتاری نهی شده است.

در ادامه مصنف می‏گوید: [[379]](#footnote-379) در صحیح از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: هیچکدام از شما نگوید: پروردگارا اگر خواستی به من رحم کن. بلکه باید در خواسته خود عزم را سخ داشته باشد (با قاطیعت بخواهد) چرا که کسی خداوند را مجبور نمی‏کند. مترجم: یعنی خداوند هر چه را بخواهد بی آنکه کسی او را ملزم سازد انجام می‏دهد.

بر خلاف بنده که گاهی مورد درخواست در خواست کننده را به وی می‏دهد به دلیل نیاز، ترس، و یا امیدی که به او دارد، پس آنچه را که در خواست کننده از او درخواست کرده است به وی می‏دهد در حالی که از روی کراهت و اجبار به درخواست او پاسخ داده است، درخواست کننده از مخلوق این ویژگی و شایستگی را دارد که نیازش را به اراده فردی که از او درخواست می‏شود مشروط و معلق کند. از ترس اینکه مبادا وسیله مورد در خواست را در حالت کراهت و عدم طیب خاطر به او بدهد. برخلاف در خواستی که از پروردگار جهانیان می‏شود، زیرا خداوند شایسته ویژگی مذکور نیست چرا که او در کمال بی نیازی نسبت به مخلوقات خود، کمال بخشش و کرم است همه خلق محتاج و نیازمند در گاه اوست و پلک به هم زدنی از پرودگار جهانیان و بخشش او بی نیاز نیستند.

در حدیث آمده است[[380]](#footnote-380) که «دست راست خداوند پر است بخشش آن با گذرو جریان شب و روز چیزی از آن را نمی کاهد. آیا مي‏دانید آنچه را که وی زمان خلقت آسمانها و زمین بخشیده است؟ این همه بخشش از آنچه در دست راست اوست نکاسته است در دست دیگر او نیز قسط است به وسیله آن هر کسی را که بخواهد پایین می‏آورد و هر که را بخواهد بالا می برد».

خداوند متعال با حکمتی می بخشد و با حکمتی منع می‏کند او با خبر و حکیم است.

برای کسی که از خداوند می خواهد شایسته است که با عزم راسخ و تصمیم قاطع از وی بخواهد چرا که او هیچ چیزی را به بنده‏ای از روی کراهت و یا عظمت مورد در خواستی نمی بخشد.

]مترجم: یعنی: اینگونه نیست که مساله برای خداوند بسیار بزرگ باشد بلکه همه بخششها برای وی ناچیز و بی مقدار است و هیچ اثری در داشته های او ندارد).[

برخی از شاعران در ستایش ممدوح خود گفته‏اند:

کوچکی او در چشم کوچک بزرگ جلوه می‏کند بزرگیها و قدرتمند در چشم بزرگ او کوچک می‏شود (صغیر جلوه می‏کند) چنین وصفی به نسبت کسانی است که ارباب دنیا هستند و گرنه بنده گاه می بخشد و بیشتر اوقات منع می‏کند و گاهی نیز از روی کراهت می بخشد بیشتر حالت او را بخل در بر گرفته است.

و به نسبت چنین حالتی که او دارد بخشش وی چندان بزرگ نیست ولی بخشش خداوند متعال بر بندگانش همیشگی و مستمر است و پیش از آنکه بنده بخواهد اضافه به او می‏دهد و آن هنگامی است که بنده نطفه ای است در رحم مادر. نعمتهایش به جنین در شکم مادر پر بارش و حاصل خیز است به نیکوترین شیوه جنین را تربیت می‏کند.

هنگامی که مادر آنرا متولد کرد، پدر و مادر را بر وی می گمارد و بر نعمتهای گذشته می‏افزاید که با نعمتهای خداوند او را بزرگ و تربیت می‏کند تا قوت و نیرو می گیرد و قدرتمند می‏شود. در طول زندگی خود از نعمتهای خداوند می غلطد، اگر زندگی‏اش بر اساس ایمان و پرهیزگاری باشد نعمت خداوند متعال بر او هنگامی که وفات می‏کند چندین و چندین برابر فزونی می گیرد و از نعمتهای دنیا به مراتب بیشتر و بالاتر نصیب او می‏شود که تنها خداوند و میزان آن را مي‏داند، نعمتهایی که خداوند بلند مرتبه برای بندگان مومن و متقی خود آماده کرده است.

و هر نعمتی که بنده بدان می رسد اگر چه پاره ای از آنها در دست مخلوقین باشد، همه آنها به اجازه و اراده و احسان اوست. به آن بنده خود. پس تنها خداوند شایسته ستایش در برابر تمام نعمتهاست. خداست که آنها را برای آن بنده اراده کرده و مقدر نموده است و بر اساس کرم و فضل خود بر بندگان داده است. نعمت و فضل از آن اوست، پس حمد و ثنای نیکو نیز ویژه اوست.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﯿﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﭼ (النحل: ٥٣)

یعنی آنچه از نعمتها دارید همه از سوی خداست و گذشته از آن هنگامی که زیاتی به شما می رسد اورا با ناله و زاری به فریاد می خوانید. گاهی خداوند به سبب حکمتی، خواسته بنده‏اش را رد می‏کند و به او نمی‏دهد و آنچه از منع و عطا که شایسته بنده‏اش باشد او خود مي‏داند و گاه آنچه را که بنده از او خواسته است، درآن وقتی که مقدر و معین کرده است به او می بخشد یا اینکه بیشتر از آنچه از وی خواسته است، به او می دهد[[381]](#footnote-381) پر خیر و برکت است خداوندی که پروردگار جهانیان است.

عبارت عربی «و لیعظیم الرغبة» که مسلم روایت کرده است، یعنی خواسته اش را بزرگ کند و حاجتی که از پروردگارش می خواهد بزرگ باشد. زیرا خداوند بر اساس کرم و بخشش و احسان خود چیزی های بسیار بزرگی را می بخشد.

خداوند متعال چیزی را که می بخشد در نظرش بزرگ نیست، یعنی هیچ چیزی در نزد او بسیار بزرگ جلوه نمی‏کند، اگر چه برای مخلوق آنچیز بسیار بزرگ باشد. زیرا کسی که از مخلوق می خواهد هر چه را که آن مخلوق به خواهنده می‏دهد، موجب کاهش داشته‏هایش می‏شود و در واقع با بخشیدن دارایی اش فرو کش می‏کند و کم ارزش‏تر می‏شود، بر خلاف بخشش و عطای پروردگار عالمیان که بخشش او با کلام اوست، همانگونه که می‏فرماید: ﭽ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﭼ (يس: ٨٢ – ٨٣)

یعنی: هرگاه خدا چیزی را بخواهد بشنود کار او تنها این است که خطاب به آن بگوید: بشو و آنهم می‏شود. پاک و منزه است خداوندی که بندگان هر گز قدر او را نمی‏دانند هیچ معبود بر حقی جز او نیست و جز او پروردگاری وجود ندارد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح کردید عبارتند از:

نخست: نهی از استثناء در دعا کردن.

دوم: بیان علت نهی از استثناء.

سوم: عبارت «لیعزم المسالة» یعنی به طور راسخ و قاطع بخواهد.

چهارم: چیز بزرگ خواستن.

پنجم: علت اینکه شخص آنچه را که می خواهد، بسیار بزرگ باشد.

باب: اینکه شخص به کسی نگوید بنده و کنیز من

در صحیح از ابو هریره روایت شده است که رسول خداص فرمودند: هیچکدام از شما نگوید: به «رَبَّت» غذا بده یا برای ربت آب وضو بریز (وضو بگیر) بلکه (بجای رب) بگوید: سرور ومولای من.

و هیچکدام از شما (به برده و کنیز) خود نگوید: بنده و کنیز (أمة) من، بلکه بگوید: پسر جوان یا دختر جوان یا غلام من.

مصنف این باب را با بحثی تحت این عنوان که شخص به کسی نگوید بنده و کنیز من، آغاز کرده است.

سپس حدیثی را که در صحیح از ابوهریرة[[382]](#footnote-382) روایت شده است به عنوان شاهد مثال و سند گفته خود آورده است که رسول خدا ص فرمودند: هیچکدام از شما نگوید: به ربت غذا بده یا برای ربت آب وضو بریز (وضو بگیر) بلکه (بجای رب) بگوید: سرور و مولا و هیچکدام از شما (به برده و کنیز) نگوید: بنده و کنیز (أمة) من بلکه بگوید: پسر جوان یا دختر جوان یا غلام من.

این الفاظ که مورد نهی واقع شده اند اگر چه در لغت اینگونه اطلاق شود ولی پیامبرص به منظور تحقق توحید و پیشگیری از وقوع در شرک و جلوگیری از ابزارهایی که منجر به شرک می شوند از آن نهی فرموده‏اند. زیرا در لفظ آن تشریک معنا وجود دارد هم برای خداوند و هم برای غیر او به کار می رود.

چرا که تنها خداوند رب تمامی بندگان است و اگر بر غیر خدا نیز اطلاق شود در آن اسم با خداوند مشارکت داده شده است. به همین سبب پیامبرص از آن نهی کرده‏اند اگر چه در به کار گرفتن آن، شریک قرار دادن برای خداوند در ربوبیت آنگونه، که خود توصیف کرده است مد نظر نباشد.

معنای رب در آنجا این است که وی مالک اوست و به این اعتبار بر مالک آن شخص لفظ رب اطلاق می‏شود. پس نهی از آن به سبب دوری گزیدن و یا قطع کردن ماده تشریک میان خالق و مخلوق به قصد تحقق توحید و دوری از شرک اگر چه در لفظ نیز باشد، است.

و این یکی از نیکوترین مقاصد و اهداف شریعت است به دلیل اینکه بیانگر تعظیم پروردگار متعال و دور ساختن او از هر گونه مشابهت به مخلوقات خود است. بنابراین رسول خدا صآنان را به چیزی که جایگزین این لفظ شود راهنمایی کرد و آنهم گفتن لفظ سرورم و مولایم است. همچنین سخن وی در خصوص اینکه کسی از شما نگوید: بنده و کنیز من. چرا که بنده بنده خداست و کنیز نیز کنیز خداست. خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭼ (مريم: ٩٣)

یعنی: تمام کسانی که در آسمانها و زمین اند برای خداوند رحمان بندگی می‏کنند.

اطلاق این دو کلمه برغیر خداوند در واقع شریک قرار دادن در لفظ برای خداوند است. و به خاطر تعظیم خداوند متعال و رعایت ادب و دوری از شرک تحقق یافتن توحید، پیامبرص از اندو نهی فرموده اند و آنها را راهنمایی کرده است تا بگویند پسر جوان، دختر جوان یا غلام من. این در واقع از باب حمایت مصطفیص از حریم توحید بوده است. امتش را به هر چیزی که در آن نفع و سود وجود دارد، مطلع ساخت و آنها را از هر چیزی که درآن نقصان در دین است بازداشت. هیچ خیری نیست مگر اینکه آنها را بدان راهنمایی کرده است بویژه در تحقق توحید. و هیچ شری نیست مگر اینکه آنها را از آن بر حذر داشته بویژه هر چیزی که به طور لفظ نیز فرد را به شرک نزدیک گرداند، اگرچه فرد قصد و نیت آنرا نداشته باشد. توفیق و رستگاری از طریق خداوند حاصل می گردد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: نهی پیامبرص از گفتن الفاظی مثل عبدی (بنده من) و امتی (کنیز من).

دوم: برده به ارباب خود رب نگوید و نباید به برده گفته شود که به ربت غذا بده. (که مقصود ارباب است).

سوم: تعلیم نخست اینکه به برده بگوید دختر جوان، پسر جوان یا غلام من.

چهارم: تعلیم دوم اینکه برده به صاحب خود بگوید سرور و مولای من.

پنجم: آگاهی به مراد و مقصود پیامبرص از چنین بازداشتی، که مقصود و مراد وی چیزی جز تحقق توحید وعایت آن نبود گرچه در لفظ نیز باشد.

باب: اگر کسی بخاطر خداوند چیزی را در خواست کرد، رد نمی‏شود.

از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: هر کس بخاطر خدا از شما چیزی در خواست کرد به او بدهید و هر کس به خاطر خدا از شما پناه خواست پناهش دهید و هر کس شما را فرا خواند اجابتش کنید، هر کس کار نیکی در حق شما انجام داد برایش جبران کنید، و اگر نتوانستید جبران کنید برای او دعا کنید تا جایی که ببینید که شما برای او جبران کرده اید (یعنی فراوان در حق او دعا کنید). ابوداود و نسائی این حدیث را با سند صحیح روایت کرده‏اند).**[[383]](#footnote-383)**

مصنف این باب را با نهی از اینکه فردی را به سبب در خواستش رد کنیم، آغاز کرده است و سپس به حدیثی استناد جسته که ظاهر حدیث بیانگر نهی از رد خواهنده‏ای است که بخاطر خداوند چیزی را تقاضا می‏کند، ولی این عموم نیاز به تفصیل بر حسب آنچه در کتاب و سنت امده است، دارد. اگر خواهنده ای چیزی را خواست که در آن حق دارد مثل بیت المال واجب است که اجابت شود و از آن به اندازه و استحقاق او وجوباً به وی داده می‏شود. همچنین اگر شخص نیازمندی از فردی که مالش افزون بر نیاز اوست چیزی را بخواهد باید به توجه به وضعیت و در خواست او به او ببخشد، اگر فرد نیازمند از کسی درخواست کرد که افزون بر نیاز خود نداشت، مستحب است که مسؤل با توجه به وضعیت خود به وی بدهد، به طوری که به او و فرزنداش ضرری نرسد و اگر خواهنده در وضعیت اضطراری و نیازشدید باشد، واجب است که به میزان دفع ضرورتش وی را بهر مند سازد و به وی ببخشد.

جایگاه انفاق (بخشش) یکی از شریفترین جایگاهها در دین است و تفاوت مردم در آن به میزان شکل دهی به شخصیت خود بر اساس بخشش و کرم و ضد آندو بخل و مال دوستی است. اولی در کتاب وسنت پسندیده و دستور داده شده است ولی دومی مذموم و نکوهیده است.

خداوند متعال بندگانش را به دلیل نفع فراوان،گستردگی و فزونی ثواب انفاق، بدان تشویق کرده است مثلا فرموده است:

ﭽ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞﯟ ﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﭼ (البقره: ٢٦٧ – ٢٦٨).

یعنی: ای کسانی که ایمان آورده‏اید از قسمتهای پاکیزه اموالی که بدست آورده ایدو از آنچه از زمین برای شما بیرون آورده ایم ببخشید و به سراغ چیز هایی ناپاک نروید تا از آن ببخشید در حالی که خود شما حاضر نیستید آن چیزهای پلید را دریافت کنید، مگر با اغماض و چشم پوشی در آن و بدانید که خداوند بی نیاز و شایسته ستایش است، شیطان شما را وعده تهیدستی می‏دهد و به انجام گناه فرمانتان می‏دهد و خداوند رحمت‏گستر و آگاه است. و در جایی دیگر فرموده استﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠﮡ ﭼ (الحديد: ٧).

یعنی: ببخشید آنچه را که خداوند شما را در آن جانشینان (نسلهای قبل از شما و نماینده خداوند) قرار داده است.

نفاق و بخشش از خصوصیات نیکوی مطرح شده در این فرموده خداوند است که

ﭽ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ البقرة: ١٧٧

یعنی: اینکه چهره‏هایتان را سوی مشرق و مغرب کنید نیکی نیست بلکه نیکی ان است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب و پیامبران ایمان آورده باشید و مال خود را با وجود علاقه ای که بدان دارید به خویشاوندان و یتیمان و در ماندگان دهید. انفاق و بخشش را خداوند بعد از اصول ایمان و پیش از نماز مطرح کرده است و این – والله اعلم – به سبب گستردگی نفع آن است. خداوند انفاق را در ضمن اعمالی قرار داده است که بدان فرمان داده، بندگان را به پذیرش آنها دعوت کرده و به آنان اجر بسیار بزرگ وعده داده است خداوند متعال فرموده است:

ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠ ﯡ ﭼ (الأحزاب: ٣٥)

یعنی: مردان مسلمان و زنان مسلمان، مردان با ایمان و زنان با ایمان مردان فرنبردار فرمان خدا و زنان فرمانبردار فرمان خدا؛ مردان راستگو و زنان راستگو، مردان شکیبا و زنان شکیبا مردا ن فروتن و زنان فروتن مردان بخشایشگر و زنان بخشایشگر،مردان روزه دار و زنان روزه دار، مردان پاکدامن و زنان پاکدامن، مردانی که بسیار خدا را یاد می‏کنند و زنان که بسیار خدا را یاد می‏کنند، خداوند برای همه آنان پاداش و اموزش بزرگی فراهم ساخته است.

پیامبر ص یارانش را به صدقه تشویق می کرد حتی زنان را نیز. و این نشأت گرفته از دلسوزی وی برای امت و تشویق آنها به چیزی است که در دنیا و آخرت به آنان سود می‏رساند خداوند انصار رضی الله عنهم را به سبب ایثار و فداکاری شان مورد ستایش قرار داده است ومی‏فرماید:

ﭽ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽﯾ ﯿ ﰀ ﰁ ﰂ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﭼ (الحشر: ٩).

یعنی: آنان (مهاجرین) را بر خود ترجیح می‏دادند هر چند که خود سخت نیازمند باشند کسانی که از بخل نفس خود را، نگهداری، مصمون و محفوظ گردند ایشان قطعاً رستگارند. ایثار همانگونه که این آیه بیان می‏کند، یکی از بالاترین و برترین ویژگیهای مومنان است.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭼ (الإنسان: ٨ – ٩)

یعنی: به بینوا یتیم و اسیر به خاطرخدا خوراک مي‏دهند (و به زبان حال می گویند)ما شما را تنها به خاطر ذات خدا و خوراک می دهیم و از شما پاداش و سپاس گزاری نمی‏خواهیم.

آیات و احادیث در خصوص فضل صدقه و بخشش بسیار فراوانند و هر کس برای آخرت در تلا ش باشد در این کار (انفاق) رغبت فراوان نشان می دهد. توفیق در دست خداوند است.

عبارت «هر کس شما را فرا خواند اجابتش کنید» این از جمله حقوق مسلمانان نسبت به یکدیگر است، که دعوت همدیگر را اجابت گویند و اینگونه موارد، اسباب الفت و محبت میان مسلمانان است.

عبارت «هر کس کار نیکی در حق شما انجام داد برایش جبران کنید » پیامبرص امتش را بر جبران کارهای نیکی که دیگران در حق او می‏کنند فرا خوانده است کارهای نیکی که نشان دهنده مروت است و خدا و پیامبرش آنرا دوست دارند، همانطوری که حدیث مذکور بدان دلالت دارد. تنها انسانهای فرو مایه و پست در پی جبران و قدر دانی از خوبیهای دیگران نیستند و در این امر سستی می‏کنند و برخی از افراد فرو مایه نیز در عوض خوبی و نیکی، بدی می‏کنند همانطوری که بسیاری از مردم اینگونه با یکدیگر رفتار می‏کنند. از خداوند بخشش و گذشت در دنیا و اخرت را مسالت داریم.

برخلاف کسانی که اهل تقوا و ایمانند، آنان بدی را نیز با خوبی پاسخ می گویند و این عمل را به منظور اطاعت از خداوند و به خاطر دوستی او از طریقی که او بدان راضی و خشنود است انجام مي‏دهند، همانگونه که خداوند فرموده است:

ﭽ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﭼ (المؤمنون: ٩٦ – ٩٨)

یعنی: بدی را با نیکی و نامطلوب را با بهترین شیوه پاسخ بگو، ما کاملا از چیزهایی که می گویند آگاهیم و بگو پروردگارا خویشتن را از وسوسه های اهریمنان در پناه تو می دارم. و خویشتن را در پناه تو می دارم،از اینکه (اهریمنان) در امور تصمیم‏گیری من حضور یابند و گرد آیند. و در جای دیگر فرموده است ﭽ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﭼ (فصلت: ٣٤ – ٣٥)

یعنی (بدی و زشتی را) به نیکو ترین شیوه پاسخ بده، نتیجه این کار آن خواهد شد که کسی که میان تو و او دشمنانگی بوده است. به ناگاه همچون دوست صمیمی گرد. به این خصلت نمی رسند مگر کسانی که دارای صبر و استقامت باشند و بدان نمی رسند مگر کسانی که بهره بزرگی (از ایمان و تقوا داشته باشند.) اینان کسانی هستند که از پیش از سوی خداوند متعال سعادت انان تعیین و تضمین شده است.

عبارت «اگر نتوانستید جبران کنید، برای او دعا کنید » رسول خدا صآنان را به این مقوله راهنمایی کرده است که دعا در حق کسی که جبران نمی‏تواند بکند خود یک نوع جبران است و برای فرد نیکی کننده بر اساس عمل نیکی که انجام داده است دعا می‏شود.

عبارت «تا جایی که ببینید و باور کنید که شما برای او جبران کرده اید» احتمال دارد که فعل عربی «تروا» با فتحه تا مد نظر باشد که به معنای دانستن است یعنی بدانید که شما برای او جبران نموده اید، موید این مطلب عبارتی است که در سنن ابو داود[[384]](#footnote-384).از حدیث ابن عمر روایت شده است مبنی بر اینکه به صورت «حتی تعلموا» آمده است یعنی: تا اینکه بدانید، که به دلیل تصریح این مساله همین نظر دوم پذیرفته می‏شود. همچنین در سنن ابوداود آمده است، اگر کسی از شما به خاطر خدا تقاضایی کرد، تقاضایش را اجابت کنید.[[385]](#footnote-385) یعنی آنچه از شما می خواهد به او بدهید. و ابوداود در روایت ابونهیک از ابن عباس آورده است که گفت: هر کس در جهت رضای خدا از شما چیزی خواست به او بدهید.[[386]](#footnote-386) در روایت این حدیث توسط عبیدالله قواریری همانند حدیث ابن عمر آمده است هر کس از شما به خاطر خدا در خواست کرد. [[387]](#footnote-387)

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: پناه دادن کسی که به خاطر خداوند پناه می خواهد.

دوم: بخشیدن به کسی که به خاطر خدا درخواست می‏کند.

سوم: پاسخ به دعوت و فرا خواندن کسی و اجابت کردن دعوت او.

چهارم: جبران عمل نیکی که در حق فرد انجام می‏شود.

پنجم: کسی که چیزی ندارد تا خوبی دیگران را با آن جبران کند در حق آن شخص نیکو کار دعا کند.

ششم: سخن پیامبرص مبنی براینکه آنقدر در حق وی دعا کنید تا بدانید که دعای شما در حد جبران نیکی او بوده است.

باب: از وجه خدا تنها برای بهشت درخواست می‏شود

از جابر روایت شده است که گفت: رسول خداص فرمودند: از وجه خدا تنها برای رسیدن به بهشت در خواست می‏شود. ابوداود این حدیث را روایت کرده است.

مترجم: گویا وجه خدا به عنوان یکی از صفات خداوند وسیله ورود به بهشت شده است تا فرد بوسیله آن از خداوند بهشت را در خواست کند.

مصنف این باب را با نهی از اینکه از وجه خدا جز بهشت در خواست نمی‏شود، آغاز کرده است.

سپس حدیث جابر را که ابوداود آورده است مورد استناد قرار می‏دهد که جابر گفت: رسول خدا ص فرمودند: از وجه خدا جز بهشت در خواست نمی‏شود.[[388]](#footnote-388)

ولی در اینجا سوالی مطرح می‏شود و آن اینکه در دعای پیامبرص هنگامی که از طائف پس از تکذیب شدن او توسط مردم طائف و افرادی از مردم مکه که در طائف بودند، بر می‏گشت در ضمن دعایی که مأثور نیز است فرمودند: پروردگارا از ضعف نیروی خود و از اندکی چاره اندیشی و از شر مساری خود بر مردم به تو شکایت می کنم تو پروردگار مستعضفین هستی تو پروردگار منی به چه کسی مرا وا می گذاری؟[[389]](#footnote-389)

آیا مرا به بیگانه ای می سپاری تا بر من روترش کند یا اینکه کارم را به دشمنی وا می گذاری؟ اگر این خشم تو بر من نباشد باکی ندارم، جز اینکه عافیت و بخشش تو بر من وسیعتر است. در پایان این دعا فرموده است پناه می برم به نور روی تو که تاریکی ها به وسیله آن درخشیده است و کار دنیا و آخرت بوسیله آن درست می‏شود از اینکه خشم تو شامل حال من شود یا اینکه عذاب تو بر من نازل شود تو شایسته آن هستی که (بندگانت را)سرزنش کنی تا اینکه خشنود شوی (بندگان عملی انجام دهند که تو را خشنود و راضی سازند در غیر اینصورت مستحق سرزنش تو هستند).

هیچ نیرو و توان و حرکتی نیست مگر اینکه ازجانب خداوند است.و در حدیثی که پیرامون اذکار روایت شده آمده است:[[390]](#footnote-390) پرودگارا توشایسته ترین فرد برای یادآوری هستی و سزاوارترین کس برای پرستش هستی – که در پایان آن آمده است – پناه می برم به نور روی تو که مایه درخشش آسمانها و زمین است.

در حدیثی دیگر آمده است که «پناه می برم به روی ارجمند (کریم)خداوند و به اسم عظیم او به کلمات کامل و شامل او از شر هرسرزنش و ملامت و از شر هر آچه خلق کرده ای (یعنی آنچه پروردگار خلق کرده است) و از شر این روز و روزهای پس از این و از شر دنیا و آخرت. امثال اینگونه دعا ها در احادیث مرفوع باسند صحیح یا حسن فراوانند.

جواب این است که احادیثی از این دست که وارد شده است در خواست چیزی است که شخص رابه بهشت نزدیک می‏سازد یا ممانعت از اعمالی است که مانع نزدیکی به بهشت هستند. پس این درخواستهای پیامبرص به وجه خداوند و نور وجه او چیزی است که شخص را به بهشت نزدیک می‏سازد، همانطوری که در حدیث صحیح آمده است.[[391]](#footnote-391)

«پروردگارا از تو بهشت و آنچه مرا به آن نزدیک می گرداند از قول و عمل، طلب می‏کنم و به تو پناه می برم از آتش جهنم و از هر سخن و عملی که مرا بدان نزدیک کند».

آنچه گفته شد بر خلاف خواسته های دنیایی است، مثل طلب مال، رزق، وسعت در زندگی روزمره به منطور تمایل و گرایش به دنیا. صرفنظر از اینکه فرد با این خواسته ها قصد آنرا داشته باشد که در عمل به آخرت به وی کمک کنند بی تردید حدیث مذکور دلالت بر منع از این داردکه شخص نیازهای دنیایی‏اش را به وسیله وجه خدا در خواست کند. بنابراین احادیث مذکور تعارض با یکدیگر ندارند. واین برکسی پوشیده نیست و الله اعلم.

حدیث مطرح شده در این باب از جمله دلایل متواتر از کتاب و سنت دال بر اثبات وجه (روی) خداست. روی خدا از جمله صفات کمال اوست و سلب این صفات نشانگر نهایت نقص و شبیه ساختن خداوند به چیزهای ناقص است و سلب آن همانند سلب تمامی صفات یا برخی از آنهاست و کسانی که این صفت را سلب می‏کنند در واقع دچار بزرگترین چیزی شده اند که باید ازآن می گریختند و فرار می‏کردند. خداوند متعال بسیار بلند مرتبه و متعالی تر است از آنچه ظالمان و ستمگران می گویند.

ولی روش اهل سنت و جماعت از گذشتگان و جانشینان آنها، ایمان به صفات خدا آنگونه که خود در کتابش خود را توصیف کرده و یا پیامبرص در سنت خود او را چنانکه شایسته و سزاوار اوست، توصیف کرده است، می‏باشد. برای او هر صفتی را که خود در کتابش برای خود ثابت کرده است یا پیامبرش برای وی ثابت نموده است ثابت می‏کنند. همانندی با مخلوق را از او نفی می‏کنند.

همانگونه که ذات خداوند همانند هیچ ذات دیگری نیست، صفات او نیز مانند صفات دیگر موجودات نیستند. و هر کس صفات را از خداوند نفی کند در واقع کمال او را سلب کرده است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: نهی از اینکه فردی از خداوند به واسط وجه او چیزی را بخواهد، مگر اینکه آن چیز نهایت تمام خواسته‏ها (بهشت) باشد. (یعنی به واسطه وجه خداوند بهشت را بخواهد).

دو م: اثبات صفت وجه (روی) برای خداوند متعال.

باب: آنچه (در شریعت) پیرامون «لَو » (اگر) آمده است

خداوند متعال فرموده است: ﭽ **ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ** ﭼ (آل عمران: ١٥٤)

یعنی: منافقان می‏گویند: اگر ما هم کاره‏ای بودیم (بر روش درست بودیم) در آنجا (جنگ احد) کشته نمی شدیم.

مصنف می‏گوید: آنچه پیرامون «لو» (اگر) آمده است. یعنی وعده عذاب و نهی که در شریعت پیرامون گفتن «اگر» هنگام وقوع اتفاقات نا گورا، وارد شده است. مثل گرفتاریهایی که براساس تقدیر خداوند رخ می‏دهد زیرا بیانگر عدم پایداری و نشاندهنده تاسف و حسرت فرد نسبت به چیزی است که گذشته است.

به طوری که دست یابی مجدد به آن ممکن نیست. بلکه واجب تسلیم شدن در برابر قدر و انجام دادن آنچه در مسیر بندگی لازم است و آن هم صبر و پایداری بنده در قبال آنچه از بدی که بدان دچار شده است. چرا که ایمان به قدر یکی از اصول ششگانه ایمان است. مصنف رحمة الله علیه ادات تعریف (ال) را بر «لو» اضافه کرده است و گفته است «الَوّ» در اینجا همانند نظائر آن مفید تعریف (معرفه کردن) نیست. چرا که مراد همان لفظ (لو)است.

مصنف: در ادامه به سخن خداوند استناد کرده است که می‏فرماید(ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ) که این سخن برخی از منافقان در روز جنگ احد به سبب ترس، وحشت و بزدلی آنها بود.

ابن اسحاق می‏گوید: یحیی بن عباد بن عبدالله بن زبیر از پدرش از عبدالله بن زبیر برای ما روایت کرد و گفت: زبیر گفت: همراه با رسول خداص هنگامی که ترس و وحشت شدیدتر شد، دیدم که خداوند خوابی را برای ما فرستاد، هیچکدام در میان ما نبود مگر اینکه سرش را در سینه‏اش فرو برد (خوابید) گفت: سوگند به خدا سخن معتب بن قشیر را همانند خوابی می شنیدم که می‏گفت: اگر کار به دست ما بود در اینجا کشته نمی شدیم. در پی این گفته وی بود که این سخن خداوند نازل شد که فرموده است (ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ) این کلام در واقع ناظر بر گفته معتب است. که ابن ابی حاتم این[[392]](#footnote-392) مساله را روایت کرده است.

خداوند متعال در ادامه فرموده است: ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﭼ آل عمران: ١٥٤ یعنی: بگو: اگر در خانه هایتان هم بودید آنان که کشته شدن در سرنوشتشان بود به قتلگاه خود می آمدند. یعنی این چیزی است که ازسوی خداوند عزوجل تعیین و مقدر شده بود و حکمی حتمی و لازم است، نه می توان از آن گریخت و نه چاره گریزی از آن است.

عماد بن کثیر در خصوص این فرموده خداوند که: ﭽ ﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉﭼ (آل عمران: ١٦٨) یعنی: آنان کسانی هستند که نشستند و به برادران خود می گفتند: اگر از ما اطاعت می کرد ند کشته نمی شدند.

مقصود این است که اگر مشورت ما را مبنی برنشستن و عدم خروج برای جنگ گوش می‏دادند، با افرادی که کشته شدند آنها نیز کشته نمی شدند. خداوند فرمود: ﭽ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑﮒ ﭼ (آل عمران: ١٦٨) یعنی: بگو پس مرگ را از خود بدور دارید اگر راست می گویید. یعنی اگر بوسیله نشستن و بیرون نرفتن شخص از مرگ و کشته شدن سالم می ماند پس شایسته شماست که نمیرید. ولی به ناچار مرگ به سراغ شما خواهد آمد اگرچه در برجهای بسیار بلند و کشیده باشید بنابراین مرگ را از خودتان دفع کنید اگر راستگو و صادق هستید.

مجاهد از جابر بن بن عبدالله نقل کرده است که گفت: این آیه در خصوص عبدالله بن ابی و یارانش نازل شده است، یعنی عبدالله بن ابی بود که چنان سخن نفاق آمیزی را به زبان آورد.

بیهقی از انس روایت کرده است که ابو طلحه گفت: در مصاف ما در روز جنگ احد، چرتی ما را در برگرفت، شمشیرم پی در پی می افتاد و آنرا بر می داشتم. ولی گروه دیگر – منافقان – غمی جز غم جان خودشان را نداشتند از همه کس ترسوتر، وحشتناکتر، فرو مایه تر برای حق بودند که خداوند در خصوص آنان فرموده است ﭽﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭼ (آل عمران: ١٥٤) يعني: در خصوص خداوند همانند دوران جاهلیت گمان باطل می‏زدند، منافقان اهل شک و تردید به خداوند عزوجل بودند.

در همان آیه پیش از قسمت مذکور خداوند فرموده استﭽ ﭞ ﭟ ﭠﭼ آل عمران: ١٥٤ ترجمه: تنها برای خودشان اهمیت قائل بودند در فکر خودشان بودند به دلیل ترس و نگرانی و پریشانی، آن خواب کوتاهی که نصیب مومنان شد، آنان را در برنگرفت. چرا که آنان در خصوص خداوند همانند دوران جاهلیت گمان باطل داشتند.

شیخ الاسلام : علیه آنچه از سوی عبدالله بن ابی در غزوه احد اتفاق افتاد را مطرح کرده، می‏گوید: وی هنگامی که در جنگ احد گناره گیری کرد گفت: (محمد) نظر من و خودش را رها کرده و نظر دو نفر جوان (یا نوجوان) را بر می گزیند؟ همین که چنین سخنی را به زبان آورد بسیاری از مردم به همراه او جنگ را رها کرده و کناره گیری نمودند، بسیاری از آنان پیش از این اتفاق منافق نبودند؛ آنان مسلمان بودند. و چنان ایمانی داشتند که نور آن ضرب المثل بود. اگر پیش از آن دوران سخت و پیش از نفاق خود می مردند حتماً بر اسلام می مردند. مومنان حقیقی بودند که در ایام محنت و سختی در احد ثابت قدم ماندند و نه از زمره منافقان حقیقی که با سختی و محنت از ایمان برگشتند و مرتد گشتند.

این وضعیت بسیاری از مسلمان دوران ما و یا بیشتر آنهاست. هر گاه به سختی دچار شوند که اهل ایمان ایمانشان دچار زوال و انحطاط گردد، ایمانشان بسیار کاهش پیدا می‏کند و بسیاری از آنان منافق می شوند. برخی از آنان هنگامی که دشمن غلبه پیدا کند ارتداد و برگشتن از دین خود را اظهار می‏کنند از این نمونه مسلمان دیده ایم و غیر ما نیز دیده اند و جای عبرت و پندگیری است.

اگر در حالت راحتی و عافیت باشند و یا مسلمانان بردشمنان خود پیروز شوند آنان خود را در زمره مسلمان جا زده و مسلمان می شوند در ظاهر و باطن به انبیا ایمان دارند ولی ایمانی که در سختی هاثابت قدم نیست. به همین سبب در میان اینان ترک واجبات و شکستن محارم گسترش پیدا می‏کند و فزونی می گیرد.

اینان همان کسانی هستند که به زبان می گویند ایمان آورده ایم و در خصوص آنان گفته شده ﭽ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﭼ (الحجرات: ١٤)

یعنی: ایمان نیاورده اید بلکه بگویید تسلیم شده ایم چرا که ایمان هنوز به دلهایتان راه نیافته است. اینجا همان ایمان مطلقی مورد نظر است که اهل آن مومنان حقیقی هستند، ایمان هر گاه به طور مطلق در کتاب خدا به کار رفت همین ایمان است.

همانطوری که کتاب و سنت نیز بدان دلالت دارند، شکی به چنین ایماندارانی در هنگام سختی دست نمی‏دهد، سختی هایی که ایمان را در دلها به جنش در می‏آورد. تمام.

همانطوری که شیخ الاسلام: گفته است ما نیز نمونه های فراوان از منافقان به چهره مسلمان امروزی را دیده ایم که چگونه در وقت غلبه پیدا کردن دشمن چهره واقعی خود را نمایان می سازند و این جای عبرت و پند دارد.

و اینکه چگونه به دشمنان علیه مسلمانان کمک می‏کنند. چگونه بر دین طعنه می زنند و دشمنی و شماتت خود را آشکار می سازند و چگونه به آنان برای خاموش کردن نور اسلام و از بین بردن اهل اسلام مسائل دیگری که در این مجال نمی گنجد بر دشمنان مسلمانان کمک و یاری می رسانند. تنها خداوند یاری رسان است.

در صحیح از ابوهریره روایت شده است که رسول خدا (ص) فرمودند برای آنچه به تو سود می رساند تقلا کن، از خداوند طلب کمک کن، ناتوانی به خود راه نده. و اگر به چیزی دچار شدی، نگو: اگر فلان کار را انجام می دادم چنین و چنان می شد. بلکه بگو خداوند مقدر کرده و هر چه او خواست انجام می‏شود، چرا که اگر، راه عمل کردن شیطان را می‏گشاید.

مقصود مصنف از صحیح یعنی مسلم[[393]](#footnote-393) که از ابوهریره س روایت کرده است که رسول خداص فرمودند: برای آنچه به تو سود می رساند تقلا کن، از خداوند طلب کمک کن، ناتوانی به خود راه نده. و اگر به چیزی دچار شدی، نگو: اگر فلان کار را انجام می دادم چنین و چنان می شد. بلکه بگو خداوند مقدر کرده و هر چه او خواست انجام می‏شود، چرا که اگر، راه عمل کردن شیطان را می گشاید. مصنف : این حدیث را مختصر کرده است و صورت کامل آن به این شیوه است که پیامبرص فرمودند: «مومن قوی بهتر و درنزد خدا از مومن ضعیف محبوتر است » و در همه اهل ایمان (هر دوی آنها) خیر وجود دارد. تقلا کن برای آنچه به تو سود می رساند» یعنی در زندگی دنیوی و معاد. مقصود اینکه فرد برای ایجاد اسبابی که بنده را در دنیا و آخرتش سود می رساند باید حریص و تلاشگر باشد. اسبابی که خداوند متعال در شریعت خود برای بندگانش تشریع کرده است، اعم از اسباب واجب؛ مستحب و مباح وبنده نیز در حین انجام اسباب باید تنها از خداوند طلب کمک کند نه غیر او. تا سبب او کامل شود و در حق او سودمند واقع گردد. در واقع باید اعتماد وی در اخذ سبب به خداوند باشد، چرا که خداوند پدید آوردنده سبب و مسبب است، هیچ سببی سود نمی رساند مگر اینکه خداوند بوسیله آن به کسی سود برساند در انجام سبب باید اعتمادش به خداوند باشد انجام سبب سنت (قانون طبیعت است) و توکل بر خداوند توحید است. هر گاه این دو با هم جمع شوند مقصود فرد به اذن و اجازه خداوند تحقق می یابد.

در عبارت عربی «و لا تعجزن » نون برای تاکید خفیفه است. پیامبرص از عجزو ناتوانی نهی کرده و آنرا نکوهیده تلقی کرده است. سستی وضعف از نظر شرع و عقل مذموم و نکوهیده است.

در حدیث آمده است[[394]](#footnote-394) که زیرک کسی است که نفس خود را مطیع خود ساخته و برای بعد از مرگ عمل کند.

و عاجز کسی است که نفس از هوای خود تبعیت کند و از خدا آرزوها ی کوتاه دنیایی را تمنا کند. پیامبرص وی را بر اساس حدیث مذکور ارشاد نموده است که اگر دچار حادثه‏ای ناگوار شدید نگوید اگر من چنین کردم چنین و چنان می شد بلکه بگوید: خداوند مقدر کرده و هر آنچه او بخواهد انجام می‏شود

یعنی: چنین اتفاقی اساس تقدیر خداوند بوده و تسلیم برای قدر او واجب است و همچنین رضایت بر قدر خداوند لازم بوده برای آن ثواب و پاداش محسوب می‏شود.

عبارت «اگر، راه شیطان را می گشاید » یعنی از آنجایی که در آن تاسف بر گذشته و حسرت برآن و نکوهش قدر است بیانگر نفوذ شیطان می‏باشد و تاسف و حسرت و نکوهش با صبر و خشنودی منافات دارد.

صبر لازم و واجب، و ایمان به قدر فرض است. خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴﯵ ﯶ ﯷ ﭼ (الحديد: ٢٢ – ٢٣)

یعنی: هیچ رخدای در زمین به وقوع نمی پیوند یا به شما دست نمی‏دهد مگر اینکه پیش از آفرینش زمین و خود شما در کتاب بزرگ و مهمی بوده است و این کار برای خداوند ساده و آسان است. این بدان خاطر است که شما نه بر از دست دادن چیزی غم بخورید که از دستتان بدرفته است و نه شادمان بشوید بر آنچه خدا به دستتان رسانیده است، خداوند هیچ شخص متکبر فخر فروشی را دوست نمی دارد.

علی بن ابی طالب س می‏فرماید: صبر برای ایمان به منزله سر برای جسد است. امام احمد می‏گوید: خداوند صبر را در نود جای قرآن آورده است.

شیخ الاسلام : ضمن آوردن حدیث این باب به طور کامل – در خصوص معنای آن می‏گوید: در آنچه بدان مامور گشته، ناتوانی و عجزبه خود راه ندهد و بدآنچه برای او مقدر گشته بی صبری نکند. بعضی از مردم هر دو شر (عجز و بی صبری) را در خود جمع کرده‏اند. پیامبرص به کوشش و تقلا در آنچه سودمند است و طلب یاری و کمک از خداوند، فرمان داده است. امر به معنای وجوب است و اگر مقتضی وجوب نباشد عمل به آن مستحب است و از عجز و ناتوانی نهی کرده است و می‏فرماید: خداوند عجز و ناتوانی را نکوهش و سرزنش می‏کند.[[395]](#footnote-395)

عاجز در واقع ضد آن کسانی است که خداوند فرموده است: (الذین هم ینصرون) یعنی: کسانی که یاری می‏رسانند دستور به صبر و نهی از عجز و ناتوانی از انجام آنچه خداوند بدان فرمان داده است، در جاهای بسیاری آمده است و ان به دلیل این است که انسان در میان این دو امر واقع شده است، امری که به انجام آن مامور شده است، بر اوست که چنین امری را انجام داده و برای آن تلاش و تقلا کند از خداوند طلب کمک کند و عجز و ناتوانی به خود راه ندهد و امری دیگر که بدون اختیار خود بدان دچار شده است و بر اوست که در چنین امری صبر و پایداری کند و از بی صبری و جزع بپرهیزد.

به همین سبب برخی از عاقلان – ابن مقفع و دیگران – گفته اند: امور دو چیز ند: امری که درآن می توان چاره اندیشی و تدبیر کرد پس نباید از انجام آن ناتوانی به خود راه داد. و امری دیگر که نمی توان در خصوص آن چاره اندیشید و تدبیر کرد، نباید از این امر بی صبری و ناشکیبایی کرد. این مقوله در تمامی امور صدق می‏کند ولی در خصوص مومن باید گفت: آنچه در آن جای تدبیر و چاره اندیشی است همان چیزی است که خداوند بدان فرمان داده و آنرا دوست دارد. زیرا خداوندوی را به چیزی فرمان نمی‏دهد که خارج از اراده و تدبیر او باشد، چرا که خداوند هیچکسی را بیشتر از اندازه و وسعش مکلف نمی‏کند. در واقع خداوند او را به هر خیری که در آن جای تدبیر و اراده و چاره اندیشی است فرمان داده است و آنچه در آن جای تدبیر و چاره اندیشی نیست همان چیزی است که بدون فعل و اراده خود بدان دچار می‏شود.

و اسم نیکی ها و بدیها هر دوی این امور را بر می گیرد.

افعالی که خداوند بدان فرمان داده است و در واقع جای تدبیر و اراده دارد مثل این فرموده خداوند: ﭽ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ (الأنعام: ١٦٠)

یعنی: هر کس عمل نیکی را انجام داده باشد برای او ده برابر آن پاداش در نظر گرفته می‏شود و هر کس عمل بدی مرتکب شده باشد همانند آن مجازات خواهد شد.

و در جای دیگر فرموده است ﭽ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰﮱ ﯓ ﯔ ﯕﭼ (الإسراء: ٧)

یعنی: نیکی و بدی که انجام می‏دهید در واقع به نفع یا ضرر خودتان خواهد بود و در واقع به خودتان نیکی و بدی کرده‏اید.

و خداوند فرموده است: ﭽ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯﮰ ﯝ ﭼ (الشورى: ٤٠) یعنی: مجازات هر بدی، بدی مثل آن خواهد بود و یا مثل این فرموده خداوند: ﭽ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮩ ﭼ (البقره: ٨١) یعنی: آری هر کس مرتکب بدی می‏شود و گناهش او را احاطه کند.

آیات فراوانی از این دست وجود دارند. والله اعلم.

قسم دوم: گرفتاریها و نعمتهایی که بدون اراده و نقش بنده برای او پیش می‏آیند. خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑﭼ (النساء: ٧٩)

یعنی: هر نیکی که به تو می‏رسد از جانب خداست و هر بدی که بدان دچار می شوی از جانب خود توست و آیه پیش از این آیه نیز در همین مورد است. نیکی در این دو آیه نعمت ها و بدی همان مصیبت ها و گرفتاری هاست. این آن قسمت دوم است.

شیخ الاسلام: مطرح شدن آن را در این جایگاه پنداشته است و ممکن است که ناسخ آنرا ساقط کرده باشد و الله اعلم.

سپس شیخ الاسلام : می‏گوید: انسان هنگامی که به انجام اعمالی فرمان داده می‏شود مامور بر این نیست که به قدر بنگرد، بلکه هنگامی که گرفتاریهایی برای او پیش می‏آید که هیچگونه چاره ای نمی توان برای دفع آن اندیشید باید به قدر خداوندی باور داشته باشد. بنابراین هر چه از رفتار آدمیان یا بغیر رفتار و اعمال آنان برای تو پیش می‏آید برآن صبر و مقاومت کن، راضی باش و تسلیم شو. خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢﭣ ﭤﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭼ (التغابن: ١١)

یعنی: دچار هیچ مصیبتی نمی شوید مگر به اذن خداوند و هر کس به خداوند ایمان بیاورد او قلبش را هدایت می‏کند. به همین سبب آدم به موسی گفت:[[396]](#footnote-396) آیا مرا به خاطر امری که خداوند چهل سال قبل از خلق من بر من مقدر کرده است سرزنش می کنی؟ آدم برای موسی حجت آورده است.

زیرا موسی به آدم گفت: چرا ما و خودت را از بهشت خارج ساختی؟ او را به سبب مصیبتی که حاصل عملکردش بود ملامت نمود، نه بدان سبب که آن کار آدم گناه بود، زیرا ملامت وی به خاطر گناهش - همانگونه که بسیاری از مردم می پندارند – مقصود حدیث مذکور نیست. چرا که آدم از گناه خود توبه کرده بود کسی که از گناه توبه کند گویا اصلاً گناهی مرتکب نشده است و به اتفاق علما سرزنش و ملامت توبه کننده جایز نیست. پایان.

علامه ابن قیم : می‏گوید: این حدیث اصول بسیار بزرگی از اصول ایمان را تضمین کرده و در بر گرفته است:

نخست: خداوند پاک و منزه به محبت توصیف شده و به طور حقیقی محبت می ورزد.

دوم: خداوند متقضا و موافق اسماء و صفات خود را دوست دارد پس قوی است و مومن قوی و نیرومند را دوست دارد. او فرد است و فرد را دوست دارد. زیباست زیبایی را دوست دارد. علیم است و علما را دوست دارد. نظیف است و نظافت را دوست دارد. مومن است و مومنان را دوست دارد. محسن است و محسنان را دوست دارد، صابر است و صابران را دوست دارد، شاکر است و شاکران را دوست دارد.

جز اینکه محبت او نسبت به مومنان متفاوت است برخی را بیشتر از بعضی دیگر دوست دارد.

سعادت و خوشبختی انسان در گرو تقلای او در جهت آن چیزی است که در دنیا و آخرت به او سود می رساند. حرص: در واقع همان به کارگیری تلاش و تمام توان خود است هر گاه حریص با چیزی که به وی سود می رساند مواجه شود حرص و تقلای او ستودنی است و تمام کمال او در این او امر جمع شده است که حریص باشد و حرص او در جهتی باشد که به وی سود می رساند، زیرا حرص بر چیزی که سودی به وی نمی رساند یا فعلی که بدون حرص به او نفع می رساند به همان میزان کاهش و از بین رفتن حرص، کمال او نیز از بین می رود و نقصان می یابد. و خیرو نیکی تمامی تمامی‏اش در حرص بر چیزی است که سود می رساند.

از انجایی که حرص و تقلای انسان به کمک، خواست و توفیق خداوند بستگی دارد، خداوند به انسان فرمان داده است تا از او کمک و یاری بطلبد تا تلاش و کوشش وی تحقق یابد. از این رو فرموده است: ﭽ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭼ الفاتحة: ٥ تنها ترا می پرستیم و از تو یاری می طلبیم.

بنابراین تلاش و تقلای انسان برای آنچه که به او سود می رساند عبادت خداوند متعال محسوب می‏شود و این عبادت جز به کمک و یاری خداوند تحقق نمی یابد به همین دلیل خداوند به او فرمان داده است تا او را بپرستند و از او یاری بطلبند، کسی که برای آنچه به او سود می رساند تلاش و تقلا می‏کند بر خلاف انسان عاجز، در واقع از خداوند طلب یاری و کمک می‏کند، این آیه در واقع راهنمایی و ارشاد انسان به بزرگترین اسباب دسترسی به مقدر قبل از وقوع آن است و تقلا برای رسیدن به مطلوب با استقامت و طلب کمک از کسی که فرمان امور به دست اوست و مصدر تمامی امور است و تمامی امور به او بر می گردند.

اگر چیزی از دست انسان در رفت که برآن قدرت نداشت دو حالت دارد: یا عجزو ناتوانی است که کلید عمل شیطان است در نتیجه عجز او را به گفتن «اگر» وا می دارد حال آنکه در اینجا «اگر» گفتن نه تنها فائده‏ای ندارد بلکه کلید سرزنش، ناتوانی، خشم، تاسف، و اندوه است و همه اینها از جمله عمل شیطان است که پیامبرصاز گشودن دروازه عمل شیطان به این شیوه نهی فرموده است و به حالت دوم فرمان داده است و آنهم توجه به قدر خداوند و لحاظ کردن آن است و اینکه آنچه خداوند برای او مقدر کرده است هیچکس نمی‏تواند آنرا از بین ببرد و احدی نمی توان برآن غلبه پیدا کند. در اینجا برای او سودمند تر از قدر خداوندی و مشیت نفوذ کننده او که موجب لزوم مقدور شده است، شاهدانی وجود ندارد. اگر این منتقی شود وجود آن چیز نیز ممتنع است، به همین سبب پیامبرص فرموده است: اگر چیزی برتو غالب گشت نگو: اگر چنین می کردم چنین و چنان می شد بلکه بگو: خداوند مقدر کرده و هر چه او بخواهد می‏شود.

از این رو پیامبرص آن شخص را به چیزی ارشاد کرده است که در هر دوحالت به او نفع می رساند؛ هم در حالت دستیابی به مطلوب و هم در حالت از دست دادن آن پس این حدیث از جمله آموزه هایی است که بنده هر گز از آن بی نیاز نیست، حتی ضروری ترین چیز برای بنده است؛ و چرا که آن در برگیرنده اثبات قدر و کسب و اختیار و بر جا آوردن بندگی به صورت ظاهری و باطنی در دو حالت رسیدن به مطلوب و یا عدم رسیدن به آن است. توفیق از جانب خداوند است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر دو آیه از سوره آل عمران.

دوم: نهی صریح پیامبر ص از گفتن «اگر»، در هنگام دچار شدن به یک مصیبتی.

سوم: تعلیل مسأله فوق مبنی بر اینکه عمل شیطان را در وجود انسان می گشاید و راه نفوذش را باز می‏کند.

چهارم: ارشاد به گفتن سخن نیکو و پسندیده.

پنجم: دستور به تلاش و کوشش در جهت چیزی که سود می رساند با طلب کمک و یاری از خداوند.

ششم: نهی از ضد تلاش و کوشش یعنی عجز و ناتوانی.

بابی پیرامون نهی از نکوهش و بدگویی کردن باد.

از ابی بن کعب س روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: باد را بدگویی نکنید اگر چیزی از آن را دیدید که آنرا ناپسند می‏دارید بگویید: پرودگارا از تو خیر این باد و خیر آنچه در آن است و خیر آنچه را که باد برای آن فرمان داده شده طلب می کنم و به تو پناه می برم از شر این باد و از شر آنچه باد برای آن فرمان داده شده است. ترمذی این روایت را صحیح دانسته است.

مصنف این باب را با نهی از نکوهش و بدگویی باد آغاز کرده است.

در ادامه به حدیثی استناد کرده است که از ابی بن کعب رضی الله عنه روایت شده است که رسول خداص فرمودند:

باد را بدگویی نکنید اگر چیزی از آن را دیدید که آنرا ناپسند می‏دارید بگویید: پرودگارا از تو خیر این باد و خیر آنچه در آن است و خیر آنچه را که باد برای آن فرمان داده شده طلب می کنم و به تو پناه می‏برم از شر این باد و از شر آنچه باد برای آن فرمان داده شده است. ترمذی این روایت را صحیح دانسته است.[[397]](#footnote-397)

زیرا باد از سوی خداوند متعال پدید آمده و براساس خلقت و فرمان او تشکیل می‏شود. خداوند است که آنرا به وجود آورد و بدان فرمان داده است، پس نکوهشگر آن در واقع پدیدآورنده آنرا نکوهش و بدگویی کرده است که آنهم خداوند سبحان است. همانگونه که قبلا در خصوص نکوهش و بدگویی روزگار مطرح شد، این مساله نیز همانند آن است و تنها کسی که به خدا و دین او جاهل است و از شریعت او که برای بندگان تشریع نموده بی‏خبر است چنین عملی را انجام می‏دهد.

پیامبرص اهل ایمان را از اینکه سخنی همانند جاهلان و ستمگران بگویند نهی کرده و بازداشته است و آنها را راهنمایی کرده که در هنگام وزیدن باد چه بگویند از این رو فرموده است: اگر بادی را دیدید که در نظرتان ناگوار و ناپسند بود بگویید: پروردگارا از تو خیر این باد و خیر آنچه در آن است و خیر آنچه که باد برای آن فرمان داده شده طلب می‏کنم.

مقصود این است که هرگاه در هنگام وزیدن باد آنرا ناگوار و ناپسند یافتید، یکتاپرستانه به سوی پروردگارتان برگردید. و بگویید: پرودگارا از تو خیر این باد و خیر آنچه در آن است وخیر آنچه را که باد برای آن فرمان داده شده طلب می‏کنم و به تو پناه می‏برم از شر این باد و از شر آنچه در آن است و از شر آنچه باد برای آن فرمان داده شده است. این دعا بیانگر بندگی کردن برای خدا و اطاعت از او و پیامبرش است وطلب دفع شر و بلا از خداوند است و خود را در معرض فضل و کرم و نعمت او قرار دادن است و این حالت حالت یکتا پرستان و ایمانداران است، بر خلاف وضعیت و حالت اهل فسق و سرکشی، همان کسانی که از چشیدن طعم توحید که حقیقت ایمان است محروم گشته‏اند.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید، عبارتند از:

نخست: نهی از بدگویی و نکوهش باد.

دوم: راهنمایی کردن انسان به سخن سودمند هنگامی که یک چیز ناخوشایند را مشاهده می‏کند.

سوم: راهنمایی و ارشاد به اینکه باد مأمور خداوند است.

چهارم: اینکه باد گاهی به خیر و گاهی نیز به شر فرمان داده می‏شود.

باب

فرموده ی خداوند متعال فرموده است:

ﭽ **ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ** ﭼ (آل عمران: ١٥٤)

یعنی: درباره خداوند پندارهای نادرستی همچون پندارهای جاهلیت داشتند و می گفتند آیا چیزی از کار (جنگ) نصیب ما می‏شود، بگو همه کارها در دست خداست در دل خود چیزهایی را پنهان می دارند که برای تو آشکار نمی‏سازند، می‏گویند اگر کار به دست ما بود در اینجا کشته نمی شدیم، بگو: اگر در خانه های خود هم بودید آنان که کشته شدن در سر نوشتشان بود به قتلگاه خود می‏آمدند و کشته می‏شدند تا خداوند آنچه را که در سینه‏ها دارید بیازماید و تا آنچه را دلها دارید خالص گرداند و خداوند بدآنچه در سینه هاست آگاه است.

مصنف : این باب را با سخن خداوند آغاز کرده است که می‏فرماید:

ﭽ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮﭯ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳﭴﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼﭽ ﭾ ﭿ ﮀﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﭼ (آل عمران: ١٥٤)

اين سخن را خداوند در ضمن و سياق واقعه جنگ احد مطرح آمده، که پیش از آن فرموده است ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛﭼ (آل عمران: ١٥٤)

یعنی: سپس به دنبال این غم و اندوه آرامشی به گونه خواب سبکی بر شما چیره کرد که گروهی از شما فرا را گرفت.

این گروه در واقع همان اهل ایمان، ثبات و پایداری و توکل درست بودند. آنان به این نظر قاطعیت داشتند که خداوند پیامبرش را یاری داده و آنچه آرزو دارد انجام خواهد شد به همین سبب خداوند فرموده است: ﭽ ﭚ ﭛﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ (آل عمران: ١٥٤) و گروهی دیگر تنها در بند خود بودند یعنی به سبب نگرانی، دلواپسی و ترس، خواب آنان را فرانگرفت. چرا که آنان (ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦﭧ)در مورد خداوند پندارهای نادرستی چون پندارهای جاهلیت داشتند. همانطوری که خداوند در سوره فتح فرموده است ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﭼ (الفتح: ١٢)

یعنی: بلکه شما گمان می‏بردید که پیامبر ص و مومنان هرگز به سوی خانواده خود برنمی‏گردند این در دلهایتان آراسته گشته بود و گمانهای بدی می‏کردید و مردمان تباه شده و بی‏سودی بودید.

آری آنان معتقد بودند هنگامیکه مشرکان در آن زمان کوتاه پیروز شدند کار مومنان را تمام شده و پایان یافته می‏دانستند. بر این باور بودند که اسلام و پیروانش هلاک و نابود شده‏اند و این شیوه کسانی است که اهل تردید و دودلی هستند و چون امری از امور نا گوار پیش آید چنین پندارهایی را در سر می‏پرورانند.

از ابن جریج روایت شده است که گفت: به عبدالله بن ابی گفته شد. فرزندان (بنو) خزرج کشته شدند، گفت: آیا دیگر چیزی برای ما مانده است؟ (آیا ما دیگر کاره ای هستیم).

خداوند فرموده است: ﭽ **ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣ** ﭼ (الفتح: ٦)

یعنی: به خداوند گمان بد می‏برند، بدیها و بلاها تنها ایشان را در برمی‏گیرد.

ابن قیم : در خصوص آیه نخست این باب می‏گوید: ظن (گمان) مذکور در این آیه اینگونه تفسیر شده است که خداوند پاک و منزه فرستاده اش را یاری نمی رساند و کار پیامبرص شکست خورده محسوب می‏شود و او ص خود را برای کشتن تسلیم خواهد کرد و تسلیم قتل خواهد شد. همچنین ظن و گمان آنان اینگونه تفسیر می‏شود که آنان می‏پنداشتند آنچه دچار آن شده‏اند با قضا و قدر خداوند نبوده است و حکمتی در آن نبوده است بنابراین منکر حکمت و قدر و منکر آن بودند که کار پیامبرص به کمال و تمام خواهد رسیدو دین او بر تمامی ادیان و مکاتب چیره خواهد شد و این همان گمان بدی بود که در خصوص منافقان و مشرکان در سوره فتح مطرح نموده است.

این گمان همان گمان و پندار بد است، چرا که گمان و پنداری است در خصوص خداوند که خداوند برازنده و شایستگی چنین گمانی نیست و سزاوار حکمت، حمد و ثنا وعده درست و راست خداوند نیست. هرکس گمان کند که باطل بر حق چیره شده و به طور مداوم و مستمر برآن غلبه خواهد کرد، به طوری که حق به وسیله آن از بین رفته و نابود می‏شود و یا منکر قضاو قدر خداوند شود، و یا منکر این شود که قدر خداوند بر اساس حکمت آشکاری است که مستحق حمد و ثناست و گمان کند که آن اتفاق بر اساس خواسته و ارده مجردی از اراده خداوند شکل گرفته است، چنین گمانهایی گمان کسانی است که کفر ورزیده‏اند پس وای به حال کسانیکه کفر ورزیده اند، از آتش جهنم.

و بیشتر مردم به آنچه که برای آنان و یا غیر آنان اتفاق می‏افتد گمان بد دارند و هیچکس از آن در سلامت نیست مگر کسی که خداوند و اسماء و صفاتش را بشناسد و از مقتضای حکمت و حمد خداوند آگاهی یابد. پس هر انسان هوشیار و دلسوزی برای خود باید به چنین شناختی عنایت و توجه کند برای آن اهمیت قائل شود و به سوی خداوند توبه نماید و از گمان بد خود نسبت به پروردگارش طلب مغفرت کند.

اگر در احوال انسانها جستجو کنی سردرگمی و سرزنش قدر را از آنها در خواهی یافت و این سخن را از آنان خواهی شنید که می گویند شایسته بود که فلان کار چنین و چنان می‏شد، چه به صورت جداگانه و مستقل و چه به طور گسترده و پراکنده این (سخن شنیده می‏شود) در خویشتن خویش جستجو کن بنگر که آیا تو (از چنین سخنان و گمانهایی) سالم هستی؟

ترجمه شعر: اگر از آن نجات یافتی در حقیقت از یک امر بسیار بزرگ نجات پیدا کرده ای در غیر اینصورت من ترا نجات یافته و پیروز شده نمی‏بینم.

علامه ابن قیم : در خصوص کلامی که پیرامون جنگ احد در قرآن کریم مطرح شده است می‏گوید:

گمانی که در آنجا مطرح شده و خداوند پاک و منزه شایسته چنان گمانی نیست، اینگونه تفسیر شده است که آنان (مشرکان و منافقان) گمان می‏کردند خداوند فرستاده اش را یاری نمی‏کند و کار پیامبرص را از بین رفته تلقی می‏کردند و می‏پنداشتند که او تسلیم شده و به قتل خواهد رسید و اینکه آنچه آنان دچار شده اند بر اساس قضا و قدر الهی نبوده است و حکمتی نداشته است، در نتیجه با گمانه زنی خود منکر حکمت و قدر خداوند بودند و منکر آن بودند که کار پیامبرص به فرجام خواهد رسید و دین او کامل شده، بر تمامی ادیان چیره می‏گردد. این همان گمان بدی است که منافقان و مشرکان دچار آن شده بودند و در سوره فتح مطرح شده است. از آنجایی که می‏فرماید: ﭽﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠ ﮡ ﮢ ﮣﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫﮬ ﮭ ﮮ ﭼ (الفتح: ٦)

تا اینکه مردان و زنان منافق و مشرکی را عذاب کند که به خدا گمان بد می برند بدیها، و بلاها تنها ایشان را در بر می گیرد و خداوند برایشان خشمگین می گردد و آنان را نفرین می‏کند و دوزخ را برای آنان آماده می‏سازد و دوزخ چه بازگشتگاه بدی است.

چنین گمانی همان گمان جاهلیت است و این گمان به اهل جهل و نادانی نسبت داده می‏شود، نه اهل حق. چرا که این گمان، گمانی است که سزاوار اسماء حسنی، صفات علیا و شایسته ذات مبرای خداوند از هر عیب و بدی، نیست و بر خلاف آن چیزی است که حکمت و حمد و یگانگی خداوند در ربوبیت و الوهیت خود شایسته آن است و همچنین سزاوار وعده راستینی که خداوند در آن خلف نمی‏کند و سخن پیشین خداوند در خصوص پیامبران مبنی بر اینکه آنان را یاری کرده خوارشان نمی‏سازد، نیست و برخلاف آن است که خداوند وعده داده است که لشکر یان خود را چیره خواهد ساخت، هر کس گمان کند که خداوند فرستادگانش را یاری نخواهد کرد، کارشان را به تمام نخواهد رساند پیامبران و حرفشان را تایید نکرده و بر دشمنان چیره و پیروز و برتری نخواهد داد، کتاب و دینش را یاری نخواهد رساند، همچنین گمان کند که شرک بر توحید و باطل بر حق به طوری چیره و استقرار خواهد یافت به طوری که حق به گونه‏ای از بین می‏رود که هر گز بر پا نخواهد شد. چنین شخصی به خداوند گمان بد برده و چیزی را به وی نسبت داده است که بر خلاف آن چیزی است که شکوه، کمال اسما و صفات او سزاوار و شایسته آن هستند. زیرا حمد، عزت حکمت و الوهیت خدا چنان گمانی را نمی پذیرد، و ابا دارد از اینکه حزب و لشکر او شکست بخورند و نصرت و یاری همیشگی از آن دشمنان خدا و منحرفان از راه او باشد هرکس چنین گمانی نسبت به خداوند داشته باشد او را و صفات و اسماء او را نشناخته است. همچنین اگر کسی منکر آن باشد که آنچه اتفاق افتاده است با قضا و قدر خداوند بوده است، منکر چنین امری نیز خداوند و ربوبیت و پادشاهی و عظمت او را نشناخته است. همچنین هر کس منکر شود که خداوند آنچه را مقدر کرده بر اساس حکمت آشکار و هدفی شایسته بوده که مستحق ستایش و تمجید است یا بر این باور باشد که آنچه اتفاق افتاده بر اساس یک اراده صرف و بدون هر گونه حکمت و هدفی رها شد. و بی جهت و مقصود خلق گردیده است نمی‏کند و کار باطلی صورت پذیرفته است. باز هم او را نشناخته است. زیرا خداوند کار بیهوده نمی‏کند و هیچ چیزی را بی‏هدف رها نمی‏سازد و بی‏‏جهت و مقصود خلق نمی‏کند و کار باطل انجام نمی‏دهد.

به همین سبب فرموده است: ﭽ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠﭡ ﭢ ﭣ ﭼ (ص: ٢٧)

یعنی: (خلقت باطل) گمان کسانی است که کفر ورزیده‏اند پس وای به حال کسانی که کفر ورزیده‏اند از شر آتش جهنم. بیشتر مردم در امور مربوط به خود و یا دیگران دچار بدگمانی نسبت به خداوند هستند و تنها کسانی که خداوند و اسماء و صفاتش را شناخته اند به مقتضای حکمت و حمد او شناخت حاصل کرده‏اند از گمان بد در امان و سالم‏اند.

هر کس از رحمت خدا ناامید شود و از روح خداوند دچار یأس و دودلی شود در واقع به خداوند بدگمان شده است. هر کس بر خداوند جایز بداند که دوستان خودش را با وجود اخلاص و احسانی که نسبت به او دارند عذاب می‏دهد و آنها را با دشمنان خود برابر قرار می‏دهد در واقع دچار بدگمانی نسبت به خداوند شده است.

و هر کس گمان کند که خداوند بندگاش را بی هدف خلق کرده است و هیچگونه امر و نهی در خصوص آنان صادر نکرده است، نه پیامبرانی برای آنان فرستاده و نه کتابهایی نازل کرده است بلکه همانند چهار پایان بی‏هدف و مقصود آنها را رها کرده است، در واقع به خداوند دچار گمان بد شده است.

هر کس گمان برد که خداوند بندگانش را پس از مرگشان برای ثواب و عقاب در جایی که نیکوکاران را پاداش دهد و حقیقت چیزی را که مردمان در آن دچار اختلاف شده اند روشن سازد، و راستی و درستی فرستادگان خود را و دروغگویی دشمنان آنها را آشکار سازد، جمع نمی‏کند، در واقع به خداوند گمان بد برده است.

هرکس معتقد باشد که‌ خداوند عمل صالح او را ضایع می‌گرداند، آن عملی که‌ خالصانه‌ برای خداوند انجام داده‌ و بدون برآمدن چیزی از جانب بنده، عملش را باطل می‌نماید و خداوند او را معاقبه‌ می‌کند بدون این‌که‌ در چیزی دخالت نموده‌ باشد یا با اختیار خود به‌ انجام کاری پرداخته‌ باشد و قدرت و اراده‌ای را برای کسب آن ‌‌به‌ راه انداخته‌ باشد، و یا این‌که‌ معتقد باشد که‌ خداوند با اجرای معجزاتی -که‌ وسیله‌ی تأیید پیامبران است- بر دست دشمنان دروغگویش، به‌ پشتیبانی آنان برمی‌آید و جهت گمراه کردن بندگانش، آن معجزات را برای آنان فراهم می‌سازد، و اشکالی ندارد و برای خداوند زیبنده‌ است که‌ کسانی را تعذیب دهد و او را به ميان پست‌ترينِ پستان بفرستد که‌ در طول عمر برای خداوند بندگی کرده‌اند، و کسانی را نیز به‌ بهشت و اعلی علیین منتقل دهد که‌ در طول عمر به‌ عداوت و دشمنی دین و پیامبرشص پرداخته‌اند و زیبندگی هر کدام از این دو امر برای او مساوی می‌باشد، و جز از طریق روایتی صادق صحت یکی و عدم وقوع دیگری شناخته‌ نمی‌شود، زیرا عقل نمی‌تواند به‌ زشتی یکی و زیبایی دیگری حکم نماید، در غیر این‌صورت گمانی بد را به‌ او نسبت داده‌ است.

و هر کس معتقد باشد که‌ خداوند راجع به‌ خود، صفات و افعالش اخباری را بیان داشته‌ که‌ ظاهر آن باطل می‌باشند و حاوی تشبیه‌ و تمثیل هستند و حقیقت را رها ساخته‌ و راجع بدان جز اشاره‌هایی بعید و پیچیده‌، به‌ چیزی تصریح ننموده‌ و پیوسته‌ به‌ تشبیه‌، تمثیل و باطل تصریح نموده‌ و از آفریده‌های خود خواسته‌ که‌ از تراشه‌های ذهن، نیرو و افکار خود بهره‌ جویند و در راستای تحریف سخنان خداوند برآیند و آن‌را تأویل نمایند و احتمالاتی زشت‌ و تأویلاتی را برای آن در نظر گیرند که‌ با معما بیشتر شباهت داشته‌ باشد تا با کشف و بیان؛ و برای شناخت اسماء و صفات خود آنان را به‌ عقل و آرای شخصیشان محول نموده‌ نه‌ به‌ کتاب و سنت پیامبرش. بلکه‌ از آنان خواسته‌ که‌ کلام و سخنان خداوند را چنان معنی ننمایند که‌ از خطاب و لغت آنان فهم می‌شود، و با وجود این‌که‌ توانایی تصریح به‌ حقیقتی را داشته‌ که‌ تصریح بدان لازم و ضروری به‌ نظر می‌رسید و آنان را از در افتادن به‌ اعتقاد باطل نجات بدهد، اما چنین کاری را انجام نداده‌ است، بلکه‌ خلاف راه هدایت و وضوح را برای آنان ترسیم نموده‌، هر کس چنین اعتقاداتی داشته‌ باشد، او گمان بدی را در حق وی اظهار داشته‌ است، زیرا هر کس چنین پندارد که‌ خداوند نمی‌تواند برای تعبیر از حق، الفاظی صریح و روشن را استعمال نماید، او در مورد قدرت و توان خداوند به‌ عجز و ناتوانی اعتقاد پیدا کرده‌ و هر چند که به‌ زبان‌ بگوید او قادر و توانا است. و اگر کسی معتقد باشد که‌ خداوند حقیقت را روشن ننموده‌ و از وضوح و روشنی و از تصریح به‌ حق عدول نموده‌ و بندگان را با وهم و گمان روبرو ساخته‌ و آنان را وارد باطل و محال و عقیده‌ی فاسد نموده‌ است، هر کس چنین پنداری داشته‌ باشد، او نسبت به‌ حکمت و رحمت خداوند ظن و گمانی بد را در نظر گرفته‌ است.

و هرکس معتقد باشد که‌ او و پیشوایانش صریح و روشن پرده‌ را از حق برداشته‌اند نه‌ خدا و رسولش، و حق و هدایت در کلام و عبارات آنان یافت می‌شود، و از ظاهر کلام خداوند تشبیه‌، تمثیل و گمراهی می‌تراود و از ظاهر کلام پیشینیان آنان حق برمی‌آید، این بدترین گمان نسبت به‌ خداوند می‌باشد

تمامی اینان گمانهای بدی را نسبت به‌ خداوند دارند و کسانی هستند که‌ همانند دوران جاهلی گمانهایی باطل را در حق خداوند اظهار می‌دارند.

هر کس در خصوص خداوند دچار این گمان شود که چیزی در ملک (قلمرو پادشاهی) او اتفاق می افتد که او نمی خواسته و خود قادر به ایجاد و پدید آوردن آن نیست در واقع نسبت به خداوند گمان بدزده است.

و هرکس گمان کند که خداوند از ازل تا به ابد عمل خود را تعطیل کرده در آنصورت خداوند به قدرت بر انجام فعل توصیف نشده است (یعنی صفت قدرت بر انجام فعل از خداوند نفی شده است) پس از آن که قادر بر انجام فعلی نبود به انجام آن قدرت یافت و این دیدگاه نیز بدگمانی نسبت به خداونداست.

هر کس گمان کنند که خداوند نمی شنود و نمی‏بیند و از موجودات و از تعداد آسمانها و ستارگان و بنی آدم و حر کات و افعالشان آگاهی ندارد و چیزی از موجودات به صورت غیبی نمي‏داند، در واقع دچار بدگمانی نسبت به خداوندشده است.

هر کس گمان کند که خداوند نه سمع دارد و نه بصر، نه علم دارد و نه اراده، و کلامی ندارد با آن سخن بگوید: با هیچکدام از بندگان خود سخن نمی‏گوید و هر گز تکلم نمی‏کند، نه گفته و نه می‏گوید، نه امری دارد و نه نهی که کسی را بدان فرمان دهد یا از چیزی باز دارد. در واقع به خداوند گمان بدزده است.

هرکس گمان کند که خداوند بالای آسمانها بر تخت خود و جدا از مخلوقات خود نیست، و نسبت خداوند به تخت و عرش خود همانند نسبت ذات او به پست ترین و پایین‏ترین موجودات و مکانهایی است که از گفتن آن مکان ها سرپیچی می‏کند و خداوند همانگونه که بالاست پایین نیز است و یا اگر کسی بگوید پاک و منزه است خداوند من که پایین‏تر است و پست‏تر است همانند آن است که بگوید خداوند بلند مرتبه پاک و منزه است، بدترین و زشترین گمان را نسبت به خداوند رواداشته است.

و هر کس گمان کند خداوند دوست نمی دارد و راضی و خشنود نمی‏شود، خشمگین و غضبناک نمی گردد، دوست نمی دارد و دشمنی نمی‏کند و یا به کسی از بندگانش نزدیک نمی‏شود و کسی نیز به او نزدیک نمی گردد و ذات شیطانها در نزدیکی به ذات او همانند نزدیکی فرشتگان مقرب و اولیاء رستگار به ذات اوست. در واقع به خداوند گمان بد زده است، و هر کس نسبت به خداوند گمان کند که او میان دو چیز ضد هم تساوی بر قرار می‏کند یا میان دو چیز مساوی از هر جهت جدایی می افکند یا بندگی صحیح و خالصانه طولانی مدت را با یک گناه کبیره که پس از آن انجام شده است و انجام دهنده آن را به سبب آن گناه کبیره برای همیشه در جهنم باقی می ماند تمام اطاعت و بندگی او از بین رفته در عذاب جاوید وارد می‏شود، و همانند کسی که یک لحظه هم به خداوند ایمان نیاورده است و تمام عمرش را در بر انگیختن خشم خدا و دشمنی با او و پیامبران و دینش سپری کرده است، در واقع چنین باورهایی گمان بد زدن به خداوند است.

هر کس گمان کند خداوند فرزند یا شریکی دارد یا فردی بدون اجازه او در پیشگاهش شفاعت می‏کند یا در میان خدا و خلق او واسطه‏هایی وجود دارند که نیازهایش را رفع می‏کنند و یا خداوند برای بندگان خود اولیائی را قرار داده است که به غیر از خدا به وسیله آنها به خداوند نزدیکی می جویند و به وسیله آنها به خداوند می رسند و آنها را واسطه‏هایی بین خود و خدا می‏دانند، آنها را به فریاد خوانده و از آنان می ترسند در واقع بدترین و زشت‏ترین گمان را نسبت به خداوندروا داشته است.

و هر کس گمان کند که بدآنچه نزد خداست می‏تواند با گناه و نافرمانی خود بدان برسد همانطوری که با اطاعت و تقرب جستن به خداوند می‏تواند بدان رسید، در واقع بر خلاف حکمت خداوند گمان کرده است و بر خلاف مقتضاو مصداق اسماء و صفات خداوند پنداشته است و این بدگمانی به خداوند است.

هر کس گمان کند اگر چیزی را به خاطر خداوند ترک کند و خداوند در عوض چیز بهتری به او نمی‏دهد و یا عملی را به خاطر خدا انجام ‏دهد خداوند برتر از آن را به وی نمی‏بخشید در واقع دچار بد گمانی نسبت به خداوند شده است

هرکس گمان کند که خداوندی آنکه بنده سبب شود و یا مرتکب جرمی ‏شود بر او خشم گرفته و مجازات و محروم خواهد ساخت و تنها با صرف خواسته و اراده خود چنین خواهد کرد در واقع نسبت به خداوند بد گمانی کرده است.

هر کسی گمان کند که اگر در ترس و اشتیاق(رغبت و رهبت)خود نسبت به خداوند صادق باشد به سوی خداوند کرنش برده از او بخواهد از خداوند طلب کمک کرده.و به او توکل کند خداوند او را بی پاسخ گذشته و آنچه او در خواست کرده است به وی نمی بخشد در واقع به خداوند گمان بدزده و بر خلاف آنطوری که شایستگی خداوند است گمانه زنی کرده است.

هر کس گمان کند که خداوند همانطوری که برای اطاعت به او پاداش می‏دهد در معصیت نیز پاداش خواهد گرفت و در دعای خود نیز چنین چیزی را بخواهد بر خلاف مقتضای حکمت و حمد خداوند گمان زده و بر خلاف شایستگی خداوند گمان کرده است در حالیکه خداوند چنین نمی‏کند.

هر کس گمان کند که اگر خداوند را خشمگین سازد و دچار نافرمانی به در گاه اوشود سپس غیر خداوند رابه دوستی گیرد و غیر از خدا فرشته یا بشر زنده یا مرده‏ای را به فریاد خواند و از او امید داشته باشد تا نزد خداوند به او سودی برساند و از عذاب خداوند او را نجات بخشد در واقع به خداوند گمان بدزده است.

بیشتر مردم حتی همگی آنان – مگر کسانی که خداوند بخواهد – به خداوند بدگمانی و به او گمان بد می زنند.

و بیشتر بنی آدم اعتقاد دارند که خداوند از حق و بهره آنان می کاهد و آنها بیشتر از آنچه خداوند برای آنان خواسته است و به آنان بخشیده است استحقاق دارند و زبان حال آنان می‏گوید:پروردگارم به من ستم روا داشته است و از آنچه مستحق آن بودم مرا را از آن بازداشت و در واقع شخصیت آنها و رفتارش گویای چنین باوری است. اگر چه به زبان منکر چنین باوری است به خود جسارت آنرا نمي‏دهد تا بدان تصریح کند که هر کس در نفس خود جستجو کند و در شناخت پوشیده های آن غوطه ور شود، آنرا در نفس خود پوشیده می بیند همانند پوشیدگی و پنهان شدن آتش در چخماق تفنگ، آتش زنه (چخماق) هر کس را که خواستی روشن کن شررهای آتش آنرا به تو خواهد گفت. (از شرهای آتش آن نزا با خبر خواهد ساخت).

در هر کس که جستجو کنی از او بد گویی و سرزنش قدر را در خواهی یافت.

و می بینی که خلاف آنچه که برای وی اتفاق افتاده است را پیشنهاد و عرضه می‏کند. مثلا می‏گوید: شایسته بود که چنین و چنان می شد. چه به طور جداگانه و چه به طور گسترده و فراگیر، خودت جستجو کن آیا تو از این (بیماری) سالمی؟

اگر از آن نجات یافتی در واقع از یک امر بسیار بزرگ نجات یافته ای در غیر این صورت ترا نجات یافته و پیروز شده نمی یابم و نمی بینم.

پس هرانسان هوشیار و دلسوزی باید در این جایگاه و زمینه نَفسِ خود را مورد توجه و اعتنا قرار دهد، و به سوی خداوند توبه نماید و در هر زمانی که به پروردگارش بدگمان شده است، از درگاه او طلب مغفرت کند، به نفس خود سوظن داشته باشد که خمیر مایه هربدی و منبع هر نوع شرک مرکب از جهل و ظلم است و نفس سزاوارتر است از بدگمانی نسبت به حاکمترین حاکمان، عادلترین عادلان، بخشنده‏ترین بخشندگان وی نیاز ستوده شده‏ای که بی نیاز مطلق وکامل است.

حمد و سپاس کامل و حکمت کامل از آن اوست از هر بدی در ذات و صفات افعال و اسماء خود منزه است، ذات او از هر جهت کمال مطلق است و صفات او نیز کمال مطلق است

تمامی کارهای او حکمت و مصلحت، رحمت و عدل است و تمام اسماء او نیکویند.

**ترجمه شعر:**

به پروردگارت گمان بد نبر چرا که او از همه چیز و همه کس شایسته تر به زیبایی است.

هرگز بر نفس خود گمان نیکو نبر، چگونه بر چیزی که ظالم، جنایتکار و بسیار نادان است گمان نیکو می بری؟!

بگو: ای نفس پناهگاه هر چه بدی هستی! آیا از نفسی که مرده و بخیل است انتظار و امید داری؟

اگر به نفس خود بدگمان شوی آنرا مستحق بدگمانی خواهی یافت، خیر دیدن از نفس همانند یک چیز محال است.

اگر در نفس خود پاکی و نیکی می بینی این پاکی و نیکی موهبت های پروردگار با جلال و شکوه است.

این خوبیها نه از نفس است و نه برای نفس است، بلکه از جانب خداوند رحمان است و کسی که راهنما بوده مستحق شکر است. ابن جریر در تفسیر ﭽ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﮠﭼ در این فرموده خداوند که ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﭼ.

در تفسیر خود می‏گوید: گمانشان به خداوند این بود که پیامبرص و اهل ایمان به او را بر دشمنانشان یاری نمی دهد، سخن خداوند آشکار و چیره نخواهد شد تا بر سخن کافران سرتر و بالاتر واقع شود این از گمانهای بدی بود که آنها در اینجا نسبت به خداوند داشتند.

خداوند بلند مرتبه به زنان و مردان مشرک منافق که اینگونه بدیها را گمانه زنی می‏کردند؛ فرمود: گرفتاری و عذاب بر شما دور می زند و شما را در بر گرفته است.

قراء در خصوص قرائت ﭽ ﮢ ﮣ ﭼ اختلاف نظر دارند عموم قاریان کوفه آنرا ﭽ ﮢ ﮣ ﭼ یعنی با فتحه سین «سَو» قرائت کرده‏اند. قرائت برخی از قاریان بصره ﭽﮢ ﮣ ﭼ با ضمه سین، فرا می‏گوید: فتحه بر روی سين مشهور تر است و بسيار كم اتفاق مي‏افتد که عرب بگوید ﭽ ﮢ ﮣ ﭼیعنی با ضمه سین.

وعبارت: ﭽ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﭼ الفتح: ٦ يعني از سوي خداوند دچار خشم و غضب او شده و آنها را مورد نفرین خود قرار داده و از رحمت خود دور ساخت (ﮩ ﮪ ﮫ) یعنی: جهنم را برای آنان آماده ساخت تا در روز قیامت بدان داخل شوند (ﮭ ﮮ) یعنی: جهنم منزلگاه بسیار بدی است که این مردان و زنان منافق و مشرک بدان داخل می شوند عماد بن کثیر رحمة الله علیه می‏گوید: خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟﭼ یعنی: منافقان و مشرکان خداوند را در حکم خود متهم می‏کردند و نسبت به پیامبرص و یارانش دچار این گمان شده بودند که کشته شده و همگی از بین خواهند رفت. به همین سبب خداوند متعال: ﭽ ﮡ ﮢ ﮣ ﭼ در خصوص معنای آیه دیگر، عین همان سخن ابن جریر رحمة الله علیه را گفته و با وی هم نظر است.

سخن ابن قیم را آنگونه که مصنف در متن آورده است در شرح جلوتر از مصنف مطرح کرده‏ام تاتمام سخن وی در یک جا مندرج شود و ابتدا تا انتهای آن پیوستگی و انسجام داشته باشد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر آیه سوره آل عمران.

دوم: تفسیر آیه سوره فتح.

سوم: گفتن این مطلب که ظن و گمان بد به خداوند انواع و اقسام بی شماری دارد.

چهارم: تنها کسانی از بدگمانی به خداوند در امان و سالم می مانند که اسماء و صفات خداوند را بشناسند و همچنین خود را بشناسد.

بابی پیرامون آنچه در شریعت در خصوص منکران قدر آمده است

ابن عمر می‏گوید: سوگند به کسی که جان ابن عمر به دست اوست. اگر یکی از کسانی که منکر قدر هستند همانند کوه احد طلا داشته باشد و در راه خداوند انفاق کند، خداوند از او نمی پذیرد تا اینکه به قَدَرَ او ایمان آورد. سپس به سخن پیامبرصاستناد کردند که فرمودند: ایمان آن است که به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران روز آخرت و قدر خیر وشر خداوند ایمان بیاوری. که مسلم این حدیث را روایت کرده است.

مصنف این باب را به منکران قَدَر اختصاص داد. و عقاب و عذاب شدیدی که برای منکرین قدر در شریعت اسلام آمده را مطرح نموده است.

ابو داود[[398]](#footnote-398) از عبد العزیز بن ابی حازم از پدرش از ابن عمر س از پیامبرص روایت کرده است که فرمودند: قدریه مجوس این امت هستند.

اگر بیمار شدند آنان را عیادت نکنید و اگر بیمرند برآنان حاضر نشوید. از عمر غلام[[399]](#footnote-399) غفرة از یکی از انصار از حذیفة بن یمان رضی الله عنهما روایت شده است که گفت: رسول خداص فرمودند: هر امتی مجوسی دارد، مجوس این امت همان کسانی هستند که می‏گویند، قَدَر وجود ندارد، هر کدام از آنان بمیرد بر جنازه اش حاضر نشوید. و اگر بیمار شدند به عیادتشان نروید، آنان پیروان دجالند، خداوند بر خود حق دانسته که آنان را به دجال ملحق کند.

مصنف: در ادامه به اثر و روایت ابن عمر استناد کرده است که گفت: سوگند به کسی که جان ابن عمر به دست اوست اگر یکی از کسانی که منکر قدر هستند همانند کوه احد طلا داشته باشد و در راه خداوند انفاق کند خداوند از او نمی پذیرد تا اینکه به قدر او ایمان آورد. سپس به سخن پیامبرصاستناد کردند که فرمودند: ایمان آن است که به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، پیامبران، روز آخرت و قدر خیر و شر خداوند ایمان بیاوری. که مسلم این حدیث را روایت کرده است.

این حدیث را مسلم ابو داود، ترمذی، نسائی و ابن ماجه[[400]](#footnote-400) از یحیی بن یعمر روایت کرده‏اند که گفت: نخستین کسی که در بصره پیرامون قدر سخن گفت معبد جهنی بود، من و حمید بن عبدالله حمیری به حج یا عمره رفتیم و با خود گفتیم، چه خوب است اگر با یکی از یاران پیامبرص برخورد کنیم و از او پیرامون آنچه که اینان در خصوص قدر می گویند بپرسیم؟

خداوند به ما توفیق داد تا عبدالله بن عمر را در داخل مسجد ملاقات کردیم. من و دوستم او را احاطه کردیم، من گمان بردم که دوستم (همراهم) سخن گفتن با او را به من واگذار خواهد کرد (اینگونه نشد بلکه) با عبدارحمن (خود شروع کرد وگفت:) مردمانی در میان ما آشکار شده اند که قرآن را قرائت می‏کنند و طالب علم اند ولی گمان می‏کنند که قدری در کار نیست. ابن عمر گفت: اگر با آنان برخورد کردی به آنها بگو که من از شما بیزارم و شما هم از من بری هستید، سوگند به کسی که جانم در دست اوست، (سوگند ابن عمر بود) اگر برای هر کدام از شما ها به اندازه کوه احد طلا باشد و در راه خدا آنرا انفاق نماید از او پذیرفته نمی‏شود تا اینکه به قدر خداوندی ایمان بیاورید.

سپس گفت: عمر بن خطاب س برای من ضمن حدیثی گفت: هنگامی که ما نزد رسول خدا ص نشسته بودیم ناگهان مردی، ظاهر شد که لباس او بسیار سفید و موهایش بسیار سیاه بود در او اثری از سفر دیده نمی شد، کسی در میان ما او را نمی شناخت. تا اینکه روبروی پیامبرص زانو به زانوی اوص نشست و دستانش را بر روی رانهای پیامبرص نهاد و گفت: ای محمدص اسلام را برای من تعریف کن رسول خدا ص فرمودند اسلام آن است که گواهی بدهی هیچ معبود بر حقی جز خداوند وجود ندارد و محمد فرستاده اوست. نماز را بر پا داری و زکات را بپردازی، روزه گرفته، حج خانه خدا را در صورت توانایی و استطاعت بجا آوری. وی گفت: راست گفتی: از اینکه می پرسید و تصدیق کرد تعجب کردیم. گفت: مرا از ایمان باخبر ساز، پیامبرص فرمودند: ایمان آن است که به خدا، فرشتگان، کتابهای آسمانی، روز آخرت و قدر خیر و شر ایمان بیاوری (تصدیقشان کنی) گفت: راست گفتی. به پیامبرص گفت: مرا از احسان باخبر ساز پیامبرص فرمودند احسان آن است که خداوند را چنان پرستش کنی که گویا او را می بینی و اگر تو هم او را نمی بینی او ترا می‏بیند؟

گفت: مرا از قیامت با خبر ساز، پیامبرص گفت: کسی که از او سوال می‏شود داناتر از پرسشگر نیست. گفت: پس مرا از نشانه های آن با خبر کن پیامبرص فرمودند: اینکه کنیز بانوی خود را به دنیا می‏آورد (کنایه از بی‏حرمتی و زورگویی فرزندان به مادر یا پدر) و می‏بینی با برهنه عریان فقیر چوپان کاخ نشین شده است (یا پا برهنه های عریان فقیر چوپان در ساختن ساختمانهای بلند و عظیم با یکدیگر رقابت می‏کنند یا از روی تفاخر ساختمانهای بلند و بالا می‏سازند)سپس آن شخص رفت (عمرس می‏گوید) سه روز صبر کردم – در روایتی آمده است که مدتی سپری شد – سپس پیامبرص فرمودند ای عمر: می دانی پرسشگر چه کسی بود؟ گفتم: خدا و رسولش داناترند. فرمودند آن جبرئیل بود، به نزد شما آمده بود تا دینتان را به شما بیاموزد.

در این حدیث ایمان به قدر از اصول ششگانه ایمان است. بنابراین هر کس به قدر خیر و شر ایمان نیاورد در واقع اصلی از اصول دین را رها کرده و آنرا انکار نموده است و شبیه کسانی است که خداوند در خصوص آنان می‏فرماید: ﭽ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭼ (البقرة: ٨٥)

یعنی: آیا به قسمتی از کتاب ایمان آورده و به قسمت دیگر کفر می‏ورزید؟

از عباده بن صامت روایت شده است که به فرزند خود گفت: گفت: ای فرزندم! مزه‌ی ایمان را نمی‌یابید و به‌ حقیقت علم به‌ خدا راه پیدا نمی‌کنید، مگر این‌که‌ به‌ قضا و قدر اعم از خیر و شرش ایمان داشته‌ باشید، گفتم: ای پدر! چگونه‌ می‌توانم خیر و شر قدر را از هم جدا کنم؟ گفت: این‌را بدان،‌ آن‌چه‌ که از دست داده‌اید، نمی‌توانستی هرگز بدان دست یابی، و آن‌چه‌ به‌ تو رسیده‌، هیچ احدی نمی‌توانست آن‌را از تو باز دارد، ای فرزندم! از رسول خدا**ص** شنیدم که‌ می‌گفت: خداوندص قبل از هر چیزی قلم را آفرید و خطاب به‌ وی فرمود: بنویس، قلم نیز رخدادهای هستی را از همان لحظه‌ تا روز قیمت به‌ نگارش درآورد. ای فرزندم! اگر بمیری و مطابق آن نوشته‌ عمل نکرده‌ باشید، وارد آتش می‌شوید.

از عبادة بن صامت قبلا در باب فضل توحید حدیث مطرح شد این حدیث را ابو داود از وی روایت کرده است. امام احمد نیز حدیث مذکور را به طور کامل روایت کرده است و می‏گوید: حسن بن سوار از لیث از معاویه از ایوب بن زیاد برای ما روایت کرد که عبادة بن ولید بن عبادة از پدرش برای من گفت: بر عبادة وارد شدم در حالیکه او مریض بود و انتظار می رفت که در شرف مرگ می‏باشد. گفتم ای پدر جان، مرا وصیت کن و کوتاهی نکن (تلاش کن چیزی به من توصیه کنی) گفت: در نزد من بنشینید.

گفت: ای فرزندم، طعم ایمان را نخواهی چشید و به حقیقت علم به خدا نخواهی دست یافت مگر اینکه به قدر خیر وشر او ایمان بیاوری. گفتم: پدر جان، چگونه برای من ممکن است خیر و شر قدر بشناسم؟

گفت: بدان هر چه به تو اصابت نکرد (در خصوص تو به خطا رفته) هرگز دچار آن نخواهی شد و هر چه بر تو مقدر است که بدان دچار شوی، هرگز به خطا نخواهد رفت. ای فرزندم از رسول خداص شنیدم می گفت: نخستین چیزی که خداوند خلق کرد، قلم بود. پس به آن گفت: بنویس پس در آن لحظه هر پدیده ای تا روز قیامت مقدر شد و جریان پیدا کرد (سرنوشتشان مشخص و معین گشت) ای فرزندم: اگر بمیری و بر این باور نباشی بر آتش داخل خواهی شد. ترمذی با سند متصل به عطا بن رباح از ولید بن عبادة از پدرش این حدیث را روایت کرده است، و می‏گوید: حسن صحیح غریب است.[[401]](#footnote-401)

این حدیث و احادیثی نظیر آن بیانگر شمول علم خداوند متعال و احاطه آن بدانچه در دنیا و آخرت پدیده آمده است، همانطوری که خداوند متعال فرموده است:

ﭽ ﰃ ﰄ ﰅ ﰆ ﰇ ﰈ ﰉ ﰊ ﰋ ﰌ ﰍ ﰎ ﰏ ﰐ ﰑ ﰒﰓ ﰔ ﰕ ﰖ ﰗ ﰘ ﰙ ﰚ ﰛ ﰜ ﭼ (الطلاق: ١٢)

یعنی: خدا همان کسی است که هفت آسمان را و همانند آن زمین را آفریده است. فرمان (خدا) همواره در میان آنها جاری است تا بدانید خداوند بر هر چیزی تواناست و آگاهی او همه چیز را فرا گرفته است.

هنگامیکه در خصوص قدر از امام احمد : علیه پرسیده شد گفت: قدر یعنی قدرت رحمن. ابن عقیل این سخن احمد : را بسیار به نیکی پسندید و معنایش این است که هیچ چیزی نمی‏تواند مانع قدرت خداوند باشد. نفی کنندگان قدر در واقع کمال قدرت خداوند متعال را منکر شده اند در نتیجه از راه راست گمراه گشته‎اند.

برخی از سلف می گویند: با منکران قدر از طریق علم مناطره و گفتگو کنید، اگر به قدر خداوند اقرار کردند نشانگر کوتاه آمدن از ادعایشان است ولی اگر انکار کردند کافر شده‏اند.

در مسند و سنن از ابن دیلمی آمده است که گفت: نزد ابی بن کعب آمدم و گفتم: در من چیزی (شکی) از قدر وجود دارد. پیرامون چیزی برای من سخن بگو که شاید از قلبم خارج شود. وی گفت: اگر همانند کوه احد طلا ببخشی خداوند از تو نمی پذیرد مگر اینکه به قدر ایمان بیاوری. بدان آنچه برای تو اتفاق افتاده است از تو به خطا نخواهد رفت و آنچه نسبت به تو به خطا رفته (برای تو مقرر و مقدر نشده است) هرگز دچار آن نخواهی شد. اگر با این حالت می مردی از اهل آتش می شدی. گفت: نزد عبدالله مسعود، حذیفه بن یمان و زیدبن ثابت آمدم همگی آنها چنان سخنی را از پیامبر ص نقل کردند. این حدیث، حدیث صحیحی است که حاکم در صحیح خود آنرا روایت کرده است.

مصنف در اینجا به استناد حدیثی که در مسند و سنن ابوداود از ابن دیلمی روایت شده، استناد نموده است مقصود از ابن دیلمی همان ابو بسُر یا ابو بشر که برخی اولی را صحیح می‏دانند است.

نامش عبدالله بن فیروز است. لفظ حدیثی که ابو داود آورده است به این شیوه است که گفت: اگر خداوند اهل آسمانها و زمین را عذاب می کرد در حقیقت بر آنان ظلم و ستم نکرده است.

و اگر بر آنان رحم می کرد در آنصورت رحمت او بهتر بود برای آنان از اعمالی که انجام داده‏اند. اگر همانند کوه احد طلا می‏بخشیدی خداوند از تو نمی‏پذیرفت تا اینکه به قدر او ایمان بیاوری و بدان آنچه برای تو مقدر شده است که بدان دچار شوی هر گز به خطا نخواهد رفت و آنچه برای تو اتفاق آن مقدر نگشته است هرگز برای تو انفاق نخواهد افتاد، گفت نزد عبدالله بن مسعود آمدم او نیز چنان سخنی را گفت، سپس نزد حذیفة بن یمان آمدم او نیز سخنی همانند سخن آنان را گفت. بعد از آن نزد زید بن ثابت آمدم او نیز همانند گفته آنان را از پیامبرص برای من روایت کرد. ابن ماجه این روایت را تخریج کرده است.[[402]](#footnote-402)

عماد بن کثیر رحمة الله علیه می‏گوید: از سفیان از منصور از ربعی بن حراش از مردی از علی بن ابی طالب رضی الله عنه روایت شده است که گفت: رسول خداص فرمودند: بنده‏ای ایمان نیاورده است تا اینکه به چهار چیز ایمان بیاورد: شهادت بدهد بر اینکه معبود بر حقی جز الله نیست و من رسول خداوند هستم و مرا به حق مبعوث کرده است. به برانگیخته شدن پس از مرگ ایمان بیاورد، به قدر خیر و شر او ایمان بیاورید.[[403]](#footnote-403)

ترمذی نیز از نضربن شمیل از شعبه از منصور همان را روایت کرده است و همچنین از حدیث ابو داود طیالسی از شعبه از ربعی از علی روایت کرده است و یادآور شده است. در صحیح مسلم از روایت عبدالله بن وهب و دیگران ازابو هانی خولانی از ابو عبدالرحمن حُبلی از عبدالله عمرو، ثابت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: خداوند پنجاه هزار سال پیش خلق کردن آسمانها و زمین اندازه مخلوقات را نوشت (مقدر نمود) ابن وهب اضافه کرده است که اگر چه عرش (تخت) او بر آب بود. ترمذی[[404]](#footnote-404) آنرا روایت کرده است و گفته است که حدیث حسن غریب است.

همه این احادیث و احادیثی که در معنای آنهاست بیانگر وعده عذاب شدید بر عدم ایمان به قدر هستند و این خود دلیل است علیه نفی کنندگان قدر از معتزله و دیگران. و یکی از دیدگاههای آنان جاودانه ماندن گناهکاران در آتش جهنم است، چنین اعتقادی خود از بزرگترین گناهان و عظیم ترین نافرمانی‏هاست. در حقیقت اگر با توجه به تواتر نصوص کتاب و سنت در اثبات قدر آنان را اقامه حجت شده تلقی کنیم.

در واقع حکم جاودانه ماندن در آتش دوزخ را علیه خود صادر کرده‏اند، در صورتی که توبه نکنند واین لازمه مذهب آنهاست. چرا که قدر از طریق دلایل کتاب و سنت به طور متواتر ثابت شده است و همچنین عدم جاودانه ماندن اهل گناهان کبیره ای که موحدند با ادله کتاب و سنت به اثبات رسیده است (حال آنکه آنان منکر این مساله هستند).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: بیان وجوب ایمان به قدر.

دوم: بیان کیفیت ایمان.

سوم: از بین رفتن عمل کسی که به قدر ایمان ندارد.

چهارم: آگاهی از اینکه کسی که به قدر ایمان ندارد طعم ایمان را نمی چشد.

پنجم: یاد آوری نخستین چیزی که خداوند خلق کرده است.

ششم: تمام مقادیر و اندازه در یک لحظه ای که خداوند اراده کرد تا روز قیامت نوشته شدند.

هفتم: بیزاری پیامبرص از کسی که به قدر ایمان نمی‏آورد.

هشتم: روش متداول سلف این بود که شبه را با سوال کردن از علما رفع می‏کردند.

نهم: علما نیز به کسانی که پرسش می‏کردند به طوری که شبه پرسشگر رفع شود پاسخ می گفتند و آنان نیز کلام و سخن را فقط به پیامبرص نسبت می‏دادند (یعنی با رأی خود نظر نمی‏دادند).

باب آنچه در خصوص تصویر گران (مجسمه سازان) آمده است

از ابوهریوه س روایت شده است**[[405]](#footnote-405)** که گفت: رسول خدا ص فرمودند: خداوند متعال فرموده است:

چه کسی ظالم تر و ستمگر تر از آن کسی است که می رود تا همانند من خلق کند (اگر می‏تواند وراست می‏گوید) پس ذره یا دانه گیاه یا دانه جویی را خلق کند. مسلم و بخاری این حدیث را آورده اند.**[[406]](#footnote-406)**

مسلم و بخاری از عایشه رضی الله عنها نیز روایت کرده‏اند: رسول خداص فرمودند: بدترین عذاب در روز قیامت عذاب کسانی است که با مخلوقات خداوند شبیه سازی می‏کنند **[[407]](#footnote-407)** (یعنی چیزهای را می سازند و انرا به ساخته های خداوند شبیه و مانند می‏کنند)

(همچنین) مسلم و بخاری از ابن عباس روایت کرده‏اند که گفت: از رسول خدا ص شنیدم که می فرمود: هر تصویرگر(مجسمه سازی) در آتش خواهد افتاد، هر تصویر (مجسمه ای)که درست کرده است برای او در ان نَفَس قرارداده می‏شود تا به وسیله آن در جهنم عذاب داده شود.

مسلم و بخاری به صورت مرفوع از ابن عباس آورده اند که هر کس صورت (مجسمه‏ای) را در دنیا بسازد مجبور می‏شود تا در آن روح بدمد، (آنرا زنده کند) در حالیکه قادر به دمیدن روح در آن نیست.**[[408]](#footnote-408)**

مصنف : این باب را با آنچه در خصوص تصویر گردان آمده است «آغاز نموده است »

و مقصود از آنچه آمده است یعنی: عقوبت و عذاب شدیدی که در خصوص این افراد در شریعت مطرح شده است پیامبر ص علت در پی داشتن چنین عقوبتی را خود بیان کرده است و آنهم مشابهت و همانند سازی با خلقت خداوند است. زیرا خلق و امر از آن خداوند است، او پروردگار و صاحب اختیار هر چیزی است و او خالق همه چیز است، اوست که تمامی مخلوقات را شکل و صورت بخشیده است و در انها نفسهایی دمیده است که به وسیله آن زندگی و حیاتشان حاصل گشته است. همانگونه که خداوند فرموده است: ﭽﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﮰ ﮱﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﯙ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟﯠ ﯡ ﯢ ﯣ ﯤ ﯥﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ (السجدة: ٧ – ٩)

یعنی: آن کسی است که هر چه را آفریده، نیکو آفرید. و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد. سپس خداوند ذریه او را از عصاره آب ضعیف و ناچیزی پدیدآورد، آنگاه اندامهای او را تکمیل و آراسته کرد و از روح خود در او دمید و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید اما شما کمتر شکر او را بجای می‏آورید.

تصویرگر هنگامی که شکل و صورتی را به شکل مخلوق خداوند مثل انسان یا چهار پا و حیوان درست می‏کند در واقع با خلقت خداوند همانند سازی و شبیه سازی کرده است. لذا آنچه را که درست کرده است روز قیامت مایه عذاب او خواهد بود. و در آن روز مکلف می‏شود که در آن روح بدمد و به آن حیات و زندگی بخشید ولی قادر به چنین کاری نیست. به دلیل اینکه گناه او بزرگترین گناه است، عذاب و عقاب او نیز شدیدترین عذاب خواهد بود.

بنابراین هنگامیکه حال و وضع صورتگری که به زعم خود مثل مخلوق خدا و شبیه آنرا ساخته است اینگونه باشد، حال وضع کسی که مخلوق خداوند را در برابری وهمسانی خداوند قرار می‏دهد چگونه خواهد بود؟! خداوند را به مخلوقش شبیه و مانند می‏کند و عبادتی را که مأمور شده است تنها به خداوند اختصاص دهد، برای آن مخلوق انجام می‏دهد.

اعمالی را که تنها شایسته است برای خداوند انجام شود و تنها خداوند آنرا از بنده می‏پذیرد و بدان خشنود و راضی می‏شود برای غیر خداوند انجام می‏دهد، پس وضعیت چنین فرد و یا افرادی چگونه خواهد بود؟

تساوی و همسان قرار دادن مخلوق با خالق با به جاآوردن حقی که هیچ مخلوقی شایستگی و استحقاق آنرا ندارد و شریک قرار دادن آن مخلوق برای خداوند پاک و بلند مرتبه با انجام چیزی که تنها ویژه خداوند است، بزرگترین گناهی است که خداوند بوسیله آن نافرمانی می‏شود. به همین سبب پیامبران خود را گسیل داشت و کتابهایش را نازل کرد، برای بیان چنین شرکی، برای بازداشتن از آن و خالص گردانیدن عبادت با انواع گوناگونش برای خداوند متعال، بنابراین خداوند متعال فرستادگان خود و کسانی را که از آنان اطاعت کرده‏اند نجات خواهد داد و هر کس را که توحید را انکار کرده و بر شرک و همتا قراردادن برای خداوند استمرار ورزند هلاک خواهد ساخت چرا که هیچ گناهی بزرگتر از آن نیست به همین سبب خداوند فرموده است: ﭽ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮﮯ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗ ﯘ ﭼ (النساء: ٤٨ – ١١٦)

یعنی: خداوند شریک قرار دادن برای خود را نمی بخشد و غیر از آنرا برای هر کس که بخواهد می بخشد. یا در جای دیگر فرموده است: ﭽ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭼ (الحج: ٣١)

یعنی: کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار از آسمان فرو افتاده است و پرندگان او را می‏ربایند یا اینکه تند باد او را به مکان دوری پرتاب می‏کند.

مسلم از ابو الهیاج روایت کرده است که گفت: علی س به من گفت: آیا ترا بدآنچه که رسول خدا ص مرا بدان فرستاده (مأمور کرده)نفرستم؟ اینکه هر تصویری را که برخوردی خراب کنی و هر قبر بلندی که می بینی با خاک یکسان نمایی.**[[409]](#footnote-409)**

مصنف در اینجا به روایتی که مسلم از ابو الهیاج روایت کرده، استناد نموده است که گفت: علی س به من گفت: آیا ترا بدآنچه که رسول خداص مرا بدان فرستاده (مأمور کرده) نفرستم؟ اینکه هر تصویری را که برخوردی خراب کنی و هر قبر بلندی که می بینی با خاک یکسان نمایی.

این حدیث تصریح دارد که پیامبرص علی را به همین منظور گسیل داشته و مأمور ساخته است.

تخریب و نابود ساختن تصاویر به دلیل مشابهت آنها با مخلوقات خداوند بوده است ولی یکسان بودن قبرها با زمین به منظور پیشگیری از وقوع در شرک و جلوگیری از اسباب و ابزاری که منجر به آن می‏شوند. از این رو خوف فتنه تعظیم قبور و ارباب قرار دادن آنها وجود دارد. مصروف کردن همت و توان خود برای اینگونه امور و امثال آنها از مصالح، مقاصد و واجبات دین هر گاه مورد تساهل و کوتاهی قرار گرفته، آنچه محذور و ممنوع بوده اتفاق افتاده است و فتنه ارباب قبرها بالا گرفته و قبر پرستی فزونی پیدا کرده است و قبرستان جایگاهی برای تعظیم کنندگان و پرستندگان قبرها شده و به همین منظور به آنجا سفر می‏کنند و عبادات اصلی و مهم را برای قبرها انجام مي‏دهند عباداتی مثل دعا، طلب یاری و کمک کردن، تضرع نمودن، قربانی و نذور انجام دادن و سایر اعمال مشرکانه‏ای که از آنها بر حذر داشته شده‏اند.

علامه ابن قیم : می‏گوید: هر کس سنت رسول خدا ص را در خصوص قبرها و آنچه در این خصوص امر کرده و آنچه از آن نهی نموده و آنچه اصحاب وی بر آن بودند در کنار رفتار و عقیده مردم امروز قرار دهد، در خواهد یافت که یکی ضد دیگری و مناقض آن است به طوری که این دو هر گز با همدیگر جمع نخواهند شد.

پیامبرص از نماز گزاردن به سوی قبرها نهی کرده است ولی اینان به سوی آن و در کنار آن نماز می‏خوانند.

پیامبرص از برگزیدن قبرها به عنوان مساجد منع کرده است ولی اینان بناهایی را بر آنها می‏سازند و آنها را همانند خانه‏های خدا بارگاه می‏نامند.

پیامبرصاز روشن کردن چراغ بر قبر نهی کرده است ولی اینان به منظور روشن کردن شمع و چراغ بر آنها چه وقفها که نمی‏کنند! پیامبرص نهی کرده است که قبرها عید واقع شوند ولی اینان چه اعیاد و مناسکی که در آن انجام نمی‏دهند، در قبرستانها مانند گردهمایی برای عید یا بیشتر از آن گردهم می‏آیند و اجتماع تشکیل مي‏دهند.

پیامبرص به همسطح بودن قبرها با زمین فرمان داده است.[[410]](#footnote-410) همانطوری که مسلم در صحیح خود از ابو الهیاج اسدی که در این باب مطرح شده روایت کرده است. همچنین حدیث ثمامة بن شفی که مسلم آورده است وی گفت: ما به همراه فَضالة بن عبید در رودس در سرزمین روم بودیم یکی از همراهان ما در گذشت فضالة دستور داد که قبرش همسطح زمین باشد. سپس گفت: از رسول خدا ص شنیدم که به هموار و همسطح بودن قبرها فرمان دادند.

اینان در مخالفت با این حدیث زیاده روی می‏کنند، قبر را همانند خانه از زمین بالا می‏برند و بر آن ضریح و گنبد بر پا می‏کنند.

پیامبرص از گچکاری و ساختمان سازی بر قبر نهی فرموده است، همانطوری که مسلم در صحیح خود[[411]](#footnote-411) از جابر رضی الله عنه روایت کرده است که گفت: رسول خداص از گچکاری قبر و ستون و بنا قرار دادن بر آن نهی کرده است.

از نوشتن بر قبر نهی کرده است همانطوری که ابو داود در سنن خود از جابر روایت کرده است که رسول خدا ص از گچکاری و نوشتن قبرها نهی فرمودند.[[412]](#footnote-412) ترمذی می‏گوید: حدیث حسن صحیح است در حالیکه اینان تخته سنگهایی بر روی قبرها قرار داده و بر آن قرآن چیزهای دیگری می نویسند.

رسول خدا ص از اینکه غیر از خاک قبر بر قبر اضافه شود نهی کرده است، همانطوری که ابو داود[[413]](#footnote-413) مثل حدیث قبل از جابر روایت کرده است که رسول خدا ص از گچکاری، نوشتن، و اضافه کردن بر قبرها را نهی فرمودند در حالیکه اینان آجر و گچ و سنگ را به قبر می‏افزایند و اضافه می‏کنند. ابراهیم نخعی می‏گوید: آنان (یاران پیامبر ص) از آجر قرار دادن بر قبرهایشان کراهت داشتند. مقصود اینکه تعظیم کنندگان قبرها، کسانی که قبرها را به عنوان عید برگزیده‏اند بر آنها چراغ روشن کرده مسجد و گنبد به آنچه پیامبرص بدان فرمان داده مخالفت می ورزند و با آنچه اورده است می جنگند و بزرگتر از همه اینکه قبرها را مسجد بر می گزینند و بر آنها چراغ روشن می‏کنند و این کار از گناهان کبیره است. فقها اعم از پیروان احمد و دیگران به تحریم این کار تصریح کرده‎اند.

ابو محمد مقدسی می‏گوید: اگر روشن کردن چراغ بر قبرها مباح بود انجام دهنده آن نفرین نمی شد. چرا که این کار هدر دادن بیهوده مال و زیاده روی در تعظیم و بزرگداشت قبرهاست که بسیار به تعظیم بتها شبیه است. در ادامه می‏گوید: به دلیی این خبر، مسجد برگزیدن قبرها جایز نیست، چرا که پیامبرص فرمودند: خداوند یهود و نصاری را به دلیل اینکه قبرهای انبیا و صالحان را مسجد قرار دادند نفرین و لعن کرده است و از آنچه آنان انجام داده‏اند برحذر داشته است. این حدیث به صورت متفق علیه روایت شده است.[[414]](#footnote-414) زیرا گچکاری کردن قبرها و نماز گزاردن در نزد آنها به بزرگداشت و تعظیم برای تنها به طریق سجده کردن برای انها و تقرب جستن به آنها شبیه است چنانچه روایت کردیم که سرآغاز پرستش بتها تعظیم مرده ها از طریق ساختن تصویر و مجسمه صاحبان آنها و مسح کردن بر آنها و نماز گزاردن در کنار آنها بود. پایان.

گمراهی این مشرکان گمراه به جایی رسیده است که برای قبرها مراسم حج تشریع کرده‏اند و مناسک و آدابی برای آن قرار داده‏اند تا جایی که برخی از تندروانشان در این زمینه کتاب تالیف کرده و آنرا «مناسک حج المشاهد نامیده است».

یعنی: آداب حج بارگاهها تا زیارت این قبرها را به خانه خدا (بیت الحرام) همانند و تشبیه کنند. پنهان و پوشیده نیست که چنین کاری جدایی از دین اسلام و وارد شدن در دین بت پرستان است به این تعارض و ضدیت بزرگی که میان آنچه پیامبرص تشریع کرده و مقصود وی از نهی در خصوص قبرها که قبلا گذشت بوده است و آنچه اینان وضع کرده و مقصودشان بوده است بنگر. بی‏تردید مفاسد این کار آنها بی‏شمار است.

از جمله مفاسد عملکرد آنان؛ بزرگداشت یک مکان و دچار فتنه و گمراه شدن به وسیله آن، برگرفتن جاهای خاص به عنوان عید که همیشه بدانجا مراجعه می‏کنند و اداب خاصی را در آن جا انجام مي‏دهند، بار سفر بستن برای آن مکانها، مشابهت عملکرد آنان با اعمال بت پرستان با انجام اعمالی نظیر اعتکاف بر آن قبرها و ایستادن و ماندن در جوار آنها، آویختن ستر و پوشش بر آنها و نگهبانی دادن بر آنها به طوری که پرستندگان آن قبرها یا مکانها، مجاورت در نزد آنها را بر مجاورت مسجد الحرام ترجیح مي‏دهند و نگهبانی آنرا بالاتر و برتر از خدمت به مساجد می‏دانند، از نظر آنان بسیار شنیع و ناپسند است برای کسی که نگهبان و قیم آنجاست از اینکه در یک شب شمعی که در آن مکان آویخته شده، خاموش شود؛ وای به حال او اگر چنین چیزی صورت گیرد، از جمله اعمال دیگری که انجام مي‏دهند نذر و قربانی برای آن و نگهبانان و متولیان آن است. اعتقاد چنین مشرکانی این است که بوسیله آن مکان یا شخص بلا رفع شده و بر دشمنان خود پیروز می شوند، باران فرو می ریزد و گرفتاریها رفع می گردند، نیازها پایان یافته و مظلوم یاری داده می‏شود وکسی که می ترسد، در پنهاه آنها در امن و امان است. از جمله مفاسد دیگری که این اعمال آنها دارد این است که مشمول نفرین و لعنت خدا و رسول خدا می شود. چرا که بر قبرها مسجد قرار داده و بر آنها چراغ روشن کرده‏اند. در کنار قبرها دچار شرک اکبر شده اند با این اعمال خود صاحب آن قبرها را آزار و اذیت می‏کنند. زیرا آنان از این کار به شدت کراهت دارند و آنرا ناپسند می شمارند. همانگونه که مسیح علیه السلام ناپسند می‏دارد آنچه را که در کنار قبر او انجام مي‏دهند. به همین ترتیب انبیاء، اولیاء و مشایخ با عملی که همانند آن مسیحیت انجام مي‏دهند اذیت می شوند و مایه رنجش خاطر آنان است. در روز قیامت از این مشرکان تبری می جویند همانگونه که خداوند می‏فرماید:

ﭽ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﮬ ﮭ ﮮ ﮯ ﭼ (الفرقان: ١٧ - ١٨)

یعنی: روزی که خداوند همه مشرکان را به همراه همه کسانی که بجز خدا می پرستیدند گرد می‏آورد و می‏گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کرده‏اید یا اینکه خودشان گمراه گشته‏اند، آنان می‏گویند تو منزه و بدور هستی. ما را نسزد که جز تو سرپرستانی برای خود برگزینیم و لکن آنان و پدران و نیاکانشان را برخوردار نموده ای تا آنجا که یاد ترا فراموش کرده‏اند و مردمانی تباهی شده و هلاک گشته‏اند.

خداوند به مشرکان می‏فرماید: ﭽ ﮰ ﮱ ﯓ ﯔ ﭼ (الفرقان: ١٩) یعنی آنچه می‏گویید شما را تکذیب می‏کنند و دورغگو می شمارند.

در جایی دیگر فرموده است: ﭽ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﭼ (المائده: ١١٦)

یعنی: و (آنگاه را به یادآور که) خداوند می‏گوید: ای عیسی پسر مریم آیا تو به مردم گفته‏ای که بجز الله من و مادرم را هم دو معبود دیگر بدانید؟ عیسی می‏گوید ترا منزه از آن می دانم که دارای شریک و انباز باشی، سزاوار من نیست که چیزی به ناحق بگویم و فرموده است:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡﭢ ﭣ ﭤﭥ ﭦﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭼ (سبأ: ٤٠ – ٤١)

از مفاسد دیگر آن از بین بردن سنت ها وزنده کردن بدعت‏ها، برتری دادن این قبرها و مکانها بر مکانهایی که بهترند و در نزد خداوند دوست داشتنی‏ترند. قبر پرستان مقصودشان از این اعمال تعظیم و احترام و فروتنی و لطافت قلب و با تمام وجود معتکف شدن بر مردگان است. همان کارهایی که در مساجد انجام نمي‏دهند و آن حالتها با نظیر وشبیه آنها در مساجد برای آنان حاصل نمی‏شود، آنچه پیامبرص در خصوص زیارت قبرها تشریع نموده و بدان اجازه داده است، صرفاً به منظور یاد آوری آخرت و نیکی در حق صاحب قبر از طریق دعا کردن و رحمت فرستادن بر او، طلب مغفرت برای او و درخواست عافیت و بخشش برای او بوده است. که با این کار زیارت کننده هم به خود و هم به مرده نیکی می‏کند. ولی این مشرکان مساله را دگرگون ساخته و دین را وارونه کرده‏اند. هدف زیارت را شریک خدا قرار دادن مرده تلقی کرده‏اند از او یا بوسیله او می خواهند و نیازهایشان را از او درخواست می‏کنند. نزول برکت را از او طلب می‏کنند و از او می خواهند به آنان بر دشمنانشان نصرت و یاری برساند و کارهایی از این دست در واقع هم به خودشان بدی می‏کنند و هم به مرده مذکور.

رسول خدا ص مردم را به منظور سد ذریعه (پیشگیری از اسبابی که منجربه شرک می شوند) از زیارت قبرها بازداشت. هنگامی که توحید در دلهایشان جایگزین گشت، به شیوه‏ای که خود تشریع نموده است به آنان اجازه زیارت قبور را داد. و آنها را از اینکه بیهوده گویی کنند و زشت بگویند نهی کرده است و بزرگترین زشت‏گویی شرک گفتاری و رفتاری در کنار قبرهاست.

در صحیح مسلم[[415]](#footnote-415) از ابو هریره روایت شده است که رسول خدا ص فرمودند: قبرها را زیارت کنید که آنها مرگ رابرای شما یادآور می شوند.

از ابن عباس س روایت شده است گفت: رسول خدا ص بر قبور مدینه گذر کرد پس رو به آنها نمود و فرمود: سلام بر شما ای اهل قبور، خداوند ما و شما را بیامورزد. شما پیشتر از ما رفتید و ما نیز به دنبالتان خواهیم آمد. احمد و ترمذی این حدیث را روایت کرده‏اند که ترمذی آنرا حسن تلقی کرده است.[[416]](#footnote-416)

این همان زیارتی است که پیامبر ص برای امت خود تشریع نموده و به آنان تعلیم داده است. آیا چیزی از آنچه اهل شرک و بدعت بدان اعتماد و تکیه می‏کنند وجود دارد؟ یا اینکه آنرا از هر جهت در تضاد با آن چیزی می بینند که آنها انجام مي‏دهند و برآن هستند؟ چه نیکوست سخن مالک بن انس که می‏گوید: پایان این امت جز با آنچه که ابتدای آن اصلاح شده اصلاح نخواهد شد. هر میزان تمسک امتها به عهدی که با پیامبران بسته اند ضعیف شده و ایمانشان کاهش یافت در عوض آن شرک و بدعت در میان آنان فزونی پیدا کرد.

سلف صالح توحید خود را سره و خالص گردانید و از حریم آن دفاع کرد و رعایت نمود. به طوری که هر گاه یکی از آنان به پیامبرص سلام می داد سپس قصد دعا داشت رویش را به سوی قبله می چرخاند.

و پشت خود را به دیوار قبر کرده سپس دعا می کرد. از امامان چهارگانها اهل سنت نص وارد شده است که در هنگام دعا رو به قبله می ایستادند و حتی در نزدیکی و جوار قبر دعا نمی‏کردند. زیرا دعا کردن عبادت است. ترمذی و دیگران روایت کرده‏اند که دعا همان عبادت است[[417]](#footnote-417) سلف عبادت را تنها به خداوند اختصاص می دادند و برای او خالص می‏کردند و آنرا در نزد قبرها انجام نمی‏دادند مگر آنچه که پیامبرص بدان اجازه داده بود، نظیر دعا برای صاحبان قبرها و طلب مغفرت و بخشش برای آنان.

ابو داود از ابوهریره[[418]](#footnote-418) آورده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند منازل خود را قبر قرار ندهید قبر مرا عید قرار ندهید، برمن صلوات بفرستید هر جا که باشید صلوات شما به من می رسد. سند این روایت جید و راویان آن موثق و مشهورند.

مقصود از منازلتان را قبر قرار ندهید یعنی اینکه نماز، دعا، قرائت قرآن را در آن تعطیل نکنید که به منزله قبرها شوند پیامبرص به اختصاص دادن نافله در منازل دستور داده و از اختصاص آن به قبرها نهی فرموده است و این برخلاف و ضد عملکر مشرکان یهودی و مسیحی و نظایر آنهاست.

مفاسد بسیار بزرگی در تعظیم قبرها و برگزیدن آنها به عنوان عید وجود دارد که فقط خداوند از آن آگاه است. خداوند به سبب آن بر کسی که در قلب آن وقار خداوند و غیرت توحید و نکوهش شرک باشد خشمگین نمی‏شود. از جمله مفاسد قبرها عبارتند از: عید برگزیدن آنها، نماز گزاردن در آنها، طواف کردن بر آنها، بوسیدن و لمس کردن آنها، پاشیدن خاک آنها بر چهره، پرستش صاحبان آنها، طلب کمک و یاری از آنها، در خواست پیروزی، رزق، عافیت و پرداخت دین از آنها، گشایش گرفتاری ها، در خواست رفع اندوه و غم از آنها و انواع در خواست هایی که بت پرستان از بتهای خود تقاضا می‏کردند. اگر به اغراق کنندگانی که قبرها را عید می گیرند بنگری، هنگامی که قبرهای مورد نظر خود را از دور می بینند از زین شترها و چهارپایان سواری خود پایان آمده، پیشانی خود را بر زمین ‏گذاشته و زمین را می بوسند، دستارهایشان را برداشته، داد و فریادشان بلند می‏شود، به حدی گریه می‏کنند که هق هق گریه آنان شنیده می‏شود، از کسی طلب یاری و کمک می‏کنند نه جهان را آغاز می‏کند و نه چیزی را بر می گرداند، فریاد زده‏اند ولی از مکانی بسیار دور، هنگامی که به قبر نزدیک می شوند دو رکعت نماز بجا می آورند. می پندارند که به اجر و پاداشی دست یافته اند حال آنکه بر کسی که به دو قبله نماز می خواند پاداشی نیست، می بینی در اطراف قبر سجده و رکوع می‏کنند و از مرده فضل و رضوان می طلبند حال آنکه دستان خود را از پیشیمانی و حسرت پر می‏کنند. پس اشکهایی که در اینجا ریخته می‏شود برای غیر خدا – حتی برای شیطان – است. صداهایی که بلند می شوند نیز برای غیر خداست. از مرده نیاز ها طلب می‏شود و رهایی از مشکلات درخواست می گردد. رفع اندوه و بی نیازی از صاحب قدرتان و سلامت عافیت از بیماری ها و بلاها را از آنان می خواهند. پس شروع به طواف کردن و چرخیدن به دور قبر می‏کنند. در واقع با این کار آن قبر را به بیت الحرام که خداوند آنرا مبارک و هدایت گر عالمیان قرار داده است، تشبیه می‏کنند. سپس شروع به بوسیدن و لمس کردن آن قبر می‏کنند. آیا حجر الاسود را دیده ای که زیارت کنندگان خانه خدا با آن چکار می‏کنند ؟ گروه مشرکان با قبرها چنان اعمالی و حتی بیشتر از آن انجام مي‏دهند چنان که پیشانی و صورتشان را بدان می مالند، به طوری که برای خداوند و در پیشگاه اوسجده نمی‏کنند و پیشانی به زمین نمی مالند. سپس مناسک حج قبر را با کوتاه کردن موی سر و تراشیدن ریش کامل می‏کنند. بهره خود را از آن بت می گیرند لذا هیچگونه بهره و نصیبی در نزد خداوند ندارند. قربانی کنندگان برای آن بت قربانی می‏کنند. که نماز، مناسک و قربانی های آنان برای غیر خداوند که پروردگار جهانیان است، انجام می گیرد. اگر به آنان بنگری می بینی برخی از آنان به برخی دیگر تهنیت و شاد باش می گویند. و به یکدیگر می گویند، خداوند به شما و ما پاداش کامل و بهره کافی عطا کند هنگامی که از زیارت و حج قبر بر می گردند کسانی که با آنان به آن مناسک نرفتند و هم فکر آنان هستند، از آنان می خواهند تا ثواب حج قبر را به همان بهای کسی که به حج بیت الحرام نرفته اند عوض کنند. می گویند: خیر، با حج تمام سالهای بیت الحرام قابل برابری و معاوضه نیست. (یعنی ثواب زیارت آن قبور و انجام مناسک یک بار آن را بیشتر از چند ها بار مکه و بیت الحرام می‏دانند) و الله اعلم.

این تمام آن چیزهای نیست که از آنان حکایت کردیم و تمامی بدعت ها و گمرهی های آنان را بر نشمرده ایم. چرا که گمراهی ها و بدعت های آنان بیش از آن است که بخاطر برسد و در خیال بگنجد. منشاء و سر آغاز پرستش بت ها در میان قوم نوح – همان گونه که قبلا گذشت – این گونه بود. هر کس کمترین بویی از علم و درک برده باشد مي‏داند که از مهمترین مسائل جلوگیری از اسبابی است که منجر به چنان حرام و محظوری می‏شود و صاحب شریعت خود آگاه تر است به عاقبت و سرانجام آنچه که از آن نهی می‏کند و آنچه که این مسائل منجر به آن می شوند. و خود در نهی از آن و عذابی که در پی آن می‏آید حاکمتر و قاضی تر است. مي‏داند که خیر و هدایت در اتباع و اطاعت ودر همان چیزی است که او گفته است و شر و گمراهی درنافرمانی از شریعت او و مخالفت با آن است.

این سخن ابومحمد مقدسی رحمه الله علیه بود.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: سخت گیری شدید بر تصویر گران (مجسمه سازان).

دوم: تذکر و یاد آوری علت سخت گیری فوق و آن هم به علت ترک ادب با خداست به دلیل این گفته خداوند که از طریق حدیث قدسی وارد شده است که فرموده است: کیست ظالم تر از آن کسی که می رود تا همچون مخلوق من را خلق کند.

سوم: هشدار و یادآوری قدرت خداوند و ناتوانی تصویرگران به دلیل این فرموده خداوند که اگر می توانند خلق کنند پس یک ذره یا دانه گیاه یا دانه جو را خلق کنند.

چهارم:تصریح به اینکه تصویرگران(مجسمه سازان) از همه مردم بیشتر عذاب خواهند دید.

پنجم: خداوند به تعداد هر مجسمه‏ای یک نفر را خلق می‏کند تا صورتگر (مجسمه ساز) به وسیله او عذاب داده شود.

ششم: خداوند مجسمه ساز را مکلف می‏کند که در آنچه شکل داده و خلق کرده است روح و حیات بدمد.

هفتم:دستور شریعت مبنی بر نابودی مجسمه‏ها در صورت یافت شدن آنها.

باب: آنچه پیرامون زیادی سوگند خوردن آمده است.

خداوند متعال می‏فرماید: ﭽ **ﯻ ﯼﯽ** ﭼ (المائده: ٨٩)

یعنی: سوگندهای خودتان را حفاظت کنید. از ابوهریره س روایت شده است، که از رسول خدا ص شنیدم می فرمود: سوگند رونق دهنده (بالا برنده) کار و از بین برنده کسب است. مسلم و بخاری این حدیث را روایت کرده‏اند.

مصنف می‏گوید: باب: آنچه پیرامون زیادی سوگند خوردن آمده است.

یعنی نهی و عذابی که برای این کار در شریعت وارد شده است. سپس به فرموده خداوند استناد کرده است که می‏فرماید:

(ﯻ ﯼﯽ) ابن جریر می‏گوید یعنی: سوگند هایتان را بدون دادن کفاره رها نکنید. مفسران دیگر از ابن عباس روایت کرده‏اند، مقصود این است که سوگند نخورید. و دیگران گفته‏اند مقصود این است که سوگند هایتان را از شکستن یا عمل نکردن (به مصداق آن) حفظ و مراقبت کنید. مراد مصنف از آیه همان نظر ابن عباس است، این دو قول متلازم هم اند. زیرا لازمه سوگند زیاد، شکستن زیاد همراه با کم توجهی و عدم تعظیم برای خداوند است. همچنین بیانگر سایر خصالی است که با کمال توحید واجب یا عدم آن منافات دارد.

سپس مصنف به حدیثی استناد کرده است که از ابوهریرة س روایت شده است. که از رسول خدا ص شنیدم:.... الی آخر حدیث. که علاوه بر مسلم وبخاری ابو داود و نسائی نیز آن را آورده اند.[[419]](#footnote-419)

معنای حدیث مذکور این است هنگامی که فرد بر کالای خود سوگند خورد مبنی بر اینکه فلان و بهمان قیمت برای آن داده شده یا آنرا به فلان و بهمان قیمت خریده است. مشتری در واقع او را در گفته اش صادق می پنداردو بیشتر از قیمت آن از وی می خرد، در حالی که فروشنده دروغگوست و به صرف طمع به افزایش قیمت سوگند خورده است. پس از خداوند متعال نافرمانی کرده است. که با از بین رفتن برکت آنچه گرفته مجازات و عقوبت داده می‏شود. هرگاه برکت کسب او از بین رفت نقصی که بر کسب او وارد می‏شود بسیار بزرگتر است از آن افزونی و زیادتی که با سوگند برای او حاصل شده است و چه بسا بهای آن کالا به کلی از بین برود. آن چه نزد خداست تنها با اطاعت از او قابل دسترسی است. اگرچه دنیا برای نافرمان زینت داده شود ولی عاقبت آن نابودی، از بین رفتن و عذاب است.

از سلمان **س** روایت شده است که رسول خدا **ص** فرمودند: سه نفرند که خداوند با آنان سخن نمی‏گوید و پاکشان نمی‏کند و دارای عذابی دردناک هستند، سفید موی (پیر) زنا کار، فقیر مستکبر و شخصی که تنها بضاعت و توانای‏اش این است که با سوگند خود خرید و فروش می‏کند. طبرانی آنرا با سند صحیح روایت کرده است.

مصنف : به حدیثی که از سلمان س روایت شده استناد کرده است که گفت: با رسول خدا ص فرمودند:... تا پایان حدیث. که طبرانی با سند صحیح آنرا روایت کرده است.[[420]](#footnote-420)

شاید مقصود از سلمان، سلمان فارسی باشد. همان ابوعبدالله، با آمدن پیامبر ص به مدینه اسلام آورد و در جنگ خندق حضور داشت، ابوعثمان نهدی، شرحبیل بن سمط و دیگران از وی روایت کرده‏اند. پیامبرص در خصوص وی فرموده است: سلمان ازما اهل بیت است، خداوند از یاران من چهار نفر را دوست دارد، علی، ابوذر، سلمان و مقداد. ترمذی و ابن ماجه آنرا روایت کرده‏اند.[[421]](#footnote-421)

حسن می‏گوید، سلمان فرمانروای سی هزار نفر بود در یک عبائی برای آنها خطبه می خواند که نصف آن را پهن کرده و نصف دیگرش را به تن می کرد. در زمان خلافت عثمان س وفات یافت. ابو عبیدة می‏گوید: سال سی وششم از سیصد و پنجاه سال احتمال دارد که سلمان بن عامر بن أوس ضبی باشد. اینکه سه نفر هستند که خداوند با آنان سخن نمی‏گوید، به معنای نفی کلام خداوند با این نافرمانان و دلیل بر این است که خداوند با کسی که از او اطاعت کرده است سخن می‏گوید.

کلام صفتی از صفات کمال اوست. ادله کتاب و سنت دال بر آن بسیار روشن و آشکار است. و این همان دیدگاهی است که اهل سنت و جماعت بر آنند مبنی بر متکی بودن و بر پا شدن افعال با خداوند است. و اینکه فعل با خواست و مشیَّت او تحقق و به صورت تدریجی تحقق می یابد و خداوند همیشه متصف به آن است او به وجود آورنده تک تک چیزهاست. و پدید آورنده هر جنسی است. همان طوری که نظر پیشوایان حدیث و دیگران از پیروان شافعی و گروههای دیگر همین است. خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﭼ (يس: ٨٢)

اگر امر او به چیزی تعلق گرفت و اراده آن را کرد به آن می‏گوید بشو و بی درنگ خواهد شد. این آیه با حروفی که بیانگرآینده است و افعالی که به حال و آینده دلالت دارند آمده است و این قبیل در قرآن کریم فراوانند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه : می‏گوید: اگر – نفات صفت کلام – به ما بگویند: این لازمه آن است که حوادث قائم به کلام خداوند باشند. می گوییم کدامیک از سلف پیش از شما و پیشوایان قبلی آن را انکار کرده‏اند؟ (یعنی همینگونه است و تردیدی در آن نیست). نصوص قرآن کریم و سنت به اضافه عقل صریح، متضمن و موید آن است. لفظ حوادث مجمل است. گاه اتفاقات و نقصها و کاستی‏ها مورد نظر است. در حالیکه خداوند متعال از آن منزه است بلکه از کلام و افعال و امثال آنها را اگر بخواهد جایگزین آن می‏سازد (همان چیزهایی که کتاب وسنت بدان دلالت دارند. نظر درست وصحیح، نظر و دیدگاه اهل علم و حدیث است. که می گویند خداوند همیشه هر وقت که خواست و اراده کرد متکلم بوده است. افرادی مثل ابن مبارک، احمد بن حنبل و دیگر پیشوایان اهل سنت بر این نظرند.

(شارح) مقصود از بر پا شدن حوادث به وسیله خداوند متعال، یعنی قدرت او بر آنها و بوجود آمدن آنها با خواست و فرمان خداوند. والله اعلم.

اینکه فرموده است خداوند آنان را پاک نمی‏کند و عذاب دردناکی در انتظار آنهاست یا عذاب دردناکی دارند، به سبب بزرگی گناهشان، عقوبت و عذاب آن نیز بزرگتر و عظیم است. به سبب این سه چیزی که بزرگترین عقوبتها را خواهند دید.

عبارت عربی« أشیمط زان» که سفید موی زنا کار یا پیر زناکار ترجمه شده است به صورت تصغیر استعمال شده است و این به منظور تحقیر اوست. چرا که دواعی معصیت در حق او ضعیف است. و بیانگر آن است آنچه اورا به گناه و نافرمانی وا داشته است صرفا دوست داشتن گناه و نافرمانی و فجور و عدم ترس او از خداست. ضعف داعی گناه و نافرمانی همراه با انجام آن موجب شدت مجازات بر گناهکار و نافرمان است. بر خلاف جوان که گاهی قوت داعیه شهوت با وجود اینکه از خداوند می ترسد، بر وی غلبه پیدا می‏کند و گاهی به خود آمده و پشیمان می‏شود و خود را به سبب آن گناه سرزنش و ملامت می‏کند، در نتیجه به آن گناه پایان داده و به خداوند بر می گردد.

فقیر مستکبر نیز همانند پیر زناکار، چیزی ندارد تا او را به کبر و خود بزرگ بینی فرا خواند. زیرا غالبا فراوانی مال، نعمتها و ریاست، فرد را به کبر می کشاند. ولی فقیر مستکبر داعیه ای ندارد تا او را به استکبار بکشاند در نتیجه این استکبار و خود بزرگ بینی او بی آنکه داعیه ای داشته باشد بیانگر آن است که کبر و بزرگ بینی طبیعت و سرشت اوست و قلب او را پوشیده و فرا گرفته است. پس عقوبت و مجازات او نیز بزرگتر می‏شود. به دلیل نبود داعیه ای برای چنین خلق مذمومی که از بزرگترین گناهان است.

اینکه می‏فرماید مردی که بضاعت خود را در خرید و فروش، سوگند به خداوند قرارداده است. اسم شریف الله در عبارت عربی منصوب است. یعنی: سوگند به الله. بضاعتش را آن قرار داده به دلیل این است که همیشه ملازم آن است و سوگند به خدا بر این شخص غلبه پیدا کرده است. تمامی این اعمال بیانگر آن است اگرچه انجام دهنده آنها موحد باشد ولی توحید او ضعیف است. با توجه به آنچه در قلب اوست و بر زبان و عملش آشکار گشته و با توجه به گناهان بزرگی که با وجود اندکی داعیه گناه از او سر زده است، اعمال او ضعیف و سست است.

از خداوند سلامت و عافیت تقاضا داریم و از هر عملی که بدان راضی و خشنود نیست و آنرا دوست ندارد به او پناه می بریم.

درصحیح از عمران بن حصین س روایت شده است که گفت، رسول خدا ص فرمودند، بهترین امت من کسانی هستند که هم قرن من‏اند، سپس کسانی که پس از آنها می‏آیند، سپس نسلی که بعد از آنها می آیند.

عمران می‏گوید: نمی دانم که پس از قرن خود دو نسل (قرن) را گفت یا سه قرن. (درادامه فرمودند) سپس بعد از آن گروهی می آیند که مشاهده می‏کنند و شهادت نمي‏دهند، خیانت می ورزند و امانت داری نمی‏کنند، (نمی توان به آنان امانت سپرد)، نذر می‏کنند و به نذر خود وفا دار نیستند. چاق و چلگی درمیان آنان آشکار می‏شود.

مقصود مصنف از « در صحیح » یعنی صحیح مسلم. ابوداود و ترمذی نیز آن حدیث را آورده اند. بخاری نیز با لفظ «خیرکم » به جای «خیر أمتی» این حدیث را آورده است.

مصنف: در اینجا به حدیثی که عمران بن حصین س روایت کرده استناد نموده است که وی گفت: رسول خدا ص فرمودند: بهترین امت من کسانی هستند که همقرن من اند. سپس کسانی که قرن پس از آنها می آیند، سپس نسلی (قرنی) که پس از آنها می آیند. عمران می‏گوید: نمی دانم، که پس از قرن خود، دو قرن را گفت، یا سه قرن. سپس بعد از آن گروهی می آیند که مشاهده می‏کنند و شهادت نمي‏دهند، خیانت می ورزند و امانت داری نمی‏کنند. نذر می‏کنند و به نذر خود وفادار نیستند، چاق و چلگی در میان آنان آشکار می‏شود.[[422]](#footnote-422)

عبارت «بهترین امت من همقرن من اند یا کسانی هستند که در قرن من اند» به دلیل فضیلت و برتری آن قرن در علم و ایمان و اعمال صالحی که مسابقه دهندگان نیکی و خوبی برای آن اعمال مسابقه مي‏دهند و عمل کنندگان از یکدیگر پیشی می گیرند و برتری می جویند. خیر و نیکی در آن قرن غلبه پیدا کرده و طرفداران آن فزونی یافت. شر و پیروان آن کاهش پیدا کرد. اسلام و ایمان در آن قرن عزت و قدرت داشت و علم و علما در آن قرن فراوان شد.

سپس نسلی که در قرن بعد از قرن پیامبرص آمدند نسبت به قرنهای بعدی برترند چرا که اسلام (حقیقی) در آن آشکارتر و انگیزه برای پذیرش آن نسبت به نسلهای بعد بیشتر بود. هم اشتیاق برای اسلام بیشتر بود و هم کسانی که بدان پایبند و برپادارنده آن بودند افزونتر بود. بدعتهایی که در آن آشکار می‏شد بی‏درنگ انکار شده و احساس خطر می‏کردند و آن را از بین می‏‏بردند بدعتهایی مثل بدعت خوارج، قدریه و شیعه. این بدعتها اگر چه در آن قرن آشکار شد ولی پیروان آنها و بوجود آورندگان آنها در نهایت ذلت، بدبختی و پستی بودند و کسانی از آنها که معاندت می کرد ند و توبه نمودند کشته می‏شدند.

اینکه عمران بن حصین می‏گوید: نمی دانم که پیامبرص دو قرن بعد از خود را مطرح کرد یا سه قرن. این شک راوی حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه است. ولی آنچه در روایات مشهور است، قرون برتر همان سه قرن نخست اند. قرن سوم از حیث فضل و برتری پایین تر از قرن های پیش از خود است. چرا که بدعتها فزونی پیدا کرد ولی علما نیز فراوان بودند و اسلام در آن قرن غالب و پیروز و جهاد نیز بر پا بود. سپس پیامبرص وقوع ظلم وجفا در دین و کثرت هوا وهوس گرایی را پس از سه قرن مذکور مطرح می‏کند.

می‏فرماید: سپس بعد از آن سه قرن گروهی می آیند که مشاهده می‏کنند ولی شهادت نمي‏دهند، به دلیل اینکه شهادت دادن را کم اهمیت می پندارند. و خود را برای صدق و راستی خالص نکرده‏اند و این مسائل به سبب کمی دیانتشان و ضعف اسلامشان است.

فرموده است « خیانت می ورزند امانت داری نمی‏کنند یا به آنان امانت سپرده نمی‏شود » دلالت دارد بر اینکه خیانت برآنان غلبه پیدا کرده و یا بر بیشتر آنان غالب گشته است.

فرموده است: « نذر می‏کنند و وفا نمی‏کنند، یعنی آنچه بر آنان واجب است ادا نمی‏کنند. آشکار شدن اینگونه اعمال پست و نکوهید بیانگر ضعف اسلام و عدم ایمان آنهاست.

فرموده است: «چاقی در میان آنان آشکار می گردد » چاق شدن آنان به سبب میل و تمایل آنان به دنیا و رسیدن به شهوتها و تنعم از آنها و غفلت و بی خبری آنان از سرای آخرت و عمل نکردن برای آنجاست.

در حدیث آمده است که هر زمانی که به مردم می گذرد نسل های بعد از آن زمان بدتر از نسلهای قبل است (و این روند ادامه می یابد) تا اینکه با پروردگارتان مواجه شوید. (به درگاه او حاضر شوید).

می‏گوید:[[423]](#footnote-423) آنرا از پیامبرتان ص شنیدم. همیشه و به طور مداوم شر در امت رو به فزونی می رود. تا شرک و بدعت در میان بسیاری از آنان آشکار شود تا جایی که این شرک و بدعت کسانی را به علم و تعلیم و تالیف را نیز در بر خواهد گرفت.

(شارح) بلکه خود آنهایی که به علم و تعلیم اشتغال دارند نیز به سوی شرک و گمراهی و بدعت فرا می خوانند و در این زمینه کتابهایی در شعر و نثر تالیف می‏کنند. به خداوند از آنچه موجب خشم اوست پناه می بریم.

در صحیح از ابن مسعود روایت شده است: که رسول خدا فرمودند: بهترین مردم، (مردم) قرن من است. سپس کسانی که بعد از آنها (مردم قرن) می آیند. سپس کسانی که بعد از آنها می‏آیند و سپس کسانی که بعد از آنها می‏آیند. سپس گروهی می‏آیند که شهادت هر کدام از آنها بر سوگند شان و سوگندشان بر شهادتشان پیشی می‏گیرد.

ابراهیم (نخعي) می‏گوید: ما را در حالیکه کوچک بودیم برای شهادت و عهد (پیمان) می زدند.

مصنف در ادامه به روایتی از ابن مسعود س استناد کرده است که گفت پیامبرص فرمودند: بهترین مردم (مردم) قرن من است. سپس کسانی که بعد از آنها (مردم قرن من) می آیند. سپس کسانی که بعد از آنها می آیند و سپس کسانی که بعد از آنها می آیند. سپس گروهی می آیند که شهادت هر کدام از آنها بر سوگند شان و سوگندشان بر شهادتشان پیشی می گیرد.[[424]](#footnote-424)

(شارح) این وضعیت کسی است که تمام رغبت و میلش را صرف دنیا می‏کند و معاد را فراموش کرده است. از این رو مساله شهادت و سوگند چه بصورت تحمل و چه بصورت ادا از نظر او کم اهمیت است. به سبب کمی ترس او از خدا و عدم توجه و اهمیت او به این امر. که این امر بر بیشتر مردم غبله یافته. و خداوند یاری گرو کمک کار است. هنگامی که در صدر نخست اسلام اینچنین موضوعی اتفاق افتاده است پس در سالها و دوران های بعدی به مراتب بیشتر شده است. پس از چنین مردمانی بر حذر باش.

اینکه ابراهیم می‏گوید ما را در حالیکه کوچک بودیم به خاطر شهادت و عهد (پیمان) می‏زدند. بیانگر فزونی علم تابعین (قرن پس از قرن پیامبرص وقوت ایمان و معرفت آنان به خداوند است. و اینکه آنان به وظیفه خود در مساله امر به معروف و نهی از منکر پابرجا بودند. چرا که این وظیفه بزرگترین جهاد است و دین جز با آن برپا نمی‏شود. این در واقع ایجاد رغبت برای تمرین کودکان و کوچکتران برای اطاعت از پروردگارشان و بازداشتن آنان از آنچه به ضررشان است. این فضل و کرم خداست به هر کس که بخواهد می‏دهد و خداوند دارای فضل بسیار بزرگ است.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: توصیه و سفارش به حفظ و مراقبت از سوگند و پیمان.

دوم: خبر دادن از اینکه سوگند موجب فزونی و رونق کالا می‏شود ولی در عوض از بین برنده برکت کسب است.

سوم: وعده عذاب سخت برای کسی که تنها با سوگند خرید و فروش می‏کند. (یعنی در خرید و فروش سوگند می خورد).

چهارم: تذکر به این مطلب که اگر داعیه انجام گناه اندک باشد مجازات آن گناه به نسبت آن بزرگتر می‏شود.

پنجم: نکوهش کسانی که سوگند می خورند ولی به مصداق آن عمل نمی‏کنند و به سوگند خود وفادار نیستند.

ششم: تمجید وستایش پیامبرص از قرون سه گانه یا چهار گانه نخست و یادآوری آنچه پس از آن اتفاق خواهد افتاد.

هفتم: نکوهش کسانی که شاهد یک امری هستند ولی برای آن شهادت نمي‏دهند. (در واقع کتمان می‏کنند).

هشتم: سلف کودکان یا کوچکترها را برای شهادت و وفاداری به عهد و پیمان تنبیه می‏کردند و می زدند.

باب آنچه در خصوص عهد خدا و عهد رسول خدا (ص) آمده است.

خداوند متعال فرموده است: ﭽ **ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ** ﭼ (النحل: ٩١)

یعنی: به پیمان خدا وفا کنید هرگاه که بستید و سوگندها را پس از تأکید، نشکنید، در حالیکه خدا را آگاه و گواه خود گرفته‏اید. بی‏گمان خدا مي‏داند آنچه را که می‎کنید.

مصنف این باب را با آنچه در خصوص عهد خداو عهد رسول خداص در شریعت آمده است، آغاز کرده است. و به این فرموده‏ی خداوند استناد می‏کند که می‏فرماید:

ﭽ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛﮜ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ ﮢ ﭼ (النحل: ٩١)

عماد ابن کثیر می‏گوید: این از جمله چیزهایی است که خداوند به آن فرمان می‏دهد و آن وفا به عهد و پیمان هاو محافظت بر سوگندهای موکد است. بنابراین می‏فرماید: (ولاتنقصوا الأیمان بعد توکیدها) یعنی سوگندهایتان را پس از تأکید آنها نقص نکنید. میان این فرموده و آیه ﭽ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﭼ (البقره: ٢٢٤) یعنی: خدا را آماج سوگندهای خویش نکنید.

وآیهﭽ ﯵ ﯶﯷ ﯸ ﯹﯺ ﯻ ﯼﯽ ﭼ (المائده: ٨٩)

یعنی: آن کفاره سوگندهایتان است هنگامی که سوگند می خورید سوگندهایتان را حفظ کنید، تعارضی وجود ندارد؟

یعنی سوگندهایتان را بدون کفاره ترک نکنید. همچنین بین آیه مذکور و آنچه در صحیح مسلم و بخاری آمده است تعارضی وجود ندارد. در صحیح بخاری و مسلم آمده است،[[425]](#footnote-425) من، به خدا سوگند، سوگندی نمی خورم مگر اینکه غیر آن موردی که برای آن سوگند خورده‏ام اگر بهتر باشد، آنچه را که بهتر است انجام می‏دهم و کفاره سوگندم را که عمل نکرده‏ام پرداخت می کنم. میان این حدیث و تمامی آیه‏ای که در اینجا مطرح شد تعارضی وجود ندارد.

و آیه این است که خداوند می‏فرماید: (ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ) یعنی: سوگندهایتان را پس از توکیدآنها نشکنید و نقض نکنید. زیرا در اینجا سوگندهایی مراد است که در عهد و پیمانها به کار گرفته شده و در داخل آنها جای دارد. نه سوگندهایی که به منظور برانگیختن یا منع کردن باشد. از این رو مجاهد در خصوص آیه مذکور می‏گوید: مقصود از حلف (سوگند) همان سوگندهای جاهلیت است.

آنچه را که احمد از جبیربن مطعم روایت کرده مؤید گفته مذکور است. جبیربن مطعم می‏گوید: رسول خداص فرمودند: در اسلام سوگند (حلف) وجود ندارد، هر سوگندی که در جاهلیت بود. اسلام تنها شدت را بر آن افزود. مسلم[[426]](#footnote-426) نیز مثل آنرا روایت کرده است. معنایش این است که با وجود اسلام نیازی به سوگندی که در جاهلیت انجام می‏دادند نیست. زیرا درتمسک به اسلام شخص از آنچه در جاهلیت بود بی نیاز می گردد و اسلام برای او کفایت می‏کند.

خداوند فرموده است (ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡ) خداوند مي‏داند آنچه شما انجام مي‏دهید. در واقع تهدید و وعده عذاب برای کسی است که سوگند و پیمانش را پس از تاکید آن نقض کرده است.

از بریده روایت شده است که گفت رسول خدا ص هنگامی که امیری را برای یک لشکر یا گروه برگزید، او را به ترس از خدا و رفتار نیکو با کسانی از مسلمانان که با او هستند توصیه کرد وگفت: بانام خداوند نبرد را آغاز کنید، در راه خدا با کسانی که به خدا کفر ورزیده اند بجنگید. نبرد کنید ولی در غنیمت زیاده روی نکنید، پیمان نشکنید، کسی را مثله نکنیدوبچه هارا نکشید.

هرگاه با دشمن مشرکتان مواجه شدید، آنها را به سه خصلت – یا خصال – فرا بخوان هر کدام از آنها را پذیرفتند از آنها بپذیر و از آنان دست بکش. سپس آنان را به اسلام فرا بخوان، اگر پاسخ مثبت دادند از آنان قبول کن. سپس آنان را به تغییر مکان از منزل خود به منزل مهاجرین دعوت کن. وبه آنان خبر بده که اگر چنین کاری انجام دهند، همانند مهاجرین پاداش خواهند گرفت، وهر چه بر سر مهاجرین بیاید برسر آنان نیز خواهد آمد.اگر از تغییر مکان به آنجا سر باز زدند آنها را با خبر ساز که همانند مسلمانان بیابانگرد هستند، حکم خداوند متعال بر آنان جاری می‏شود. در غنیمت وفیء چیزی نصیب آنان نمی‏شود. مگر اینکه به همراه مسلمانان جهاد کنند. اگر از جهاد ابا کردند از آنان جزیه بخواه. اگر پرداخت جزیه را قبول کردند از آنان دست بکش وجزیه را بپذیر. اگر سر پیچی کردند از خداوند طلب کمک کن وبا آنان بجنگ. اگر مردمان یک قلعه را محاصره کردی و از تو خواستند که برای آنان عهد خدا وعهد پیامبرص قرار دهی. برای آنان عهد خدا وعهد رسول خدا را قرار نده. بلکه پیمان (عهد)خودت ویارانت را برای آنان قرار بده. چرا که اگر شما پیمان خود و یاران خود را بشکنید، ساده‏تر و پایین‏تر است از اینکه پیمان خدا و رسولش را بشکنید. اگر ساکنان یک قلعه را محاصره کردی واز تو خواستند با حکم خدا بر آنان داوری کنی، با این عنوان داوری نکن. بلکه با حکم خود در میان آنان داوری کن. چرا که تو نمی دانی.آیا در خصوص آنان درست به حکم خداوند می رسی یا خیر؟ مسلم این حدیث را روایت کرده است.

مقصود ازبریده همان ابن حصیب أسلمی است، این حدیث روایت پسرش سلیمان از اوست. که در المفهم آنرا گفته است.

عبارت « رسول خداص هنگامی که امیری را برای یک لشکر یا گروه برگزید، او را به ترس از خدا و رفتار نیکو با کسانی از مسلمانان که با او هستند توصیه کرد». مسأله فقهی این عبارت برگزیدن امیر و فرمانده و وصیت و سفارش به آنان است.

حربی می‏گوید: سریه: به دسته ای که به صد نفر یا نزدیک آن برسد، گفته می‏شود. جیش ؛ نفرات آن بیشتر از نفرات سریه است. تقوای خدا؛ یعنی دوری گزیدن و پرهیزکردن از عقوبت و عذاب او به طریق اطاعت و فرمانبرداری از او.

(شارح) تقوای خدا با عمل به آنچه خداوند فرمان داده و پایان دادن و دست کشیدن از آنچه خداوند نهی کرده است، تحقق می یابد.

عبارت «رفتار نیکو داشتن با مسلمانانی که همراه او هستند» یعنی: پیامبرص توصیه کرد که با مسلمانان همراه خود به نرمی و نیکویی رفتار کند و در برابر آنان فروتن و متواضع باشد و خود برتربینی نکند.

عبارت « با نام خداوند نبرد را آغاز کنید ». یعنی در انجام مقدمات جنگ و سر آغاز آن از خداوند طلب کمک کنید و برای او اخلاص بورزید. (شارح) باء در بسم الله در حدیث مذکور برای استعانت و توکل بر خداست.

عبارت « بجنگید با کسانی که به خدا کفر ورزیده اند » این عموم تمامی کافران اعم از محاربین و غیر آنها را در بر می گیرد. و تنها کسانی از آنها که عهد و پیمان بسته اند، یا راهب و زنان و بچه هایی که به سن بلوغ نرسیده اند استثناء شده اند، و به دنبال آن فرموده است فرموده است: «بچه ها را نکشید» از کشتن راهبان و زنان نیز نهی فرموده است. چرا که غالبا جنگی از سوی آنان انجام نمی‏شود ؛ اگر کسانی از آنان در جنگ مشارکت داشته و یا برای جنگ تدبیر و چاره اندیشی کرد کشته می شوند. در خصوص فرزندان و اولاد نیز همین حکم جاری است که کشته نمی شوند. عبارت عربی « ولا تفلّوا و لا تغدرو اولاتمثلوا» یعنی: در برداشت غنیمت زیاده روی نکنید، پیمان نشکنید و کسی را مثله نکنید. غلول: یعنی برداشتن از غنیمت قبل از قسمت آن. غدر؛ شکستن پیمان.

تمثیل در اینجا همان مثله کردن مرده است مثل بریدن بینی، گوش و کارهای بیهوده، انجام دادن با او. که در تحریم این امور اختلافی میان علما نیست.

عبارت اینکه « هرگاه با دشمن مشرکان مواجه شدی، آنها را به سه خصال – یا خلال – فرا بخوان ».

در این عبارت برای راوی شک و تردید ایجاد شده است که خصال گفته است یا خلال. که معنای هر دوی آنها یکی است.

عبارت « هر کدام از آنها را پذیرفتند، از آنها بپذیر و از (جنگ با) آنان دست بکش».

در خصوص نصب کننده أیتهنّ دو نظر وجود دارد که شارح آنها را مطرح کرده است ؛ نخست بنابر اشتغال بودن منصوب است. دوم: بنابر نزع خافض (حدف حرف جر) منصوب شده است.

عبارت «سپس آنها را به اسلام فراخوان». روایت در تمامی نسخه های کتاب مسلم به همین شیوه آمده است. یعنی با افزودن ثم (سپس) ولی درست اسقاط ثمّ است. همانطوری که در غیر از کتاب مسلم روایت شده است. کتابهایی مثل مصنف ابوداود، کتاب الاَموال ابو عبید، چرا که آن ابتدای تفسیر خصلتهای سه گانه است.

عبارت « سپس آنان را به تغییر مکان از منزل خود به منزل مهاجران دعوت کن ». یعنی: به مدینه دعوت کن. در ابتدای کار هجرت به مدینه برای هر کسی که به اسلام می گردید واجب بود.

این بیانگر آن است که هجرت بر تمامی کسانی که از اهل مکه و غیر آن، ایمان آورده‏اند واجب است.

عبارت « اگر از تغییر مکان (کوچ کردن) به آنجا سر باز زدند» یعنی: هر کس اسلام بیاورد، هجرت و جهاد نکند، نه از خمس و نه از فی چیزی به او داده نمی‏شود.

امام شافعی رحمة الله علیه این حدیث را مشمول اعراب (بیابانگردان عرب) مي‏داند و چیزی از فی را برای آنان در نظر نمی گیرد. بلکه از ثروتمندان آنان صدقه گرفته می‏شود و به فقرا پرداخت می گردد. همان طوری که جهاد گران و سربازان و سپاهیان از نظر شافعی از صدقه حقی ندارند هر مالی باید برای اهل آن صرف شود. مالک رحمة الله علیه و ابوحنیفه رحمة الله علیه میان این دو مال تفاوتی قائل نیستند و هر دو را مساوی هم می‏دانند و صرف هردو را برای کسی که ضعیف است جایز می دانند.

از نظر ابوحنیفه رحمة الله علیه از تمامی کافران بجز مشرکان عرب و مجوس آنان گرفته می‏شود. امام شافعی می‏گوید: تنها از اهل کتاب گرفته می‏شود، چه عرب باشد چه غیر عرب. که ظاهر مذهب و قول امام احمد همین است و از مجوس نیز گرفته می‏شود.

(شارح) زیرا پیامبرص از آنان (مجوس) گرفت و فرمود: با آنان به روش اهل کتاب رفتار کنید ».[[427]](#footnote-427)

علما در مقدار واجب جزیه اختلاف نظر دارند. مالک میگوید: برای کسی که طلا دارد چهار دینار و برای کسی که سکه (پول) دارد چهل درهم. اینکه آیا برای کسی که ضعیف و ناتوان است کاهش داده می‏شود یا خیر؟ دو نظر در این خصوص وجود دارد: شافعی می‏گوید: بر فقیر و ثروتمند یک دینار واجب است.

ابو حنیفه رحمة الله علیه و کوفیان می گویند: بر ثروتمند چهل وهشت درهم و بر متوسط بیست و چهار درهم و بر فقیر دوازده درهم که نظر احمد بن حنبل نیز همین است.

یحیی بن یوسف مرمری حنبلی رحمة الله (در قالب شعری) می‏گوید:

با یهود و نصاری و گروه مجوس بجنگ (به مبارزه برخیز). اگر تسلیم شدند از آنان جزیه بگیر. بر آنها که بر سطح پایین (فقیر) هستند دوازده درهم فرض است و بر متوسط آنها از حیث مال و دارایی بیست و چهار درهم جزیه واجب است.

کسانی که توانایی دارند و ثروتمند هستند و چهل و هشت درهم واجب است که بپردازند. ولی از بچه ها، زنان، پیران از کار افتاده و نابینا و خانه نشین آنها جزیه ساقط می‏شود.

همچنین از فقیر، مجنون یا برده مسلمان و هر کسی که از سوی آنان بر او واجب است که چیزی به او بدهند، جزیه گرفته نمی‏شود و ساقط می گردد.

در نزد مالک و تمام علما تنها برمردان آزاد بالغ غافل جزیه فرض است نه غیر آنها. تنها از کسی که تحت سیطره مسلمانان است گرفته می‏شود، نه کسی که از منزل خود دور است و تحویل آن به سرزمین اسلامی واجب است.یا با آنان جنگیده است.

اینکه می‏فرماید «اگر ساکنان یک قلعه را محاصره کرده و از تو خواستند با حکم خدا بر آنان داوری کنی........ تا آخر».

این حجت ودلیلی است برای فقها و اصولیانی که می گویند: در اجتهاد مصیب یک نفر است ؛ (یعنی اگر در خصوص یک مساله چند نفر فتوا دهند و نظرات آنان گوناگون باشد فتوای یک نفر صحیح وبه حق اصابت کرده است). و در مذهب مالک و دیگران همین معروف است. وجه استدلال به آن بدین نحو است که نص است در خصوص اینکه خداوند متعال حکم معینی را برای مسائل اجتهادی داده است. هر کس موافق آن رای داد مصیب است و هر کس موافق آن حکم صادر نکرد خطا کار محسوب می‏شود.

عبارت «اگر مردمان یک قلعه را محاصره کردی و از تو خواستند که با آنان عهد خدا و پیامبر ص ببندی (قرار دهی). [[428]](#footnote-428)تا آخر.

در عبارت عربی آن، ذمة: عهد، پیمان، تخفر، نقض کنی، بشکنی، هنگامی که شخصی پیمان می شکند می گویند؛ أََُخضرت الرجل. خضرته: اجرته: به او پاداش دادم. معنای عبارت این است که پیامبرص ترسیداز اینکه مبادا حق وفای به عهد را نشناسد. همانند تمامی عربها. گویا مقصود وی این بود که اگر از سوی شخص تجاوزگر نقص پیمانی صورت گیرد، شکستن پیمان خلق ساده‏تر و کم اهمیت تر از شکستن عهد و پیمان خداوند است. والله اعلم.

سخن سودمند اینکه مصنف: در خصوص دعوت دادن پیش از آغاز جنگ مورد سؤال واقع شد.

در پاسخ آمده است که مذهب مالک احادیثی که پیرامون دعوت قبل از جنگ مطرح شده است را با همدیگر جمع کرده است. و مالک می‏گوید: پیش از آنکه کافران دعوت داده شوند نباید با آنان جنگ کرد، جنگ و غافلگیری با آنان آغاز نمی‏شود مگر اینکه دعوت به آنان برسد پس از دعوت جایز است که با آنان جنگ آغاز شود و غافلگیر شوند. دیدگاهی که مالک بر آن رفته است صحیح است. زیرا قائده دعوت این است که دشمن بداند مسلمانان برای دنیا و عصبیت (تعصبات نژادی، ملی، گروهی، حزبی و غیره) نمی‏جنگند. بلکه برای دین جنگ می‏کنند اگر این را دانستند دانستن این نیت خود عاملی برای گرایش و تمایل آنان به پذیرش حق می‏شود. برخلاف آن زمانی که از مقصود و هدف مسلمانان جاهل باشند وگمان کنند که مسلمانان برای پادشاهی و دنیا می جنگند و در نتیجه بغض و سر کشی آنان نسبت به مسلمانان فزونی یابد والله اعلم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: فرق میان عهد و پیمان خدا و پیامبر **ص** و عهد و پیمان مسلمانان.

دوم: در تردید میان دو کار ارشاد به آن کاری که انجام آن خطر کمتری دارد، انجام می‏شود.

سوم: فرموده پیامبر **ص** مبنی بر اینکه در راه خدا با نام و استعانت از او نبرد را آغاز کنید.

چهارم: فرموده وی **ص** مبنی بر اینکه با هر کسی که به خداوند کفر می ورزد نبرد کنید.

پنجم: فرموده وی **ص** مبنی بر اینکه با استعانت از خداوند با کافران بجنگید.

ششم: تفاوت میان حکم خدا و حکم علما و مجتهدان.

هفتم: در اینکه صحابی در صورت نیاز، حکمی را می‏دهد که نمي‏داند آیا حکم خداست یا خیر؟

باب: آنچه پیرامون سوگند یاد کردن به خداوند وارد شده است.

از جندب بن عبدالله س روایت شده است که گفت: رسول خدا ص فرمودند: مردی گفت: سوگند به خدا، خداوند فلانی را نمی بخشد. خداوند عزوجل فرمودند: آن کیست بر من سوگند می خورد که فلانی را نمی بخشم؟ من او را (آن فلانی را) بخشیدم و عمل تو را از بین بردم. (عمل کسی که چنان سخنی را به زبان آورد و رحمت خدا را در حد و حصر قرار داد). مسلم این حدیث را روایت کرده است.

در حدیث ابو هریره آمده است. « گوینده آن سخن مرد عبادتگری بود. ابو هریره می‏گوید سخنی را به زبان آورد که دنیا و آخرت خود را تباه ساخت ».

مصنف این باب را با آنچه پیرامون سوگند یاد کردند به خداوند (در شریعت) وارد شده است، آغاز نموده است. در ادامه حدیث جندب بن عبدالله را آورده است که می‏گوید: رسول خدا ص فرمودند: مردی گفت: سوگند به خدا. خداوند فلانی را نمی بخشد. خداوند عزوجل فرمودند: آن کیست بر من سوگند می‏خورد که فلانی را نمی بخشم؟ من او را بخشیدم و عمل ترا (گوینده سخن را) از بین بردم. که مسلم این حدیث را روایت کرده است.[[429]](#footnote-429)

عبارت: «یتألّی» یعنی سوگند خوردن. الألیّة با تشدید یعنی سوگند. از حدیث ابوهریرة نیز که بغوی در شرح السنة با سند خود از عکرمة بن عمار آورده است، صحیح است که وی گفت: وارد مسجد مدینه شدم که شیخی مرا مورد خطاب قرار داد و گفت: ای یمامی. در حالیکه من او را نمی شناختم. گفت: در خصوص مردی که می‏گوید به خدا سوگند، که خداوند تو را هرگز نمی بخشد و وارد بهشت نمی کند، چه نظری داری؟ گفتم: تو کیستی – خداوند به تو رحم کند -؟ گفت: ابوهریرة. گفتم: این سخنی است که برخی از ماها به بعضی از نزدیکان خود یا همسر و خادم خود در هنگام عصبانیت می گوییم. ابوهریرة گفت: از رسول خدا ص شنیدم می فرمود: دو مرد از بنی اسرائیل با همدیگر دوست بودند. یکی از آنها در عبادت کردن کوشا بود و گویا دیگری گناه می کرد. اولی به او می گفت: از گناه کردن کوتاه بیا. و دومی می گفت: مرا با پروردگارم تنها بگذار (در کار من دخالت نکن). یک روز آن فرد گناه کار را در حال انجام گناه بزرگی دید، گفت: از این کار کوتاه بیا. آن مرد دوباره گفت: مرا با پروردگارم تنها بگذار. آیا تو را به عنوان نگهبان من برگزیده اند. شخص نخست به او گفت: به خداوند سوگند، خداوند تو را نمی بخشد و هرگز تو را وارد بهشت نمی‏کند. گفت: خداوند فرشته‏ای را به نزد آن دو فرستاد آن دو را قبض روح کرد. پس نزد خداوند حاضر شدند. خداوند به فرد گناهکار فرمود: با رحمت من وارد بهشت شو. و به دیگری فرمود: آیا می توانی رحمتم را از بنده‏ام ممنوع کنی (باز داری)؟ گفت: خیر، ای پروردگار من. خداوند فرمود: او را به آتش ببرید. ابو هریرة گفت: سوگند به کسی که جانم در دست اوست ؛ با گفتن یک سخن دنیا و آخرت خود را تباه ساخت.

حدیث مذکور را ابو داود نیز در سخن[[430]](#footnote-430) خود از ابو هریرة س با این لفظ روایت کرده است که گفت: دو مرد در بنی اسرائیل با همدیگر دوست بودند یکی از آنها گناه می کرد و دیگری در عبادت کوشا بود. فرد کوشا در عبادت همیشه وقتی دیگری را مشغول گناهی می دید، به او می گفت: کوتاه بیا (بس کن)، یک روز او را مشغول گناهی دید و به او گفت: بس کن. (کوتاه بیا). او نیز (در جواب) گفت: مرا با پروردگارم تنها بگذار. مگر تو نگهبان و مراتب من هستی؟ عبادتگر به او گفت: سوگند به خدا، خداوند ترا نمی بخشد. و ترا وارد بهشت نمی‏کند.

پس هر دوی آنها قبض روح شدند. در نزد پروردگار جهانیان حضور یافتند.

خداوند به فرد عبادتگر گفت: آیا نسبت به من علم داشتی، یا اینکه بر آنچه در دست من است قادر بودی؟

سپس به شخص گناهکار گفت: برو داخل بهشت شو. و در خصوص دیگری گفت: او را به جهنم روانه کنید.

مصنف گفته است: در حدیث ابوهریرة آمده است گوینده آن سخن مرد عبادتگر بود. ابوهریرة می‏گوید: سخنی را به زبان آورد که دنیا و آخرت خود را تباه ساخت.

در واقع اشاره دارد به آن قسمت از حدیث که می‏گوید یکی از آن دو گناهکار و دیگری در عبادت کوشا بود.

این احادیث بیانگر خطر زبان و اهمیت حفظ و کنترل آن است. همان طوری که در حدیث معاذ آمده است.[[431]](#footnote-431)

« گفتم: ای رسول خدا ص ما بر آنچه پیرامون آن سخن می گوییم نیز مواخذه می‏شویم؟ فرمود: مادرت به عذایت بنشیند ای معاذ.

آیا غیر از این است که مردم را محصولات (دست آورده های) زبانشان با صورتها یا بینی‏هایشان بر آتش جهنم می کوبند. والله علم.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: بر حذر داشتن از اینکه فرد (برای چیزی که بدان علم ندارد) به خدا سوگند یاد کند.

دوم: آتش جهنم از بند کفشمان بر ما نزدیکتر است.

سوم: بهشت نیز همانند جهنم از بند کفشمان به ما نزدیکتر است.

چهارم: شاهد گفته های مذکور اینکه ابو هریره گفته است: فرد با گفتن سخنی دنیا و آخرت خود را تباه ساخت.

پنجم: شخص گاهی با یک سبب که آن ناپسند ترین چیز در نزد اوست و بخشیده می‏شود.

باب: به واسطه خداوند از مخلوق او طلب شفاعت نمی‏شود.

از جبیربن مطعم رضی الله عنه روایت شده است که گفت: بیابانگردی نزد پیامبر ص آمده و گفت: ای رسول خدا، جانها ضعیف و فرسوده شده، فرزندانمان گرسنه و اموالمان نابود گشته است. از پروردگارت برای ما طلب آب(باران) کن. ما به واسطه خداوند برتو وبه وسیله تو برخداوند طلب شفاعت میکنیم.پیامبر ص فرمودند: سبحان الله! سبحان الله! (یعنی: پاک ومنزه است خداوند). همچنان تسبیح می گفت تا اینکه ازچهرههای اصحاب او نیز (ناپسندبودن آن سخن)نمایان گشت. سپس فرمود: وای به حالت. آیامی دانی خداوندکیست؟منزلت خداوند بسیار بزرگتر است از آنچه می گویی. به واسطه خداوند در نزد کسی طلب شفاعت (میانجیگری) نمی‏شود. این حدیث را ابوداود روایت کرده است.

مصنف این باب را با عدم واسطه قرار دادن خداوند برای میانجیگری و شفاعت از مخلوق او، آغاز کرده است.

در ادامه حدیثی را مطرح کرده است که سیاق ابوداود در سنن خود کاملتر است از آنچه مصنف رحمة الله علیه آورده است. و لفظ آن اینگونه است که از جبیر بن محمد بن جبیربن مطعم از پدرش و او از جدش روایت کرده است که گفت: عرب بیابانگری نزد پیامبر ص آمد. گفت: ای رسول خدا ص جانها به لب رسیده، زن و فرزندان ضایع گشته، اموال نابود شده و چهارپایان از بین رفته اند. از خداوند برای ما طلب باران کن.

ما از تو می خواهیم در نزد خدا برای ما میانجیگری و شفاعت کن و به واسطه خدا از تو در نزد تو طلب شفاعت و میانجیگری می کنیم. رسول خدا ص فرمودند: وای به حالت: آیا می دانی چه می گویی؟ رسول خدا ص خداوند را منزه داشت و تسبیح گفت: همچنان تسبیح می گفت: تا جایی که از چهره اصحاب او نیز (کراهت رسول خدا از گفته وی) نمایان گشت. تخت او بر آسمان ها همانند این است با انگشتان خود گفت مثل قبه ای بر آن است. (تخت خداوند بر آسمانها همانند قبه‏ای بر آنهاست).

تخت او همانند ناله شتر در زیر سوار کار، در زیر فشار خداوند می نالد.[[432]](#footnote-432)

ابن بشار در خصوص حدیث او می‏گوید: خداوند بالای عرش خود و عرش او بالای آسمانهای اوست.

حافظ ذهبی می‏گوید: ابوداود آن روایت را با سند حسن نزد خود روایت کرده است و این را از حدیث محمد بن اسحاق بن یسار در رد جهمیه آورده است.

عبارت « وای به حالت به واسطه خداوند در نزد کسی از مخلوقاتش طلب شفاعت (میانجیگری) نمی‏شود».

چرا که خداوند بلند مرتبه پروردگار همه چیز و صاحب اختیار و پادشاه همه است. تمامی خیر به دست اوست. هیچ مانعی برای آنچه او می‏دهد وجود ندارد و آنچه را که او منع کرده هیچ کسی نمی‏تواند بدهد و ببخشد. هیچکس نمی‏تواند حکم و تصمیم او را بر گرداند. هیچ چیزی و یا کسی نمی‏تواند ذره ای در آسمانها و زمین خداوند را عاجز و ناتوان سازد چرا که او دانا و قدرتمند است. چون به چیزی اراده کند وبگوید باش، بی درنگ پدید می‏آید.

مردم و آنچه در دست آنهاست در ملکیت او هستند و هرگونه بخواهد در آنها تصرف می‏کند. اوست که هر میانجی به نزدش میانجیگری و شفاعت می‏کند. به همین سبب پیامبر ص سخن عرب بیابانگرد را ناپسند داشت و انکار نمود. اینکه پیامبر ص خداوند را تسبیح گفت و عظیم داشت بدان خاطر بود. چنان سخنی در شأن و شایسته خالق پاک و ستوده شده نبود. شأن و منزلت خالق بسیار والاتر و عظیم تر از آن است.

از جمله مسائلی که این حدیث در بر گیرنده آن است عبارتند از: اثبات بلند مرتبگی خداوند نسبت به مخلوقش، اینکه عرش (تخت قدرت و پادشاهی خداوند) بالای آسمانهای اوست، تفسیر استواء بر علو و بلندی همانطوری که صحابه؛ تابعین و امامان تفسیر کرده‏اند، برخلاف دیدگاه معطله، جهمیه، معتزله و پیروان آنها از قبیل اشاعره و امثال آنها، کسانی که در اسماء خدا و صفات او الحاد می ورزند و آنرا از معنایی که برای آن وضع شده و بدان دلالت می‏کند به معنای دیگری حمل می‏کنند. همچنین اثبات صفات خداوند متعال که بیانگر کمال اوست – جل و علا - آنگونه که سلف صالح و پیشوایان چهارگانه اهل سنت و پیروان آنها، همان کسانی که متمسک به سنت هستند، بر آن نظر بودند آنان همان چیزی را برای خداوند ثابت کرده‏اند که خداوند خود برای خود ثابت کرده و پیامبرش ص برای او ثابت نموده است. صفات کمالی که شایسته جلال و کبریایی اوست، اثباتی که بدون هر گونه تمثیل است و تنزیه (منزه داشتن او) بدون هرگونه تعطیلی صفات و اسماء او.

علامه ابن قیم: در مفتاح دارالسعادة پس از آنکه پروردگارش را با شگفتیهای آفرینشش معرفی می‏کند می‏گوید: دوم اینکه: باید دید خود را از این فراتر برد و با بصیرت و آگاهی درونی نگریست. پس درهای آسمان به روی او گشوده می‏شود و در زوایا و گوشه و کنار آن و ملکوت آن در میان فرشتگان جولان می‏دهد. سپس پی در پی و یکی پس از دیگری درها به سوی او گشوده شده تا اینکه به طریق قلب به عرش رحمن سیر و سلوک می کند، به وسعت، عظمت، شکوه و جلال و کبریایی و ارجمندی او می نگرد. آسمانهای هفتگانه و زمین های هفتگانه را در مقایسه با عظمت و کبریایی او همچون حلقه ای افتاده در بیابان وسیع و گسترده می یابد. فرشتگان را می بیند که اطراف تخت پادشاهی (عرش) او را با زمزمه تسبیح و ستایش خداوند در بر گرفته‏اند و به تقدیس و تکبیر او مشغولند. و امر و تصمیم و دستور فرماندهی خداوند از بالای عرش او به منظور تدبیر ممالک و لشکریانش که جز پروردگار و صاحب اختیار آنها کسی بر ان مطلع نیست، نازل می‏شود. فرمان او مبتنی بر مرده شدن گروهی و زنده شدن گروهی دیگر، عزتمندی قومی و ذلت و خواری قومی دیگر، ایجاد پادشاهی برای عده ای و صلب آن از برخی دیگر و دگرگونی نعمتی از یک محلی به محلی دیگر، فرود می‏آید و نازل می‏شود.

همچنین فرمان او نازل می‏شود تا نیازمندیهای موجودات با توجه به اختلاف، تضاد و تنوع و کثرتی که دارند از قبیل ترمیم شکسته، بی نیاز کردن فقیر، شفای مریض، رفع گرفتاری، بخشش گناه، رفع ضرر، یاری مظلوم، هدایت سرگشته، تعلیم جاهل، بازگرداندن تباه شده، پناه پناهنده، کمک کردن ضعیف و ناتوان، یاری رساندن اندوهگین، کمک و یاری رساندن به ناتوان، انتقام گرفتن از ستمگر وکوتاه کردن دست او از دشمنی، رفع شوند. این ها فرمانهایی است که در میان عدل، فضل، حکمت و رحمت او می چرخند و در تمام زوایای عالم اجرا می شوند. گوش دادن به ذره ای از آنها خداوند را از ذره دیگر باز نمی دارد. فراوانی نیازمندیها و مسائل با وجود گوناگونی زبانها، و تضاد آنها و همزمانی مطرح شدن آنها، او را دچار اشتباه و خطا نمی‏کند. با اصرار، اصرارکنندگان خسته و دل آزرده نمی‏شود. ذره ای از ذخیره هایش نمی کاهد، هیچ معبود بر حقی جز او نیست شکست ناپذیر، با حکمت است. در آن هنگام قلب در پیشگاه خداوند رحمن سرافکنده و فروتنانه در برابر هیبت، خاشعانه در برابر کبریایی و عظمت او و مطیع در برابر عزت او، می ایستد.

و در پیشگاه پادشاه آشکار حقیقی به سجده می افتد، سجده ای که در آن سر خود را تا روز قیامت بلند نمی‏کند. این است سفر قلب. در حالیکه خداوند در جایگاه، منزلگاه و محل پادشاهی و فرماندهی خود است و این از بزرگترین نشانه های خداوند و شگفتیهای خلقت اوست. به! که چه سفر با برکت و پررونقی است!! و چقدر سود و بهره آن عظیم و منفعت آن ارجمند و سرانجامش نیکوست. سفری که حیات بخش جانها، کلید سعادت و توشه عقل و مغزهاست. نه آن سفری که گوشه ای از عذاب را در پی دارد. پایان سخن ابن قیم رحمة الله علیه.

ولی در خصوص طلب شفاعت به واسطه پیامبر ص در هنگام حیاتش باید گفت: مقصود این است که فرد از پیامبر ص بخواهد که برای او از درگاه خداوند دعا کند و در واقع میانجی جلب دعای او باشد این امر تنها به پیامبر ص اختصاص ندارد. بلکه از هر انسان زنده صالحی این امید است که دعایش مورد اجابت خداوند قرار گیرد. و اشکالی ندارد که فردی از او بخواهد تا در حق وی چیزهای خاص یا عامی را از درگاه خداوند دعا کند و بخواهد. همانطوری که پیامبر ص هنگامی که عمرس می خواست به عمره برود به او فرمودند: ای برادر جان! ما را از دعاهای خوبت (صالحت) فراموش مکن.[[433]](#footnote-433)

در خصوص مرده نیز جایز است که برجنازه، قبر و جاهای دیگری در حق او دعا کنیم. و تنها همین در خصوص مرده مجوز شرعی دارد. ولی فراخواندن او و یادرخواست دعا کردن از او نه تنها مشروع نیست و در شریعت بدان اجازه داده نشده است، بلکه کتاب و سنت بر نهی از آن دلالت دارد و در خصوص آن وعده عذاب شدید آمده است.

همانگونه که خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝﮞ ﮣ ﭼ (فاطر: ١٣ – ١٤)

یعنی: بجز خداوند کسانی را که به فریاد می خوانید، حتی مالکیت و حاکمیت پوسته نازک خرمایی را ندارند. اگر آنها را به فریاد بخوانید، صدای شما را نمی شنوند، (به فرض) اگر هم بشوند، توانایی پاسخگویی به شما را ندارد. و در روز قیامت شرک ورزی شما را رد می‏کنند. خداوند در این آیات بیان کرده است که دعای کسی که نمی شنود و استجابت نمی‏کند شرک است. و آنکس که به فریاد خوانده شده است در روز قیامت فریاد خواننده را انکار می‏کند و با او دشمنی می ورزد. همانطوری که در آیه‏ای از سوره احقاف آمده است: ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙﭚ ﭼ (الأحقاف: ٦)

یعنی: و هنگامی که مردم محشور می‌شوند، معبودهای آنها دشمنانشان خواهند بود؛ حتی عبادت آنها را انکار می‌کنند

بنابراین هر مرده و غائبی نمی شنود و اجابت نمی‏کند و سود و زیان نیز نمی‏رساند. از انس رضی الله عنه روایت شده است که مرمانی به پیامبرص گفتند: ای رسول خدا و ای بهترین ما و ای فرزند ما، ای سرور ماو ای فرزند سرور ما. رسول خداص فرمودند: ای مردم! درست سخن بگویید و شیطان شما را فریب ندهد. من محمد بنده خدا و فرستاده اویم. دوست ندارم مرا بیشتر از آن جایگاهی که خداوند عزوجل به من داده است، بالا ببرید. نسائی آنرا با سند جید روایت کرده است.

صحابه رضی الله عنهم به ویژه پیشگامان آنها مثل خلفای راشدین از هیچکدام آنها و دیگران نقل نشده است که آنان پس از وفات پیامبرص نیازهایشان را به او عرضه کرده باشند حتی در زمانهای خشکسالی.

همانگونه که برای حضرت عمر رضی الله عنه اتفاق افتاد[[434]](#footnote-434) هنگامی که با مردم برای طلب باران و نماز استسقاء خارج شدند، ابن عباس عموی پیامبر ص را برای این منظور واسطه و امام قرار داد. و به او گفت که برای مردم طلب باران کند. چرا که او زنده و حاضر بود و می توانست از پروردگارش بخواهد. اگر طلب باران کردن از افراد پس از مرگشان جایز بود، حتما عمر س و پیشگامان نخستین از اصحاب پیامبرص در چنان شرایطی از پیامبرص در خواست دعا می‏کردند.

بدین ترتیب تفاوت میان زنده و مرده آشکار می گردد. زیرا مقصود از درخواست دعا کردن از زنده هنگامی تحقق می یابد که او حاضر باشد. آنان در واقع با درخواست دعا از کسی که خداوند را به فریاد می خواند و به درگاه او کرنش می برد، رو به خدا می‏کنند، و در حقیقت خود نیز از پروردگار خود می خواهند و او را به فریاد می خوانند.

هر کس از آنچه مشروع و صحیح است به چیزی که مشروع نیست بگراید در حقیقت گمراه شده و دیگران را نیز گمراه کرده است.

اگر به فریاد خواندن مرده نیکو و پسندیده بود اصحاب پیامبرص در این امر بر دیگران پیشی گرفته و نسبت به آنها حریص تر، از آنان شایسته تر و به حق دعا کردن از مرده آگاهتر و بر پا دارنده تر بودند. هر کس به کتاب خدا تمسک جوید نجات می یابد و هر کس آنرا رها کرده و به عقل خود اعتماد کند هلاک و نابود می‏شود و توفیق با خداوند تحقق می یابد.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: انکار بر کسی که خداوند را واسطه شفاعت از پیامبرص قرار داد.

دوم: سخن آن فرد چنان در چهره پیامبرص دگرگونی و تغییر ایجاد کرد که در چهره اصحاب هم نمایان شد.

سوم: پیامبر صسخن او را مبنی بر اینکه پیامبرص را واسطه و میانجی میان خود و خداوند قرار داد، انکار نکرد.

چهارم: آگاهی از تفسیر سبحان الله (پاک و منزه است خداوند از هر عیب و هر نقصی)

پنجم: مسلمانان از پیامبرصهنگامی که در قید حیات بود درخواست طلب باران از درگاه خداوند می‏کردند.

باب: آنچه در خصوص حمایت و جانبداری پیامبرص از حریم توحید، و جلوگیری وی از راههای شرک، در شریعت وارد شده است.

از عبدالله بن شخّیّر س روایت شده است که گفت: با گروه بنی عامر به نزد رسول خدا ص رهسپار شدم. به او گفتم: تو سید ما هستی. پیامبرص فرمودند: سید(سرور)تنها خداوند تبارک و تعالی است. گفتیم: تو از مابا فضیلت‏تر و ارجمندتری. پیامبرص فرمودند: این سخن یا قسمتی ازآنرا بگویید، شیطان شما را اجیر خود نسازد، این حدیث را ابوداود باسند جید روایت کرده است.

مصنف این باب را نیز به آنچه که در خصوص حمایت پیامبرص از حریم توحید و جلوگیری از راههای شرک، در شریعت آمده است، آغاز می‏کند.

حمایت و جانبداری پیامبرص از توحید یعنی حفظ و مراقبت از آن در مقابل گفتارها و رفتارهایی که توحید به وسیله آن نقض پیدا می‏کند و نابود می گردد. این قبیل حمایت ها در سنت ثابت از پیامبرص فراوان وارد شده است. از جمله اینکه فرموده است «مرا همان گونه که مسیحیان عیسی پسر مریم را بالا بردند، فراتر از حد خودم بالا نبرید، من تنها بنده خداوند هستم، بگویید بنده خدا و فرستاده او.[[435]](#footnote-435)

و همچنین سخن وی که قبلا نیز گذشت فرمود: از من طلب کمک و یاری نشود بلکه تنها از خداوند عزوجل طلب یاری و استغاثه می‏شود.[[436]](#footnote-436) و احادیثی نظیر این احادیث.

پیامبرص از مدح و ستایش و سخنان افراط آمیز در خصوص خود و دیگران نهی کرده است. مثلا هنگامی که شخصی یک انسان دیگر را می ستود، پیامبرص به وی فرمود:وای به حالت، گردن دوستت (آنکس که به مدح و مشغولی)را قطع کردی... تا آخر حدیث.

ابوداود[[437]](#footnote-437) ازعبدالله بن ابی بکرة و او نیز از پدرش روایت کرده است که مردی،مرد دیگر را در نزد پیامبرصستود پیامبرص به طور مکرر سه بار به او فرمود: گردن دوستت را قطع کردی. و فرمود: هرگاه با افراد ستایشگر و مداح برخود گردید بر چهره هایشان خاک بپاشید. که مسلم، ترمذی و ابن ماجه از مقداد بن اسود، حدیث اخیر را روایت کرده‏اند.[[438]](#footnote-438)

در حدیث مورد بحث در این باب پیامبرص از اینکه به او بگویند: تو سید (سرور ما) هستی، نهی کرده و فرمودند: سید (سرور) تنها خداوند تبارک و تعالی است. و آنها را باز داشت از اینکه بگویند: تو برترین و ارجمندترین ما هستی. و به آنان فرمود: شیطان شما را اجیر نکند و نفریبد.[[439]](#footnote-439)

همچنین در حدیث انس که می‏گوید:[[440]](#footnote-440) مردمانی گفتند: ای رسول خدا، ای بهترین ما و فرزند بهترین ما.... الی آخر. پیامبرص ناپسند داشت از اینکه با مدح و ثنا با او روبر و مواجه شوند در نتیجه مدح و ثنای آنان، منجر به غلو و افراط در خصوص وی شود.

پیامبرص خبر داده است که وقتی شخصی دیگری را مدح و ثنا می‏گوید – اگر چه از آنچه را می ستاید در آن فرد نیز باشد – باز هم مدح و ثنای او از عمل شیطان است. چرا که موجب آن می‏شود که فرد ستوده شده خود را بزرگ بپندارد و این با کمال توحید منافات دارد. زیرا عبادت دارای محوری است که آن محور به دور مرکز خود نمی چرخد مگر با چیزی که بیانگر نهایت خواری در نهایت محبت باشد. و کمال ذلت وخواری مقتضی فروتنی، خشیت و اطاعت بی چون و چرا برای خداوند متعال است. از این رو شخص موحد تنها نفس خود را شایسته نکوهش و سرزنش در حق پروردگار خود می بیند. همچنین حب و دوست داشتن به نهایت خود نمی رسد مگر اینکه شخص آن چیزی را دوست بدارد که خداوند دوست می دارد و اعمال و اقوال و انگیزهایی را ناپسند و زشت بدارد که خداوند ناپسند می دارد. در نتیجه اگر فردی مدح و ستایش در حق خود را دوست بدارد با آنچه که خداوند برای بنده می پسندد و دوست دارد مخالف است. شخص ستایش گر او را دچار خود بزرگ بینی و فریب کرده است در نتیجه مرتکب گناه شده است. جایگاه بندگی از اساس با ستایش مخالف است و آن را نمی پسندد و از آن کراهت دارد. و نهی از مدح و ستایش در واقع برای حفظ این جایگاه است. هنگامی که بنده خواری و محبت خود را برای خداوند خالص گردانید. اعمال او نیز خالص شده و صحیح است. ولی هرگاه چیزی از این شائبه‏های مخالف توحید را در خواری و ذلت و محبت نسبت به خداوند، وارد کرد. در واقع بر جایگاه بندگی او نقض و فساد راه یافته است. هرگاه ستایش او منجر به خود بزرگ بینی و غرور فرد ستوده شده شود، در یک کار بزرگی گرفتار شده است که با عبودیت ویژه خداوند منافات دارد.

همانطوری که در حدیث قدسی آمده است ؛ کبریایی پیراهن و عظمت ردای من است. هرکس در ذره‏ای از آن با من در بیافتد او را عذاب خواهم داد.[[441]](#footnote-441)

درحدیثی آمده است که هرکس در قلب اواندک ذره ای از کبر(خود بزرگ بینی) باشد وارد بهشت نخواهد شد.[[442]](#footnote-442)

گاهی دوست داشتن ستایش، سبب و عامل این آفات است. تکبر و غرور همانند خوردن هیزم توسط آتش، نیکی ها را می خورد. مدح و ستایش در حق شخصی که ستایش گر است منجر به آن می‏شود که شخص مذکو، مدوح (ستایش شده) را از جایگاه اصلی خود فراتر برده و به جایگاهی که مستحق او نیست برساند. همانطوری که در اشعار بسیاری از این ستایش گران زیاده روی هایی وجود دارد که پیامبر ص از آنها نهی فرموده و امتش را از افتادن در چنین وضعیتی بر حذر داشته است.

و در اشعار بسیاری از آنها چیزهایی مطرح شده است که به شرک در الوهیت، ربوبیت و مالکیت (پادشاهی) تصریح دارد. همانطوری که قبلا به اندکی از آنها اشاره شد. پیامبرص نیز چون خداوند جایگاه بندگی او را کامل گردانید ناپسند می داشت از اینکه فردی او را بستاید و ثناگوی او باشد. و این کراهت و ناپسندی از سوی وی به منظور حفظ این جایگاه بود. و دلسوزانه امت خود را به ترک چنین خصلت هایی راهنمایی کرد. تا از جایگاه مقام عبودیت و توحید، در برابر چیزهایی که موجب فساد آن می شوند، و یا شرک و و سائل آن را بر آن جایگاه می افزایند، حفاظت و مراقبت کند.

خداوند فرموده است: ﭽ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭹ ﭼ (البقره: ٥٩)

یعنی: ستمگران سخنی را که (برای هدایت و راهنمایی) به آنان گفته شد وارونه جلوه دادند و آن را با سخن دیگری عوض کردند. این شاعران و مشرکان عملی را که پیامبرص از آنها نهی فرموده است، از بهترین وسائل نزدیکی به خداوند و بزرگترین نیکی به شمار آورده‏اند.

علما در خصوص نامیدن فرد به سید (سرور، آقا) اختلاف نظر دارند. علامه ابن قیم در کتاب بدائع الفوائد می‏گوید: علما در خصوص جایز بودن اطلاق اسم سیّد بر بشر دچار اختلاف شده‏اند. عده ای آنرا منع کرده‏اند و از مالک نیز منع آن نقل شده است. این عده به همان سخن پیامبرص که فرمود: سیّد (سرور) تنها خداوند تبارک و تعالی است، [[443]](#footnote-443) استدلال کرده‏اند. و برخی نیز جایز می دانند، به این استدلال که پیامبرص به انصار فرمودند: برای سیّدتان (سرورتان) به پاخیزید.[[444]](#footnote-444) این حدیث از حدیث نخست صحیح تر است. این دسته می گویند، یکی از چیزهایی است که به اسم اضافه می‏شود به تمیمی نمی‏شود گفت: سید کنده و یا به پادشاه نمی‏توان گفت: سیّد بشر. بنابراین جایز نیست که این اسم برای خداوند اطلاق شود. این گفته جای تأمل و نظر دارد. زیرا اگر سیّد به خداوند متعال اطلاق شود به منزله مالک، سرور، پروردگار است نه به آن معنایی که بر مخلوق اطلاق می گردد. و السلام.

(شارح) از ابن عباس س به صورت صحیح روایت شده است که در خصوص این فرموده خداوند که ﭽ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﭼ(الأنعام: ١٦٤ (یعنی:آیا غیر از خداوند پروردگاری بجویم.، می‏گوید: رب یعنی الله و سیّد. و در خصوص این فرموده خداوند (الله و صمد) می‏گوید: صمد یعنی سیّدی که در تمامی سیادت ها کامل است.

ابووائل می‏گوید: او سیّدی است که سیادت او به انتهای سیادت رسیده است. (سیادتی فراتر از آن نیست).

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: بر حذر داشتن مردم از غلو و افراط نسبت به دیگران.

دوم: پیامبرص برای کسی که به او گفت: سیّد نا (سرورما) شایسته ندانست.

سوم: با وصف اینکه آنان جز حق نمی گفتند به آنان گفت: شیطان شما را نفریبد و اجیر نکند.

چهارم: فرموده پیامبرص مبنی براینکه دوست ندارم مرا از جایگاهی که دارم بالاتر ببرید.

باب:

آنچه در خصوص این فرموده خداوند آمده است که می‏فرماید: ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﯸ ﭼ (الزمر: ٦٧) یعنی: آنان آنگونه که شایسته است خدا را نشناخته‏اند در روز قیامت سراسر کره زمین یکباره در مشت او قرار دارد. و آسمانها با دست راست او در هم پیچیده می‏شود خداوند پاک و منزه از آن چیزی است که شریک او قرار مي‏دهند و فراتر از اندیشه بشر است.

مصنف این باب را با سخن خداوند آغاز کرده است که می‏فرماید:: ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ یعنی احادیث و آثاری که در خصوص این فرموده خداوند آمده اند را مورد بررسی قرار داده است. عماد ابن کثیر رحمة الله علیه در خصوص آیه مذکور می‏گوید: خداوند می‏فرماید: مشرکان خدا را آنگونه که شایسته اوست نشناخته اند، تا جایی که همراه او غیر او را پرستیدند، خداوند همان عظیمی است که هیچ چیزی عظیم تر از او نیست. بر هر چیزی قادر و مالک و صاحب اختیار است. همه چیز تحت غلبه و قدرت اوست.

مجاهد می‏گوید: در خصوص قریش نازل شده است. سُدیّ می‏گوید: یعنی آنگونه که باید خداوند را عظیم و ارجمند نداشته‏اند، محمد بن کعب می‏گوید: اگر خداوند را آنگونه که باید می شناختند و قدرشناس او بودند او را تکذیب نمی‏کردند. علی بن ابی طلحة از ابن عباس روایت کرده است که گفت: آنان کافرانی هستند که به قدرت خداوند بر خود ایمان نیاوردند. هر کس ایمان بیاورد که خداوند برهر چیزی تواناست. در واقع قدر خداوند را آنگونه که شایسته اوست شناخته است. و هر کس بدان ایمان نیاورد در واقع قدر خداوند را نیز نشناخته است. احادیث فراوانی در خصوص این آیه وارد شده است. که روش آن و امثال آن مذهب و روش سلف است.. آن هم گرفتن معنای ظاهری آن به همان شیوه ای که آمده بدون هرگونه کیفیت و تحریف.

از ابن مسعود س روایت شده است که گفت: یکی از احبار (دانشمندان یهود) نزد رسول خدا ص آمده گفت: ما در می‏یابیم که خداوند آسمانهارا بر انگشتی، زمینها را بر انگشتی، درخت را بر انگشتی، آب را بر انگشتی، خاک را بر انگشتی و سایر مخلوقات را بر انگشت دیگری از انگشتان خود قرار می دهد. سپس می‏گوید: من پادشاه (صاحب اختیار) هستم. پیامبرص در تصدیق سخن او خندید به طوری که دندانهای پیشین او نمایان گشت. سپس این آیه را قرائت فرمودند که: ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ این حدیث به اتفاق مسلم و بخاری روایت شده است.

مصنف : حدیث ابن مسعود را در این باب مطرح کرده است. بخاری در چند جا از صحیح خود این حدیث را آورده است. همچنین امام احمد، مسلم، ترمذی و نسائی[[445]](#footnote-445) همگی از حدیث سلیمان بن مهران و او نیز از اعمش از ابراهیم از عبیدة از ابن مسعود به همان شیوه روایت کرده‏اند.

امام احمد می‏گوید: معاویه از اعمش از ابراهیم از علقمه از عبدالله برای ما روایت کرد که وی گفت: مردی از اهل کتاب به نزد پیامبرص آمده و گفت: ترا باخبر سازم از اینکه خداوند تمام موجودات را بریکی از انگشتان خود قرار می دهد، آسمانها را بر انگشتی، زمین ها را بر انگشتی، درختان را بر انگشتی، خاک را بر انگشتی و دیگر موجودات خود را بر انگشتی دیگر قرار می دهد. در پی آن می‏گوید من پادشاه (صاحب اختیار) هستم. رسول خدا ص به منظور تصدیق سخن آن دانشمند اهل کتاب خندید به طوری که دندانهای پیشین او نمایان گشت. و خداوند این آیه را نازل فرمود ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ بخاری و مسلم و نسائی به روشهایی از اعمش این حدیث را نقل کرده‏اند.

همچنین امام احمد می‏گوید: حسین بن حسن اشقر برای ما از ابوکدینة از عطا، از ابوضحی از ابن عباس روایت کرده است که گفت: یک نفر یهودی بر پیامبرص گذشت در حالیکه او صنشسته بود، به پیامبرص گفت: ای ابو القاسم در مورد این چه نظری داری که خداوند روزی آسمانها را بر اینجا – به انگشت سبابه خود اشاره کرد –.

زمین را بر اینجا، و کوهها را بر اینجا و سایر مخلوقات را بر اینجا قرار می دهد؟ در هر کدام از آن موارد به یکی از انگشتان خود اشاره می کرد. در پی این سؤال خداوند این آیه را نازل فرمود: ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ

ترمذی نیز در التفسیر با سند خود از ابو ضحی مسلم بن صبیح این ایه را روایت کرده است، و می‏گوید: صحیح غریب است، و جز به این وجه وجه دیگری را نمی شناسم.

در روایتی از مسلم آمده است:کوهها و درختان بر انگشتی از انگشتان او هستند، سپس آنها را می لرزاند و می‏گوید: من پادشاهم من الله هستم.

در روایتی از بخاری آمده: «آسمانهای هفتگانه بر انگشتی، آب و خاک بر انگشتی و سایر مخلوقات بر انگشتی دیگر قرار داده شده است ». مسلم و بخاری این حدیث و روایت را آورده اند. مسلم از ابن عمر به صورت مرفوع آورده است که «خداوند روز قیامت آسمانها را به هم می پیچد، سپس با دست راست خود آنها را می گیرد و می‏فرماید: من پادشاهم، کجایند ستمگران؟ کجایند متکبران؟ سپس زمینهای هفتگانه را به هم می پیچید و با دست چپ خود آنها را می گیرد، سپس می‏فرماید: کجایند ستمگران؟ کجایند متکبران؟**[[446]](#footnote-446)**

از ابن عباس روایت شده است که گفت: آسمانهای هفتگانه و زمینهای هفتگانه در دست خداوند رحمن جز همانند دانه خردلی در دست هر کدام از شماها نیست.

بخاری می‏گوید: سعید بن عفیر از لیث برای ما گفت، که عبدالرحمن بن خالد بن مسافر از ابن شهاب از ابو سلمة بن عبدالرحمن روایت کردند که ابوهریرة رضی الله عنه گفت: از رسول خدا ص شنیدم می فرمود: خداوند زمین را بر گرفته و آسمان را با دست راست خود در هم می‏پیچید، سپس می‏فرماید من پادشاهم، پادشاهان زمین کجایند؟ به این وجه تنها بخاری روایت کرده است. و مسلم با وجه دیگری آنرا آورده است. بخاری در جای دیگر می‏گوید: مقدم بن محمد از عموی خود قاسم بن یحیی برای ما از نافع از ابن عمر س روایت کرد که گفت: رسول خدا ص فرمودند: خداوند متعال روز قیامت زمین ها را با انگشتی بر می‏گیرد در حالیکه آسمان در دست راست اوست. سپس می‏فرماید: من تنها پادشاه هستم، با این وجه نیز تنها بخاری روایت کرده است ولی مسلم با وجه دیگری آنرا آورده است. امام احمد حدیث[[447]](#footnote-447) مذکور را به طریق دیگر و با لفظ ساده تر از سیاق مذکور و طولانی تر از آن روایت کرده است. و می‏گوید: عفان از حماد بن سلمة برای ما گفت که اسحاق بن عبدالله بن ابی طلحة از عبیدالله بن مقسم از ابن عمر به ما خبر داد که رسول خدا ص این آیه را در یک روز بر روی منبر قرائت فرمودند که:

ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲﯳ ﯴ ﯵ ﯶ ﯷ ﭼ در حالیکه با دست خود می فرمود اینگونه- دست خود را پشت و رو می کرد. (به هم می پیچید). پروردگار متعال خود را می ستاید و می‏فرماید: من جبارم، من متکبرم، من پادشاهم، من شکست ناپذیرم، من کریم هستم. منبر چنان به وسیله رسول خدا می لرزید که گفتیم الان می‏افتد.

مصنف در ادامه به حدیث مرفوعی از ابن عمر که مسلم روایت کرده است استناد نموده است. که روایت مسلم نیز همینطور است که مصنف بدان اشاره کرده است. حُمیدی می‏گوید: آن روایت کامل است. مسلم آنرا از حدیث سالم از پدرش روایت کرده است. ولی بخاری از حدیث عبیدالله از نافع از ابن عمر رضی الله عنه آنرا اینگونه آورده است که گفت: خداوند روز قیامت زمینها را قبضه کرده آسمان در دست راست اوست. مسلم نیز آنرا از حدیث عبدالله بن مقسم روایت کرده است.

(شارح) این احادیث و احادیثی که در معنای آنها هستند بر عظمت خداوند و قدرت عظیم و فراوان و عظیم بودن مخلوقات او دلالت دارند. خداوند سبحان و متعال از طریق صفات خود و شگفتی های مخلوقاتش، خود را برای بندگانش معرفی کرده است. همگی معرف و بیانگر کمال او و تنها معبود حقیقی بودن او هستند. و بیانگر آنند که در ربوبیت و الوهیت خود هیچ شریکی ندارد. همچنین دلالت دارند بر اثبات صفات برای او آنگونه که جلال و عظمت او شایسته آن است. اثبات صفات کمال برای او بدون هر گونه تمثیل و تنزیه او بدون اینکه منجر به تعطیلی صفات او شود. واین همان دیدگاهی است که کتاب، سنت بر آن دلالت دارند، و سلف این امت وامامان آن و کسانی که به نیکویی از روش آنها تبعیت می‏کنند و در اسلام و ایمان دنباله رو آنان هستند، بر چنین دیدگاهی هستند.

پس در معنا و مضامینی که در این احادیث صحیح آمده است تأمل کن وبیاندیش، اینکه پیامبر ص پروردگارش را با ذکر صفات کمال او آن گونه که شایسته عظمت و جلال اوست تعظیم کرده است و یهود را در آنچه پیرامون خداوند در خصوص صفات دال بر عظمت او خبر دادند تصدیق نمود. همچنین در آن اثبات بالای عرش بودن خداوند مطرح شده است. پیامبرص در خصوص آن نفرموده است که ظاهر آن مراد نیست، چرا که در آن صفات خداوند به صفات مخلوق او تشبیه شده است و اگر این حق بود، امین خداوند آنرا بر امت خود ابلاغ می کرد. خداوند دین را به وسیله آن کامل گردانید و نعمت خود را به طریق آن بر همگان تمام نمود، و بلاغ مبین را به همگان ابلاغ نمود. صلوات و سلام خداوند بر او و بر پیروان و یارانش و بر کسانی که تا روز قیامت از آنان تبعیت می‏کنند.

ابن جریر می‏گوید: یونس به من گفت که ابن وهب به من خبر داد و گفت: ابن زید گفت: پدرم از رسول خدا روایت کرد که فرمودند: آسمانهای هفتگانه در کرسی خداوند همانند هفت درهم است که در سپر انداخته باشند.

صحابه رضی الله عنهم از پیامبر شانص توصیف پروردگار خود را با صفات کمال و جلال او فرا گرفتند. و بدان ایمان آوردند. به کتاب خدا و آنچه را که در آن پیرامون صفات پروردگارشان مطرح شده است ایمان آوردند. همانطوری که خداوند می‏فرماید: ﭽ ﯚ ﯛ ﯜ ﯝ ﯞ ﯟ ﯠﯡ ﯢ ﯣﯤ ﭼ (آل عمران: ٧)

یعنی: راسخان در علم می گویند به تمامی آنچه در قرآن آمده است ایمان آورده‏ایم همه از جانب پروردگار ماست. کسانی که به نیکی از آنان پیروی کردند و تابع تابعین آنان و پیشوایان حدیث و ائمه فقها همگی خداوند را آنگونه که خود، خویشتن را توصیف کرده و پیامبرشص او را توصیف نموده است، توصیف کرده‏اند. و ذره‏ای از آن صفات را انکار نکرده‏اند. و هیچکدام از آنان نگفته است که ظاهر آن مراد نیست و یا لازمه اثبات ظاهری آنها تشبیه است. بلکه گوینده چنین سخنانی را به شدت انکار کردند و در پاسخ به این شبهات کتابهای ارجمند معروفی تألیف نمودند. که در دست اهل سنت و جماعت موجود است.

شیخ الاسلام احمد بن تیمیه : می‏گوید: کتاب خدا از ابتدا تا پایانش و سنت رسول خداص و سخن صحابه و تابعین و سخن سایر امامان و پیشوایان همگی چه به صورت نص و چه به شکل ظاهری لبریزند از اینکه خداوند متعال بالای همه چیز است او بالای عرش و در بالای آسمانها بر عرش خود قرار گرفته است. مثل این فرموده خداوند ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﯫ ﯬ ﭼ (فاطر: ١٠)

یعنی: گفتار پاکیزه به سوی خدا اوج می گیرد و خدا کردار پسندیده را بالا می برد. و فرموده است: ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭼ (آل عمران: ٥٥) یعنی: ای عیسی ما ترا قبض روح کرده و به سوی خود بالا می بریم. و فرموده است: ﭽ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙﮚ ﭼ (النساء: ١٥٨) بلکه خداوند او را به سوی خود بالا برد. و فرموده است: ﭽ ﯡ ﯢ ﯤ ﯥ ﯦ ﭼ (المعارج: ٣ – ٤) یعنی: صاحب درجات و مقامات عالی است، فرشتگان و جبرئیل به سوی او بالا می روند.

همچنین خداوند متعال فرموده است ﭽ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﭼ (السجده: ٥) یعنی: خداوند از آسمان به زمین تدبیر امور می‏کند و سپس به سوی او باز می گردد و بالا می رود.

یا فرموده است: ﭽ ﯔ ﯕ ﯖ ﯗﭼ (النحل: ٥٠) یعنی: از بالای خود از پروردگارشان می ترسند.

یا فرموده است: ﭽ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﯰ ﯱ ﯲ ﯳ ﯴ ﯵ ﯶﯷ ﯸ ﯹ ﯺﯻ ﭼ (البقرة: ٢٩) یعنی: خداوند آن کسی است که همه موجودات و پدیده های روی زمین را برای شما آفرید، آنگاه به آسمان پرداخت و آنرا هفت آسمان منظم ترتیب داد.

یا فرموده است: ﭽ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﮡﮢ ﮣ ﮤ ﮥ ﮦ ﭼ (الأعراف: ٥٤) یعنی: پروردگار شما خداوندی است. که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید، سپس به اداره جهان هستی پرداخت با شب روز را می پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است. و فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می آفریند و همگی تحت تنها او فرمان می دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان، خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

فرموده است: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﭼ (يونس: ٣) یعنی: پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید. سپس به اداره جهان هستی پرداخت. زمام اداره جهان هستی به دست اوست. کسی نمی‏تواند میانجی باشد مگر به اذن او.

خداوند دو نوع توحید را دراین آیه مطرح کرده است.

خداوند فرموده است: ﭽ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭨ ﭩﭪ ﭫ ﭬ ﭭ ﭮ ﭼ (الرعد: ٢) یعنی: خدا همان کسی است که آسمانها را چنانچه می بیند بی ستون بر افراشت، سپس بر عرش خود قرار گرفت.

و فرموده است: ﭽ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (طه: ٤ - ٥) یعنی: از سوی کسی نازل شده است که زمین و آسمانهای بلند را آفریده است. خداوند مهربانی است که بر تخت سلطنت قرار گرفته است.

ابن جریر می‏گوید: ابوذر س گفته است: از رسول خدا شنیدم که می فرمود: کرسی در عرش همانند حلقه آهنی است که بر پشت تپه ای از زمین انداخته باشند.**[[448]](#footnote-448)**

از ابن مسعود روایت شده است که گفت: میان آسمان نزدیک و آسمانی که بعد از آن آمده پانصد سال فاصله است و میان هر آسمان و آسمان دیگری که بعد از آن است پانصد سال فاصله است. میان آسمان هفتم و کرسی پانصد سال فاصله است. و میان آسمان هفتم و کرسی پانصد سال فاصله است و میان کرسی و آب نیز پانصد سال فاصله است. عرش بالاتر از آب است و خداوند نیز بالای عرش است. چیزی از اعمال شما بر او پوشیده نیست، این اثر را ابن مهدی از حماد بن سلمه از عاصم از زرّ از عبیدالله روایت کرده است. مسعودی نیز از عاصم از ابووائل از عبدالله به همان شیوه قبل روایت کرده است. حافظ ذهبی **:** نیز آنرا آورده است و می‏گوید: طرق زیادی دارد.**[[449]](#footnote-449)**

خداوند متعال فرموده است:

ﭽ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬ ﭭﭮ ﭯ ﭰ ﭱﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﭼ (الفرقان: ٥٨ –٥٩) یعنی: برخداوندی تکیه کن که همیشه زنده است و هرگز نمی میرد و حمد و ثنای او را بجای آور و همین کافی است که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است. آن کسی است که آسمانها و زمین را و همه چیزهای میان آندو را در شش دوره آفریده است. و آنگاه برتخت نشسته است واو دارای رحمت فراوان است پس از شخص بسیار آگاه بپرس و فرموده است:

ﭽ ﭰ ﭱ ﭲ ﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆﮇ ﮈ ﮉ ﮊ ﮋ ﮌﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﭼ (السجده: ٤ – ٥) یعنی: خدا کسی است که آسمانها و زمین و آنچه را که در میان آندو است در شش دوره بیافرید و سپس برتخت فرماندهی جهان قرار گرفت بجز خدا برای شما هیچ یاوری وشفیعی وجود ندارد، آیا یادآور می‏شوید؟ خداوند از آسمان گرفته تا زمین را زیرپوشش تدبیر خود قرار داده است. سپس تدبیر امور در روزی که اندازه آن هزار سال از سالهایی است که شما می شمارید، انجام می‏گیرد.

و فرموده است:

ﭽ ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭡ ﭢ ﭣ ﭤ ﭥ ﭦ ﭧ ﭨ ﭩ ﭪ ﭫ ﭬﭭ ﭮ ﭯ ﭰ ﭱ ﭲﭳ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭼ (الحديد: ٤) یعنی: اوست که آسمانها و زمین را در شش دوره آفرید و سپس برتخت قرار گرفت و او مي‏داند چه چیزی به زمین نازل و چه چیزی از آن خارج می‏شود. و چه چیز از آسمان پایین و چه چیز از آن بالا می رود. و او در هر کجا که باشید با شماست. و خدا می بیند هر چیزی را که انجام مي‏دهید. در این آیه خداوند عموم علم، قدرت، احاطه و رؤیت خود را مطرح کرده است.

و فرموده است: ﭽ ﭴ ﭵ ﭶ ﭷ ﭸ ﭹ ﭺ ﭻ ﭼ ﭽ ﭾ ﭿ ﮀ ﮁ ﮂ ﮃ ﮄ ﮅ ﮆ ﮇ ﮈﮉ ﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (الملك: ١٦ – ١٧) یعنی: آیا از کسی که در آسمان است. خود را در امان مي‏دانید، که دستور بدهد و زمین بشکافد و آنگاه بلرزد و بجنبد و حرکت بکند؟ یا اینکه از کسی که در آسمان است خود را در امان مي‏دانید که طوفان شن بر شما گمارد. آنگاه خواهید دانست که تهدید من چگونه است. خداوند متعال فرمده است: ﭽ ﮝ ﮞ ﮟ ﮠ ﭼ (فصلت: ٤٢) یعنی: از سوی خداوندی که با حکمت و ستوده شده است نازل گشته است.

فرموده است: ﭽ ﭓ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗﭘ ﭼ (الجاثيه: ٢) یعنی: کتاب نازل شده از طرف خداوندی که شکست ناپذیر با حکمت است.

همچنین خداوند متعال فرموده است: ﭽ ﮌ ﮍ ﮎ ﮏ ﮐ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ ﮙ ﮚ ﮛ ﮜ ﮝ ﮞﮟ ﮯ ﭼ (غافر: ٣٦ – ٣٧) یعنی: فرعون گفت: ای هامان! برای من بنای مرتفعی بساز شاید من به وسائلی دست یابم. وسائل آسمانها تا به خدای موسی دست یابم هر چند که من گمانم بر این است که موسی دروغگوست. این پایان سخن ابن تیمیه : است.

در تألیفاتی که امامان رحمة الله علیهم در رد بر نفی کنندگان صفات خداوند مثل جهمیه، معتزله، اشاعره و امثال آنها تألیف کرده‏اند اقوال صحابه و تابعین را آورده اند. از جمله آنها روایتی است که ذهبی در کتاب العلو و دیگران با سند صحیح از ام سلمة همسر پیامبرص روایت کرده است. وی در خصوص این فرموده خداوند ﭽ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (طه: ٥) گفت: استواء مجهول نیست و کیفیت آن برای عقل قابل درک نیست اقرار به آن ایمان و انکار آن کفر است.

از سفیان بن عیینة : ثابت شده است گفت: هنگامی که ربیعة بن ابی عبدالرحمن در خصوص کیفیت استواء مورد سؤال واقع شد گفت: استوا مجهول نیست کیفیت قابل درک نیست. رسالت از جانب خداست و پیامبرص مسئول ابلاغ آن بود و ما نیز باید تصدیق کنیم. ابن وهب می‏گوید: ما نزد مالک بودیم که مردی وارد شد و گفت: ای ابا عبدالله ﭽ ﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (طه: ٥) استوا چگونه است؟ مالک سرش را فرو افکند و لرزه ای بر اندامش افتاد و گفت: همان طوری که خودش توصیف کرده است نمی توان گفت چگونه است. چگونگی در خصوص آن منتفی است. و تو دچار بدعت شدی و اهل بدعت هستی. او را خارج سازید. بیهقی با سند صحیح از ابن وهب روایت کرده است. همچنین از یحیی بن یحیی نیز روایت کرده است که لفظ آن به این شیوه است که گفت: استواء مجهول نیست، کیفیت نیز معقول نیست، ایمان بدان واجب و سؤال از آن بدعت است.

ذهبی می‏گوید: به آنان بنگر چگونه استواء را برای خداوند ثابت کردند. و خبر دادند که استواء خداوند بر عرش معلوم است و لفظ آن نیاز به تفسیر ندارد و کیفیت را از آن نفی کردند.

بخاری در صحیح خود آورده است که مجاهد در خصوص (استوی) می‏گوید: برعرش علو و بلندی پیدا کرد. (یا بر روی آن قرار گرفت).

اسحاق بن راهویه می‏گوید: از چندین نفر از مفسران شنیدم که می گفتند: ﭽﮉﮊ ﮋ ﮌ ﮍ ﭼ (طه: ٥) یعنی بر روی آن قرار گرفت و بالای آن رفت.

شواهد آن در سخنان صحابه، تابعین و پیروان آنها فراوانند. از جمله آنها سخن عبدالله بن رواحه س در قالب شعر است که می‏گوید:

گواهی دادم که خداوند حق است و آتش جهنم جایگاه کافران است.

عرش(تخت فرماندهی خداوند) بر بالای آب می چرخد و بالای عرش پروردگار جهانیان است.

فرشتگانی نیرومند عرش را حمل می‏کنند فرشتگان خداوند که نشانه دارند.

حاکم و بیهقی با صحیح‏ترین سند از علی بن حسین بن شقیق روایت کرده‏اند که گفت: از عبدالله بن مبارک شنیدم که می گفت: پروردگارمان را (اینگونه) می شناسیم که بر بالای آسمانهای هفتگانه بر روی عرش خود قرار گرفته است. از مخلوقات خود جداست و دیدگاهمان همانند دیدگاه جهمیه نیست. (که تاویل و نفی می‏کنند).

دارمی می‏گوید: حسن بن صباح بزاز از علی بن حسین بن شقیق برای ما روایت کرد. که وی از ابن مبارک آورده است که چون از او پرسیدند چگونه پروردگارمان را بشناسیم؟ گفت: (اینگونه) که او بالای آسمان هفتم، بر روی عرش جدا از مخلوقات خود قرار دارد.

سخن اوزاعی نیز قبلا گذشت که گفت: ما – و تمامی تابعین – می گوییم. خداوند بلند مرتبه از مخلوقات خود جداست. به آن گونه ای که در سنت وارد شده است ایمان می‏آوریم.

ابوعمر طلمنکی در کتاب الأصول می‏گوید: مسلمانان اهل سنت اجماع و اتفاق نظر دارند که خداوند باذات خود بر روی عرش قرار گرفته است. همچنین در این کتاب می‏گوید: اهل سنت اتفاق نظر دارند برای اینکه خداوند متعال به طور حقیقی بر روی عرش قرار گرفته است نه مجازی. سپس با سند خود از مالک آورده است که خداوند در آسمان است و علم او در تمامی مکانهاست. سپس در همین کتاب می‏گوید: مسلمانان اهل سنت اتفاق نظر دارند که معنای (و هو معکم اینما کنتم) یعنی او با شماست هر جا که باشید.

و آیاتی با این مضمون در قرآن. بدان معناست که علم او با شماست و خداوند بالای آسمانهاست و با ذات خود بر عرش آنگونه که خود خواسته قرار گرفته است. این لفظ او در آن کتاب است.

اینگونه سخنان از صحابه، تابعین و امامان فراوان است. برای خداوند آنچه را که در کتاب خود، بر زبان فرستاده خود به طور حقیقی، آنگونه که شایسته جلال و عظمت اوست، ثابت شده است، همان را ثابت می دانند. و همانندی با مخلوقات را از او نفی می‏کنند. برای او تمثیل و کیفیت در نظر نمی گیرند.

حافظ می‏گوید نخستین باری که سخنی پیرامون انکار بالای عرش بودن خداوند شنیدم. سخن جعد بن درهم بود. که تمامی صفات را انکار می کرد، در نتیجه خالد بن عبدالله قسری او را به قتل رساند و داستان آن مشهور است. که این دیدگاه را جهم بن صفوان پیشوای جهمیه از او گرفت. و بعد از او آن را آشکار ساخته و به شبهاتی پیرامون آن استدلال نمود که این موضوع در اواخر عصر تابعین به وقوع پیوست. امامان آن عصر گفته او را انکار کردند از جمله آنان، اوزاعی، ابوحنیفه، مالک، لیث بن سعد، ثوری، حماد بن زید، حمادبن سلمة، ابن مبارک و بعد از آنان پیشوایان رهیافته دیگر.

اوزاعی، پیشوای شامیان در سال صدوپنجاه هنگام ظهور این بحث سختی دارد که به طریق زیر از وی روایت شده است: عبدالواسع ابهری با سند خود از ابوبکر بیهقی آورده است. ابوعبدالله به ما خبر داد که محمد بن علی جوهری – در بغداد- از ابراهیم بن هیثم از محمد بن کثیر مصیصی برای ما روایت کرد که از اوزاعی شنیدم می گفت: ما – و تمامی تابعین – می گوییم. خداوند بالای عرش خود است. و به آنچه از صفات او که در سنت وارد شده است ایمان می آوریم. بیهقی این روایت را در الصفات آورده است که راویان آن امامان موثقی هستند.

امام شافعی : می‏گوید: خداوند اسماء و صفاتی دارد که کسی توان رد کردن آنها را ندارد. هرکس پس از ثبوت حجت بر او مخالف آنها باشد کفر ورزیده است. ولی پیش از اقامه حجت به دلیل جهل معذور است. این صفات را ثابت می دانیم و تشبیه را از آن نفی می کنیم. همانطوری که خداوند از خود نفی کرده است و می‏فرماید ﭽ ﭡ ﭢﭣﭤ ﭥ ﭦ ﭧﭼ (الشورى: ١١) چیزی شبیه و مانند او نیست در حالی که شنوا و بیناست. این قسمت از فتح الباری نقل شده است.

از عباس بن عبد المطلب س روایت شده است که گفت: رسول خداص فرمودند: آیا مي‏دانید فاصله میان آسمان و زمین چقدر است؟ گفتیم: خدا و فرستاده اش داناترند. فرمود: طول مسیر آن پانصد سال است. و هر آسمان ازآسمان دیگر به طول پانصد سال فاصله دارند. حجم (ضخامت) هر آسمان به طول پانصد سال است و میان آسمان هفتم و عرش دریایی است. که فاصله پایین ترین قسمت آن تا بالاترین قسمت آن به اندازه فاصله آسمان تا زمین است. خداوند متعال بالای آن آب(دریا) قرار دارد. و هیچ چیزی از اعمال فرزندان آدم بر او پوشیده نیست. ابوداود و دیگران این حدیث را آورده‏اند.**[[450]](#footnote-450)**

مصنف رحمة الله علیه روایت عباس بن عبدالمطلب را در اینجا به صورت مختصر آورده است. آنچه در سنن ابوداود آمده اینگونه است که از عباس بن عبدالمطلب روایت شده است که گفت: در بطحاء در میان جمعی بودم که رسول خدا ص نیز در آن حضور داشت. که ابری بر آنان گذشت. رسول خداص به آن نگریست و فرمود: این را چه می نامید؟ گفتند: ابر. فرمود: ومزن (هم گفته می‏شود). گفتند: مزن. فرمود: (وهمچنین) عنان (نیز گفته می‏شود). گفتند: (آری) عنان – ابوداود می‏گوید در عنان کاملا مطمئن و مطلع نیست – (یعنی تردید دارد) – پیامبرص فرمود: آیا فاصله میان آسمان و زمین را مي‏دانید؟ گفتند: نمی دانیم. فرمود: فاصله میان آندو، هفتاد و یک یا هفتادو دو یا هفتادو سه سال است. سپس آسمانی که بالای آن است نیز فاصله اش به همین اندازه است. به همین ترتیب هفت آسمان فاصله یکسانی دارند، سپس بالای آسمان هفتم دریایی است که فاصله پایین ترین قسمت آن تا بالاترین قسمتش هم اندازه فاصله دو آسمان از یکدیگر است. سپس بالای آن هفت بز کوهی وجود دارند که فاصله میان سمها تا زانوهایشان به اندازه فاصله دو آسمان از همدیگر است. سپس بر پشت آنها عرش (تخت فرماندهی خداوند) قرار دارد که قسمت پایین تر آن با بالاترین قسمت آن به اندازه فاصله دو آسمان فاصله، وجود دارد. سپس خداوند بالای آن است.

ترمذی و ابن ماجه آنرا روایت کرده‏اند. ترمذی می‏گوید: حسن غریب است. حافظ ذهبی می‏گوید: ابوداود آنرا با سند حسن روایت کرده است.

ترمذی مثل آنرا از حدیث ابو هریره نیز روایت کرده است که در آن آمده است. فاصله میان دو آسمان پانصد سال است. که منافاتی میان این دو حدیث وجود ندارد. چرا که اندازه پانصد سال بر اساس راه رفتن قافله (کاروان) و اندازه هفتاد و چند سال بر مبنای راه رفتن نامه رسان محاسبه شده است. زیرا صحیح است که فرد بگوید: میان ما و مصر با اعتبار راه رفتن عادی بیست روز فاصله است. و به اعتبار راه رفتن نامه‏رسان سه روز فاصله وجود دارد. از سماک نیز معادل این حدیث روایت شده است.

(شارح) اما آنچه از احادیث مذکور به صراحت فهمیده می‏شود و به طور آشکار بدان دلالت دارند، همانگونه که آیات محکم پیشین و احادیث صحیح و سخن سلف از صحابه، تابعین و تابع تابعین بدان دلالت داشتند، بالای عرش بودن خداوند است. حدیث مذکور شواهد فراوانی در صحیح مسلم و بخاری و سایر کتب حدیثی دارد.

گفته کسانی که آنرا تضعیف کرده‏اند چندان قابل توجه نیست به دلیل کثرت شواهدی که نپذیرفتن آنرا محال و غیر ممکن می‏کند همچنین تأویل آن از ظاهرش نیز غیر ممکن و محال است.

این حدیث و احادیثی نظیر آن بر عظمت خدا. کمال او و عظمت مخلوقات او دلالت دارد.

و اینکه او متصف به صفات کمالی است که خود در کتابش، خود را آنگونه توصیف کرده است. و پیامبرشص او را بدان توصیف کرده و بیانگر کمال قدرت اوست و غیر از او هیچکس شایستگی پرستش را ندارد. توفیق و پیروزی در دست اوست.

از جمله مسائلی که در این باب مطرح گردید عبارتند از:

نخست: تفسیر این سخن خداوند که می‏فرماید: ﭽ ﯫ ﯬ ﯭ ﯮ ﯯ ﭼ (الزمر: ٦٧) : تمامی زمین در روز قیامت در قبضه دست و قدرت اوست.

دوم: این علوم (علم به صفات و اسماء خدا) و امثال آن در زمان پیامبرص در نزد یهود باقی بود به همین سبب آنرا انکار نکرده و تأویل ننمودند.

سوم: هنگامی که آن عالم اهل کتاب مسأله مذکور را نزد پیامبر ص مطرح کرد. پیامبرص آن را تصدیق نمود و قرآن نیز در تأیید آن نازل سد.

چهارم: خنده پیامبرص هنگامی که این علم عظیم را از زبان یک اهل کتاب شنید.

پنجم: تصریح به یادآوری دستان خدا و اینکه آسمانها در دست راست او و زمینها در دست دیگر او قرار دارند.

ششم: تصریح در نامیدن دست چپ برای خداوند.

هفتم: یادآوری ستمگران و متکبران در هنگام به دست گرفتن آسمانها و زمین توسط خداوند.

هشتم: سخن پیامبر ص مبنی بر اینکه آسمانها و زمین برای خداوند به اندازه دانه خردلی در کف هر کدام از شماهاست.

نهم: عظمت و بزرگی کرسی به نسبت آسمان.

دهم: عظمت عرش به نسبت کرسی.

یازدهم: عرش غیر از کرسی و آب است.

دوازدهم: فاصله میان هر آسمان نسبت به آسمان دیگر.

سیزدهم: فاصله میان آسمان هفتم و کرسی.

چهاردهم: فاصله میان کرسی و آب.

پانزدهم: اینکه عرش بالای آب قرار دارد.

شانزدهم: خداوند بالای عرش است.

هفدهم: فاصله میان آسمان و زمین.

هیجدهم: حجم (تراکم و ضخامت) هر آسمان پانصد سال است. (پانصد سال راه رفتن).

نوزدهم: دریایی که در بالای آسمانها قرار دارد فاصله پایین‏ترین قسمت آن تا بالاترین قسمت آن پانصد سال (راه رفتن) است. والله علم.

تمام حمد و ثنا ویژه پروردگار جهانیان است. و درود و سلام بر سرور ما محمد و بر تمامی پیروان و یارانش.

**و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه وسلم**

1. - همانگونه که شیخ عبدالرحمن بن حسین تایید کرده است راویان (درس شیخ الاسلام) محمد بن عبدالوهاب معروف اند، بسیاری از علمای مدینه ودیگران به صورت روایت خاص و عام آنها را فرا گرفته‎اند از جمله آنان محمد بن حیات سندی و شیخ عبدالله بن ابراهیم الفرضی الحنبلی است. [↑](#footnote-ref-1)
2. - این روایت ابن سعادة از روایاتی که نزد ابن حجر است برتر است. ابن حجر بدان دست نیافته و از آن آگاهی نداشت. در مغرب زمین این روایت، روایت قابل اعتمادی است، علامه محمد الأمیر الکبیر آن را در کتابش بنام «الأرب من علوم الإسناد و الأدب» از شیخ ابوالبرکات عبدالقادر بن علی بن یوسف بن محمد الفاسی نقل کرده است. [↑](#footnote-ref-2)
3. - منابعي كه اين شرح حال از آن گرفته است عبارتند از (روضه الأفكار ابن غنام) جواب شيخ عبد الرحمن بن به کسانی که از وی در خصوص روایتش از اساتید خود پرسیده اند، که این ضمن جزء دوم مجموعه رسائل و مسائل نجد، چاپ النار مطرح شده است. و کتاب عنوان المجد ابن بشر و (عقد الدرر) ابراهیم بن صالح بن عیسی. [↑](#footnote-ref-3)
4. - جداً ضعف است. ابن حبان این حدیث را با این لفظ نیاورده است بلکه فقط وی با لفظ « بحمدالله » در شماره (1) و (2) – الإحسان آورده است تخریج آن نزد ابو داود و ابن ماجد پس از این خواهد آمد. و فقط خطیب بغدادی در کتاب الجامع لإخلاق الراوی (1210) و سمعانی در أدب الإملاء (51) از طریق خطیب و سبکی در الطبقات الشافعیه (1/6) از طریق رهاوی روایت کرده که وی نیز همانطوری که بسیاری از اهل علم بدان اشاره نموده اند در کتاب الأربین آورده است. همانطور که صاحب الفتوحات الربانیه (3/290) نقل کرده حدیث جداً ضعیفی است که الحافظ نیز آن را تضعیف کرده است. سیوطی نیز با این لفظ در کتاب الجامع آنرا تضعیف کرده و با لفظ (بحمد الله) آن را حسن دانسته است. آلبانی در الإروا و شماره (1)می گوید: جداً ضعیف است وسخن کسی که آن را راحسن دانسته ترا نفریبد) [↑](#footnote-ref-4)
5. - ضعیف است ابو داود: کتاب الأدب (4840): باب الهدی فی الکلام. و ابن ماجه: کتاب النکاح (1894): باب خطبه النکاح. در روایت ابو داود با لفظ (بالهد فهو اجذم) آمده و اشاره کرده است که آن مرسل است با این وصف ابن صلاح، نووی و عراقی آن را حسن دانسته اند و حافظ در کتاب الفتح دار (1/8) اشاره دارد به این که اسناد آن جای بحث و نظر است. و البانی نیز در کتاب الإرواء شماره (2) آن را تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-5)
6. - ضعیف است: احمد (2/395) دارقطنی (1/229) اشاره کرده است که در شماره 2 تخریج آن گذشت. [↑](#footnote-ref-6)
7. - صحیح بخاری (1/30-41) صحیح مسلم (1773). [↑](#footnote-ref-7)
8. - تخریج آن در شماره 5 گذشت. [↑](#footnote-ref-8)
9. - صحیح است. احمد (1/144) هیثمی درکتاب الجمع (2/36)می گوید: در سند آن عطاء بن سائب است که وی موثق می باشد ولی در پایان عمر خود دچار آشفتگی حواس شد. این حدیث صحیح و از حدیث ابو هریزه که بخاری آن را آورده است ثابت شده است (بخاری) کتاب الأذان (659) باب فضل صلاه الجماعه و انتظار الصلاه. مسلم، کتاب المساجد (649((273) باب فضل صلاة الجماعة و انتظار الصلاة. [↑](#footnote-ref-9)
10. - مسلم: کتاب المنافقین(5، 28) (51): باب طلب الکافر الفداء بملء الارض ذهبا. این یک نوع کوتاهی است چرا که بخاری نیز این حدیث را در کتاب الرقاق (6538) باب من نوقش الحساب عذب آورده است. کتاب الرقاق (6557): باب صفة الجنة و النار. [↑](#footnote-ref-10)
11. - صحیح است: کتانی در نظم المتناثر (126) آورده و از نه نفر صحابی تخریج نموده است: کعب بن عجرة، مالک بن حویرث، ابو هریرة، ابن عباس، جابربن سمره، عبدالله بن حارث بن جزء زبیدی، انس، عمار بن یاسر و جابربن عبدالله. این حدیث به طرقی که کتانی آورده صحیح است ولی به طرق دیگر برخی صحیح، برخی حسن و بعضی دیگر نیز ضعیف اند. می توان به فضل الصلاة علی البنی ص با تحقیق البانی (ص 30: 33) مراجعه کرد.. همچنین کتاب جلاء الأفهام ص (26)، (55: 57) و القول البدیع ص (141: 145). مسلم نیز این حدیث را درکتاب البروالصلة (2551) (9) باب رغم انف من ادرک ابویه او احد هما عندالکبر فلم یدخل الجنة آورده است که شارح آن را ذکر نکرده است. [↑](#footnote-ref-11)
12. - بخاری کتاب الادب (5976) باب حقوق الوالدین من الکبائر و مسلم کتاب الأیمان (87) (143) باب بیان الکبائر و اکبرها [↑](#footnote-ref-12)
13. - سند آن ضعف است: ترمذی کتاب البر والصلة (1899) باب الفضل فی رضا الوالدین و ابن حبان (2026) حاکم (4/1520151) با شرط مسلم آن را صحیح دانسته است که ذهبی نیز آنرا تأیید کرده و البانی نیز در الصحیحة (2/30) نظر آن دو را تأیید می کند. ارناووط نیز در تخریج شرح السنة سندش را صحیح دانسته است. ولی درست این که سند آن ضعیف است. چرا که در سند آن عطا عامری وجود دارد که مجهول الحال است وکسی جز فرزندش یعلی از وی روایت نکرده است. ابوالحسن قطان در التهذیب (7/220) و ذهبی در المیزان (3/78) می گوید « وی فقط با فرزندش شناخته شده است » در التقریب (2/23) آمده است که وی مقبول است. [↑](#footnote-ref-13)
14. - ضعیف است: ابو داود کتاب الادب (5142) باب فی بر الوالدین. ابن ماجه کتاب الادب (3664) باب صل من کان ابوک یصل. که البانی در تخریج المشکاة (4936) آنراتضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-14)
15. - صحیح: ابن خزیمه (1/82) بیهقی (1/76) دارقطنی (3/44، 45) این حدیث را تخریج کرده اند و حاکم نیز (2/611، 612) آنرا آورده و سند آنرا صحیح دانسته که در این امر ذهبی با وی موافقت کرده است. شمس الحق آبادی در حاشیه مغنی (3/44) می گوید: تمام راویان آن موثق اند. طبرانی نیز آنرا روایت کرد و کلیه رجال آن را موثق می داند، مجمع الزوائد (6/21) احمد هم آنرا روایت کرده است (4/63)، (5/371، 376). هیثمی (6/22) می‏گوید: رجال آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-15)
16. - بخاری کتاب التفسیر (4761) باب و الذین لا یدعون مع الله الهاً آخر مسلم: کتاب الایمان،(86، 142) باب کون الشرک اقبح الذنوب و بیان اعظمها بعدها. [↑](#footnote-ref-16)
17. - بخاری: کتاب الدیات (6878): باب قول الله تعالی «إن النفس بالنفس و العین بالعین... ». و مسلم کتاب القسامه (1676) (25): باب مایباح به دم المسلم. [↑](#footnote-ref-17)
18. - صحیح: احمد (4142)، (4437) نسائی در سنن کبری و تحفة الأشراف (7/149) دارمی (1/67) حاکم (2/318) آن را تصیح کرده و ذهبی نیز با آن موافقت نموده است. ارناؤوط در شرح السنة (1/197) می گوید: سند آن حسن است. [↑](#footnote-ref-18)
19. - حسن است: ترمذی: کتاب التفسیر (3070) باب و من الأنعام. ترمذی می گوید حدیث حسن غریبی است. طبرانی نیز در الکبیر (10060) بر همین نظر است در تخریج کتاب جامع الاصول (2/137) ارناؤوط آن را حسن دانسته است [↑](#footnote-ref-19)
20. - مسلم، کتاب الحج (8/12) (147): باب حجة النبی ص از حدیث طولانی جابر. [↑](#footnote-ref-20)
21. - اسناد آن ضعیف است: ابن ابی حاتم که در تفسیر ابن کثیر (2/191) و حاکم (2/318) در تفسیر سوره انعام آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی به طریق سفیان بن حسین از زهری از ابو ادریس خولانی از عبادة موافقت کرده است حافظ در کتاب التقریب (1/310) می گوید: غیر از زهری تمامی رجال آن قابل اعتماد و وثوق اند. [↑](#footnote-ref-21)
22. - بخاری: کتاب الجهاد (2856): باب اسم الفرس و الحمار کتاب اللباس (5967) کتاب الاستئذان (6267) کتاب الرقائق (6500) کتاب التوحید (7373) مسلم کتاب الأیمان (30) (49). [↑](#footnote-ref-22)
23. - صحیح است: از حدیث عمر بن خطاب به صورت مرفوع روایت شده است که ابن سعد آنرا تخریج کرده است (2 / 348، 590) ابو نعیم نیز در حلیة (1 / 228) آورده که اسناد آن، آن گونه که در صحیح (3 / 82) آمده ضعیف است. از مراسیل محمد بن کعب، ابوعون، حسن بصری محسوب می شود. در نزد ابن سعد (2/ 347) از مراسیل صحیح است. آلبانی نیز (3 / 83) آنرا صحیح دانسته می گوید: در حالت کلی بدون تردید با طرقی که این حدیث روایت شده صحیح می باشد و هر کس که کوچکترین شناختی نسبت به این علم شریف دارد تردیدی در صحت آن ندارد. [↑](#footnote-ref-23)
24. - بخاری: کتاب الأنبیاء (2626): باب قول الله تعالی واتخذا الله ابراهیم خلیلاً) [↑](#footnote-ref-24)
25. - صحیح است. احمد (1/378) آنرا روایت کرده و سند آن بر اساس شرط مسلم بخاری صحیح است. [↑](#footnote-ref-25)
26. - بخاری: کتاب الانبیاء (3435): باب قوله تعالی (یا اهل کتاب لا تغلوا فی دینکم) ومسلم: کتاب الایمان (28)(46): باب الدلیل علی أن من مات علی التوحید دخل الجنۀ قطعاً. [↑](#footnote-ref-26)
27. - صحیح است: دارمی (1/5) در مقدمه: باب صفت پیامبر ص در کتاب ها قبل از مبعث وی،بخاری نیز در کتاب البیوع (2125): در بیاب کراهت فریاد زدن در بازارها آورده وبه روایت ابن سلام نیز اشاره کرده است. آجری در شریعۀ ص(449) به روش دیگری که صحیح است از ابن سلام آورد هاست [↑](#footnote-ref-27)
28. - قسمتی از حدیثی است که بخاری در کتاب الصلاۀ(425) باب المساجد فی البیوت و مسلم در کتاب المساجد(263()(23) باب الرخصۀ فی التخلف عن الجماعۀ بعذر آورده اند. [↑](#footnote-ref-28)
29. - بخاری کتاب العلم(128) باب من خص بالعلم قوماً دون قوم کراهیۀ أالا یفهموا و مسلم: کتاب الایمان(33)(54) باب الدلیل علی آن من مات علی التوحید دخل الجنۀ قطعاً. [↑](#footnote-ref-29)
30. - بخاري کتاب العلم 129. [↑](#footnote-ref-30)
31. - صحیح است قسمتی از حدیث ابوهریرۀ در سوال دو فرشته است: ابن ماجه در کتاب الزهد(4268) باب ذکر القبر و البلی آورده است و حافظ در فتح (3/238) سند آنرا صحیح دانسته است. بوصیری در الزوائد (3.312،313) سند آنرا صحیح قلمداد کرده است. علامه آلبانی درتخریج المشکاۀ(1/50) سند آنرا با شرط شیخین (بخاری و مسلم) صحیح دانسته است. قسمتی از حدیث عایشه،انس،ابو سعید خدری و غیره نیز است. در کتاب عذاب القبر و سوال الملکین بیهقی نیز آمده است. [↑](#footnote-ref-31)
32. - ضعیف است: ابن حبان (2324) حاکم (1/528) آنرا صحیح دانسته و ذهبی با وی موافقت کرده است هیثمی در المجمع (10/82)پس از آنکه آنرا به ابویعلی نسبت می دهد می گوید: رجال آن با وجود ضعف در آن بدان اعتبار کرده اند أرناووط در تخریج شرح السنۀ (5/55) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-32)
33. - صحیح: احمد (2/169،170،225) حاکم آنرا صحیح دانسته (1/48،49) و ذهبی با حاکم موافقت کرده است، هیثمی (4/220) می گوید: رجال احمد مطمئن موثقند. آلبانی نیز در صحیح (1/210) می گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-33)
34. - حسن است: ترمذی کتاب الدعوات(3585) باب فی دعاء یوم عرفه. البانی با شواهدش در صحیحۀ(1503) آنرا حسن دانسته است. همانگونه که مؤلف به مسند احمد نسبت داده این حدیث در سند احمد نیست و آنچه در مسند است(2/210) و از ابن عمرو روایت شده این است که «بیشتر دعای پیامبرص در روز عرفه لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر و هو علی کل شیء قدیر است. یعنی معبود بر حقی جز خداوند یگانه نیست پادشاهی و ستایش از ان اوست تمام نیکی ها در دست اوست و او بر هر چیزی تواناست. [↑](#footnote-ref-34)
35. - صحیح است: ترمذی کتاب الایمان(2639) باب ماجاء فیمن یموت وهو شهر آن لا اله الا الله. ترمذی می گوید حدیث حسن غریب است. ابن ماجه: کتاب الزهد(4300)باب مایرجی من رحمۀ الله یوم القیامۀ ابن حبان (2524)حاکم(1/6)(2/188،189) می گوید به شرط مسلم صححی است و ذهبی نیز با وی موافق است. البانی در الصحیحۀ (1/213) می گوید: « هو کما قالا» یعین گفته ذهبی و حاکم صحیح است. حدیث آنگونه بدان نسبت داده است در سنن نسائی نیستمراجعه شود به تحفۀ الاشراف(6/342) [↑](#footnote-ref-35)
36. - صحیح است: ترمذی کتاب الدعوات (3540) باب فضل التوبۀ والاستغفار و ماذکر من رحمۀ الله لعباده ترمذی می گوید: حدیث حسن غریب است. این حدیث به سبب شواهد فراوانی که دارد صحیح است. علامۀ ابن رجب در کتاب جامع العلوم والحکم حدیث چهل و دوم آنرا شرح داده است. ما نیز به صورت جداگانه آنرا شرح و تحقیق کرده و آنرا تحت عنوان اسباب المغفرۀ نامیده‏ایم. [↑](#footnote-ref-36)
37. - مسلم: کتاب الذکروالدعا(2687)(22) باب فضل الذکر والدعا والتقرب الی الله تعالی [↑](#footnote-ref-37)
38. - صحیح است: طبرانی در الکبیر (12346)الصغیر(4/20،21)هیثمی(1/2117)می گوید طبرانی در سه جا آنرا روایت کرده است که درآن ابراهیم بن اسحاق صینی وقیس بن ربیع وجود دارند که هر دوی آنها در اعتماد اختلافی هستند و دیگر رجال آن صحیح اند. [↑](#footnote-ref-38)
39. - مسلم کتاب الأمان(173)(279) باب فی ذکر سدرۀ المنتهی [↑](#footnote-ref-39)
40. - ضعیف است: احمد (3/142،243ترمذی: کتاب التفسیر (3328)باب ومن سورۀ الحشر ونسائی در الکبری در تحفۀ الاشرف(1/139) ابن ماجه: کتاب الزهر (4299)باب مایرجی من رحمۀ الله یوم القیامۀ. [↑](#footnote-ref-40)
41. - صحیح است: احمد(4/436)ابوداوود: کتاب الطب(3884)باب فی التعلیق التمائم،ترمذی: کتاب الطلب (2057)باب ماجاء فی رخصۀ فی الرقیه عن عمران بن حصین. ارناووط در تخریج شرح السنۀ(12/162) اسناد ترمذی را صحیح قلمداد کرده است. البانی در صحیح الجامع(7373)وتخریج المشکاة(4557)آنرا صحیح دانسته است. مسلم (220)(374) به صورت مرفوع ازبریده روایت کرده است وابن ماجه(3513) به صورت مرفوع آورد که در اسناد وی ابوجعفر رازی است . [↑](#footnote-ref-41)
42. - صحيح است: بخاري(143)كتاب العلم. مسلم (2477)(138). احمد (1/266،314،328،335) حاکم(3/534) حاکم کرده‏اند حاکم آنرا کرده وذهبی نیز موافق وی است. هیثمی در المجمع (9/276) احمد و طبرانی با اسانیدی آنرا روایت کرده اند احمد به دو طریق روایت کرده که رجال هردو طریق صحیح اند. [↑](#footnote-ref-42)
43. - صحیح است: ترمذی: کتاب صفۀ القیامۀ(2446)(16) ترمذی می گوید: حسن صحیح است، نسائی نیز در کبری و تحفۀ ألاشراف(4/410)حسن آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-43)
44. - بخاری: کتاب اللباس(5811)مسلم الایمان (216)(369). [↑](#footnote-ref-44)
45. - صحیح است: احمد (2/359)حافظ الفتح (11/410)می گوید: سندش جید است. آلبانی در الصحیحۀ (1486) آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-45)
46. - مسلم: کتاب اسلام(2199)(61) باب استجاب الرقیه من العین والنملۀ.والحمۀ والمنظرۀ. [↑](#footnote-ref-46)
47. - مسلم: کتاب السلام (2200)(64) باب الرقیۀ من العین و النملۀ و الحمۀ النظرۀ. [↑](#footnote-ref-47)
48. - تعویذ جبرئیل برای پیامبرص: مسلم: کتاب السلام (2186)(40) باب الطلب والمرض.. از حدیث ابو سعید خدری س . مسلم کتاب السلام (2185)(39) باب الطب از حدیث عایشه رضی الله عنها.تعویذ پیامبرص برای اصحاب ش. بخاری: کتاب الطب (5745)(57469 باب رقیقۀ النبی ص . مسلم کتاب السلام (2194)(54) باب استجاب الرقیۀ.. ازحدیث عایشه رضی الله عنها. [↑](#footnote-ref-48)
49. - مسلم: کتاب السلام (2207)(73) باب لکل داء دواءِ [↑](#footnote-ref-49)
50. - بخاری: کتاب الطب (5719)باب ذات الجنب [↑](#footnote-ref-50)
51. - صحیح است ترمذی: کتاب الطب(2050)باب ما جاء فی الرخصۀ فی ذالک. ترمذی می گوید: حدیث حسن غریب است. ابن حبان(1404) ابن غریب است. ابن حبان (1404) ابن مفلح در آداب الشرعیۀ(3/101) می گوید: در اسناد آن افرادموثقی هستند. [↑](#footnote-ref-51)
52. - بخاری: کتاب الطب5680-5681 باب الشفاء فی الثلاث. [↑](#footnote-ref-52)
53. - مسلم: کتاب الایمان(148)(234) باب زهاب الایمان آخر الزمان [↑](#footnote-ref-53)
54. - صحیح است: احمد (5/428؛429) طبرانی در الکبیر(4301) البانی در الصحیحۀ(951) و صحیح الجامع (1551)آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-54)
55. - قسمتی از حدیثی است که مسلم روایت کرده است: کتاب الأمارۀ(1844)(46) باب وجوب الوفا ببیعۀ الخلفاء. [↑](#footnote-ref-55)
56. - صحیح است: ابوایعلی ص (20-19) مصورۀ المکتب الاسلامی. درالمنثور(4/54) ارناؤوط در تخریج مسند ابوبکر این حدیث را به دلیل شواهد فراوانی که دارد تصیح کرده است [↑](#footnote-ref-56)
57. - بخاری کتاب التفسیر (4297)باب «ومن الناس من یتخذ من دون الله انداداً». [↑](#footnote-ref-57)
58. - حسن است احمد (1/214،224،283،347) بخاری ادب المفرد(783) نسائی در عمل الیوم والیلۀ(995) ابن ماجه: کتاب الکفارات (2117): باب النهی أن یقال ما شاءالله وشئت. از حدیث ابن عباس س که ارناؤوط در تخریج مسند ابوبکر(ص55) و آلبانی نیز در الصحیحة (139) آن را حسن دانسته‏اند. [↑](#footnote-ref-58)
59. - مسلم: کتاب الایمان (93) (152): باب من مات لایشرک بالله شیئاً دخل الجنَّه ومن مات مشرکاً دخل النار. [↑](#footnote-ref-59)
60. - بخاری: کتاب المغازی (4347)باب بعث ابی موسی و معاذ الی الیمن قبل حجۀ الوداع. مسلم کتاب الایمان (29)باب الدعا الی الشهاتین و شرائع الاسلام. [↑](#footnote-ref-60)
61. - بخاری: کتاب الزکاۀ (1395): باب وجوب الزکاۀ [↑](#footnote-ref-61)
62. - بخاری: کتاب فضائل الصحابۀ(3701)باب مناقب علی بن ابی طالب مسلم: کتاب فضائل الصحابۀ(2406)(34): باب من فضائل علی بن ابی طالب [↑](#footnote-ref-62)
63. - بخاری فضائل الصحابۀ(3702)باب مناقب علی بن ابی طالب مسلم: کتاب فضائل الصحابة (2407)(359) باب من مناقب علی بن ابی طالب. [↑](#footnote-ref-63)
64. - حسن است: ترمذی کتاب الجهاد(1681)باب ماجاء فی الرایات از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما ترمذی می گوید حدیث مذکوذ حدیث حسن غریبی است طبرانی (1161) از بریده روایت کرده است [↑](#footnote-ref-64)
65. - مسلم: کتاب فضائل الصحابه(2405)(33)باب من فضائل علی بن ابی طالب [↑](#footnote-ref-65)
66. - مسلم: کتاب فضائل الصحابه(2404)(32) باب من فضائل علی بن ابی طالب [↑](#footnote-ref-66)
67. - مسلم: کتاب الجهاد والسیر(1807)(132) باب غزوۀ ذی قردوغیرها. [↑](#footnote-ref-67)
68. - این حدیث با این لفظ حسن است. هیتمی در المجمع نیز آورده است (9/122) احمد وابوایعلی به اختصار روایت کرده اند و رجالشان نیز جزام موسی همگی صحیح است ولی روایت طبرانی از علی نیز به این نحو است. [↑](#footnote-ref-68)
69. - بخاری: کتاب الزکاة (1399)،(1400) باب وجوب الزکاة. کتاب استتابه المرتدین (6924)،(9925) باب من ابی قبول الفرائض. کتاب الاعتصام (7284) باب اقتداء بسنن رسول الله ص مسلم: کتاب الایمان (20)(32) باب الامربقتال الناس حتی یقولوا لا اله الا الله محمد رسول الله. [↑](#footnote-ref-69)
70. - مرجع سابق [↑](#footnote-ref-70)
71. - سندش ضعیف است: احمد (1/41) هیثمی درالمجمع (5/211) می گوید: احمد در حدیث بلند و بالایی آنرا روایت کرده و ابو فراس شناخته شده نیست در التقریب (2/462) آمده است که وی مقبول است. [↑](#footnote-ref-71)
72. - ضعیف است: لفظ حدیث ضعیف است. ترمذی در کتاب الدعوات (3371) باب ماجاء فی فضل الدعا. آنرا آورده است. ترمذی می گوید: این حدیث ضعیف است. البانی نیز در المشکاة (2331) و ضعیف الجامع (3003) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-72)
73. - حسن است. احمد (5/3) این حدیث به طریق ابو قزعه باهلی از حکیم بن معاویه حیده از پدرش با سند حسن روایت شده است. ولی از بهز بن حکیم از پدرش از جدش نیست و این گمان ابن قیم بوده است. دوسری نیز در نهج السدید (328) آورده است. حاکم نیز (1/21) معنای آنرا از ابوهریره آورده است (نقل به معنا کرده است). [↑](#footnote-ref-73)
74. - حسن است. ترمذی: کتاب التفسیر (3095): باب و من سوره التوبه. البیهقی (10/116) [↑](#footnote-ref-74)
75. - روايت نخست در بخاری: کتاب التفسیر (4715) باب «اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیله». روایت دوم: در بخاری: کتاب التفسیر (4714): باب «قل ادعوا الذین زعمتم من دونه». [↑](#footnote-ref-75)
76. - تخرج آن در شماره 80 گذشت. [↑](#footnote-ref-76)
77. - بخاری کتاب المغازی: (4340) باب سریة عبدالله حذافة السهمی. کتاب الأحکام (7145) باب السمع و الطاعة للامام مالم تکن معصیة کتاب اخبار الآحاد (7257): باب ماجاء فی اجازة الخبرالواحد. مسلم: کتاب العادة (1840) (40) باب وجوب طاعة الأمراء من غیر معصیة الله. [↑](#footnote-ref-77)
78. - قسمتی از یک حدیث طولانی است که ابن ماجه در کتاب الفتن (3989) باب من ترجی له السلامة من الفتن، روایت کرده است. سند آن همانطوری که در الصحیحه (4/185) نیز آمده است ضعیف است. حاکم (1/4) به طریق دیگری آنرا تخریج کرده است. حاکم می گوید صحیح است و ذهبی نیز با وی موافق است.رجوع شود به النهج السدید ص (329). [↑](#footnote-ref-78)
79. - تخریج آن پیش تر در شماره 15 گذشت [↑](#footnote-ref-79)
80. - بخاری: کتاب الایمان (16): باب حلاوة الایمان. کتاب الایمان (21) باب من کره أن یعود فی الکفر کتاب الإکراه: (6941) باب من اختار الضرب و القتل و الهوان علی الکفر. مسلم: کتاب إلایمان (43) (67): باب بیان خال الإیمان. [↑](#footnote-ref-80)
81. - مسلم کتاب الایمان (23)(37) باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا لا اله الاالله. [↑](#footnote-ref-81)
82. - مسلم: کتاب الایمان (21)(34) باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا لااله الا الله [↑](#footnote-ref-82)
83. - بخاری: کتاب الایمان (25): باب« فإن تابوا و اقامواالصلاة و آتو الزکاة فخلو سبیلهم » مسلم: کتاب الایمان (22) (36): باب الامر بقتال الناس حتی یقولوا لااله الا الله. [↑](#footnote-ref-83)
84. - اسناد این حدیث ضعیف است.احمد (4/445) و لفظ نیز از وی است.ابن حبان (1411) حاكم (4/216) اسنادش ضعیف است. ابن ماجه (3531) النهج السدید (100). [↑](#footnote-ref-84)
85. - ضعیف است: احمد(4/154) حاکم (4/216-217) ابن حبان (1413) اسناد آن همانطوری که البانی در الصحیحة (1/810) بدان اشاره کرده ضعیف است. [↑](#footnote-ref-85)
86. - صحیح است: احمد4/156 حاکم 4/219 المنذری در الترغیب 4/307 و هیثمی در المجمع 5/103 می‎گویند: راویان احمد موثقند. البانی در الصحیحة (492) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-86)
87. - بخاری: کتاب الجهاد (3005): باب ما قیل فی الجرس و نحوه فی اعناق الابل. مسلم: کتاب اللباس و الزینه (2115) (105) باب کراهة قلادة الوتر فی رقبة البعیر. [↑](#footnote-ref-87)
88. - تخریج آن در شماره 91 گذشت. [↑](#footnote-ref-88)
89. - صحیح است: احمد (1/381) ابوداود: کتاب الطب (3883): باب فی تعلیق التمائم. ابن ماجه: کتاب الطب (3530): باب فی تعلیق التمائم. حاکم (4/ 417، 418) که این حدیث را با شرط مسلم و بخاری صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. ابن حبان (1412) – موارد. الباتی در الصحیحة (331) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-89)
90. - تخریج آن در شماره 49 گذشت. [↑](#footnote-ref-90)
91. - تفسیر ابن مسعود، ابن حبان (1413) موارد. حاکم (4/ 418) آنرا تصحیح و ذهبی نیز موافقت کرده است. [↑](#footnote-ref-91)
92. - حسن است. ترمذی: کتاب الطب (2073) باب ماجاء فی کراهیة التعلیق. احمد (4/ 320 / 311). [↑](#footnote-ref-92)
93. - صحیح است: احمد (4/ 108). نسائی (8/ 135، 136) از رویفع با سندی صحیح. البانی در صحیح الجامع (7787) آنرا صحیح دانسته است. احمد (4/109) ابوداود (36) درآن شیبان تنبانی آنگونه که مؤلف اشاره کرده مجهول است. [↑](#footnote-ref-93)
94. - مسلم: کتاب الصلاة (1450) (150): باب الجهر بالقراءة فی الصبح و القراءة علی الجن. [↑](#footnote-ref-94)
95. - سند آن ضعیف است: دارقطنی (1/56) می گوید سند آن صحیح است. در سند آن حسن بن فرات بنابر گفته ابو حاتم منکر الحدیث است. رجوع شود به النهج السدید (115). [↑](#footnote-ref-95)
96. - بخاری: کتاب المغازی (4043): باب غزوة احد. از حدیث براء بن عازب رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-96)
97. - سندآن حسن است: نسائی در الکبری (همانطوری که در تحفة الأشراف 4/235). حسن بودن سند آن به سبب ولید بن جمیع است. التقریب (2/333) [↑](#footnote-ref-97)
98. - صحیح است. ترمذی: کتاب الفتن (2180) باب ماجاء لترکبنَّ سنن من کان قبلکم. ترمذی می گوید: (5/218)، ابن جریر (9/31/32)، طبرانی در الکبیر (3290)، (3294). ارناؤوط در تخریج جامع الأصول (10/ 34) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-98)
99. - مسلم: کتاب الاُضاحی (1978) (43): باب تحریم الذبح لغیر الله تعالی و لعن فاعله. [↑](#footnote-ref-99)
100. - موضوع است: بیهقی در سنن خود (9/314) از ابوهریرة بصورت مرفوع آورده است. البانی نیز در الضعیفه (240) حکم به موضوع بودن آن داده است . [↑](#footnote-ref-100)
101. - بصورت موقوف صحیح است. مسلم: کتاب الایمان (90) (146): باب بیان الکبائر و اکبر ها. از حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنهما. [↑](#footnote-ref-101)
102. - از حدیث سعید بن زید رضی الله عنه: بخاری: کتاب الظالم (2452): باب اثم من ظلم شیئاً من الارض. [↑](#footnote-ref-102)
103. - موقوفاً صحیح است. احمد آن را در الزهد (15،16) ابو نعیم در حلیة (1/203) از طارق بن شهاب از سلمان فارسی بصورت موقوف با سند صحیح آورده اند دو ستری در نهج السدید (68) آنرا مطرح کرده است. [↑](#footnote-ref-103)
104. - صحیح است: ترندی: کتاب الصلاة(324): باب: ما جاء فی الصلاة فی مسجد قباء که ترندی آنرا حسن دانسته. ابن ماجه: کتاب اقامه الصلاة (1411) حاکم (1/487) از حدیث اسید بن ظهر انصاری ارناؤوط آنرا در تخریج السنة(2/344) صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-104)
105. - بخاری: کتاب فضل الصلاة فی مسجد مکة و المدینة (1193): باب من أتی مسجد قبا کل سبت. مسلم: کتاب الحج (1399) (515): باب فضل مسجد قبا و فضل الصلاة فیه. از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما. [↑](#footnote-ref-105)
106. - مسلم: کتاب الحج (1398) (514): باب بیان أن المسجد الذی اسس علی التقوی هو مسجد النبی ص بالمدینه [↑](#footnote-ref-106)
107. - ضعیف است: همانطوری که در تفسیر ابن کثیر آمده (2/388) ابن اسحاق آنرا روایت کرده است ابن جریر (11/17،18) از جماعتی از تابعین به صورت مرسل روایت کرده است. دو سری در نهج السدید (71) از آن بهره گرفته است. [↑](#footnote-ref-107)
108. - حسن است: احمد (3/422)، ابن حزیمه (83)، طبرانی در الکبیر (17 / 140) در الصغیر (2/ 23) حاکم (1/ 155) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. روایت دیگر از حدیث جابر و انس نزد ابن ماجه کتاب الطهارة (355): باب استنجاء بالماء و دارقطنی (1/ 62) و حاکم (1/ 55)، (2/ 334) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است. این حدیث به سبب شواهد و طرق زیادی که دارد حسن لغیره است. به نهج السدید ص (71، 73) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-108)
109. - صحیح است: ابوداود: کتاب الایمان و النذور (3313) باب مایومر به من الوفاء بالنذر. حافظ در التلخیص (4/ 180) آنرا صحیح دانسته است. البانی در تخریج المشکاة (3437) و در صحیح الجامع (2548) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-109)
110. - صحیح است: ابن ماجة: کتاب اقامة الصلاة (1098) باب ماجاء فی زینة یوم الجمعه. از حدیث ابن عباس رضی الله عنهما. البانی در صحیح الجامع (2254) با شواهد خود آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-110)
111. - صحیح است: احد (2/367). ابوداود (2042) کتاب المناسک: باب زیارة القبور. از حدیث ابوهریرة. نووی در الاذکار (ص 93) آنرا صحیح دانسته. البانی در تحذیر المساجد (97) آنرا حسن قلمداد کرده است. که لفظ آن عبارتست از...... . لاتجعلوا قبری عیدا. ابن ابی شیبه، ابویعلی و دیگران از حدیث علی رضی الله عنه با لفظ « لاتتخذوا..... آورده اند. که البانی در تحذیر المساجد آنرا حسن دانسته. در حالیکه به دلیل شواهدی که در دست است حدیث صحیح است. اقتضاء الصراط ابن تمیمه ص (321-322) لفظ آن به طور کامل در شماره 195 خواهد آمد. [↑](#footnote-ref-111)
112. - بخاری: کتاب العیدین (952): باب سنة العیدین لأهل الإسلام. مسلم: کتاب صلاة العیدین (892)(16): باب الرخصة فی اللعب الذی لامعصیة فیه فی ایام العید. از حدیث عایشه رضی الله عنها. [↑](#footnote-ref-112)
113. - صحیح است. احمد (6/247). ابوداود (3290، 3291) کتاب الأیمان و النذور: باب من رأی علیه کفارة اذکان فی معصیة. ترمذی (1534) کتاب النذور: باب ماجاء عن رسول الله أن لا نذر فی معصیة. نسائی (7/26،27) کتاب الأیمان و النذور: باب کفارة النذر و ابن ماجه (2125) کتاب الکفارات: باب النذر فی المعصیة. حدیث صحیحی است که البانی در الإرواء (2590) آنرا تصحیح کرده است. [↑](#footnote-ref-113)
114. - بخاری: کتاب الایمان والنذور (6650): باب لا یحلف باللات والعزی ولا بالطواغیت. مسلم: کتاب الایمان (1647) (5): باب من حلف باللات والعزی فلیقل لا اله الا الله. از حدیث عایشه رضی الله عنها. [↑](#footnote-ref-114)
115. - بخاری: کتاب الایمان والنذور(6700): باب النذر فیما لا یملک و فی معصیۀ. [↑](#footnote-ref-115)
116. - صحیح است: ابو داود (3312)کتاب الایمان وانذور: باب مایومربه من الوفاء بالنذر و سند آن نیز حسن است. احمد (5/353/356)ترمذی(3690) کتاب المناقب: باب فی مناقب عمربن خطاب. ترمذی می گوید حسن صحیح است. البانی در الارواء(8/413) می‏گوید: سند آن به شرط مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-116)
117. - ضعیف است. احمد (4/433،440،443) نسائی (7/28)کتاب الایمان والنذور: باب کفاره النذور. البانی در الارواء (2587) آنرا ضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-117)
118. - مسلم کتاب الذکر و الدعاء 2708-54 باب فی التعوذ من سوء القضاء و درک الشفاء و غیره. [↑](#footnote-ref-118)
119. - مسلم، کتاب الذکر و الدعا (2708) (54): باب فی التعوذ من سوء القضاء و درک الشفاء و غیره. [↑](#footnote-ref-119)
120. - مسلم کتاب الوصیه (1631) (14): باب ما یلحق الانسان من الثواب بعد وفاقه. از حدیث ابو هریره رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-120)
121. - تخریج آن در شماره 77 گذشت. [↑](#footnote-ref-121)
122. - حسن است: ترمذی (3479): کتاب الدعوات باب {66} والحاکم(493/1) از حدیث ابوهریره. البانی با شواهدش آنرا حسن دانسته است. به الصحیحه (596) و صحیح الجامع (243) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-122)
123. - حسن است، احمد (443،42/2) و ترمذی (3373) کتاب الدعوات: باب2. و ابن ماجه (3827) کتاب الدعوات باب فضل الدعاء، حاکم (491/1) بخاری در الادب المفرد(658) از حدیث ابوهریره. حافظ ابن کثیر در تفسیرش (4/85) می گوید در سند آن سخنی نیست (بی اشکال است) ارناووط در تخریج جامع الاصول 4/166) آنرا حسن دانسته است. البانی در صحیح الجامع (2414) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-123)
124. - حسن است. احمد (2/362) ترمذی (3370) در الدعوات: باب ماجاء فی فضل الدعا و آنرا حسن دانسته است. ابن ماجه(3829) باب فضل الدعاء ابن حبان(2397) حاکم(1/490) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است. البانی در صحیح الجامع (5268) آنرا حسن دانسته است. ارناووط در تخریج شرح دانسته (5/198) آنرا حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-124)
125. - موضوع است. حاکم (1/492) ابویعلی در المجمع (1/147) هیثمی می گوید در آن محمد بن حسن بن ابی یزید وجود دارد که وی متروک الحدیث است. [↑](#footnote-ref-125)
126. - حسن موقوف است. ابن السنی در عمل لیوم والیله (357) از عایشه به صورت موقوف با سند حسن روایت کرده است. هیثمی (10/850) نیز آنرا به ابویعلی نسبت داده که به صورت موقوف از عایشه روایت کرده است. و می گوید: رجال آن صحیح اند به جز محمد بن عبید الله بن المنادی که مورد اعتماد است. دو سری در نهج السلاید (155) از آن استفاده کرده است. [↑](#footnote-ref-126)
127. - صحیح است. قسمتی از یک حدیث طولانی است. ابو داوود: کتاب الصلاه(1495) باب الدعاء، نسائی (3/52): کتاب السهو: باب الدعاء بعدالذکر . پیامبر(ص) به دنبال تشهد این دعا را فرموده است. ابن ماجه: در الدعاء (3858): باب اسم الله الاعظم از حدیث انس بن مالک و ابن حبان (2382- موارد) آنرا صحیح دانسته است. حاکم (1/504،503) ذهبی با وی موافقت کرده وارناووط در تخریج شرح السنة (1/37،26) می گوید که اسنادش صحیح است. [↑](#footnote-ref-127)
128. - صحیح است: قسمتی از حدیث طولانی بریده رضی الله عنه: ابو داوود در کتاب الصلاه(1493): باب الدعا روایت کرده است، نسائی در السهو (2/52): باب الدعاء بعدالذکر. ترمذی: کتاب الدعوات (3475) باب جامع الدعوات عن النبی(ص) ابن ماجه نیز به همان نحو: در الدعا (3857)باب اسم الله الاعظم. احمد (5/360) ابن حبان(2383-موارد) و حاکم(1/504)آنرا صحیح دانسته،ذهبی نیز تایید کرده است د. ارناووط در تخریج شرح السنة (1/38)می گوید: سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-128)
129. - ضعیف است طبرانی روایت کرده است همانطوری که در المجمع(10/159) آمده است. در سند آن ضعف است. در آن ابن لهیعه وجود دارد که ضعیف مختلط است. به النهج السدید (161) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-129)
130. - صحیح است ابو داوود (2326) در الجهای: باب ماندعی عند اللقا. و ترمذی(3584) فی الدعوات: باب فی الدعا ء اذا غزا. از حدیث است در تخریج الکم الطیب (ذ125) البانی سندش را صحیح دانسته است. احمد نیز (6/16) با سند صحیح آورده است. [↑](#footnote-ref-130)
131. - بخاری: کتاب الایمان (50): باب سوال جبرئیل النبی(ص) و مسلم نیز آنرا(9)،(10) و در کتاب الیمان: باب الاسلام و الایمان و الاحسان، روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-131)
132. - بخاری به صورت معلق(2/281)در المغازی: غزوه احد باب قول الله تعالی (لیس لک من الامر شی) آورده است. ولی حدیث حمید را احمد ؛ ترمذی و نسائی به طروقی از حمید به طور متصل آورده اند همانطوری که در الفتح (7/365) آمده است. حدیث ثابت را نیز مسلم (1791)به صورت متصل ذکر کرده است. مسلم،الجهاد والسیر، باب غزوة احد از روایت حماد بن سلمه از ثابت از انس رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-132)
133. - بخاری در کتاب الزکاة (1481) باب خرص الثمر. مسلم: کتاب الحج(1392)(503) باب احد جبل یحبنا و نحبه از حدیث ابو حمید ساعدی رضی الله عنه. بخاری: کتاب الاعتصام (7333): باب ما ذکر النبی (ص) و خص علی اتفاق اهل العلم. مسلم: کتاب الحج(1365)،(462): باب فضل المدینه: کتاب الحج(1393) (504) باب احد جبل یحبنا و نحبه از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-133)
134. - بخاری: کتاب المغازی(4069) باب قوله تعالی ﭽ ﮧ ﮨ ﮩ ﮪ ﮫ ﭼ از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما). [↑](#footnote-ref-134)
135. - بخاری کتاب المغازی(4070) باب قوله تعالی (لیس لک من الامر شیء) مرسل است چرا که از روایت سالم بن عبدالله بن عمر است. که احمد (2/93) و ترمذی (3004) آنرا متصل کرده اند. حافظ در الفتح (7/281) می گوید: سه نفری را که پیامبر ص نام برد در روز فتح اسلام آوردند و شاید سر نزول آیه(لیس لک من الامر شیء) همین باشد. [↑](#footnote-ref-135)
136. - بخاری(4771) در تفسیر سوره شعراء باب قوله تعالی(ﭿ ﮀ ﮁ) ودر الوصایا، باب اهل یدخل النساء و الاولاد فی الأقارب. [↑](#footnote-ref-136)
137. - بخاری (4800) در تفسیر سوره سباء باب (حتی اذا فزع عن قلوبهم): و (4701) در تفسیر سوره حجر: باب (الا من استرق السمع فاتبعه شهاب مبین). [↑](#footnote-ref-137)
138. - بخاری به صورت معلق به نحو ابن حریر در کتاب التوحید (13/452/453) آنرا تخریج کرده است. و ابو داود (4738) در السنة باب فی القرآن را متصل کرده است.و ابن خزیمه در التوحید (ص) (145) و بیهقی در الاسماء والصفات(ص201) ودیگران با سند صحیح آنرا آورده اند. همانطوری که در الفتح (13/456) آمده در خصوص رفع و وقف آن اختلاف نظر است. [↑](#footnote-ref-138)
139. - بخاری (2210): کتاب بدءالخلق. باب ذکر االملائکه. [↑](#footnote-ref-139)
140. - صحیح است: ابوداوود (4738): کتاب السنه: باب فی القرآن. ازحدیث ابن مسعود رضی الله عنه. به شماره 145 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-140)
141. - صحیح است: احمد در السند (1/218). همچنین مسلم آنرا فی السلام (2229)(124): باب تحریم الکهانه والتیان الکمان روایت کرده است. ترمذی (3222) درتفسیر سوره سباء می گوید: ابن حدیث، حسن صحیح است. [↑](#footnote-ref-141)
142. - ضعیف است: ابن ابی حاتم همانطوری که درتفسیر ابن کثیر (3/537) آمده است ابن خزیمه نیز آنرا در التوحید (ص 144) روایت کرده است. وابن ابی عاصم در السنه (515) البانی در تخریج خود بر السنه (1/227) آنرا تضعیف کرد ه است. [↑](#footnote-ref-142)
143. - قسمتی از حدیث طولانی است که بخاری (3579) در کتاب المناقب: باب علامات النبوه فی الاسلام آن را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-143)
144. - ضعیف است: هیثمی دارالمجمع(8/299) گفته است: بزاز با دو سند آن را روایت کرده است و به دو روش دیگری نیز در نزد طبرانی در اوسط اشاره کرده است حافظ آنرا در الفتح (6/592) تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-144)
145. - بخاری (3583) (3584) کتاب المناقب: باب: علامات النبوه فی الا سلام. از حدیث بن عمر و جابر. [↑](#footnote-ref-145)
146. - صحیح است: احمد (1/460،42،407،398،395) البانی در صحیح الجامع (3458) آنرا تصحیح کرده است البته از ابتدای حدیث تا پایان ششصد بال بخاری(3232)در بدءالخلق: باب اذقال احداکم آمین. مسلم (174)(280) کتاب الایمان: باب فی ذکر سدرة المنتهی. [↑](#footnote-ref-146)
147. - درا ین خصوص احادیث فراوانی موجود است از جمله آنها: حدیث ابوامامۀ رضی الله عنه است که می گوید: مردی نزد پیامبر ص آمد و گفت: مردی که در کار زار و نبرد خود هم طالب اجر وثواب است وهم نام و شهرت، چه چیزی بهره و نصیب او می شود؟ پیامبرص فرمود: چیزی نصیب او نمی شود. آن مردسه بار این سوال را مطرح کرد و پیامبر ص نیز همان جواب را فرمودند. سپس فرمود: خداوند تنها عملی را می پذیرد که خالصانه برای جلب رضای او باشد. نسائی در الجهاد (4/25)باب من غزا یلتمس الا جروالذکر آنرا روایت کرده است. سند آن همانگونه که حافظ عراقی درتخریج الاحیاء(4/328) والبانی در الصحیحۀ آورده اند، حسن است. به ابتدای کتاب الترغیب منذری مراجعه شود که احادیث فراوانی در این معنا در آن جا آمده است. [↑](#footnote-ref-147)
148. - قسمتی از حدیث طولانی شفاعت: بخاری در کتاب الأنبیاء (3340): باب قول الله عزوجل «ولقد أرسلنا نوحاً الی قومه» آنرا روایت کرده است. ودر التفسیر (4712) باب قوله تعالی (ذریه من حملنا مع نوح انه کان عبداًشکوراً ومسلم: کتاب الایمان (194)(327) باب اوتی اهل الجنۀ منزلۀ فیها از حدیث ابوهریره رضی الله عنه مراجعه شود به نظم المتناثر(ص)(149) در کتاب الشفاعۀشیخ مقبل هادی الوادعی. [↑](#footnote-ref-148)
149. - بخاری: کتاب العلم(99): باب الحرص علی الحدیث و نسائی در الکبری همانگونه که در تحفه الاشرف (9/483) آمده است. احمد (الایمان(199)(338): ابن حبان (2594). [↑](#footnote-ref-149)
150. - مسلم(193)(326)کتاب الایمان194 -338 باب اختباء النبی صلی الله علیه و سلم دعوۀ الشفاعۀ لامته. [↑](#footnote-ref-150)
151. - قسمتی از حدیث طو.لانی است که از انس در خصوص شفاعت کبری (عظمی) روایت شده است بخاری: در کتاب التوحید(757): باب کلام الرب عزوجل یوم القیامۀ مع الانبیاء وغیر هم آنرا روایت کرده است مسلم(193)(326)کتاب الایمان، باب ادنی اهل الجنه منزلةً فیها. [↑](#footnote-ref-151)
152. - بخاری: کتاب التفسیر (47752): باب انک لا تهدی من اجببت ولکن الله یهدی من یشاء ومسلم: کتاب الایمان(24)(39): باب الدلیل علی صحۀ اسلام من حضره الموت ما لم یشرع فی النزع [↑](#footnote-ref-152)
153. - بخاری: کتاب احادیث الأانبیاء(3445): باب قول الله تعالی (واذکر فی الکتاب مریم انتبذت من اهلها) از حدیث عمر بن خطاب رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-153)
154. - تخریج آن را در شماره قبل بیان کردیم. مسلم آن را روایت نکرده است واز جمله احادیثی است که بخاری تنها بدون مسلم آن را روایت کرده است به شرح عشرون حدیثاً للبخاری ص169، 170 مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-154)
155. - صحیح است: احمد (1/215، 347). ابن ماجه (3029) کتاب المناسک: باب قدرحص الرمی. ترمذی آن را روایت نکرده است. نسائی نیز (5/268) در المناسک: باب التقاط الحصی آورده است. شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب الاقتضاء (ص106) این مطلب را گفته است. سند وی به شرط مسلم صحیح است. البانی نیز در الصحیحة با آن موافقت کرده است. الصحیحة (1283). [↑](#footnote-ref-155)
156. - مسلم: کتاب العلم (2670) (7) باب: هلک المتنطعون. [↑](#footnote-ref-156)
157. - بخاری: کتاب الصلاۀ(427) باب هل تنبش قبور مشرکی الجاهلیه ویتخذو مکانها مساجد. مسلم: کتاب المساجد و مواضع الصلاۀ(528)(16): باب النهی عن بناء المساجد علی القبور. [↑](#footnote-ref-157)
158. - بخاری: کتاب الصلاۀ(435): باب (55)مسلم کتاب المساجد و مواضع الصلاۀ(531)(22): باب النهی عن بناء المساجد علی القبور. [↑](#footnote-ref-158)
159. - مسلم: کتاب المساجد و مواضع الصلاۀ(532)(23) باب النهی عن النهی عن بناء الساجد علی القبور. [↑](#footnote-ref-159)
160. - صحیح است: احمد(3/83)ابو داوود: کتاب الصلاۀ(492) باب فی مواضع التی لا تجوز فیها الصلاۀ ترمذی: کتاب ابواب الصلاۀ(317)باب ماجاء ان الارض کلها مسجد الا المقبره والحمام. ابن ماجه کتاب المساجد (745) باب المواضع التی یکره فیها الصلاۀ وابن حبان (338-الموارد). حاکم (1/251)شیخ شاکر در حاشیه خود بر ترمذی این روایت را صحیح دانسته است. البانی در احکام الجنائز(137) شیخ الاسلام ابن تیمه در الفتاوی(19/26) می گوید: علت نهی این است که وسیله ای است برای شرک با وجود اینکه قبرستانها پناهگاه شیاطین هستند. [↑](#footnote-ref-160)
161. - بخاری کتاب الصلاۀ(438)باب قول النبیص جعلت لی الارض مسجداً وطهوراً مسلم: کتاب المساجد (523)(5) از حدیث جابربن عبدالله س . [↑](#footnote-ref-161)
162. - صحیح است: احمد (1/435) ابن حبان (340) فی الصلاۀ: باب ماجاء فی الصلاۀ فی الحمام و المقبره، ابن تیمیه در الاقتضاء(158) می گوید. سند آن جید است استاد احمد شاکر در حاشیه خود بر سند(3844،4143) آنرا صحیح دانسته است. البانی نیز در تحذیر المساجد (ص19) آنرا صحیح قلمداد کرد ه است. [↑](#footnote-ref-162)
163. - مسلم: کتاب الجنائز(970)(94): باب النهی عن تحصیص القبر و البناء علیه. [↑](#footnote-ref-163)
164. - تخریج آن در شماره (167)گذشت [↑](#footnote-ref-164)
165. - تخریج آن در شماره (169)گذشت [↑](#footnote-ref-165)
166. - مسلم: کتاب الجنائز(972)(98): باب النهی عن الجلوس علی القبر والصلاۀ علیه. [↑](#footnote-ref-166)
167. - صحیح است: مالک در موطأ (شماره85) فی قصر الصلاۀفی السفر: باب جامع الصلاۀ از عطاء بن یسار به صورت مرسل آورده است. ابن ابی شیبه(3/345) از زیدبن اسلم به صورت مرسل. احمد در سند (2/242) از طریق ابوهریره آن را متصل کرده است. بزاز نیز (440-کشف الاستار) از حدیث ابوسعید خدری به صورت متصل آورده است. البانی در تحذیر الساجد (ص18،19) آنرا تصیح کرده است. [↑](#footnote-ref-167)
168. - دارمی (1/60) آنرا آورده است. حاکم(4/514) ابن عبداالبر در جامع بیان العلم (1/188) البانی در صلاۀ التراویج(ص5) آنرا تصیع کرد هاست و می گوید: این اثر اگر چه موقوف است ولی در حکم رفع است چرا که در آن سخن از امور غیبی است جز به وحی نمی‏توان پیرامون آن سخن گفت: و از نشانه های پیامبری اوست ص تمامی آن تحقق پیدا کرده است، این حدیث در مصادر اصلی طولانی است ولی در اینجا به طور مختصر آورده شده است. [↑](#footnote-ref-168)
169. - حافظ در الفتح(7/448) می گوید: در نزد ابن سعد با سندی صحیح از نافع از ابن عمر روایت شده است که به عمر خبر رسید گروهی به نزدیکی درخت رضوان آمده در آنجا نماز می گزارند آنها را تهدید کرده دستور داد درخت را ببرند. [↑](#footnote-ref-169)
170. - تخریج آن در شماره (176)گذشت. [↑](#footnote-ref-170)
171. - حلیم: آشی را می‌گویند که‌ با گندم و گوشت پخته‌ی له‌ شده‌ درست می‌کنند (عمید). [↑](#footnote-ref-171)
172. - بخاری: کتاب التفسیر(4859): باب افرأیتم اللات والغری: روایت کرده است [↑](#footnote-ref-172)
173. - با این لفظ ضعیف است. ابوداوود کتاب الجنائز(3236)باب فی زیارۀ القبور ترمذی فی الصلاۀ(320): باب کراهیۀ آن یتخذالقبر مسجداً نسائی فی الجنائز(4/95-94): باب التغلیظ فی اتخاذ السرج علی القبور. ابن ماجه فی الجنائز(1575)باب ما جاء فی النهی عن زیارۀالقبور و بدون قوله «والمتخذین علیها المساجد والسرج» امام مسلم ودیگران این روایت را با این اضافه ضعیف دانسته اند. البانی نیز در الضعیفۀ(225) و تحذیر الساجد(43-44)با این سیاق تضعیف کرده ولی این حدیث بدون این زیارت همانطوری که در تخریج شماره 183 خواهد آمد صحیح است. [↑](#footnote-ref-173)
174. - صحیح است: حدیث ابوهریرۀ: نزد احمد (2/337،356)ترمذی (1056)کتاب الجنائز: باب ما جاء فی کراهۀ زیارۀ القبور للنساء ابن ماجه (1576) کتاب الجنائز: باب ماجاء فی النهی عن زیارۀ النساء للقبور: ترمذی می گوید: حدیث حسن صحیح است. حدیث ابوهریره،حسان بن ثابت: نزد احمد (2/442،443) ابن ماجه (1574) کتاب الجنائز: باب ماجاء فی النهی عن زیارۀ النساء للقبور حاکم(374/1)در حدیث ابن عباس گذشت. ابن حدیث بدون زیادت پیشین که در حدیث ابن عباس گذشت، صحیح لغیره است البانی نیز آنرا در تخدیر الساجد تایید کرد هاست. تخذیر الساجد (43) وصحیح الجامع(4985)والضعیفۀ(225) [↑](#footnote-ref-174)
175. - صحیح است: با این سیاق در نزد حاکم (11/376)، بیهقی (4/78) آمده است. حاکم از آن سکوت کرده و ذهبی آن را صحیح می‏داند. حافظ عراقی در تخریج الاحیاء (4/418) می‏گوید: ابن ابی دنیا در القبور و حاکم آن را با سند جید روایت کرده‏اند. مراجعه شود به احکام الجنائز ص (181). با این سیاق در نزد حاکم(1/418)می گوید: ابن ابی دنیا در القبور و حاکم آنرا با سند جید روایت کرد هاند مراجعه شود به احکام الجنائزص(181). [↑](#footnote-ref-175)
176. - حدیث با این سیاق نزد حاکم (1/376)بیهقی (4/78)حاکم از آن سکوت کرده ذهبی آن را صحیح می‏داند. حافظ عراقی در تخریج الاحیاء(4/418) می گوید: ابن ابی دنیا در القبور و حاکم آنرا با سند جید روایت کرده‏اند. به احکام الجنائز(ص181) مراجعه شود. ولی سیاق ترمذی درکتاب الجنائز(1055) باب ما جاء فی الرخصۀ فی زیارۀ القبور. با همان لفظی که قبلاً گذشت: لو شهدتک ما زرتک: اگر ترا می دیدیم زیارتت نمی کردم.. [↑](#footnote-ref-176)
177. - حسن است: احمد(3/237،250) در نزد حاکم(1/375،376) البانی نیز در احکام الجنائز (ص180) آنرا حسن تلقی کرده است. [↑](#footnote-ref-177)
178. - ضعیف است: ابن ماجه(1578)کتاب الجنائز: باب ما جاء فی اتباع النساء الجنائز. بیهقی (4/77) از حدیث علی رضی الله عنه. نووی نیز در المجموع (5/224)آنرا تضعیف کرده است بوصیری در الزوائد والبانی در ضعیف الجامع (873)آنرا تضعیف کرده اند. [↑](#footnote-ref-178)
179. - ضعیف است: احمد (2/168،169). ابوداوود(3123) کتاب الجنائز: باب فی التعزیه، نسائی(4/28،27) کتاب الجنائز. باب النعی. نووی در المجموع (5/224) و المنذری در مختصرالسنن(4/289) آنرا تصعیف کرده اند. الکدی: همانطوری که در سان آمده است به معنای مقابر است. [↑](#footnote-ref-179)
180. - بخاری: کتاب الجنائز(1278)باب اتباع النساء الخبائز. مسلم کتاب الجنائز(938)(34). باب نهی النساء عن اتباع الجنائز، از حدیث ابن عطیه رضی الله عنها. [↑](#footnote-ref-180)
181. - این حدیث را با این لفظ مسلم درکتاب الجنائز(945)(53): باب فضل الصلاۀ علی الجنائز و اتباعها از حدیث ابوهریره روایت کرده است. در نزد بخاری نیز مثل مسلم کتاب الجنائز(1325): باب من انتظر حتی تدفن. و نزد مسلم(946)(57)همچنین از حدیث ثوبان. [↑](#footnote-ref-181)
182. - بلکه نسائی نیز آنرا روایت کرده است. همانطوری که تخریج آن در شماره (182)گذشت. [↑](#footnote-ref-182)
183. - حسن است: همانطوری که مصنف گفته به روشهای گوناگونی روایت شده است. از حدیث حبیب بن ابی ثابت به صورت مرسل واز حدیث ابوامامۀ،جابر و عائشه به صورت متصل روایت شده است. البانی آنرا در غایۀ المرام(8) تضعیف کرده است آنهم تنها از حدیث جابر و مرسل حبیب. ولی دوسری حفظه الله از دو طریق ابومامۀ و عایشه از آن رفع ابهام کرده و در تحقیقی نیکو به این دو طریق آنرا حسن قلمداد کرده است که در آن نشانه های رعایت ادب با علما را آشکار ساخته است. [↑](#footnote-ref-183)
184. - قسمتی از حدیثی که بخاری آورده است: کتاب الایمان (39): باب الدین یسر – از حدیث ابوهریرۀ س. [↑](#footnote-ref-184)
185. - صحیح است: الطبرانی در الکبیر(1647) همچنین احمد آنرا (5/153،162) آورده است ارناؤوط در تخریج ابن حبان به شماره (65) آنرا تصحیح کرده است [↑](#footnote-ref-185)
186. - این حدیث به همین نحو از ابن مسعود نیز به طور طولانی روایت شده است. به این عبارت که پیامبر ص فرمودند: عملی نیست که شما به وسیله آن به بهشت نزدیک می شوید مگر آنکه شما را بدان فرمان داده ام و عملی نیست که شما را به جهنم نزدیک سازد مگر اینکه شما را از آن باز داشته ام... حاکم (2/42) ابن المنذری در الترغیب(3/7) و شیخ احمد شاکر بر تعلیق حاکم، شافعی الرسالۀ(94/95) [↑](#footnote-ref-186)
187. - صحیح است: تخریج آن قبلاً در شماره (117) گذشت. [↑](#footnote-ref-187)
188. - بخاری کتاب الصلاۀ(432)باب کراهیۀ الصلاۀ فی المقابر. مسلم کتاب صلاۀ السمافرین و قصرها(777)(208)باب استحباب صلاۀ النافله فی بیت ها و جوازها فی المسجد. [↑](#footnote-ref-188)
189. - مسلم: کتاب المسافرین و حضرها(780)(212)باب استحاب صلاۀ النافلۀ فیه و جواز ها فی المسجد. این حدیث از ابوهریره روایت شده وآنگونه که شارح مطرح کرده از ابن عمر نیست. [↑](#footnote-ref-189)
190. - صحیح است. اسماعیل قاضی در فضل الصلاۀ علی النبی (ص) شماره(20) آنرا روایت کرده است. البانی با طرق و شواهد خود آنرا صحیح قلمداد کرده است تخریج کتاب فضل الصلاۀ (ص344) البانی. [↑](#footnote-ref-190)
191. - بخاری: کتاب فضل الصلاۀ فی مسجد مکۀ و المدینۀ(1197): باب مسجد بیت المقدس. مسلم: کتاب الحج (827)(415) باب سفر المراۀ مع محرم الی حج و غیره. [↑](#footnote-ref-191)
192. - صحیح است: مالک(1/108) فی الجمعۀ: باب ماجاء فی الساعۀ التی فی یوم الجمعۀ واحمد (6/7،397) نسائی (3/113،115) فی الجمعه باب الساعۀ و البانی در احکام الجنائز ص(226) و صحیح الجامع(7248) آنرا تصحیح کرده است. [↑](#footnote-ref-192)
193. - احمد(3/64،93) آنرا از ابو سعید خدری روایت کرده است. در سند آن شهربن خوش وجود دارد که وی مضطرب الحدیث است. این حدیث جز یک موردش ثابت شده است. دو سری در النهج السدید(237) آنرا آورده است. [↑](#footnote-ref-193)
194. - مسلم: کتاب القدر(2663)(33): باب بیان أن الاجال و الرزاق و غیرها لا تزید و لا تنقص عما سبق به القدر. [↑](#footnote-ref-194)
195. - جایگاه آنان بدتر از آن است که‌ نسبت به‌ ما می‌پندارید و از راه راست نیز منحرف‌تر و گمراه‌تر است. [↑](#footnote-ref-195)
196. - تخریج آن در شماره (166)گذشت. [↑](#footnote-ref-196)
197. - بخاری: کتاب الاعتصام باب الکتاب و السنۀ(7320)باب قول النبی(ص) لتتبعن سنن من کان قبلکم. مسلم: کتاب العلم (2669)(6) باب اتباع سنن الیهود والنصاری. سیاق مطرح شده در اینجا سیاق مسلم نیست. [↑](#footnote-ref-197)
198. - ضعیف است: قسمتی از حدیثی است که ترمذی آورده است: کتاب الأیمان (2641)باب ما جاء فی افتراق هذه الامۀ. ترمذی می گوید: حدیث غریبی است. حاکم (1/128،129) مناوی آنرا در فیض القدیر (5/347) تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-198)
199. - مسلم: کتاب الفتن(2889)(19) باب: هلاک هذه الامۀ بعضهم ببعض. وزیادۀ آن نزد احمد(5/278،284)وابوداوود (4252) کتاب الفتن: باب ذکر الفتن و دلائلها وابن ماجۀ (3952) کتاب الفتن: باب ما یکون من الفتن. [↑](#footnote-ref-199)
200. - بخاری کتاب الایمان والنذور(6630): باب کیف کانت یمین النبی (ص). و مسلم: کتاب الفتن (2918)(75): باب لاتقوم الساعۀ حتی یمرّالرجل بقبر الرجل. از حدیث ابوهریرۀ رضی الله عنه. وبخاری (6629)و مسلم(2919)(77) ا حدیث جابربن سمرۀ [↑](#footnote-ref-200)
201. - قسمتی از حدیثی است که طبرانی با سند صحیح آنرا تخریج کرده است. حافظ نیز در فتح الباری (11/513) از حدیث مغیرۀ بن شعبۀ رضی الله عنه آورده است. اصل حدیث در صحیح بخاری بدون قسمت مذکور آمده است. بخاری: کتاب القدر (6615): باب لامانع لما أعطی الله. [↑](#footnote-ref-201)
202. - صحیح است: ابوداود: کتاب الفتن و الملاحم(4254): باب ذکر الفتن و دلائلها. و همچنین احمد (1/390،393) البانی نیز در الصحیحۀ (974) و صحیح الجامع(2931)آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-202)
203. - صحیح است: ابوداود: کتاب الفتن و الملاحم(4255): باب ذکر الفتن و دلائلها این کوتاهی است چون حدیث فوق را بخاری: در کتاب الفتن(7061) باب ظهور الفتن و مسلم: در کتاب العلم (11)(57): باب رفع العلم و قبضه وظهور الجهل و الفتن فی آخر الزمان آورده اند. [↑](#footnote-ref-203)
204. - صحیح است: طیالسی (975)احمد(6/441) طبرانی دوراوی دارد که بی نامند آنگونه که هیثمی در المجمع(5/239) گفته است. حدیث به دلیل شواهدی که دارد صحیح است به مجمع الزوائد (5/239،240) مراجعه شود البانی آنرا در صحیحۀ(1582)وصحیح الجامع(1547) تصیح کرده است. همگی حدیث را همانند مؤلف به ابوداود نسبت داده اند. [↑](#footnote-ref-204)
205. - صحیح است: دارمی (1/70)(2/311)آنگونه که البانی در صحیحۀ(4/110) گفته است این حدیث با شرط مسلم صحیح است. احمد نیز آنرا (5/278،284) تخریج کرده است. ابوداوود: کتاب الفتن (4252): باب ذکر الفتن ودلائلها. ابن ماجه: کتاب الفتن(3952): باب مایکون من من الفتن. به تخریج شماره(206) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-205)
206. - بخاری: کتاب فضائل المدینۀ(1870) باب حرم المدینۀ. کتاب الفرائض(6755): باب اثم من تبرأ من موالیه. مسلم: کتاب الحج(1370)(467): باب فضل المدینۀ. از حدیث علی رضی الله عنه بخاری. کتاب الا عتصام (7306): باب اثم من آوای محدثاً. مسلم کتاب الحج(1366) (463): باب فضل المدینه. از حدیث انس س . [↑](#footnote-ref-206)
207. - بخاری: کتاب الصلح(2697): باب اذا اصطلحوا علی صلح جور: فالصلح مردود. ومسلم کتاب الأقضیۀ (1718)(17): باب نقض الاحکام الباطلۀ ورد محدثات الامور. از حدیث عایشه رضی الله عنها [↑](#footnote-ref-207)
208. - صحیح است: قسمتی از حدیث عرباض بن ساریۀ. ابوداود آنرا در کتاب السنۀ(4607) باب لزوم السنۀ و احمد در مسند (4/127) ودیگر آن آورده اند. حدیث صحیحی است. به السنۀ ابن عاصم(27) مراجعه شود. در این باب از ابن مسعود نزد ابن ماجه (46) و نزد نسائی از جابر(3/188) نیز وارد شده است. [↑](#footnote-ref-208)
209. - صحیح است: دارمی (1/71)در مقدمه: باب فی کراهیۀ اخذ الرای.. البانی در تخریج المشکاۀ (1/89) می گوید: سندش صحیح است. [↑](#footnote-ref-209)
210. - صحیح است: ابوداود کتاب السنۀ(4611)باب لزوم السنۀ، سند آن نیز صحیح است. [↑](#footnote-ref-210)
211. - صحیح است: ابو داود کتاب الفتن والملاحم(4252): باب ذکر الفتن ودلائلها.که حدیث صحیحی است به تخریج شماره (212) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-211)
212. - بخاری: کتاب الفتن(7116): باب تغییر الزمان حتی تعبد الا وثان مسلم: کتاب الفتن(2906)(51): باب لا تقوم الساعۀ حتی تعبد دوس ذا الخلصۀ [↑](#footnote-ref-212)
213. - حسن ابن ابونعیم در کتاب الحلیۀ(4/179) آورده است و می گوید: غریب است، تنها معاذ بن هشام از پدرش در کتاب خود آنرا نقل کرده است. که سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-213)
214. - بخاری کتاب البیوع(222): باب قتل الخنزیر. مسلم: کتاب الایمان (155)(242): باب نزول عیسی بن مریم حاکماً بشریعة نبینا محمد (ص) از حدیث ابوهریرۀ رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-214)
215. - صحیح است: حاکم: (4/456،457)حاکم آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز با وی موافقت کرده است. این کوتاهی است. چون حدیث نزد مسلم: کتاب الامارۀ(1924)(176): باب قولهص لا تزال طائفۀ من امتی علی الحق لایضرهم من خالفهم. [↑](#footnote-ref-215)
216. - تخریج آن در شماره (57)گذشت [↑](#footnote-ref-216)
217. - سند آن ضعیف است: طبرانی در الکبیر (7643) سند آن ضعیف است. زیرا عمر و بن عبدالله شیبانی حضرمی در سند آن است. ذهبی در دیوان ضعفاء(3188) آورده است که وی تابعی مجهول است. دو سری نهج‏السدید(262). [↑](#footnote-ref-217)
218. - بخاری کتاب المناقب(3641): باب (28) [↑](#footnote-ref-218)
219. - بخاری کتاب النکاح(5146) بالخطبه من حدیث ابن عمر س، مسلم: کتاب الجمعة(869)(47) باب تخفیف الصلاۀ و الخطبۀ. [↑](#footnote-ref-219)
220. - بخاری: کتاب الطلب(5763): باب السحر همچنین مسلم آنرا در کتاب السلام(2189)(43): باب السحر آورده است. [↑](#footnote-ref-220)
221. - موضوع است: عبدالرزاق (10/184)در سند آن ابراهیم بن محمد بن ابی یحی اسلمی قرار دارد که ابن معین می گوید دروغگو و رافضی است. نسائی، دارقطنی و احمد می گویند متروک است. به المیزان (1/57،61) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-221)
222. - بخاری: کتاب الوصایا(2766)باب قول الله تعالی«ان الذین یأکلون اموال الیتمی ظلماً» مسلم: کتاب الایمان (89)(145): باب الکبائر واکبرها [↑](#footnote-ref-222)
223. - حسن است. بخاری در ادب المفرد(8). ابن جریر در تفسیر خود(5/26) از ابن عمر به صورت موقوف وبا سند صحیح آورده اند. بیهقی نیز (409) به صورت مرفوع از ابن عمر روایت کرده است. البانی آنرا در الارواء(3/156) حسن دانسته است [↑](#footnote-ref-223)
224. - تخریج آن در شماره (15)گذشت [↑](#footnote-ref-224)
225. - ضعیف است، ترمذی: کتاب الإستئذان(2733): باب ماجاء فی قُبلة الید و الرجل. می گوید حسن صحیح است. کتاب التفسیر(3144): باب ومن تفسیر سورۀ بنی اسرائیل می گوید: حسن صحیح است ابن کثیر در تفسیر خود (3/67) به صعف آن اشاره کرده است. [↑](#footnote-ref-225)
226. - بخاری: کتاب الجزیۀ و الموادعۀ(3166): باب من قتل معاهداً بغیر جرم. [↑](#footnote-ref-226)
227. - بخاری: کتاب التفسیر (4590): باب « ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗ ﮘ » مسلم: کتاب التفسیر(3023)(16). [↑](#footnote-ref-227)
228. - صحیح است: احمد (4/99). نسائی(7/81): کتاب تحریم الدم، البانی با شواهد خود در الصحیحۀ(511)آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-228)
229. - ضعیف است. ترمذی: کتاب الحدود (1460): باب ماجاء فی حد الساحر، این حدیث را حافظ در الفتح (10/236) تضعیف کرده است البانی نیز در ضعیف الجامع (2698) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-229)
230. - بخاری: کتاب فرض الخمس (3156): باب الجزیة و الموادعة مع اهل الذمةو الحرب لفظ آن بدین نحو است: عن بجالةبن عبدة قال «کنت کاتبآ لجزدبن معادمة..... » [↑](#footnote-ref-230)
231. - ضعیف است: احمد (3/477) (5/60). ابو داود: کتاب الطب (3907) باب فی الخط وز جر الطیر و نسائی در الکبری همانطور که در تحفة الاشرف (8/275) آمده است.ابن حبان (1426)الموارد.) البانی در تخریح ریاض الصالحین (1668)آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-231)
232. - حسن است: ابو داود: کتاب الطب (3905): باب فی النجوم. احمد (1/277،311). ابن ماجد کتاب الادب (3726) باب تعلم النجوم. البانی در صحیح الجامع (5950) آنرا صحیح دانسته و همچنین در الصحیحة (793). [↑](#footnote-ref-232)
233. - قسمتی از حدیثی که مسلم و بخاری: کتاب الایمان (9): باب فی امور الإیمان. مسلم: کتاب الإیمان 35-75: باب بیان عدد شعب الإیمان از حدیث ابوهریرة رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-233)
234. - ضعیف است: نسائی: کتاب تحریم الدم (7/112): باب الحکم فی السحره. ذهبی در المیزان (2/378)و البانی در ضعیف الجامع (5714) آنرا تضعیف کرده اند. [↑](#footnote-ref-234)
235. - مسلم: کتاب البرو الصله و الآداب (206)(102): باب تحریم النمیمة [↑](#footnote-ref-235)
236. - تخریج آن در شماره (226) گذشت. [↑](#footnote-ref-236)
237. - حسن است: احمد (2/165،187). ابو داود: کتاب الأدب (5005): باب ماجاء فی المتشد ق فی الکلام. ترمذی: کتاب الادب (2853): باب ماجاء فی الصاحة و البیان. ترمذی می گوید: حدیث حسن غریبی است. ازحدیث عبدالله بن عمر و بن عاص رضی الله عنهما. البانی در الصحیحة (880) آنرا حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-237)
238. - مسلم: : کتاب السلام (2230)(125): باب تحریم الکهانة. و لفظ فصدقه بما یقول را مسلم نیاورده است بلکه تنها احمد (4/68)آنرا آورده است. [↑](#footnote-ref-238)
239. - صحیح است: ابوداود: کتاب الطب (3904): باب فی الکاهن. نسائی در الکبری و همچنین در تحفة الاشراف (10/124) ترمذی النهی عن اتیان الحائض. البانی در الإرواء(2006) آنرا تصحیح کرده است. [↑](#footnote-ref-239)
240. - صحيح است: احمد(2/429) بيهقي (8/135). حاكم (1/8) از ابوهريرة به صورت مرفوع آورده‏اند. حاکم می گوید به شرط مسلم و بخاری صحیح است و ذهبی نیز موافقت کرده است. [↑](#footnote-ref-240)
241. - جید است.بزاز (2067-کشف الأستار) منذری در ترغیب (4/36) می گوید: بزاز وابو یعلی با اسناد جید و به صورت موقوف آنرا روایت کرده اند. حافظ در الفتح (10/217) می گوید: مسندش جید است. [↑](#footnote-ref-241)
242. - حسن است، منذری در الترغیب (4/33) می‏گوید: بزاز با سند جید روایت کرده است. هیثمی (5/117) می‏گوید: رجال آن همگی صحیح‏اند، جز اسحاق بن ربیع که موثق است. ولی در خصوص حدیث ابن عباس، منذری در الترغیب (4/33) می‏گوید: سند آن حسن است. [↑](#footnote-ref-242)
243. - قسمتی از حدیث عائشه: بخاری کتاب بدء الخلق (2210): باب ذکر الملائکة.مسلم: کتاب السلام (2228)(122): باب تحریم الکهانة و اتیان الکهان. [↑](#footnote-ref-243)
244. - مرضوع است: طبرانی در الکبیر(10980) از ابن عباس به صورت مرفوع. هیثمی (5/117)می گوید: در سند آن خالدبن یزید عمری وجود دارد که کذاب است. ولی به صورت موقوف از ابن عباس که عبدالرزاق (11/26) و بیهقی (8/139) از ابن عباس روایت کرده اند که سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-244)
245. - صحیح است: احمد (3/294). ابو داود: کتاب الطب (3868): باب فی النشَرة. ابن مفلح در آداب الشریعة می گوید: سند آن جید است. حافظ آنرا در الفتح (10/233) حسن قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-245)
246. - بخاری: کتاب الاستئذان (6258): باب کیف الرد علی اهل الذمة و مسلم: کتاب السلام (2163) (6)باب النهی عن ابتداء اهل الکتاب. از حدیث انس س . [↑](#footnote-ref-246)
247. - از آنجایی که هر کدام از اصطلاحات مذکور یعنی عَدَوی؛ طِیّرة؛ هامّة؛ و... برای خود و مصداق و ترجمه خاص می‏طلبند لذا در اینجا معادل فارسی آنها مطرح نشده است و در اثناء ترجمه بدان پرداخته شده و شارح آنها را توضیح داده است زیرا برخی از آنها اختلافی هستند و در ضمن اختلاف علما می توان به مصداق دقیق آنها دست یافت (مترجم). [↑](#footnote-ref-247)
248. - بخاری: کتاب الطب (5757): باب لاهامه دون الزیادة. مسلم: کتاب السلام (2220)(106) باب لاعدوی و لا طِیّرة و لا هامّة و لا صَفر. از ابوهریرة افزون بر این عبارت که «و لا نوء» و مسلم: کتاب السلام (2222)(107): باب لاعدوی و لا طِیّرة و لا هامّة و لا صَفر،با افزودن عبارت «و لا غول». [↑](#footnote-ref-248)
249. - مسلم: کتاب السلام (2221)(104)(105): باب لاعدوی و لا طیرة. [↑](#footnote-ref-249)
250. - بخاری آنرا به صورت معلق در کتاب الطب (10/158)باب الجذام آورده است ابو نعیم در المستخرج با سند صحیح آنرا متصل کرده است (یعنی از حالت تعلیق خارج ساخته است.)به الفتح (10/158) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-250)
251. - بخاری: كتاب الطب (5728) باب ما یذکر فی طاعون. مسلم: کتاب السلام (218) (92) (93). باب الطاغوت و الطیرة و الکهانة از حدیث اسامة بن زید. [↑](#footnote-ref-251)
252. - صحیح است: احمد (1/440) ترمذی: کتاب القدر (2143): باب ماجاء لاعدوی ولا هامّة و لاصَفر همانطور که البانی در الصحیحة (3/143) گفته است سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-252)
253. - ضعیف است: ابوداود: کتاب الطب (3925): باب فی الطیرة.ترمذی: کتاب الاطعمه (1818): باب ماجاء فی الاکل مع المجذوم. ابن ماجة: کتاب الطب (3542) باب الجذام و اسناد آن ضعیف است. البانی در ضعیف الجامع (4200) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-253)
254. - مسلم: کتاب السلام (537) (121): باب تحریم الکهانة و ایتان الکمان. [↑](#footnote-ref-254)
255. - بخاری کتاب الجهاد: (2858): باب بایذکرمن شؤم الفرس. مسلم: کتاب السلام (2225) (116): باب الطیرة و الفأل و مایکون فیه من الشؤم. از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما نیز به همین نحو وارد شده و آنرا به همین لفظ نیز آورده است. ترمذی به کتاب الادب (2824): باب ماجاء فی الشؤم. نسائی در الخیل (6/220): باب شؤم الخیل. ابن ماجة: کتاب النکاح (995): باب مایکون فیه الیمن و الشؤم احمد (2/8،38) همچنین از حدیث ابن عمر (رضی الله عنهما) [↑](#footnote-ref-255)
256. - ضعیف است: احمد (3/382،305) از حدیث جابر س آورده است. سند آن همانطوری که حافظ در تخریج الاذکار مطرح کرده ضعیف است. طبرانی در الاوسط آنرا روایت کرده است همانطور که در جامع الصغیر به نقل از ابوهریرة وارد شده است. البانی نیز آنرا در ضعیف الجامع (535) تضعیف کرده است. هیثمی در المجمع (10/134) می گوید: در سند آن عدی بن فضل وجود دارد که متروک است. [↑](#footnote-ref-256)
257. - بخاری: کتاب الطب (5776): مسلم: کتاب السلام (2224) (112) باب الطیرة. بخاری کتاب الطب (5755) مسلم: کتاب السلام (2223)(110) باب الطیرة از حدیث ابوهریرة رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-257)
258. - صحیح است: قسمتی از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه است که گفت: رسول خدا (ص) فرمودند: «حُبِّبَ الیّ....فی الصلاة » احمد (3/128، 199، 285) نسائی (7/61) در عشرة النساء باب حب النساء. البانی در صحیح الجامع (3119) آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-258)
259. - ضعیف است: ابو داود: کتاب الطب (3719) باب فی الطیرة که اسناد آن ضعیف است. البانی آنرا در ضعیف الجامع (199) تضعیف کرده است. آنگونه مولف نسبت داده چنین حدیثی را احمد نیاورده است. [↑](#footnote-ref-259)
260. - صحیح است: ترمذی: کتاب السیر (1616) باب ماجاء فی الطیرة می گوید: حسن غریب صحیح است. البانی نیز در صحیح الجامع (4854) آنرا تصحیح کرده است. [↑](#footnote-ref-260)
261. - صحیح است: ابو داود: کتاب الطب (3920)باب فی الطیرة حافظ در الفتح (10/215) آنرا حسن دانسته است. احمد نیز آنرا (5/247-348) آورده است. البانی در الصحیحة (762) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-261)
262. - صحیح است: ابو داود: کتاب الطب (3910)باب فی الطیرة ترمذی: کتاب السیر (1614): باب ماجاء فی الطیرة می گوید حدیث حسن صحیح است ابن ماجه: کتاب الطب (3538): باب من کان یعجبه الفأل و یکره الطیرة ابن حبان (1427-موارد)البانی انرا در الصحیحیه شماره (429) صحیح دانسته است و افزودن «و ما منا إلا... کسی از مانیست مگر » نیز در حدیث درج شده است، همانطوری که بخاری و دیگران برآن نص دارند. به کتاب الترغیب و الترهیب منذری (4/64) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-262)
263. - صحیح است: احمد (2/220). هیثمی پس از آنکه این روایت را به احمد و طبرانی نسبت می دهد (هیثمی (5/105)می گوید: در سند آن ابن لهیعة وجود دارد و حدیث او حسن است دیگر رجال آن موثقند. البانی در الصحیحة (1065) آنرا صحیح قلمداد کرده است. چرا که از روایت ابن وهب و یکی از عبادله است و روایت وی صحیح است. سپس البانی (3/54) می گوید: شایسته است که در حاشیه فتح المجید به این امر اشاره و تذکر داده شود. از آنجایی که حدیث به احمد نسبت داده شده سپس آنرا به دلیل این لهیعه به ضعف حدیث گمان برده است (یعنی وجود این لهیعة را مایه ضعف حدیث تلقی کرده است). [↑](#footnote-ref-263)
264. - ضعیف است: احمد (1/213) مسند این روایت همانطور که مؤلف نیز اشاره کرده است به دلیل انقطاع آن ضعیف است. ابن مفلح نیز در آداب الشریعة (3/377) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-264)
265. - تخریج این حدیث در شماره (239) قبلا گذشت [↑](#footnote-ref-265)
266. - صحیح است: ولی حدیث رجاء بن حیوة مرسل است. حدیث ابومحجن را ابن عبدالبر در جامع بیان العلم (2/39) نیز آورده است. اسناد آن همانطور که در الصحیحة (3/119) آمده ضعیف است. این حدیث شواهد فراوانی از ابو درداء، أنس و دیگران دارد که بوسیله آنها به درجه صحت می رسد همانگونه که البانی نیز در الصحیحة (1127)چنین فرموده است. [↑](#footnote-ref-266)
267. - حسن است: ابویعلی در مسند خود (1023) و ابن عدی در الکامل (4/1350) آورده اند اسناد آن به دلیل یزید رقاشی ضعیف است. جز اینکه این حدیث شواهدی دارد. که تخریج شماره (272) به همین بر می گردد و در واقع می‏توان به آن مراجعه کرد. [↑](#footnote-ref-267)
268. - ضعیف است. احمد (4/399) ابن حبان (1380،1381،موارد) حاکم (4/146). اسناد آن ضعیف است که البانی در ضعیف الجامع (2597) آنرا تضعیف کرده است [↑](#footnote-ref-268)
269. - ضعیف است: احمد (1/108، 131) ترمذی: کتاب التفسیر (3295)باب و من سورة الواقعه [↑](#footnote-ref-269)
270. - مسلم: کتاب الجنائز (934)(29) باب التشدید فی الیناحة [↑](#footnote-ref-270)
271. - حسن است: ابوداود، کتاب الادب (5116) باب فی التفاخر بالاحاب و منذری آنرا در الترغیب (3/614) حسن دانسته است. ابن تیمیه نیز در الاقتضاء (ص 73) آنرا صحیح تلقی کرده است. [↑](#footnote-ref-271)
272. - بخاری: کتاب الایمان (30) باب المعاضی من امر الجاهلیة این لفظ نیز مال بخاری است. مسلم: کتاب الایمان (1661) (38): باب اطعام المملوک ممایا کل و الباسه ممایلبس از ابوذر رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-272)
273. - صحیح است: احمد(5/89 -90). البانی با شواهد خود در السنه ابن ابی عاصم در شماره (324) آنرا صحیح دانسته است. تخریج شماره (272) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-273)
274. - حسن است: احمد (2/132،153) ترمذی: کتاب الدعوات (3537): باب فی فضل التوبه و الاستغفار. ترمذی آنرا حسن دانسته است. ابن ماجه: کتاب الزهد (4253): باب ذکر التوبه ابن حبان (2249)- (الموارد) البانی در صحیح الجامع (1899) آنرا حسن تلقی کرده است. [↑](#footnote-ref-274)
275. - بخاری: کتاب الاستسقا (1038): باب قول الله تعالی «و تجعلون رزقکم أنکم تکذبون» مسلم: کتاب الایمان (71)(125): باب بیان کفر من قال مطرنابا لنوء. [↑](#footnote-ref-275)
276. - صحیح است: نسائی (3/164،165). البانی در صحیح الجامع (1326)آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-276)
277. - مسلم: کتاب الإیمان (73)(127): باب بیان کفر من قال مُطر نا بنوء کذا. این حدیث ابن عباس آنگونه که مولف به بخاری نسبت داده در صحیح بخاری نیست. [↑](#footnote-ref-277)
278. - صحیح است، مالک در الموطا (1/199) کتاب القرآن: باب الامر بالوضوء لمن مس القرآن به طور مرسل آورده است. البانی با روشهاو شواهد خود در الارواء(122) آنرا صحیح دانسته است و می گوید: جان به صحت این حدیث اطمینان می یابد به ویژه امام اهل سنت احمد بن حنبل بدان استناد کرده است. [↑](#footnote-ref-278)
279. - صحیح: احمد (2/28،42،84) و ابو داود: کتاب البیوع (3462): باب فی النهی عن الغیبة، البانی در الصحیحة (1/15)می گوید: حدیثی کاملا صحیح است. [↑](#footnote-ref-279)
280. - بخاری: کتاب الایمان (15) باب محبت رسول جزئی از ایمان است و مسلم: کتاب الأیمان (44)(70)باب وجوب محبت رسول بالاتر و بیشتر از پدر و مادر و فرزند و تمامی مردمان وبخاری در کتاب ایمان (14) باب محبت رسول جزئی از ایمان است از حدیث ابی هریره آن را تخریج کرده است. [↑](#footnote-ref-280)
281. - بخاری: کتاب الایمان و الندور (6632): باب کیف کانت یمین النبی (ص). [↑](#footnote-ref-281)
282. 1- مسلم: کتاب الایمان (43)(67): باب بیان خصوصیات شخصی که بوسیله آن شیرینی ایمان را می‌یابد. [↑](#footnote-ref-282)
283. - ضعیف: بیهقی آن را در الدلائل و الدر المنثور (6713) روایت کرده است و از ابو سلمة بن عبدالرحمن به صورت مرسل روایت شده است.و این روایت به سبب ارسالش ضعیف است دو سری هم در نهج السدید (356)آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-283)
284. - مسلم: کتاب الجمعه (870)(48) باب تخفیف نماز و خطبه با توجه به حدیث عدی بن حاتم (رض) که مردی در حضور نبی (ص) چنین خطبه خواند که: هرکس از خدا و رسول خدا اطاعت کند به حقیقت ره یافته است و هرکس با انها مخالفت ورزد گمراه وبیچاره است. رسول (ص) خطاب به او فرمود: خطیب بدی هستی،اینگونه بگو هر کسی با خدا و رسول خدا مخالفت ورزد... . [↑](#footnote-ref-284)
285. - احمد (3/430) وهیثمی در المجمع (1/89) گفته: در آن رشدین بن سعد است و آن حدیثی منقطع و ضعیف است. [↑](#footnote-ref-285)
286. - حدیث حسن: طبرانی آن را درالکبیر(10531): (10537)از حدیث ابن مسعود آورده است،هیثمی در المجمع (7/360،261) گفته: این حدیث را با دو سند روایت کرده و در آن رجالی ذکر کرده که یکی از آنها به غیر از بکیربن معروف جزء رجال صحیح به شمار می آید، که احمد و دیگران او را معتمد دانسته اند اما حدیث ضعیف تلقی کرده اند و البانی با توجه به شواهدی در صحیح الجامع آن را حدیث حسن دانسته (2536) و در الصحیحة آن را ترجیح داده (1728). [↑](#footnote-ref-286)
287. - حدیث صحیح است: ابو داود: کتاب السنة (4681) باب دلیل: زیادی و نقص ایمان، البانی در الصحیحة (380) و صحیح الجامع (5841) آن را صحیح دانسته است [↑](#footnote-ref-287)
288. - مسلم: كتاب الايمان (146) باب غربت اسلام در آغاز و سرانجام با توجه به حديث ابن عمر س همچنین مسلم: كتاب الايمان (145) (232) هم آمده است. [↑](#footnote-ref-288)
289. - حدیث صحیح است: احمد (3/27،29،77) و ابن حبان (1845)و ابن ماجه در کتاب الفتن (4008) باب الامر بالمعروف و النهی عمل المنکر از ابی سعید خدری آورده و البانی در صحیح الجامع (1814) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-289)
290. - حدیث ضعیف است: احمد (3/ 68، 76) و ترمذی در کتاب التفسیر (3093) باب و من سورة التوبه و الحاکم (1/212، 213)،(2/332) آن را آورده اند و سند آن ضعیف است. البانی در المشکاة (723) و ضعیف الجانع (608) آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-290)
291. - حدیث ضعیف است ابونعیم درالحلیة (5/106)،(10/41) آن را آورده است و بیهقی در الشعب (1/151، 152) آن را ذکر کرده است البانی در ضعف الجامع (2007) آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-291)
292. - حدیث صحیح است ابو داود: در کتاب الادب (4811) باب، فی شکر المعروف آن را آورده است ترمذی: در کتاب البر و الصلة (19541) باب ماجاء فی الشکر لمن احسن الیک آن را ذکر کرده و گفته: حدیثه حسن و صحیح است و احمد (2/295،302، 303، 388) از حدیث ابی هریره س نقل کرده است منذری در الترغیب (2/77) گفته راویان آن محل اعتماد هستند ارناووط در شرح السنه (3610) گفته است: اسناد آن صحیح است و البانی در صحیح الجامع (6477) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-292)
293. - حدیث صحیح است: جزئی از حدیث ابن عمر است که در ابتدا این گونه شروع می شود: هر کس از شما به خدا پناه ببرد خدا اورا پناه می دهد و هر کس از خدا چیزی بخواهد به او می دهد و هر کس دعایی بخواند خدا اورا اجابت می کند و هر کس سازد... تا ابو داود آن را روایت کرده در کتاب الزکاة (1672) باب عطیة من سأل الله و نسائی در کتاب الزکاة (5/82) باب من سأل بالله عزوجل و ارناؤوط در تخریج جامع الاصول (11/692)گفته: اسناد آن توضیح است و البانی در الصحیحة (254)آن را درست دانسته است. [↑](#footnote-ref-293)
294. - حدیث حسن است احمد (3/488)،(6/393،394) از اقرع بن حاسبی روایت کرده و ترمذی در کتاب التفسیر (3267) باب ازسوره حجرات آن را آورده است و گفته حدیث حسن غریب است جزئی از حدیث البراء است و أناؤوط در تخریج جامع الاصول (2/363) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-294)
295. - حدیث صحیح است ابن حبان (1542- موارد) ترمذی: کتاب الزهد (2414) باب {64} البانی در صحیح الجامع (5973) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-295)
296. - در پاورقی 98 تخریج آن آمده است [↑](#footnote-ref-296)
297. - بخاری: کتاب التفسیر (4563): باب ﭽ ﯶ ﯷ ﯸ ﯹ ﯺ ﯻ ﯼ ﯽ ﯾ ﭼ نسائی در التفسیر من الکبری و تحفة الاشراف (5/238) آن را آورده است. [↑](#footnote-ref-297)
298. - حدیث ضعیف است ابن مردویه از ابی هریره بصورت مرفوع آن روایت کرده که همان طور که در الجامع الصغیر آمده مناوی در فیض القدیر (1/455) آن را ضعیف دانسته و البانی هم در ضعیف الجامع (829)آن را ضعیف خوانده. [↑](#footnote-ref-298)
299. - حدیث صحیح است احمد (4/145) و ابن جریر در تفسیرش (7/115) آن را ذکر کرده است عراقی در تخریج الاحیاء (4/132) آن را حدیث حسن دانسته است علامه البانی در الصحیحة (413) آن را صحیح شمرده است. [↑](#footnote-ref-299)
300. - حدیث حسن است: بزارد (106- کشف الاستار) ابن ابی حاتم در تفسیر ابن کثیر (1/485) عراقی در تخرج الاحیاء (4/17) آن را حسن دانسته است و البانی نیز در صحیح الجامع (4479) آن را حسن دانسته است [↑](#footnote-ref-300)
301. - حدیث حسن است عبد الرزاق (10/459، 460) و ابن جریر(5/26) وابی کثیر در تفسیرش (1/484) گفته حدیث بدون شک صحیح است هیثمی (1/104) گفته: اسناد آن صحیح است [↑](#footnote-ref-301)
302. - جزئی است از حدیث ابی مالک اشعری مسلم: کتاب الطهارة (233)(1): باب فضل وضو و احمد (5/343،344). [↑](#footnote-ref-302)
303. - بخاری: کتاب الزکاة (1469): باب الاستضعاف عن المسالة. مسلم: کتاب الزکاة (1053)(124): باب فضل التعفف و الصبر از حدیث ابوسعید حذری. [↑](#footnote-ref-303)
304. - بخاری در حاشیه (11)(303) کتاب الرقاق آن را آورده است حافظ در الفتح (11/303) گفته: احمد در کتاب الزهد با سند صحیحی از مجاهد آن را وصل کرده است: قال عمر...). [↑](#footnote-ref-304)
305. - مسلم: کتاب الایمان (67)(12)باب اطلاق اسم الکفر علی الطعن. [↑](#footnote-ref-305)
306. - مسلم آن را در کتاب الایمان (82)(134) باب بیان اطلاق اسم الکفر علی من ترک الصلاة تخریج کرده است و آن حدیث مرفوع جابر بن عبدالله با این لفظ آمده: «ان بین الرجل و بین الشرک و الکفر ترک الصلاة » این روایت با همین لفظ نزد ابن ماجة از حدیث انس (1080)هم امده جز آنکه در آن کلمه کفر وجود ندارد. [↑](#footnote-ref-306)
307. - بخاری: کتاب الجنائز (1294) باب: لیس منا من شق الجیوب مسلم: کتاب الایمان (103)(166) باب: تحریم ضرب الخدود. [↑](#footnote-ref-307)
308. - ابن ماجة: کتاب الجائز (1585) باب: ماجاء فی النهی عن ضرب الخدود و شق الجیوب و ابن حبان (737 - موارد) بوصیری در الزوائد آن را صحیح دانسته است و البانی در صحیح الجامع (4968) آن را حدیث حسن خوانده است. [↑](#footnote-ref-308)
309. - بخاری: کتاب الجنائز (1303): باب قول البنی ص « وانا بک لمحزومون » مسلم: کتاب الفضائل (231)(62) باب: رحمة ص بالصبیان و العیال. [↑](#footnote-ref-309)
310. - بخاری: کتاب الجنائز (1284) باب: قول النبی ص «یعذب المیت ببعض بکاء اهله علیه...». [↑](#footnote-ref-310)
311. - ترمذی: کتاب الزهد (2396) باب ماجاء فی الصبر علی البلاء گفته: این حدیث حسن و غریب است و حاکم 1/349،4/376، 377) البانی در الصحیحة (1220)بخاطر شواهد و طرقی که آورده آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-311)
312. - حدیث حسن است ترمذی: کتاب الزهد (2396): باب ماجاءفی الصبر علی البلاء و ابن ماجه: کتاب الفتن (4031) باب الصبر علی البلاء من حدیث انس البانی در الصحیحة (146) آن را حسن دانسته است و ارناؤوط هم در تخریج شرح السنة (5/245) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-312)
313. - حدیث صحیح است احمد (5/427، 429). منذری الترغیب (4/283) و هیثمی در المجمع (2/291) حافظ (10/108) راویان آن را مورد اعتماد دانسته‏اند. آلبانی در صحیح الجامع (282) آن را صحیح می‏داند. [↑](#footnote-ref-313)
314. - حدیث صحیح است: احمد (1/172، 174، 180، 185) و ترمذی: کتاب الزهد (2398): باب ماجاء فی الصبر علی البلاء ترمذی گفته: حدیث حسن صحیح است و ابن ماجه: کتاب الفتن (4023): باب الصبر علی البلاء و الداری (2/320) نسائی هم در الکبری آن را روایت کرده،همچنین در تحفة الاشراف (3/318) البانی در الصحیحة (143) آن را صحیح دانسته است ارناؤوط در تخریج شرح السنة (5/244،245) آن را صحیح شمرده است. [↑](#footnote-ref-314)
315. - حدیث ضعیف است: بیهقی در الشعب (1/149، 150) آن را از حدیث انس س با اسناد ضعیفی نقل کرده است و ابن حبان در المجروحین (1/327) و طبرانی در الکبیر (22/320) از ابن هندالداری روایت کرده اند. ابن حبان آن را ضعیف دانسته و عراقی همچنان که در فیض القدیر (4/470) گفته اسناد ان ضعیف است به نهج السدید (420) مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-315)
316. - مسلم: کتاب الزهد (2985) (46): باب من اشرک فی عمله غیر الله. [↑](#footnote-ref-316)
317. - حدیث ضعیف است احمد (4/125 ؛126) و الحاکم (4/329). هیشمی در (10/221) گفته: (در سند آن نهربن حوشب است که احمد و دیگران او را محل اعتماد دانسته اند، حدیث را به غیر از یک نفر همگی ضعیف دانسته اند). [↑](#footnote-ref-317)
318. - مسلم: در کتاب البرو الصلة و الادب (2642) (166): باب اذا أثنی علی الصالح فهی بشری و لا تضره. [↑](#footnote-ref-318)
319. - حدیث صحیح است: احمد (3/30) البانی در صحیح الترغیب (1/17) و صحیح الجامع (2604) آن را حسن دانسته است. ابن ماجه هم در کتاب الزهد (4240) باب الریاء و السمعة آن را روایت کرده است. و بوحیری در الزوائد آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-319)
320. - حدیث صحیح است ابن خزیمه (937). البانی در صحیح الترغیب (1/17) آن را حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-320)
321. - حدیث حسن است طبرانی (7160) و حاکم (4/329) آن را صحیح دانسته است، ذهبی نیز با او موافق است البانی در صحیح الترغیب (1/18) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-321)
322. - جزئی است از حدیث ابو هریرة که آن را نقل کرده است بخاری: کتاب الجهاد (2887): باب حراسة فی الغزو فی سبیل الله و گاه با این شماره می آید (332). [↑](#footnote-ref-322)
323. - حدیث صحیح است ترمذی آن را نقل کرده است ککتاب الزهد (2382): باب ماجاء فی الریاء و السمعة و گفته حدیث حسن و غریب است ابن حبان (2802-موارد) و حاکم (1/418 -419) آن را صحیح دانسته و ذهبی هم با او موافق است. البانی در صحیح الترغیب (1/13: 15) آن را صحیح دانسته است همچنین در صحیح الجامع (1709). [↑](#footnote-ref-323)
324. - قبلا در شماره 330 آمده است. [↑](#footnote-ref-324)
325. - احمد (3/71) ابن حبان (2625موارد) البانی در الصحیحة (1241) و صحیح الجامع (3818) با شواهد و طرق خود آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-325)
326. - ضعیف است: احمد (1/61،65) [↑](#footnote-ref-326)
327. - بخاری: کتاب الجهاد (2785) باب فضل الجهاد و السیر من حدیث ابی هریره. [↑](#footnote-ref-327)
328. - بخاری: کتاب العمرة (1785): باب عمرة التنعیم بلفظ الکم هذه خاصة یارسول الله؟ قال لابل للابد » و مسلم: کتاب الحج (1216)(141): باب بیان وجوه الاحرام... من حدیث جابر بن عبدالله س [↑](#footnote-ref-328)
329. - بخاری: کتاب الحج (1651) باب تقضی الحائض المناسب کلها الا الطواف بالبیت: کتاب العمرة (1785): باب عمرة التنعیم : کتاب التمنی (7230): باب قول النبی ص لو استقبلت من امری ما استد برت » و مسلم کتاب الحج (1216)(143): باب بیان وجوه الاحرام و الفظ له فی الروایة التی ذکرها المؤلف من حدیث جابرس بخاری: کتاب التمنی (7229): باب قول النبی ص لو استقبلت من امری ما استدبرت و مسلم: کتاب الحج (1211)(130): باب بیان وجوه الاحرام از حدیث عایشه ل [↑](#footnote-ref-329)
330. - در حدیث عمروبن عاص س رسول اللهص فرمود: «اذا حکم الحاکم فاجتهدثم أصاب فله أجران و اذا حکم فاجتهدثم أخطا فله اجرٌ» بخاری آن را تخریج کرده: کتاب الاعتصام (7352) باب أجر الحاکم اذا اجتهد فأصاب اُوأخطا. مسلم: کتاب الاقضیة (1716) (15): باب بیان اجر الحاکم اذا اجتهد فأصاب اُخطأ. [↑](#footnote-ref-330)
331. - حدیث منکر است: ابو داود: کتاب الا قضیة (3592)(3593): باب اجتهاد الرأی فی القضاء بخاری و ترمذی و عقیلی و دار قطنی و ابن حزم و ابن طاهر و ابن جوزی و ذهبی و سبکی و ابن حجر و دیگران آن را ضعیف دانسته اند، مراجعه شود به الضعیفة البانی (881). [↑](#footnote-ref-331)
332. - قبلا در شماره (80) بیان شده است. [↑](#footnote-ref-332)
333. - حدیث ضعیف است: مختصر الحجة علی تارک المحجة (شماره 25) که دار الکتب به صورت نسخه خطی آن را چاپ کرده است و بغوی در شرح السنة (1/213) ابن ابی عاصم در السنة (1/12) آن را تخریج کرده است و البانی در تخریج المشکاة (1/59) آن را به حسن بن سفیان در الاربعین (ف 95/1) و قاسم بن عساکر در اربعینش نسبت داده است و گفته حدیث غریب است حافظ بن رجب در جامع العلوم و الحکم (364) به سه دلیل ان را محل اشکال دانسته و البانی در تخریج المشکاة (1/59) آن را ضعیف دانسته است. [↑](#footnote-ref-333)
334. - بخاری: کتاب الاشربة (5578): باب قول الله تعالی ﭽ ﭔ ﭕ ﭖ ﭗ ﭘ ﭙ ﭚ ﭛ ﭜ ﭝ ﭞ ﭟ ﭠ ﭼ مسلم: کتاب الایمان (57)(100): باب نقصان الایمان بالمعاصی و نفیه عن الملتبس بالمعصیمة علی ارادة نفی کمالِهِ. [↑](#footnote-ref-334)
335. - بخاری: کتاب الایمان (53): باب اداء الخمس من الایمان مسلم: کتاب الایمان (17)(24)، بابا امر بالایمان بادله تعالی و رسوله ص و شرایع الدین ابوداود: کتاب الاشربة (3692): باب فی الاوعیة الترمذی: کتاب الایمان (2611): باب ماجاء فی اضافة الفرائض الی الایمان و النسائی: کتاب الایمان (8/120): باب أداء الخمس [↑](#footnote-ref-335)
336. - با اين لفظ ضعيف است ابن جرير به صورت مرسل أن را روايت كرده است (5/97).

     دلیل آن که مصنف با این گفته «و قیل: نزلت فی رجلین...» آن را ذکر نموده است موضوع بودن آن است،واحدی در اسباب نزول ص 107، 108 و بغوی در تفسیرش (1/ 552) آن را بررسی کرده اند و در اسناد آن افراد دروغگو وجود دارند. در سبب نزول این آیه آنچه طبرانی (12045) و غیر او از ابن عباس آورده اند درست است که گفت: ابو برده اسلمی کاهنی بود که در بین یهود مشاجرت و اختلافاتشان را داوری و قضاوت می کرد،گروهی از مسلمانان نیز در نزد او رفع خصومت می کردند این بود که این آیه نازل شد: { ﭑ ﭒ ﭓ ﭔ ﭕ } هیثمی (7/6) گفته رجال آن صحیح هستند حافظ در الاصابة (4/19) گفته سند ان خوب است و دو سری در النهج السدید آن را مطرح کرده است. [↑](#footnote-ref-336)
337. - بخاری: کتاب المناقب (3518) باب ما ینهی من دعوی الجاهلیة مسلم: کتاب البر و الصلة (2584)(63): باب نصر الاخ ظالماٌ أوَ مظلوماٌ عن جابر بن عبدالله رضی الله عنها است [↑](#footnote-ref-337)
338. - بخاری: کتاب العلم (127) »باب من حض بالعلم قوماً دون کراهیة الایفهموا. [↑](#footnote-ref-338)
339. - این روایات به صورت مرفوع از پیامبرص به طریق حدیث عوف بن مالک با لفظ «لایقص الا امیر او مامور او مختال »روایت شده است ابو داود: کتاب العلم (2665) باب فی القصص آنرا تخریج کرده است البانی در صحیح الجامع (7630)آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-339)
340. - صحیح است: ابن ابی عاصم «السنة (485)آنرا تخریج کرده است. [↑](#footnote-ref-340)
341. - تخریج آن در شماره 44 گذشت. [↑](#footnote-ref-341)
342. - حسن است: حاکم (1/553) البانی نیز در الصحیحة (587) آنرا حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-342)
343. - صحیح است: احمد (4/130، 202، 344) و ابن حبان (1550- موارد) آنرا تصحیح کرده است. همچنین حاکم (1/421، 422) و ذهبی نیز باوی موافقت کرده است البانی در الصحیح الترغیب (1720) آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-343)
344. - صحیح است: ترمذی: کتاب الایمان و النذور (1535) باب ماجاء فی کراهیة الحلف بغیر الله، حاکم (1/18)،(4/297) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است از حدیث ابن عمر رضی الله عنهما است، البانی نیز در صحیح الجامع (6080) آنرا تصحیح کرده است ابو داود نیز در کتاب الایمان و النذور (3251) آنرا روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-344)
345. - صحیح است: طبرانی در الکبیر (8902) با سند صحیح آنرا روایت کرده است. المنذری در الترغیب (3/607) آنرا آورده و همچنین هیثمی در المجمع (4/177) که روایان وی همگی صحیح اند. [↑](#footnote-ref-345)
346. - تخریج آن در شماره (160)گذشت. انگونه که مولف در اینجا بیان کرده است مالک آنرا روایت نکرده است. [↑](#footnote-ref-346)
347. - صحیح است »ابن ماجه کتاب الکفارات (2101) باب من حلف له بالله فلیرض، البانی در الارواء (2765) و صحیح الجامع (7124) این روایت را صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-347)
348. - صحیح است: نسائی: کتاب الایمان و النذور (7/6) باب الحلف بالکعبة البانی در الصحیحة (136) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-348)
349. - تخریج آن شماره (62) گذشت. [↑](#footnote-ref-349)
350. - ترجمه حدیث «من یرد الله به خیراٌ یفقهه فی الدین» با این لفظ بخاری: کتاب العلم (71) باب من یرد الله خیراً یفقه فی الدین و مسلم: کتاب الزکاة (1037)(100) باب الهی عن المساله از حدیث معاویه روایت کرده اند. [↑](#footnote-ref-350)
351. - صحیح است: ابن ماجه: کتاب الکفارات (2118) باب النهی ان یقال ماشا ء الله و شئت البانی در الصحیحة (138) با شواهد خود انرا صحیح دانسته است [↑](#footnote-ref-351)
352. - بخاری: کتاب التعبیر (6987) باب الرویا الصالحة جزء من ستة و اربعین جزءاً من البنوة: مسلم: کتاب الرویا (2264)(7)از حدیث عبادة بن صامت. [↑](#footnote-ref-352)
353. - بخاری التفسیر (4826) باب سورة الحاثیة. مسلم کتاب الالفاظ من الادب (2246) (1) باب النهی عن سب الدهر [↑](#footnote-ref-353)
354. - مسلم: کتاب الالفاظ من الادب (2246)باب النهی عن سب الدهر. [↑](#footnote-ref-354)
355. - مسلم: کتاب الالفاظ من الادب (2246)(3) باب النهی عن سب الدهراز حدیث ابوهریرة. [↑](#footnote-ref-355)
356. - احمد (2/300،506) ابن خزیمه (2479) و حاکم (1/418) سند آن ضعیف است. قسمت آخر حدیث را ابن ابی عاصم در السنة(598) با این لفظ آورده است که «لیشتمنی ابن آدم یقول و ادهراه... بنابر گفته البانی سند این روایت حسن است». [↑](#footnote-ref-356)
357. - بخاری: کتاب الادب (6206) باب أبغض الاسماء الی الله مسلم: کتاب الاداب (2143) (20) باب تحریم التسمی بملک الا ملاک و بملک الملوک. [↑](#footnote-ref-357)
358. - صحیح است: ابوداود: کتاب الادب (5229) باب فی قیام الرجل للرجل: ترمذی: کتاب الأدب (2754)باب ماجاء فی کراهیة قیام الرجل للرجل، البانی نیز در الصحیحة (357) آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-358)
359. - ضعیف است: ابوداود کتاب الادب (5230) باب فی قیام الرجل للرجل

     البانی در الصحیحة (346) ان را تضعیف کرده است و می گوید: ضعیف است و در سند آن آشفتگی و ضعف و جهالت وجود دارد. [↑](#footnote-ref-359)
360. - صحیح است: ابو داود کتاب الادب (4955) باب فی تغییر الاسم القبیح نسائی کتاب آداب القضاء (8/226) باب اذا حکموا رجلا فقضی بینهم، البانی در الارواء (2615) و صحیح الجامع (1841) این حدیث را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-360)
361. - تخریج آن در شماره (340) گذشت. [↑](#footnote-ref-361)
362. - حسن است ابن جریر (10/119)و ابن ابی حاتم (4/64) از ابن عمر این حدیث را روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-362)
363. - بخاری به صورت معلق (1/109) آنرا آورده است. ابن ابی خیثمه در تارخ خود آنرا به طور متصل ذکر کرده است همچنین محمد بن نصر مروزی در کتاب الایمان و ابوزرعه دمشقی در تاریخ خود انرا به صورت مستقل آورده اند. همانطوری که حافظ در الفتح (10/110) گفته است. [↑](#footnote-ref-363)
364. - بخاری: کتاب احادیث الأنبیا (3464) باب حدیث الرص،اعمی و اقرع بنی اسرائیل. مسلم: کتاب الزهد و الرقائق(2964)(10) [↑](#footnote-ref-364)
365. - ضعیف است: احمد (5/11) ترمذی کتاب التفسیر (377) باب و من سورة الاعراف. [↑](#footnote-ref-365)
366. - قسمتی از حدیث براء بن عازب که بخاری آنرا آورده است بخاری کتاب الجهاد (2864) باب من قاد دابة غیره فی الحروب. مسلم کتاب الجهاد و السیر (1776) (78) باب فی غزوة حنین. [↑](#footnote-ref-366)
367. - بخاری: کتاب الدعوات (6410) باب لله مائة اسم غیر واحد. مسلم: کتاب الذکر و الدعا (2677) (5) باب فی اسماء الله تعالی و تفضل من احصاها. [↑](#footnote-ref-367)
368. - بخاری: کتاب التوحید (7392) باب ان لله مائه اسم الاواحداً. [↑](#footnote-ref-368)
369. - ضعیف است: تر مذی کتای الدعوات (357) باب رقم (83) می گیود حدیث غریبی است. ابن حبان (2384- موارد) حاکم (1/16) ابن تیمیه در الفتاوی (22/482) و ابن کثیر در تفسیر خود (2/269) و ابن حزم در المحلی (8/31) به ضعف این حدیث اشاره کرده‏اند. البانی در ضعیف الجامع (1943) و أرناؤوط در تخریج جامع الاصول (4/174 / 175) این حدیث را ضعیف قلمداد کرده‏اند. [↑](#footnote-ref-369)
370. - صحیح است: احمد (1/391) ابن حبان (2372- موارد) ابن قیم در بدائع الفوائد (1/166) و شفاء العلیل (274) آنرا صحیح دانسته است. البانی نیز در الصحیحة (199) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-370)
371. - صحیح است: ترمذی: کتاب الدعوات (3524،3525)باب شماره (92) احمد (4/177)نسائی در الکبری (همانطوری که در تحفة الاشرف (3/167)از حدیث انس رضی الله عنه آورده است. البانی با طرثق و شواهد خود در الصحیحة آنرا صحیح قلمداد کرده است). [↑](#footnote-ref-371)
372. - صحیح است: قسمتی از حدیث انس بن مالک رضی الله عنه که گفت: من با پیامبرص در مسجد نشسته بودم که مردی نماز می خواند و گفت: الهم » احمد (2/120،158، 245، 265) ابو داود: کتاب الصلاة (1495)باب الدعاء. ترمذی کتاب الدعوات (3544) باب خلق الله مائة رحمةً, نسائی: کتاب السهو (3/53) باب الدعاء بعد الذکر،ابن ماجة: کتاب الدعا (3858) باب اسم الله أعظم. حاکم آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز باوی موافقت کرده است (1/503 ؛ 504) ابن حبان (2382 موارد) ارناؤوط در تخریج شرح السنة (5/36، 37) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-372)
373. - بخاری: کتاب صفة الصلاة (835) باب ما یتخیر من الدعاء در الشهد و لیس بواجب مسلم: کتاب الصلاة (402)(58) باب الشهد فی الصلاة ابو داود کتاب الصلاة (968) باب الشهد نسائی: فی کتاب الیهو (3/50، 51) باب تخیر الدعا در الصلاة علی االنبی. از حدیث شفیق بن سلمة از عبدالبدبن مسعود رضی الله عنه [↑](#footnote-ref-373)
374. - ترمذی: فی الصلاة (289) باب ماجاء فی التشهد من حدیث الاسود من یزید از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه نسائی نیز آنرا تخریج کرده است (2/237، 238) ضمن اینکه وی نیز به همین روش روایت کرده است. [↑](#footnote-ref-374)
375. - مسلم آنرا تخریج کرده است کتاب المساجد (591)(135)باب استحباب الذکر بعد الصلاة و بیان صفتة از حدیث ثوبان رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-375)
376. - منکر است. قسمتی از حدیث طویلی است که ابن ابی دنیا و ابو نعیم به طور متصل روایت کرده اند که رفع آن آنگونه که منذری در الترعیب و الترهیب (4/271) آورده است منکر است. [↑](#footnote-ref-376)
377. - بخاری: کتاب التوحید (8387) باب و کان الله سمیعاً یصیراً) مسلم: کتاب الذکر و الدعا (2705)(48) باب استحباب خفض الصوت با الذکر از حدیث عبدالله بن عمرو بن عاص رضی الله عنهما. [↑](#footnote-ref-377)
378. - از حدیث مغیرة بن شعبه است که می گوید: رسول خدا ص فرمودند: شعار مومن بر (پل) صراط: رب سلِّم سلِّم است. ترمذی این روایت را در کتاب صفة القیامة (2434) باب ماجا في شأن الصراط آورده است. البانی آنرا در ضعیف الجامع (3997) تضعيف كرده است. بخاري صفة ا الصلاة (806) باب فضل السجود از حدیث ابو هریرة مبنی بر اینکه سخن انسان در آن روز رب سلم سلم است. حافظ در الفتح (11/394)می گوید: لزوم این شعار مومن آن نیست که آنرا به نطق بیاورد بلکه انبیاء آن را به زبان می آوردند برای مومنان دعای سلامت می کنند بنابراین شعار مومن نامیده شده است. [↑](#footnote-ref-378)
379. - بخاری: کتاب الدعوات (6339) باب الیعزم المسألة فإنه لامکره له. مسلم کتاب الذکر و الدعاء (2679)(9) باب العزم بالدعاء و لایقل شئت. [↑](#footnote-ref-379)
380. - بخاری: کتاب التوحید (7411) باب قول الله تعالی (لما خلقت بیدی) مسلم: کتاب الزکاة (993) (37) باب الحث علی النفقة و تبشیر المنفق بالخلف از حدیث ابو هریرة رض الله عنه. [↑](#footnote-ref-380)
381. - مسلم: کتاب الذکر و الدعا (2678) (7) باب العزم بالدعاء و لایقل إن شئت. [↑](#footnote-ref-381)
382. - بخاری: کتاب العتق (2552) باب کراهة التطاول علی الرقیق. مسلم کتاب الالفاظ من الادب (2249)(15) باب حکم اطلاق لفظة العبد و الامة و المولی و السید. [↑](#footnote-ref-382)
383. - تخریج آن قبلا در شماره 301 گذشت. [↑](#footnote-ref-383)
384. - ابوداود: کتاب الادب (5109) باب فی الرجل یستعیذ من الرجل از حدیث ابن عمر. [↑](#footnote-ref-384)
385. - ابوداودآورده است «ومن سالکم بالله فاعطوه» هر کس به خاطر خدا از شما در خواست کرد به او بدهید. [↑](#footnote-ref-385)
386. - ابوداود: کتاب الادب (5108) باب فی الرجل یستعیذمن الرجل حدیث ابن عباس که لفظ عربی آن بدینگونه است و من سألکم بالله فاعطوه. [↑](#footnote-ref-386)
387. - ابوداود کتاب الادب (5108) باب فی الرجل یستعیذ من الرجل از حدیث ابن عباس و به همین لفظ از حدیث ابن عمر رضی الله عنه نیز اورده است [↑](#footnote-ref-387)
388. - ضعیف است: ابوداود کتاب الزکاة (1671) باب کراهیة المساله بوجه الله عزوجل همانگونه که درفیض القدیر (2/220) آمده است ابن قطان و دیگران آنرا ضعیف دانسته اند. البانی در ضعیف الجامع (6366) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-388)
389. - ضعیف است: طبرانی آنرا در الکبیر از حدیث عبدالله بن جعفر روایت کرده است. هیثمی (6/35) پس از آنکه این روایت را به طبرانی نسبت داده می گوید: در سند آن ابن اسحاق وجود دارد موثق مدَّلس است ولی دیگر رجال آن موثقند ارناؤوط در تخریج زادالعماد آنرا تضعیف کرده است. همچنین البانی در تخریج فقه السیرة محمد غزالی : 135، 136 آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-389)
390. - ضعیف است: طبرانی در الکبیر (8027) از ابوامامة روایت کرده است. هیثمی (10/117) می گوید در سند آن فضال بن جبیر وجود دارد که به اتفاق ضعیف است. [↑](#footnote-ref-390)
391. - صحیح است: قسمتی از حدیثی که احمد (6/134، 146، 147) روایت کرده است. ابن ماجه کتاب الدعاء باب الجوامع من الدعا از حدیث عایشه رضی الله عنه و ابن حبان (2413- موارد)و حاکم (1/521-522) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است البانی نیز در الصحیحة (1542)و صحیح الجامه (1287) انرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-391)
392. - حس است: همانطوری که ابن کثیر در تفسیر خود (1/418) گفته است. ابن اسحاق این موضوع را روایت کرده است. ابن جریر (4/94) با سند حسن از زبیر روایت کرده است نگ: النهج السدید (532). [↑](#footnote-ref-392)
393. - قسمتی از حدیث ابوهریره که مسلم آنرا در صحیح خود، کتاب القدر (2664)(34) باب فی الامر بالقوه و ترک العجر. [↑](#footnote-ref-393)
394. - ضعیف است: احمد (4/124) ترمذی: کتاب صفة القیامة (2459) باب شماره (25) ابن ماجه: کتاب الزهد (4260)باب ذکر الموت و الاستعداد له از حدیث شداد ابن اوس. حاکم به شرط بخاری آنرا صحیح است (1/57) وذهبی نیز با این سخن که «لا والله ابوبکر واه » تعقیقب کرده است یعنی ابوبکربن مریم خیالی است.البانی در تخریج ریاض الصالحین (67) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-394)
395. - ضعیف است: احمد (6/25) ابو داود: کتاب الاقضیة (3627) باب الرجل یحلف علی حقه از حدیث عوف بن مالک الشجعی رضی الله عنه. البانی در تخریج الکلم الطیب (137) آنرا تضعیف کرده است و همچنین در ضعیف الجامع (1759). [↑](#footnote-ref-395)
396. - بخاری: کتاب القدر (6614) باب تحج آدم و موسی عندالله. مسلم کتاب القدر (2652) باب حجاج آدم و موسی علیه السلام از حدیث ابو هریره رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-396)
397. - صحیح است: ترمذی: کتاب الفتن (2252) باب ماجاء فی النهی عن سب الریح. ترمذی می گوید: حدیث حسن صحیح است. البانی با شواهد و روشهای خود در صحیح الجامع (7192) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-397)
398. - حسن است: ابو داود: کتاب السنة (4691) باب فی القدر. البانی در تخریج السنة ابن عاصم (338، 339) با شواهد و طرق فراوانی آنرا حسن دانسته است. [↑](#footnote-ref-398)
399. - حسن است: احمد (5/406، 407) ابو داود: کتاب السنه (4692) باب فی القدر.

     البانی در تخریج السنة ابن ابی عاصم (329) آنرا حسن تلقی کرده است. [↑](#footnote-ref-399)
400. - مسلم: کتاب الایمان (8)(1) باب بیان الایمان و الاسلام و الاحسان، ابو داود: کتاب السنة (4695)باب فی القدر، ترمذی: کتاب الایمان (2610) باب ماجاء فی وصف جبرئیل النبیص الایمان و الاسلام، نسائی: کتاب الایمان (8/97) باب نعت الاسلام ابن ماجه در المقدمة (63) باب فی الایمان. [↑](#footnote-ref-400)
401. - صحیح است: احمد (5/317) ابو داود: کتاب السنة (4700) باب القدر روایت ترمذی در دو جا نزدوی آمده است: کتاب القدر (2155) باب (17) می گوید حدیث غریبی است کتاب التفسیر (3319) باب و من سوره –ن- می گوید: حدیث حسن غریبی است در همین باب از ابن عباس نیز روایت شده است. البانی در السنة ابن ابی العاصم (102، 103، 104، 105)با شو.اهد و طرق خود آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-401)
402. - صحیح است: احمد (5/182) از حدیث زید بن ثابت، ابو داود کتاب السنة (4699) باب فی القدر، ابن ماجه در مقدمة (77) باب فی القدر از حدیث ابی بن کعب که البانی در السنة ابن ابی عاصم (245)آنرا صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-402)
403. - صحیح است: ترمذی: کتاب القدر (2145) باب ماجاء فی الایمان بالقدر خیره وشره ابن ماجة در المقدمة (81) باب فی القدر طیالسی (1/23) که البانی در صحیح الجامع (7460) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-403)
404. - مسلم: کتاب القدر (2653) (16): باب حجج آدم و موسی علیها السلام. ترمذی: کتاب القدر (2156)باب شماره {15} [↑](#footnote-ref-404)
405. - بخاري: کتاب اللباس (5953)باب نقض الصور و مسلم: كتاب الباس و الزینة (2111)(101) باب تحريم صورة الحيوان. [↑](#footnote-ref-405)
406. - بخاری: کتاب الباس (5954) باب ماوطی من التصاویر، مسلم: کتاب الباس و الزینه (2106)(92) باب تخریم تصویر صورة الحیوان. [↑](#footnote-ref-406)
407. - بخاری به روش خود آنرا آورده است کتاب البیوع (2225) باب بیع التصاویر التی لیس فیها روح، مسلم: کتاب اللباس و الزینة (2110)(100) باب تحریم تصویر صورة الحیوان. [↑](#footnote-ref-407)
408. - بخاری: کتاب الباس (5963) باب من صور صورة کلف أن ینفخ فیها و لیس بنافخ، مسلم: کتاب الباس و الزینه (2110)(100)باب تحریم تصویر الحیوان. [↑](#footnote-ref-408)
409. - مسلم: کتاب الجنائز (969)(93) باب الامربتسویة القبر. [↑](#footnote-ref-409)
410. - مسلم: کتاب الجنائز (969)(92) باب الامر بالتسویة القبر. [↑](#footnote-ref-410)
411. - تخریج آن در شماره {171}گذشت. [↑](#footnote-ref-411)
412. - صحیح است: ابو داود: کتاب الجنائز (3225) باب فی البناء علی القبر با لفظ «نهی أن یقید علی القبر و أن یجصص و یبنی علیه: ترمذی کتاب الجنائز (1052) با لفظ «نهی النبی ص أن تجصص القبور و أن یکتب علیها و أن یبنی علیه و أن توطا، البانی در احکام الخبائز (ص 204) آنرا صحیح دانسته است ». [↑](#footnote-ref-412)
413. - صحیح است: ابو داود: کتاب الجنائز (3225)باب فی النباء علی القبر، البانی با روشهای خود در احکام الجنائز (ص204) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-413)
414. - تخریج آن در شماره (166) قبلا گذشت. [↑](#footnote-ref-414)
415. - قسمتی از حدیث ابو هریره که مسلم آنرا آورده است: کتاب الجنائز (976)(108) باب استئذان النبی ص و ربه عزوجل فی زیارة قبرامه که تخریج آن در شماره {180} گذشت. [↑](#footnote-ref-415)
416. - ترمذی: کتاب الجنائز (1053) باب ما یقول الرجل إذا دخل المقابر.البانی آنرا در احکام الجنائز ص (197) و ضعیف الجامع (3371) تضعیف کرده است این حدیث را آنگونه که مؤلف گفته است احمد روایت نکرده است. [↑](#footnote-ref-416)
417. - صحیح است: ابو داود: کتاب الصلاة (1479)باب الدعا، ترمذی کتاب الدعوات (3372) باب فی فضل الدعا، نسائی در الکبری: همچنین در تحفة الاشراف (9/3)ابن ماجه کتاب الدعا (3828) باب فضل الدعا احمد (4/267) از حدیث نعمان بن بشیر رضی الله عنه ترمذی و ابن حبان (2396) و حاکم (1/490، 491) آنرا صحیح دانسته و ذهبی نیز موافقت کرده است، البانی در صحیح الجامع (3401) و ارناؤوط در تخریج شرح السنة (1384) انرا صحیح تلقی کرده اند. [↑](#footnote-ref-417)
418. - تخریج آن در شماره (195) گذشت. [↑](#footnote-ref-418)
419. - بخاری: کتاب البیوع (2087): باب یمحق الله الربا و یربی الصدقات. مسلم: کتاب المساقات (1606)(131) باب النهی عن الحلف فی البیع. ابو داود، کتاب البیوع (3335): باب کراهیة الیمین فی البیع. نسائی: کتاب البیوع (7/246): باب المنفق سلعته بالحلف الکاذب. [↑](#footnote-ref-419)
420. - صحیح است: طبرانی در الکبیر (6111) و الصغیر (2/21) هیثمی در المجمح (4/78): می گوید: در صحیح به روایت آن احتجاج کرده اند. البانی در صحیح الجامع (3067) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-420)
421. - ضیف است، این حدیث در اصل دو حدیث است که مصنف آنرا یکی قرار داده است. که اولی همان «سلمان منااهل البیت » است که طبرانی در الکبیر (6040) و حاکم (3/598) آورده است.سند آن جدا ضعیف است. عجلونی در کشف الخفا آن را تضعیف کرده است. البانی نیز در ضعیف الجامع (3272) آن را جدا ضعیف دانسته است. ولی دوم: با لفظ « إن الله أمرنی الاربعة.... الحدیث. که ترمذی: در کتاب المناقب (3718)جاب21 آورده است ابن ماجد در المقدمه (149)و دیگران باشند ضعیف آورده اند. البانی نیز در الجامع الجامع (1566) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-421)
422. - بخاری: کتاب فضائل اصحاب البنی ص (3650): باب فضائل اصحاب البنیص مسلم: کتاب فضائل الصحابه (2535) (214): باب فضل الصحابه ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم ابوداود: کتاب السنة (4657): باب فی فضل اصحاب رسول ص ترمذی: کتاب القرن (2222): باب ماجاء فی القرن الثالث. [↑](#footnote-ref-422)
423. - بخاری: کتاب الفتن (7078): باب لایاتی زمان الا الذی بعده شرمنه. [↑](#footnote-ref-423)
424. - بخاری: کتاب فضائل اصحاب النبیص (3650): باب فضائل اصحاب النبی مسلم: کتاب فضائل الصحابة (2533) (210): باب فضل الصحابة ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم. که لفظ« الذین یلونهم » برای بار سوم در حدیث بخاری و مسلم نیامده است. [↑](#footnote-ref-424)
425. - بخاری: کتاب کفارات الأیمان (6818): باب الإستثناء فی الأیمان. مسلم: کتاب الأیمان (1649) (7): باب ندب من حلف یمیناًٌ فرأی غیرها خیراً منها، آنچه را که بهتر است انجام می دهد و بر دیگری کفاره می دهد. [↑](#footnote-ref-425)
426. - احمد (4/83). مسلم: کتاب فضائل الصحابة (2530) (206): باب مؤاخاة النبی (ص) بین اصحابه رضی الله عنهم. [↑](#footnote-ref-426)
427. - مالک در الموطأ (1/278) در الزکاة: باب جزیةاهل الکتاب و المجوس آنرا روایت کرده است. این حدیث شواهدی دارد که به آن قوت می بخشد به جامع الاصول (2/6610660) به تحقیق ارناؤوط مراجعه شود. [↑](#footnote-ref-427)
428. - مسلم: کتاب الجهاد و السیر (1731) (2): باب تأمیر الإمام الأمراء علی البعوث و وصیة ایاهم بآداب الغزو و غیرها. [↑](#footnote-ref-428)
429. - مسلم: کتاب البرو الصله (2621) (137): باب النهی عن تقنیط الإنسان من رحمة الله تعالی [↑](#footnote-ref-429)
430. - حسن است؛ بغوی در شرح السنة (4187) از طریق عکرمه بن عمار بن ضمضم بن جوس از اب هریرة. ار ناؤو ط در تخریج بر شرح السنة سند آن را حسن دانسته است. ابوداود: کتاب الادب (4901) باب فی النهی عن البغی، احمد نیز (2/363،323) آورده است. [↑](#footnote-ref-430)
431. - صحیح است ؛ أحمد (5/231/237) آنرا روایت کرده است. ترمذی: کتاب الإیمان (2616). باب ماجاء فی حرمة الصلاة. و ابن ماجه: کتاب الفتن (3973): باب کف اللسان فی الفتنه. البانی در صحیح الجامع (5012) آن را صحیح دانسته است. [↑](#footnote-ref-431)
432. - ضعیف است: ابوداود: کتاب السنة (4726): باب فی الجهمیة. سند آن ضعیف است. البانی در تخریج السنة ابن ابی عاصم (575 / 576) آنرا ضعیف کرده است. أرناؤوط در تخریج شرح السنة (1/175/176) آنرا تصعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-432)
433. - ضعیف است: قسمتی از حدیث ابن عمر مبنی بر اینکه عمر از پیامبرص برای عمره اجازه خواست پس پیامبرص به وی اجازه داد و فرمود... تا پایان حدیث. ابوداود: کتاب الصلاة (2498): باب الدعاء. ترمذی: کتاب الدعوات (3562): باب (121). ابن ماجه: کتاب المناسک (2894): باب فضل دعاء الحاج که سند آن ضعیف است. البانی در تخریج المشکاة (2248)و ضعیف الجامع (6292) آنرا تضعیف کرده است. [↑](#footnote-ref-433)
434. - صحیح بخاری: کتاب الاستسقاء (1010): باب سؤال الناس الإمام الإستسقاء إذاقحطوا. از حدیث انس س. [↑](#footnote-ref-434)
435. - تخریج آن در شماره (160) گذشت. [↑](#footnote-ref-435)
436. - تخریج آن در شماره (135) گذشت. [↑](#footnote-ref-436)
437. - ابوداود: کتاب الادب (4805): باب فی کراهیة التمادح. در این حدیث کوتاهی شده است چون بخاری نیز در کتاب الادب (6162): باب ماجاء فی قول الرجل«و یلک» و مسلم در کتاب الزهد (3000)(65) ؛ باب النهی عن المدح إذاکان فیه افراط آورده اند. [↑](#footnote-ref-437)
438. - مسلم: کتاب الزهد (2002)(69) باب النهی عن المدح إذا کان فیه افراط. ترمذی: کتاب الزهد(2393): باب ماجاءفی کراهیة المدحة و المداحین. ابن ماجه: کتاب الادب (3742) باب المدح. ابوداود همچنین در کتاب الادب (4804) باب فی کراهیة التمادح آورده‏اند. [↑](#footnote-ref-438)
439. - صحیح است: ابوداود: کتاب الادب (4806) باب کراهیة التمادح. احمد (25/4) حافظ در الفتح (5/179) می گوید رجال آن موثقند بجز یک نفر. البانی در صحیح الجامع (3594) آنرا تصحیح کرده است. [↑](#footnote-ref-439)
440. - صحیح است: نسائ فی عمل الیوم و اللیلة (250). احمد (3/153، 242، 249) سند آن صحیح است. [↑](#footnote-ref-440)
441. - مسلم: کتاب البرو الصلة (2620)(136): باب تحریر الکبر. از حدیث ابو سعید خدری و ابوهریرة با یکدیگر. [↑](#footnote-ref-441)
442. - مسلم: کتاب الإیمان (91)(147): باب تحریم الکبر و بیانه. از حدیث ابن مسعود رضی الله عنه. [↑](#footnote-ref-442)
443. - تخریج آن در شماره (450) گذشت. [↑](#footnote-ref-443)
444. - قمستی از حدیث ابو سعید خدری که بخاری در کتاب المغازی (4121) باب مرجع النبی (ص) من الاحزاب و فحرجه الی بنی قریظه و مسلم: در کتاب الجهادو السیر (1768) (64): باب جد از قتال من نقض العهد آورده‏اند. [↑](#footnote-ref-444)
445. - بخاری: کتاب التفسیر (4811): باب ﭽ ﯦ ﯧ ﯨ ﯩ ﯪ ﭼ کتاب التوحید (7414، 7415) باب قول الله تعالی ﭽ لما خلقت بیدیﭼ (7451). باب قول الله تعالی ﭽ ﮑ ﮒ ﮓ ﮔ ﮕ ﮖ ﮗﮘﭼ (7514) باب کلام الرب عزوجل یوم القیامة مع الأنبیاء و غیرهم. مسلم: کتاب صفات المنافقین (2786)(69)کتاب صفةالقیامة و الجنة و النار، احمد (1/457)، ترمذی: کتاب التفسیر(3238) باب و من سورة الزمر. [↑](#footnote-ref-445)
446. - مسلم: کتاب صفات المنافقین (2788)(24): کتاب صفة القیامة و الجنة و النار. [↑](#footnote-ref-446)
447. - صحیح است: احمد (2/72) و ابن خزیه در التوحید (72). ابن ابی عاصم در السنة (546) همانطوری که البانی در تخریج السنة ابن ابی عاصم (546) می‏گوید سند آن به شرط مسلم صحیح است. [↑](#footnote-ref-447)
448. - صحیح است: ابن ابی شیبه در کتاب العرش (شماره 58 – الکویت) آنرا روایت کرده است. ذهبی فی العلو (150 – مختصر البانی) وبیهقی در الاسماء والصفات ص (510) از حدیث ابوذر. البانی در الصحیحة (109) و مختصر العلو (ص 130) آنرا صحیح قلمداد کرده است. [↑](#footnote-ref-448)
449. - حسن است. ابن خزیمه در التوحید. ص (105، 106، 376، 377) ذهبی در العلو (64) بیهقی در الأسماء (ص 401). [↑](#footnote-ref-449)
450. - ضعیف است: ابوداود: کتاب السنة (4723) (4724) (4725): باب فی الجهمیة. ترمذی: کتاب التفسیر (3320): باب و من سورة الحاقه. ابن ماجه در المقدمة (193): باب فیما انکرت الجهمیة. احمد (1/206، 207) و دیگران. ذهبی در العلو ص (49، 50) و الباتی در تخریج السنة ابن ابی عاصم (577) آنرا تضعیف کرده اند. [↑](#footnote-ref-450)